Nashr-i Dānish

Vol. 4, No. 4
June-July 1984

Nashr-i Dānish is a Persian-language journal published bimonthly by Iran University Press, under the auspices of the Cultural Revolution Council. It contains articles, book reviews, bibliographic listings, news reports and similar items related to the field of scholarly publishing in Iran and elsewhere.

All communications and notices should be addressed to the editor:

Nasrollah Pourjavady,
85 Park Avenue,
Tehran 15134,
The Islamic Republic of Iran

Annual subscirption rates (air mail):
Middle East $22.50
Europe and Asia $25.00
Africa, North America and Far East $28.00

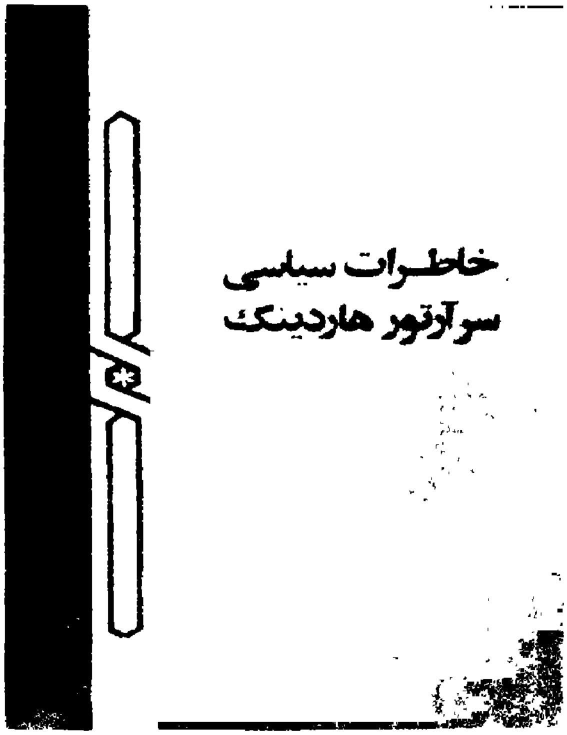
To subscribe to *Nashr-i Dānish*, please send your name and address to us and have the amount applicable to your country transferred to our bank account — A/C No. 90009 at the Park Avenue Branch of Bank Melli Iran, Tehran.

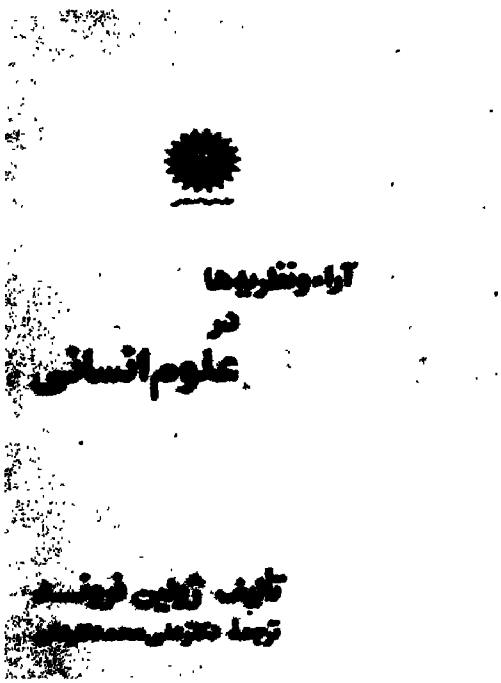
Some back issues of *Nashr-i Dānish* are still available, and may be ordered at $5.00 per single copy (air mail postage included). Also available for sale are bound volumes of the previous issues as follows:

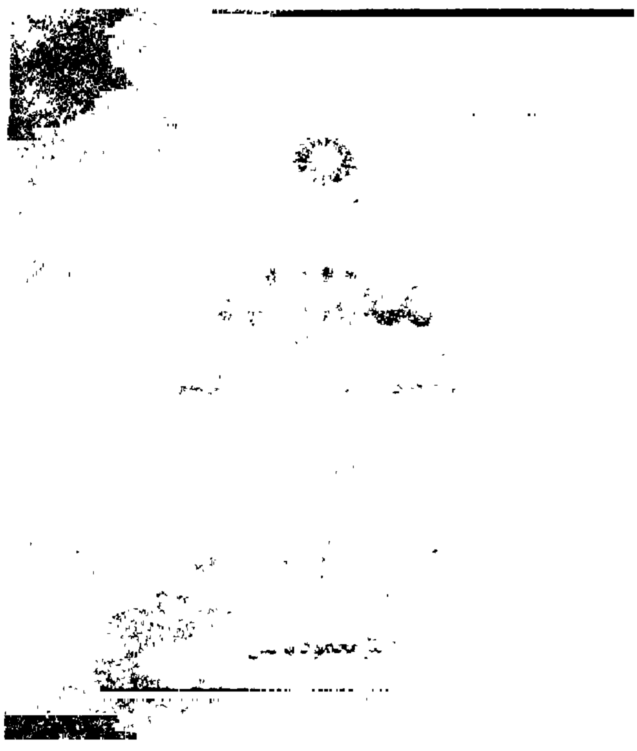
Vols. I & II bound together	$45.00 (post.inc)
Vol. III	$30.00

In London, *Nashr-i Dānish* is on sale at Al-Hoda Bookshop, 78 Charing Cross Road. Subscription orders, and orders for back issues and bound volumes may be also placed with Al-Hoda Bookshop.

از انتشارات مرکز نشردانشگاهی







ـکاران این شماره:

عباس حری [متولد ۱۳۱۵]. دکتر در کتابداری و علوم للاع‌رسانی. مربی دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران. مؤلف تابهای *مراجع و بهره‌گیری از آنها* و *شیوهٔ بهره‌گیری از کتابخانه* و یسندهٔ مقاله‌هایی در نشریات.

فرهاد دفتری [متولد ۱۳۱۷]. دکتر در اقتصاد. ساکن تهران. او نقدهایی در *نشر دانش* چاپ شده است.

نوش‌آفرین انصاری (محقق) [متولد ۱۳۱۸]. استادیار گروه وزشی کتابداری دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران. نویسندهٔ الههایی در زمینه کتابداری و مسائل تاریخی در نشریه‌های علمی و صصی.

علی رضا ذکاوتی قراگزلو [متولد ۱۳۲۲]. کارمند ادارهٔ آمار تصادی بانک مرکزی (همدان). مترجم کتابهای تصوف و تشیع ۱۳۵): *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری* (۱۳۶۱). و نویسندهٔ دها و مقاله‌هایی در *نشر دانش* و دیگر نشریه‌ها.

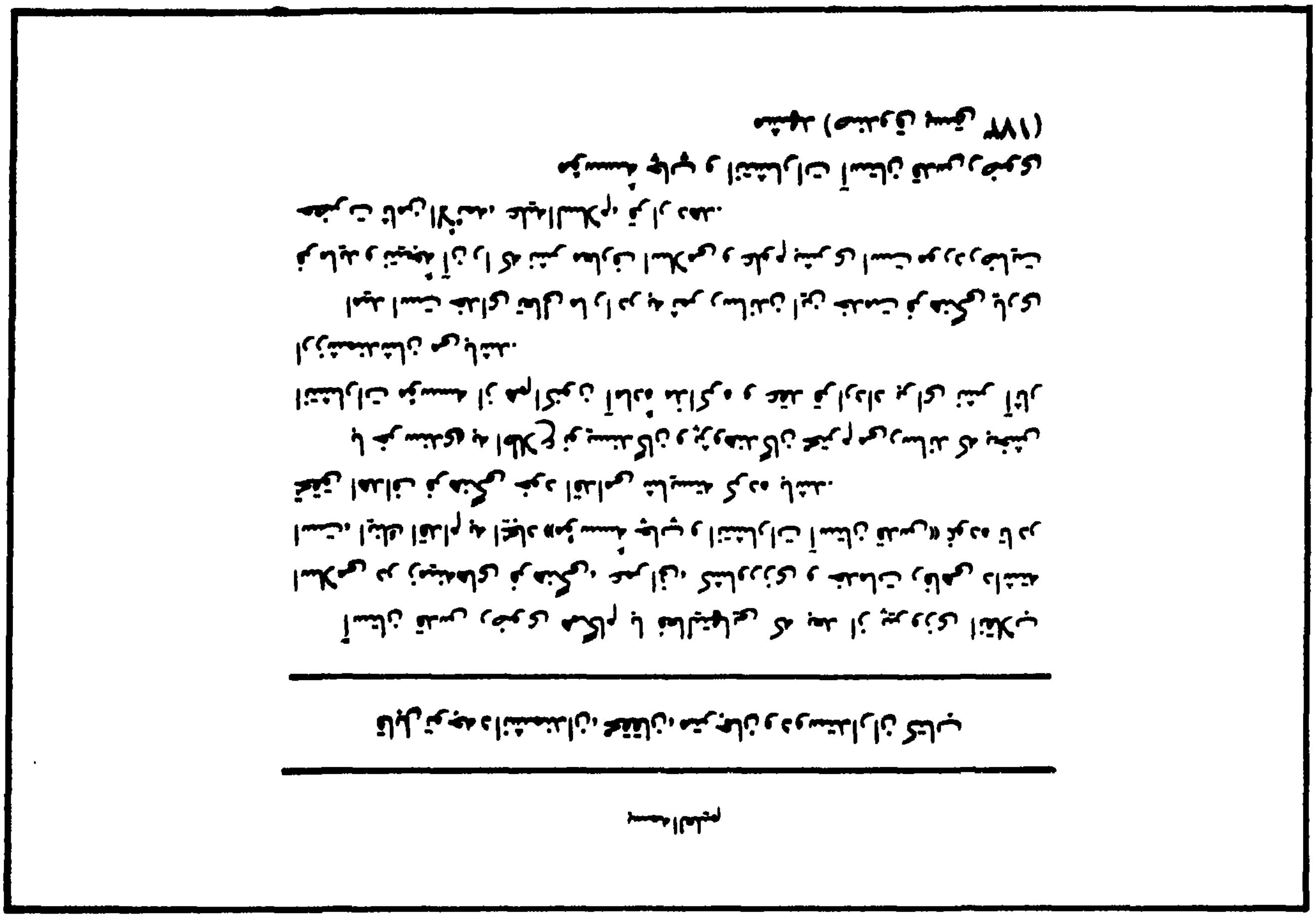
حسین معصومی همدانی [متولد ۱۳۲۷]. مهندس برق. مدرس تاریخ و فلسفهٔ علم در دانشگاه صنعتی شریف. نویسندهٔ نقدها و مقاله‌هایی در نشردانش و دیگر نشریه‌ها.

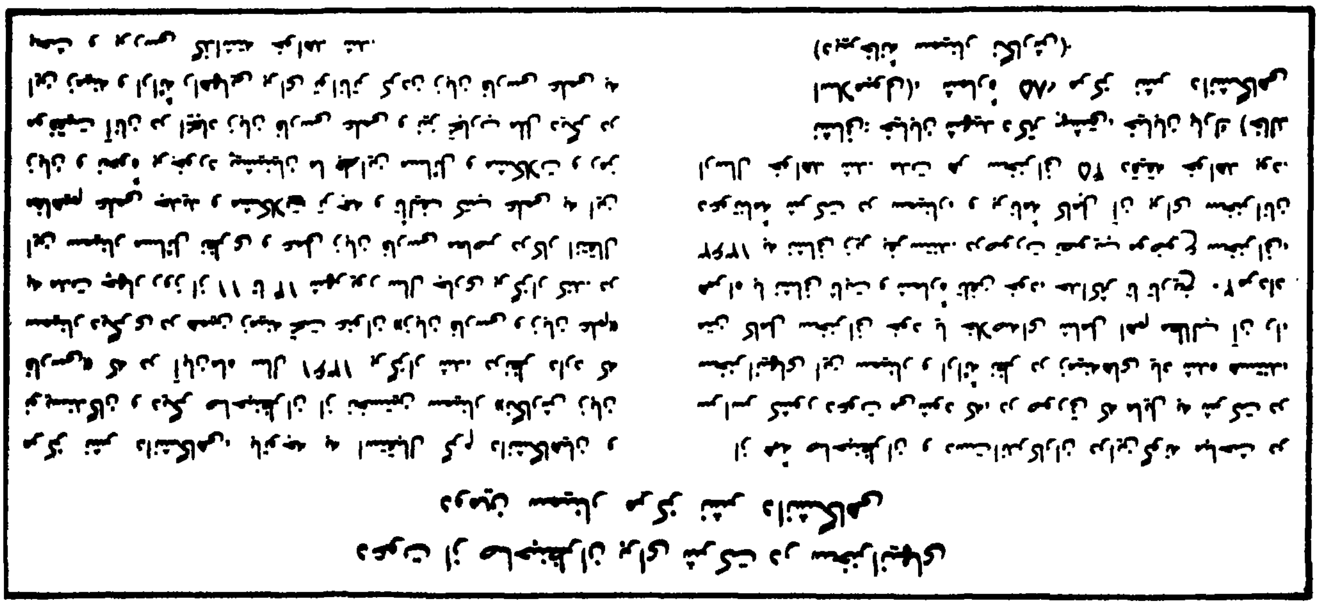
ناصر ایرانی [متولد ۱۳۱۶]. نویسنده و مترجم. نویسندهٔ رمانهای *زنده باد مرگ*؛ *سختون*؛ *عروج*... و مترجم کتاب جان. گابریل بورکمن و .

بهاءالدین خرمشاهی [متولد ۱۳۲۴]. عضو گروه علمی و کتابدار بخش نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران. نویسندهٔ کتابهای *پوزیتیویسم منطقی* (۱۳۶۰)؛ *ذهن و زبان حافظ* (۱۳۶۱ـ چاپ دوم ۱۳۶۳)؛ و مترجم کتابهای *درد جاودانگی* (۱۳۵۹)؛ *علم و دین* (۱۳۶۲) و *اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر* (۱۳۶۳)

کریم امامی [متولد ۱۳۰۹]. نویسنده، مترجم و کارشناس مسائل نشر. مترجم کتاب *گتسبی بزرگ* (۱۳۴۵) و نویسندهٔ مقاله‌هایی در *نشر دانش* و دیگر نشریه‌ها.

ری و هماهنگ کننده: حسین مشتاق
راح و صفحه‌آرا: فاطمهٔ ملک‌افضل





دربارهٔ تصحیح *قلندرنامه*

اخیراً کتابی به‌نام *قلندرنامهٔ* خطیب فارسی، به‌تصحیح وتوضیح استادارجمند دکترحمیدزرین کوب از انتشارات توس به‌دستم رسید. پس از انتشار آن کتاب لازم دیدم که توضیحات زیر را جهت استحضار خوانندگان آن‌کتاب ومصحح محترم و استادتحسین‌یازیجی که در سال ۱۹۷۲ همین کتاب را با نام *مناقب* جمال‌الدین ساوی انتشار داده بودند، همچنین دوست گرانقدر آقای دکترحسین‌لسان بنویسم. اگرچه به‌خاطر دارم آنگاه که نسخه‌ای از *مناقب* جمال‌الدین ساوی را به‌استاد لسان تقدیم می‌داشتم، سطور زیر را به‌استثنای یکی دو موردکوچك، شفاهاً به‌ایشان عرض کرده‌ام.

در سال ۱۳۵۳ که سرگرم تدوین فهرست کتب و رسالات خطی فارسی کتابْ‌سرای مغنیسا (مستقر در ترکیه) بودم ذیل شمارهٔ ۲۷۱۸ آن کتابخانه، کتابی به‌نام *قلندرنامه* دیدم که محتوای آن به‌نظرم آشنا آمد. درآن تاریخ کمابیش دوسال از انتشار *مناقب*جمال‌الدین ساوی می‌گذشت. پس از تصفّح معلوم‌شد که همان *مناقب* جمال‌الدین است. کتاب دارای مختصات کتابشناسیِ زیر است:

به‌خط ثلث مایل به‌نسخ احمدبن رمضان النجفی الادهمی در سال ۹۴۳ هـ در قاهره استنساخ شده، قطع بیرونی آن ۱۱۰×۱۵۸/ قطع‌درونی ۸۳×۱۲۰ میلی‌متر است، ۸۳ برگ و ۱۳ سطر دارد، کاغذ آن آهارومهره شده است، عنوانها شنگرفی است و جلد مقوایی با عطف میشن دارد.

آغاز آن همانند *قلندرنامه* است و انجام تابیت ۱۷۶۷ *قلندرنامهٔ* چاپ اخیر تهران را دارد. نام کتاب به‌تصریح نسخه، *قلندرنامه* است. اگر نسخهٔ کتابخانهٔ لالااسماعیل مغلوط و مغشوش است، گمان می‌کنم نسخهٔ مغنیسا نسخه‌ای مضبوط و منسجم باشد. بنابراین نسخهٔ لالااسماعیل نباید نسخهٔ منحصربه‌فرد تلقی گردد.

کاش استاد ارجمند آقای دکترزرین‌کوب که تصحیح مجدّد نسخهٔ مزبوررا وجههٔ همت قرارداده بودند، به‌نسخهٔ وحیدانگاشتهٔ لالااسماعیل اکتفا نمی‌کردند. بلکه نسخهٔ تاریخ دارو منسجم کتابْ‌سرای مغنیسا را اساس اتخاذ می‌کردند.

مطلب قابل ذکر وتأسف این‌است که آن روزهایی که آقای دکترزرین‌کوب، مقاله‌ای در معرفی نسخه در *نشریهٔدانشکدهٔادبیات* مشهد مرقوم‌داشتند، من چندسطر دربارهٔ نسخه‌های کتاب نوشتم، نمی‌دانم به‌چه دلیل برای ایشان ارسال نداشتم. دریغ که حالا دریغ سودی ندارد.

توفیق سبحانی

(دانشکدهٔادبیات وعلوم‌انسانی‌دانشگاه‌گیلان)

یادآوری هیئت امنای کتابخانهٔ مینوی

این که محبت فرموده سرمقالهٔ شمارهٔ سوم سال چهارم را دربارهٔ مسائل کتابخانهٔ مرحوم مجتبی مینوی مرقوم داشته‌اند موجب تشکر است. اما این که در پایان آن اشاره کرده‌اند که: «امیدوارم اگر خلاف سلیقه‌هایی میان هیئت امنا و مسئولان مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی وجود دارد هر چه زودتر برطرف شود...»

لزوماً متذکر می‌شود که هیچ‌گونه اختلاف سلیقه‌ای درمیان نبوده و نیست. هیئت امنا (تعیین شده از طرف خود مرحوم مینوی) طبق وظیفهٔ قانونی و اخلاقی خود در صورت‌برداری و ثبت کتابها به موقع اقدام کرده و طبق درخواست مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی به موجب صورت مجلس تنظیمی کتابها را تحویل داده است و مؤسسهٔ مذکور متعهد شده بود که اوراق صورت‌برداری کتب را به امضای صاحب جمع اموال معرفی شده و به مهر مؤسسه برسانند و یك نسخه به هیئت امنا مرحمت کنند تا ضبط و ثبت کتابها طبق موازین رسمی مملکتی انجام شده باشد.

هیئت امنا

دربارهٔ مجموعهٔ صحیفهٔ‌نور

با نهایت تشکر از معرفی مجموعهٔ گرانقدر صحیفهٔ‌نور در شمارهٔ گذشتهٔ نشر *دانش* و آرزوی توفیق بیشتر مسئولان گرامی آن نشریه در راه خدمت به فرهنگ انقلاب اسلامی نکاتی را جهت روشن شدن ذهن خوانندگان مجلهٔ مذکور تذکر می‌دهد:

۱) انتشار کتاب *نهضت امام خمینی* ارتباطی به سرپرست «مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی» ندارد، بلکه توسط برادر حجةالاسلام سیدحمیدروحانی انجام گرفته است

۲) از مجموعهٔ صحیفهٔ‌نور تاکنون ده جلد چاپ و منتشر شده و مجلدات بعدی نیز در دست چاپ است که به‌تدریج منتشر خواهد شد. انشاءالله.

۳) بیانات و اعلامیه‌ها و فرمانهای صادره از طرف حضرت امام خمینی مدظله تا آنجا که مقدور بوده، توسط برادران این مرکز تهیه و جمع‌آوری شده و در صحیفهٔ‌نور گنجانده شده است.

۴) تذکر بجای آن نشریهٔ محترم در مورد عدم توضیح کافی در باب نحوهٔ جمع‌آوری، پیاده کردن نوار، ویرایش متن و نواقص جزئی دیگر کاملاً بجا بوده و مرکز مدارك از انتقاد سازندهٔ نشر دانش کمال تشکر را دارد و انشاءالله به نحوی این نقیصه نیز جبران خواهد شد.

محمد حسین علیمحمدی

(سرپرست مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استرالیا

آمار نشر کتاب در نیمهٔ اول سال ۱۹۸۳

در کشور استرالیا گرایش یکی دو سال اخیر در بازار کتاب کاهش تعداد عناوین انتشار یافته بوده است. این گرایش در نیمهٔ اول سال ۱۹۸۳ نیز ادامه یافت. در این شش ماه تعداد کتابهای منتشر شده تنها ۷۵۵ عنوان بود. در مدت مشابه سال ۱۹۸۲، تعداد عنوانها ۷۶۴ و در سال ۱۹۸۱ در همان مدت ۸۵۲ بود. لازم به تذکر است که بازار کتاب استرالیا بیشتر در اختیار ناشران بزرگ انگلیسی و امریکایی است.

در جمع، کتابهای انتشار یافته در نیمهٔ اول سال ۱۹۸۳، کتابهای کودکان و نوجوانان با ۹۸ عنوان در مقام اول بود. گروههای بزرگ بعدی به ترتیب عبارتند از آموزش و پرورش (۵۹ عنوان)، قصه و رمان (۵۷)، مذهب (۵۶)، تاریخ (۴۷)، حقوق (۳۷)، فکاهیات (۲۶)، بهداشت (۱۹) و کتابهای فنی (۱۷).

چین

رشد تولید نشریات ادواری

طبق آمارهای انتشار یافته در چین تعداد و تیراژ مجله‌ها و نشریات ادواری آن کشور در سال ۱۹۸۲ افزایش یافت. در این سال جمعاً ۳۱۰۰ نشریه با تیراژ کل ۱۴۱ میلیارد نسخه با صرف قریب ۱۱ میلیون تن کاغذ به چاپ رسید. از ۳۱۰۰ نشریهٔ نامبرده ۸۳۰ عنوان را مؤسسات انتشاراتی مرکزی و بقیه را مؤسسات محلی تهیه و تولید کردند. بیشترین تعداد نشریات (۱۷۴۵ عنوان) به مقولهٔ علم و فن تعلق داشت. سهم بعدی متعلق به ادبیات و هنر بود با ۴۵۱ عنوان. گروههای دیگر به ترتیب عبارت‌اند از فلسفه و علوم اجتماعی (۳۴۶ عنوان)، آموزش و فرهنگ (۳۰۶ عنوان)، مجله‌های مصور (۶۵ عنوان)، و کودکان و نوجوانان (۵۱ عنوان).

بالاترین تیراژ متعلق به مجلهٔ پرچم سرخ است که تیراژ متوسط آن در سال ۱۹۸۲، ۳/۳ میلیون نسخه در هر شماره بود.

ریخت و پاش کاغذ و انهدام جنگلها

ـ خبر لازم برای کاغذ روزنامهٔ *نیویورک تایمز* در روز یکشنبه که شمارهٔ فوق‌العاده دارد و هشتاد درصد صفحات آن فقط اعلانات است مستلزم قطع درختان پانزده هکتار از جنگلهای کاناداست. برای چاپ نسخه‌های عادی این روزنامه در هر روز کاغذی لازم است که از قطع درختان شش هکتار از جنگلهای کانادا به دست می‌آید.

ـ یك روزنامه فرانسه که بیش از پنجاه درصد آن هم آگهی و اعلانات است، در هر ماه بیشتر از ۲۰ هکتار از اراضی و درختان جنگلی را تباه می‌کند.

ـ در فرانسه ۲۸ درصد کاغذهای دور ریخته شده بازسازی می‌شود، یعنی در حدود یك‌میلیون و نیم تن کاغذ تولیدی فرانسه در سال از بازسازی کاغذهای دور ریخته شده‌ای است که بیشتر از چاپخانه‌ها و مراکز فروش و توزیع روزنامه‌ها و مجلات و از بسته‌بندیهای تجاری یعنی از کارتونها و قوطیهای مقوایی به‌دست می‌آید، ولی هر خانوادهٔ فرانسوی در سال به‌طور متوسط ۱۶۰ کیلو کاغذ دور می‌ریزد، و در این میان کاغذهایی که به شکل اعلانها و آگهیهای گوناگون در کوی و برزنهای فرانسه و در خیابانهای شهرهای این کشور دور ریخته می‌شود به حساب نیامده است.

ـ بازسازی یا نوسازی کاغذهای دور ریخته شده موجب شده است که سالانه ۲۵ میلیون درخت در جنگلها قطع نشوند.

نقل از کتاب *هشدار به زندگان*، نوشتهٔ روژه گارودی، ترجمهٔ علی‌اکبر کسمایی

فرانسه

چهارمین نمایشگاه کتاب در پاریس



چهارمین نمایشگاه کتاب پاریس، روز ۲۳ مارس سال جاری، با حضور ناشران و شخصیتهای فرهنگی فرانسه، در Grand palais، گشایش یافت.

از آن‌جا که مردم از سه نمایشگاه قبلی استقبال پرشوری کرده بودند، سطح زیربنای چهارمین نمایشگاه مساحت بیشتری را اشغال کرده و به ۱۵۰۰۰ متر مربع بالغ شده بود. در این نمایشگاه نزدیك به ۱۰۰۰ ناشر فرانسوی و فرانسوی زبان، کتابهای جدید و قدیم خود را در ۴۵۰ غرفهٔ مختلف به نمایش گذاشتند و در حدود ۱۵۰۰۰۰ تن از آن دیدن کردند. ناشران، باوجود رکود فعلی بازار کتاب، تحرك و خلاقیت بسیار نشان دادند و ثابت کردند که قادرند خود را با مشکلات بازار تطبیق دهند.

روز ۲۶ مارس به پذیرایی از کتابفروشان اختصاص داده شده بود تا به آنان امکان داده شود با مسئولان شرکتهای بزرگ انتشاراتی ملاقات و تبادل نظر کنند.

نمایشگاه در وهلهٔ اول، میعادگاه نویسندگان بود: بیش از پانصد تن از نویسندگان فرانسوی یا فرانسوی زبان در آن شرکت جسته کتابهای خود را برای خوانندگان و علاقه‌مندان امضا کردند. والری‌ـ ژیسکاردستن نیز آخرین کتاب خود را برای خوانندگان امضا کرد.

یکی از موضوعات منتخب این نمایشگاه، «کتاب، وسیلهٔ آزادی» بود که غرفهٔ مهمی به آن اختصاص داده شده بود.

چهارده مؤسسهٔ انتشاراتی در حدود ۵۰۰ عنوان کتاب ورزشی در غرفهٔ مخصوص به نمایش گذاشته بودند. تنها در غرفهٔ «تاریخ» ۳۰۰ عنوان جدید و جمعاً ۵۰۰۰ عنوان کتاب تاریخ عرضه شده بود. علاوه بر اینها، هر روز چند جلسهٔ سخنرانی و بحث دربارهٔ موضوعات مختلف ادبی و فرهنگی، با مسائل انتشاراتی و کتابداری تشکیل می‌شد. در پایان شش جایزهٔ ادبی به شش تن از نویسندگان اهدا گردید.

انگلستان

کتاب عجیبی برای کودکان و بزرگسالان

چهار سال پیش کتاب مصوری برای کودکان در انگلستان انتشار یافت با عنوان بالماسکه(*Masquerade*) که سر وصدای زیادی برپا کرد و نزدیك به دومیلیون نسخهٔ آن در جهان به‌فروش رسید. نویسنده و نقاش کتاب ـ مردی به نام کیت ویلیامز (Kit Williams) ـ علاوه‌بر اینکه قصه‌ای برای کودکان خردسال نوشته و آن را نیز خود مصور ساخته بود یك شیء گرانبها را هم به‌عمد در گوشه‌ای از خاك بریتانیا دفن کرده بود و محل دفینه را در کتاب به زبان رمز و اشاره نوشته بود تا هر کس که توانست گنج را که درواقع یك گردن آویز طلا به شکل یك خرگوش صحرایی بود بیابد، بردارد و خوشحال شود. جستجوی عظیمی آغاز شد و خوانندگان علاقه‌مند با کوله‌پشتی و قطب‌نما و نقشه و بیل و کلنگ هفته‌ها و ماهها گشتند و به جان مکانهای محتمل و نامحتمل افتادند تا سرانجام یك مهندس ۴۸ ساله خرگوش طلا را از زیر خاك در دهکده‌ای نزدیك لندن به‌درآورد و خوانندگان دیرباور، باور کردند که گنج حقیقت داشته است.

دومین کتاب آقای ویلیامز هم‌اکنون در هفت کشور به صورت همزمان منتشر شده است و این بار نیز خالی از وسوسه نیست. کتاب که تنها ۳۰ صفحه دارد حاوی قصه‌ای است دربارهٔ زنبوران عسل در چهار فصل. کتاب ۱۶ نقاشی رنگین پُرکار دارد و متنی که آن را هم نقاش خود نوشته است. ولی کتاب عنوان ندارد. یعنی دارد ولی عنوانش مخفی است و روی کتاب نوشته نشده است و از خوانندگان دقیق و نکته‌سنج دعوت شده است عنوان کتاب را به کمك اشاراتی که در متن و تصاویر کتاب درج شده بیابند و به اطلاع نویسنده برسانند. ولی باز مشکلی هست. یابندگان عنوان نباید از کلام مکتوب استفاده کنند و کشف خود را باید به‌روش دیگری جز نوشته به آقای ویلیامز اطلاع دهند؛ مثلاً عنوان را نقاشی کنند یا به‌صورت مجسمه‌ای درآورند یا با آواز بخوانند و روی نوار ضبط کنند یا با کاموا ببافند و یا حتی در یك برنامهٔ کامپیوتری بگنجانند. روز ۲۵ مه ۱۹۸۵، یعنی یك سال و یك روز پس از نخستین روز انتشار کتاب، آقای ویلیامز درست‌ترین جواب و قشنگ‌ترین روش ارتباطی مورد استفاده را انتخاب و اعلام خواهد کرد و برندهٔ مسابقه معلوم خواهد شد. جایزهٔ گرانبها این بار سنجاق سینه‌ای است به شکل ملکه زنبور عسل که از طلای ۲۴ عیار ساخته شده و با چند سنگ قیمتی تزیین شده است.

ویلیامز که در کلبهٔ دورافتاده‌ای در قلب مناطق روستایی انگلستان زندگی می‌کند نقاش خودآموخته‌ای است و علاوه‌بر نقاشی به جواهرسازی و نجاری نیز علاقه دارد ولی هیچ‌گاه از لوازم کار برقی استفاده نمی‌کند و ترجیح می‌دهد با حوصله و صرف وقت با ابزار قدیمی کار کند. نقاشیهای کتابهایش را نیز خیلی دقیق می‌کشد و گاه روی هر کدام چند ماه کار می‌کند.

(کوتاه شده از مطلبی در نیوزویك ۱۱ ژوئن ۱۹۸۴)

شود مصادره می‌شود. این وضع بسیار جدی است و این دولتها کاملاً سختگیری می‌کنند.

در اسرائیل که کمیت چاپ و نشر به‌حدی است که با کشورهای مجاور قابل‌مقایسه نیست، سانسور نظامی حاکم است و از توزیع همهٔ آثاری که در داخل و خارج منتشر می‌شود در کرانه‌های غربی جلوگیری می‌کند. کتابهایی که ارتش اسرائیل از توزیع آنها در کرانه‌های غربی جلوگیری می‌کند شامل موضوعات گوناگون ازجمله شعر و تاریخ و فیزیك و الهیات است. حتی کتابهایی که معاون سابق نخست‌وزیر اسرائیل، ییگال الون، نوشته است و همچنین آثار نویسندگان معروفی چون آرتور میلر و حتی شکسپیر نیز جزو کتب ممنوعه است.

یکی از روزنامه‌نگاران اسرائیلی به‌نام آموس آلون وضع سانسور را در اسرائیل چنین توصیف کرده است: «تحکم و فقدان نظم معمولاً دست‌دردست هم دارند. یك روزنامهٔ رسمی مناسب در کرانهٔ غربی یا در نوار غزه وجود ندارد و عدم‌انتشار فرمانهای حکومت نظامی که براساس اختیارات قانونی و مقررات اضطراری برای نواحی تحت‌اشغال صادر می‌شود به‌عنوان یك پدیدهٔ «کافکایی» توصیف شده است. خیلی‌ها به اتهام تخطی از دستورات حکومت نظامی مورد تعقیب قرار گرفته و مجازات شده‌اند، درحالی که این دستورات هرگز صریحاً به‌طور مرتب و منظم به مردم اطلاع داده نشده بوده و حتی وکلای دادگستری نیز از وجود این دستورات به‌صورت عطف به ماسبق در ادعانامهٔ دادستان نظامی برعلیه متهم از مفاد آن باخبر شده‌اند». (نقل از نشریهٔ *Ha'aretz*، ۷ مه ۱۹۸۲).

کتابفروشان نیز با مشکلی روبرو هستند. کتابفروشانی را به جرم فروش کتابهای ممنوعه روانهٔ زندان کرده‌اند درحالی که بیچاره‌ها درست نمی‌دانستند که چه کتابهایی ممنوعه است و چه کتابهایی ممنوعه نیست.

مصر کشوری است که سابقهٔ آن در چاپ و نشر از کشورهای دیگر منطقه بیشتر است و معمولاً به‌عنوان یك مرکز فرهنگی در منطقه شناخته شده است. اما سانسور در این کشور نیز کاملاً رسمی و اداری شده و بوروکراسی محض در آن حاکم است. هر کتابی که در این کشور به‌چاپ می‌رسد باید به دستگاه سانسور فرستاده شود. اگر ناشری سعی کند کتابی را از کشور صادر کند اول باید مجوز خاص دریافت کند. در ده سال گذشته دو ناشر که کتابهای خود را قبل از چاپ برای سانسور نفرستادند به‌زحمت افتادند. یکی از آنان «المؤلف‌العربی» بود و دیگر «دارالثقافة‌الجدیدة». صاحبان دو چاپخانه، یکی محمد یوسف‌الجندی و دیگر عبدالعظیم مناف آخرین بار در ۹ سپتامبر ۱۹۸۱ دستگیر و زندانی شدند. علاوه بر مصادرهٔ کتابهایی که چاپ کردهٔ بودند ماشینهای تحریر و حروفچینی و چاپ ایشان را نیز مصادره کردند. کتابفروشان و توزیع‌کنندگان این کتابها نیز بارها توسط پلیس مورد مؤاخذه قرار گرفته‌اند.*

* ترجمه شده از خبرنامهٔ انجمن جهانی ناشران دانشگاهی (*IASP Newsletter*) آوریل ۱۹۸۴

نمایشگاههای کتاب در جهان

نمایشگاههای کتاب که بزرگترین آنها نمایشگاه کتاب فرانکفورت در آلمان غربی است به تعداد فزاینده‌ای در جهان همه ساله برگزار می‌شوند و در تقویم رویدادهای فرهنگی اقوام مهمی به‌شمار می‌آیند. بازدیدکنندگان از نمایشگاههای کتاب تنها ناشران وکتابفروشان و مسئولان مؤسسات توزیع نشریات نیستند. سایر بازدیدکنندگان، چنانکه اخیراً در نمایشگاه بین‌المللی کتابهای پزشکی تهران دیدیم، کتابدوستان و استفاده‌کنندگان از کتاب هستند. برای آشنا ساختن خوانندگان نشر دانش با مهمترین نمایشگاههای کتاب در جهان فهرستی از نمایشگاههای سال ۱۹۸۴ را در زیر می‌آوریم:

- نمایشگاه کتاب دهلی‌نو، ۱۴ ـ ۴ فوریه (بزرگترین نمایشگاه کتاب آسیا و دومین نمایشگاه بزرگ جهان است)
- نمایشگاه کتابهای دانشگاهی بلفاست، ۱۵ ـ ۱۲ فوریه
- نمایشگاه کتابهای تاریخ هنر، ادینبورگ (اسکاتلند)، ۳۱ ـ ۳۰ مارس
- نمایشگاه کتاب نهضت سیاهان / جهان سوم (لندن)، ۷ ـ ۵ آوریل
- نمایشگاه کتاب لندن، ۱۳ ـ ۱۰ آوریل
- نمایشگاه کتاب کبك (کانادا)، ۶ ـ ۱ مه
- نمایشگاه کتابهای پزشکی تهران، ۲۰ ـ ۱۶ مه (۲۶ ـ ۳۰ اردیبهشت)
- نمایشگاه کتاب توکیو، ۲۱ ـ ۱۸ مه
- نمایشگاه کتاب ورشو (لهستان)، ۲۸ ـ ۲۳ مه
- نمایشگاه کتاب انجمن کتابفروشان امریکا (واشینگتن)، ۲۹ ـ ۲۶ مه
- نمایشگاه کتاب صوفیه (بلغارستان)، ۱۱ ـ ۶ ژوئن
- نمایشگاه کتاب انجمن کتابفروشان کانادا (تورونتو)، ۲۶ ـ ۲۲ ژوئن
- نمایشگاه کتاب انجمن کتابداران امریکا (دالاس ـ تگزاس)، ۲۹ ـ ۲۳ ژوئن
- نمایشگاه کتاب برزیل (سان‌پائولو)، ۲۶ ـ ۱۶ اوت
- نمایشگاه کتاب زیمبابوه، ۲۸ اوت ـ ۱ سپتامبر
- نمایشگاه کتاب سنگاپور، ۹ ـ ۱ سپتامبر
- نمایشگاه کتاب بارسلون (اسپانیا)، ۳۰ ـ ۲۶ سپتامبر
- نمایشگاه کتاب فرانکفورت، ۸ ـ ۳ اکتبر
- نمایشگاه کتاب بلگراد، ۳۱ ـ ۲۵ اکتبر
- نمایشگاه کتاب مونترال (کانادا)، ۲۵ ـ ۲۰ نوامبر
- نمایشگاه کتاب بحرین، ۶ ـ ۳ دسامبر

تــاب در جهان

نمایشگاه دایمی کتابهای آموزش و پرورش

زمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی که تألیف و چاپ و توزیع صدها وان کتاب درسی را، برای میلیونها دانش آموز به عهده دارد به تازگی ...ام به تأسیس یك مرکز اسناد آموزش و پرورش با عنوان «نمایشگاه ...ی کتابهای درسی آموزش و پرورش» کرده است.

مقدمات این امر از دو سه سال پیش با گردآوری و نگهداری ...ابهای درسی و اسناد سالیان پیش فراهم شده بود. پس از آماده شدن ...ای مناسب و ابزار و امکانات لازم، نمایشگاه مزبور ساعت ۴ بعد از ظهر ...ز سه‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ماه ۶۳، با حضور وزیر آموزش و پرورش و ...وهی از شخصیتهای کشوری، مرکب از نمایندگان مجلس شورای ...لامی، معاونان و مسئولان و کارشناسان و مؤلفان آموزش و پرورش، ...تادان دانشگاهها، پژوهشگران، خبرنگاران جراید و دیگر افراد ...لاقه‌مند به مسائل آموزشی، در محل کتابخانهٔ سازمان افتتاح شد.

دراین مراسم آقای غلامعلی حدادعادل معاون وزیر و رئیس ...ازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی به‌بیان هدف از تأسیس نمایشگاه ...بور و چگونگی محتویات و رده‌بندی آن پرداخت. در پایان مراسم ...عوین از کتابهای درسی فارسی و کتابهای درسی کشورهای خارجی ...ه در کنار نمایشگاه مزبور فراهم آمده، و نیز از آرشیو عکس و اسلاید که ...دیداً توسعه و سازماندهی نوینی یافته بازدید کردند.

دراین نمایشگاه، کتابهای درسی کشورمان از حدود آغاز تأسیس ...رسهٔ دارالفنون درسال ۱۲۳۶ هجری شمسی تاکنون گردآوری شده، ...ه ترتیب سال تحصیلی و مقاطع تحصیلی و کلاسی تنظیم شده‌اند. علاوه ... کتابهای درسی که مجموع کل آنها نزدیك ۱۰۰۰۰ مجلد است، تعدادی ...ز کتابها و اسناد و انتشارات گوناگون آموزش و پرورش، از حدود شصت ...ال پیش تا امروز، در زمینه‌های بزرگسالان، دانشسراها و تربیت معلم، ...رح و برنامه‌ریزی، آیین نامه‌ها و اساسنامه‌های آموزشی، نشریات ...دواری، کتابهای کمك آموزشی و سالنامه‌ها و گزارشهای مختلف ادارات ... دفاتر آموزش و پرورش، گردآوری و رده‌بندی شده است. در درون ...ایشگاه تعدادی از کتابهای درسی چند کشور خارجی نیز گردآوری شده ...ست.

هدف ... پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی از تأسیس این ...ایشگاه یا مرکز اسناد این است که همهٔ مدارك و انتشارات وزارت ...موزش و پرورش و مؤسسات عظیم وابسته به آن را گردآوری کرده و ...حفوظ نگاه دارد تا عنداللزوم مورد بررسی و نقد و ارزشیابی و احیاناً ...هره‌گیری پژوهشگران و کارشناسان و برنامه‌ریزان و مؤلفان کتابهای ...رسی و دیگر دانشمندان و معلمان و دانشجویان و افراد علاقه‌مند به ...سائل آموزشی کشور قرارگیرد.

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی در صدد است جهت تکمیل مجموعهٔ اسناد و کتابهای درسی مورد نظر تلاش پیگیر و مداومی داشته باشد. به‌همین دلیل از همهٔ سازمانها و مؤسسات و افراد علاقه‌مند، برای تکمیل مجموعهٔ خودیاری و همراهی می‌طلبد. نمایشگاه به صورت دایمی جهت بازدید صاحبنظران در محل سازمان پژوهش (ابتدای خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شهید موسوی) مفتوح است.

سانسور نشریات در کشورهای خاورمیانه

سانسور کتاب در کشورهای خاورمیانه به صور متعدد و انواع گوناگون اعمال می‌شود. افراطی‌ترین نوع سانسور در این کشورها این است که دولت از فعالیت همهٔ چاپخانه‌های غیردولتی جلوگیری کامل به‌عمل می‌آورد. در پاره‌ای از کشورها مؤسسات خصوصی حتی مجبورند برای تهیهٔ ماشینهای تحریر و فتوکپی از مقامات دولتی اجازه بگیرند و آنها را به‌ثبت برسانند. توأم با این عمل غالباً سانسور شدیدی است که دولتها در مورد ورود کتابهای خارجی اعمال می‌کنند تا بدین نحو مردم کشور خود را از هرگونه اطلاعات و اخباری که آنها نامناسب تشخیص می‌دهند بی‌خبر نگهدارند. در این گونه موارد (شدت عمل دولتها به‌حدی است که) دیگر نمی‌توان از ایذاء و آزار تك‌تك چاپخانه‌داران و ناشران سخن گفت.

اکثر کشورهای منطقه ـ ازجمله بحرین، عراق، لیبی، عمان، قطر، و سودان ـ در زمرهٔ این دولتها قرار دارند. البته در عربستان سعودی و سوریه چاپخانه‌ها و ناشران خصوصی وجود دارند، لکن این مؤسسات فقط مطالبی را چاپ و منتشر می‌کنند که با ایدئولوژی حکومت مطابقت دارد. ولی به‌هرحال این هم خود نوعی سانسور مفرط است، هرچند که به‌طور غیرمستقیم اعمال می‌شود. و باز در این کشورها نیز (ترس چاپخانه‌داران و ناشران از دولت به‌حدی است که) محال است ما بتوانیم به نمونه‌های بارزی از ناشرانی که تحت تعقیب مقامات دولتی قرار گرفته باشند بربخوریم. در این کشورها و همچنین چنانکه خواهیم دید در بسیاری از موارد در اسرائیل، نشر کتابهایی که مطابق با ایدئولوژی دستگاه حاکمه نیست، یا احتمال می‌رود که به‌نحوی ایدئولوژی حاکم را مورد تهدید قرار دهد، با شدت عمل و تنگ‌نظری و تحکم مقامات دولتی مواجه می‌شود

در عربستان سعودی و سوریه در مقابل کتابهای خارجی نیز پرده‌های آهنین کشیده شده است، درحالی‌که هر کتابی هم که در داخل این کشورها چاپ شود و به اصطلاح «اساره‌های نامناسب» در آنها دیده

آمار کتابهای منتشرشده درسال ۶۲

ف. الف. فریار

از اسفند سال ۱۳۶۱، وزارت ارشاداسلامی، انتشار جزوه‌های ماهانه‌ای با عنوان *فهرست کتب منتشره به‌تفکیک موضوع* را آغاز کرد. دراین جزوه‌ها مشخصات (عنوان، نام نویسنده ومترجم، ناشر، نوبت چاپ، تیراژ، تعداد صفحه‌ها وقطع وقیمت) کتابهایی که درهرماه منتشر می شد ثبت شده‌بود. پس از پیروزی انقلاب‌اسلامی وتوقف چاپ *کتابشناسی‌ملی*، تا زمان انتشار این جزوه‌ها، هیچ کتابشناسی وفهرستی منتشر نمی‌شد.ــ البته *کتابشناسی ملی* سال ۱۳۵۷ پس از مدتها تأخیر منتشر شد.

یکی از مشکلاتی که عدم انتشار *کتابشناسی ملی* وفهرستهایی نظیر آن ایجاد می‌کند این است که امر آمارگیری و بررسی کیفی وکمّی کتابهای منتشرشده را اگرنه غیرممکن، که دست‌کم دشوار می‌کند. این فهرستها، تا پایان سال ۱۳۶۲ به‌صورت ماهانه منتشرشد و مادهٔ اولیه برای ارائهٔ آمار کتابهای منتشرشده درآن سال را فراهم کرد. نگارنده با دردست داشتن این فهرستها تصمیم گرفت که آماری از کتابهای منتشرشده درسال ۱۳۶۲ به‌تفکیک موضوع ارائه کند.

پیش از آغاز آمارگیری با بررسی فهرستها معلوم شد که رده‌بندی موضوعی آن دقیق و استاندارد نیست ودر تعیین موضوع بعضی کتابها نیز اشتباهاتی شده است. مثلاً *خودآموز لمعه*، *رویدادهای جنگ* و *نماز* ذیل موضوع «رفتار انسان مسلمان وچگونگی جامعهٔ اسلامی»؛ *دستگیری سران خائن حزب‌توده*، *بحران*، *بازیگران عصرطلایی* و تذکرة‌الاولیاء ذیل «تاریخ تمدن»؛ چنین گفت زرتشت و گربه‌راه‌نشینها، ذیل «بررسی ادیان ـ فرق ومکاتب مختلف» آمده است.

پس برای ارائهٔ یك آمار دقیق موضوعی نمی‌شد به‌این موضوعها استناد کرد. در آغاز آمارگیری مشخصات کلیّهٔ کتابها از روی فهرستها به‌روی برگه (فیش) منتقل شد.* پس از آماده‌شدن برگه‌ها، موضوع کتابها براساس طرح رده‌بندی دیوئی (با اضافه کردن حدودهٔ موضوعی برای مشخص‌تر کردن موضوع کتابها) تعیین شد. دراین آمار کتابهای رسمی درسی دبستانی، راهنمایی، دبیرستانی و تك‌نگاریهایی که از چهل صفحه کمتر بودند (به‌استثنای کتابهای کودکان) و نشریه‌های ادواری به‌حساب نیامده است. این آمار آمار «عنوانهای» منتشرشده است نه‌جلدهای منتشرشده. یعنی یك کتاب سه‌جلدی، یك عنوان محسوب شده است. درمواردی که نگارنده به‌یقین می‌دانسته که نوبت انتشار کتاب که در صفحهٔ حقوق نوشته شده اشتباه است آنرا تصحیح کرده است. کتابهایی که سالها پیش با چاپ سنگی منتشر شده و به‌بارگی مجدداً چاپ شده است به‌تسامح چاپ اول محسوب شده؛ با این استدلال که چاپ اول آنها انتشار وسیعی نداشته است. در ذیل آمار کتابهای منتشرشده درسال ۱۳۶۲ به‌تفکیک موضوع ونوبت چاپ آمده است. درمورد کتابهایی که به‌زبانهای اروپایی و لهجه‌های مختلف منتشرشده وکتابهای متفرقه چون تعیین نوبت چاپ مشکلاتی داشت از آن صرف‌نظر شد. این آمار نشان می‌دهد که درسال گذشته سرجمع ۴۳۳۸ عنوان کتاب منتشرشده است و بیش از نیمی از آنها چاپ اول بوده است.

* نگارنده مایل است مراتب تشکر خود را از همکاری صمیمانهٔ کارمندان «مرکز آمار ایران» در کار برگه‌نویسی کتابها ابراز دارد

موضوع	کل عنوانها	چاپ اول	چاپ‌دوم‌وسوم	چاپ‌چهارم‌به‌بعد
کلیات: دایرة‌المعارفها، گزارشها، و...	۵۶	۵۰	۲	۴
فلسفه ومنطق	۶۱	۳۴	۲۱	۶
دین: اسلام، سایر دینها و عرفان	۱۱۴۱	۷۱۹	۳۰۸	۱۱۴
علوم‌اجتماعی وانسانی	۲۸۲	۱۹۷	۶۴	۲۱
زبان‌وواژه‌نامه‌ها	۱۳۲	۶۵	۴۱	۲۶
علوم خالص	۱۱۷	۸۴	۲۷	۶
پزشکی	۱۶۴	۱۲۴	۲۷	۱۳
کشاورزی، دامپروری،وتغذیه	۵۰	۳۸	۸	۴
فن وصنعت	۱۹۶	۱۴۰	۴۳	۱۳
دانستنیهای عملی	۵۱	۲۷	۱۶	۸
هنر	۸۷	۶۶	۱۸	۳
ورزش	۳۳	۲۵	۷	۱
ادبیات	۷۴۵	۴۱۲	۲۴۵	۸۸
تاریخ‌وجغرافیا، زندگینامه	۲۶۷	۱۳۹	۹۸	۳۰
کودکان	۶۶۲	۳۸۸	۲۱۷	۵۷
کمك درسی	۶۴	۳۳	۲۶	۵
متفرقه	۲۸	—	—	—
زبانهای اروپایی ولهجه‌ها	۲۰۲	—	—	—
کل عنوانها	۴۳۳۸	۲۵۴۱	۱۱۶۸	۳۹۹



برآوردن خواسته‌های جامعهٔ علمی و فرهنگی کشور برگزار شد. در نمایشگاههای جهانی (Book fairs) معمولاً هدف برگزارکنندگان ایجاد ارتباط میان ناشران و کتابفروشان عمده است و لذا اهداف آنان جنبه‌های مادی و اقتصادی دارد، ولی در نمایشگاه بین‌المللی تهران هدف اصلی ایجاد ارتباط میان ناشران و خوانندگان بود. ازاین‌رو می‌توان گفت که این نمایشگاه صرفاً اهداف علمی و فرهنگی را دنبال می‌کرد.

در این نمایشگاه کتابهای ۵۵ ناشر بین‌المللی در بیش از ۵۰ رشتهٔ پزشکی و علوم وابسته به نمایش گذاشته شده بود. کلیهٔ کتابهای این نمایشگاه جدیدالانتشار بود و تاریخ چاپ آنها اکثراً سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ و بعضاً ۱۹۸۴ بود. کتابهایی که در سالهای قبل از ۸۲ در این نمایشگاه عرضه شده بود باز آخرین ویرایشی بود که از آنها به‌عمل آمده بود.

علاوه‌بر کتابهای فوق، غرفه‌های فرعی نیز در این نمایشگاه برپا شده بود. یکی از این غرفه‌ها مربوط به کتابهای ارزشمندی بود که فرهنگ اسلامی به جهان علم عرضه کرده است. در این غرفه سعی شده بود کتابها و عکسها و مدارکی از آثار محققان و حکمای مسلمان ازجمله ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی به‌نمایش گذاشته شود تا بدین‌ترتیب بازدیدکنندگان نمایشگاه گوشه‌ای از خدمات مسلمین را به علم پزشکی و داروشناسی از نزدیك مشاهده کنند.

غرفه‌ای دیگر مخصوص کتابهایی بود که در یکی‌دوسال گذشته در علوم پزشکی به زبان فارسی در ایران منتشر شده است. اگرچه توفیق تهیهٔ همه کتابهای فارسی جدید در رشتهٔ پزشکی حاصل نشده بود، ولی همین تعداد کتاب نیز برای آگاهی بازدیدکنندگان از فعالیت انتشاراتی کشور ما فقط در یك زمینهٔ علمی (یعنی علوم پزشکی) کافی بود.

سومین غرفهٔ فرعی مختص پاره‌ای از مجلات علمی و نشریات ادواری بود که ناشران خارجی در رشتهٔ پزشکی منتشر می‌کنند. و بالأخره، غرفه‌ای نیز به عرضهٔ کتابها و نشریاتی اختصاص داده شده بود که مرکز نشر دانشگاهی در دو سال اخیر چاپ و منتشر کرده است. در این غرفه بیش از یکصد عنوان کتاب و نشریه برای فروش عرضه شده بود.

همان‌طور که اشاره شد، غرض اصلی از برپا کردن این نمایشگاه مطلع ساختن جامعهٔ پزشکی کشور از آخرین نشریات علمی جهان بود. محققان و استادان و دانشجویان می‌توانستند در بازدید از این نمایشگاه با اقسام کتابها و نشریات از نزدیك آشنا گردند. کسانی که مایل به خرید کتابها بودند می‌توانستند بااستفاده از کاتالگ کتابها که توسط مرکز نشر تهیه و چاپ شده بود برگه‌های درخواست را که دراختیار همگان قرار داده می‌شد پر کرده به مسؤولان مربوطه تسلیم کنند.

علاوه‌بر کتابها و نشریاتی که ذکر شد، یکی از ناشران مواد آموزشی دیگری را در سالن اصلی به نمایش گذاشته بود. این مواد عبارت بودند از فیلمها و اسلایدهای آموزشی که با دستگاههای نمایشی نمایش داده می‌شد.

مرکز نشر به‌منظور ایجاد ارتباط مستقیم کتابداران و به‌طورکلی علاقه‌مندان به کتابها و نشریات پزشکی با ناشران، از نمایندگان ناشران اصلی دعوت کرده بود تا در این نمایشگاه شرکت جویند. کاتالگهای ناشران مزبور در غرفه‌های هریك از این ناشران موجود بود و علاقه‌مندان می‌توانستند از این کاتالگها استفاده کنند و برای کسب اطلاعات بیشتر به نمایندهٔ ناشران مراجعه نمایند.

نمایشگاه به مدت ۵ روز ادامه داشت و هزاران نفر در این مدت از کتابها بازدید کردند. بسیاری از بازدیدکنندگان پزشکان و استادان و متخصصانی بودند که فقط برای بازدید نمایشگاه از شهرستانها به تهران آمده بودند.

عده کثیری از علاقه‌مندان کتباً و شفاهاً خواستار تمدید این نمایشگاه شدند که متأسفانه به‌دلیل مشکلات اجرایی مقدور نبود. به‌طورکلی نمایشگاه کتابهای پزشکی که اولین نمایشگاه بین‌المللی در ایران بود با موفقیت برگزار شد و این تجربه‌ای بود بسیار سودمند که برای برگزاری نمایشگاههای دیگر می‌تواند آموزنده باشد.

ت اب در ایران

نمایشگاه بین‌المللی کتابهای پزشکی
TEHRAN EXHIBITION OF MEDICAL BOOKS



نمایشگاه بین‌المللی کتابهای پزشکی در تهران

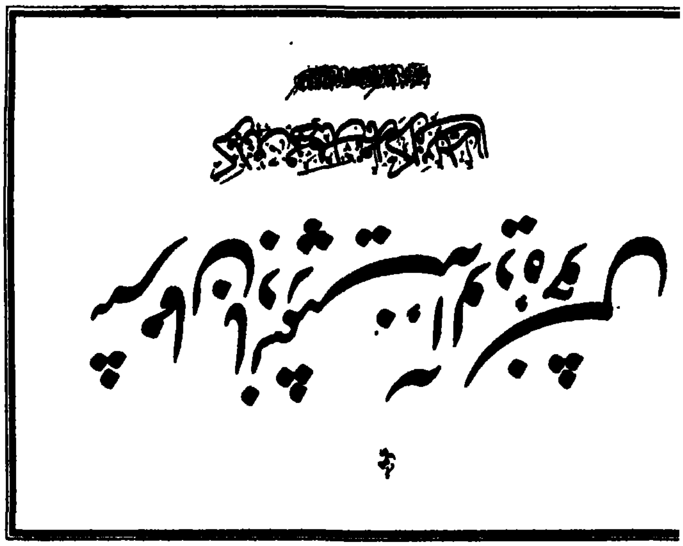
نمایشگاه بین‌المللی کتابهای پزشکی که به مدت ۵ روز از ۲۶ تا ۳۰ اردیبهشت در تهران (در محل دایمی نمایشگاهها در بزرگراه شهید چمران) برگزار شد، بدون شك یکی از حوادث مهم فرهنگی کشور ما در سالهای بعد از انقلاب بود. در ایران تاکنون نمایشگاههای بزرگی از کتابهای فارسی و همچنین نمایشگاههای کوچکی از کتابهای خارجی تشکیل شده بود، ولی این نمایشگاه اولین نمایشگاهی بود که در مقیاس بین‌المللی در ایران برگزار می‌شد. بیش از ۵۰۰۰ عنوان کتابهای خارجی (اکثراً به زبان انگلیسی) از مهمترین ناشران بین‌المللی در این نمایشگاه عرضه شده بود. در جنب این کتابها، تعدادی از مجلات پزشکی خارجی و کتابهای پزشکی فارسی که در دو سال اخیر در ایران منتشر شده بود و همچنین کتابهای پزشکی اسلامی و بالأخره کتابهای مرکز نشر دانشگاهی که برگزارکنندهٔ این نمایشگاه بود عرضه شده بود.

در مراسم افتتاح نمایشگاه، پس از تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید، دکتر نصرالله پورجوادی سرپرست و مدیر مرکز نشر دانشگاهی و مسؤول برگزاری نمایشگاه گزارشی از فعالیتهای مرکز نشر در تدارك این نمایشگاه قرائت کرد و سپس دکتر احمد احمدی عضو ستاد انقلاب فرهنگی دربارهٔ این نمایشگاه و اهمیت آن و برنامه‌های ستاد انقلاب فرهنگی دربارهٔ کتابهای دانشگاهی و سیاست آن در ایجاد ارتباط علمی و فرهنگی با کشورهای دیگر سخنانی ایراد کرد. پس از آن نمایشگاه توسط آقای محمدعلی نجفی وزیر فرهنگ و آموزش عالی و آقای دکتر عبدالکریم سروش و دکتر احمد احمدی و سایر شخصیتهای مملکتی گشایش یافت.

کتابهای اصلی این نمایشگاه اکثراً کتابهایی بود که از سال ۱۹۸۲ به‌بعد چاپ شده بود. غرض از جمع‌آوری این کتابها آشنا کردن جامعهٔ پزشکان و دانشگاهیان اعم از کتابداران، استادان، و دانشجویان با جدیدترین کتابها و نشریات سالهای اخیر بود. مشخصات این کتابها (شامل نام کتابها و نویسندگان و ناشران و بهای کتابها) در کاتالگ مخصوصی ضبط شده بود و علاقه‌مندان می‌توانستند پس از مشاهده وبررسی کتابها با استفاده از این کاتالگ کتابهای موردنیاز خود را سفارش دهند.

استقبالی که از این نمایشگاه شد بیش از آن بود که مسؤولان انتظار داشتند. ازدحام بازدیدکنندگان گاهی به‌حدی بود که سالن بزرگ نمایشگاه کاملاً پر می‌شد و مسؤولان برای رعایت حال آنان ناگزیر می‌شدند که برای مدتی درهای نمایشگاه را بهروی علاقه‌مندان ببندند. بسیاری از بازدیدکنندگان و علاقه‌مندان از طریق نامه و تلفن تقاضا می‌کردند که مدت نمایشگاه چندروزی تمدید شود. ولی متأسفانه به‌دلیل مشکلاتی که این امر ایجاد می‌کرد این تقاضا برآورده نشد.

خصوصیت بارز نمایشگاه تهران که آن را از بسیاری نمایشگاههای بین‌المللی دیگر متمایز می‌ساخت این بود که این نمایشگاه صرفاً به‌منظور



عمادالکتاب متولد ۱۲۴۰ شمسی در قزوین و عضو کمیتهٔ مجازات بوده و بیانیه‌های این کمیته را می‌نوشته است.

۴۸) عبدالرسولی، مرتضی. *نمونه‌هایی از خطوط هفتگانه.* تهران. بی‌نا. ۱۳۶۳. ۳۰×۳۹/۵ سانتیمتر.

نمونه خطهای ثلث، نستعلیق، شکسته، رقاع، تعلیق، نسخ و طغرا است که بر روی کاغذ گلاسهٔ مرغوب چاپ شده است. چند نمونه از کارهای این دفتر در همین شمارهٔ نشر *دانش* آمده است.

۴۹) گل گلاب، داریوش. *بررسی فنی عکاسی رنگی.* ج ۲. تهران. [بی‌نا] ۱۳۶۱. ل + ۱۹۹ ص. مصور. جدول. نمودار. ۸۵۰ ریال.

با آنکه کتاب با حروف آی. بی. ام چاپ شده و چاپ و صحافی چشمگیری ندارد بهای آن بسیار گران است.

۵۰) وولن، پیتر. *نشانه‌ها و معنا در سینما.* ترجمهٔ ناصر زراعتی تهران. تیراژه. ۱۳۶۳. ۲۶۶ ص. ۵۰۰ ریال. مصوّر.

هدف این کتاب ارائه روشهایی است که به یاری آنها بتوان مسائل اصلی زیبایی‌شناسی فیلم را مورد بررسی قرار داد.

ادبیات

شعر کهن فارسی

۵۱) فارسی، خطیب. *قلندرنامهٔ خطیب فارسی یا سیرت جمال‌الدین ساوجی.* تصحیح و توضیح حمید زرین کوب. تهران. توس. ۱۳۶۲. ۱۶۴ ص. ۳۳۰ ریال.

منظومه‌ای است از قرن هشتم هجری دربارهٔ زندگی سید جمال‌الدین ساوجی و دیگر پیران قلندر معروف مانند شیخ عثمان رومی، جلال درگزینی، محمد بلخی و ابوبکر اصفهانی. از احوال نویسنده جز آنچه خودش در همین مثنوی آورده اطلاع دیگری در دست نیست. این کتاب قبلاً در سال ۱۹۷۲ م. توسط آقای تحسین یازیجی با نام *مناقب جمال‌الدین ساوی* در ترکیه منتشر شده بود.

۵۲) صبوحی قمی، عباس. *دیوان شاطر عباس صبوحی قمی.* به کوشش حسن گل‌محمدی. تهران. پاسارگاد. ۱۳۶۲. ۷۰ ص. ۲۱۰ ریال

دیوان شاطر عباس (۱۲۷۵ ـ ۱۳۱۵ هـ. ق.) پیش از این نیز چند بار چاپ شده است.

۵۳) عطار، محمدبن ابراهیم (شیخ عطار نیشابوری). *دیوان عطار* به‌اهتمام و تصحیح تقی تفضلی. ج ۲. تهران. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۲. ۹۲۴ ص. ۱۱۰۰ ریال

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۴۱ توسط انجمن آثار ملی منتشر شد. (ر.ک. محمد جواد شریعت، *راهنمای کتاب*، سال ششم، شمارهٔ سوم، خرداد ۱۳۴۲ ص. ۲۰۵ ـ ۲۰۷).

۵۴) نظامی، الیاس بن یوسف (نظامی گنجوی). *لیلی و مجنون نظامی گنجوی.* خط از کیخسرو خروش. تصحیح و مقدمه از خسرو زعیمی. [تهران، بی‌نا] ۱۳۶۲. ۳۳۸ ص. ۲۲۵۰ ریال.

خط، چاپ و صحافی کتاب خوب و زیباست. البته خطها در بعضی صفحه‌ها پررنگ چاپ شده است. وقتی کتابی بدین زیبایی چاپ می‌شود، خواننده انتظار دارد که عنوان کتاب روی عطف آن نیز نوشته شده باشد.

شعر معاصر فارسی

۵۵) حالت، ابوالقاسم. *دیوان خروس لاری.* شامل اشعار طنزآمیز. تهران. تالار کتاب. ۱۳۶۲. هـ + ۵۴۴ ص. ۱۳۰۰ ریال.

طنزهای موزون این کتاب در فاصله سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۰ در هفته‌نامهٔ توفیق و برخی هفته‌نامه‌های دیگر چاپ شده بود.

۵۶) عاشوری، نبی‌الله. *پرواز خونین خورشید.* منتخب اشعار ۵۶ تا ۵۹. [بی‌م، بی‌نا] ۱۳۶۱. ۸۷ ص. ۲۰۰ ریال.

۵۷) فدایی، حسن. *ارغوان.* مجموعهٔ شعر. تهران. روزن. ۱۳۶۲. ۹۰ ص. ۲۰۰ ریال

مهدی اخوان ثالث مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته است.

داستان فارسی

۵۸) *سوره.* جنگ ششم. تهران. حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۶۳. ۲۸۰ ص. ۲۲۵ ریال.

مجموعه‌ای است از قصه، مقاله، شعر، روایت و گزارش.

۵۹) گلشیری، هوشنگ. *حدیث ماهیگیر و دیو.* تهران. آگاه. ۱۳۶۳. ۷۶ ص. ۱۲۵ ریال.

۶۰) مدرس صادقی، جعفر. *گاوخونی.* تهران. نشر نو. ۱۳۶۲. ۱۰۱ ص. ۱۸۰ ریال.

داستان فرنگی

۶۱) باک، پرل. *آخرین ملکهٔ چین.* ترجمهٔ مهدی شهشهانی. تهران. سرنا. ۱۳۶۲. ۷۵۹ ص. ۱۰۰۰ ریال.

۶۲) تورگنیف، ایوان. *خاطرات یک شکارچی.* ترجمهٔ محمود محرر خامی. تهران. تیراژه. ۱۳۶۲. ۶۷۵ ریال.

این کتاب که عنوان آن در بعضی کتابهای نقدادبی فارسی *یادداشت‌های یک شکارچی* نیز ثبت شده است در فاصله سالهای ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۱ نوشته شده و اززمرهٔ بهترین و کم ایرادترین و ماندنی‌ترین آثار تورگنیف و شیوهٔ واقع‌گرایی روسی است. در این اثر برخوردها و دیدارهای گوینده داستان در نقاط اطراف محل زندگی او شرح داده شده است.

۶۳) صدر، آمنه بنت‌الهدی. *سرنوشت دو خواهر.* ترجمهٔ مرتضی تقوی. قم [بی‌نا] ۱۳۶۲. ۷۱ ص. ۷۵ ریال.

۶۴) فلوبر، گوستاو. *سالامبو.* ج ۲. ترجمهٔ احدسمیعی. تهران. آوا. ۱۳۶۳. ۴۸۶ ص. ۷۰۰ ریال.

مرحوم مینوی این ترجمه را بویژه به‌خاطر حواشی مترجم آن از ترجمه‌های خوب فارسی دانسته است. (ر.ک. *کتاب امروز*، پاییز ۱۳۵۲. «گفت‌وگو با مجتبی مینوی» ص. ۱۶)

۶۵) کنراد، جوزف. *از چشم غربی.* ترجمهٔ احدمیرعلائی. تهران. زمان. ۱۳۶۳. ۳۵۵ ص. ۵۵۰ ریال.

جوزف کنراد (۱۸۵۷ـ۱۹۲۴). نویسندهٔ لهستانی تبار مقیم انگلستان در زمان حیات خود از نویسندگان کلاسیک ادبیات انگلیسی شناخته شد. کنراد به‌نظامهای سیاسی علاقه‌ای نداشت ولی گونه‌ای احساسهای قوی سیاسی داشت که از میان آنها عشق به‌انگلستان و نفرت از روسیه از همه عمیقتر بود. نفرت از روسیهٔ تزاری و شوروی با قدرت تمام در این کتاب به‌بحث کشیده شده است. *از چشم غربی* نخستین‌بار در سال ۱۹۱۱ در انگلستان منتشر شد.

۶۶) کوزینسکی، جرزی. *عروج.* ترجمهٔ محمدقاضی (و) غلامحسین میرزاصالح. تهران. نیلوفر. ۱۳۶۳. ۱۶۴ ص. ۲۲۵ ریال.

سومین بار است که این کتاب ترجمه می‌شود. نخستین‌بار اسماعیل صارمی آنرا ترجمه کرد و بعد ساناز صحتی.

۶۷) گلدینگ، ویلیام. *بعل‌زبوب.* ترجمهٔ م. آزاد [تهران] ابتکار [۱۳۶۲]. ۲۷۰ ص. ۴۵۰ ریال.

از این اثر دو ترجمهٔ دیگر نیز هست. یکی به‌ترجمهٔ جوادپیمان از انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۵۱ و دیگری به‌ترجمهٔ حمیدرفیعی از انتشارات بهجت ۱۳۶۳ (ر.ک. ساموئل هاینز «بعل‌زبوب» ترجمهٔ احدمیرعلایی، *کتاب امروز*، شمارهٔ ۳ پاییز ۱۳۵۱).

۶۸) هسه، هرمان. *سفر به‌شرق.* ترجمهٔ علی‌قائم‌مقامی. [تهران] گام. ۱۳۶۲. هشت + ۱۲۰ ص. ۲۵۰ ریال.

صد سال پیش آغاز می‌شود و به‌ویژه به سیاست امریکا در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم می‌پردازد و تا بعد از سقوط شاه به‌پیش می‌آید. متن اصلی اثر نخستین بار در سال ۱۹۸۰ م. منتشر شده است.

۳۰) سیلونه، اینیاتسیو. *مکتب دیکتاتورها*. ترجمهٔ مهدی سحابی. تهران. نشر نو. ۱۳۶۳. ۱۵ + ۲۱۵ ص. ۳۱۵ ریال

مکتب دیکتاتورها نخستین بار در سال ۱۹۳۸ م. به زبان آلمانی منتشر شد. دو امریکایی در آستانهٔ جنگ دوم جهانی به اروپا می‌روند تا راه استقرار حکومت دیکتاتوری در امریکا را از اروپاییها بیاموزند تا در امریکا رژیمی دیکتاتوری بر سر کار بیاورند. کتاب به شکل یک گفتگوی سه نفره که رگه‌هایی از طنز دارد نوشته شده و سیلونه نظرهای خود را از زبان یکی از آن سه نفر دربارهٔ خصوصیت رژیم‌های دیکتاتوری و فاشیستی بیان کرده است.

۳۱) کمیسیون اقتصادی برآورد خسارات جنگ تحمیلی. *خلاصه گزارش برآورد خسارات اقتصادی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران؛* تا اسفندماه ۱۳۶۱. ویرایش ۲. تهران. سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۶۳. ۳۲۸ ص

۳۲) مدودف، روی آ. (و) ژورس آ. مدودف. *نیکیتا س. خروشچف؛ سالهای حاکمیت*. ترجمهٔ عنایت‌الله رضا. تهران. نوین. ۱۳۶۲. ۳۳۱ ص. جدول. ۴۵۰ ریال

مطالب کتاب دربارهٔ دوران نخست‌وزیری خروشچف و اقدامات وی در آن دوران است. مترجم متن کامل گزارش خروشچف در جلسهٔ سری کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی را نیز به‌پایان کتاب افزوده است.

۳۳) هیکل، محمد حسنین. *جنگ اکتبر؛* (راهی به‌سوی رمضان). ترجمهٔ اسدالله مبشری. تهران. عطایی. ۱۳۶۳. ۴۸۳ ص. مصور. ۸۰۰ ریال.

فرهنگ و واژه‌نامه

۳۴) مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. *لغتنامهٔ فارسی*. تهران. ۱۳۶۱. ۳ ج.

دو جزوه در قطع بزرگ است که واژه‌ها از «آ» تا «آرایش» در آنها آمده و یک جزوه به قطع کوچک است که واژه‌ها از «آ» تا «آبرو» در آن آمده است. هنوز مقدمهٔ این دو لغتنامه منتشر نشده تا مشخص شود ویژگیها و تفاوتهای این دو واژه‌نامه با یکدیگر و با *لغتنامهٔ دهخدا* چیست.

علوم

۳۵) تیلر، آر. جی. *ستارگان: ساختار و تحول آنها*. ترجمهٔ تقی عدالتی. مشهد. استاد. ۱۳۶۳. ۳۱۲ ص.

۳۶) غزنی، سرفراز. *عبدالرحمن صفوی رازی*. تهران. سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران. ۱۳۶۲. ۱۱۲ ص. مصور. نمونه خط. ۲۲۰ ریال

دربارهٔ صوفی رازی ستاره‌شناس قرن چهارم هجری است.

۳۷) ونتسل، ا. س. *گامهای نخست نظریهٔ احتمال*. ترجمهٔ کیومرث بریانی. تهران. دانش‌پژوه. ۱۳۶۳. ۱۴۰ ص. ۳۰۰ ریال.

چگونگی پیدایش نظریهٔ احتمال و کاربرد آن در رشته‌های مختلف علوم به زبان ساده بیان شده است.

پزشکی و بهداشت

۳۸) *اصول روشهای اپیدمیولوژیک*. ترجمهٔ کیومرث ناصری. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۶۳. ۴۷۴ ص. ۷۶۰ ریال.

کتاب در سال ۱۹۶۰ منتشر شده و متن درسی دانشکدهٔ بهداشت دانشگاه هاروارد بوده است. مؤلفان آن مك ماهون، پیو، و ایپسن هستند. ویرایش دوم اثر در سال ۱۹۷۰ م. منتشر شده. باتوجه به ضرورتهای محیط ایران، قالب کلی چاپ اول مفیدتر دانسته شده و با حفظ آن مطالب تازه و مفید چاپ دوم اضافه شده است.

۳۹) اعلمی هرندی، بهادر. *اصول ارتوپدی و شکسته‌بندی*. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۳۳۵ ص. مصور. جدول.

کتاب بر روی کاغذ گلاسهٔ مرغوب چاپ شده و از لحاظ کیفیت چاپ و تصویر از بهترین کتابهای پزشکی است که تاکنون در ایران چاپ شده است.

۴۰) چغمینی، محمود بن محمد بن عمر. *قانونچه*. ترجمهٔ محمدتقی میر. شیراز. دانشگاه شیراز. ۱۳۶۲. ع + ۲۰۸ ص. ۲۷۰ ریال.

قانونچه از آثار قرن هشتم، و نویسنده از تربیت یافتگان مکتب طبی خراسان است. این رساله دربارهٔ مبانی طب قدیم است.

۴۱) قریب، رضا. *نشانه‌شناسی در طب کودکان*. ویرایش دوم. شیراز. دانشگاه شیراز. ۱۳۶۲. ك + ۲۸۱ ص. ۳۰۰ ریال.

چاپ اول کتاب باعنوان *نشانه‌شناسی در طب اطفال* در سال ۱۳۴۸ منتشر شده بود.

کشاورزی

۴۲) پیترسون، اریك نیسن. *جمع‌آوری آب باران درمناطق روستایی*. ترجمهٔ حبیب‌الله بیات. تهران. سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۶۳. ۱۳۴ ص. مصور. ۲۵۰ ریال.

فن و صنعت

۴۳) *راه و بار* جلد اول. دفتر اول. تهران. شرکت تحقیق و انتشار مسائل حمل و نقل ایران. ۱۳۶۲. ۱۴۶ ص. مصور. ۲۸۰ ریال.

مقاله‌هایی است دربارهٔ تاریخ حمل و نقل در گذشته و مسائل امروز حمل و نقل. گزینهٔ مقاله‌ها: گردونه‌های اساطیری، داستانهای دریا، راههای ایران و جغرافی‌نویسان دورهٔ اسلامی، تصویر تیره‌ای از حمل و نقل کانتینری‌دریایی؛ بررسی کلی اینکوترم.

۴۴) وزارت معادن و فلزات. شرکت ملی فولاد ایران. مرکز تحقیقات و آزمایشگاه نسوز اصفهان. نشریهٔ شماره ۱. *مجموعه مقالات اولین سمینار سراسری نسوز ایران*. ۳۷۵ ص. مصور. جدول. نمودار.

هنر

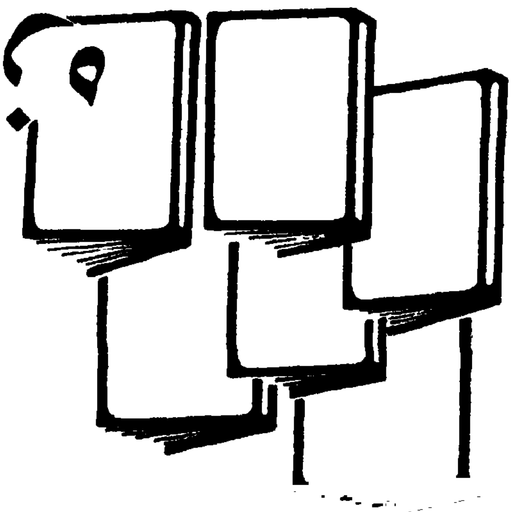
۴۵) آپتن، باربارا (و) جان آپتن. *کارها دوربین عکاسی*. ترجمه اسماعیل عباسی. [تهران] بازتاب. ۱۳۶۲. ۲۸ ص. مصور. ۱۸۰ ریال.

این جزوه ترجمهٔ بخشی از ویرایش دوم کتابی است باعنوان *فتوگرافی* که خود تلخیصی است از یك مجموعهٔ هفده جلدی که انتشارات تایم ولایف آنرا منتشر کرده است. قرار است جزوه‌های دیگری نیز به دنبال این جزوه منتشر شود.

۴۶) پیسك، لیتز. *بازیگر و بدنش*. ترجمهٔ ناصر آقایی. تهران. سروش. ۱۳۶۳. ۱۰۰ ریال

۴۷) راهجیری، علی. *زندگانی و آثار عمادالکتاب؛* میرزا محمد حسین‌خان سیفی قزوینی خوشنویس مشهور قرن اخیر. ج ۲ [تهران] کتابخانه مرکزی. ۱۳۶۲. ۲۸۴ ص. مصور. ۴۵۰ ریال

[illegible]



درآلمان فدرال

هرچند مورخان تأکید دارند براینکه نشر نوع کتاب‌جیبی درآلمان در اواسط قرن نوزدهم به‌وجود آمد، با این همه باید گفت که کتاب‌جیبی دراین سی سال اخیر رونق گرفت، یعنی پس از آنکه ناشری به‌نام Rowohlt در ۱۷ژوئن ۱۹۵۰ مجموعه‌ای به‌قطع کوچك با جلدنازك و کاغذارزان تأسیس کرد و نام «رورورو rororo» بر آن نهاد که از حرفاغازهای واژه‌های Rowohlts Rotians Romanen گرفته شده‌است. دوسال بعد، انتشارات «فیشر Fischer» نیز درهمین راه قدم نهاد.

کتابهای جیبی، تا سال ۱۹۶۱، با هزارعنوانی که هرسال منتشر می‌شد، هنوز بیش از ۴ درصد تولید کل کتاب را تشکیل نمی‌داد، ولی درآن سال به‌وجود آمدن dtv، یعنی Deutscher Taschenbuch Verlag (= نشرآلمانی کتاب‌جیبی) که نمایندهٔ ائتلافی از دوازده‌ناشر با برنامه‌های مشترکی بود خیز دیگری به‌جلو برداشت. از آن پس کتاب‌جیبی روزبه‌روز به‌موفقیت بیشتری نائل آمد.

سال گذشته، کتاب‌جیبی نزدیك به۱۵ درصد کل عنوانهای انتشار یافته را تشکیل می‌داد، بعضی از کارشناسان انتظار دارند که این رقم در پایان دههٔ ۱۹۸۰ به۳۰ درصد افزایش یابد. در سال ۱۹۸۱ فروش کتابهای جیبی از مرز پنج میلیون نسخه درگذشت، درحالی که فروش کتابهای سنتی روبه‌کاهش نهاد. از سال ۱۹۸۰ به‌بعد کتاب‌جیبی از این حق برخوردار شد که دربورس رسمی کتابفروشان آلمان، یعنی برگزارکنندهٔ نمایشگاه کتاب فرانکفورت، به‌معرض نمایش گذاشته شود. دراین نمایشگاه سی ناشر گروه‌کاری تشکیل دادند تا مسائل خاص مربوط به‌افزایش میزان فروش کتابهای جیبی را، فارغ از دلمشغولیهای رقابت، مورد بررسی قرار دهند.

کتاب‌جیبی در آلمان فدرال با وجود قیمت نسبتاً ارزان آن (به‌طور متوسط در حدود ۸/۵ مارك =۲۷۵ ریال به‌نرخ رسمی)، منحصراً کتاب تجدیدچاپی، که قبلاً در حوزهٔ پسندعامه راه یافته باشد، نیست؛ بلکه ۵۹درصد عنوانهای آن را کتابهای چاپ نخست تشکیل می‌دهد. نیمی از عنوانها در زمینهٔ ادبیات است و ده‌درصد آنها خاص جوانان و اندکی بیش از ثلث آنها کتابهایی است که عمدهٔ از زبان انگلیسی ترجمه شده‌است که این نسبت البته در مورد کل انتشارات این کشور نیز صادق است.

تیراژ متوسط ۸۶۰۲ عنوان کتاب‌جیبی که درسال ۱۹۸۲ توسط بیش از دویست مجموعه از چاپ بیرون آمد بین ۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نسخه در نوسان است. رقم فروش آنها در حدود ۱۰ درصد کل رقم فروش کتاب را دراین کشور تشکیل می‌دهد.

کتاب‌جیبی درآلمان غربی، با آنکه آن را «کتاب دموکراتیك» نامیده‌اند، خوانندهٔ خاصی ندارد. از مجموع بررسیهایی که دراین کشور صورت گرفته است چنین برمی‌آید که خریداران و خوانندگان کتاب‌جیبی همان علاقه‌مندان کتاب به‌طور کلی هستند. با این همه این بررسیها نشان می‌دهد که مشتریان این نوع کتاب دختران و پسران و میان‌سالان (کمتر از چهل سال) با تحصیلات متوسطه یا عالی هستند که شغل مسئولیت‌داری برعهده دارند و ساکن شهرهای بزرگ یا متوسطند و بیشتر به‌کتابفروشیها سر می‌زنند تا به‌غرفه‌های سوپرمارکتها.

مهمترین ناشران کتابهای جیبی درآلمان غربی («Rowohlt»، «هاینه Heyne»، «dtv»، «فیشر»، «اولشتین Ulstein»، «گلدمان Goldmann»، «باستای Bastei»، «لو به Lübbe»، «رکلام Reclam» و «سورکامپ Suhrkamp») مجموعه‌هایی دارند که مربوط به‌همهٔ زمینه‌ها، از ادبیات گرفته تا آشپزی است. بعضی دیگر اختصاصی‌ترند، مانند «de te be» (هنرها وکتاب برای کودکان)، «اوتومایر Otto Mayer» (سرگرمیها وجوانان). «گئورگ تیمه Georg thieme» (پزشکی وعلوم‌طبیعی)، Moewig (سرگرمیها) و «اونی تاشن بوشر Uni Taschenbücher» (= کتب جیبی دانشگاهی) که، چنانکه از نامش برمی‌آید، منحصراً درسنامه وکتاب درسی منتشر می‌کند.

ترجمهٔ اسماعیل سعادت

تعداد کتابهایی که چاپ نخستین آنها به‌صورت جیبی منتشرشده‌است.

سال	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰
پنگوین	۱۲۶	۱۲۳	۱۳۱
پان	۱۰۹	۱۳۴	۱۲۸
فونتورا	۷۵	۸۹	۱۱۲

از سوی دیگر، شمار روزافزونی از ناشران انگلیسی که صرفاً ابهای جیبی منتشر می‌کردند برای ادامهٔ حیات ناگزیر به‌تولید اب جیبی روی آورده‌اند، زیرا رمان ادبی سنگین که نخستین پ آن به‌صورت جلدضخیم منتشرشده باشد به‌قدری گران تمام شود (از۹تا۱۹پوند) که کمتر خریداری توانایی پرداخت آن را رد. این نوع کتاب معمولاً با تیراژی نزدیك به ۱۶۰۰ نسخه چاپ شود که بیشتر آن را کتابخانه‌ها (در حدود ۶۰۰ نسخه) خرند یا به‌خارج صادر می‌شود (در حدود ۴۰۰ نسخه). بنابراین امهٔ حیات این گونه انتشارات فقط در صورتی قابل تصور است موفقیتهای دیگر تجاری ناشر زیان حاصل از آنها را جبران کند حداکثر، سود مطمئناً اندك آنها را اندکی افزایش دهد. غالباً دو شر، که یکی اختصاصاً کتاب جیبی چاپ می‌کند و دیگری تصاصاً کتاب جلدضخیم، دست به‌دست هم می‌دهند (گاهی آنها دو ازیك گروه انتشاراتیند) تا بتوانند حقوق یك کتاب بالقوه فروش امریکایی را بخرند.

اصالت کار مؤسسهٔ نشر «ویراگوپرس Virago Press» که سط خانمی به‌نام «کارمن کالیل Carmen Callil» پایه‌گذاری شده ست، نشرمستقیم رمانها به‌صورت «جیبی» است. این گونه مانها که بسیار مرغوب و زیبا عرضه می‌شود از همان آغاز انتشار ود با موفقیت قابل ملاحظه‌ای روبه‌رو شد. امروز ناشر براگوپرس و شخص دیگری که قبلاً مجموعهٔ «پیکادور Picador» در مؤسسهٔ «پان» اداره می‌کرد سرپرستی «Chatto & Windus» نی یکی از بزرگترین مؤسسات نشر انگلیسی را به‌عهده دارند. نها می‌گویند که نشرکتاب تەدوخت جلدضخیم غالباً با ضرر مراه است، حداکثر این است که سود بسیار اندکی دارد. اگر ما وانیم همان قدر کتاب از مجموعهٔ خودمان بفروشیم که ناشران تابهای جیبی می‌فروشند، چرا این نوع چاپ را ادامه ندهیم؟ در سال ۱۹۸۳ چندین رمان از انتشارات چاتو، همزمان، هم به‌صورت جلدمقوایی وهم به‌صورت جیبی، از چاپ خارج شد.

البته همهٔ ناشران انگلیسی، مانند «چاتو» که می‌کوشد تا کیفیت را با توفیق تجاری به‌هم بیامیزد، دلشان نمی‌خواهد که حسن شهرت خود را فدای منافع کلان تجاری کنند. ولی حقیقت این است که بازارکتاب به‌نحوی روزافزون در تصرف کتابهای پرفروش یا، اگر بتوان گفت، کتابهای «فوق پرفروش» (super sellers) قرار می‌گیرد (تا کنون هیچ‌یك نتوانسته‌است با موفقیت کتابهای جیمزباند فلمینگ برابری کند. این کتابها در سالهای دههٔ ۱۹۶۰ بیش از ده‌میلیون نسخه به‌فروش رفت). حقوق این گونه کتابها روزبه‌روز بیشتر می‌شود و درنتیجه هزینهٔ تبلیغاتی آنها نیز روبه‌افزایش است. این افزایش تصاعدی حقوق کتاب و هزینهٔ تبلیغاتی به‌زیان کتابهای دیگر تمام می‌شود، زیرا هرماه ناشران کتابهای جیبی بین پانزده تا بیست کتاب پرفروش بالقوه به‌بازار عرضه می‌کنند و با صرف تمام کوشش خود برسراین گونه کتابها، کتابهای دیگری را که با معیارهای دیگری سنجیده می‌شود مورد غفلت قرار می‌دهند. این وضع نگران کننده شاید با بسط انتشارات «trade paperbacks»، که چیزی است بین کتاب جیبی و کتاب جلدضخیم، بهبود یابد. این گونه کتابها با تیراژی کمتر از تیراژ کتابهای جیبی، برای خوانندگانی متفاوت با خوانندگان کتابهای جیبی منتشر می‌شود.

امروز ناشران کتابهای جیبی در غایت خوشبینی‌اند. درسال ۱۹۸۳ مردم انگلیس شاهد موفقیت درخشان (اگر نگوییم حیرت‌انگیز) چندکار انتشاراتی در زمینهٔ کتابهای جیبی بودند: دراین سال کتاب *Prodigal Daughter* اثر «جفری آرچر Jeffrey Archer» (بها: ۲/۵پوند، ناشر: کورنت) در ۶۵۰۰۰۰نسخه، *No Come-backs* اثر «فردریك فورسیت F. Forsyth» (بها: ۱/۹۵پوند، ناشر: کورگی) در ۳۷۰۰۰۰نسخه ورمان بزرگ ۱۹۸۴ اثر «جورج اورول G. Orwell» (بها: ۱/۹۵پوند، ناشر: پنگوین) در ۳۰۰۰۰۰نسخه به‌فروش رفت.

با ادغام گروههای انتشاراتی «آرو Arrow» و «هاملین Hamlyn» و «فونتانا» و «گرانادا» انتظار می‌رود که درسال ۱۹۸۴ موفقیت کتابهای جیبی در انگلستان ازاین هم بیشتر باشد. رقابت همچنان شعار ناشران است.

«گارسیامارکوئز Garcia Marquez» و «جویس» و «همینگوی» و«همت Hammett» و «آیشروود Isherwood» را از دست داده بود.

برای زنده ماندن لازم بود که در خود تغییراتی بدهد. در اواسط سالهای دههٔ ۱۹۷۰ از یکی از گردانندگان صنعت نشر آمریکایی دعوت به‌همکاری کرد، عده‌ای از کارمندان خود را کنار گذاشت و بالأخره ۷۲ درصد از عنوانهای خود را کاهش داد، چنانکه درسال ۱۹۸۰ در مقابل ۹۵ رمان تازه‌ای که درسال ۱۹۷۹ انتشار داده بود تنها ۷۶ رمان تازه منتشر کرد.

یکی از مدیران «پنگوین» دراین باره می‌گوید «مسلم است که «پنگوین» نتوانست موقعیت مساعد خود را در سالهای دههٔ ۱۹۶۰ و حتی آغاز سالهای ۱۹۷۰ حفظ کند. ما قسمت زیادی از مهمترین رمانهای معاصر را منتشر کردیم، ولی درعین حال زمینهٔ رمان عامه‌پسند را مورد غفلت قرار دادیم. بازار کتاب متحول شده است و ما پابه‌پای این تحول قدم برنداشته‌ایم. ازاین پس سیاست متفاوتی در پیش خواهیم گرفت، به‌این معنی که رمانهایی منتشر خواهیم کرد که باب طبع عامهٔ مردم باشد و ما را در رقابت مستقیم با ناشرانی مانند «فوتورا» قرار دهد. خلاصه اینکه باید زمینه‌های از دست رفته را دوباره به‌دست آوریم.»

با این‌همه باید گفت که بحرانی که گریبانگیر «پنگوین» شد انعکاسی از یك بحران عمومی بود که صنعت نشر انگلستان را دربرگرفت. این بحران سخت‌ترین بحرانی بود که درطی نیم قرن صنعت نشر به‌خود دیده بود. براثر این بحران قیمتها به‌شدت بالا رفت، چنانکه دیگر کسی کتاب نمی‌خرید. می‌بایست دست به‌اقدامات جدی زد، مردم را به‌خرید کتاب برانگیخت و جان تازه‌ای در صنعت نشر دمید. درآن زمان صنعت نشر بیشتر دردست فارغ‌التحصیلان آکسفورد و کیمبریج بود که ذوقشان بیشتر متمایل به‌آثار کلاسیك بود. به‌قول یکی از صاحبنظران این صنعت به‌صورت یك مشغلهٔ خانوادگی درآمده بود که فکر اینکه بتوان از راه آن سودی به‌دست آورد فکری غیراخلاقی به‌نظر می‌آمد.

ولی اکنون جای این مجمع خانوادگی را نسل نوی از دست‌اندرکاران فعال صنعت نشر گرفته است که از سه‌سال به‌این طرف با حذف کتابهای زائد از کاتالوگها و بالابردن قیمت کتاب و به‌کارگرفتن تاکتیکهای ضربتی تجاری توانسته است حرکتی به‌این صنعت بدهد. برای مثال می‌توان از تبلیغات پرسروصدایی یاد کرد که دربارهٔ «ده‌نویسنده از بهترین نویسندگان جوان انگلیس» در مطبوعات به‌راه‌انداخته شد و نیز از تأثیر روزافزونی که «بوکرپرایز Booker Prize» مهمترین جایزهٔ ادبی انگلیس (۵۰۰۰ پوند) در فروش کتابها داشته است. درطی تبلیغاتی که دربارهٔ دونویسنده از مهمترین نویسندگان به‌راه‌انداخته شد بیش از ۳۱۵۰۰۰ رمان به‌فروش رفت که ۹۶ درصد آن از انتشارات کتابهای جیبی بود.

این شیوه‌ها «پنگوین» را از ورشکستگی نجات داد، تا آنجا که این مجموعه بار دیگر در صنعت نشر، که امروز ظاهراً از بحران بیرون آمده است، جای شایستهٔ خود را بازیافت. «پنگوین» درسال ۱۹۸۲ با کاتالوگی که بسیاری از عنوانهای خود را حذف کرده بود و تیراژ متوسط ۱۰۰۰۰۰ نسخه برای هر عنوان (به‌جای ۲۵۰۰۰۰ نسخه در سالهای قبل از بحران) سال موفقیت‌آمیزی را گذراند.

«پنگوین» به‌مناسبت پنجاهمین سال تأسیس خود کتاب تازه‌ای از نوعی کم‌وبیش خاص تحت عنوان *جهان پنگوین* *The World of Penguin* در ۱۶۰ صفحه منتشر کرده‌است که عمدهٔ شامل کاتالوگ ۵۰۰۰ عنوانی پنگوین و اطلاعات مختلفی دربارهٔ نویسندگان و نیز خود شرکت پنگوین است و این کتاب در ۵۰۰۰۰۰ نسخه به‌بهای یك پوند به‌معرض فروش گذاشته شده‌است. «پنگوین» امیدوار است که به‌این ترتیب بتواند بعضی از عنوانهای فراموش شدهٔ خود را به‌خاطرها بیاورد. نشانهٔ دیگری از تصمیم این مؤسسه به‌ایجاد ارتباط مستقیم با تودهٔ خوانندگان قراردادی است که نخستین‌بار با فروشگاههای زنجیره‌ای «مارکس‌انداسپنسر Marks & Spencer» بسته است که به‌موجب آن ازآن پس بعضی از کتابهای پنگوین در غرفه‌های این فروشگاهها به‌معرض فروش گذاشته می‌شود.

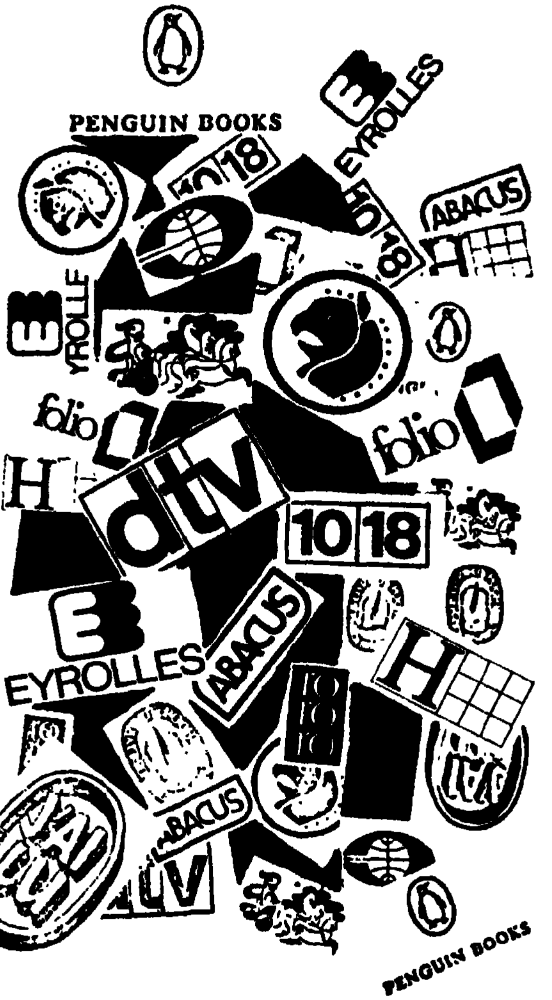
اکنون، در انگلستان، ناشرانی که کارشان فقط انتشار کتاب‌جیبی است مانند سالهای دههٔ ۱۹۵۰ به‌تجدیدچاپ کتابهای موفق سابق اکتفا نمی‌کنند، بلکه روزبه‌روز بیشتر چاپ نخستین کتابها را خود برعهده می‌گیرند. حقوق یك اثر را می‌خرند، سپس آن را یا به‌یك ناشر کتابهای جلدضخیم غیرجیبی می‌فروشند، که دراین صورت چاپ غیرجیبی آن قبل از چاپ جیبی آن یا همزمان با آن انتشار خواهد یافت، یا خود آن را صرفاً به‌صورت کتاب‌جیبی منتشر خواهند کرد. به‌همین سبب است که می‌بینیم درسال ۱۹۸۰، «پنگوین» و «پان» هریك بیش از ناشران دیگری مانند «فیبر» و«مك‌میلن Macmillan» و «هاینمان Heinemann» عنوان اصلی چاپ کردند.

نسخه افزایش یافت و درحول وحوش این رقم باقی ماند. درآن‌زمان پانزده مؤسسهٔ نشر کتابهای جیبی، شامل سی‌ودو مجموعهٔ متفاوت (ازآن جمله مؤسسهٔ «پنگوین بوکز Penguin Books» شامل مجموعه‌های «پنگوین»، «پلیکان Pelican» و «پوفین Puffin») بازار کتابهای جیبی را میان خود تقسیم کرده‌بودند وبیشتر آنها هرکدام در ارتباط نزدیك با یك مؤسسهٔ نشر کتابهای سنتی تمدوخت وجلدضخیم کار می‌کردند.

این تمایز آشکاری که اکنون میان کتاب جلدضخیم وکتاب جیبی می‌بینیم از سالهای دهه ۱۸۳۰ پدیدآمد، هرچند که گسترش این تمایز و هرچه آشکارترشدن آن به‌سال ۱۹۳۵ بازمی‌گردد که مؤسسهٔ مشهور «پنگوین» تأسیس یافت. برای «آلن‌لین Allen Lane»، مدیراین مؤسسه، انتشار ده‌عنوان کتاب به‌صورت جیبی کافی بود که تحولی در ارکان صنعت چاپ کتاب پدید آورد. ازآن پس، «پنگوین» با انتشار کتابهای گوناگون جیبی هرروز موفقیت وشهرت بیشتر یافت، و مدت بیست‌وپنج سال یکه‌تاز بازار کتاب جیبی بود. «سری»‌های «Penguin Modern Painters» (به‌سرپرستی «کنت کلارك Keneth Clark» منتقدبزرگ‌هنری و «The Buildings of England» و «Penguin Music Scores» همه با استقبال خریداران کتاب روبه‌رو شد. جلدسادهٔ این کتابها که هدف آن متمایز کردن انتشارات «پنگوین» از انتشارات رقبای کج‌سلیقه و بی‌ذوق بود و نام «پنگوین» و مخصوصاً فهرست گرانبار ۴۵۰۰ عنوانی آن کافی بود که فروش منظم و بی‌وقفهٔ کتابهای این مؤسسه‌را تضمین کند.

این موفقیت تا سالهای دههٔ ۱۹۶۰ ادامه یافت، ولی دراین سالها اندك اندك مؤسسات نشری مانند «کورگی Corgi»، «پان Pan»، «فونتانا Fontana» و از پی آنها «اسفیر Sphere» و «فوتورا Futura» و «گرانادا Granada» با عرضهٔ عنوانهای پرفروش، و بی‌آنکه پروای ایجاد گنجینهٔ انتشاراتی با ارزشی داشته باشند، به‌رقابت شدیدی با «پنگوین» برخاستند. ازآن گذشته، پاره‌ای از مؤسسات نشر که تا آن زمان فعالیت خود را منحصر به‌انتشار کتابهای تمدوخت جلدضخیم کرده‌بودند وارد بازار کتابهای جیبی شدند وهریك برای خود مجموعه‌ای راه انداختند. درمیان این مجموعه‌ها می‌توان از «فیبر Faber» و «چاتو Chatto» و «آکسفورد یونیورسیتی‌پرس Oxford University Press (= نشردانشگاهی آکسفورد)» نام برد که در سالهای اخیر به‌وجود آمده‌اند و از ویژگیهای آنها روی آوردن به‌مؤسسات نشری است که از مؤسسات نشر طرف معاملهٔ «پنگوین» جوانتر و فعالترند.

این رقابتها تکان سختی به «پنگوین» داد و آن را به‌خود آورد. اما پنگوین تا آمد به‌خود بجنبد نویسندگانی مانند «Pynchon» و



ولی سکهٔ این تفوق روی دیگری هم داشت، و آن این بود که بعضی از مؤسسات نشر که ناگزیر از تحمل تحقیر گروههای بزرگ انتشاراتی شده بودند استقلال خود را در خطر یافتند. یکی از آنها همان مؤسسهٔ «گالیمار» بود که قبلاً هم، به‌سبب امتناع «کتاب جیبی» از قبول کتابهای تحقیقاتی گنجینهٔ انتشاراتیش از آن دلگیر شده بود و در سال ۱۹۶۲ مجموعهٔ «ایده Idées» را علم کرده بود. این مؤسسه پس از ماهها بحث ومجادلهٔ بیهوده برسر تجدید قراردادهایش با «کتاب جیبی» سرانجام در سال ۱۹۷۱ با «هاشت» قطع رابطه کرد و تمام شعب خود را از انعقاد قرارداد با «کتاب جیبی» منع کرد. این قطع رابطه برای «کتاب جیبی» به‌قیمت از دست دادن سالانه در حدود هشت میلیون نسخه کتاب وپانصد و شانزده عنوان از کاتالوگی تمام شد که آن‌زمان رقم عنوانهایش به‌هزاروپانصد می‌رسید. ازآن پس «گالیمار» خود مستقیماً آغاز به‌کار کرد و درسال ۱۹۷۲ مجموعه‌ای بنیان نهاد به‌نام «فولیو Folio» خاص انتشار کتابهای ادبی به‌قطع جیبی.

به‌این ترتیب، بسی برنیامد که کتاب جیبی همه‌جا جلد چشمگیر و رغبت‌انگیز خود را در معرض تماشای مردم گذاشت، از ویترین کتابفروشیها و کیوسکهای ایستگاههای راه‌آهن گرفته تا نوشابه‌فروشیها و سوپرمارکتها، یعنی جاهایی که انسان کمتر انتظار دیدن کتاب را دارد؛ همه‌جا در جستجوی آن بود که خریدار و خواننده پیدا کند. خریداران و خوانندگانی که روزبه‌روز بر عدهٔ آنها افزوده می‌شد. به‌قول فردریك دیتیس، که امروز مسئولیت ادارهٔ توزیع «هاشت» را بر عهده دارد، «کتاب جیبی کتاب را آشنای مورد اعتماد همگان کرد و بر موانعی از قبیل گرانی قیمت ومحدودیت جای عرضه، که برسرراه توزیع آن در میان گروههای اجتماعی کم‌درآمد وجود داشت، غالب آمده است. کسانی که به‌سبب حجب فرهنگی جرئت قدم گذاشتن به‌کتابفروشیها را نداشتند حالا کتاب را با قیمت ارزان دم‌دستشان و در محیط دوروبرشان می‌بینند و احساس می‌کنند که به‌کرامت انسانیشان حرمت گذاشته می‌شود». درهرحال گسترش کتاب جیبی پی‌آمد تمرکز روزافزون جمعیت در شهرها و صنعتی‌شدن همهٔ فعالیتهای زندگی وافزایش بی‌سابقهٔ عدهٔ دانش‌آموزان مدارس و دانشجویان دانشگاههاست.

براثر این دگرگونیها تحولی هم در کتاب جیبی، که قبلاً یك متن را به‌طور ساده و گاهی ناقص عرضه می‌کرد، پدید آمد. از آن پس متون سنگین و عالمانه رفته‌رفته به‌صورت کامل وهمراه با مقدمه عرضه می‌شد و پیش از چاپ در آنها ویرایش اساسی به‌عمل می‌آمد، و روی‌هم‌رفته کتاب جیبی همهٔ زمینه‌های گوناگون دانش را دربرمی‌گرفت. مثلاً پس از قیام مه ۱۹۶۷، مجموعهٔ «دی دیزویت (10/18)» نزدیك به‌دویست‌هزارنسخه از کتابهای کاتالوگ خود را حراج کرد، سپس جلد دیگری برای مجموعهٔ خود برگزید و برای تطبیق خود با شرایط روز شروع کرد به‌انتشار آثار هگل، مارکس، آرابل، کاستوردیادیس، لیوتار و «گفتگوهای سریزی Colloque de Cerisy»، رساله‌ها و امثال اینها.

در سالهای ۸۰ـ۱۹۷۵ تولید کتابهای جیبی به‌مرز صدمیلیون نسخه رسید. یك مؤسسهٔ نوبنیاد به‌نام «Harlequin» به‌میدان نشر کتابهای جیبی آمد وخیز بلندی به‌ارقام بیرارها داد. این مؤسسه مجموعه‌ای راه‌انداخت خاص رمانهای عشقی. ازاین رمانها درسال ۱۹۷۹ سیزده‌میلیون نسخه و درسال ۱۹۸۲ سی‌میلیون نسخه فروش رفت. برای بهبودکارتوزیع، کتابفروش، به‌دستور ناشر، کتابهای فروش نرفته را برنمی‌گرداند. بلکه فقط جلد آنها را می‌کند و برای ناشر می‌فرستد. مجموعهٔ «ژه‌لو» هم که سری «دوئو Duo» را به‌انتشار رمانهای عشقی آنگلوساکسون اختصاص داده است در فروش کتابهای جیبی خود به‌موفقیت بزرگی نایل آمده است، چنانکه درسال ۱۹۸۲ بیش از سه‌میلیون ونیم نسخه فروش داشته است و موفقیت آن همچنان ادامه دارد. خریداران این نوع کتابها، چنانکه می‌توان حدس زد، عمدهٔ خوانندگان مؤنث مجلات عشقی هستند!

اکنون برای کاهش هزینهٔ توزیع کتابهای جیبی، در فرانسه شیوهٔ کندن جلد به‌وسیلهٔ کتابفروش شیوهٔ متداولی شده‌است. زیرا چنانکه برآورد کرده‌اند میزان برگشت کتابهای فروش‌نرفته ده‌درصد کل فروش آنها را تشکیل می‌دهد. جدا کردن آنها از یکدیگر حتی از قیمت ساخت آنها هم گرانتر تمام می‌شود. باید با دست برچسبها را کند و قیمت روی کتابها را پاك کرد و کتابهای خراب‌شده را از بین برد. و به‌این ترتیب پیداست که صرف نمی‌کند که ناشر از کتابفروش بخواهد که کتابهای فروش نرفته‌اش را برگشت دهد.

درانگلستان

گسترش شگفت‌انگیز کتاب جیبی درآغاز سالهای دههٔ ۱۹۷۰ نشانهٔ پدیدآمدن انقلابی واقعی در صنعت کتاب بود که تا آن زمان از روشهای سنتی طبع و نشر پیروی می‌کرد. درسال ۱۹۷۹ شمارهٔ کتابهای جیبی که در انگلستان به‌فروش رفت به‌رقم ۱۲۳ میلیون

کتابفروشی فرانسوی کتابی خرید. بعد آن را دونیم کرد و آنها را در جیبهای لباس سربازیش جای داد». با این حال حقیقت این است که در سالهای دههٔ ۱۹۵۰ در امریکا مجموعهٔ Pocket-book موفقیت چشمگیری یافته بود و از این مجموعه دراین کشور همه‌ساله بیش از دویست میلیون نسخه به‌فروش می‌رسید، و همین خود به‌قدرکافی وسوسه‌انگیز بود که توجه ناشران فرانسوی ومخصوصاً مؤسسهٔ نشرهاشت را به‌خود جلب کند.

در آن زمان، یکی از همکاران نزدیك فیلیپاکی دوستی داشت که کتاب‌جیبی را در امریکا به‌راه‌انداخته بود. این همکار به‌امریکا رفت و پس از گفتگو با دوست خود با این اعتقاد به‌فرانسه بازگشت که تأسیس یك مجموعهٔ کتاب‌جیبی با موفقیت روبه‌رو خواهد شد. «هاشت» به‌فیلیپاکی اجازه داد که مجموعهٔ موردنظر خود را در پناه یکی از شعبه‌های این مؤسسه به‌نام «کتابفروشی عمومی فرانسه» تأسیس کند. شاید دلیل این کار این بود که برای ناشرانی که فیلیپاکی می‌خواست عنوانهایشان را به‌صورت کتاب‌جیبی تجدیدچاپ کند، این شعبه مورد اعتمادتر بود تا خود مؤسسهٔ مادر. فیلیپاکی دست به‌کار ایجاد این مجموعه شد و آن را به‌نام «کتاب‌جیبی Livre de poche» نامگذاری کرد و این نامگذاری سبب شد که از آن پس در فرانسه وقتی که رقیبان یا روزنامه‌نگاران می‌خواهند به‌طورکلی از این گونه کتابها یاد کنند، برای احتراز از اینکه با نام این مجموعه اشتباه نشود، عباراتی سوای «کتاب جیبی» مثلاً عبارت «کتاب قطع‌جیبی» به‌کار می‌برند.

نخستین عنوانهای این مجموعه درسال ۱۹۵۳ از چاپ بیرون آمد. تا آن زمان کتابها معمولاً با صحافی تەدوخت و برش نخورده و با جلد ساده منتشر می‌شد. وقتی که کتابهای جیبی با شکل و شمایل خاص خود، یعنی با صحافی تەچسب وصفحات برش خورده وجلدرنگین، به‌بازار آمد بسیاری از ناشران شك داشتند که این گونه کتابها خریداری داشته باشد و پیش‌بینی می‌کردند که این مجموعه سرانجام با عدم موفقیت روبه‌رو خواهد شد. ولی پیش‌بینی آنها درست درنیامد، زیرا رمان *کونیگسمارك* *Koenigsmark* (۱۹۷۱) اثر «پی‌یر بنوا Pierre Benoit (۱۸۸۶_۱۹۶۲) نویسندهٔ فرانسوی و رمان *کلیدهای ملکوت* *The Keys of Kingdom* (۱۹۴۱) اثر «جوزف کرونین A. Joseph «Cronin» (۱۸۹۶_) نویسندهٔ انگلیسی و *پروازشبانه* *Vol de nuit* (۱۹۳۰) اثر «آنتوان‌دوسنت‌اگزوپری A. de Saint-Exupéry» (۱۹۰۰_۱۹۴۴) نویسندهٔ فرانسوی، که هریك در شصت هزار نسخه به‌قیمتی معادل یك‌چهارم قیمت چاپ معمولی آنها چاپ شده بود، به‌فاصلهٔ چندهفته نایاب شد. چندی پیش که می‌خواستند به‌مناسبت سی‌امین سال تأسیس این مجموعه ذکری از آن به‌میان آورند، حتی یك نسخه از نخستین چاپ جیبی *کونیگسمارك* را هم پیدا نکردند. باری بدین ترتیب بود که موج کتابهای جیبی در فرانسه به‌حرکت درآمد.

از آن پس هر روز بر شمارهٔ نویسندگان مشهور در کاتالوگ مجموعهٔ «کتاب‌جیبی» افزوده شد. هانری فیلیپاکی از این یاری بخت برخوردار بود که می‌توانست دست در خزانهٔ سرشار عنوانهای ادبی بیشتر ناشران فرانسوی فروبرد و هرچه دلش می‌خواهد انتخاب کند، از «گالیمار Gallimard» (غنی‌ترین آنها) گرفته تا «تبل روند Table ronde (=میزگرد)» و «آلبن میشل Albin Michel» و مؤسساتی مانند «گراسه Grasset» و «استوك Stock» و «فایار Fayard» که بعدها «هاشت» ادارهٔ آنها را در دست گرفت. تا سال ۱۹۶۰ تولید مجموعهٔ «کتاب‌جیبی» هرسال با آهنگی معادل ۳۰ درصد رشد پیش می‌رفت، درسال ۱۹۶۱، سالی که هانری فیلیپاکی چشم از جهان فروبست، تولید مجموعه از مرز چهارده‌میلیون نسخه فراتر رفت.

مجموعهٔ «کتاب‌جیبی»، پس ازرمان به‌سراغ کتابهایی رفت که آنها را کتابهای «عملی» اصطلاح کرده‌اند مانند *لاروس‌جیبی*، و به‌طورکلی کتابهای پرفروش در هر زمینه_وسپس به‌آثار کلاسیك روی آورد، مانند رمانهای «استاندال Stendhal» و «رمبو Rimbaud»، که همه فروشهای غیرمنتظری داشتند.

دراین سالها ناشران قدرتمند دیگری نیز وارد میدان شدند و هرکدام مجموعه یا مجموعه‌هایی برای انتشار کتاب به‌قطع جیبی بنیان نهادند. در سال ۱۹۵۸ فردریك دیتیس Frédéric Ditis در زیر بال مؤسسهٔ نشر «فلاماریون Flammarion» دست به‌کار تأسیس مجموعه‌ای شد به‌نام «ژەلو J'ai lu (= من خوانده‌ام)» و سیاست تجاری خود را متمرکز بر ایجاد سوپرمارکتهای کتاب کرد که در فرانسه به‌نام «grande surface»خوانده می‌شود. درسال ۱۹۶۲ مؤسسهٔ «پرس‌دولسیته Presses de la Cité» مجموعه‌های «پرس‌پاکت Presses-Pocket» و «دی‌دیزویت 10/18 (=ده هجده)» را به‌وجود آورد و ازپی آن ناشران دیگر نیز مجموعه‌هایی به‌راه‌انداختند و هریك در زمینهٔ خاصی به‌نشرکتاب جیبی پرداختند. ولی «کتاب‌جیبی» که از انتشارات نود مؤسسهٔ نشر تغذیه می‌کرد در اهمیت و اعتبار برهمهٔ آنها تفوق داشت.

کتاب جیبی در جهان (۱)

این گفتار، که ترکیبی است از چند گزارش نویسندگان روزنامهٔ *لوموند*فرانسه، سرگذشت تاریخی کتاب‌جیبی را درچند کشور مهم صنعتی‌جهان به‌اجمال مورد بررسی قرار می‌دهد، والبته، چنانکه طبیعی است، نخست از گذشتهٔ کتاب‌جیبی در فرانسه آغاز می‌کند، و مناسبت آن هم این است که چندی پیش (۲۳ـ۲۸ مارس۱۹۸۴) نمایشگاهی از کتابهای فرانسوی تحت عنوان «چهارمین تالارکتاب quatrième salon du livre» در «گران‌پله‌Grand-Palais» پاریس برگزار شد که درآن هزار ناشر فرانسوی وناشرخارجی فرانسوی‌زبان هریك کتابهای تازه ونیز گنجینهٔ انتشاراتی خود را به‌نمایش گذاشته بودند. دراین نمایشگاه ازجمله کتابهایی که توجه بیش از ۱۵۰۰۰۰ بازدیدکننده را جلب می‌کرد مجموعه‌های کتابهای جیبی بود که بنابرآماری که سندیکای ناشران فرانسه به‌دست داده‌بود، درسال ۱۹۸۲، با تولید ۱۱۹ میلیون نسخه در حدود یك‌سوم کل تولید کتاب فرانسه را تشکیل می‌داد. حضور کتاب جیبی با تنوع شکل وشمایل خود و زیبایی و رنگارنگی روی جلدهایش حال وهوای یك جشن پرشکوه به‌این نمایشگاه بخشیده بود.

آنچه درپی می‌آید بخش نخست این گفتار است که شامل تاریخچهٔ کتاب‌جیبی در کشورهای فرانسه و انگلستان وآلمان‌غربی است. بخش دوّم آن، که از کتاب‌جیبی در کشورهای ایتالیا و امریکا وژاپن و نیز کشورهای الجزایر ومراکش وتونس (به‌مناسبت شرکت ناشران کتابهای فرانسوی‌زبان آنها در چهارمین تالارکتاب) سخن می‌گوید، درشمارهٔ آینده به‌نظر خوانندگان خواهد رسید.

جستجو دربارهٔ اینکه نخستین بار کدام کشور نشر کتاب به‌قطع جیبی را آغاز کرد در حکم ورود در موضوعی است که بحث در بارهٔ آن هرگز به‌نتیجه‌ای نمی‌رسد. بیشتر کشورهای اروپایی افتخار ابداع این کار را از آن خود می‌دانند. ولی آنچه می‌توان درصحت آن اطمینان داشت این است که دراواخر قرن نوزدهم در فارهٔ قدیم مجموعه گونه‌های متعددی از کتاب به‌قطع کوچك رواج داشت که کم‌وبیش شبیه به‌همین مجموعه‌هایی بود که امروز آنها را به‌نام مجموعه‌های کتاب جیبی می‌خوانیم، و به‌این ترتیب شاید زیاد دور از حقیقت نباشد اگر بگوییم که نیای‌بزرگ کتاب‌جیبی امروز همان کتابهای ادعیه و اوراد وآداب مذهبی است که چندان کوچك بود که خیلی راحت در برگردانهای جیب مانند لباسهای بلند روحانیون مسیحی جای می‌گرفت.

ولی نخستین ملتهایی که کتاب جیبی به‌مفهوم امروزی کلمه را با تیراژ بسیار زیاد به‌وجود آوردند و در سراسر جهان رواج دادند ملل آنگلوساکسون بودند، ودراین میان مخصوصاً فضیلت تقدم از آن مؤسسهٔ بریتانیایی «پنگوین‌Penguin» است که امروز بی‌گمان صاحب عظیم‌ترین کاتالوگ کتابهای جیبی در جهان است.

در فرانسه

در فرانسه نخستین گام در راه ایجاد مجموعه‌های کتاب به‌قطع جیبی را مؤسسهٔ‌«نشردانشگاهی فرانسه Presses Universitaires de France» برداشت که با علامت اختصاری «PUF» خوانده می‌شود. مجموعه‌ای که این مؤسسه به‌راه‌انداخت مجموعهٔ معروف «چه می‌دانم؟ Que sais-je?» است که امروز هم همچنان به‌حیات خود ادامه می‌دهد. درسال ۱۹۴۴ مؤسسهٔ دیگری به‌نام «Seghers» مجموعه‌ای به‌قطع کوچك تحت عنوان «شاعران امروز» به‌وجود آورد. چندسال بعد، یعنی درسال ۱۹۴۹، یك چاپخانه‌داربلژیکی مجموعه‌ای از کتابهای جیبی تأسیس کرد و به‌تقلید از مؤسسهٔ نشر «پنگوین» انگلستان نام «مارابو Marabout» برآن نهاد که آن هم مانند پنگوین نام مرغی است. این مجموعه امروز ازمجموعه‌های متعلق به‌مؤسسهٔ نشر«هاشت Hachette» است. در اینجا باید از یك کتابفروشی به‌نام کتابفروشی «شانزلیزه Champs-Elysées» نیز نام برد که درسال ۱۹۲۷ مجموعه‌ای به‌نام «لوماسك Le Masque» برای چاپ رمانهای پلیسی به‌وجود آورد، و شاید به‌سبب تقدم زمانی خود را پیشگام تأسیس مجموعه‌های جیبی بداند.

ولی مبتکر کتاب جیبی، به‌معنی امروزکلمه، در فرانسه شخصی بود به‌نام هانری فیلیپاکی. می‌گویند فکر ایجاد کتاب جیبی وقتی به‌ذهن او آمد که «دید یك روز یك سرباز امریکایی از یك

در آیین نشر کتابهای خوب

برابر بهای یك کتاب معمولی خریداری کند. مگر اینکه پدیدآورندهٔ اثر اتفاقاً ثروتمند نیز باشد و خود بانی طبع و نشر اثر خود به بهترین شکل گردد.

تصاویر کتاب نفیس. با قیچی کردن عکسهای رنگی چاپ شده در کتابها و مجلات خارجی و قرار دادن آنها در برابر دوربین گراوورسازی (یا لیتوگرافی) نمی‌توان به کیفیاتی از چاپ که درشأن کتابهای نفیس است دست یافت. یا اصل نقاشیها را باید در دست داشت و یا دست‌کم اسلایدهایی که به‌دست اشخاص حرفه‌ای با رعایت همهٔ اصول فنی در قطع بزرگ تهیه شده باشد. اگر کتاب نفیس از زبان دیگری به فارسی ترجمه شده است و اصل آن در ژاپن یا یکی از کشورهای مغرب زمین به‌چاپ رسیده باشد، می‌توان با در دست داشتن کپیه‌ای از فیلمهای افست تصاویر رنگی به کیفیات چاپی کتاب اصلی نزدیك شد ـ و یا حتی در شرایط استثنایی به‌آن رسید. اما تهیهٔ نسخه بدل فیلم افست کتاب طبعاً بدون جلب‌رضایت ناشر کتاب اصلی عملی نیست. و جلب رضایت آن حضرات خود حدیث دیگری است.

در هرحال برای تهیهٔ تصاویر خوب و مناسب باید به سراغ هنرمندان درجهٔ اول رفت و نازشان را کشید و بر سر شوقشان آورد و گوشه‌ای از بار زندگیشان را برداشت. ولی ناشران ما کمتر حوصلهٔ اینگونه نازکشیدنها را دارند. اغلب حاضرند چندصدهزار تومان به کاغذ فروش و چاپچی و صحاف بپردازند ولی دستشان برای پرداخت چندهزارتومان به نقاش و عکاس پیش نمی‌رود.

تلفیق متن و تصاویر. این قسمت از کار یعنی شکل دادن به کتاب و پدید آوردن یك کُلّ هماهنگ از اجزای مختلف آن از متن و تصاویر گرفته تا مقدمات و مخلفات یکی از حساسترین مراحل کار است و تنها از عهدهٔ باتجربه‌ترین و باقریحه‌ترین کتاب‌پردازان برمی‌آید. اگر در این مرحله درست عمل شود و اجزای کتاب از ابتدا با توجه به ارتباطات متقابلی که باید بینشان وجود داشته باشد انتخاب شوند و بعد سر بزنگاه کتاب‌پرداز و طراح با همفکری و همدلی و صرف وقت کافی عمل کنند اجزای کتاب بهم‌جوش خواهد خورد و از این‌میان نوعی وحدت هنری پدیدار خواهدشد. در غیراین صورت همیشه این خطر وجود دارد که کتاب «جا نیفتد» و هر قسمت آن برای خود سازی بزند.

چاپ کتاب نفیس. برشمردن این رده از ویژگیها آسانتر است و نیازی به دادن توضیحات مفصل نیست. همه می‌دانند که یك کتاب سنگ‌تمام نیاز به کاغذ اعلا و چاپ و صحافی درجهٔ اول دارد و ترجمهٔ این عبارت به زبان امکانات امروز عبارت است از کاغذ گلاسهٔ اقلاً ۱۲۰ گرمی، چاپ افست دست کم دورنگ برای متن و دست کم چهاررنگ برای تصاویر، به اضافهٔ صحافی ته‌دوخت با جلد محکم گالینگور (کالیکو) با روکش. آنچه مهم است این است که همهٔ دست‌اندرکاران چاپ و صحافی بدانند و قبول کنند که دارند یك سفارش استثنایی را انجام می‌دهند و کار را با دقت و صرف‌وقت کافی انجام دهند. و اما بعضی نکات دیگر:

ـ کتاب نفیس غلط چاپی ندارد.

ـ در کتاب نفیس نسخه‌هایی که چند صفحهٔ آن سفید مانده باشد دیده نمی‌شود، یعنی در مراحل مختلف «تا و ترتیب»، فرمهای کتاب به‌صورت سازمان‌یافته‌ای بازرسی می‌شود واوراق معیوب و کثیف و بدچاپ بیرون کشیده می‌شود.

ـ مقوای جلد کتاب نفیس صاف و راست می‌ایستد و «تاب» برنمی‌دارد.

ـ روکش جلد کتاب نفیس از کاغذ کلفت تهیه شده است و برگردان دوطرف آن به‌اندازهٔ کافی عریض است.

ـ تصاویر کتاب نفیس خوب و روشن چاپ شده است و رنگها دقیقاً روی‌هم خورده‌اند و در همهٔ نسخه‌های کتاب عیناً به یك درجه از شدت دیده می‌شوند.

در تحلیل آخر کتاب نفیس چیزی نیست جز کتاب خوبی که با تمهیدات استثنایی به‌چاپ رسیده باشد. بسیاری از کتابهای نفیس در قطعهای بزرگتر از حد متعارف به‌چاپ می‌رسند اما بزرگی جثه و حجیم بودن آن یگانه نشانه‌های یك کتاب مستطاب نیست. بهترین کتابها اغلب حاصل کاروکوشش چند نفری است که سالی چند از عمر خود را وقف کار آن کتاب کرده‌اند چون نیك می‌دانسته‌اند که فرصت مغتنمی را برای برجای نهادن یك کار یادگاری به‌دست آورده‌اند.

باشد، با نظر او انتخاب شود و روش کار با توافق مؤلف تعیین گردد. و اگر مؤلف اصلی از دنیا رفته باشد، رضایت ورثهٔ قانونی او باید جلب شود. در چنین مواردی حفظ حقوق معنوی صاحب اثر مهمتر است.

تجدیدنظر دریك کتاب ترجمه شده معمولاً با استفاده از چاپ تازه‌تر کتاب اصلی انجام می‌پذیرد. اگر مترجم حاضر و مایل باشد ناشر طبعاً کار را به او خواهد سپرد. گرفتاری موقعی پیش می‌آید که مشغلهٔ دیگری مترجم اصلی را از پذیرفتن پیشنهاد تجدیدنظر باز دارد. دکتر محمود صناعی، نخستین مترجم کتاب *روانشناسی‌مان*، به‌علت اشتغالات گوناگون خود سالها موفق به تجدیدنظر در ترجمهٔ خود نشد و کتاب اقلاً هفت بار به‌شکل اولیه تجدید چاپ گردید. در این میان مؤلف کتاب چند بار در متن تجدیدنظر کرد و مطالب جدیدی به آن افزود. ترجمهٔ تازه‌ای از آخرین چاپ کتاب موردنیاز بود و دکتر بهمن ساعتچی که خود از دانشجویان دکتر صناعی بود سرانجام این کار را به‌عهده گرفت. ترجمهٔ دکتر ساعتچی اکنون خود نیاز به تجدیدنظر دارد.

کتابهای درسی دانشگاهی پرفروش اروپا و امریکا، و بیشتر امریکا، کراراً مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرند، به‌حدی که بعضی از ناظران دیرباور انگیزهٔ این نوع تجدید چاپهای پرتجدیدنظر را بیشتر تجارتی می‌دانند تا علمی ـ آموزشی. آنچه مسلم است ما درحال‌حاضر توانایی تجدیدنظر سال‌به‌سال را در کتابهای دانشگاهی خود نداریم، اما این تجدیدنظر دست کم هر پنج سال یکبار باید انجام بگیرد.

ناشران ما هرچند از لفظ «تجدیدنظر» خوششان می‌آید، چون آن را محرکی برای فروش کتاب می‌دانند (اخیراً یکی از ناشران این علاقه‌مندی را با اعلام «چاپ اول با تجدیدنظر و اضافات»[!] در صفحهٔ حقوق یکی از کتابهای خود بروز داد)، اما در عمل اگر معنی تجدیدنظر تجدید حروفچینی تمام کتاب و صفحه‌آرایی دوبارهٔ آن باشد، در بیشتر موارد به‌خاطر پرهیز از هزینه‌های اضافی و معطلی از خیر تجدیدنظر می‌گذرند و کتاب را همچنان به‌شکل قبلی خود افست می‌کنند. راههای مختلفی برای پرهیز از حروفچینی دوبارهٔ تمام متن وجود دارد: یکی این است که وارد کردن مطالب جدید به‌همراهی حذف قسمتی از مطالب قدیم انجام بگیرد. یك رقم جدید، جای رقم کهنه‌شده‌ای را بگیرد. یك سطر، یك پاراگراف و یا یك صفحه برداشته شود و به‌جای آن عیناً یك سطر جدید، یك پاراگراف جدید و یك صفحه مطلب جدید قرار بگیرد. این کار قدری مشکل است ولی عملی است. یك راه آسانتر جمع کردن مطالب تازه در یك بخش معین کتاب است مثلاً در مقدمهٔ مترجم و یا در یك پیوست، بدون دست بردن در متن اصلی.

اضافات و الحاقات. این مقوله کم‌وبیش تابع ملاحظات تجارتی است و معمولاً برای افزایش جذابیت کتاب در بازار انجام می‌گیرد. نکتهٔ ظریف افزودن مطلب یا مطالبی است که به‌نحوی مکمل مطالب کتاب قرار بگیرند و به‌آسانی در دسترس همه نباشند. افزودن مطالب تازه به کتاب طبعاً بهای فروش ان را بیر بالا خواهد برد، از این‌رو توصیهٔ ما پرهیز از زیاده‌روی در امر اضافه کردن مخلفات است. یکی از کارهای مفید در این زمینه افزودن تصاویر مناسب به کتابهایی است که در چاپ قبل به‌صورت غیرمصور به‌چاپ رسیده‌اند.

کتابهای نفیس

کتاب نفیس به‌زعم ما کتابی است که ناشر خود آن را یك محصول استثنایی بداند و برای رساندن آن به سرحد کمال از هیچگونه کوششی، و خرجی، فروگذار نکند، به‌عبارت دیگر کتابی است که همهٔ دست‌اندرکاران در تمامی مراحل تهیه و تولید آن سنگ تمام بگذارند و حداکثر تواناییهای خود را به‌کار گیرند. نشر اینگونه کتابها از حوادث عالم نشر محسوب می‌شود و هر هفته و هرماه اتفاق نمی‌افتد. به‌عقب که بنگریم می‌بینیم تنها هرچند سال یك‌بار چنین کتابهایی به منصهٔ ظهور رسیده‌اند و کارنامهٔ هرکدامشان را که مرور کنیم می‌بینیم محصول چندین سال کاروکوشش پربار همراه با مرارت و خون‌دل‌خوردنهای جمعی انسان علاقه‌مند بوده است. *دایرة‌المعارف فارسی* و *لغتنامهٔ دهخدا* (هرچند که به نفیس‌ترین شکل ممکن چاپ نشده است) دو نمونه از این‌گونه کتابها هستند که هرکدام کارنامه‌ای اقلاً چهل‌ساله دارند.

گرمی بازار کتاب در این ایام برخی از ناشران توانگر و در عین‌حال کم‌حوصله را به فکر تهیه و طبع کتابهای نفیس و درواقع شبه‌نفیس انداخته است. برخی از این کالاهای نوساز به‌اندازه‌ای معیوبند و اشکالات ابتدایی دارند که آدم از دور ریختن این‌همه سرمایه تعجب می‌کند. باز چاره‌ای نیست جز آنکه حوصلهٔ خوانندگان *نشردانش* را سر ببریم و مهمترین ویژگیهای کتابهای نفیس را برشماریم.

متن کتاب نفیس. متون این چنین کتابهایی اغلب از آثار مهم و محك‌خوردهٔ باقیمانده از گذشته است، شاهکاری برگزیده از میراث فرهنگی کشور. کمتر ناشری حاضر خواهد بود روی اثر نیازموده‌ای سرمایه‌گذاری کلان بکند و کمتر خواننده‌ای حاضر خواهد بود محصول سراینده یا نویسندهٔ ناشناسی را به‌بهایی چند

در آیین نشر کتابهای خوب

جا دارد مقاله‌ای تنها درباب مسائل و مشکلات این رشته از کار نشر بنویسیم. اکنون مهمترین مواردی را که دراین زمینه قابل بحث می‌دانیم برمی‌شماریم:

حقوق مادی و معنوی پدیدآورندگان. پیش از آنکه ناشر رأساً دربارهٔ تجدید چاپ کتابی تصمیم بگیرد بهتر است جنبه‌های حقوقی امر را هم بررسی کند. آیا مؤلف یا مترجم زنده‌اند؟ اگر زنده نیستند چند سال از مرگشان گذشته است؟ وارثان قانونی ایشان کجا هستند؟ ناشران قبلی اثر دارای چه حق و حقوقی هستند؟ در کشورهایی که دارای نظام قضایی مقتدری هستند و قوانین روشنی بر روابط صاحبان اثر و ناشران حکمفرماست طبعاً نمی‌توان اثری را بدون رضایت پدید آورندهٔ آن یا وکیل قانونی او تجدید چاپ کرد. درایران هم ناشران خوب و مسؤول چنین نمی‌کنند. حتی اگر نویسنده یا مترجمی در جوانی تمام حقوق نشر اثری را به‌علت بی‌تجربگی یا نیاز مادی شدید یکجا به‌ناشری واگذار کرده باشد اخلاق حکم می‌کند که قبل از هرنوبت تجدید چاپ، ناشر قصد خود را به‌صاحب اثر اطلاع دهد. شاید تصحیح لازمی باشد که بایستی قبل از چاپ درمتن انجام بگیرد.

در مواردی که اثر کهنه است و در حیطهٔ مالکیت همگانی قرار دارد و هر ناشری می‌تواند بدون پرداخت حق‌التألیف، آن را به چاپ برساند، حقوق معنوی پدیدآورنده محترم است: یعنی نام پدیدآورنده را نباید از روی کتاب برداشت، عنوان کتاب را نباید تغییر داد و در متن نباید دخالتهای بیجا و ناروا کرد. ناشرانی که این امور ناشایست را انجام دهند از نظر خوانندگان و جامعهٔ کتابخوان ناشر خوب و مسؤول به‌شمار نمی‌روند.

ذکر سوابق چاپ کتاب. در این آشفته بازار تجدید چاپ بسیاری کتابهای قدیمی را با تغییر عنوان و با برچسب «چاپ اول» روانهٔ کتابفروشیها ساخته‌اند. علاوه بر اینکه تغییر عنوان کتاب بدون اطلاع و رضایت پدیدآورندهٔ آن عمل خلاف اخلاقی محسوب می‌شود، نفس امر، حتی اگر با علم و اطلاع نویسنده و مترجم هم انجام پذیرفته باشد، نوعی تقلب است. گندم‌نمایی و جوفروشی است. کسانی که اخیراً کتاب سرکوبگر جنگل ژنرال دنستر ویل را خریدند، ای بسا آن را دوسه سالی پیشتر با عنوان *امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز* خریده بودند. در چاپ جدید از عنوان چاپ قبل و تاریخ چاپهای قبل به هیچ‌وجه خبری نیست.

در مورد کتابهای تجدید چاپی ذکر عنوان اصلی و تاریخ چاپهای قبل امری ضروری است و ما پیشنهاد می‌کنیم مقامات ذیصلاح درج این موارد را در صفحهٔ حقوق (پشت صفحهٔ عنوان) الزامی اعلام کنند.

زدودن غلطهای چاپی. یك کار حتمی دیگر قبل از افست کردن یك کتاب قدیمی ـ مخصوصاً کتابی که قبلاً به‌روش چاپ مسطح به طبع رسیده باشد ـ مرور کتاب و تصحیح غلطهای چاپی آن است. اگر کتاب غلطنامه دارد کار آسانتر است و به‌سادگی می‌توان صورت درست غلطها را در کتاب وارد کرد. حتی در مواردی که حروف مورد استفاده در کتاب، دیگر در چاپخانه‌ها پیدا نشود از یك نسخهٔ اضافیِ کتاب برای یافتن کلمات صحیح و چسباندن آن روی کلمات مغلوط می‌توان استفاده کرد. یك کار ناپسند (و متأسفانه رایج) افست کردن کتاب با غلطهای چاپی و غلطنامه است.

تجدیدنظر و اصلاحات. تا اینجا از موارد ضروری و حتمی سخن گفتیم. از اینجا به‌بعد از مستحبات سخن می‌گوییم. تجدیدنظر کردن در متن یك کتاب اطلاعاتی که اطلاعات آن کهنه شده باشد البته مفید است. در یك کتاب جغرافیا ذکر نام جدید کشورها و ارقام جدید مربوط به جمعیت و وسعت آنها حتماً بهتر از تکرار اطلاعات قدیمی و کهنه شده است. در یك کتاب علوم درج تازه‌ترین اطلاعاتی که به کمك ماهواره‌ها و سفینه‌های فضایی از سیاره‌های منظومهٔ شمسی به‌دست آمده حتماً لازمتر از تکرار اطلاعاتی است که دانشمندان قبل از عصر اکتشافات فضا از سیارات داشتند. در یك کتاب لغت که اقلاً چهل پنجاه سال از تدوین آن گذشته باشد حتماً بسیاری از واژه‌های جدید و یا کاربردهای جدید لغات قدیمی را نمی‌توان یافت و اگر کتاب بدون هیچگونه دستکاری تجدید چاپ شود خوانندهٔ جوینده را کاملاً راضی نخواهد ساخت.

در چنین مواردی تجدیدنظر البته مفید است ولی تجدیدنظر نیز مسائل و مشکلات خود را دارد و ضوابطی هست که باید رعایت شود. اولین سؤال این است: چه‌کسی تجدیدنظر می‌کند و حد و حدود تجدیدنظر چقدر است؟ طبعاً در این میان مسائل حقوق مؤلف هم مطرح می‌شود و اگر بنا باشد تجدیدنظر را شخصی جز مؤلف اصلی انجام دهد، تجدیدنظرکننده باید مورد اعتماد مؤلف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آیین نشر
کتابهای خوب

می‌خوانند و به‌جزییات فنی هم طبعاً نمی‌توانند توجه کنند. نمونه‌خوان حرفه‌ای هم به‌نوبهٔ خود ممکن است به‌علت ناآشنایی با محتوای کتاب متوجه بعضی غلطها نشود. هرگاه با وجود همهٔ دقتها غلطهایی به‌کتاب راه یافت که تصحیح آنها قبل از انتشار کتاب ضروری بود غلطنامه‌ای می‌توان تنظیم کرد و جداگانه روی قطعه کاغذ رنگینی چاپ نمود و لای کتاب گذاشت (گنجاندن غلطنامه را در صفحات آغاز کتاب توصیه نمی‌کنم چون به‌عنوان نشانه‌ای از معیوب بودن کتاب باقی می‌ماند و تأثیری منفی در ذهن خواننده می‌گذارد). غلطنامهٔ جدا را خواننده می‌تواند پس از انتقال موارد تصحیح به‌متن کتاب دور بیندازد.

طراحی کتاب. امروزه بسیاری از ناشران به‌اهمیت یك جلد خوش طرح و جذاب برای فروش کتابشان پی برده‌اند و برای آن حاضرند چندهزارتومان به‌یك گرافیست خوش قریحه حق‌الزحمه بدهند. طراحی داخل کتاب نیز به‌همان اندازه مهم است، چه باعث می‌شود که‌تقسیمبندی کتاب به‌روشنی دیده شود و خواننده خود را در فضایی آشنا و مشخص حس کند. طراحی کتاب به‌طراحی یك ساختمان بی شباهت نیست و گرافیست با مشورت ویراستار و تأمل در فهرست مطالب کتاب و فصلبندی آن معلوم خواهد کرد در آغاز هر بخش یا فصل چگونه درگاهی بسازد تا خواننده پس از به‌پایان رساندن بخش قبل واقعاً حس کند دارد وارد فضای جدیدی می‌شود. در یك کتاب خوش طرح خواننده در هر لحظه می‌داند در کدام حجره است وچند اتاق یا تالار دیگر باقی مانده است تا بازدیدش تمام شود و هرگاه بخواهد به‌عقب برگردد و غرفه‌ای را دوباره ببیند می‌داند چگونه و از چه‌راهی به‌تالار یا حجرهٔ موردنظر خود مراجعت کند. کتابی که نظم تقسیمات آن به‌صورتی ملموس و قابل رؤیت در نیامده باشد خواننده را به‌آسانی سردرگم می‌کند.

تنظیم مطالب صفحات آغاز. نظم صفحات آغاز کتاب نیز برای خود روال مشخصی یافته است و ناشران خوب از سنتی که دراین امر پدید آمده است پیروی می‌کنند. دراین مختصر فرصت وارد شدن درجزییات را نداریم. همینقدر کافی است که بگوییم یکی از ارکان کار درتنظیم صفحات آغاز (و در طراحی کتاب به‌طور کلی) تقسیم کتاب است به‌صفحات فرد (با شمارهٔ فرد) و صفحات زوج. برای کتابهایی که از سمت راست باز می‌شوند (مثل کتابهای فارسی) صفحات فرد یا صفحات سمت چپ مهمتراند و اجزای اصلی صفحات آغاز را باید درصفحات فرد جای داد که از این دست‌اند صفحهٔ عنوان اصلی و صفحهٔ آغاز پیشگفتار. هرگاه کتابی به‌دست خوانندهٔ نکته‌سنجی برسد که صفحهٔ عنوان آن در صفحهٔ زوج چاپ شده باشد فوراً ابرو بالا خواهد برد و از آن پس در ارزیابی کتاب دقت بیشتری خواهد کرد. همان سکندری اول به‌او هشدار داده است که ناشر ممکن است تازه کار باشد.

یك جزء دیگر صفحات آغاز که هنوز همهٔ ناشران ایرانی تکلیف خودشان را با آن روشن نکرده‌اند صفحهٔ عنوان کوتاه است که قبل از صفحهٔ عنوان اصلی قرار می‌گیرد و پشت آن معمولاً سفید می‌ماند. دراین صفحه می‌توان صرفاً عنوان کتاب را چاپ کرد و یا آن را با کلامی مقدّس آراست و یا آرم ناشر را درآن چاپ کرد، و درهر حال مَطلعی است که هم خواننده را آمادهٔ ورود به‌کتاب می‌سازد و هم صفحهٔ عنوان اصلی را محافظت می‌کند.

نظارت برچاپ. کار چاپ کتاب پیچیدگیهای فراوانی دارد، مخصوصاً اگر مراحل گوناگون کار (حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ، صحافی) دریك مؤسسه و زیر یك سقف انجام نگیرد. درواقع در هر مقطع احتمال بیراهه رفتن آنقدر زیاد است که چاره‌ای جز استخدام راهنمای مجرب نیست. تصحیح هر اشتباهی که صورت بگیرد وقتی در نسخه‌های تیراژ ضرب شود رقمی می‌شود که تقبل آن نه برای صاحب چاپخانه و نه‌برای ناشر هیچکدام به‌آسانی مقدور نیست. و آخر سر «خوانندهٔ عزیز» است که باید جور ناشر پولشخواه و چاپچی خطاکار را بکشد و مثلاً صفحهٔ ۲۸ را قبل از صفحهٔ ۲۶ مطالعه کند. بهترین چارهٔ این قبیل امور پیشگیری است و یك ناظر چاپ خوب، هم دستورالعملهای دقیق ویراستار و گرافیست را به‌متصدیان کار حالی می‌کند و هم سر بزنگاه جلو بروز فاجعه را می‌گیرد. خوشا به‌حال ناشرانی که استطاعت استخدام یك یا چند ناظر چاپ توانا را دارند و بدا به‌حال ناشرانی که بدون برخورداری از خدمات ناظر چاپ، هوس چاپ کتاب نفیس به‌سرشان می‌زند!

فهرست راهنما. امروزه کتابهای زیادی منتشر می‌شود که قاعدتاً بایستی یك فهرست راهنما ـ و یا فهرستهای اعلام و موضوعی چندگانه ـ درانتهای آن وجود داشته باشد و متأسفانه وجود ندارد. و از این قبیل است کتابهای دانشگاهی و تحقیقی و کتابهای تاریخی و دورهٔ روزنامه‌ها و مجلات. چون فرض براین

[illegible]

در آیین نشر کتابهای خوب

کریم امامی

موضوع بحث ما کیفیت تألیف و ترجمهٔ کتابها نیست. بحث دربارهٔ چند وچون طبع ونشر کتابهای خوبی است که مؤلفان توانا به‌ناشران می‌سپارند. چه‌باید کرد و چه‌نباید کرد تا آثار واقعاً باارزش ازهفت‌خوانِ نشر به‌سلامت بگذرد و خریداران را برانگیزد و خوانندگان را برسر شوق آورد. افزایش علاقهٔ خوانندگان فارسی‌زبان به‌کتاب در سالهای اخیر، به‌نوبهٔ خود باعث پدید آمدن نوعی رونق در کسب وکار کتاب شده‌است ودراین میان بیم آن می‌رود که بعضی ناشران برای بهره‌برداری هرچه‌بیشتر از این بازارگرم، با شتابکاری و ندانم‌کاری زحمات پدیدآورندگان آثار را به‌هدر دهند ونام نیك همهٔ ناشران را بیالایند. دراین مختصر می‌کوشیم آنچه را که از شئونات طبع ونشر کتابهای خوب محسوب می‌شود، ونیز کارهایی را که ما ناشایست می‌دانیم، برشماریم.

کتابهای چاپ اول

سخن ما دربارهٔ دستنوشته‌ای است که ناشر ومشاوران او شکی درمرغوبیت آن نکنند وکتاب را ازهرلحاظ شایستهٔ سرمایه‌گذاری وانتشار بدانند. دراینجا ما کاری به‌کار مترجمان بد ومؤلفان بی‌مایه وسارقان آثار وگردآورندگان چرندیات نداریم. کار خود را از مرحله‌ای شروع می‌کنیم که ناشر اثر خوب را برای نشر پذیرفته است. ناشران خوب ومسؤول از اینجا به‌بعد چه می‌کنند؟

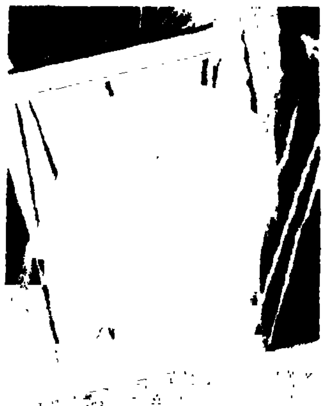
ویرایش. دربارهٔ ضرورت ویرایش وآداب ویراستاری پیش از این سخن بسیار گفته شده‌است ونیازی به‌تکرار مکررات نیست. همینقدر بگوییم که امروزه دیگر کمتر ناشری پیدا می‌شود که دستنوشته‌ای را بدون آنکه خود یا شخص مورد اعتماد دیگری به‌دقت بخواند به‌چاپخانه بفرستد. همین‌خواندن وتأمل نکته‌سنجانه در دستنوشته وسعی در یکنواخت کردن برخی ظواهر آن چون شیوهٔ خط ونقطه‌گذاری وضبط أعلام، ویرایش است. معنی ویراستاری الزاماً حك واصلاح شدید ودگرگون کردن متن نیست.

انتخاب قالب مناسب. این امر یکی از ظریفترین امور چاپ کتاب است: اینکه ناشر با ارزیابی دستنوشته معلوم کند کتاب با چه حروفی چیده شود، درچه قطعی وروی چه‌نوع کاغذی به‌چاپ برسد، به‌چه روشی وبا چگونه‌جلدی صحافی شود تا به‌شکلی برازنده ومتناسب با موضوع خود درآید. درهر مرحله ازمیان چند امکان یکی را باید برگزید و انتخاب غلط اغلب نتایج نامطلوب

[illegible]

انقراض سلسلهٔ انگلیسی در ایران

نصرالله پورجوادی



۷

غروروسقوط (خاطرات سفیرسابق انگلیس در ایران). آنتونی پارسونز. ترجمهٔ منوچهر راستین. سازمان انتشارات هفته. چاپ اول. ۱۳۶۳. بها ۳۰۰ ریال

در حدود دو ماه پیش، در اواخر فروردین، وقتی کتاب غرور و سقوط *(The Pride and the Fall)* در انگلستان از چاپ خارج شد و بر پیشخوان کتابفروشیها قرار گرفت، سروصدایی در محافل مطبوعاتی لندن به‌پا شد و یکی از روزنامه‌های بزرگ انگلیس نیز قسمتی از کتاب راعیناً نقل کرد. گویی این کتاب چیزی بود که مردم انگلیس، بخصوص کسانی که معمای انقلاب اسلامی ایران برایشان حل نشده بود، مدتها انتظار آن را می‌کشیدند. انگلیسیها در واکنشی که نسبت به‌این کتاب نشان می‌دادند حق داشتند، چه این اثر خاطرات کسی بود که مدتها در مقامهای مهم سیاسی در وزارت خارجهٔ انگلیس خدمت کرده و سرانجام در سال ۱۹۷۴ یعنی در اوج سلطنت محمدرضا پهلوی به‌عنوان سفیرکبیر انگلیس به‌ایران آمده و در اینجا لحظه به‌لحظه شاهد از هم‌پاشیدن حکومت شاه بوده و پله‌پله مراحل سقوط او را مانند بسیاری از ناظران و دیپلماتهای خارجی دیگر از نزدیك مشاهده کرده است.

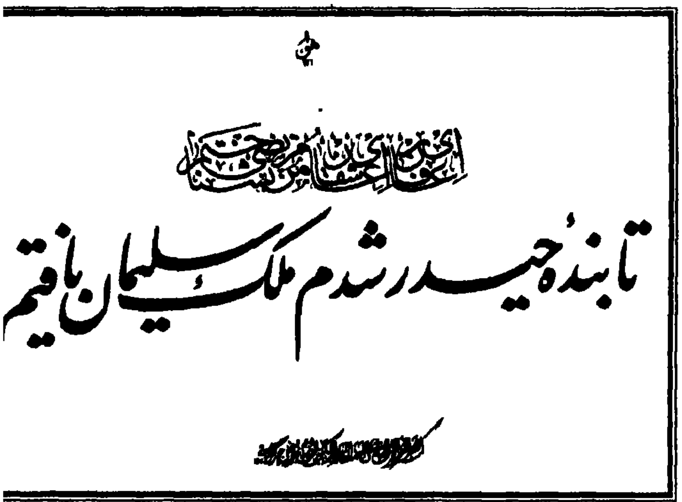
آنتونی پارسونز (Anthony Parsons) کتاب خود را از همان سالی که به‌ایران آمده است یعنی ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) که روزهای بدمستی و غرور و نخوت محمدرضا بود آغاز می‌کند، سپس به‌اولین آثار و علایم شکست اقتصادی شاه و توخالی بودن برنامه‌های او اشاره می‌کند و آنگاه موضوع «فضای بازسیاسی» را شرح می‌دهد. به‌عقیدهٔ پارسونز این کارتر نبود که شاه را وادار کرد تا این فضا را به‌وجود آورد. او خودش به‌این نتیجه رسیده بود که برای ادامهٔ سلطنت خود و پسرش باید راههای دیگری غیر از دیکتاتوری محض اختیار کند و از قضا این تصمیم درست مقارن با روی کار آمدن کارتر گرفته شد. البته نویسنده این احتمال را هم می‌دهد که شاه و آمریکا قبلاً در این مورد به‌توافقهایی رسیده بودند. باری، به‌نظر او اگرچه ایجاد چنین فضایی لازم بود، زمانی که برای آن انتخاب شد بدترین زمانها بود، چه این فضا موجب شد که مخالفین با یکدیگر متحد شده دمار از روزگار شاه برآورند.

پارسونز بارها به‌تنهایی یا همراه همتای آمریکایی خودش سالیوان در سالهای آخر رژیم به‌ملاقات شاه می‌رفته و با او دربارهٔ اوضاع داخلی ایران سخن می‌گفته است. البته وی مدعی است که در سالهای مأموریت او، توجه سفارت انگلیس در ایران بیشتر به‌مسائل اقتصادی و تجارتی بوده و کمتر به‌مسائل سیاسی می‌پرداخته است. وانگهی، شاه به‌حدی مغرور و خودخواه و منزوی شده بود که کمتر کسی، حتی سفیر انگلیس، می‌توانسته

وخون وحبس وتبعید طلبید تا بالأخره از چنگ غارتگران بیرون آورده‌شد. گرفتن امتیازنفت جنوب‌ایران برای شرکت ویلیام‌ناکس‌دارسی (William Knox D'Arcy) بود که بعدها نام شرکت نفت‌ایران‌وانگلیس به‌خود گرفت.

هاردینگ می‌گوید: «طریقه‌ای که برای نیل به‌مقصود وگرفتن این امتیازدرنظر گرفته‌شده‌بود، و به‌نظرم استحقاق داشت ازطرف سفارت پشتیبانی شود، این بود که اولیای شرکت موردنظر با تخصیص مقداری ازسهام همین شرکت به‌جمعی از اعضای متنفّذ حکومت ایران-ازجمله به‌خود صدراعظم، میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان-نظر موافق کابینه را با پیشنهادی که قرار بود به‌اعضای آن تسلیم شود جلب کنند وامتیاز استخراج این مادهٔ‌گرانبها را در ایالات نفت‌خیز ایران به‌دست آورند». (ص۳۵). انگلیسیها، بنابر یادداشت مترجم، از ۵۰۰،۰۰۰ سهم یك لیره‌ای که سرمایهٔ اولیهٔ شرکت نفت دارسی را تشکیل می‌داد ۳۰،۰۰۰ سهم را به‌مظفرالدین‌شاه پیشکش کردند و ۲۰،۰۰۰ سهم را به‌رجال متنفذ ایران بخشیدند. آن‌گاه به‌کمك اعضای حکومت ایران که حالا سبیلشان حسابی چرب شده‌بود حقهٔ جالبی به‌روسها زدند وامتیاز استخراج نفت‌جنوب را گرفتند.

گریه خنده‌آور است که در گیرودار این استعمار دوسویه همهٔ فکر وذکر اعلی‌حضرت مظفرالدین‌شاه جهانگردی است ومسافرت به‌اروپا برای مشاوره با پزشکان‌خارجی واستحمام در حمامهای آب‌معدنی کنترکسویل (Contréxéville). اولین باری که هاردینگ به‌حضور شاهانه سرفیاب می‌شود، مظفرالدین‌شاه او را جلوی یك کُرهٔ جغرافیایی مرصع به‌جواهر می‌برد و از او خواهش می‌کند تنگهٔ‌بهرینگ (Behring) را به‌دقت نگاه‌کند. سپس-گفتهٔ خود هاردینگ را بخوانید: «دنبالهٔ کلام خود را گرفت وگفت سالها در این آرزو بوده‌است که روزی از آمریکا دیدن کند، ولی پس از تجربه‌ای که در سفراخیرش به‌اروپا هنگام عبور از بحرخزر وکانال‌مانش پیدا کرده، از دچار شدن به‌مرض دریا وآن‌حال تهوع واستفراغ که به‌انسان دست می‌دهد به‌شدت هراسان است ودیگر نمی‌خواهد آن‌گونه سفرهای دشوار دریایی را به‌هیچ عنوان تکرار کند وبه‌این ترتیب بعید نیست که این آرزو (دیدن اقلیم آمریکا) دردلش بماند و هیچ‌گاه جامهٔ‌عمل نپوشد. امّا به‌قراری که تحقیق کرده مطمئن شده‌است که عرض تنگهٔ بهرینگ‌زیاد با پهنای کانال‌مانش فرق ندارد و در نتیجه این راه‌حل به‌نظرش رسیده که شاید بشود دوست تاجدارش تزارروسیه را وادار کند که منتی بر گردن وی (شاه‌ایران) بگذارد و با احداث پل راه‌آهنی روی این تنگهٔ خاوری وسایل مسافرتش را با قطار (از راه‌سیبری



سرآرتورهاردینگ پر است ازاین قبیل حکایتها که از صدر تا ذیل دستگاه را دربرمی‌گیرد. شاه‌وولیعهد وصدراعظم وپایینتر وپایینتر. این است که خواننده تعجب نمی‌کند وقتی از زبان سرآرتور هاردینگ می‌شنود که: «در تاریخ ورود من به‌ایران شاه ووزیرانش در یك وضع انقیاد وعبودیت کامل نسبت به‌روسیه قرار داشتند که ناشی از بی‌عقلی وریخت‌وپاشهای بی‌ملاحظهٔ خودشان بود. خسارتی که دولت ایران قبول کرده‌بود درمقابل الغای امتیازتنباکو به‌شرکت بدفرجام «توتون وتنباکوی ایران» بپردازد شاه وحکومت وی را مجبور به‌گرفتن وامی جدید کرده‌بود که میزانش خیلی بیشتر از وام سابق بود. درسال ۱۹۰۰م.ـسال پیش از ورود من به‌تهران ـ یك بنیاد مالی روسی به‌نام بانك استقراضی ایران، که چندسالی پیشتر درایران تأسیس شده‌بود، مبلغی معادل دومیلیون وچهارصدهزارلیرهٔ انگلیسی (با بهرهٔ ۵٪) به‌دولت ایران وام داده وعایدات کلیهٔ بنادرایران غیر از بندرهای فارس وخلیج‌فارس را به‌عنوان محل استهلاك وام گرو برداشته‌بود. عایدات بنادر اخیر ایران آزاد نبود، بلکه در گرو وامی دیگر بود که ناصرالدین‌شاه در سال ۱۸۹۲ از بانك شاهی انگلیس... قرض کرده وعایدات بنادر جنوب را به‌عنوان وثیقهٔ وام در گرو این بانك گذاشته‌بود. مدت بازپرداخت وام اخیر چهارده‌سال بود که دراین تاریخ هنوز پنج سال به‌پایان آن مانده‌بود. امّا قرارداد وام جدید با روسیه، که اکنون به‌صحهٔ مظفرالدین‌شاه رسیده بود، ماده‌ای به‌این مضمون داشت که دولت ایران در آتیه دیگر حق ندارد بدون موافقت وتصویب روسیه از دولتی وام بگیرد. به‌موجب این ماده، وزیرمختارروسیه در تهران همان حق‌مالکیت مطلق را که مجلس‌عوام مادر شؤون‌مالی انگلستان اعمال می‌کند (یعنی حق منحصر اعطای پول واعتبار به‌دولت را) به‌دست آورده و از پادشاه ایران سندرسمی گرفته بود که در آتیه هرگاه که دولتش نیازمند پول شد فقط به‌درگاه روسیه، و نه‌به‌سوی دیگران، روی بیاورد.

اعطای چنین حقی به‌روسیه ـ بالأخص درمواقعی که تاجدار مملکت مردی ضعیف، بی‌سواد، و کودك‌مآب مثل مظفرالدین‌شاه بود ـ فوق‌العاده به‌پیشرفت سیاست روسها کمك می‌کرد. مظفرالدین‌شاه در دوران والیگریش در آذربایجان، در محیطی که به‌طور مطلق سرسپردهٔ روسیه بود یا بهتر بگوییم دریك وضع انقیاد کامل به‌سرکنسول لایق آنها در تبریز مسیو پوخی‌تونوف (Mons. Pokhitonoff) بارآمده و بزرگ شده‌بود.» (ص۲۱و۲۲).

هاردینگ کشف می‌کند که تاجدار ایران فقط «مردی ضعیف، بی‌سواد، وکودك‌مآب» نیست بلکه او ضمناً «چیزی نیست جز ساقه‌ای شکسته که آماده است در مقابل هر بادی بلرزد. حتی به‌این نتیجه رسیدم که دستگاه‌سلطنت ایران خودش، به‌علت طول زمان وسوء ادارهٔ کارها، کاملاً از حیزاحترام افتاده است وهمیشه حاضر است درمقابل هردولت خارجی که رشوهٔ بیشتری بدهد، یا اینکه زمامداران فاسد و بی‌دفاع کشور را با نعره‌ای مهیب‌تر بترساند، سرتسلیم فرود آورد.» (ص۳۸).

اینکه سرآرتورهاردینگ زمامداران کشور را بی‌دفاع می‌خواند پربی‌راه نیست زیرا تنها نیروی نظامی مجهّز و کارآمدی که درآن ایام در ایران وجود داشت هنگ قزاق ایران بود که توسط روسها ایجاد شده‌بود وتحت اوامر یك فرماندهٔ روسی به‌نام سرهنگ کاساکوفسکی (Col Kosakovsky) قرار داشت و«برای اجرای مقاصد روسها درایران وسیله‌ای بسیار مؤثر به‌شمار می‌رفت.» (ص۴۰). ارتش خود ایران وضع بسیار فلاکت‌باری داشت. هاردینگ می‌گوید: «به‌حقیقت در بسیاری از پادگانهای ایرانی، سربازانی که رسماً مأمور خدمت در آن پادگانها بودند هیچ‌گونه وظایف سربازی انجام نمی‌دادند، بلکه از طرف فرماندهان خود به‌عنوان باغبان، کارگر، وعمله به‌مالکان اجاره داده می‌شدند ومزد آنها را، که حاصل‌زحمتشان بود، خود فرماندهان با کمال مسرت به‌جیب می‌ریختند.» (ص۴۰). وازیك رفیق ایرانیش نقل می‌کند: «ارتش امروزی ایران به‌شیر بی‌یال ودم واشکم شبیه است وهمچنان که آن شیر تنومند نه‌دم داشت و نه‌دندان و نه‌پنجه، قوای نظامی ما هم ـ افسوس ـ نه‌پیاده‌نظام دارد، نه‌سواره‌نظام ونه‌توپخانه!» (ص۴۲).

وقتی تاجدار کودك‌مآب آماده است در برابر هر بادی بلرزد ودستگاه‌سلطنت حاضر است در مقابل هردولت خارجی که رشوهٔ بیشتری بدهد سرتسلیم فرود بیاورد وکشور فاقد هرگونه نیروی دفاعی کارآمدی است، واضح است که دولت فخیمهٔ انگلستان و وزیرمختار هوشمند اودست‌روی‌دست نخواهند گذاشت و با آنکه اذعان دارند «برتری نفوذ روسها در ایران گرچه به‌ظاهر آن اندازه کامل ومرئی نبود که نفوذ وتفوق خود ما در مصر، ولی درعمل کمتر هم نبود» (ص۳۹)، سعی خواهند کرد «حصهٔ عادلانهٔ» خود را ازاین خوان‌یغما دریافت کنند. شیرین‌ترین بخش این حصه که گرانبهاترین منبع طبیعی ایران را دهها سال به‌تاراج داد وپیامدهای شوم آن گریبان نسلهای بعدی را گرفت وسالیان‌متمادی مبارزه

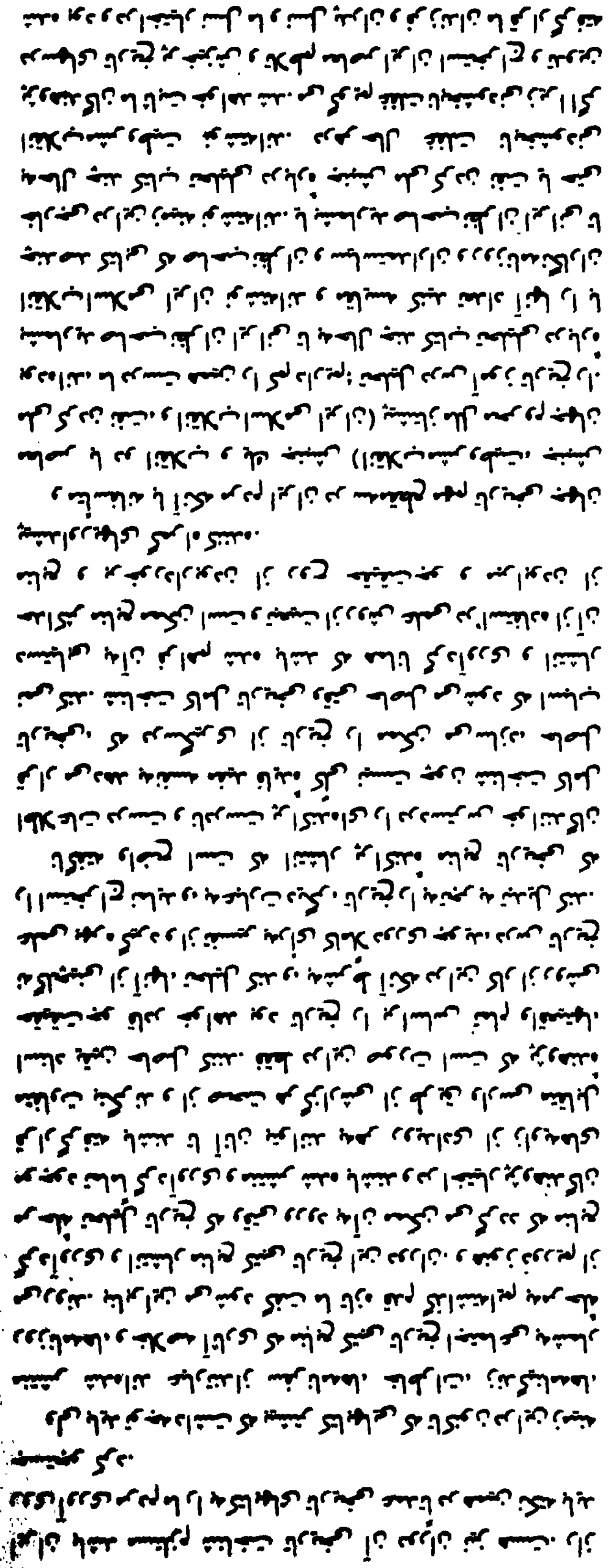
[illegible]

(Sir Arthur Hardinge (۱۸۵۹–۱۹۳۳) [illegible]

[illegible] (*A Diplomatist in the East*) [illegible]

[illegible] (*A Diplomatist in Europe*) [illegible]

[illegible]



مؤلف هم می‌گوید: «قَرْنَ فرمان شد زنان را در کتاب»

ص۱۱۳، س۱۷	کمانها	/	گمانها
ص۱۱۳، س۲۱	نبض قاروره	/	نبض وقاروره
ص۱۱۸، س۲	برلیغ	/	یرلیغ
ص۱۱۹، س۱	لیك	/	نیك
ص۱۳۵، س۵	شیروان	/	شِیروان

ص۱۴۰، س اول وپانویس اول: قسطاستی یعنی قسطابن لوقا بعلبکی [متوفای حدود ۳۰۰ق، دانشمند مسیحی یونانی الاصل و از مترجمین معروف‌آثار یونانی به‌عربی وسریانی–*دایرة‌المعارف فارسی*] و لذا ربطی به‌قسطاس: ترازوی عدل، ندارد. این شخصیت همان است که در صفحهٔ ۱۷۱، سطر ۱۵ به‌صورت لوقا آمده (از باب تسمیه فرزند به‌نام پدر نظیر منصور به‌جای حسین‌بن‌منصورحلاج، یا حنبل به‌جای احمدبن حنبل) و در پانویس شمارهٔ ۴، به‌اشتباه نام یکی از حواریون عیسی(ع) و صاحب یکی از اناجیل اربعه دانسته شده است.

ص۲۱۹، س۲۴ خونش / احتمالاً: خویش [=خوی+اش یعنی عرقش] که از «گل رخسار» می‌چکد. در اینجا خونش مناسبتی ندارد.

ص۲۵۰، س۱۵ واخجلتا / واخجلتاه (چون با سیاه قافیه شده است).

ص۳۰۸، س دوم مثل «ماعشتم تموتون» اشاره به‌حدیث دارد، نه‌به‌آیهٔ قرآن.

ص۳۳۳، س ۱۶ حیل / حبل

ص ۳۴۱ س۱۵ عنوق / غبوق (به‌قرینهٔ صبوحی که در همین مصراع آمده است، معلوم می‌شود که غبوق یعنی شراب شامگاهی درست است).

ص ۳۶۴، س۵ گهی / کهی

ص۳۸۳، س۱۰ واپس / وامی

ص ۳۸۳، پانویس دوم: ماهار [=مهار] به‌جهازشتر معنی شده که درست نیست.

اینك برای حسن‌ختام داستان کوتاه وعبرت‌آموزی از *طاقدیس* نقل می‌شود:

حکایت

بُد یکی طرار از اهل دوان
رفت تا دکان بقالی دوان
پس به‌آن بقال گفت ای ارجمند
گردکانت را هزاری گو بچند؟
گفت ده درهم هزاری مشتری
زودتر درهم بده گر می‌خری
گفت صد باشد به‌چند این گردکان؟
گفت یك درهم بهای آن بدان
گفت با من گو که ده‌گردو به‌چند؟
گفت عشر درهمی ای ارجمند
گفت چبود قیمت یك گردکان؟
گفت او را نیست قیمت ای فلان
گفت یك گردو عطا فرما به‌من
داد او را گردکانی بی‌سخن
باز کرد از او یکی دیگر طلب
خواجه او را داد بی‌شور و شغب
گفت بازم گردکانی کن عطا
گفت بقال از کجائی ای فتی
گفت باشد موطن من در دوان
شهر مولاناجلال نکته دان
گفت رو ای دزد طرار دغل
دیگری را ده‌فریب از این حیل
باد نفرین بر جلال الدین تو
کو نمود این نکته‌ها تلقین تو

ای تو کودن‌تر زبقال دکان
بی‌بهاتر عمرت از ده گردکان
گر کسی گوید که از عمرت بجا
مانده چل سال دگرای مرتجی
چند باشد قیمت این چل سال را
بازگو تا برشمارم مال را
فاش می‌بینم که می‌خندی براو
خوانیش دیوانه از این گفت وگو
پاسخش بدهی که گر ملك جهان
می‌دهی نبود بهای عمر آن
گر دهی صدملك بی‌تشویش را
می‌فروشم کی حیات خویش را
لیك ای کودن ببین بی‌قیل وقال
می‌دهی مفت از کف خود ماه و سال
بین که آن دیو لعین بی‌تاب وپیچ
می‌ستاند روز روزت را به‌هیچ

---

۱. نگاه کنید به: «زندگی ونقش فقاهتی ملااحمدنراقی» نوشتهٔ سیداحمدکاظمی موسوی، *نشردانش*، سال چهارم، شمارهٔ سوم، فروردین واردیبهشت ۱۳۶۳، صص ۴-۸.
۲. *دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران*. تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب. تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۳۱۴.
۳. *سفینة‌المحمود* [تألیف بسال ۱۲۴۰ق] از محمودمیرزاقاجار. به‌تصحیح و تحشیهٔ دکترخیامپور. تبریز. مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران. ۱۳۴۶، ۲ج، ص ۴۲۰.
۴. *ریاض‌العارفین*. تألیف رضاقلی‌خان هدایت. به‌کوشش محمدعلی گرکانی. تهران، محمودی، ۱۳۴۴، صص ۴۴۸-۴۴۹. نیز–*مجمع‌الفصحا*. تألیف رضاقلی‌خان هدایت. به‌کوشش مظاهر مصفا. تهران. امیرکبیر. ۱۳۳۶-۱۳۴۰. ص ۷۰۰.

شده و نسخه‌ای از آن نزد آقای حسن نراقی محفوظ است. اما کتاب حاضر به‌هیچ روی ناقص نمی‌نماید چه ساختمان این اثر داستان درداستان و به‌نحوی است که حدّیقف خاصی ندارد و به‌هرقصه‌ای می‌تواند پایان بگیرد.

باری ملااحمد اهل ذوق و ظرافت عرفانی وادبی بوده است و در شعر صفایی تخلص می‌کرده است و غزلیات و مثنویات او هرچند ازنظر لفظی صِرف چندان بلندپایه نیست (اتفاقاً کاستیهای لفظی و صوری‌اش هم با مثنوی مولوی قابل مقایسه است) ولی ازنظر فکر وفرهنگ واخلاق وعرفان حایز اهمیت است. حکایات وفصول این مثنوی یا متخذ از قرآن مجید است (از جمله نگاه کنید به‌تفسیر نغزی بر آیهٔ کریمهٔ یا ایهاالانسان ما غرّك بربك الکریم- ص۳۴۷) یا شرح احادیث، یا حکایات منسوب به‌انبیاء واولیاء (بیش از همه حضرت ابراهیم(ع)) وپارسایان و ائمهٔ اطهار(ع) (از جملهٔ واقعهٔ کربلا را در پایان همین مثنوی به‌نظم کشیده صص ۴۱۶_۴۳۲) یا حکایتهای غیردینی یعنی عرفی واجتماعی وامثال وحکم سایر در زبان مردم. مثل داستان شترمرغ که نه‌می‌پرد و نه‌بار می‌برد (ص۴۳۲) وداستان آن طمعکاری که خرس دریایی را به‌جای خیك پر از شهد یا روغن گرفته بود و جانش به‌خطر افتاده بود، و رفیقش از ساحل فریاد می‌زد که دست بردار و او جواب می‌داد من خیك را رها کرده‌ام، خیك مرا رها نمی‌کند (ص ۲۷۷).

نراقی حس انتقادی نیرومندی دارد: از فلسفه‌زدگی و نامهذّبی فیلسوف نمایان که: نیك می فهمد هیولا وصور/از هیولای خود اما بی‌خبر (صص ۱۱۸_۱۱۹) گرفته تا بی‌روشی صوفی‌نمایان بی‌حقیقت: راه ورسم صوفیان خواهی تمام/حلق وجلق ودلق باشدوالسلام (صص ۱۲۰، ۱۲۸_۱۲۹) و از قشریگری فقیه‌نمایان که:خفه اعضا را سراسر خوانده است/لیك اندر فقه جان درمانده است (صص ۱۲۳_۱۲۴، ۳۳۷) تا بی‌دردی واعظان غیرمتعظ (صص ۲۰۳، ۲۹۵_۲۹۶) انتقاد می‌کند.

دیگر از وجوه دلپسند هنر نراقی طنز اوست. رضاقلی‌خان هدایت که خود از معاصران حاج‌ملااحمد بوده در اشاره به‌ذوق وظرافت او گوید:... در زهد وورع اورا پایه قوی است. با این حال به‌وجد وذوق معروف و به‌خوش فطرتی و شیرین‌مشربی موصوف. وقتی در کاشان مدرسه‌ای بنا می‌کردند. مولانا عبور نموده این بیت را بدیهتاً فرموده، بسیار خوب گفته: در حیرتم آیا زچه رو مدرسه کردند/جایی که در آن میکده بنیاد توان کرد[۴]. از جمله داستانهای طنزآمیزی که ملااحمد در طاقدیس نقل می‌کند: داستان مدرّسی است که از پیوستن یك شبیه‌العلماء به‌مجلس درس خود، وعلامهٔدهر انگاشتن او، نطقش کور شده بود و زهرهٔ آن نداشت که درس هر روزه‌اش را تلقین کند. تا آنکه ناره وارد لب به‌سخن گشود و پایگاه علوم خویش نمایان کرد (صص ۱۳۹_۱۴۱). یا داستان امیرمعزولی که عادت به‌امرونهی کرده بود و سرانجام از آنجا که ترك عادتش موجب مرض بود. به‌ابریق‌داری پرداخت تا به‌کسانی که افتابه‌ها را برمی‌داشتند تا سرجا می‌گذاشتند امرونهی کند (ص ۲۲۳)، یا داستان روستایی ساده‌دلی که از دیدن مناره در مسجد شهر حیران[٭] شده بود و نمی‌دانست جماد است یا نبات است یا طبیعی است یا ساختگی است و سرانجام رندی به‌او تخم منار فروخت وگفت این را بکاری مناره و نردبان درمی‌آید (صص ۳۶۳_۳۶۵) و حکایت آن مرد که دوزن، یکی پیر و دیگری جوان‌داشت. آنکه جوان بود برای آنکه صورت و صولت جوانی سوهرش حفظ شود و از مصاحبت ان هووی پیر گریزان باشد، موهای سفیدریش و سبیل او را می‌کند، و آنکه پیر بود، موهای سیاه او را می‌کند تا ادعا وافاده‌اش بالا نرود وبدین‌سان مویی برسر وصورت او باقی نگذارده بودند (صص ۳۶۶_۳۶۷).

طبع و تصحیح جدید *طاقدیس* به‌همت آقای حسن نراقی انجام گرفته که مقدمهٔ مفیدی دربارهٔ حاج‌ملااحمد و این اثر نگاشته است. نیز پانویسهای سودمندی درشرح‌لغات دسوار متن افزوده است. و نیز پیوست لازمی در توضیح ایاتی که در سراسر متن آمده است (صص ۴۳۳_۴۵۰).

اما غلطهای جابی کتاب چندان کم نیست. واحتمال دارد نمونه‌های نهایی به‌نظر مصحح نرسیده باسد. اینك به‌اهم بعضی اغلاط و نیز بعضی سهوالقلمها اشاره می‌شود:

	غلط		درست
ص۳۸، س۱۳	ببدق	/	بیرق
ص۵۲، س۹	فی‌الهواه	/	فی‌هواه
ص۵۲، س۱۱	فی‌الفداه	/	فی‌فداه
ص ۵۴، س۵	کمان	/	گمان
ص ۶۴، س۲۱	برتع	/	یرتع
ص۶۹، س۱	عمرگاهی	/	عمرکاهی
ص۷۵، س۱۷	نبتواند	/	بنتواند
ص۷۸، س۹	آهم		راهم
ص۸۳، س۳	مانی ومنی	/	مانی ومنی

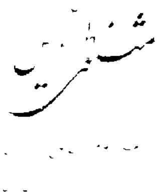
ص ۱۰۷ س۲۲ وپانویس دوم: قَرْن به‌معنی همسر وهمدست درست نیست، قَرْن درست است و اشاره دارد به‌زنان پیامبر(ص) که در خانه‌هایشان بنشینند (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۳) چنانکه خود

به‌بحث دربارهٔ مقام عرفانی وادبی او ودرواقع بررسی اجمالی مثنوی *طاقدیس* می پردازیم.

ملااحمد در عرفان نظری شیعه، که علی‌الخصوص از عهد صدرالمتألهین و به‌همت او آمیخته‌ای از کلام واخلاق و فلسفه وعرفان است، دست دارد. و روحیهٔ با نشاط عارفانه‌ای بر سراسر قصص و فصول مثنوی *طاقدیس* سایه گسترده است و به‌گفتار او دلنشینی و ژرفی بخشیده است. پس از ملاصدرا، علمای بزرگ امامیه همه براین سیره بوده‌اند، چنانکه فی‌المثل از ملامحسن فیض کاشانی و ملاعبدالرزاق لاهیجی گرفته تا حاج‌ملاهادی سبزواری وحاج میرزاحبیب خراسانی و علامهٔ طباطبائی وامام‌خمینی همه اخلاق وادب وحکمت وعرفان وکلام را باهم دارند. دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب جدیدالانتشار *دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران* درباب جنبهٔ عرفانی وذوق ادبی ملااحمد چنین می نویسد:

> تعدادی از فقهای این عصر هم بودند که با وجود شهرت به‌فقه واجتهاد به‌سبب بعضی عوالم معنوی وذوقی نزد طالبان عرفان هم مورد تکریم فوق‌العاده می شدند و در حقیقت بی‌آنکه داعیهٔ ارشاد داشته باشند احوال واقوالشان آنها را از فقهای عامه متمایز می کرد. از این جمله حاجی ملااحمد نراقی (وفات ۱۲۴۴) که یك فقیه بزرگ عصر وصاحب تألیفات متعدد در فقه واصول بود وذوق شعری را هم با مشرب عرفانی جمع کرده بود، و از این حیث احوالش یادآور احوال ملامحسن فیض در عصر صفوی محسوب می‌شد. *معراج‌السعادهٔ* وی احیاء *کیمیای سعادت* و تا حدی موافق با مشرب فیض وغزالی بود. وی در مثنوی *طاقدیس* و *لسان‌الغیب* خویش بعضی اقوال مولاناجلال‌الدین را با طرز بیانی که لحن فقیهانه‌اش آن را از آنچه نزد صوفیه متداول است ممتاز می‌دارد، ادا می کند. حتی مؤلف *ریاض العارفین* او را که در فقه واجتهاد تالی و خلف پدرش حاجی ملامهدی نراقی (وفات ۱۲۰۹) محسوب می‌شد در عداد شعرای عارف‌مسلك معاصر خویش نام می برد[۲].

مثنوی *طاقدیس* پیش ازاین بیش از ده‌بار درایران وخارج از ایران، غالباً به‌شیوهٔ چاپ سنگی انتشار یافته بود، و اینك به‌همت یکی از احفاد مؤلف، محقق فاضل معاصر آقای حسن نراقی، صاحب *تاریخ اجتماعی کاشان* و چند اثر دیگر، به‌اسلوبی دلپذیر به‌طبع رسیده است. این مثنوی چنانکه دکتر زرین کوب هم اشاره کرده بود، بر سبك و سیاق مثنوی مولوی است، و به‌حق به‌آن «دفتر



هفتم مثنوی» لقب داده‌اند. محمودمیرزای قاجار که از دوستان و معاصران حاج‌ملااحمد بوده در اشاره به‌این اثر گوید: به‌سیاق مولوی مثنوی دارند که فی‌الجمله امتیازی دارد[۳]. اسلوب وساختمان این اثر شباهت هرچه تمامتر به‌صورت ومحتوای مثنوی معنوی دارد. نراقی به‌اقتفای مثنوی (و پیشینیان مولوی از جمله عطار و سنائی) داستان در داستان می آورد و تمثیلات کنایی و مواعظ اخلاقی وطرح قصص و امثال و حکمش درست مانند مثنوی‌مولوی است و برهمان وزن. تأثیر بعضی از داستانهای مولوی از جمله داستان طوطی و فصّادی که می خواست مجنون را فصد کند (*طاقدیس*، صص ۱۸۶_۱۸۷) متأثر از مولوی است. واگر مرحوم ادیب نیشابوری این قطعه را به‌مثنوی نسبت می‌داده حق داشته و مرادش همین اقتباس ملااحمد از مولاناست که می گوید: ترسم ای فصّاد چون فصدم کنی/نیشتر را بر رگ لیلی زنی. چنانکه بعضی عبارات یا حتی مصرعهای مولوی با اندکی اختلاف در *طاقدیس* آمده است. از جمله: یك دهن خواهم به‌پهنای جهان (ص ۱۳۸)+ می شناسد شاه را در هر لباس (ص ۱۴۶)+ دیده‌ای دارد حجب سوراخ کن/پرده‌ها را بر درد از بیخ وبن (۱۴۷) [مولانا می گوید: دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن/تا سبب را برکند از بیخ وبن]+ وین عدمهایی که شد هستی نما [مولانا گوید: ما عدمهاییم هستیهانما] و نظایر آن. یکی دیگر از وجوه شباهت نراقی به‌مولوی، بی پروایی اوست در بیان داستانها (از جمله ص ۲۳۲_۲۳۳، ۳۶۳).

سرایندهٔ *طاقدیس* طرح این مثنوی را در چهاربخش یا صفه ریخته بود که به‌سرایش دوصفهٔ آن بیشتر توفیق نمی‌یابد. ودنبالهٔ آن راطبق وصیتش فرزندش ملامحمدجوادمتخلص به‌شفایی‌دنبال می گیرد، و صفهٔ سوم را انشاء می کند و مشخصات یك نسخهٔ خطی آن در جلد سیزدهم فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران درج

2) C. A. Storey, *Persian Literature* : a bio - bibliographical sur (1927 - 1971).

۳) همان ۷

۴) بیشتر اطلاعات مندرج در این معرفی از مقدمهٔ مبسوط مترجم روسی اخذ شده و در موارد ضروری صفحهٔ مورداستناد در داخل متن در پرانتز مشخص شده است.

۵) یادداشتها و دست‌نوشته‌های چاپ‌نشدهٔ استوری دراختیار انجمن پادشاهی آسیا قرار دارد. از بخشهای چاپ‌شده سه بخش به شرح زیر به فارسی ترجمه شده است: «ادبیات قرآنی»، «ریاضیات» و «تراجم احوال» (ص ۳۱).

۶) ازجمله دریکی از نامه‌های خود دربارهٔ *الذریعة‌الی‌تصانیف‌الشیعه* می‌گوید «جای تأسف است که امکان نداشتم که از این کتاب کاملاً بهرمند گردم. من سفارش ارسال آن را در سال ۱۹۴۳ به کتابفروشی داده بودم، اما در سال ۱۹۵۱ بدستم رسید» (ص ۲۷).

7) H. Ethé, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office* (1903 - 1937).
فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دیوان‌هند

8) Ch. Blochet, *Catalogue des Manuscripts Persan de La Bibliothéque Nationale* (1905 - 1912).
فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی پاریس

9) W. Ivanow, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal* (1924).
فهرست نسخه‌های خطی انجمن آسیایی بنگال

10) *Catalogue of the Persian. Manuscripts in the Bodleian Library* (1889)
فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ بادلیان در اکسفورد

11) *Catalogus Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Lugduno-Batavae* (1851 - 1877).
فهرست نسخه‌های خطی کتابهای شرقی کتابخانهٔ دانشگاه لیدن، هلند

12) *Handlist of Oriental Manuscripts at the John Rylands Library at Manchester* (1898)
فهرست نسخه‌های خطی مجموعهٔ لیندسیانا در کتابخانهٔ جان‌ریلاندز، منچستر

۱۳) مراجعه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱

14) *Journal of the Royal Asiatic Society*

15) *Oriental College Magazine.*

۱۶) وزارت ارشاد اسلامی با توزیع محدود حروه‌های ماهانه کوشش در رفع این کمبود دارد.

مثنوی طاقدیس

بهاءالدین خرمشاهی

مثنوی *طاقدیس*، به‌همراه منتخبی از غزلیات عالم ربانی حاج ملااحمدفاضل نراقی. به‌اهتمام حسن نراقی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ۴۷۲ص.

حاج‌ملااحمدنراقی (۱۱۸۵ـ۱۲۴۵ق) از جملهٔ مجتهدان و حکمای اخلاقی و ادبا وفقهای امامیه در قرن سیزدهم است. پدرش حاج‌ملامهدی بن ابی‌ذر (متوفای ۱۲۰۹ق) موصوف به‌خاتم‌المجتهدین از فقهای بزرگ شیعه و حکیم و ریاضی‌دان و اخلاقی و فرهنگنامه‌نویس و ادیب قرن دوازدهم، صاحب تألیفات گرانمایه‌ای است که بعضی از آنها را فرزندش حاج‌ملااحمد تلخیص یا تهذیب یا تکمیل کرده است. فرزند ملااحمد حجة‌الاسلام محمد ملقب به‌عبدالصاحب (متوفای ۱۲۹۷ق) نیز از علمای گرانقدر قرن اخیر است. حاج‌ملااحمد شاگرد سیدمهدی بحرالعلوم و استاد شیخ مرتضی انصاری است. بعضی از تألیفات او عبارت است از: *عوائدالایام*؛ *مناهج‌الوصول الی علم الاصول*؛ *شرح‌تجریدالاصول*؛ (متن‌ازملامهدی)؛ *اسرارالحج* (به‌فارسی)؛ *اجتماع امرونهی*؛ *حجیّة‌مظنه*؛ *اساس‌الاحکام*؛ *سیف‌الامّه* (در رد یکی از علمای نصارا که آثاری در رد اسلام و قرآن نوشته‌بود)؛ *مستندالشیعة‌فی‌احکام‌الشریعة*؛ *جامع‌المواعظ*؛ *هدایة‌الشیعة*؛ *عین‌الاصول*؛ *معراج‌السعاده* (ترجمه و تلخیص *جامع‌السعادات* ملامهدی است)؛ *الرسائل والمسائل*؛ *وسیلة‌النجاة*؛ *خزائن‌العلوم* (که به شیوهٔ *مشکلات‌العلوم* مرحوم والدش کشکول‌وار است) *دیوان اشعار* (که شمه‌ای از غزلیاتش در چاپ جدید *طاقدیس* نقل شده) و *مثنوی طاقدیس*.

از آنجا که در شمارهٔ پیشین *نشردانش* بحث مستوفایی دربارهٔ زندگی ومقام علمی ملااحمدنراقی درج شده بود[۱]، لذا دراین مقاله

چنین فهرستی برای سایر منابع نیز ضرورت داشته باشد. به عنوان نمونه در سراسر متن به دفعات نامهای اته Ethé[7]، بلوشه Blochet[8]، ایوانف Ivanow[9]، بادلیان Bodleian[10]، لیدن Leiden[11] و لیندسیانا Lindesiana[12] به صورت فارسی و لاتین در کنار هم آمده است. ولی در هیچ کجا کتابشناسی کامل این نامها یا اختصارات - که تعداد آنها کم نیست - مشخص نشده است. نکته دیگر اینکه چنانچه چنین فهرستی تنظیم گردد می‌توان از تکرار صورت لاتین اختصارات در متن به‌طور کلی چشم پوشید و به‌این ترتیب از بروز اشتباهات چاپی تا حدود زیادی جلوگیری خواهد شد.

همچنین در طول متن اختصارات متعدد برای معرفی برخی از کتابها و نشریات ادواری به‌کار برده شده است، ازجمله GAL[13] ، JRAS[14] و OCM[15]. در اینگونه موارد نیز، باتوجه به اینکه ضبط این آثار در کتابخانه‌ها براساس نام کامل است و بازیابی این منابع بدون دانستن نام کامل آنها امکان‌پذیر نیست تدوین فهرست راهنما ضرورت دارد. نگارنده امیدوار است فهرست اختصارات جامعی در جلد سوم - که هنوز انتشار نیافته - پیش‌بینی شده باشد تا مراجعان بتوانند با سهولت هرچه بیشتر از اطلاعات این مجموعهٔ بزرگ استفاده کنند.

هـ) باتوجه به حجم و نوع اطلاعات مندرج در تحریر استوری، لغزشهای چاپی این اثر نسبتاً اندك است. در این‌جا تنها به تعدادی از این اشتباهات اشاره می‌شود:

الف) فارسی

بهار (ص ۵)←بکار
ساختن کتاب (ص ۱۵)←ساختمان کتاب
بهسط (ص ۳۳) ؟
مروبط (ص ۵۲)←مربوط
ابوبکر احمدبن حمیدالفقیه (ص ۹۸)←حامدالفقیه
فرهنگامه (ص ۲۷۹)←فرهنگنامه
تقیح الاخبار (ص ۶۳۶)←تنقیح الاخبار
اخزان (ص ۹۲۶)←احزان

ب) خارجی

Story(ص ۵)→Storey
Eeuvrier(ص ۷۰)→Feuvrier
Springer(ص ۹۳)→Sprenger
Retter(ص ۱۱۰)→Ritter
Cuzon(ص ۳۲۵)→Curzon
Brewne(ص ۶۳۶)→Browne

در خاتمه بی‌مناسبت نیست به چند نکته توجه داده شود. کتاب *ادبیات ایران* به‌خوبی نشان می‌دهد که کتابخانه‌های بسیار مجهزی، درمورد فرهنگ اسلام و ایران، و زبان فارسی دراختیار دانشمندان شوروی قرار داشته است. اکنون جا دارد که این سؤال برای خود ما مطرح شود که کدام یك از کتابخانه‌های ما منابع مربوط به فرهنگ اسلام و ایران را به‌صورت جامع و کامل جمع‌آوری می‌کنند و به‌نحو مطلوب دراختیار مراجعه‌کنندگان قرار می‌دهند؟ مثلاً اگر فردی به‌عکسی از یك نسخهٔ خطی و یا تصویر مقاله‌ای احتیاج داشت برای سفارش آن باید به کجا مراجعه کند؟

نکتهٔ دیگر مربوط به وضع انتشار منابع راهنما مانند کتابشناسیها و فهرست مقالات است. کتابشناسی ملی که نشان‌دهندهٔ حیات فکری و انتشاراتی یك جامعه است اکنون درچه وضعی قرار دارد؟ اگر از فهرستهای بسیار مختصر مجلهٔ *نشر دانش* صرف‌نظر کنیم، باتوجه به تاریخ آخرین کتابهای مندرج در کتابشناسی ملی، به‌نظر می‌رسد نشر کتاب در ایران از سال ۱۳۵۹ به بعد راکد بوده است![16] در زمینهٔ فهرست مقالات نیز اثر بسیار باارزش ما یعنی *فهرست مقالات فارسی* تنها مقالات تا سال ۱۳۵۰ را دربردارد. به‌نظر نگارنده بیشتر مسؤولیتهای فوق متوجه کتابخانهٔ ملی است. به همین جهت به مسئولان امر توصیه می‌شود به‌طورجدی به تقویت و بازسازی کتابخانهٔ ملی توجه کنند.

نکته پایانی درباب تکمیل کتاب *ادبیات فارسی* است. با انتشار جلد سوم این کتاب، یعنی فهرستهای راهنما، بی‌گمان اثری بسیار ارزشمند دراختیار فارسی‌دانان سراسر جهان قرار خواهد گرفت. ولی برای تکمیل کار استوری - برگل هنوز راه درازی درپیش است. دکتر منزوی در مقدمهٔ کتاب درمورد ضرورت تکمیل این اثر تأکید کرده و اشاره نموده است که منابع مختلفی برای تحقق این منظور نزد ایشان موجود است (ص ۴). باتوجه به‌مراتب فوق، نگارنده امیدوار است وسایل و امکانات لازم دراختیار ایشان قرار گیرد، تا دانشمندان و دانشجویان ایرانی و پژوهشگران سایر ملل بزودی شاهد انتشار جلدهای تکمیل‌کنندهٔ این اثر باارزش باشند.

---

1) Carl Brockelmann, *Geschichte der Arabischen Literature* (1898 - 1902).

گذشتهٔ آنها در چاپ روسی و یا انگلیسی را در پاورقی هریك از آنها آورده‌ام» (ص ۳).

۴) فهرست آثاری که تاریخ نگارش آن شناخته نبوده و در جلد سوم دربخش ملحقات در آخر هر موضوع قرار داشته درجای موضوعی خود به ملحقات متن اضافه شده است.

۵) آثاری که در ملحقات جلد اول و دوم آمده و تاریخ نگارش آنها در جلد سوم مشخص شده به‌جای خود در متن کتاب انتقال داده شده است.

۶) برخی اطلاعات اضافی دربارهٔ نسخه‌های تازه به‌دست‌آمده، همچنین تصحیح برخی از مطالب نادرست به‌صورت پاورقی اضافه شده است.

۷) فهرست منابع و فهرستهای راهنما به نظم الفبای فارسی تنظیم شده است. با اینکه ضرورت چنین کاری بدیهی است و غیر از آن متصور نیست، تنظیم مجدد صدها مدخل کاری وقت‌گیر و مشکل بوده است.

محتوای تحریر فارسی استوری به این شرح است:

جلد اول) مقدمه، شامل مقدمهٔ روسی و ترجمهٔ مقدمهٔ انگلیسی (ص ۵۴ ـ ۱). اختصارات منابع (ص ۹۴ ـ ۵۵)، بخش اول نوشته‌های دربارهٔ قرآن کریم (ص ۴۲۳ ـ ۹۵).

جلد دوم) آثار مربوط به تاریخ عمومی (ص ۷۱۹ ـ ۴۲۶)، تاریخ پیامبران و تاریخ صدر اسلام (ص ۱۰۴۱ ـ ۷۲۰).

جلد سوم) فهرستهای راهنما.

جلد اخیر که می‌بایست حاوی کلیهٔ کلیدهای راهنما برای استفاده جامعتر و سریعتر از جلدهای اول و دوم باشد متأسفانه انتشار نیافته است. به‌این‌ترتیب *ادبیات فارسی* اثری ناقص است. نگارنده امیدوار است مسئولان مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی هرچه‌زودتر به تهیه جلد سوم اقدام نمایند.

برخی نکته‌های اصلاحی

حاصل زحمات مترجمان و محرر ارجمند و مسئولان محترم مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی اثری نفیس، منظ و کم‌اشکال را بموجود آورده است. آنچه در این قسمت بیان می‌شود پیشنهادهایی است برای پاره‌ای از اصلاحات که ساید بتواند در چاپهای آیندهٔ این اثر مورداستفاده قرار گیرد.

الف) نام اثر باتوجه به اینکه در فارسی کلمهٔ ادبیات بیشتر به معنی اخص آن به‌کار می‌رود، چنانکه باید گویا محتوای کتاب نیست. کمتر کسی ـ جز تعدادی معدود ـ برخورد با کتابی تحت‌عنوان *ادبیات فارسی* انتظار دارد فهرستی از نسخه‌های خطی درمورد قرآن کریم و تاریخ روبه‌رو گردد. محرر محترم نیز به این نکته توجه داشته است در برابر Quranic Literature از ترکیب«نگاشته‌ها درباره قرآ (ص ۱) استفاده کرده است.

ب) در مقدمهٔ کتاب (ص ۸) از استوری به‌عنو «دانشمند عرب‌شناس» یاد شده است. باتوجه به شرح‌حال آثار نامبرده شاید صفت اسلام‌شناس برای وی مناسبتر باش

ج) ترجمهٔ این اثر به‌طورکلی بسیار خوب و روان است دراینجا صرفاً به چند نکته توجه داده می‌شود. در مقدمه (ص و ۱۷) از کلمهٔ زیستکتابشناسی (زیست‌کتابشناسی) استفا شده است. این ترکیب که عین ترجمهٔ انگلیسی bibliography است در فارسی نامأنوس است. چه اشکال دا از همان شکل قدیمی «شرح احوال و آثار» یا عبارت آشنا دیگری استفاده شود؟ در صفحهٔ ۱۷ در مقابل ترکیب talogue raisonné فهرست «معقول و مستدل» گذاشته شده است فرانسویها عموماً برای تفکیك بین «فهرستهای الفبایی» «فهرستهای موضوعی» که براساس تعقل و منطق تنظیم شده است از این ترکیب استفاده می‌کنند. در صفحهٔ ۴۹ ترکیب لاتین catalogus catalogorum به همین صورت آمده است. طول مقدمه در چند جا (ص ۱۵، ۳۳ و ۵۳) به «برگه‌ها فیش»، «فهرست مقوایی» و «برگه‌های کارتنی» اشاره شده است. برای نشان دادن این معنی «فهرست برگه‌ای» به خو قابل استفاده است.

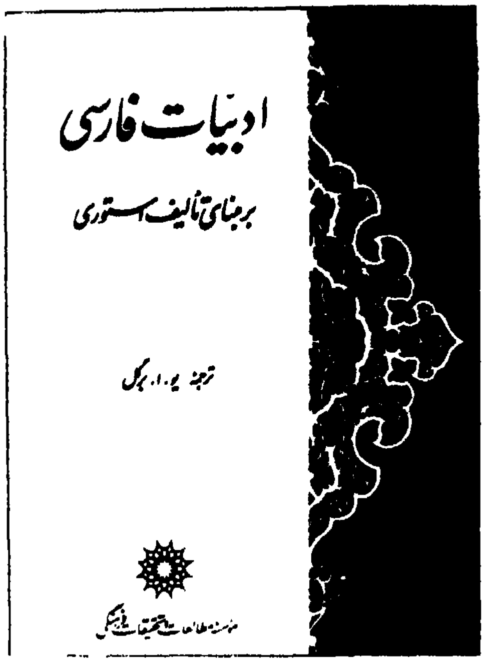
د) در جلد اول (ص ۴۹ـ۵۵) فهرست جامعی اختصارات منابع اسلامی آمده است. به نظر می‌رسد افزو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



فهرستها و نوشته‌های گوناگون و مراجعهٔ مستقیم به تعدادی از آثار عمل کرده است. درمورد اول منابع وی به این شرح است: فهرستهای نسخه‌های خطی، فهرستهای کتابهای چاپی، فهرستهای ناشران و حراجخانه‌ها، کتابهای مربوط به شرح احوال و آثار، نشریات ادواری دارای کتابشناسی، مقالات تحقیقی به‌خصوص به زبانهای اروپایی و آگاهیهای همکاران اروپایی و آسیایی وی. برای درك بهتر گستردگی کار می‌توان به دو بعد آن از جهت کمیت توجه داد. وی در مورد فهرستهای نسخه‌های خطی از ۱۵۹ فهرست و صورت و یادداشت و درمورد کتب شرح‌حال از ۴۲ مجموعه استفاده نموده است. درمورد مراجعهٔ مستقیم به آثار، سعی براین داشته که نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانهٔ دیوان هند را شخصاً بررسی کند. و پس از عزیمت به کمبریج نیز کوشید تا نسخه‌های خطی مجموعه‌های دیگر را جهت‌مطالعه به کمبریج بیاورد. وی بسیاری از کتابهای چاپ‌سنگی و چاپ‌سربی کشورهای اسلامی را مورد بررسی قرار داده است. همچنین می‌توان گفت که قسمت عمدهٔ کتابهای انتقادی و ترجمه‌های متون فارسی را که در اروپا چاپ شده می‌شناخته است.

گزینش‌وتنظیم. باتوجه به حجم کار، استوری آثار ازمیان‌رفتهٔ فارسی را در فهرست خود نیاورده و صرفاً به‌ذکر آثار موجود پرداخته است. شیوهٔ تنظیم این اثر برمبنای موضوع است و ذیل هر موضوع کلی زیر بخشهای مناسب به آن موضوع آمده است. این نوع طبقه‌بندی، درعین حال نه بهترین و علمی‌ترین شیوهٔ تنظیم اطلاعات است. برای کتابهای اسلامی به‌طور اعم و برای کتابهای فارسی به‌طور اخص دارای مشکلات فراوانی است. زیرا یك اثر عموماً به موضوع خاص محدود نیست و می‌تواند برحسب سلیقه یا گرایش در چندین موضوع مختلف قرار گیرد. استوری درعین‌حال که کوشش کرده یکی از ویژگیهای اساسی هر نوشته را پایهٔ کار قرار دهد، ناگزیر بوده از یك اثر درچند موضوع مختلف نام ببرد. درمورد تشخیص دقیق موضوع یا موضوعها، باتوجه به‌اینکه بیشتر اطلاعات وی به‌صورت غیرمستقیم و از طریق فهرستهای نسخه‌های خطی که همواره دقیق و علمی نبوده است به‌دست آمده، گاه دچار اشتباهاتی شده است. ولی این امر از مقام بزرگ وی چیزی کم نمی‌کند. نظر دانشمند روس، برگل، که تحریر و ترجمهٔ اثر استوری را برعهده داشته چنین است: «طبقه‌بندی استوری مبتنی بر بررسی و پژوهش دقیق در مأخذ بی‌شمار بوده و درحال‌حاضر مناسبترین روش شمرده می‌شود و نارساییهای آن را با اشاره و ارجاع چندجانبه به فصول گوناگون موضوعی و فهرستهای راهنما ... می‌توان تا اندازه‌ای جبران نمود» (ص ۲۲).

شیوهٔ تنظیم اطلاعات ذیل هر مدخل به این شرح است: الف) نام نویسندهٔ اثر با اطلاعات اساسی دربارهٔ زندگی او، نام کسانی که به‌گونه‌ای با زندگی و اثر وی ارتباط داشته‌اند و اطلاعات در مورد آثار دیگر نویسنده؛ ب) نام اثر، ویژگیها و مشخصات آن؛ ج) نسخه‌های دستنویس موجود براساس تاریخ استنساخ با اشاره به ویژگیهای هر نسخه؛ د) چاپهای کتاب به‌ترتیب از کاملترین چاپ تا چاپهای ناتمام؛ ه) ترجمه‌های کتاب به زبانهای دیگر؛ و) تحقیقهایی که درمورد اثر انجام گرفته؛ ز) هرگونه اطلاعات متفرقه دربارهٔ اثر. باید توجه داشت آثاری که نام نویسندگان و یا تاریخ تألیف آنها شناخته نشده به‌صورت جداگانه درپایان هر موضوع آمده است.

بدیهی است چنین کوشش گسترده‌ای دارای اشکالهایی نیز خواهد بود. این اشکالها را می‌توان به دوگروه تقسیم کرد: یکی اشکالهایی که رفع آنها تاحدودی دراختیار مؤلف بوده، و دیگر اشکالهایی که رفع آنها عموماً از حوزهٔ توان وی خارج بوده است. درمورد اول می‌توان به مشخص نبودن حد زمانی پایان کار، نابرابری در توجه به برخی از موضوعها و ادوار تاریخی خصوصاً درمورد کتابهای چاپی، و اشتباه در طبقه‌بندی برخی از مطالب اشاره کرد. درمورد دوم مسائلی از قبیل

منابع علوم اسلامی در زبان فارسی

نوش‌آفرین انصاری (محقق)

ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری. برگل، یو. ا. (مترجم). ترجمهٔ فارسی: یحیی آرین‌پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز، تحریر: احمد منزوی. تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲. ۲ جلد.

پیشرفت علم همواره برتجربه‌های پیشین متکی بوده است. به‌گفتهٔ یکی از مورخین «همهٔ صاحبان فنون احساس می‌کنند بر دوش دیگران ایستاده‌اند». به‌همین جهت است که در طول تاریخ دانشمندان به شیوه‌های گوناگون در جمع‌آوری نام‌ونشان آثار گذشتگان یا معاصران خود کوشیده‌اند و حاصل کار آنها پایه و اساس بسیاری از تحقیقات بعدی قرار گرفته است. در حوزهٔ فرهنگ اسلامی و ایرانی نام کتابشناسانی مانند ابن‌ندیم، کاتب چلبی و حاج‌آقا بزرگ تهرانی و معاصرانی مانند فؤاد سزگین، محمد تقی دانش‌پژوه، احمد منزوی، عبدالحسین حائری و ایرج افشار شناخته شده است. درمیان شرقشناسان نیز دانشمندانی به تهیهٔ کتابشناسیهای بزرگ و کوچك اقدام نموده‌اند. از میان این دانشمندان می‌توان به‌خصوص از کارل بروکلمان و چارلز امبروز استوری نام برد. کتابشناسی بروکلمان، معروف به *تاریخ ادبیات عربی*[1] درحقیقت الهام‌بخش استوری در کار تدوین کتابشناسی وی معروف به *ادبیات فارسی*[2] است.[3]

چارلز امبروز استوری در سال ۱۸۸۸ درنزدیکی شهر دورهام در انگلستان متولد شد.[4] وی زبانهای یونانی، لاتین و زبانهای اصلی جهان اسلام را در دانشگاه کمبریج آموخت. پس از چند سال تدریس در دانشگاه اسلامی علیگر (درهندوستان) در سال ۱۹۱۹ به معاونت و در سال ۱۹۲۷ به ریاست کتابخانهٔ دیوان هند (India Office) درلندن منصوب شد. از سال ۱۹۳۳ تا زمان بازنشستگی (در سال ۱۹۴۷) مقام استادی کمبریج را داشت و در آوریل ۱۹۶۷ درگذشت.

علاقهٔ شدید او به فرهنگ اسلامی و زبان فارسی برنامهٔ زندگی علمی او را مشخص کرد. وی مصمم شد اثری تدوین کند که دربرگیرندهٔ کلیهٔ کتابهای فارسی در زمینه‌های مختلف باشد. ولی پس از صرف نزدیك به چهل‌سال باز در انجام این کار به‌طور کامل توفیق نیافت. اولین بخش این اثر در سال ۱۹۲۷ و آخرین بخش آن پس از مرگ وی در سال ۱۹۷۱ به‌شرح زیر انتشار یافت:[5]

جلد اول، بخش اول، باب اول: آثار دربارهٔ قرآن کریم.

جلداول، بخش اول، باب دوم، فصل اول: تاریخ عمومی، تاریخ پیامبران و صدر اسلام.

جلد اول، بخش اول، باب دوم، فصل دوم: تاریخ ایران و سرزمینهای دیگر جز هندوستان.

جلد اول، بخش دوم: آثار شرح‌حال، افزودگیها و اصلاحات و فهرستهای راهنما.

جلد دوم، بخش اول: ریاضیات، اوزان و مقادیر، ستاره‌بینی (طالع‌شناسی)، ستاره‌شناسی و جغرافیا.

جلد دوم، بخش دوم: پزشکی.

عظمت کار و ناتوانی جسمی موجب ناامیدی و رنجوری وی در واپسین سالهای عمر او شد. در نامهٔ مورخ اول ژوئن ۱۹۶۳ (ص ۱۱) به ولادیمیر مینورسکی نوشت «متأسفانه این کتاب تکمیل نشد و اطلاعات تا زمان حاضر را دربرندارد. مثلا فهرستهای مشار درآن انعکاس نیافته است ... از محبتهای شما سپاسگزارم که برای نشر بخشهای پسین کتاب اهتمام می‌کنید. اما من بیم دارم که کهولت من بیش از کمبود وسایل مانع انجام این کار گردد».

جمع‌آوری اطلاعات. استوری برای به‌دست آوردن اطلاعات مربوط به آثار فارسی از دو طریق یعنی مراجعه به

تا درگذشت هشتمین خلیفهٔ فاطمی المستنصر وافتراق اسماعیلیه به دوشاخهٔ نزاریه و مستعلویه بر سرجانشینی او، به‌طور مختصر و با اشتباهات متعدد ذکر شده است (ص ۸۰ـ۵۲). دراین قسمت فدائی روی نسب علوی خلفای فاطمی و کوشش دشمنانهٔ عباسیان برای باطل جلوه دادن این نسب، تأکید می‌نماید.

شرح زندگانی حسن‌صباح و آغاز دعوت نزاریه در قسمت بعدی (ص ۱۰۸ـ۸۲) آمده است و سپس بحث کوتاهی (ص ۱۱۶ـ۱۰۹) به جانشینان حسن‌صباح اختصاص یافته که ناقص و مملو از اغلاط مختلف است. فدائی ظاهراً به نسخی از فصل اسماعیلیان *جامع‌التواریخ* رشیدالدین‌فضل‌الله و *تاریخ جهانگشای* علاءالدین عطاملك جوینی و فصل اسماعیلیهٔ *زبدةالتواریخ* ابوالقاسم عبدالله کاشانی، که مهمترین منابع تاریخی دربارهٔ دولت نزاریان و نزاریان دورهٔ الموت هستند، دسترسی نداشته و جالب اینکه وی در عوض از کتاب *تاریخ ایران* تألیف سرجان‌مالکولم(Sir John Malcolm ۱۸۳۳ـ۱۷۶۹) که از ایادی مهم امپراطوری بریتانیا در ایران و هندوستان بوده، استفاده کرده است (ص۱۱۳ و ۱۱۱). در آخرین قسمتی که فدائی تحریر کرده (از صفحهٔ ۱۱۷ تاحدود ۱۴۵)، تاریخ نزاریان در دورهٔ بعد از الموت، یعنی دوره‌ای که هنوز در تاریکی و ابهام قرار دارد، مطرح شده است. فدائی در اینجا وقایع مهمی را ذکر نمی‌کند و فقط به کلیات می‌پردازد، ولی فهرست امامان نزاری این دوره، از شمس‌الدین محمد به بعد، به‌طور کامل و با ترتیب صحیح ذکر شده و از اماکن مختلفی نیز که محل سکونت این امامان بوده، نام برده شده است. از طرف دیگر، فدائی سی‌ویکمین امام نزاری یعنی محمدبن‌اسلام شاه را با بنی‌عم او شاه‌طاهر که امام گروه دیگری از نزاریان بوده، اشتباه کرده و مطالب مبسوطی دربارهٔ شاه‌طاهر که برهان نظام شاه (۱۵۵۴ ـ ۱۵۰۸/۹۶۱ ـ ۹۱۴) را در هندوستان به مذهب شیعه درآورده، از *تاریخ فرشته* تألیف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی نقل می‌کند (ص ۱۳۱ ـ ۱۱۹). درمیان مطالب مربوط به دورهٔ بعد از الموت، که براساس سنن شفاهی نزاریان تدوین یافته است، فدائی از تعدادی داعیان و شعرای نزاری، مانند ملاعزیزالله قمی و نیازی (ص ۱۳۹ ـ ۱۳۶) نام برده که در منابع ذکری از آنها نیست. از طرف دیگر فدائی برای بالا بردن اهمیت اسماعیلیه، دچار غلو گردیده و بزرگانی از شعرا و متفکران و متصوفان ایران و آسیای مرکزی و سرزمینهای اسلامی دیگر را در زمرهٔ اسماعیلیان قلمداد می‌نماید، که از آن میان می‌توان از محمد سوزنی، ظهیر فاریابی، فریدالدین عطار، ابن عربی، بابا افضل کاشی، ابوسعید ابوالخیر و بالأخره سعدی نام برد.

در قسمت آخر کتاب که به قلم موسی‌خان و دربارهٔ آقاخانها است (ازحدود صفحهٔ ۱۲۵ تا ۱۹۹)، ابتدا مطالبی راجع به جنگهای آقاخان اول با قاجاریه و خروج وی از ایران آمده است. این مطالب از کتاب *عبرت‌افزا* که سرگذشت پیشوای نزاریان را از زبان خودش نقل می‌کند و در سال ۱۸۶۱/۱۲۷۸ اولین بار در بمبئی و به‌طریق چاپ سنگی انتشار یافته، استخراج شده است، ولی موسی‌خان نام این مأخذ را ذکر نمی‌کند. موسی خان در بقیهٔ اضافات خود عمدتاً به‌شرح و بسط کرامات و معجزات عدیدهٔ آقاخان اول و آقاخان دوم (ص ۱۸۳ـ۱۷۶) و آقاخان سوم (ص ۱۹۹ـ۱۸۳) می‌پردازد. درخلال این مطالب خارق‌العاده، موسی‌خان نکاتی را نیز براساس مشاهدات خود و خاطرات خانوادگی درمورد روابط بین آقاخانها و دستگاه امپراطوری بریتانیا، موقعیت محلی پیشوایان نزاری در هند و همچنین اعتقادات خوجه‌ها ارائه می‌دهد که از جالبترین و مهمترین نکات کتاب است.

به‌طورکلی کتاب *هدایةالطالبین* فدائی و اضافات آن قلم موسی‌بن محمد خراسانی حاوی پاره‌ای اطلاعات و نکات مفید و قابل‌توجه دربارهٔ اسماعیلیان و به‌خصوص نزاریه است که با تحریفات و مبالغات گوناگون و اغلاط زیاد درهم آمیخته شده است، به‌طوری که می‌تواند باعث گمراهی آن دسته از خوانندگان که با اسماعیلیه آشنایی کافی ندارند بشود. این کتاب برای زمان خودش، خاصه در میان نزاریان فارسی‌زبانان فرقه که منابع زیادی دراختیار نداشتند، تاحدود حائز اهمیت بوده، ولی باتوجه به پیشرفت مطالعات اسماعیلیه در چند دههٔ اخیر و نوشته‌های متعددی که ظرف این مدت نزاریان به‌چاپ رسیده و همچنین مطالب دور از واقعیات اغراق‌آمیزی که در کتاب موردبحث وجود دارد، اکنون نمی‌توان آن را به‌عنوان یك مأخذ مهم و قابل‌اعتماد درباره نزاریه مورداستفاده قرار داد. با این‌حال مطالبی که توسط موسی‌خان اضافه گردیده و منعکس‌کنندهٔ طرزتفکر و آداب باورهای نزاریان، به‌خصوص خوجه‌های هند، در اواخر قرن اخیر و اوایل قرن بیستم میلادی است، همواره قابل‌توجه است.

W. Ivanow, *Ismaili Literature*, pp. 153-154

جزو رشته کتابهای «انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی، سلسلهٔ آثار ادبی ملل خاور، متون، سری کوچک ۱» در مسکو انتشار می‌یابد.

کتاب *هدایةالطالبین* فدائی با اضافات موسی‌خان که به‌زودی نایاب گردیده بود، اکنون پس از ۲۵ سال، عیناً از روی نسخهٔ چاپ مسکو، با حذف مقدمه‌های روسی ناشر قبلی و خود سیمیونوف و همچنین صفحات عنوان، به‌طریق افست تجدید چاپ شده است، بدون اینکه هیچگونه اشارتی به‌چاپ قبلی رفته باشد.

فدائی خراسانی کتاب خود را با مروری از دیدگاه نزاریان بر فِرَق مختلف شیعه و پیدایش شیعیان اسماعیلی که به‌نام ششمین امام خود اسماعیل فرزند امام جعفرصادق (ع) نام‌گذاری شده‌اند، آغاز نموده و سپس به‌بحث مفصلی دربارهٔ امامت و اهمیت کسب معرفت و شناخت امام می‌پردازد (ص ۴۳-۱۳). وی آیات متعدد و روایات مختلفی را در مورد امامت، که نزد اسماعیلیان نیز همواره مهمترین مطلب بوده است، نقل کرده و با تأکید این نکته که «نعمتی و دولتی و عبادتی از شناختن امامِ وقت بالاتر نیست» (ص ۳۱)، هدف اصلی تألیف کتاب را چندین بار به اشکال گوناگون تکرار کرده و متذکر می‌شود که برمؤمنان واجب است که امام زمان خود را بشناسند و مطیع امر و فرمان او باشند (ص ۴۰-۳۹ و جاهای دیگر). دراین قسمت جنبهٔ باطنی تفکر اسماعیلیه و نقش اساسی روش «تأویل» اسماعیلی برای دست‌یابی به‌معانی باطنی دین و احکام شرعی نیز تا حدودی توضیح داده شده است. فدائی سپس از محمدبن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیه، و سه جانشین بعدی وی که نزد اسماعیلیان به «ائمهٔ مستورین» اشتهار دارند، سخن گفته و آغاز دعوت اسماعیلیه را در یمن توسط داعیان ابن‌حوشب و ابن‌الفضل می‌داند. این مطالب عمدتاً از جلد چهارم کاملترین اثر تاریخی اسماعیلیه یعنی کتاب *عیون‌الاخبار* تألیف ادریس عمادالدین (متوفی ۱۴۶۸/۸۷۲)، داعی برجستهٔ ساخهٔ طیّبی فرقهٔ اسماعیلیه در یمن، استخراج شده است، بدون اینکه فدائی مأخذ خود را ذکر نماید. فدائی اشاره‌ای به‌حمدان قرمط و قرمطیان عراق و بحرین که درحدود سال ۸۹۹/۲۸۶ برپیشوایان مرکزی اسماعیلیه طغیان کردند و بعداً با اسماعیلیان فاطمی به‌عداوت و ستیز برداختند، ندارد و اجمالاً قرامطه را خارج از اسماعیلیه معرفی می‌نماید (ص ۶۶). تاریخ اسماعیلیه در دورهٔ خلافت فاطمیان از هنگام تأسیس این خلافت توسط عبیدالله‌المهدی، یازدهمین امام اسماعیلیه، درسال ۹۰۹/۲۹۷ در شمال افریقا



عربی که دراختیارش بوده استفاده کرده و دریکی دو مورد نیز به‌متون اصیل اسماعیلی دسترس داشته است. کتاب که بـه‌گونه‌ای مناسب *هدایة‌المؤمنین‌الطالبین‌وبالله‌المعین* نام‌گذاری شده با ظهور اسماعیلیه شروع و با روی کارامدن آقاخان اول ختم می‌شود. فدائی چندین بار نیز به بمبئی برای دیدار پیشوای نزاریان رفته و فوت او در سن هشتادوالد سالگی به‌سال ۱۹۲۲/۱۳۴۱ درخراسان اتفاق افتاد. باتوجه به‌فقدان منابع تاریخی نزد نزاریان، کتاب فدائی با سرعت معروفیت یافته و بخصوص مورد استقبال اعضای فرقه و رهبران انها قرار گرفته است به‌طوری که نسخ متعددی از آن تهیه و به اماکن مختلف نزاری نشین هند فرستاده شده است. درحال حاضر چندین نسخهٔ خطی این کتاب درکتابخانهٔ انجمن اسماعیلی در بمبئی و همچنین درمجموعه‌های خصوصی نزاریان پامیر موجود است.

نسخه‌ای از کتاب *هدایة‌الطالبین* درهند به‌دست شخصی به‌نام موسی‌خان فرزند محمدخان خراسانی که خود و پدرش از خادمان بلند پایه و با سابقهٔ خانوادهٔ آقاخان بودند، می‌افتد. موسی‌خان متولد هند بوده است، و تحصیلات کافی نداشته و فارسی را نیز به‌طور ناقص فراگرفته بوده است، لکن به‌علت روابط نزدیك با خانوادهٔ آقاخان مجموعهٔ قابل توجهی از کتب و رسائل نزاری برای خود فراهم کرده بود و غالباً بعضی از این متون را رونویسی می‌کرده است. موسی‌خان به‌علت ارادت خودبه‌پیشوایان نزاریه تصمیم گرفته است که کتاب *هدایة‌الطالبین* را با افزودن مطالبی دربارهٔ زندگانی آقاخان اول (متوفی ۱۸۸۱/۱۲۹۸) و دو جانشین بعدی وی، یعنی آقاخان دوم (متوفی ۱۸۸۵/۱۳۰۲) و محمد شاه آقاخان سوم (۱۸۷۷_۱۹۵۷)، تکمیل کند. این تتمه درتکملهٔ فدائی از جانب بعضی از نزاریان هند سر گوسرد شده و ... موسی‌خان تألیف قسمت جدید و رونویس تمامی ... درسال ۱۹۱۱/۱۳۲۸ در بمبئی به‌پایان می‌رساند ... فرعی *تاریخ‌اسماعیلیه* را برروی کتاب تکمیل شده می‌گذارد. ولی او که شخصی کم‌سواد و خرافاتی بوده تکملهٔ خود را عمدتاً به‌ذکر معجزات آقاخانها اختصاص داده نه سایر مطالب مورد نظر خود پیشوایان فرقه بوده است موسی‌خان که در سن کهولت درسال ۱۹۳۷ میلادی در پونه فوت کرد، اندکی پس از تکمیل کردن اثر فدائی نسخهٔ منحصر به‌فرد کتاب تکمیل شده را به‌امانت به‌یك زائر نزاری که از حجحون علیا برای دیدار آقاخان سوم به‌بمبئی رفته بوده می‌دهد ولی آن زائر و کتاب هر دو مفقودالاثر می‌شوند. اما کتاب ربوده شده به بدخشان و از آنجا به ترکستان راه می‌یابد و درسال ۱۹۲۶ میلادی در تاشکند توسط خاورشناس معروف روسی الکساندر سمـیـونـوف (Aleksandr Aleksandrovich Semenov ۱۸۷۳_۱۹۵۸) خریده می‌شود.

سمیونوف که از پیشقدمان مطالعات اسماعیلی در روسیهٔ تزاری بوده، از اوائل قرن بیستم میلادی اداب و سنن نزاریان اسیای مرکزی رامطالعه می کرده و تعدادی از کتب خطی آنها را نیز از سفنان به‌دست اورده بوده است. وی این مجموعهٔ نفیس را درسال ۱۹۱۸ میلادی به‌موزهٔ اسیایی درسن‌پترزبورگ منتقل کرد. از آنجا که سمیونوف که اطلاعات دقیقی راجع به‌سابقهٔ کتاب جدیدالابتیاع خود نداشته، تمامی متن آن را به فدائی نسبت می‌دهد و به‌فکر آماده کردن آن برای چاپ می‌افتد. سمیونوف برخلاف اسماعیلیه شناس فقید، ایوانف، که شخصا فدائی و موسی‌خان را ملاقات کرده و داستان تدوین این کتاب را از زبان موسی‌خان شنیده بوده است*، متوجه نمی‌شود که قسمت آخر کتاب به‌قلم موسی‌خان است که درمتن (صفحهٔ ۱۶۱ و جاهای دیگر) خود را «راوی» نامیده بوده است. در هر صورت سیمیونوف کتاب را براساس تنها نسخهٔ دست‌نوشت آن برای چاپ امده می‌نماید، بدون تهیهٔ حواشی و یا حتی تصحیح اغلاط و نارسائیهای واضح متن اصلی که به‌خصوص در تکملهٔ موسی‌خان فراوان است. این کتاب برماجرا بالاخره درسال ۱۹۵۹ میلادی، یکسال پس از درگذشت سیمیونوف، توسط «ادارهٔ نشریات ادبیات خاور» و

فرزند ارشدش محمدحسن‌خان مشهور به حسنعلیشاه به‌عنوان چهل‌وششمین امام نزاری شناخته شد.

حسنعلیشاه مورد دلجویی و ملاطفت فتحعلیشاه قرار گرفته و از طرف شاه قاجار ملقب به آقاخان گردید؛ لقبی که به‌طور موروثی نزد اخلاف و جانشینان وی باقیمانده است. فتحعلیشاه همچنین یکی از دختران خود (سروجهان) را به عقدِ نکاح آقاخان درآورد و پیشوای جوان اسماعیلیه را به‌حکومت قم و محلات منصوب کرد. تا هنگام فوت فتحعلیشاه درسال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ مناسبات بین آقاخان و دستگاه حکومتی قاجاریه همچنان حسنه بوده است. درآغاز سلطنت محمد شاه قاجار، آقاخان برای مدت کوتاهی در سال ۱۸۳۵/۱۲۵۱ به حکومت کرمان نیز رسید ولی دیری نپایید که به‌علت اختلافات شخصی با حاجی میرزا آقاسی و پاره‌ای مسائل دیگر، آقاخان علیه قاجاریه در کرمان قیام کرد و برای مدتی قلعهٔ معروف بم را به‌تصرف خود درآورد. آقاخان که از جانب مریدان خود، به‌خصوص از میان ایلات خراسانی و عطاءاللهی، کمك نظامی دریافت می‌کرد سرانجام از نیروهای دولتی شکست خورد و همراه تعداد زیادی از بستگان و خدمه و مریدان خود درسال ۱۸۴۲/۱۲۵۸ به‌قندهار متواری‌گردید. جالب این است که آقاخان از هنگام ورودش به خاك افغانستان تحت حمایت مستقیم عوامل امپراطوری بریتانیا، مانند سرچارلزنپیر (Sir Charles Napier، ۱۸۵۳ـ۱۷۸۲)، که برشبه قارهٔ هندوستان سلطه داشتند، درآمد.

آقاخان پس از اقامت کوتاهی در افغانستان که طی آن کتب خطی و اسناد موروثی مهم دیگری از وی به‌سرقت رفت، رهسپار سند شد و سپس درسال ۱۸۴۵/۱۲۶۱ به‌بندر بمبئی که مرکز اصلی نزاریان هند (خوجه‌ها) است، وارد گردید. از آن تاریخ هندوستان پناهگاه امن و محل دایمی فعالیت پیشوای نزاریان شد و روابط تاریخی بین امامان نزاری و ایران قطع گردید. آقاخان پس از یك اقامت موقتی در کلکته، دستگاه پیشوایی مجلل و مفصلی برای خود در بمبئی و پونه (Poona) تدارك دید. دراین میان، آقاخان از بدو اقامتش درهندوستان با مشکلات متعددی از جانب پیروان بومی خود روبه‌رو شد به‌طوری که گروههایی از نزاریان هند که اکنون برای اولین بار چهل‌وششمین پیشوای خود را رؤیت می‌کردند، به‌علل مختلف مذهبی و مالی از وی متابعت ننمودند و تعدادی از جماعت خوجه حتی نسبت به‌اصل و نسبت آقاخان دچار تردید و ناباوری گردیدند. این مسائل که برای آقاخان قابل تحمل نبود بالأخره در دادگاه عالی بمبئی مطرح گردید و در آنجا پس از مدتها بحث و رسیدگی باحضور شخص آقاخان، رئیس انگلیسی دادگاه «سرجوزف آرنولد» (Sir Joseph Arnould) رأی به حقانیت آقاخان داد و به‌نزاریان یاغی حکم کرد که از وی اطاعت کنند. درنتیجهٔ این رأی معروف که در سال ۱۸۶۶/۱۲۸۳ صادر گردید و طبق آن نَسَب علوی آقاخان و همچنین مقام وی به‌عنوان پیشوای خوجه‌های شیعه از طرف حکام انگلیسی هند موردشناسایی رسمی قرار گرفت، جزئیات زیادی برای اولین بار درمورد سابقهٔ تاریخی نزاریه و پیشوایان آن فرقه جمع‌آوری و در اختیار عموم گذارده شد؛ معذلك تا چندین دههٔ دیگر، آقاخان همچنان با مخالفت و سرپیچی دسته‌هایی از جماعت خوجه‌های هند مواجه بود و وی بخصوص از بابت عواقب تشدید این مخالفتها و اثرات منفی آنها برروی روند پرداخت وجوهات مذهبی فرقه که دراختیار شخص آقاخان قرار می‌گرفته، دچار تشویش و نگرانی بوده است.

*

درچنین اوضاع و احوالی بود که کتاب مورد بحث در دهه‌های آخرین قرن نوزدهم میلادی به‌رشتهٔ تحریر درآمد. این کتاب به درخواست رهبران نزاری و احتمالاً خود آقاخان تألیف شده است و هدف اصلی آن ارائهٔ توضیحات، بخصوص دربارهٔ شناخت امام و شجره‌نامهٔ امامان نزاری برای ارشاد نزاریان و تثبیت و تحکیم موقعیت مذهبی آقاخان درمیان آنها بوده است. لازم به تأکید است که درآن زمان چنین اطلاعاتی در دسترس نزاریان و یا حتی رهبران آنها نبود. به‌طوری که سابقهٔ تاریخی اسماعیلیان نزاری در پوششی از ابهام قرار داشته است. تألیف کتاب را یکی از دانشمندترین نزاریان وقت یعنی محمدبن‌زین‌العابدین دزبادی خراسانی (از اهالی آبادی «دزبادبالا» بین نیشابور و مشهد) به‌عهده گرفته است.

دزبادی که شاعر نیز بوده و در اشعارش «فدائی» تخلص می‌کرده است و درمیان نزاریان به «حاجی آخوند» اشتهار داشته، تحصیلات خود را دریکی از مدارس علمیهٔ مشهد به‌پایان رسانیده و زبان عربی را نیز خوب می‌دانسته است. وی در تألیف کتابش از تواریخ عمومی به زبانهای فارسی و

گهداری می‌نمایند و محققان فقط در چند دههٔ اخیر
سوانسته‌اند پس از کوششهای اولیه و
اه‌گشای‌بهای‌ولادیمیر ایوانف(۱۹۷۰ـ۱۸۸۶)، بنیان‌گذار
طالعات جدید نزاری، به‌بعضی از این متون دسترسی پیدا
نند. درهر صورت سابقه و شرایط تألیف و انتشار کتاب مورد
حث، که به اشتباه تمامی آن به فدائی منسوب گردیده (زیرا
تاب مؤلف دیگری نیز داشته است)، خود مطالب جالب
وجهی است که ابتدا به‌ذکر آنها می‌پردازیم.

اسماعیلیان نزاری بر سرجانشینی المستنصر بالله (متوفی
۴۸ هـ.ق./۱۰۹۴م)، هشتمین خلیفهٔ فاطمی و هجدهمین
مام اسماعیلیه، از اسماعیلیان فاطمی جدا شدند و دعوت
دید اسماعیلیه را درایران و نقاط دیگری از سرزمینهای
رقی دنیای اسلام آغاز کردند. نزاریان که امامت را حق نزار
زند ارشدالمستنصر و اعقاب او می‌دانستند و به زودی تحت
هبری حسن صبّاح (متوفی ۱۱۲۴/۵۱۸)، داعی دیلمان، قرار
رفتند، توانستند با سرعت بی‌سابقه‌ای دولت مقتدری را
نواحی کوهستانی شمال ایران و خراسان و شام تأسیس
نند. جانشینانِ حسن صباح، که پس از مدتی به‌عنوان امامان
اریه و اخلاف نزار نیز مورد قبول پیروان خود قرار گرفتند،
ای بیش از یك قرن از مرکز اصلی خود در قلعهٔ الموت با
لاطین سلجوقی و سایر حکام سنی مذهب زمان خود به‌مقابله
ستیز مشغول بودند و بسیاری از فدائیان نزاری جان خود را
جهت پیشبرد اهداف فرقه فدا کردند. دولت نزاریان ایران

...ماعیلیه

رانجام در سال ۱۲۵۶/۶۵۴ توسط مغولان منقرض گردید و
داد بی‌شماری از نزاریان در همان زمان به‌دست لشکریان
ول در قلاع مختلف فرقه و همچنین در قزوین و قهستان قتل
ام شدند. علی‌رغم این وقایع، فرقهٔ نزاریهٔ ایران کاملاً منهدم
گردید و نزاریان توانستند در قرون بعدی به‌حیات آرام و
محدودتری در پوشش تصوف و عرفان دست یابند.

رکن‌الدین خورشاه (متوفیٰ ۱۲۵۷/۶۵۵)، آخرین خداوند
موت و بیست و هفتمین امام نزاری، موفق شده بود قبل از
سلیم شدن به‌هلاکوخان فرزند خود شمس‌الدین محمد را در
حل امنی مخفی نماید و همین محمد (معروف به‌زردوز) بود
جانشین پدر و سردودمان امامان نزاری بعدی گردید. امامان

نزاری دورهٔ بعد از الموت که ابتدا برای چند نسل در
آذربایجان و احتمالاً نواحی جنوب قفقاز سکونت داشتند، در
قرن نهم/ پانزدهم به‌قریهٔ انجدان در نزدیکی محلات نقل مکان
کردند و در آنجا خود را به‌عنوان شیخ و پیرصوفی به‌عوام
معرفی می‌کردند. پیروان ایشان نیز در ظاهر خود را مریدان
مرشدهای طریقت و اعضای سلسله‌هایی از اهل تصوف
می‌نمایاندند. دراین میان، پیشوایان نزاری باعث تجدیدحیات
در نظام فکری و فعالیتهای ادبی و تبلیغاتی فرقه شدند و کیش
نزاری را بخصوص به‌هندوستان و بدخشان و نقاط مختلف
آسیای مرکزی گسترش دادند. ولی پس ازاین که مغولان
کتابخانهٔ معروف الموت را به‌آتش کشیدند، نزاریان دیگر هرگز
نتوانستند گنجینهٔ قابل ملاحظه‌ای از کتب و نوشته‌های خود را
در اختیار داشته باشند، و نزاریانی نیز که در دورهٔ بعد از الموت
دست به‌تألیف آثاری زدند همواره انگشت‌شمار باقی ماندند.
تحت چنین شرایط، به‌خصوص با توجه به‌فقدان داعیان و
مؤلفان نزاریِ دانشمند و با لیاقت، نظیر آنهایی که در دورهٔ
خلافت فاطمیان به‌تبلیغ مذهب اسماعیلیه اشتغال داشتند،
سابقهٔ تاریخی نزاریان با سرعت در میانِ خود اعضای فرقه
به‌دست فراموشی سپرده شد و احتمالاً بسیاری از امامان
نزاری این دوره نیز مطالب زیادی راجع به‌گذشتهٔ اسماعیلیه و
اسلاف خود (به‌خصوص بعد از سقوط الموت) نمی‌دانستند.
در هر صورت تا حدود اواخر دورهٔ صفویه، امامان نزاری که
توانسته بودند روابط نزدیکی با طریقهٔ نعمت اللّهی برقرار
نمایند، همچنان مخفیانه از انجدان به‌رهبری مریدان ایرانی و
غیر ایرانی خود مشغول بودند. در اواخر قرن یازدهم / هفدهم
محل سکونت امامان نزاری به آبادی کهك درمجاورت انجدان
انتقال یافت و سپس در زمان زندیه، چهل‌و چهارمین امام
نزاری یعنی سیدابوالحسن کهکی که به سید بیگلربیگی نیز
معروف بوده، وارد صحنهٔ سیاست و فعالیت علنی گردید و
برای مدت طولانی حکومت کرمان را در دست گرفت. پس از
فوت سیدابوالحسن در سال ۱۷۹۱/۱۲۰۶، فرزند ارشد او
موسوم به شاه خلیل الله علی به‌پیشوایی نزاریان رسید و مجدداً
کهك را جهت اقامت خود برگزید. درتمام این مدت، از اوایل
دورهٔ صفویه به‌بعد، نزاریان هندوستان که در آن سرزمین به نام
«خوجه» اشتهار دارند مرتباً و مصرا برای دیدار امام خود و
پرداخت وجوهات مختلف مذهبی به او، به ایران مسافرت
می‌کرده‌اند. شاه خلیل‌الله درحدود سال ۱۸۱۵/۱۲۳۰ به یزد
مهاجرت کرد و دوسال بعد در همان شهر درجریان یك بلوا
میان مریدان خود و تعدادی از کسبهٔ بازار به‌قتل رسید و سپس

از مقولهٔ تمثیل و مثل است (۲۳۷/۲).

کوششی که در تصحیح عبارتی از *دبستان* به‌کار برده و ضبط صحیح سال تولد ناصرخسرو (۴/۲ ـ ۲۲۳) و همچنین تحقیق در صورت درست کلمهٔ «فوامیجان، فوامسیجان» موشکافانه است و پشتکار محققانهٔ مصحح را نشان می‌دهد (۱۵۳/۲). ذیل این مورد در تأیید نظر آقای رضازادهٔ ملك که نتیجه گرفته است «فرهیختگان» باید صورت صحیح کلمه باشد یادآور می‌شود که «تعلیم» و «علوم تعلیمی» بر ریاضیات و نجوم اطلاق می‌شده است[۷].

گاه مصحح در تعلیقات خود پر دور رفته، فی‌المثل اینکه در ایران قدیم برای آزمایش گناهکار از بی‌گناه، متهم درون آتش می‌رفت، مطلب واضحی است و صرف اشاره به داستان سودابه و سیاوش کافی می‌نماید و لذا نقل صفحاتی از *شاهنامه* و *ویس و رامین* (۲۵۵/۲ ـ ۲۶۳) مطلقاً زائد است. و از همین قبیل است نقل تمام *رسالهٔ معراجیه* منسوب به ابن‌سینا (۲۷۷/۲ به‌بعد). درحالی که نقل فصلی از *فرخ‌نامهٔ جمالی* در «علم شانه بینی» مفید است و جالب.

گاه مصحح در گرماگرم تعلیقه‌نویسی گله‌مندیهای شخصی را به‌یاد آورده از شاعری تریاکی (لابد، معاصر) و ناشری که اشعار وی را در «محسنات چرس و بنگ» به‌چاپ رسانده انتقاد می‌کند (۲۰۶/۲) که خواننده هرقدر بیندیشد ارتباط اینگونه حرفها را با تصحیح و تعلیق کتاب *دبستان* درنمی‌یابد و اگر این تعبیر جایز باشد می‌شود گفت که این تکه‌ها و تکهٔ «خام طمعی را باش!» (۲۰۵/۲) تاحدی حواشی و تعلیقات نویسنده را سبك کرده است.

درپایان باید گفت سعی مصحح و ناشر در انتشار یك متن مهم به‌صورتی پسندیده و قابل قبول مشکور است و انشاءالله مأجور. امید آن که با اصلاح نقایص ـ که هیچ کتابِ غیرآسمانی از آن خالی نمی‌تواند باشد ـ چاپ بعد به صورت پیراسته‌تر و آراسته‌تری عرضه گردد.

---

۱) دربارهٔ زین‌العابدین شیروانی و سه کتاب مذکور رجوع کنید به مقالهٔ اینجانب در هنر و مردم، شمارهٔ ۱۵۶ (مهر ۱۳۵۴) ص ۷۶ به‌بعد.

۲) جالب این است که لحن عصبانی مصحح این کتاب را در برابر مؤلف با آنچه خودش از مرحوم حاج‌میرزا حسین نوری طبرسی در *فصل‌الخطاب* آورده مقایسه کنیم که نظری از صاحب دبستان را نقل کرده و آن را مستند نیافته سپس چنین فرموده است: «من اثری از چنان کتبی نیافتم ... خدا داناست» (ج ۲/ص ۲۲۱). ببینید لحن خاتم‌المحدثین شیعهٔ امامیه در مسأله‌ای حساس چگونه آرام و مؤدبانه است، این روش را بیاموزیم.

۳) رجوع کنید به: سیداطهر عباس رضوی، «تأثیر حکمت اشراق و فلسفهٔ میرباقر داماد و ملاصدرا در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان» *جاویدان خرد*، سال چهارم، شمارهٔ دوم، پاییز ۱۳۶۰، ص ۲۷ ـ ۳۹، و نیز رجوع شود به سه حکیم مسلمان، سیدحسین نصر، ص ۱۶

۴) دکتر زرین‌کوب: *دنباله جستجو در تصوف ایران*، ص ۲۴۶.

۵) رجوع کنید به *رسالهٔ سیر و سلوك*، منسوب به بحرالعلوم، با حواشی سیدمحمدحسین طهرانی، ص ۱۲۵ (حاشیه).

۶) زرین‌کوب: پیشگفته، ص ۴ ـ ۲۴۲.

۷) سید جعفر سجادی: *فرهنگ علوم عقلی*، ص ۴۱۲ ـ ۴۱۳.

کتابی نه‌چندان مهم در تاریـ

دکتر فرهاد دفتری

تاریخ اسمعیلیه یا هدایة‌المؤمنین‌الطالبین. محمدبن زین‌العابدین خراسانی فدائی. به‌تصحیح و اهتمام الکساندر سیمیونوف. تهران. انتشارات اساطیر. ۱۳۶۲. ۷+۲۲۲ صفحه.

کتاب حاضر که گوشه‌هایی از تاریخ و اعتقادات مذهبی نزاریان را از دیدگاه خاص اعضای این فرقهٔ شیعه توصیف می‌کند، یکی از آخرین منابع دوران جدید نزاریان است که مانند سایر کتب این شاخه از اسماعیلیه به زبان فارسی نگارش یافته است. اسماعیلیان نزاری که اکنون کریم‌آقاخان چهارم را به‌عنوان چهل ونهمین پیشوای روحانی (به عبارت خودشان حاضرامام) خود می‌شناسند، عمدتاً در هند و پاکستان و سواحل شرقی افریقا و گروههای کوچکتری از آنها نیز در سوریه، ایران، افغانستان و آسیای مرکزی (بخصوص پامیر) زندگی می‌کنند. نزاریان، مانند سایرفِرَق اسماعیلی، کتب خطی خود را به‌طور محرمانه و در مجموعه‌های خصوصی



همچون توصیفی بی‌طرفانه از معرکة الآراء حاکم بر محیط هند در قرون دهم تا دوازدهم هجری درنظر گیرد و نظر به فواید تاریخی آن داشته باشد. و هرگز متصور نیست که کسی برای تحری عقاید مذهبی یا تحقیق در «ماانزل‌الله» به دبستان بنگرد زیرا مظان آن جای دیگر و کتابهایی دیگر است.

اکنون نظری کلی به کیفیت چاپ کتاب و بعضی تعلیقات آن می‌اندازیم. نحوهٔ چاپ و حروف کتاب بر روی هم رضایت‌بخش است، در پایان مجلد اول که متن کتاب است فهرست اعلام و در پایان مجلد دوم که تعلیقات مصحح است فهرست آیات قرآنی با ذکر صفحهٔ مربوطه در کتاب و فهرست اصطلاحات سانسکریت و هندی با معانی آن (بدون ذکر صفحهٔ مربوطه و بدون ذکر مأخذ) آمده است. و به دنبال آن فهرست منابع تعلیقات و فهرست اعلام مجلد دوم.

جای خالی فهرستی از اصطلاحات دساتیری مجعول به چشم می‌خورد بویژه که عنوان «ادبیات دساتیری ۱/۱» در داخل لفاف مجلد اول مشعر یا موهم این معنی است که انتشار *دبستان* سرآغاز انتشار مجدد مجموعه‌ای آثار دساتیری توسط همین ناشر خواهد بود.

و نیز خوب بود واژه‌نامه‌ای از ترکیبها و تعبیرات ویژهٔ مؤلف که بعضاً بسیار بلیغ و شیواست در پایان مجلد اول آورده می‌شد. چند نمونه: آشکاراپسندان (ص ۱۵۲/ س ۱) آشکارپسندان (ص ۱۵۳/ س ۱۴) تابسار (ص ۱۷/ س ۲۰) زندبار (ص ۱۸/ س ۲۵) تندبار (ص ۲۶/ س ۱۱) تنومندی [در معنای غیر جسمانی] (ص ۳۳/ س ۲۷ و ص ۱۷۵/ سطر آخر). کلماتی همچون: «دانش کمیاب» در مقابل علوم غریبه (ص ۱۸۶) و معبری همچون «جهانفریب خاتون و حیله بیگم» (ص ۱۶۷) در این کتاب کم نیست و احصاء و استقصای اینها فواید ادبی خواهد داست.

غلطنامه‌ای یك ورقی نیز ضمیمهٔ مجلد اول است که نوان گفت شامل پنج یك غلطهای چاپی نمی‌سود، بخصوص اعراب جملات عربی غلط فراوان دارد. ذیلاً نمونه‌ای از غلطها را که بعضاً «چاپی» نیست و ناشی از غلط‌خوانی واژه یا عبارت بوده متذکر می‌گردد:

در صفحهٔ ۲۳۶/ س ۱۷ ـ ۱۸ می‌خوانیم: «[صانع هستی] به کلیات و جزویات مکین و مکان. شهر وجود علمش، محیط است» که باید چنین باشد «... به کلیات و جزویات مکین و مکان شهر وجود، علمش محیط است».

در صفحهٔ ۲۴۳/ س ۱۲ باتوجه به سیاق معنی و عبارت، جملهٔ «حسین‌بن‌علی را یزید در خانهٔ خود بکشت» غلط، و «نکشت» صحیح است.

در صفحهٔ ۱۴۵/ س ۲۵ در اول جملهٔ «حق ناسپاس و قصاب و دیوث در یك سفره طعام نخورد» پیداست که «با» جا مانده است.

در صفحهٔ ۲۴۸/ س ۲۴، «فقیه شدید بودند» غلط، و «تقیه شدید بود» صحیح است، در یك موضع دیگر همین اشتباه تکرار شده.

در صفحهٔ ۲۸/ س ۲۷ مصرع دوم شعر به این صورت صحیح است: «تو بودی من آواز را می‌شناسم».

درصفحهٔ ۲۶۰/ س ۱۷ «فراصت» غلط چاپی است و در جلد دوم، صفحهٔ ۲۲۶/ س ۱۴ «بزلفیه» غلط است و «بزیغیه» صحیح می‌باشد (رجوع شود به صفحهٔ ۸۳ از مجلد اول).

در صفحهٔ ۲۹۰/ س ۱۱ «مضاحرت» غلط و «مصاهرت» درست است. در صفحهٔ ۱۵۴، س ۵، «قنطر» همان «قنطوره» است که در *اسکندرنامهٔ* تحریر منوچهر حکیم، مربوط به اواخر صفویه، مکرر آمده است.

برقیاس همین نمونه‌ها در عبارت‌خوانیها و نقطه‌گذاریها مسامحاتی رخ داده و شایسته است که در چاپ بعد اصلاح گردد.

بعضی موارد از تعلیقات شایان ستایش و تقدیر است، منجمله آوردن معادلهای صحیح مصطلحات مسیحی به انگلیسی (۲۱۱/۲)، همچنین دادن نشانی و مشخصات دو سه اثر نقطوی با نقل تکه‌هایی از آنها (۲۳۳/۲ به‌بعد)، هرچند در همین تعلیقه آوردن داستان «شغالها و سگها» ربطی به عقیدهٔ تناسخ ندارد و آن

معروف زیر از عرفی را منطبق بر احوال موحد مشهور هندی «کبیر» یافته‌اند (دبستان، ۱۷۸/۱):

چنان با نیك‌وبد، عرفی بسر برکز پس مردن
مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

فیضی ملك‌الشعرای در بار اکبر تیموری (مؤسس آیین الهی آفتاب) گوید:

من و رندی و سیر مشربها
تا بگیرد قرار مذهبها

شیخا ز تاریخ جهان آگهم
کعبهٔ تو کهنه صنم خانه‌ایست.

سحابی استرآبادی که در پایان عمر در جوار مرقد علی علیه‌السلام می‌زیست و در همانجا وفات یافت، چنین سروده:

هر قوم به هم برسر دنیا در جنگ
کردند بهانه دین و آیین‌ها را

این مهاجران (یا راندگان و فراریان) بحق یا ناحق خود را «خانه رمیدگان ظلم» می‌دانستند – عبارتی که در شعر نظیری نیشابوری آمده – و به قول شبلی نعمانی او مردی بوده است متشرع و پرهیزگار (رك. *شعرالعجم*، جلد پنجم). عشرت‌جویان نیز، طبق آنچه در *تذکرهٔ میخانه* آمده است به هند روی می‌نهادند تا به ثروت و امکانات عیاشی دست یابند و پژوهندگان جُستارهای عقلی و آزادمنشان فکری در جنگل مولای هند فرصت مطالعه و مباحثه و اظهار عقیده می‌یافتند. در چنان جوی بود که درباریان فاضل اکبر تیموری آیین الهی (موضوع تعلیم دهم *دبستان*) را التقاط کرده اکبر پادشاه را «خلیفة‌الحق» نامیدند و به زبان علوم نقلی، علوم عقلی و ادبیات نضج و رواج بیش از بیش یافت (۳۰۲/۱).

در همان ایام، آذرکیوان مذهب صوفیانهٔ خویش را برزمینهٔ پارسیانه و دساتیری و گلچینی از *حکمةالاشراق* و نیز فلسفه‌های هند پایه‌ریزی کرد؛ مکتبی که حتی برای امثال میرفندرسکی حکیم و عارف مسلمان جالب و جاذب بود، او با شاگردان آذرکیوان تماس داشت (۴۷/۱) و خود در بیان آیین هندوان تصنیف نمود (*جوك بشست*). متقابلاً پارسیان آذرکیوانی به ترجمهٔ *حکمةالاشراق* سهروردی پرداختند (۴۱/۱) و حتی یکی از بزرگان فرقهٔ دساتیری موسوم به شیدوش هنگام مردن شعر سید محمد نوربخش (صوفی متمهدی) را زمزمه می‌کرد (۴۳/۱)[۳].

آنچه در احوال آذرکیوان آمده است که قدرت بر سلخ و خلع روح خویش از بدن داشت (۳۲/۱) از میرداماد نیز منقول است[۴] و حتی از عرفای متشرع متأخر شیعه نیز نقل شده[۵].

بعضی پژوهندگان مکتب آذرکیوان را نوعی احیای فلسفهٔ اشراق انگاشته‌اند و اگر در مورد آیینها و فلسفه‌های منسوب به ایران قدیم جعلی در کار بوده است (که مسلماً بوده است) سابقهٔ آن به شیخ اشراق و حتی پیش از او به جنبش شعوبی و قرون اولیهٔ اسلام می‌کشد و چنان نیست که مؤلف *دبستان* یکسره اختراعشان کرده باشد یا نسل پیش از او در حوزهٔ آذرکیوان برساخته باشند. برای نمونه آنچه را در *دبستان مذاهب* (۱۳/۱ به‌بعد) دربارهٔ «گلشاه» و «کیومرث» آمده است مقایسه کنید با مندرجات *مفاتیح‌العلوم* خوارزمی (قرن چهارم هجری، صفحهٔ ۳۹ و ۹۸ از طبع فان فلوتن) که در اینجا «گلشاه» را به «ملك‌الطین» ترجمه کرده که همان «انسان اول» است.

از این همه می‌خواهم نتیجه بگیرم که کتاب *دبستان* را باید همچون یك محصول و نتیجه درنظر گرفت، و بر این اساس مؤلف آنچه نوشته آینهٔ تمام‌نمای زمانه‌ای است که در آن می‌زیسته و حتی همان حرفها و کارها که از چرسیان و بنگیان و هیروتیان حکایت می‌کند از لحاظ تاریخ سندیت دارد، چنانکه از همان گونه کسان در ایران عصر صفوی نیز بوده‌اند[۶]. گذشته از اینکه تعلیم هشتم و نهم در مورد نقطویان و روشنیان مدرك دست اول تاریخی است و توصیفی که از آیین التقاطی اکبر تیموری به‌دست داده با مدارك تاریخی دیگر تأیید می‌شود.

پس برداشت مصحح مبنی بر اینکه مؤلف *دبستان* می‌خواسته عقاید شیعیان و مسلمانان را سست کند تا به فرقهٔ آذرکیوان بپیوندند (۲۰۵/۲) صحیح نیست چراکه مؤلف *دبستان* در بیان احوال و افکار همهٔ صاحبان فرقه‌ها همدلی نشان داده و اگر به دلیل «صلح کلی» بودن نویسندهٔ *دبستان*، آقای رضازادهٔ ملك او را مبلغ آذرکیوان می‌شمارد چرا نتوانیم مبلغ نانگ مؤسس مذهب سیکها (۱۹۸/۱ به بعد) یا نقطویان یا منادی نحلهٔ الهی اکبر تیموری بینگاریمش؟

شاید این اشارهٔ اجمالی قدری طولانی شد، به‌هرحال تصور می‌رود که برای خوانندهٔ *دبستان* پر بی‌فایده نباشد که این کتاب را

با توجه به وجود ترجمهٔ کامل انگلیسی منتشر شده در ۱۸۴۳ در سه مجلد و به سال ۱۹۰۲ دریك مجلد، ونیز ترجمهٔ کامل گجراتی توسط موبد فریدونجی، و همچنین ترجمهٔ «تعلیم نخست» به انگلیسی در سال ۱۷۸۹ که خود مصحح گزارش داده است (۱۳۲،۲۲،۲۰/۲)، ترجمه‌های مذکور در تصحیح متن و احیاناً درست خواندن کلمه یا عبارتی می‌توانست مورد مراجعه و استفاده قرار گیرد که ظاهراً مصحح این کار را نکرده است و بد نیست در چاپ بعدی نظری به ترجمه‌های مذکور داشته باشد.

در اینجا اشاره به نکته‌ای ضرور است و آن اینکه زین‌العابدین شیروانی[۱] صوفی وسیاح مشهور (متوفی ۱۲۵۱) در سه تألیف مهمش *ریاض السیاحه* (تألیف ۱۲۳۷)، *حدائق السیاحه* (تألیف ۱۲۴۲) و *بستان السیاحه* (تألیف ۱۲۴۸) مطالب فراوانی به عین عبارت یا نقل به معنی از *دبستان مذاهب* آورده است که احیاناً برای مقابله و درست‌خوانی بعضی کلمات و عبارات *دبستان* به کار می‌آید.

تألیف *دبستان* از دیرباز به نام محسن فانی شاعر کشمیری (متوفی ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۲ ق) مشهور بوده، و برخی تألیف آن را به ملاموبدشاه نسبت می‌دادند (۲۴/۲). آقای رضازادهٔ ملك با پیگیری مدارك و دقت ورزیدن در تمام مواردی که ضمن کتاب به احوال و سوانح مؤلف اشارت رفته، و با تکیه به نظر محققانی چون قزوینی و پورداود به این نتیجه می‌رسد که مؤلف *دبستان* قطعاً مسلمان نبوده بلکه از فرقهٔ آذرکیوان است، چون نه تنها در شرح آیین دساتیری بلکه در توضیح دیگر آیینها نیز همان زبان و اصطلاحات آذرکیوانیان را به کار گرفته است، و صرف نظر از این قرائن «عقلی» (که محل بحث می‌تواند باشد) مستند نقلی قابل توجهی که ارائه می‌دهد رساله‌ای است به قلم کیخسرو بن کاوس که به سفارش رضاقلی‌خان‌هدایت بر چاپ ۱۲۶۷ *دبستان* نوشته شده و نویسندهٔ آن را کیخسرو اسفندیار فرزند آذرکیوان شمرده است (۷۶/۲).

بنابراین نتیجه‌گیری و طبق تحقیقات آقای ملك تولد کیخسرو اسفندیار بعد از ۱۰۲۵ و درگذشتش در ۱۰۸۱ قمری است و تألیف کتاب بعد از ۱۰۶۳ شروع شده و پیش از ۱۰۶۹ پایان یافته است.

با همهٔ کوشش تحسین برانگیزی که مصحح در یافتن مؤلف کتاب به کار برده و به نتیجه‌ای معقول و مقبول رسیده، عنان به دست خیال باز می‌دهد که چون نخستین چاپ کتاب به سفارش «ویلیم صاحب(!)» بوده (مقدمه، جلد اول)، پس مندرجات آن نیز عبارت است از «جعلیات و مزخرفات»، ولاجرم باید «همه را از این گونه شیادیها مطلع کرد و پرده از چهرهٔ آنها برداشت». و اینکه بعدها استعمارگران به دین سازان بی‌مایهٔ بابیه و بهائیه کمك کردند، محمل این می‌شود که مصحح انگشت «انگلیسیا» را در تألیف *دبستان* نیز در کار ببیند و در مواضع متعدد از تعلیقات، جانانه در برابر «توطئه‌گری» بایستد (۲۰۵/۲، ۲۱۸/۲ و ۲۳۸/۲...) و حتی احادیثی را که جعلی بودنش اظهر من‌الشمس است، رد کند (۲۱۸/۲) که این همه اگر برخاسته از سور و غیرت و حماسهٔ اسلامی است باید گفت: جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیراً[۲].

اما مصحح بایستی در نظر می‌گرفت که *دبستان مذاهب* در چه محیطی نوشته شده و اگر توجه به این نکته می‌کرد، می‌توانست با پیجویی در مدارك آن عصر به نکات بدیعی برسد و ارزش مردم‌شناختی و تاریخی *دبستان* را که شاید بیش از ارزش علمی و موضوعی آن در شناخت ملل و نحل است بشناسد و بشناساند.

اجمالاً باید دانست که ایرانیان مهاجر به هند عصر صفوی صاحب همه گونه عقیده و سلیقه و مسلك و مرام بودند و خوب یا بد، درست یا غلط، نوعی سعهٔ مشرب عارفانه و حکیمانه بر محافل ایرانیان مهاجر به هند حاکم بود (در حالی که ایرانیان مهاجر به عثمانی غالباً سنیان متعصب بودند). با نگاهی به اشعار زیر که در هر یك از دواوین و تذکره‌های آن عصر نظایرش هست در می‌یابیم که روح تساهل حاکم بر کتاب *دبستان* محصول توطئهٔ انگلیسی یا حاصل بداندیشی «جدادینان» پارسی و آذرکیوانی نیست بلکه مسلمانان و مسلمان‌زادگان نیز چنین می‌سرودند:

کفر و دین را ببر از یاد که این فتنه‌گران
دربد آموزی ما مصلحت اندیش خودند

رفتم به بت‌شکستن و هنگام بازگشت
با برهمن گذاشتم از ننگ، دین خویش

حرم جویان دری را می‌پرستند
فقیهان دفتری را می‌پرستند

ابیات بالا از سید محمد عرفی شیرازی است و جالب اینکه بیت

۳) در مبحث «دانش لغت» (ص ۷ـ۱۱۶۲) شیوه‌های مختلف گردآوری و تدوین لغتنامه را مورد بحث قرار می‌دهد، و از فرهنگهایی چون کتاب *العین* خلیل بن احمد فراهیدی، *صحاح* جوهری و *المحکم* ابن سیده یاد می‌کند. ولی این نوع متون در تقسیم‌بندی ابن خلدون از انواع تألیف منظور نشده است.

۴) وجود کتابشناسیهای معتبری چون *الفهرست* ابن ندیم گرچه اطلاعات بدیع فراوانی درآن مضبوط است که تا حدودی می‌توان آن را جزء تألیف نوع اول شمرد، ولی طبیعت این متن عمدتاً متمایل به‌کتابشناسی است که در تقسیمات هفتگانهٔ ابن خلدون جایی ندارد[۲۹].

برای توجیه این مسئله که چرا برخی از انواع دیگر تألیف، از جمله مواردی که اخیراً مورد اشاره قرار گرفت، در تقسیم‌بندی ابن خلدون جایی نیافته‌اند می‌توان دو دلیل اقامه کرد:

الف) ابن خلدون از حوزهٔ شرقی اسلام آن‌طور که باید مطلع نبوده است. این امر در بسیاری از مباحث مقدمه که به‌شرق مربوط می‌شود با اصطلاحاتی چون «می‌گویند» و «شنیده‌ام» همراه است، و بنابراین ممکن است از برخی متون، یا انواع دیگر تألیف بی‌خبر مانده باشد، که البته این توجیه دست‌کم در مواردی چون لغتنامه‌ها که در متن مقدمه به‌آنها اشاره شده صادق نیست.

ب) تقسیمات ابن خلدون عمدتاً ناظر بر تألیفاتی است که اصطلاحاً «منابع ردیف اول»[۳۰] خوانده می‌شوند، و لذا منابعی چون دایرة‌المعارفها، لغتنامه‌ها، و کتابشناسیها (که در اشارات بند ۲، ۳، و ۴ آمده) از حوزهٔ تقسیم‌بندی وی بیرون مانده‌اند.

هریك از این توجیهات را که بپذیریم، هنوز جای این سؤال باقی است که با وجود تألیفات مفیدی، بجز انواع هفتگانهٔ فوق، آیا می‌توان با قاطعیّت ادّعا کرد که درجز این مقاصد تألیف کردن عملی غیر ضروری شمرده خواهد شد و بمنزلهٔ انحراف از جاده‌ای خواهد بود که خردمندان آن را پیموده‌اند ؟

---

۱. شماره‌هایی که در پرانتز آمده اشاره به‌صفحات منبع زیر است:
عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ج ۲.

۲. جان برنال، علم در تاریخ، مجلد دوّم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۳۷۷.

۳. دانش اجتماعی (Social Knowledge)، در مقابل دانش شخصی (Personal Knowledge)، دانشی است که جامعه یا یك نظام اجتماعی داراست. رجوع کنید بمأخذ شمارهٔ ۹.

۴. صمد حافظی، «سیاست آموزش عالی در امریکا: تجزیه و تحلیل پاره‌ای از مسائل عمده» نشریهٔ *دانشکدهٔ علوم‌تربیتی*، ۶ (۱) پائیز و زمستان ۱۳۵۵، ص ۷.

۵. تعبیری است از شعار «Publish or Perish» که بر فضای انتشارات غرب حاکم است.

6. J.M. Ziman, *Public Knowledge*, London, Cambridge Univ. Press, 1968, p. 108.

۷. ظاهراً این تقسیم‌بندی را ابن خلدون از ارسطو اقتباس کرده است. نگاه کنید به‌مقدمهٔ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

8. J.M. Ziman, *Public Knowledge*, p. 10.

9. D.A. Kemp, *The Nature of Knowledge*, London, Clive Bingley, 1976, p. 25-29.

10. K.R. Popper, *Objective Knowledge*, Clarendon Press, 1927.

ضمناً وجه اشتراك مفاهیم سه‌گانهٔ «دانش عمومی»، «دانش اجتماعی»، و «دانش عینی» قابل دسترس بودن آنهاست.

11. J.M. Ziman, *Public Knowledge*, p. 125.

12. K.E. Boulding, «General Systems Theory-The Skeleton of Science» in *Modern Systems Research for The Behavioral Scientists*, ed. by Walter Buckley Chicago, Aldine, 1968, p. 4.

۱۳. از جمله می‌توان به‌منظومهٔ حاج ملاهادی سبزواری اشاره کرد که نه‌تنها خود مؤلف آن را شرح و تحشیه کرده بلکه متجاوز از چهل شرح و تعلیقه و حاشیه نیز بر آن نوشته شده است. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: کامران فانی «حاج ملاهادی سبزواری و شرح منظومهٔ حکمت»، *نشر دانش* ۳ (۳)، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۲، ص ۴۴ـ۴۸.

۱۴. حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون* ج ۳، ص ۹۹۹، نقل در *تاریخ فلاسفهٔ ایرانی از آغاز اسلام تا امروز*، تألیف و نگارش علی اصغر حلبی، تهران، زوّار، ۱۳۵۱، ص ۱۳۴.

۱۵. حناالفاخوری و خلیل الجر، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران، کتاب زمان، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۳۲۲. ۱۶. همان، ص ۳۳۴.

۱۷. محمدبن اسحاق الندیم، *الفهرست*، ترجمهٔ م. رضا تجدّد. تهران، ۱۳۴۶، ص ۴۲۵ـ۶.

۱۸. همان، ص ۴۵۸. ۱۹. حاجی خلیفه، همانجا.

20. Popper, p. 111.

۲۱. بریان مگی، *پوپر* ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، ص ۸۲.

22. T. Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago, Univ. of Chicago Press, 1962. Quoted in footnote no. 24, p. 49.

23. Ibid.

24. M. Kochen, «stability in The Growth of Knowledge» in *Introduction to Information Science*, ed. by T. Saracevic, New York, R.R. Bowker, 1970, pp 44-55.

25. Kemp, p. 104

26. E.N. Gilbert, «Information Theory», in *McGraw-Hill Ency. of Science and Technology*, 1971, V.7, p.114.

27. F. Rosenthal, *Knowledge Triumphant; The Concept of Knowledge in Medieval Islam*, Leiden, E.J. Brill, 1970, p. 19-22.

۲۸. منظور نوعی از تألیف است که اصطلاحاً «Literature Review» خوانده می‌شود. کار این نوع نوشته‌ها سیر در مدارك و آثار ارزندهٔ زمینه‌ای خاص است که تا زمانی معیّن منتشر شده است. از جمله می‌توان به‌آثاری از گیب و هوار اشاره داشت. نگاه کنید به: گیب [و دیگران] *تاریخ‌نگاری در اسلام* ترجمه و تدوین یعقوب آژند. تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱.

۲۹. البته ممکن است بتوان با تسامح فراوان برخی از این تألیفات را در مقولهٔ تألیفات نوع ششم جای داد.

۳۰. دراین که «منابع ردیف اول» چه نوع منابعی هستند و چه تفاوتهایی با «منابع ردیف دوم» و گاه «سوم» دارند نه‌تنها میان حوزهٔ «کتابشناسی» و سایر حوزه‌ها از جمله «تاریخ‌نگاری» توافق نیست، بلکه در درون حوزهٔ «کتابشناسی» نیز هم‌رأیی وجود ندارد، ولی بهرحال دسته‌بندی مورد اشاره دراین متن، یکی از دسته‌بندیهای موجود است.

[redacted]

به‌موارد زیر اشاره می‌کند: «... اینکه کسی آثار متقدّمان را با برخی تغییرات مزوّرانه به‌خود نسبت دهد و مثلاً عبارات کتاب را تغییردهد و فصول آن را جابه‌جا کند یا برخی از مسائل موردنیاز آن را بیندازد یا مطالبی برآن بیفزاید که مورد حاجت نیست یا مسائل درست آن را به‌مطالب نادرست تبدیل کند یا در مباحثی ناسودمند به‌گفتگو پردازد.» (ص ۱۱۲۵)

نظر کلّی

نکتهٔ قابل تأمّل در کار ابن‌خلدون توجه آگاهانه‌ای است که به‌ملازمه‌های تبادل و ارتباط دارد. زمانی که سخن از ارتباط به میان می‌آید، مخاطب به‌عنوان عنصر اساسی و تعیین کنندهٔ این فرایند مطرح می‌شود. با این تعبیر، یك اثر ـ مکتوب یا مضبوط ـ تنها ترکیبی از صورت و محتوی نیست بلکه جزء سوّمی نیز اجتناب‌ناپذیر می‌نماید و آن‌مخاطب است. بنابراین مثلث‌صورت/ محتوی/ مخاطب، در هر نوع تألیف صادق است. اگر جز این باشد این همه شرح و تفسیر و تهذیب و تلخیص و نقد... هیچ گونه توجیهی نخواهد داشت، و حال آنکه هر یك از این تلاشها ناظر بر وضعیّتی خاص در مخاطب بالقوّه یا جلوگیری از انحرافی احتمالی در ذهن اوست.

با توجه به‌همین امر است که ابن‌خلدون دو اسلوب متفاوت ـ و درواقع متضاد ـ رمزنویسی و ساده‌نویسی را با توجه به‌دو هدف و دو نوع مخاطب متفاوت مجاز می‌شمارد. وی معتقد است که نوشتن «گفتار و سخن انسان را بیان می‌کند همچنان‌که گفتار و سخن معانی و مفاهیمی را که در ضمیر انسان نهفته است تبیین می‌کند و از این رو ناچار هر دو باید از لحاظ دلالت واضح و روشن باشند و مقصود را برسانند.» (ص ۸۳۹) و لذا رمزنویسی را برای عموم نامناسب می‌داند. وی مهمترین عوامل رمزنویسی را کاتبان دیوانهای سلطانی و دفاتر قضاوت می‌داند و معتقد است که این‌گونه رمزنویسی اگر قرار باشد در اسناد و مدارك عمومی صورت گیرد مطلوب نیست، زیرا «جز اهل اصطلاح، دیگری آنها را نمی‌داند و از این‌رو دیگران از درك این‌گونه کلمه‌ها عاجز می‌شوند.» (ص ۸۴۰)

ولی همین رمزنویسی هرگاه عامداً و به‌قصد منع ارتباط ورای حلقه‌ای مشخص صورت گیرد، از نظر ابن‌خلدون معذور و مجاز شمرده می‌شود. و در این باب می‌گوید «تنها می‌توان عذر کاتبانی را پذیرفت که در دیوانهای سلطانی کار می‌کنند» و می‌کوشند این اطلاعات «در دسترس دیگران قرار نگیرد» به‌این دلیل که «این گونه موضوعات از اسرار پادشاهی است که باید آنها را نهان سازند.» (ص ۸۴۰)

برخی اشارات

بدیهی است تقسیمات هفتگانهٔ تألیف که مورد اشارهٔ ابن‌خلدون قرار گرفته مبتنی بر متونی است که یا تا زمان ابن‌خلدون باقی مانده، یا وی دربارهٔ آنها شنیده، و یا خود آنها را دیده بوده است. اگر چنین فرضی را بپذیریم نکاتی به‌ذهن می‌رسد که اجمالاً بدین قرار است:

۱) یکی از رایجترین و آشناترین انواع متون تا زمان ابن‌خلدون ترجمه بوده است که خود ابن‌خلدون هم به‌مناسبتهای مختلف و در بحث از حوزه‌های مختلف دانش فراوان به‌آن اشاره دارد. ولی چون فحوای اشارات ابن‌خلدون نشان می‌دهد که منظور او همه‌جا تألیف ـ به‌معنای اخص کلمه ـ در مقابل ترجمه بوده است، لذا این امر را نمی‌توان حمل بر غفلت وی از این گونه متون کرد.

۲) در خلال مطالب مربوط به‌تعلیم و تعلّم، زمانی که از متون درسی سخن به‌میان می‌آورد، به‌نوعی از تألیف اشاره دارد که جزء انواع هفتگانهٔ مورد اشاره نیست، ولی در گذشته وجود داشته و امروزه نیز بخش عمده‌ای از متون را به‌خود اختصاص داده است.

ابن‌خلدون در مراحل سه‌گانهٔ تحصیل سنّتی، در خصوص موضوع و متن مرحلهٔ دوّم تحصیل به‌این مورد اشاره می‌کند و می‌گوید دراین مرحله دانشجو را، پس از آنکه با اصول آشنا شد، بار دیگر بدان فن رجوع می‌دهند، ولی «به‌شرح و بیان کاملتری می‌پردازند و از حدّ اجمال خارج می‌شوند و دراین مرحله اختلافاتی را که در فن هست با ذکر دلیل آنها یاد می‌کنند.» (ص ۱۱۲۶) [تأکید از ماست] این گونه تألیف، اعم از اینکه جزء متون درسی باشد یا نباشد، حاصل اجماع و همرأیی صاحبنظران یك یا چند حوزه است و چهرهٔ دانش آن حوزه‌ها را تا برهه‌ای خاص از زمان نشان می‌دهد، نظیر *احصاء‌العلوم* فارابی و *مفاتیح‌العلوم* خوارزمی.

این گونه تألیف بر آن نیست که اندیشهٔ نوی را برای بار نخست عرضه کند، بلکه می‌کوشد آراء و عقاید مختلفی را که در یك زمینه موجود است همراه با نقاط قوّت و ضعف آنها در اختیار مخاطبان قرار دهد. آثاری که بهمرور متون می‌پردازند[۲۸]، مقالات دایرة‌المعارفی، و متون درسی از این مقوله‌اند.

[illegible]

نه به‌عنوان امری تفننی، بلکه به‌عنوان یکی از ارکان ضروری جهت هرگونه حرکت علمی. پوپر حتی مهمترین تکامل در تاریخ «عالم سوم» را پس از زبان، نقد و انتقاد می‌داند[۲۱].

در اسلام ردیه‌نویسی و نقد سابقه‌ای طولانی دارد. از جمله می‌توان به‌متونی چون کتاب *الرد علی جالینوس* از ابوالعباس سرخسی، *الرد علی‌الرازی* از ابونصر فارابی، و دهها ردیهٔ دیگر اشاره کرد، که از بحث انگیزترین آنها *تهافت التهافت* ابن‌رشد در نقد *تهافت‌الفلاسفهٔ* غزالی است.

۴) تکمیل. ابن‌خلدون اینگونه تألیف را زمانی ضروری می‌داند که «دانشمند در یکی از فنون نقصانهایی مشاهده کند و مثلاً برحسب تقسیم موضوع آن ببیند مسائل یا فصولی می‌توان برآن افزود تا تکمیل گردد. آن‌وقت بدین‌منظور همت می‌گمارد و به‌تألیف می‌پردازد.» (ص ۱۱۲۳)، این نوع تألیف در واقع تکامل بخش دانش یك حوزه است. هر محققی بابی نو بر مباحث پیشین می‌افزاید و بدین‌ترتیب جریان رشد دانش یك حوزه را تداوم می‌بخشد. در واقع درباب حرکت تکاملی دانش یك حوزه نیز می‌توان چنین گفت که این حرکت در آغاز اندك بود، ولی «هر که آمد بر او مزیدی کرد تا بدین غایت رسید.»

در اینکه هر علمی چگونه رشد می‌یابد آراء یکسان نیست، ولی دو چیز مورد توافق همگان است؛ یکی اینکه این رشد محصول تلاش جمعی است و دیگر اینکه به‌زمان نیازمند است. کوهن در *ساخت انقلابهای علمی* اشاره می‌کند که رشد دانش علمی «فرایندی است که نه توسط یك فرد و نه یك شبه صورت می‌گیرد.»

طبعاً هستهٔ اصلی یك اندیشه نخست توسط یك فرد ارائه می‌شود و سپس توسط دیگران در طول زمان رشد می‌یابد، به‌طوری که می‌توان گفت نمای دانش یك حوزه در شبکه‌ای از مدارك کلیدی آن حوزه متجلی است که هر یك اصالتاً گوشه‌ای از آن را تصویر کرده باشد، و این شبکه در کلیتش دارای وحدت اندیشه است. این نحوهٔ جریان رشد دانش را کسانی چون کوهن[۲۳]، کوچن[۲۴]، و دیگران در آثار خود باز نموده‌اند

بدین‌ترتیب ضرورت این‌گونه تألیف در هر حوزهٔ علمی باید منبعث از نیاز آن حوزه باشد، و به‌اشارهٔ ابن‌خلدون، دانشمند باید «نقصانهایی مشاهده کند» و قصد داشته باشد با رفع آن نقصانها دانش آن حوزه را «تکمیل» کند. این مکملها، در متون اسلامی گاه مشخصاً با نامهایی چون تکمله، ذیل، مستدرك... متمایز می‌شده‌اند.

۵) تهذیب و تبویب. ممکن است یك اثر خطا و لغزش محتوایی نداشته باشد، ولی مطالب درجای خود نیامده باشد یا محقق دیگری چنین ادعایی کند. به‌بیان ابن خلدون ممکن است «مسائل دانشی نامنظم باشد و هر مبحثی در باب خود واقع نشده باشد. آن‌وقت دانشمند آگاه به‌ترتیب و تهذیب آن دانش بپردازد و هر مسئله را در جایگاه و باب و فصل خود قرار دهد.» (ص ۴ـ۱۱۲۳).

نمونه‌ای که ابن خلدون در این باب می آورد *المدونة الکبری* تألیف سحنون است که کتابی است در فقه مالکی و به‌سبب اختلاط مسائل در ابواب مختلف آن *المدونة والمختلطه* خوانده می‌شده است (ص ۱۶ـ۹۱۵) و توسط ابن ابوزید تهذیب شده و بسیاری از مسائل فقهی که در باب خود نیامده بوده جابه‌جا شده است (ص ۱۱۲۴).

از جمله تهذیبهای متأخر، شرح منظومهٔ مرحوم استادمطهری است که تبویبی متفاوت با تبویب منظومهٔ حاج ملاهادی سبزواری دارد.

۶) انشقاق و تلفیق. این نوع تألیف درواقع انعکاس پدید آمدن حوزه‌های جدید است و چگونگی پیدایش آن را ابن خلدون چنین بیان می‌کند: «هنگامی که مسائل دانشی در ضمن ابواب دانشهای دیگر پراکنده باشد و برخی از دانشمندان به‌موضوع و کلیهٔ مسائل آن متوجه شوند و آنها را گردآوری کنند، آن‌وقت از این راه فن یا دانشی نوین تنظیم می‌گردد و بر شمارهٔ علومی که بشر اندیشهٔ خود را در آنها به‌کار می‌برد و در آنها تمرین و ممارست می‌کند افزوده می‌شود.» (ص ۱۱۲۴).

افزایش حوزه‌های جدید علمی را حاصل دو جریان متفاوت می‌دانند، و این دو جریان را به‌اقتباس از مفاهیم حوزهٔ فیزیك «تلاشی» (Fission) و «جوش» (Fusion) خوانده‌اند[۲۵]. در جریان نخست، همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، حوزه‌ای به‌حوزه‌های کوچکتر تقسیم می‌شود، یا حوزه‌ای از بطن حوزه‌ای پیشین زاده می‌شود، نظیر نورسنجی، آکوستیك، مکانیك، هیدرودینامیك و نظایر آنها، که از طریق انشقاق از موضوع مادر، یعنی فیزیك، پدید آمده‌اند.

در جریان دوم، یعنی «جوش»، اندیشه‌های مرتبط به‌هم ولی پراکنده در چند حوزه گرد می‌آیند و حوزهٔ جدیدی را شکل می‌بخشند. نظیر بیوفیزیك (از ترکیب یافته‌های زیستی و فیزیکی)، بیوشیمی (از ترکیب یافته‌های زیستی و شیمیایی)، و نظایر آنها. البته نام حوزه‌های جدید همیشه بدین سهولت و

تقسیم کرد. ولی هدفش اجمالاً آگاهی دادن از لغزشی است که بیم آن می‌رود در اذهان جابیفتد و لذا نویسندهٔ دیگری بر خود فرض می‌داند تا لغزشها را مشخص کند و آنها را به‌گونه‌ای مستدل به‌نقد گیرد. ابن‌خلدون چنین می‌گوید:

«هنگامی که یکی از دانشمندان متأخر بر غلط یا لغزشی از آثار پیشینیان نامور و بلندآوازه آگاه شود و آن را با برهان آشکار و تردیدناپذیر ثابت کند آن‌وقت می‌کوشد که آن را به‌آیندگان هم برساند، زیرا به‌علت انتشار آن تألیف از قرون متمادی در همهٔ کشورها و شهرت مؤلف به‌فضل و دانش و اعتماد مردم به‌معلومات وی زدودن و از میان بردن آن غلط دشوار می‌گردد. ازاین‌رو دانشمندی که آن لغزشها را رد می‌کند ناگزیر باید دلایل خود را بنویسد و به‌صورت کتاب به‌یادگار بگذارد تا خواننده برآن آگاه شود.» (ص ۱۱۲۳).

دراین توصیف دو نکته قابل تأمل است:

یك) «شهرت مؤلف به‌فضل و دانش و اعتماد مردم به‌معلومات وی» غالباً سبب می‌شود که مردم آراء وی را بدون هیچگونه تردید و ارزیابی بپذیرند. و این از جمله خطرهایی است که پیوسته خوانندگان متون مختلف را تهدید می‌کند. مسئولیت نویسنده متأخر در قبال خالق و خلق- که ابن‌خلدون به‌آن اشاره دارد- ایجاب می‌کند که لغزشهای پیشینیان را آشکار کند و در اختیار همگان قرار دهد.

دو) هرگونه استنباط نادرست یا برداشت مغرضانه از متون را نمی‌توان به‌عنوان لغزش موجود در آن متون پذیرفت، بلکه بر مدعی است که لغزش مورد ادعا را «با برهان آشکار و تردید ناپذیر ثابت کند.» ابن‌خلدون در باب تواریخ موجود زمان خود چنین کرده و در مقدمه کوشیده است که، با اقامهٔ ادله و شواهد، بی‌پایه بودن برخی وقایع تاریخی را بدان‌گونه که در متون پیشین گزارش شده اثبات کند.

تنقیح متون ممکن است به‌دلایل گوناگون صورت گیرد- از صوری‌ترین شکل آن که در کتابت و استنساخ است گرفته تا خطا در ترجمهٔ یك متن از زبانی به‌زبان دیگر، یا نقد یك اندیشه. بنابراین سه‌گونهٔ نسبتاً برجسته از آنها را می‌توان چنین برشمرد:

الف) تصحیح متون. گاه دخل و تصرفاتی که در حین استنساخ متون گذشته روا داشته‌اند به‌چنان پایه‌ای می‌رسد که بخشی از اندیشهٔ نهفته در متن را مسخ می‌کند و یا تصویری نادرست از آن به‌دست می‌دهد. بنابراین برای مشخص کردن متن صحیح یا اصح باید کوشید. ابن‌خلدون اساساً استناد به‌متنی را که لغزشهای آن مورد اصلاح و تنقیح قرار نگرفته باشد بی‌اعتبار می‌داند و به‌صراحت می‌گوید «تا هنگامی که متون از راه اسناد آنها به‌تدوین کنندگان هریك تصحیح سود نسبت دادن قول یا فتوایی به‌آنها درست نخواهد بود.» و می‌افزاید که «برای سود بردن از روایت و اشتغال بدان هیچ راهی نیست بجز تصحیح کردن این امهات علم حدیث و کتب فقه ویژه فتوی و دیگر دیوانها و تألیفات علمی و اتصال سند آنها به‌مؤلفانشان تا نقل از آن امهات و اسناد به‌آنها صحیح باشد.» (ص ۸۴۲).

ب) تصحیح ترجمه‌ها. ترجمهٔ نادرست- به‌هر دلیل که باشد- حاصلی مشابه دخل و تصرف در استنساخ دارد: یعنی دگرگون جلوه دادن اندیشهٔ مؤلف اصلی. بنابراین بر هر کس که بدین امر پی می‌برد فرض است که نظرهای اصلاحی خود را ابراز دارد و یا خود به‌ترجمهٔ صحیحتر دست زند.

ترجمه‌های نخستین در فرهنگ اسلام به‌دلایل مختلف از قبیل مغلوط بودن متن اصلی، یا ناآشنایی مترجم به‌زبان یا موضوع متن، نارساییهایی به‌دنبال داشته است. حاجی خلیفه نقل می‌کند که «مترجمان مأمون از کتابهای یونان ترجمه‌های مغلوطی انجام داده بودند که ترجمهٔ یکی با دیگری توافق نداشت.»[۱۴] و همین امر سبب شد که صاحب‌نظران چندین ترجمه را به‌مقایسه گیرند و برخی را از روی برخی دیگر تصحیح کنند.[۱۵] اصلاح ترجمه، در واقع پس از آنکه حنین‌بن‌اسحاق ریاست بیت‌الحکمة را عهده‌دار شد مورد توجه قرار گرفت[۱۶]. از جمله کسانی که به‌تصحیح و اصلاح ترجمه‌ها اشتغال داشته‌اند می‌توان از قسطابن لوقا بعلبکی[۱۷]، حنین‌بن اسحاق[۱۸]، و فارابی[۱۹] نام برد.

ج) نقد. چه بسیار دریافتها و دیدگاههایی که اگر مورد نقد و تأمل قرار نمی‌گرفت و مباحثاتی بر نمی‌انگیخت راکد می‌ماند و سبب می‌شد که اندیشه‌های قلمروی خاص محك نخورد و ناقص بماند. نقد درروند دانش یك حوزه چنان نقش اساسی دارد که آن را عنصر اساسی یك جریان علمی می‌دانند. فی‌المثل پوپر، وقتی سخن از عالمی به‌نام «عالم سوم»- عالم مواریث فرهنگی- به‌میان می‌آورد، عناصر آن را عبارت می‌داند از مسائل، اندیشه‌ها (فرضیه‌ها)، شواهد، و نقد.[۲۰] نقد

عمومی کردن یك اندیشه از طریق تألیف است. تألیف، هر انگیزه‌ای که داشته باشد، محصولی مشخص دارد. این محصول، یعنی اثر مکتوب یا مضبوط، دارای ملازمه‌ای است که مستقل از انگیزهٔ تولید است و آن خاصیت تبادل‌پذیری است. ممکن است انگیزهٔ تولید چنین محصولی ایجاد ارتباط نباشد، چنانکه در برخی آثار هنری ادّعا می‌شود؛ ولی وقتی به‌گونه‌ای ثبت و ضبط شد قابلیّت ارتباط یا تبادل‌پذیری از ویژگیهای بالقوهٔ آن است. مفاهیمی چون «دانش عمومی»[8] که زایمن برآن تکیه می‌کند، یا «دانش اجتماعی»[9] مورد اشارهٔ برخی معرفت شناسان، و یا «دانش عینی»[10] موردنظر پوپر همه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم اشاره به‌همین ملازمهٔ تبادل‌پذیری آثار مکتوب و مضبوط دارند. جملاتی چون «... تا سودبردن از آنها تعمیم یابد» و «... تا مگر آیندگان را سودمند افتد» که ابن‌خلدون به‌کار می‌برد نیز ناظر برهمین معنی است.

درباب این نوع تألیف، ابن‌خلدون فقه شافعی را نمونه می‌آورد، ولی کلیهٔ آثار برجستهٔ ادبی و هنری، و نیز امّهات متون حوزه‌های مختلف علوم و فلسفهٔ گذشته و حال، و گزارش تحقیقات و مقالات علمی را می‌توان از این مقوله دانست.

۲) شرح و تفسیر. بدیهی است که تألیف نوع اول علی‌رغم ویژگی «تبادل‌پذیری» که از آن سخن رفت، برحسب موضوع و زبان مورد استفاده و نزدیکی یا دوری ذهنی و زبانی با مخاطبان، برد محدودی دارد و حلقهٔ مشخصی را مخاطب قرار می‌دهد. گروهی از مؤلفان که خود از مخاطبان حلقهٔ تألیف نوع اوّل به‌شمار می‌روند و توانسته‌اند با محتوای آن‌گونه آثار ارتباط برقرار کنند، یا چنین می‌پندارند، ممکن است نیل به‌چنین مهمی را برای حلقه‌ای وسیعتر دشوار بیابند. لذا می‌کوشند تا گرههای آن‌گونه متون را بگشایند و مطالب دشوار را به‌بیانی روشنتر و با توضیح و تفصیل بیشتر باز گویند. ابن‌خلدون این‌گونه تألیف را چنین توصیف می‌کند:

«شیوهٔ دوّم تألیف این است که کسی به‌مطالعه و تحقیق سخنان پیشینیان و تألیفات ایشان بپردازد و فهم آنها را دشوار بیابد، ولی خدا باب درك آنها را بر وی بگشاید و آن‌وقت بکوشد این مشکلات را برای دیگر کسانی که ممکن است از درك آنها عاجز باشند آشکار کند و به‌شرح آنها بپردازد تا کسانی که شایستگی دارند از آن بهره‌مند شوند و این شیوه عبارت از شرح و تفسیر کتب معقول و منقول است که در تألیف فصلی شریف به‌شمار می‌رود.» (ص ۱۱۲۳)

قوانین هرحوزه از دانش برای آنکه ارزیابی شود باید آزادانه در اختیار دیگران قرارگیرد. ولی این «دیگران» کسانی هستند که می‌توانند درآن حوزه صاحب رأی باشند. بدین‌جهت است که برخورد زایمن با اصطلاح «عموم» برخوردی «خصوصی» است. یعنی غرض وی از «عموم»، عموم دانشوران آن حوزهٔ خاص است.[11] چنین تعبیری از «دیگران» را در اشارات ابن‌خلدون نیز می‌توان یافت. وی شرح و تفسیر یك اندیشه را از آن جهت مفید می‌داند که کسان دیگری نیز که «شایستگی دارند» می‌توانند از آن بهره‌مند شوند.

گشودن دشواریهای موضوعی و زبانی یك حوزه، و نزدیك‌تر ساختن آن با ذهن و زبان گروه وسیعتر، از لحاظ عمومی کردن مباحث پیچیدهٔ تخصّصی، دارای اهمّیت بسزایی است و لذا ابن‌خلدون آن را «فصلی شریف در تألیف» می‌شمارد.

در اینجا این نکته قابل ذکر است که اگر در وسعت بخشیدن دایرهٔ مخاطبان فایده‌ای باشد، با گسترش هرچه بیشتر این دایره، میزان آن فایده نیز فزونی می‌گیرد. بدین‌سبب است که کسانی چون کنت بولدینگ زبان مشترك یا زبان تعمیم‌پذیر را ضروری می‌دانند. بولدینگ معتقد است که افزایش تخصّصها نه تنها زبان متخصّصان را برای عامّه غیرقابل فهم ساخته است، بلکه خود متخصّصان نیز زبان یکدیگر را درنمی‌یابند[12] و لذا عدّه‌ای پیوسته کوشیده‌اند که بین حوزه‌های تخصّصی و عامّه پلی برقرار سازند.

این‌گونه تألیف بخش عمده‌ای از آثار مکتوب فرهنگ اسلامی را به‌خود اختصاص می‌دهد. از تفاسیر متعدّد و متنوّع قرآن کریم گرفته تا شروح و حواشی و تعلیقات متعدّدی که برمتون دشوار و گاه بر تلخیصها و مختصرها نوشته شده، همه جزء این دسته از تألیفند. گاه شارحان، به‌سبب تعقید و پیچیدگی تألیف مورد شرح، در رسیدن به‌هدف خود ناکام مانده‌اند و لذا حواشی و شروحی دیگر نیز بر شرحهای آنان نوشته شده است[13].

۳) نقد و تنقیح. این‌گونه تألیف را می‌توان به‌ابواب مختلف

[illegible] (ص ۸۸۱۱)

[illegible]

[illegible] (ص ۶۸۷)

[illegible]

(ص ۷۸۷)

[illegible]

نظر ابن‌خلدون درباب تألیف

دکتر عباس حری

قرن هشتم هجری گرچه وارث مصائب اجتماعی و سیاسی بسیار بود، ولی آنچه از تألیف و ترجمه تا آن زمان در فرهنگ اسلامی باقی مانده بود هنوز هم بدان پایه و مایه بود که محقّقی چون ابن‌خلدون را به‌اندیشه وادارد. وی که مرد سفر بود چنین گستره‌ای را دست‌کم در بخشی از قلمرو اسلامی به‌چشم دیده بود و از مجموعهٔ کتابخانه‌های موجود و در دسترس خود استفاده کرده بود. ذهن باریك‌اندیش او وی را برآن می‌داشت که دیده‌ها و خوانده‌های خود را بسنجد و نیك و بد را از یکدیگر بازشناسد، و نکاتی را باز نماید که امروزه نیز شایان توجه است. آنچه امروزه نام «انفجار انتشارات» (یا به‌تعبیری دیگر، که چندان هم موجّه نیست، «انفجار اطلاعات») برآن اطلاق می‌شود ادامهٔ جریانی پیشین است. اگر انفجار انتشارات را تعبیری برای فزونی بیش از حدّ متون و مدارك بدانیم، این فزونی به‌طور نسبی برحیات فرهنگی عصر ابن‌خلدون نیز سنگینی می‌کرده است، تا آنجا که می‌گوید «از چیزهایی که به‌مردم در راه تحصیل دانش و آگاهی بر غایت و نهایت آن زیان رسانیده فزونی تألیفات است، و حال آنکه دانشجو اگر بخواهد کتبی را که در یك صنعت نوشته شده است به‌تنهایی موردبحث و تحقیق قرار دهد عمر او وفا نمی‌کند و عاجز می‌ماند.» (ص ۶ـ۱۱۲۵).[۱]

مراکزی که در عصر حاضر به‌کنترل و سازماندهی کتب مدارك مشغولند برآنند که عمر هیچ محقّقی کفاف نمی‌دهد بر بخش ناچیزی از اطلاعات حوزهٔ خود آگاهی یابد. و حتّ بحث برسر دشواری دستیابی به‌مدارك نیست، بلکه آگاهی این امر که آیا درباب موضوعی خاص، مدرکی موجود هس یا نه نیز امری بس دشوار است، چنانکه جان برنال، مور برجستهٔ علم، می‌گوید «گاهی پیدا کردن یك حقیقت علمی برساختن یك نظریه آسانتر از این است که تحقیق کنند آیا آ حقیقت یا نظریه قبلاً کشف و ساخته شده بوده یا نه.»

امّا این فزونی تألیفات نمای کامل و چهرهٔ واقعی دانش زمان نیست. به‌تعبیر امروزی کلمه، اینکه انفجار انتشارا تجلّی انفجار اطلاعات باشد محل تأمّل است، و حتی با گفت که این افزایش انفجارگونه اغلب محصول تکرارها است که جوینده را در انتخاب دچار سرگردانی می‌کن ابن‌خلدون در دنبالهٔ سخن خود درباب فزونی تألیفات زما خویش به این نکته اشاره می‌کند و می‌افزاید که «کتب مزبو بجز تکرار موضوع چیزی نیست.» (ص ۱۱۲۶). الب ابن‌خلدون میان این‌گونه تکرار با آنچه در مبحث «حشو مطرح است تفاوت قائل است، و در بخش تلخیص به‌این نک اشاره خواهد شد.

به‌هرحال چنین فزونیی، که بعضاً تکرار و دوباره کاری نیز دربر می‌گیرد، ضرورت قواعد و شرایطی را توجیه می‌ک که هم مسیر روشنی پیش روی علاقه‌مندان به‌تألیف و مؤلفا علاقه‌مند بگشاید و هم پژوهندهٔ مشتاق بتواند با دردست داشت ملاکهای مشخّص، از میان خیل موادّ نوشته، سره را از ناسر باز شناسد. ابن‌خلدون می‌کوشد از عهدهٔ چنین مهمّی برآید شرایط آنچه را می‌توان تألیف خواند مشخّص کند. امّا نخس باید دید وی تألیف را چه می‌داند و آنگاه چه‌گونه‌هایی برا آن برمی‌شمارد.

تألیف چیست؟

به‌نظر ابن‌خلدون تألیف سهیم کردن دیگران در اندیشه‌ها خود از طریق ضبط آنهاست. به‌تعبیر دیگر، وی نوشتن تبدیل دانش شخصی به‌دانش اجتماعی[۲] می‌داند. خود در ای باب می‌گوید «نوشتن از آن‌گونه خواص انسانی است بدان از حیوان باز شناخته می‌شود وهم فنّی‌است که انسانها از نیّات درونی یکدیگر آگاه می‌کند و مقاصد آدمی به‌شهرهای دوردست می‌رساند و نیازهای انسان را بر می‌آور به‌یاری آن انسان به‌دانشها و معارف و کتب پیشینیان و کل

«تا این بساط مبسوط است انبساط خاطر ما محال است» خواسته‌اند مرقوم فرمایند «تا این بساط منبسط است انبساط خاطر ما محال است»، و واقعی [= واقعاً] خرّمی خاطر فضلا به‌تمیز اهل مملکت باشد. و اگر هیئت و ترکیب بعضی عبارات برطبق قوانین فارسی نباشد علتِ نشو و نمای در آذربایجان است، و در آن ایالت با فُسحت شخص باید قطران تبریزی باشد تا درست فارسی بداند یا نزد دانایی مثلِ قطران درس زبان فارسی بخواند. اما بعضی دقایق مهمه را باید معلمین رشدیه به‌اطفال بگویند که از ابتدا کج نروند، مثلاً خاطرنشان آنها کنند که علامت و حرف نهی در فارسی میْم است و نه نون و اگر در محاورات بگویند «نترس»، «نگو» دخلی به‌کتاب و عبارات فصحا ندارد (مثنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست؛ مزن بر دل زنوك غمزه تیرم...).[6]

و ازاین قبیل دقایق که گفتنی است. و آخرالامر از جانب تمام قدردانان مملکت عرض تشکر به‌مؤلف جلیل کتاب مستطاب *کفایة‌التعلیم* می نماییم و از درگاه دانای توانا توفیق و تأیید آن جناب را درخواست می کنیم.

ز) کتابخانه

تنها اطلاعی که دراین باره از *تربیت* بدست می آید، خبر افتتاح «قرائت‌خانهٔ مظفری» است، که «باشگاه کتاب» مانندی بوده و مؤسسین آن ادیب‌الممالك فراهانی و مجدالاسلام کرمانی بوده‌اند. این مجدالاسلام از روشنفکران آن زمان است که ابتدا به‌مشروطه روی کرد و سپس ازآن رویگردان شد و احوالش در کتابی که نوشته و چاپ شده، مضبوط است:

...محل قرائت‌خانهٔ مظفری در خیابان ناصریه روبروی تلگرافخانه است، و به‌دریافت یك بلیت که قیمت آن سه‌شاهی است همه‌کس می تواند داخل آن مخزن فیض و فایده گردد، روی صندلی و نیمکت نشیند، از روزنامه‌های فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی و روسی و کتابهای ممتاز، از تاریخ و حکایت و رسائل علمیه و غیرها، هرچه می خواهد بخواند و به‌انواع نقشه‌ها نظر کند، چای و قلیان خوب هم برای رفع کسالت در آنجا هست. محض اطلاع و استظهار [کذا، شاید: استحضار] طالبان آگاهی و بصیرت اظهار شد. حق جل و علا بر توفیق صاحبان خیر و هواخواهان ترقی بیفزاید و مؤسسین این اساس سعادت را به‌اجری شایان و پاداشی نمایان نایل فرماید.

---

۱. با این حال، نگاه کنید به: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه* (به‌تصحیح ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۰، صص ۷۴۷_۵۶) که ضمن وقایع سال ۱۳۰۸ قمری، داستان گرفتاری فروغی را در ماجرایی که به‌روزنامهٔ *قانون* میرزاملکم‌خان مربوط می شود، حکایت می کند. هرچند ظاهراً فروغی دراین ماجرا بی‌گناه بوده و برخلاف نوشتهٔ *دائرة‌المعارف فارسی* (مادهٔ «فروغی») به‌زندان نیفتاده است

۲. فروغی می گوید که «اسباب کار ادارهٔ *تربیت* از حیثیت دانشمندان آگاه و فضلای متبحر و مترجمین ماهر... بد نیست» امّا از این عده، فقط نام یکی در روزنامه ذکر شده، و او مترجم *تاریخ تمدن اسلامی* جرجی‌زیدان «... عالم بارع و فاضل جامع جناب مستطاب آقاشیخ محمدقزوینی از اعضای رئیسهٔ ادارهٔ *تربیت*...» (علامهٔ قزوینی) است. چنانکه از بسیارهای جاهای روزنامه برمی‌آید، مقالات *تربیت* را ذکاءالملك شخصاً می‌نوشته و مقاله‌های دیگران را می‌دیده و برخی از نامه‌ها را هم که به‌روزنامه می‌رسیده، بازنویسی کرده‌است.

۳. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، *منتظم ناصری*، جلدسوم، تهران، ۱۳۰۰ قمری، ضمیمهٔ دوم، ص ۴۸.

۴. محمدتقی دانش‌پژوه «نخستین کتابهای فلسفه وعلوم جدید در ایران»*نشردانش*، سال دوم، شمارهٔ دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۰، صص ۸۸_۱۰۱.

۵. نام بعضی‌از نویسندگان را که‌در*تربیت* نیامده با مراجعه به*فهرست کتابهای چاپی فارسی* خانبابا مشار، در داخل کروشه آورده‌ایم.

۶. این عیبی که به‌رشدیه می گیرد، در نصایحی‌هم‌که شعاع‌السلطنه ضمن کتاب حساب درج کرده، وجود داردا

(١٣١٥)

خبری دیگر نقل می‌کند که همین تقی‌یف می‌خواهد قرآنی را که «آقامیرمحمد کریم از علمای اعلام بادکوبه به‌ترکی ترجمه کرده» در ده‌هزار نسخه چاپ کند، «که مخارجش تقریباً هجده‌هزار تومان می‌شود...» و برای این کار «کاغذ بسیار خوب اعلی از مسکو طلبیده...». معلوم نیست که مخارج طبع کتاب در بادکوبه با طهران چه نسبتی داشته است، و بیشتر بوده یا کمتر. اعلان زیر هم که مربوط به‌فروش مقداری کتاب خطی (و چاپی) است، قیمت نوعی دیگر از کتاب را در آن زمان نشان می‌دهد:

> چند جلد قرآن و کتاب اعلی که از نوادر و نفایس محسوب می‌شود، در مشهد مقدس در حجرهٔ کتابفروشی... مشهدی نوروزعلی... برای فروش هست، که هرکس از هرجا بخواهد می‌تواند به‌مکاتبه نیز ابتیاع کند. و صورت آن از قرار ذیل می‌باشد:
>
> قرآن قلمی خط پیرنور، بسیارکوچك، که تاریخ تحریر آن دویست‌وچهل سال [پیش] است، به‌قیمت یکصدتومان؛ قرآن قلمی خط آقامحمد طاهر شیرازی، شانزده صفحه‌ای، به‌قیمت شصت‌تومان؛ *مفتاح‌النبوهٔ* قلمی، ورق بزرگ، کاغذخان بالیغ، که تاریخ تحریر آن دویست‌وپنجاه سال [پیش] است، به‌قیمت یکصدتومان؛ دورهٔ *دائرةالمعارف*، دوازده جلد تمام، به‌قیمت هشتادتومان...

این خبر هم که راجع به‌نرخ نویسندگی درممالك فرنگ و ینگی دنیاست، هر چند چیزی دربارهٔ حق‌التألیف و حق‌الترجمه در ایران آن‌روز (اگر وجود داشته) ندارد، خواندنی است:

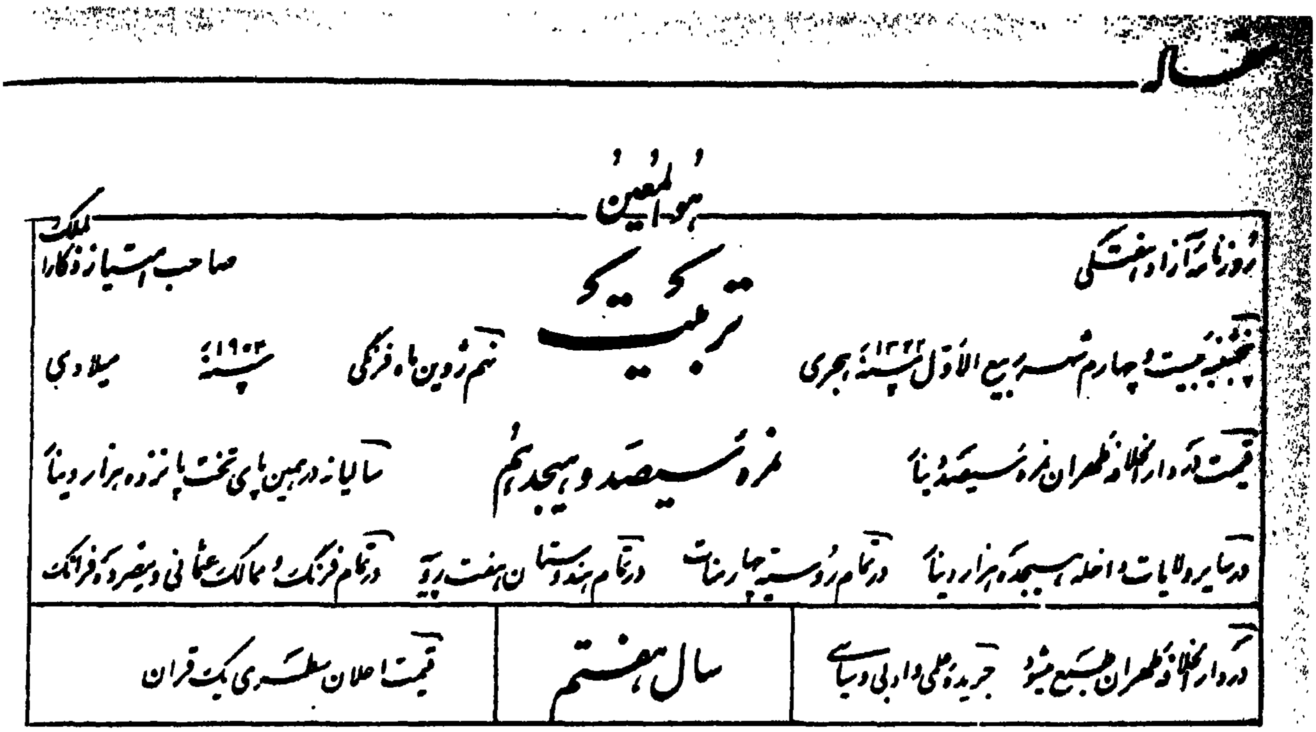
> **قدروقیمت نگارش**
>
> روزنامهٔ ماتن [*Le Matin*]از جراید غَرّای فرانسه شرحی درباب قدروقیمت نگارش، از هرجنس، می‌نویسد. از جمله می‌گوید: نویسندهٔ شرح‌حال گلادستون وزیر نامی انگلیس برای این نگارش خود ده‌هزار لیرهٔ انگلیسی، که زیاده از پنجاه‌وپنج هزارتومان ماست، گرفته. مکاله [Lord Macaulay]از مورخین بزرگ انگلیس برای *تاریخ انگلیس* که تألیف‌کرده بیست‌هزارلیره (زیاده از صدوده هزارتومان) دریافت نموده. کتابفروشی درازای یك‌رمان، چهارده هزارلیره (هفتادوهفت‌هزارتومان) داده... روزنامهٔ دیلی کرونیکل [*Daily Chronicle*]برای یك تلگرام هزاروپانصد کلمه‌ای به‌نانسن [Nansen]، سیاح قطب شمالی، هزارلیره داده که هرکلمه سه‌تومان و شش هفت‌هزار می‌شود. نیز همین شخص یك مقالهٔ پانزده‌هزار کلمه‌ای به‌همین روزنامه داده و چهارده‌هزار لیره گرفته که تقریباً کلمه‌ای پانزده‌قران می‌شود. سر نانسن از سفرنامهٔ قطب شمال خود بیش از چهل‌هزار لیره، که متجاوز از دویست‌هزارتومان باشد، دخل کرده در صورتی که به‌قطب هم نرسیده... یکی از نویسندگان امریکا حکایتی تألیف نموده و تقریباً کلمه‌ای سه‌قران فروخته. مطایبات یکی از ظرفای نویسنده چنان مطبوع یکی از جراید انگلیسی شده که برای او مستمری مادام‌العمر قرارداده است.
>
> (۱۳۶۴)

و) کتابگزاری و نقد کتاب

دربارهٔ تاریخ کتابگزاری و نقدنویسی در ایران، تاکنون تحقیق جامعی نشده. چنین تحقیقی، اگر روزی بخواهد انجام شود، باید براستقصای همهٔ منابع موجود دراین زمینه متکی باشد. اوراق روزنامهٔ تربیت گواهی می‌دهد که نقدنویسی به‌سبك جدید (اگر نوشته‌های کسانی چون آخوندزاده را کنار بگذاریم)، هرچند به‌صورت خام آن، حداقل هشتادسال در ایران سابقه دارد. و نکتهٔ جالبی که بررسی «نقد»های تربیت نشان می‌دهد این است که عمر گرفتاریها و بیماریهای کار نقدنویسی هم ازاین کمتر نیست.

در تربیت چیزی باعنوان مستقل «نقدکتاب» چاپ نشده (و حتی واژهٔ «نقد» هم به‌این معنی درآن نیامده است). «نقد»های تربیت، یا ضمن اعلانهاست، یا به‌صورت «تقریظ و اعلان» است، و یا مقالهٔ جداگانه است. ذکاءالملك فروغی، گرچه دلبستگی به‌افکار نو داشته، اما چنان‌که دیدیم در عالم فکر بُرّا و بکر و نبوده است. این خصوصیت در نثر و اظهارنظرهای او هم دیده می‌شود. نثر او گرچه دربسیاری از موارد ساده و روان است (و حتی نثر فرزندش محمدعلی فروغی را به‌یاد می‌آورد)، اما دربسیاری از جاها هم به‌نثر مصنوع منشیانه نزدیك می‌شود و ذکاءالملك «میرزا» دلش نمی‌آید که دست از هنرنمایی بردارد. لحن او در معرفی و نقد کتابها، از یك‌سو نوشته‌های تذکره نویسان خودمان را به‌یاد می‌آورد که یك مُشت عبارات قالبی را در پی نام شاعری می‌آورند و همه را صاحب «طبعی وقاد و فکری نقاد» و «عارف از خلق گسستهٔ به‌حق پیوسته» می‌خوانند، و از سوی دیگر پیش درآمد نقدهای جدید است که دست‌کم سعی دارندِ موضوعات کتاب موردبحث خود را به‌خوانندگان بشناسانند و خوب‌وبد آن را نشان دهند.

نمونه‌هایی از توضیحات ذکاءالملك را دربارهٔ بعضی از کتابها و نویسندگان قبلاً آورده‌ایم. اکنون نمونه‌های دیگری از بعضی



کسانی هم بوده‌اند که گرچه شغل شاغلشان کتابفروشی نبوده، برخی کتابها را درحجرهٔ خود به‌فروش می‌رسانده‌اند، ازجمله میرزاعلی‌اکبر سمسار (بازار سمسارها) و آقاقلی صراف (سرچشمه). این کتابفروشیها، چنانکه از اعلانات تربیت برمی‌آید، گذشته از کتابهای چاپ ایران، کتابها و مجلات و روزنامه‌های چاپ مصر و بیروت و اروپا را هم وارد می‌کرده‌اند و می‌فروخته‌اند. درزیر اعلان مربوط به‌یکی ازاین کتابفروشیها را نقل می‌کنیم:

اعلان

در خیابان ناصریه، تقریباً درزیر عمارت مبارکهٔ شمس‌العماره، تازه مخزن کتابفروشی معتبری مفتوح و دایر گشته و عمده کتاب این کتابفروشی کتب ممتاز چاپ مصر و بیروت و نسخه‌های نفیس است که سالها فضلا و ادبا درآرزوی دیدن آن بودند چه رسد به‌داشتن (مثل *کامل* مبرد و *مفتاح‌العلوم* سکاکی و شرح *صَفَدی* بر *«لامیة‌العجم»* و *الکتاب* سیبویه و *اشباه و نظایر آن*) همچنین کتابهای مفید لازم فرا[نسه] و انگلیسی خواهد بود که به‌کار مدارس و مکاتب و عالمان علوم جدیده و اشخاصی که السنهٔ خارجه می‌دانند، می‌آید. اگرچه این‌مخزن کتابفروشی تازه بازشده و هنوز عمدهٔ کتابهایی که باید از فرنگ و مصر و بیروت حاضر کند، نکرده، لیکن بزودی این اداره دایر و دارای کتب نفیسهٔ علمی و غیرها خواهد شد و از عهدهٔ حوائج کتابی مملکت برخواهد آمد. انشاءالله عجالةً همین قدر کتاب که دراین مخزن می‌باشد، غنیمت است. مدیر این اداره و مخزن جناب آقاشیخ‌محمدحسن ازنجبای دانشمند است، و معرفی ایشان بعد می‌شود.

هـ) اقتصاد نشر

قیمت کتابهایی که در تربیت آگهی شده، بین یك‌قران تا سه‌تومان است. کتاب سه‌تومانی، *مناقب* ابن‌شهر آشوب است در دوجلد، وپس از آن *زادالعماد* مجلسی است که قیمتش با جلد ممتاز «هفده‌هزار» و بی‌جلد «۱۵هزار» است و سپس فرهنگ *لسان‌الصبیان* مُعَیری است که قیمت سه‌جلدش ۱۵ قران است.

قیمت بسیاری از کتابها یك‌ریال است که«از آب هم ارزانتر است» و بعضی ۳هزار، که «... ارزان است، به‌قیمت آب». درمورد *دیوان‌اطعمهٔ* بسحاق شیرازی و *دیوان‌البسهٔ* نظام‌الدین قاری هم که قیمت هرکدام «شش‌هزار» است، می‌گوید: «اگر گران به‌نظر آید از آن است که گران وارد شده». (این‌دو کتاب چاپ ترکیه بوده است.)

از این‌خبر هم اطلاعی دربارهٔ قیمت کاغذ در آن روزگار بدست می‌آید: «جناب... حاجی‌زین‌العابدین تقی یف‌باکویی... دو صندوق کاغذ ورق بزرگ که عبارت از شصت‌بند باشد و هربندی شش تومان، خریده‌اند برای طبع مؤلفات جناب حاجی‌میرزاحسن مدیر مکتب رشدیه و ارسال فرموده‌اند...» و در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حسابی می‌خواهد اقلاً در دو دورهٔ مختصر و مطول، و پس از آن معانی و بیان و بدیع، آن نیز در دو دوره و سه دوره.

دیگر کتابهای فارسی خوانی می‌خواهیم انواع و اقسام، همه مشتمل بر حکایات شیرین کوچك و بزرگ اخلاقیِ مصور، که صورت و معنی آن هر دو دلکش و جاذب باشد وطوری صاف و ساده نوشته شود که اطفال را خوش آید و بعد از شناختن حروف بتوانند بعضی از آن کتابها را بخوانند و بفهمند... و از این کتابهای فارسی خوانی، آنها که قدری بالاتر و والاتر است علاوه بر مطالب اخلاقی، نوادر و بدایع تاریخی و ترجمهٔ مختصر حال رجال معروف و مشهور دنیا را نیز دارد... و مؤلف و نویسندهٔ این کتابها باید فارسی را درست بداند تا حتی‌المقدور از خطا و غلط مصون ماند، بلکه طوری نویسد که سرمشق ترسّل، یعنی عبارت نویسی، گردد.

درجهٔ اعلی و آخر کتابهای فارسی‌خوانی،... «قطعات منتخبه» می‌باشد، و آن شاهکارهای نظم و نثر فصحا و بلغا و شعرای استاد و مترسلین نامی هر دوره است. و خواندن قطعات منتخبه که به فرانسه مرسو شوازی[morceaux choisis]می‌گویند، امروز در مدارس فرنگ وینگی دنیا، بلکه در هر جا که علم و هنر ترقی کرده، از کارهای حتمی شده...

چون از این کتابها که به‌منزلهٔ پی و بنیان می‌باشد گذشتیم، کتب مقدماتی برای هر علم لازم است که نخست ذهن شاگردان مکاتب و مدارس را به مطالب علمیه آشنا کند... بعضی از این کتب هم، از قبیل گیاه شناسی و تشریح و غیرها، ناچار باید مصور باشد تامسائل درست حل و روشن گردد.

آنگاه نوبت به‌تألیف کتب مبسوط علمیه می‌رسد، و باید در هرفن کتابهای جامع و مؤلفات نافع درزبان وطنی یعنی فارسی منتشر سازیم تا لسان ما نیز، مثل السنهٔ بعضی ملل، علمی ودارای اصطلاحات فنون متنوعهٔ معمولهٔ عصر وزمان شود، ودرهر قدم برای هر بیش‌وکم در نمانیم. واین اجمالی که عرض کردم تفصیل دارد... (۱۲۶۹ـ۷۰)

نوع کتابهایی که دربالا سیاهه‌شان را داریم، نشان می‌دهد که ذکاءالملك در احساس نیاز به‌کتابهای ساده‌ای که مبانی علوم را دردسترس همهٔ مردم و بویژه دانش‌آموزان بگذارد و اهمیت این کار، تنها نبوده است، و جز او کسان دیگری هم بوده‌اند که اعتقاد داشته‌اند که اگر «... دانشمندان مملکت... به‌کار علم و آگاهی همت می‌کردند... کشور ایران بزودی گلستان و تالی روضهٔ رضوان می‌شد.» (۱۱۴۵).

ج) نویسندگان و مترجمان

از میان نویسندگان این کتابها برخی شناخته‌اند و احوال برخی دیگر هم شاید با تحقیق بیشتر بدست آید. این کار فرصت و مجالی دیگر می‌خواهد، و غرض ما این نیست، بلکه می‌خواهیم از خود اعلانهای تربیت تا حدودی نوع نویسندگان و مترجمان آن‌زمان را بشناسیم. دربارهٔ نویسندهٔ کتاب *فوائدالصبیان* می‌خوانیم:

> ... جناب جلالتماب امیرالامراءالعظام محمدباقرخان قاجار ابن مرحوم محمدباقرخان بیگلربیگی قاجار سلسلهٔ نسبی عالی دارد. یعنی علاوه برشرافت کلیهٔ ایل جلیل [قاجار] از بطن یکی از دختران... فتحعلی‌شاه به‌وجود آمده... (۱۱۴۵)...

و درمعرفی مترجم *سرمجوس* می‌نویسد:

> ... جنابِ جلالتماب مکرم‌الدوله، از محتشمان و خاصّان درگاه با فروجاه... ولیعهد دولت علیهٔ ایران، صاحب اختیار مملکت آذربایجان و مضافات... این مملکت [یعنی محمدعلی‌شاه بعدی] می‌باشد و در نگارش و انشایدی طولی دارد. از اکثر مترسلین عصر برتر و برسر، بلکه آن سرانِ با مغز را به‌منزلهٔ افسر است. سالها در پطرزبورغ مشغول تحصیل زبان روس و فرانسه و آلمان بوده و چند سال هم بعد از آن در سفارت کبرای اسلامبول خدمات شایان نموده...

و دربارهٔ مترجم *تاریخ سَلمیٰ* می‌گوید:

> ... مترجم فاضل‌المعی آن نواب مستطاب اشرف والاعبدالحسین میرزاابن مرحوم شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله ابن مرحوم محمدعلی میرزای دولتشاه نورالله مضجعهما می‌باشد...

مترجم مملکت شمس‌*طالع*،... «دانشمندی فاضل از ارامنه موسوم به‌ماطهوس‌خان ملیك‌یانس» است «که درزبان فرانسه مهارتی دارد»، و دربارهٔ مترجمان و مؤلفان دیگر این اطلاعات از تربیت بدست می‌آید: «میرزایوسف‌خان ریشار از معلمین دانای مجرب مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون» است؛ «مرحوم حاجی زین‌العابدین خان دکتر قاجار... از اطبای فاضل حاذق» بوده است؛ «جناب آقامیرزا محمدعلی خوشنویس...» سابقاً نویسندهٔ روزنامه‌های *ایران* و

است... راجع به نگاهداری و حفظ مواد غذا دهنده از اقسام گوشت و ماهی و شیر و تخم‌مرغ و حبوبات و بقولات و مواکه و غیرها... چه انسان از تنوع و تغییر غذا ناگزیر است و تفنن امری طبیعی باشد...».

۴) در میان این کتابها، بجز کتاب شمارهٔ ۵۱(*مملکت شمس طالع یا دولت ژاپن*)، هیچ کتاب سیاسی یا اجتماعی دیده نمی‌شود، و این بخصوص برای کشوری که در آستانهٔ انقلاب بوده، جالب است. در مورد *مملکت شمس طالع*... ذکاءالملك می‌نویسد که «عارف و عامی و گمنام و نامی، جمله را نظر به شرق اقصی و طلوع اختر اقبال آن سرزمین است، و می‌خواهند بدانند این هلال چگونه به این زودی بدرو صاحب صد رو قدر شده...» به‌هر حال، این نکته‌ای است در خور تأمل.

۵) میان موضوعات این کتابها و برنامه‌ای که ذکاءالملك برای ترجمه و تألیف کتاب ذکر می‌کند شباهتهایی وجود دارد. این برنامه هرچند دربارهٔ کتابهای درسی است، امّا هم به‌خودی خود و هم از آن روی که معرف نظر گروهی از روشنفکران آن دوران است دربارهٔ نوع کتابهایی که باید تألیف و ترجمه شود، جالب است. بخصوص که شاید اولین بار است که مسئلهٔ توانا کردن زبان فارسی برای بیان مسائل علمی مطرح می‌شود. ما این برنامه را در اینجا نقل می‌کنیم:



محمدحسین فروغی

... مجلس معارف هر پنجشنبه وقت عصر در مرکز این دایرهٔ جلیله منعقد می‌شود و در کلیهٔ امور علمیه... مذاکرات در کار است... و گفتگوها که در این دو سه هفته نموده، بیشتر راجع به تهیه و تدارك کتابهای لازمه بوده که باید دانشمندان محترم و مؤلفین فاضل زباندان برطبق مقتضیات حال و زمان و مکان ترجمه و تألیف و حاضر نمایند و آن مؤلفات به‌مرور به حلیهٔ‌طبع محلّی و منتشر گردد... وفی‌الحقیقه چون در این موضوع به دقت نظر نماییم، خواهیم دید که زمین خالی خیلی است و اسباب کار کم، و برای هر قسم تحصیل رجوع به کتب خارجه ممکن نیست. مثلاً ما چگونه زبان فارسی خود را به واسطهٔ کتابهای اروپایی می‌توانیم کامل کنیم و حال آنکه درست فهمیدن کتب فرنگی، اگر یکباره متوقف بر فهم زبان وطنی نباشد فی‌الجمله توقفی بر این کار دارد. علاوه براینکه باید زبان خود ما زبان علمی گردد تا ایرانی عالم شویم و مسلمان دانا باشیم، و برای بهبودی و اصلاح کار مملکت و وطن خویش همت کنیم و غیرت به‌خرج دهیم. بنابراین زبان فارسی حالیهٔ ما، به اقتضای وقت، صرف و نحو مرتب و مدوّن کامل

۳۷) *تعلیم القوابل* (در فن مامایی)	نوشتهٔ دکتر ترپاکیان، ترجمهٔ معتمد السلطان زبردست خان	علمی ـ آموزشی
۳۸) *کتاب حساب*	شجاع السلطنه	علمی ـ آموزشی
۳۹) *بتة* (زبان آموز فرانسه)	میرزا یوسفخان مؤدب الملك	ادبی ـ آموزشی
۴۰) *واردات غیبی*	حبیب الدین مولانا محمد گلپایگانی	عرفانی
۴۱) *خلاصة الحکمة* (مشتمل بر معالجهٔ کلیهٔ امراض)	ترجمهٔ حاج زین العابدین خان دکتر قاجار	علمی
۴۲) *مفتاح الادب*	میرزا محمدعلی خوشنویس	ادبی
۴۳) *هنرآموز*	میرزا حسینخان	فنون
۴۴) *مجالس حسینیه*	حاجی نظام العلماء	دینی
۴۵) *دیوان البسه*	نظام الدین قاری	ادبی
۴۶) *دیوان اطعمه*	ابواسحاق شیرازی (اطعمه)	ادبی
۴۷) *مجموعهٔ موبد* (دیوان شعر)	شیخ عبدالعلی بیدگلی	ادبی
۴۸) *نخبهٔ سپهری* (زندگی رسول اکرم ـ ص)	عبدالرحیم طالبوف	تاریخی ـ آموزشی
۴۹) *مخزن الاغذیه*	میرزا حبیب الله خان مترجم	فنون
۵۰) *قواعد دفتر تجارت*	———	آموزشی
۵۱) *مملکت شمس طالع یا دولت ژاپن*	ترجمهٔ ماطه‌وس خان ملیك یانس	جغرافیا
۵۲) *تاریخ گیلیوم* (گیوم؟)	ترجمهٔ محمدطاهر قاجار	———
۵۳) *ژیل بلاس*	[لساژ، ترجمهٔ دکتر محمدخان کفری کرمانشاهی]	رمان
۵۴) *دیوان مشتاقی*	میرزا علیخان نائینی، صفاء السلطنه	ادبی
۵۵) *شیمی آلی*	میرزا محمودخان محلاتی	علمی ـ آموزشی

اغلب این ۵۵ کتاب در فاصلهٔ بین ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ هـ.ق. (جمعاً ۲۲ ماه) به‌چاپ رسیده است، و بی گمان این فهرست همهٔ کتابهایی را که در این مدت چاپ شده شامل نمی‌شود، زیرا ذکاء الملك نمی‌خواسته است که کتابشناسی ملّی بنویسد، بلکه کتابهایی را که به دستش می‌رسیده، یا سفارش اعلانش را می‌گرفته، معرفی می‌کرده است. یقیناً کتابهای دیگری هم چاپ می‌شده‌اند که ناشرانشان نیاز به اعلان در *تربیت* نمی‌دیده‌اند، و این نکته بخصوص در مورد کتابهای دینی صادق است که همیشه در ایران راه عرضه و معرفی خاص خود را داشته‌اند. با این حال، از بررسی این ۵۵ کتاب باتوجه به طبقه‌بندی موضوعی سردستی‌ای که کرده‌ایم، نتایج نسبتاً جالبی می‌توان به‌دست آورد:

۱) دست کم هیجده کتاب به مقولهٔ «آموزشی» تعلق دارد، یعنی کتاب درسی مقدماتی است که برای تدریس به‌کار می‌رفته است، از مقدمات فارسی گرفته (شمارهٔ ۱ و ۴) تا زبان عربی (۵ و ۷ و ۹) و آموزش علوم (۳۷ و ۳۸) و زبان فرانسه (۱۸ و ۳۶ و ۳۹) و تاریخی (*نخبهٔ سپهری*).

بعضی از کتابهای دیگر را که هم با صفت «علمی» یا «ادبی» مشخص کرده‌ایم شاید بتوان جزء کتابهای آموزشی محسوب کرد. فراوانی نسبی این کتابها هم بدین دلیل است که روزنامهٔ *تربیت* «اختصاصی به مدارس و مکاتب» داشته، و طبیعی است که ناشران کتابهای درسی آن را جای مناسبی برای آگهی کردن کتابهای خود می‌دیده‌اند، و هم بدین دلیل که افزایش مدارس، طبعاً عرضهٔ این گونه کتابها را هم بیشتر کرده بوده است.

۲) بیشتر کتابهای علمی، که تعدادشان (با احتساب کتابهای «علمی ـ آموزشی») ۱۰ عنوان است، یا کتاب درسی‌اند یا به علم کاربردی اختصاص دارند، (۲ و ۳۱ و ۳۷)، و یا جزء کتابهای «علم برای همه» محسوب می‌شوند. (۲۳؟ و ۲۴؟)، جز یك کتاب «شیمی آلی» که آن هم حالش معلوم نیست. کتاب نظری صرف در بین آنها کمتر دیده می‌شود. و همین نکته را در مورد کتابهای ادبی هم می‌توان گفت.

۳) کتابهایی که ما با صفت «فنون» مشخص کرده‌ایم، درواقع جزء کتابهای آموزشی‌اند، منتهی آموزش برای عموم. از آن جمله، شمارهٔ ۴۳، کتابی است «دارای پانصد نسخهٔ فنی و علمی و صنعتی و خانهداری و زراعتی و عکاسی و طبی وغیره، و شش فصل حفظ الصحهٔ عمومی»، و کتاب شمارهٔ ۲۰ «محتوی بر دستورالعمل طبخ اغذیهٔ ایرانی و فرنگی وفواید دیگر» است که «به‌کار هر خانهداری می‌خورد و رفع بسی اشکالات و سرگردانیها می‌نماید»، و کتاب شمارهٔ ۴۹ «از کتب نفیسهٔ لازمهٔ زندگانی

کتاب	نویسنده	موضوع
۱)فوائد الصبیان	محمد باقرخان قاجار	آموزشی
۲)رسالهٔ تطبیقیه (تقویم تطبیقی)	نجم الدوله	علمی
۳)معیار الاشعار	خواجه نصیر الدین طوسی	ادبی
۴)کفایة التعلیم	میرزا حسن رشدیه	آموزشی
۵)تکملة الصرف	آقا شیخ علی عراقی	ادبی-آموزشی
۶)سرّ مجوس	نویسنده: آندره لوری مترجم: میرزا مهدی خان مکرم الدوله	رمان تاریخی
۷)الاجوبة الجلیة فی اصول النحویة (کتاب الاجرومیة)	شیخ عبدالله	ادبی-آموزشی
۸)سحر هلال	اهلی شیرازی	ادبی
۹)شرح نصاب	فاضل یزدی	ادبی-آموزشی
۱۰)شرح کبری درمنطق	———	ادبی-آموزشی
۱۱)اصول عقاید ازمدرسهٔ مبارکهٔ اسلام	[ناظم الاسلام کرمانی]	دینی
۱۲)خلاصة العوامل وخلاصة النحو	———	ادبی-آموزشی
۱۳)بدایع الحکم	آقا علی زنوزی	فلسفی
۱۴)جبر ومقابله	———	علمی-آموزشی
۱۵)اطواق الذهب	زمخشری، به شرح میرزا یوسف اعتصام الملك	ادبی
۱۶)زاد المعاد	علامهٔ مجلسی	دینی
۱۷)ژرژ انگلیسی عاشق مادموازل مارتی فرانسوی	[ذکاء الملك]	رمان
۱۸)گرامر (فرانسه)	میرزا رضا خان معروف به «مسیو ریشار»	آموزشی
۱۹)تاریخ ناپلیون	ترجمهٔ میرزا رضا خان فوق الذکر	تاریخ
۲۰)رسالهٔ طباخی	تألیف و ترجمهٔ میرزا یوسف خان مؤدب الملك معروف به «مسیو ریشار خان»	فنون
۲۱)تاریخ سلمی	نوشتهٔ جرجی زیدان، ترجمهٔ عبدالحسین میرزا قاجار	رمان (تاریخی)
۲۲)سفر هشتاد روزه	ژول ورن، ترجمهٔ ذکاء الملك	رمان
۲۳)غرایب زمین وعجایب آسمان	ترجمهٔ ذکاء الملك	علمی (؟)
۲۴)چرا؟ به این جهت	ترجمهٔ ذکاء الملك	علمی (؟)
۲۵)پلبر	[سید محمد تدین؟]	آموزشی (؟)
۲۶)تاریخ اسکندر	[ترجمهٔ محمد حسین و محمد علی فروغی]	تاریخ
۲۷)مدخل حساب	[کریم خان سرتیپ قاجار]	علمی-آموزشی
۲۸)رسائل فیضیه	———	———
۲۹)مناقب	ابن شهر آشوب	دینی
۳۰)حیات القلوب	علامهٔ مجلسی	دینی
۳۱)تقویم روزانه	نجم الدوله	علمی
۳۲)باطِنلوژی	سید رضا خان سعید الحکما	علمی-آموزشی
۳۳)معرفت السّل	سید رضا خان سعید الحکما	علمی-آموزشی
۳۴)کیمیای سعادت (ترجمهٔ طهارة الاعراق ابن مسکویه)	مترجم: حاجی میرزا ابوطالب مجتهد	اخلاقی
۳۵)التنقید لاحکام التقلید	حاجی میرزا ابوطالب مجتهد	دینی
۳۶)لسان الصبیان معیری (۳ جلد) (فرهنگ فرانسه)	میرزا عبدالحسین خان مؤلف الدوله	ادبی-آموزشی

شرحی که دربارهٔ برخی جراید خارجی می‌دهد، مقایسه‌ای هم تلویحاً میان وضع چاپ در ایران و خارج از ایران به‌عمل می‌آورد، که این دو مورد را نقل می‌کنیم. در مورد اول قصد مقایسه آشکار است:

> ...اما بزرگان معظم، ادام‌الله‌تعالی بقائهم، چون به عین عنایت نظر کنند می‌بینند که ما در کجاییم و با کدام اسباب و وسایل کار می‌کنیم.
>
> روزنامه‌های فرنگ غالباً اسامی نویسندگان خود را، محض اعتبار، در ظهر جریده می‌نویسند. وقتی نویسندگان روزنامهٔ *دبا* [*Journal de Débat*] ی هفتگی را شمردم، بیست و شش نفر بودند. و باید دانست مصحح در آنجا دیگر است و منشی دیگر. نویسنده فقط مقاله را می‌نویسد و به مطبعه می‌دهد، بعد صحیح و طبع شدهٔ آن را در روزنامه می‌بیند و می‌خواند، و سایر کارجراید نیز از این قرار است، و مطبعه‌ها بسیار با اجزای هنرمند بی‌شمار، و اوضاعی که شاید تصور آن برای مردم این شهر و دیار مشکل باشد. و در هرحال دخلی به شعر مرحوم وصال علیه‌الرحمه ندارد که می‌فرماید: «من یك تن ضعیفم و یك کاروان اسیر».
>
> راست است که اسباب کار ادارهٔ *تربیت* از حیثیت دانشمندان آگاه و فضلای متبحر و مترجمین ماهر و کارگذاران [کذا] خیّر بد نیست، اما منشیٔ یك نفر است و خوشنویس کاتب نیز کلّیِ منحصر به‌فرد. و از این دو تن اگر یکی تب کرد و ناخوش شد، کار لنگ است و عرصه تنگ. باوجود این روضه‌ای که خواندم، دست از طلب ندارم و جانب کوشش را فرو نگذارم...(۱۱۴۲)

این «خوشنویس کاتب» گاهی کار به دست نویسنده می‌داده و صدای او را درمی‌آورده. ازجمله، زیرعنوان «سهو کتابتی» می‌نویسد:

> در روزنامهٔ پیش نوشته شده: «دو طرفین». سهو کتابتی است و همه کس می‌داند نویسندهٔ *تربیت* «دو طرفین» نمی‌نویسد.(۱۴۵۲)

و جای دیگر:

> در روزنامهٔ پیش، در پاورقی صفحهٔ سیم، کلمهٔ «غیظ» را ملتفت نشده سهواً وقت قلم‌گیری «غیض» کرده‌اند. علاج این دردهای بی‌درمان را مگر خدا بکند!(۱۵۶۴)

که گویا دعای او مستجاب نشده و این درد بی‌درمان هنوز هم باقی است (گرچه او هم مثل ما خود را تسلی می‌دهد که: «مطبوعات مصر و فرنگ هم... خالی از این نقص نیست»).

مورد دوم شرحی است که دربارهٔ روزنامهٔ *همدم شباب* نوشته، و حسرت از هر سطر آن می‌تراود:

> روزنامهٔ *همدم شباب* در بُستن منتشر می‌شود. عدهٔ مشترکین و مشتریان *همدم شباب* امروز یك کرور، یا پانصدوپنجاه‌وچهارهزاروسیصدوسی‌ودو نفر می‌باشد،... و وزن کاغذ *همدم شباب* در هر دفعه معادل صدوپنجاه خروار ما می‌شود. عدد مشتریان این روزنامه اگرچه قدری بیشتر از عدهٔ مشترکین *تربیت* می‌باشد، امّا خیلی کمتر از طالبین *پتی‌ژورنال* [*Petit Journal*] فرانسه است... [نقشهٔ آن که به‌دست فروغی رسیده]... به سرای سلطنتی بیشتر شباهت دارد تا به دارالطباعه. نقشهٔ دیگر شامل ممالك و ولایاتی که در آنها *همدم شباب* مشتری دارد، و در هر مملکت و ولایت عدهٔ مشترکین تعیین شده، و یك اعلان چاپی مشتمل بر بعضی مطالب متعلقه به روزنامه، از عدد چرخهای [= ماشینهای] چاپ و چرخهای قطّاعی [= برش] و تا کردن کاغذ و ماشینهای دیگر که در کار است و عدد نویسندگان و منشیان و کارگرهای مطبعه و غیرها... برای طبع یك روزنامه تاکنون عمارتی به بزرگی مطبعهٔ *همدم شباب* ساخته نشده و چرخهای الکتریك و چرخهای بخار و اسباب طبع تصاویر و سایر آلات و ادوات... دخل و خرج سالیانهٔ این جریدهٔ هفتگی تقریباً معادل چهار کرور تومان پول ما می‌باشد. و جای غارتگران هند و چین در آن اداره خالی است که اقلاً سالی سه کرور و نیم آن را بدزدند. (۱۱۷۷)

ب) کتابها

در ۸۷ شمارهٔ *تربیت* که به دست ما رسیده، در مجموع ۵۵ کتاب معرفی یا اعلان یا نقد شده، یا به مناسبتی دیگر خبر انتشارش داده شده است. ما در اینجافهرستی را که از این موارد گردآورده‌ایم می‌آوریم، با ذکر نام مؤلف یا مترجم هرجا که معلوم بوده است[5] و با یك طبقه‌بندی موضوعیِ سردستی:

در جای دیگری نامهٔ میرزانصیر فرصت‌الدوله را می‌آورد که شعاع‌السلطنه به او توصیه کرده است که نسخه‌ای از کتابش را برای ذکاءالملک بفرستد. دیگر برنس ارفع‌الدوله دانش «آن دیپلومات ماهر و ادیب شاعر و مرد بارع و فرد جامع» است که در آن زمان سفیر ایران در استامبول بوده و اوقات خود را به صلحدوستی و گرفتن نشانهای گوناگون و افزودن بر القاب خویش می‌گذرانده است. براستی کمتر شمارهٔ تربیت است که، بمناسبت یا بی‌مناسبت، از زبان فروغی یا دیگران، از یاد و ستایش این رجل لقب دوست خالی باشد:

«هرآن طفلی که لب از شیر شوید
به‌مهد اول «پرنس صلح» گوید».

دیگر «جناب مستطاب معظم حاجی زین‌العابدین تقی‌یف» است که تاجری بادکوبه‌ای (و بسیار متمول و صاحب چاه نفت) بوده، و گویا به تربیت کمك مالی می‌رسانده است. شرح حال تقی‌یف، به قلم خود فروغی که در چند شمارهٔ تربیت به صورت پاورقی به‌چاپ رسیده، شاید از اولین زندگینامه‌های «مردان خودساخته»‌ای باشد که در ایران ساخته شده است و از این نظر درخور توجه است.

آخرین شمارهٔ تربیت در ۲۹ محرم ۱۳۲۵ هـ.ق. منتشر شده و ذکاءالملک هم در رمضان همان سال در گذشته است. برای آنکه عکس‌العمل فروغی را در برابر نهضت مشروطه و پیامدهای آن بدانیم باید به شماره‌های اخیر تربیت دسترسی داشت. اما یك نکته را از قبل می‌توان گفت: بسیاری از «اصلاح‌طلبان» پیش از مشروطه، بعدها نتوانستند خود را با جریان سریع حوادث همگام کنند، یا سرخورده و دلزده شدند و کناره گرفتند و یا به مستبدان پیوستند. زمانه دیگر شده بود و مردان دیگری می‌طلبید. از ممدوحان فروغی هم، سرگذشت عین‌الدوله روشن است. او که عزلش اولین خواستهٔ مشروطه‌خواهان بود، بعدها صدراعظم مشروطه شد و «عمری به نیکنامی بزیست»؛ شعاع‌السلطنه با حکومت مشروطه جنگید و در آخر عمر تبعهٔ دولت عثمانی شد؛ «پرنس‌صلح» ارفع‌الدوله همچنان با القاب و افتخاراتش می‌زیست؛ از احوال تقی‌یف، من چیزی نمی‌دانم.

روزنامهٔ تربیت از جهات مختلف درخور توجه است، اما این مقاله جای بحث بیشتر دربارهٔ این جهات نیست. منظور ما دنبال کردن مسئلهٔ کتاب و کتابخوانی در این روزنامه است و طبقه‌بندی اطلاعاتی که از این طریق به‌دست می‌آید. در این یك زمینه هم به هیچ‌وجه کار ما کامل نیست. بی‌شك برای بررسی وضع کتاب در هر دورانی به تحقیقی بسیار گسترده‌تر از این نیاز است.

۲) تصویر کتاب در آینهٔ تربیت

آرامش نسبی دهه‌های اخیر سلطنت ناصرالدین شاه، رونق بازار تجارت، افتتاح مدارس به سبك جدید، آشنایی ایرانیان با زبانها و اندیشه‌های خارجی و افزایش ارتباط با کشورهای دیگر، افتتاح چاپخانه‌های مختلف، باعث شد که دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه از لحاظ چاپ کتاب و روزنامه دوران پر باری باشد. در دوران ناصرالدین شاه جنبشی برای چاپ کتابهای قدیمی پیدا شد که درخور تحقیق جداگانه‌ای است. و حاصل آن بسیاری کتابهای مهم علمی و فلسفی و فقهی و روایی و ادبی است که بعضی از آنها تاکنون تجدید چاپ نشده‌اند و نسخه‌های آنها هنوز مورد استفادهٔ محققان است. همچنین در دورانی که محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) سمت وزارت انطباعات را داشت، یك «دارالترجمهٔ مبارکهٔ دولتی» هم وجود داشت که همین «میرزا محمدحسین ادیب ملقب به فروغی» علاوه بر ریاست «دارالطباعهٔ دولتی» در آن «مترجم زبان فرانسه و عربی» بود.[3] از کتابهایی که در این دارالترجمه ترجمه شده برخی به‌چاپ رسیده و بسیاری به‌صورت نسخهٔ خطی موجود است.[4] این نهضت، چنانکه خواهیم دید، در دوران مظفری هم ادامه داشته، با این تفاوت که سهم کتابهای ترجمه‌ای از زبانهای اروپایی، بیشتر شده است.

روزنامهٔ تربیت از لحاظ منعکس کردن اخبار مربوط به کتاب منبع مهمی محسوب می‌شود، به چند دلیل: نخست اینکه صاحب امتیاز آن شخصی ادیب و نویسنده و شاعر بوده، دیگر آنکه سخت به «اشاعهٔ علوم و معارف جدید» دلبستگی داشته و نیل به این مقصود را «بسته به ترجمه و تألیف و طبع و انطباع کتب» می‌دانسته و این همه با مشرب اجتماعی او سازگاری داشته است. سوم آنکه روزنامهٔ تربیت آگهی هم قبول می‌کرده (به قیمت «سطری دهشاهی. اگر مکرر شود سطری شش‌شاهی»)، و بخش مهمی از اعلانات آن آگهی کتاب است. گاهی اعلان با نقد یا معرفی مختصر کتاب آمیخته شده و گاهی هم مستقلا بر کتابی نقد نوشته شده است. در جاهای دیگر هم به مناسبتهای مختلف اشاراتی به وضع کتاب هست. ما در این مقاله سعی کرده‌ایم خلاصه‌ای از آنچه در شماره‌هایی از این روزنامه دربارهٔ کتاب آمده به دست دهیم، و بدین طریق تصویری کلی ـ هرچند ناقص ـ از وضع کتاب و کتابخوانی و نقد کتاب و بازتاب اخبار مربوط به کتاب، در آستانهٔ انقلاب مشروطیت ترسیم کنیم.

الف) چاپ و چاپخانه

تربیت در این باره مقالهٔ خاصی ندارد. تنها در دو مورد ضمن

راستی که صاحب اختیار هر کار، خاصه امر خیر، باید حکیمی آگاه مثل حضرت شیخ اجل دام علاه باشد که بداند خیر یعنی چه.

خیر چیست؟ در عربستان، آب؛ در سیبری، آتش؛ در اقلیم جهل، مدرسه؛ در مملکت وحشی، مکتب؛ در مصر عاقلان، مجلات؛ در سهر غافلان، جراید؛ و در دارالخلافهٔ طهران، رختشویخانه؛ درقصبهٔ خودپسندان،ساهکارهای ملیر [مولیر | مقلد | کمدی نویس، هنرپیسه | فاضل باکمال فرانسه؛ وقس علی‌ذلك. (۱۵۵۹)

این شیخ محمد عبده که ذکاءالملك او را جنین می ستاید و در تشخیص مصادیق «امر خیر»، مقتدای خود می‌داند، عبده‌ی بود که دعاوی انقلابی دوران همکاری با سیدجمال را رها یا تعدیل کرده، به مصر بازگسته و در آنجا«مفتی کل» سده بود و می کوسید تا از راههای مسالمت‌جویانه و اصلاح‌طلبانه بخصوص از راه اصلاح آموزش به افکار تربیتی و اصلاحیس جامهٔ عمل بپوسد. و در این راه یکی ازمعروفترین یاران اورسید رضا، مدیر مجلهٔ *المنار* بود که ذکاءالملك در باره‌اش (بدون نام بردن از او) می نویسد:

... دانسمندی است که بی اغراق در تمام روی زمین ده نفر به آن احاطه و آگاهی نیست، در علوم اسلامی بی نظیر و در فنون حکمت قدیم و جدید بی‌مانند، و در سیاست مدن و دانسهای پلتیکی فریدووحید. هرجه گوید سنجیده است و معلوماتس از روی دلیل ساطع و برهان قاطع...(۱۵۵۹).

اما ذکاءالملك را با اینان نمی‌توان مقایسه کرد. او پروردهٔ دستگاه قجر است و گرحه آرزومند «تمدن و ترقی» است، اما بیانس هنگام سخن گفتن از مسکلات اجتماعی، خطابی و کلی است، و بر کمتر مسئلهٔ خاصی انگست می‌گذارد. درعین‌حال، احساس سیفتگی سدیدی به تمدن غربی و پیسرفتهای آن دارد، و همه‌جا می کوسد این پیسرفتها را پیس جسم خواننده بکسد و آن را با عقب‌ماندگی ایران مقایسه کند، تا اورا به برکندن «ریسهٔ جهل و گمراهی» برانگیزد.

... عرض می کنم اگر ایران هم مثل یونان و روم دمستن و سیسرُن داست، کلمات مهیج نمی‌گذاست سر راه سیل مثل نوّابها بخوابیم و زمان کار را در نیابیم. حون آن خطبه‌های بیدار کننده نبود خفتیم، وان‌قدر خفتیم که حالا خواب، لیتارغوسی [بی‌حسی = léthargie]سده و بانك رعد، لالایی و مرد یکدل، دوهوایی. (۱۱۸۵).

با این‌حال حتی آنجا که می‌خواهد، به اقتضای زمانه، انتقادی کرده باسد، تا مقداری تعریف و تمجید از اولیای امور نکند دلش راضی نمی‌شود:

...بزرگان دولت و رؤسای ملت چون از مفاسد بی‌خبری خبردار سده و عیب و نقص غفلت و تغافل را دانسته‌اند. حالا دیگر از آزادی قلم و زبان دانایان رازدان و گفتن و نوستن ایشان کراهتی ندارند، بلکه تحقیقات صاحبان آگاهی را غنیمت می‌سمارند. دیگر مسئلهٔ تملق بود و عرض کردم از بسیاری چاپلوسیهای بی‌موقع، دیگر طبیعت از سنیدن آن ترّهات مشمئز سده به معقولات مفید بیشتر مایل است و می‌خواهد جیزی بداند و مطلبی بفهمد... و مخصوصاً پلتیك داخله را اگر بی‌آرایش و پیرایش، صاف و ساده، نگویی و ندانند، هرکسی حدسی می‌زند... (۱۵۶۰)

و در همان مقاله، این عبارات خالی از «تملق» و «جاپلوسیهای بی‌موقع» را دربارهٔ «پلتیك داخله» می‌خوانیم:

...اهل دانش دانند که حضرت مستطاب اسرف معظم ساهزاده صدراعظم عین‌الدوله دامت سوکته یکی از رجال بزرگ سیاسی است، نه همین از سال گذسته در جَلایل مَهامّ ملکی مداخله نموده، بلکه از دیرگاهی داخل کار و واقف اسرار بوده (۱۵۶۰)... امروزه به خواست خدا صدراعظم دولت مردی آگاه است، باخبر از راه و چاه، جامع محسنات صوری و معنوی، دارای معلومات بیرونی و درونی، مروج سرع سریف اطهر، مؤید دین حنیف ازهر، حامی فنون علم و صنعت، حافظ اصول عدل و نَصَفت...(۱۵۶۱)

اگر ذکاءالملك از عین‌الدوله به دلیل صدراعظم بودنس تعریف می‌کند، بی‌گمان با بعضی دیگر از رجال همزمانش پیوند سخصی‌تری داشته است. بارزترین آنها، یکی ملك منصور میرزا شعاع‌السلطنه فرزند مظفرالدین ساه است که در آن دوران والی فارس بوده است. ما بعداً نوشتهٔ جالب فروغی را دربارهٔ یکی از کتابهای او، به‌عنوان نمونهٔ نقد کتاب، می‌آوریم؛ اما در اینجا بد نیست بگوییم که فروغی کمتر فرصتی را برای ستایش از او از دست می‌دهد. مثلاً جایی سخن او را که می‌خواهد کتابی دربارهٔ کنتابیلیته [حسابداری = comptabilité] تألیف کند، نقل می‌کند؛ جای دیگر سعر سوریده ساعر سیرازی را که «با استاد سخن رودکی ازهر جهت همچشمی دارد» در ستایش او می‌آورد (فروغی نکتهٔ لطیفی گفته، جون سوریده هم مثل رودکی کور بوده است)؛ و

کتاب در هشتاد سال پیش

حسین معصومی همدانی

۱) ذکاءالملک فروغی و روزنامهٔ تربیت

محمد حسین فروغی ذکاءالملک، یا به‌قول خودش «اقل بندهٔ جانی محمد حسین بن محمدمهدی اصفهانی، متخلص به فروغی و ملقب به ذکاءالملک، مدیر مدرسهٔ مبارکهٔ علوم سیاسی و معلم ادبیات آن دارالعلم، صاحب امتیاز روزنامهٔ تربیت و مستوفی اول دیوان اعلی» (۱۲۵۵ـ۱۳۲۵ هـ.ق.)، از ادبا و مترجمان و شعرا و رجال دوران قاجار بود. روزنامهٔ تربیت را وی از یازدهم رجب ۱۳۱۴ تا ۲۹ محرم ۱۳۲۵ هـ.ق. انتشار می‌داد. شماره‌هایی که نویسندهٔ این مقاله از این روزنامه دیده شماره‌های دویست و هفتاد و نهم تا سیصد و پنجاه و پنجم است که در فاصلهٔ میان «پنجشنبه سلخ شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۳۲۱ هجری» (بیست و هشتم ماه مه فرنگی سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی) تا «پنجشنبه نهم شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۳۲۳ هجری (شانزدهم مارس ماه فرنگی سنهٔ ۱۹۰۵ میلادی) منتشر شده است. هر شمارهٔ روزنامه در هشت صفحه و به قطع رحلی و چاپ سنگی است. کاتب روزنامه «جناب ملک‌الخطاطین» بوده است، اما گاهی که او بیمار می‌شده و از کار می‌مانده، روزنامه را کس دیگری (که گاهی «مرتضی نجم‌آبادی» امضا می‌کند) می‌نوشته است. صفحات روزنامه شمارهٔ مسلسل خورده و مجموعه‌ای که به‌دست ما رسیده از صفحهٔ ۱۱۴۱ آغاز و به صفحهٔ ۱۷۶۰ ختم می‌شود. ما در این مقاله، همه جا به شمارهٔ صفحات (نه شمارهٔ روزنامه) ارجاع می‌دهیم.

ذکاءالملک، چنانکه از روزنامهٔ او برمی‌آید، شخصی اصلاح‌طلب بوده و با افکار تند انقلابی میانه‌ای نداشته است[1]، و با آنکه شماره‌های اخیر روزنامهٔ او با آغاز نهضت مشروطیت فاصلهٔ چندانی ندارد، نشانه‌ای از تب و تابهایی که به آن انقلاب انجامید در آن به چشم نمی‌آید. و درواقع انعکاس وقایع خارجی در آن خیلی بیشتر از رویدادهای داخلی دیده می‌شود. بخش بزرگی از شماره‌های روزنامه مصادف با جنگ روس و ژاپن است، یعنی با دورانی که «جوی خون در شرق اقصی جاری و یک کرور و نیم‌میلیون از نفس محترم گرم جان‌نثاری» بود. این حادثه به نویسندهٔ روزنامه (که معمولاً خود ذکاءالملک است)[2] میدان می‌دهد تا به‌تفصیل دربارهٔ رویدادهای جنگی و راز پیشرفت ژاپنیها در آن جنگ قلم بزند و مدعیات اصلاح‌طلبانهٔ خود را در لابلای نوشته‌اش بگنجاند. بخش مهم دیگری از صفحات روزنامه، به ترجمهٔ مقالات روزنامه‌ها و مجلات خارجی (از جمله *الهلال* و *المنار* و *المؤید* مصری، و همدم *ثریا* امریکایی) اختصاص دارد، و در این میان توجه او به اخباری که پیشرفتهای اروپاییان و آمریکاییان (و حتی مصریان و ترکان عثمانی) را نشان می‌دهد، چشمگیر است: اما تفسیرهای او بر این اخبار از هرگونه انتقاد صریح اجتماعی و سیاسی خالی است. تنها در یک مورد که از دخل و خرج سالانهٔ روزنامهٔ همدم ثریا، که تقریباً «سالی چهار کرور تومان» می‌شود، سخن می‌گوید، به تعریض می‌افزاید...«وجای غارتگران هند و چین در آن اداره خالی است که اقلاً سالی سه‌کرور و نیم آن را بدزدند». اما دیگر از این‌گونه انتقادهای پوشیده در روزنامه، یا نیست یا ما ندیده‌ایم.

روزنامهٔ تربیت «اختصاصی به مدارس و مکاتب» دارد، و این با حرفهٔ صاحب امتیازش و نیز با مشی سیاسی او می‌خواند. ذکاءالملک درمان دردهای جامعه را در تأسیس مدرسه، ساختن رختشوی‌خانه، انتشار کتاب و «اشاعهٔ علوم و معارف جدیده» و امثال آن می‌داند. و ناگزیر روزنامهٔ او هم پر است از اخبار مربوط به این مسائل. در تفسیر خبری که به تأسیس مدرسه‌ای در مصر مربوط است، می‌نویسد:

... و رئیس این مجمع دارالعلم، محیط زخّارفضل، شیخ دانشمند جلیل، فیلسوف عصر، فقیه وقت، جناب مستطاب شیخ محمد عبده مفتی کل دیار مصر ادام‌الله بقاه می‌باشد.

انتقاد از کتاب، نه از نویسنده

ندهیم. ملاک ما حتی‌المقدور جنبه‌های علمی و ادبی و صوری و معنوی نقد بوده است.

و اما دربارهٔ توضیح روشی که ما برای انتخاب و اماده‌کردن نقد کتاب داشته‌ایم باید بگویم که ملاک ما برای انتخاب نقد، چنانکه گفته شد، همواره جنبهٔ علمی و تحقیقی داشته است و ما حتی‌المقدور سعی کرده‌ایم از جنبه‌های شخصی و اعتراضها و ایرادهایی که به خود اثر مربوط نمی‌شده، بلکه هدف حمله به نویسنده یا مترجم بوده است، برهیز کنیم و البته، نقدهایی که از نظر ما اشکال داشته است همیشه جنبهٔ منفی نداشته و در آنها حمله و خرده گیری به صاحب اثر نشده است. نقدهایی هم به دست ما رسیده است که احیانا توسط دوستان صاحب اثر تهیه شده و نویسندهٔ نقد در آنها به تعریف و تمجید از نویسنده و مترجم برداخته است و به جای اینکه از محسنات اثر سخن گوید به ذکر فضل و کمال صاحب اثر پرداخته است. خواه اینگونه تمجیدها بحق بوده یا نا حق از نظر ما این گونه نقدها نیز مردود بوده است.

به طور کلی،نقدهایی را که برای مجله فرستاده می‌شود به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: دستهٔ اول نقدهایی است که بر اهداف مجله منطبق است و نویسنده ضوابط ما را کاملا رعایت می‌کند. این گونه نقدها معمولاً توسط کسانی نوشته می‌شود که کم‌وبیش همکاری مستمری با مجله دارند و با هدفها و ضوابط مجله اشنا هستند. دستهٔ دوم نقدهایی است که به کلی مردود است و ما معمولا از درج انها در مجله خودداری می کنیم. (در این میان باید یك دسته از نقدها را هم ذکر کنیم که اگرچه مورد قبول ماست ولی به دلایل دیگر، مثلا تکراری بودن مطلب، از چاپ انها خودداری می کنیم. ما حتی‌المقدور سعی می کنیم فقط یك نقد و گاهی دو نقد دربارهٔ یك اثر منتشر کنیم. ولی گاهی سه یا چهار نقد دربارهٔ یك اثر به دفتر مجله می‌رسد که ما برای برهیز از تکرار و زیاده گویی انها را کنار می گذاریم). دستهٔ سوم نقدهایی است شامل مطالب مفید و ارزنده و لذا مناسب برای چاپ و نشر در مجله، ولی در عین حال ضوابط مجله، ان طور که می‌باید، در انها رعایت نشده است. این دسته از نقدهاست که کار را برما دشوار می کند و در واقع موجب باره‌ای از توهمات در اذهان می‌شود، از نوع توهماتی که برای ان دواستاد بزرگوار بیش امده است. اشکالات این نقدها چندین نوع است. گاهی نثر انها ضعیف است و احتیاج به ویرایش دارد. البته در این گونه موارد ما حتی‌المقدور سعی می کنیم سبك و شیوهٔ بیان نویسنده را به هم نزنیم. گاهی ممکن است بیان مطلب به حدی ضعیف باشد و مقاله در عین فوایدی که دارد چندان اشفته باشد که ما ناگزیر شویم ان را مجدداً بازنویسی کنیم. گاهی نیز سخن نویسنده با برداختن به جزئیات، بیهوده به درازا کشیده می‌شود؛ در مورد این گونه مقالات نیز ما می کوشیم انها را اصلاح و حشو و زواید انها را حتی‌المقدور حذف نماییم. و اما نکتهٔ اصلی این است که لحن این نقدها گاهی تند و گزنده است و دقیقا در جهتی است که با ضوابط ما منطبق نیست. اصلاح این موارد دشوارترین کاری بوده است که ما تا کنون عهده‌دار ان بوده‌ایم. نوشتن نقدی که نویسنده در ان صرفا جنبه‌های تحقیقی و علمی را دنبال کرده باشد و از مداهنه یا احیانا بدگویی به نویسنده و مترجم و خدای‌ناکرده تمسخر و استهزا خالی باشد همیشه نعمتی است برای مجله. ولی این نعمت همیشه نصیب ما نمی‌شود. ارزیابان و ویراستاران مجله حتی‌المقدور سعی کرده‌اند روی این گونه مطالب شخصی و عاطفی در نقدها قلم بکشند و یا لحن انها را تا جایی که میسر است ملایم نمایند. ولی این کار همیشه ساده نیست. گاهی جدا کردن اثر از صاحب اثر بسیار دشوار و بلکه محال است. هر اثر در نهایت امر بخشی از وجود صاحب اثر است. انچه در اثر ظاهر شده است، ظهور استعدادهای صاحب اثر است، و لذا محسنات و معایب اثر در واقع محسنات و معایب علمی نویسنده و مترجم است. اثری هم که ضعیف است در واقع حاکی از ضعف صاحب اثر است. بنابراین تفکیك این دو از هم همیشه کار اسانی نیست، و بارها دیده شده است که اگر بخواهیم لحن کلام نویسندهٔ نقد را عوض کنیم، از قوت انتقادی که به اثر شده است خواهیم کاست. این است که ما در این گونه موارد برای اینکه از قوت انتقاد نکاهیم، ناگزیر به درج مطلبی می شویم که خوشایند صاحب اثر نیست وانگهی، این حقیقت را نیز نباید فراموش کرد که صاحب یك اثر نیز نمی‌تواند براستی میان خود و اثرش خطی دقیق رسم کند و آنها را از یکدیگر به کلی جدا کند. کدام صاحب اثر است که به اثر او ایراد بگیرند و معایب ان را برملا سازند و او ازرده خاطر نشود؟ به هر تقدیر امید است که نویسندگان و مترجمانی که تا کنون کتابهایشان در مجله مورد نقد قرار گرفته است از این بابت رنجیده خاطر نشده باشند و اطمینان داشته باشند که *نشر دانش* در عین پابندی به موازین نقد علمی و سالم، همواره حفظ حیثیت شخصی صاحبان اثار را از وظایف اساسی خود خواهد شمرد.

نده را بررسی و نقد کند. جامعه حق دارد در دفاع از حیثیت فرهنگی و علمی خود و حفظ سلامت و بالا بردن مرتبهٔ فرهنگی خود خوب را از بد و سره را از ناسره و مفید را از مضر تشخیص دهد و یکی را بستاید و دیگری را نکوهش کند. در جامعه‌ای که هرکس آزاد باشد هرچه خواست و به هر نحو که توانست بنویسد و منتشر کند و هیچ کس نباشد که آثار منتشر شده را ارزیابی کند و هیچ محکمه‌ای نباشد تا مدعیان را رسوا کند و نویسندگان و مترجمان و محققان اصیل را معرفی نماید از لحاظ فرهنگی یك جامعهٔ مرده است و امکان رشد و پیشرفت فرهنگی و علمی از آن برداشته شده است.

بررسی و انتقاد از آثار مکتوب در واقع مانند آزمایش مواد غذایی است که یك تولید کننده در کارخانه‌ای تهیه می‌کند و در اختیار مصرف کنندگان قرار می‌دهد. وزارت بهداری و دستگاههای ذیصلاح جامعه حق دارند برای دفاع از حقوق مصرف کنندگان و به منظور حفظ سلامت مردم مواد غذایی تولید شده را توسط متخصصان مواد غذایی در آزمایشگاهها آزمایش کنند و فواید آن غذا و احیاناً مضار و مفاسد آن را به همگان گوشزد کنند. بدیهی است کسانی که حسابشان پاك است از این محاسبه باکی نخواهند داشت، ولی سودجویانی که فقط به فکر منافع مادی خود هستند و کمترین توجهی به سلامت مصرف کنندگان ندارند و محصول خود را به هر کیفیتی که هست می‌خواهند به فروش برسانند از این گونه آزمایشها و تحقیقات نه تنها دلخوش نیستند بلکه سعی می کنند به راههای مختلف مانع از اجرای آنها شوند. در مورد کتاب و مقالات نیز که غذای روحی و فرهنگی جامعه است کم‌وبیش همین وضع حاکم است. در اینجا نیز متخصصان فن وظیفه دارند آثاری را که منتشر می‌شود به محك نقد زنند و جامعه را از محسنات و معایب کار با خبر کنند. و همان‌طور که در محصولات غذایی، متخصصان آزمایشگاهها باید بدون حب و بغض شخصی و انحرافات اخلاقی، از روی بی‌نظری و صرفاً برای تندرستی جامعه حقایق را کشف کنند و در اختیار همگان قرار دهند، منتقدان و متخصصان هر رشته نیز حق دارند که این گونه تحقیقات را در مورد آثار مکتوب انجام دهند. بدیهی است، در اینجا نیز کسانی که محصولاتشان مبرا از آلودگیهاست بیمی از این تحقیقات و انتقادها به دل راه نخواهند داد، بلکه کسانی نگران خواهند شد که به ضعف علمی و فرهنگی مبتلا هستند و از اینکه کوس رسوایی آنان برسر بازار نشریات به صدا در آید واهمه دارند و برای پرده‌پوشی و جلوگیری از این تحقیقات و خرده گیریها به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و انتقاد کننده و مجله‌ای را که نقد اثر آنان را چاپ می کند مورد ملامت قرار می‌دهند و حتی آنها را به کینه‌توزی و دشمنی و غرض ورزی با خود متهم می کنند.

در اینجا من نمی‌خواهم از همهٔ انتقادکنندگان و مجلاتی که به نقد کتاب می‌پردازند به طور مطلق دفاع کنم و همهٔ روشهای آنان را ستایش نمایم. انتقاد صحیح کردن کار دشواری است و انتقاد کننده علاوه بر تخصص در فن خود باید از تقوای کافی نیز برخوردار باشد. بسا نقدهایی که نویسندگان آنها از لحاظ علمی صلاحیت کافی نداشته‌اند و اظهار نظرهای ایشان از حقیقت به دور بوده است، و بسا نقدهایی که از روی غرض‌ورزی و دشمنی و کینه‌توزی و حسادت نوشته شده است. این دو با هم کاملاً فرق دارند. ممکن است انتقادی به حق نوشته شده باشد و نویسنده و مترجم مستحق خرده گیری باشند، و در عین حال نیت نقدکننده نیز، همان طور که نویسنده و مترجم ادعا می کند، خیر نبوده باشد، بلکه نقاد از روی غرض و مرض و کینه و حسادت سعی کرده باشد حریف خود را از میان به در کند. اشتباهی که بعضی از مترجمان و نویسندگان در پاسخ به این انتقادها و انتقادکنندگان مرتکب می‌شوند این است که انگشت روی همین ضعفهای اخلاقی می گذارند، در صورتی که این دو موضوع کاملاً از هم جداست. نیت نقدکننده دیگر است و صحت و سقم انتقادی که کرده است دیگر. اگر بنا باشد صاحب اثری از اثر خود دفاع کند باید به رد انتقادها بپردازند نه اینکه نویسندهٔ نقد را متهم به سوءنیت کند.

باری، تا اینجا دو مطلب را به طور کلی ذکر کردیم: یکی ضرورت نوشتن و نشر نقد و دیگر روش انتقاد. *نشر دانش*، همان طور که تصریح شد، مطلب اول را بدون چون و چرا می‌پذیرد و در واقع یکی از اهداف اصلی مجله نیز بررسی و نقد کتاب است. اما مطلب دوم یعنی روش نقدنویسی و انتخاب انتقادهای شایسته برای درج در مجله نکته‌ای است که لازم است در اینجا توضیح بیشتری دربارهٔ آن داده شود.

پیش از آنکه به این توضیح بپردازم باید به اطلاع خوانندگان برسانم که *نشر دانش* برخلاف بسیاری از نشریات ادواری دارای یك هیأت تحریریهٔ ثابت و یك عده اشخاص معین برای بررسی و نقد کتاب نیست. مجله تریبونی است آزاد در اختیار همهٔ نویسندگان. نگاهی به فهرست مطالب و نویسندگان شماره‌های پیشین نشان می‌دهد که بدون استثنا در هر شماره مطلبی از نویسنده یا نویسندگانی جدید به چاپ رسیده است. البته، عده‌ای نیز هستند که نام ایشان در اکثر این فهرستها دیده می‌شود، ولی این همکاری مستمر به دلیل وظیفهٔ اداری نبوده، بلکه به دلیل میل و علاقهٔ شخص نویسندگان به همکاری با مجله بوده و مجله نیز مطالب آنان را برای درج شایسته تشخیص داده است. بنابراین، اگر ملاحظه می‌شود که از پاره‌ای از نویسندگان مطالب بیشتری درج شده است و از پاره‌ای دیگر مطالبی کمتر، این به دلیل تعهد مجله در قبال نویسندگان مزبور نبوده است.

اصولاً مقاله و نقدی که به دفتر مجله می‌رسیده است، صرف نظر از این که نویسندهٔ مقاله و نقد که بوده است، توسط ارزیابان و مدیر مسؤول مورد بررسی قرار می‌گرفته و رد و قبول مطلب مزبور هیچ ربطی به هویت نویسنده نداشته است. مقالات و نقدهایی از نویسندگانی در این مجله چاپ شده است که ما آنها را نمی‌شناختیم و تا کنون هم ندیده‌ایم. از سوی دیگر، مقالات و نقدهایی هم بوده است که دوستان نزدیك و همکاران دایمی ما برای ما فرستاده‌اند و ما مطالب مزبور را، علی‌رغم ارادتی که به نویسندگان داشتیم، به دلیل ضعف تألیف یا اشکالات علمی و محتوایی شایستهٔ درج ندانسته‌ایم. بنابراین، ملاك ما برای انتخاب مطلب روابط شخصی نبوده است، و یا لااقل سعی کرده‌ایم که این روابط را دخالت

بسم الله الرحمن الرحیم

انتقاد از کتاب، نه از نویسنده

نصرالله پورجوادی

یکی از نویسندگان و استادان باسابقهٔ کشور ما که برای بنده بسیار عزیز است روزی تذکر می‌داد که گاهی لحن نویسندگانی که در *نشر دانش* از کتابها انتقاد می‌کنند تند است و ممکن است این عمل موجب دلسردی نویسندگان و مترجمان شود، و به جای اینکه این انتقادها سازنده باشد کاری کند که عده‌ای قلمها را از ترس منتقدان و خرده‌گیران برزمین گذارند. این تذکر را بعضی دیگر از دوستان نیز به بنده داده بودند، و حتی یکی می‌گفت انتقادهای گزنده و ایجاد دعوا و مرافعه از طریق نقد کتاب یکی از راههای بالا بردن تیراژ مجلات است و در گذشته نیز بعضی از مجلات در ایران به همین منظور انتقادهای گزنده و گاهی آمیخته با دشنام چاپ می‌کردند و بی‌میل نبودند نویسنده و ناقد را به جان هم اندازند و به وسایل مختلف آتش این جنگ را تیز کنند تا بر اثر این هیاهو و جنجال بر تعداد خریداران مجلهٔ خود بیفزایند. این دوست بزرگوار از روی لطف به بنده تذکر می‌داد که *نشر دانش* هم‌اکنون در میان مطبوعات کشور ما موفق‌تر از آن است که محتاج به چنین روشها و حیله‌ها و معرکه‌گیریها باشد.

بنده از صمیم قلب با همهٔ این تذکرات دوستانه موافقم. انتقادی که در آن جنبه‌های اخلاقی و انسانی رعایت نشده باشد چه‌بسا در عوض سازنده بودن موجب دلسردی و یأس کسانی شود که می‌توانند حقیقتاً در جامعهٔ فرهنگی ما منشأ اثر باشند. مجله نیز اگر قرار باشد برای جذب خوانندهٔ بیشتر، به جای تکیه بر معیارهای علمی و بالا بردن کیفیت مطالب خود، به وسایل غیر اخلاقی و علمی متوسل شود، نه تنها از اهداف فرهنگی و علمی خود باز می‌ماند، بلکه بی‌گمان، براثر اتخاذ چنین روشهای غیر اخلاقی، در نهایت امر خوانندگان خود را که به تدریج پی به ماهیت مجله و خباثت مسؤولان و گردانندگان آن خواهند برد، از دست خواهد داد.

بنابراین، در این تذکراتی که این دو نویسندهٔ بزرگوار و دوستان عزیز به بنده می‌دادند هیچ‌گونه اختلاف نظری میان ما نبود. آنچه بنده نمی‌توانم بپذیریم این است که *نشر دانش* نیز در انتقادهایی که منتشر می‌کند مرتکب چنین خطاهایی شده باشد. از آنجا که ممکن است این فکر در ذهن خوانندگان دیگری نیز راه یافته باشد، لازم است که در اینجا سیاست مجله را به طور کلی در مورد چاپ و نشر مقاله‌های انتقادی کمی توضیح دهم.

اولین مطلبی که باید تذکر دهم راجع به نفس عمل یعنی انتقاد از کتاب و درج آن در مجله است. ضرورت این کار امروزه کم‌وبیش برهر نویسنده و مترجمی آشکار است و گمان نمی‌کنم کسی با انتقاد علمی مخالف باشد. انتقاد سالم علمی از کتاب و مقاله و به طور کلی هر مطلبی که از وسایط جمعی منتشر شود و اذهان جامعه را تحت تأثیر قرار دهد حق مسلم جامعه است. یک نویسنده یا مترجم آزاد است که هرچه می‌خواهد و به هر نحو که دلخواه اوست بنویسد و ترجمه کند و اثری به وجود آورد، و تا زمانی که این اثر در اختیار اوست هیچ کس نمی‌تواند بر او ایرادی بگیرد و آزادی او را سلب کند. ولی همینکه این اثر چاپ و منتشر شد و در اختیار جامعه قرار گرفت، این حق برای جامعه به وجود می‌آید که مطالب منتشر

سرمقاله

مقاله

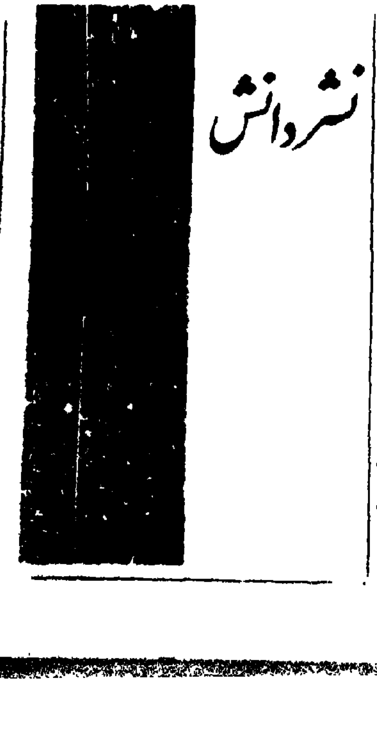
نقد و معرفی کتاب

ویرایش و نشر

نشر کتاب

خبرها

نامه‌ها



روی جلد: مسجدجامع قزوین، بخشی از کتیبهٔ وقف، به‌تاریخ ۵۰۹ هجری قمری.

نشر دانش

نشریهٔ مرکز نشر دانشگاهی،وابسته به ستاد انقلاب فرهنگی

سال چهارم، شمارهٔ چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۳

مدیر مسؤول: نصرالله پورجوادی

نشر دانش به‌منظور طرح مسائل کلی کتاب و کتابشناسی و نقد و معرفی کتابهای علمی و تحقیقی تازه هر دو ماه یك‌بار توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر می‌شود.

مرکز نشر دانشگاهی مؤسسه‌ای است فرهنگی و انتشاراتی که به‌منظور چاپ و نشر کتابهای درسی و غیردرسی دانشگاهی و نشریات علمی و تحقیقی و تاریخی و بالا بردن کیفیت کتابها و توزیع عادلانهٔ آنها در سراسر کشور از طرف ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ تأسیس شده است.

بهای هر شماره ۱۵۰ ریال، بهای اشتراك سالانه ۸۵۰ ریال

حروفچینی: لاینوترون کامپیوتری مرکزنشردانشگاهی

چاپ و صحافی: چاپخانهٔ مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی

مطالب *نشر دانش* مشتمل است بر:

- مقاله‌هایی که از لحاظ تاریخی مسائل تألیف و ترجمه و تدوین کتاب را در فرهنگ اسلامی بررسی می‌کند.
- مقاله‌هایی‌که وضع موجود کتاب را در کشور بررسی می‌کند.
- مقاله‌هایی که به بهبود کیفیت ترجمه، تألیف، ویرایش و تولید کتاب کمك می‌کند.
- مقاله‌هایی که به معرفی زندگی و آثار نویسندگان و مؤلفان بزرگ اسلامی و ایرانی می‌پردازد.
- نقد و معرفی کتابهای فارسی (به‌استثنای کتابهای بسیار تخصصی).
- نقد و معرفی کتابهای خارجی، بخصوص کتابهایی که در بارهٔ مسائل اجتماعی، سیاسی، دینی، فلسفی و تاریخی اسلام و ایران نوشته یا ترجمه شده باشد.
- اخبار کتاب، اعم از داخلی و خارجی.
- معرفی اجمالی تازه‌ترین کتابها و جزوه‌ها و نشریه‌های علمی کشور.

آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها و نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبین رأی و نظر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی و مسؤولان مرکز نشر دانشگاهی و مدیریت *نشر دانش* نیست.

مقاله‌ها و نقدها و نامه‌ها باید ماشین شده یا به خط کاملاً خوانا نوشته شده باشد.

طول مقاله‌ها از سی صفحهٔ دست‌نوشت یا ماشین شده (هر صفحه بیست سطر) و طول نقدها از بیست صفحه نباید تجاوز کند.

نشر دانش در ویرایش و حذف مطالب آزاد است.

مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود پس فرستاده نمی‌شود.

از نویسندگان مقاله‌ها و نقدها تقاضا می‌شود که درجهٔ علمی و نام شهر و محل کار و فهرست تألیفات و ترجمه‌های خود را ذکر کنند.

مقاله‌ها و نقدها و نامه‌های خود را به آدرس زیر بفرستید:
تهران: خیابان دکتر بهشتی، خیابان پارك، شمارهٔ ۸۵، مرکز نشر دانشگاهی، دفتر *نشر دانش* (منطقهٔ پستی ۱۵۱۳۴)



چهارم

اصول ارزوندی
و سکسه‌ندی

فیزیک عمومی

جلد ۱ مکانیک

نوشته
مارچلو آلونسو
ادوارد جی. فین

ترجمه
لطیف کاشیگر

Nashr-i Dānish

Vol4.No3

Apr-May 1984

Nashr-i Dānish is a Persian-language journal published bimonthly by Iran University Press, under the auspices of the Cultural Revolution Council. It contains articles, book reviews, bibliographic listings, news reports and similar items related to the field of scholarly publishing in Iran and elsewhere.

All communications and notices should be addressed to the editor:

Nasrollah Pourjavady,
85, Park Avenue,
Tehran 15134,
The Islamic Republic of Iran

Annual subscription rates (air mail):

Middle East 1200 Rials
Europe and Asia 1350 Rials
Africa, North America and Far East 1500 Rials

To subscribe to *Nashr-i Danish*, please send your name and address to us and have the equivalent of the rate applicable to your country transferred to our bank account – A/C No. 90009 at the Park Avenue Branch of Bank Melli Iran, Tehran.

همکاران این شماره

غلامحسین یوسفی [متولد ۱۳۰۶]. دکتر در ادبیات. استاد سابق دانشگاه مشهد. نویسنده، ناقد، مترجم و شاعر. مؤلف کتابهای: *فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او؛ ابومسلم، سردار خراسان؛ نامهٔ اهل خراسان* [مجموعهٔ مقاله]؛ *دیداری با اهل قلم* [مجموعهٔ مقاله]؛ *برگهایی در آغوش باد* [مجموعهٔ مقاله] و... مصحح کتابهای: *قابوسنامه؛ التصفیه فی احوال المتصوفه؛ ترجمهٔ تقویم الصحه؛ لطائف الحکمه؛ بوستان سعدی* و... و نویسنده و مترجم مقاله‌های متعدد در نشریه‌های معتبر.

سعید حمیدیان [متولد ۱۳۲۴] دکتر در ادبیات فارسی. استادیار دانشگاه اهواز (شهید چمران). مصحح *فرهنگ جعفری*. مترجم کتابهای *دنیای قشنگ نو* (الدوس هاکسلی) و *تاریخ* (گوردون چایلد). و نویسندهٔ مقاله‌هایی در نشریه‌ها.

احمد کاظمی موسوی. قاضی سابق دادگستری. دانشجوی دورهٔ دکترا در مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل (مونترال). ساکن کانادا.

ناصر ایرانی [متولد ۱۳۱۶]. نویسنده و مترجم. نویسندهٔ رمانهای *زنده‌باد مرگ؛ سختون؛ عروج* و مترجم کتاب *جان گابریل بورکمن* (ایبسن) و...

جواد شیخ‌الاسلامی [متولد ۱۳۰۲]. دکتر در علوم سیاسی و تاریخ روابط بین‌الملل. استادیار دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران. مترجم کتابهای *خداوندان اندیشهٔ سیاسی* (و. جونز) و *رساله دربارهٔ آزادی* (ا. میل)... و نویسندهٔ مقاله‌های متعدد تاریخی در نشریات.

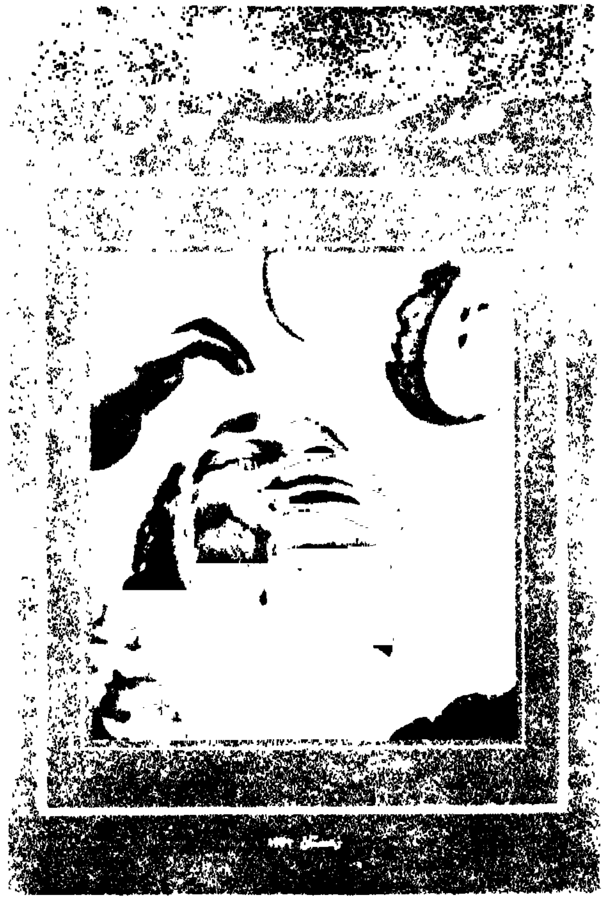
ماشاءالله آجودانی. عضو هیئت علمی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه اصفهان. ساکن اصفهان.

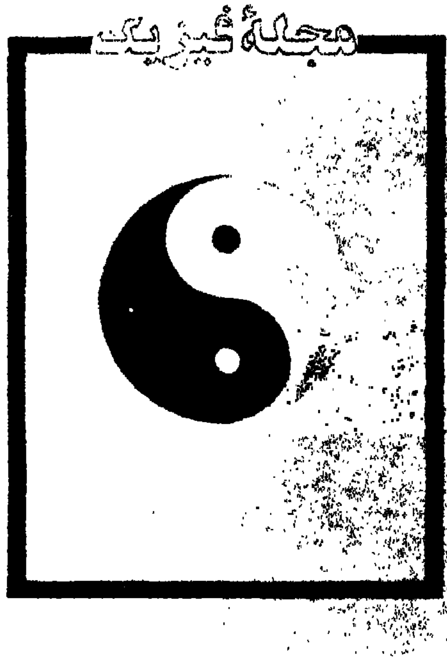
حسین معصومی همدانی [متولد ۱۳۲۷]. مهندس برق. مدرس تاریخ و فلسفهٔ علم در دانشگاه صنعتی شریف. از او مقاله‌هایی در *نشردانش* چاپ شده است.

بهاءالدین خرمشاهی [متولد ۱۳۲۴]. عضو گروه علمی و کتابدار بخش نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران. نویسندهٔ کتابهای *ذهن و زبان حافظ* (۱۳۶۱) *پوزیتیویسم منطقی* (۱۳۶۰)، و مترجم کتابهای *عرفان و فلسفه* (و.ت. ستیس)، *درد جاودانگی* (م. اونامونو)، *علم و دین* (ایان باربور)، *اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر* (حمید عنایت)، و نویسندهٔ مقاله‌هایی در سروداس و نشریه‌های دیگر.

مجری و هماهنگ کننده: حسین مشتاق
طراح و صفحه‌آرا: فاطمهٔ ملک افضلی

از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی





پاسخ به‌انتقاد از «فرهنگ اسلام در اروپا»

در شمارهٔ دوم سال دوم ۱۳۶۰ آن نشریه در مورد کتاب *فرهنگ اسلام در اروپا* (جلد اول) اظهارنظری از طرف مسؤول بخش کتابهای تازه شده است مبنی براینکه می‌بایست: ۱) طرطوسی به جای «طرطوشی»، ۲) شارلمان به جای «قیصرماین»، ۳) سلن به جای «زلن»، ۴)لوح روزتا به جای ستون «کلمنا رستراتا» که به غلط در حروفچینی «استراتا» شده است نوشته می‌شد.

باید به اطلاع برسانم: ۱) طرطوش شهری است در اسپانیا و برحسب این کتاب ابراهیم‌بن احمد طرطوشی در سال ۹۷۳ میلادی از اسپانیا به ماینس رفته است. اضافه براینکه در ترجمهٔ چاپ مصر و لبنان نیز که دو ترجمهٔ جدای از یکدیگرند،طرطوشی ضبط شده است: ۲) «قیصرماین» در صفحهٔ ۳۹ و حتی درجای دیگر این کتاب یافت نشد. شاید منظور منقد «قیصر کارل» در همین صفحه است. در این صورت نیز «قیصر کارل»، «کارل بزرگ» و یا «کارل کبیر» به جای «قیصر شارل»، «شارل بزرگ» یا «شارلمان»، اختلاف تلفظ آلمانی با تلفظ فرانسوی است. این مشکل ضبط لغات هنوز حل نشده است و بستگی به ذوق مترجم دارد. گمانم این آزادی را باید تا زمانی که تصمیمات کلی و آن هم پس از بحثهای لازم (نه تنها در یکی دو مجله و بین چند نفر) گرفته شود محترم شمرد. در *لغت‌نامهٔ دهخدا* به لغاتی از قبیل «کارلمان»،«کارلسبورگ»،«کارلینزر» و غیره برخورد می‌کنیم که همهٔ اینها از همین تلفظ کارل مأخوذ است. این‌گونه آزادی در ضبط اسامی در اروپا هم به چشم می‌خورد که مثلاً نام محمد، تهران، دهلی و بسیاری دیگر را برحسب ذوق متفاوت می‌نویسند؛ ۳) سلن و زلن نیز اختلاف تلفظ انگلیسی و آلمانی است. بنابراین رجوع شود.به پاسخ شمارهٔ ۲ همین نامه؛ ۴) و اما ستون «کلمنا رستراتا» و «لوح روزتا» دو اثر تاریخی متفاوت است. در صفحهٔ ۹۸ چاپ اول جلد اول کتاب که منقد محترم در دست داشته است صریحاً نوشته شده است که این ستونی است در شهر رم در میدان «فروم رمانوم» و این ستون اکنون افراشته است! درحالی که لوح روزتا درشهر رشید مصر به دست آمده که ظاهراً با تحولاتی که لغت رشید در اصطلاح اروپاییان یافته است به روزتا تبدیل گشته است. درحالی که رسترا به معنی دماغهٔ کشتی منقوش بر آن ستون می‌باشد.

مرتضی رهبانی

ترجمهٔ دیگری از کتاب نسبیت اینشتاین

در سمارهٔ دوم سال چهارم (بهمن و اسفند ۱۳۶۲) *نشر دانش* مقالهٔ آقای حسین معصومی همدانی را تحت عنوان «دورهٔ تار اینشتاین» مطالعه نمودم. نویسندهٔ آن مقاله اظهار داشته بود که «کتاب نسبیت بیش از این یك بار به فارسی ترجمه شده است (*نسبیت: نظریهٔ خصوصی و عمومی*، ترجمه و توضیح از غلامرضا عسجدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱)»که صحیح نیست؛ چون قبل از ترجمهٔ آقای عسجدی نیز این کتاب به‌وسیلهٔ اقای مسعود حیدری نوری و حسن مرتضویان با عنوان *نسبیت، نظریهٔ خاص و عام* (مطبوعاتی کاویان، تیرماه ۱۳۵۳) ترجمه شده است که با یك مقایسهٔ اجالی به نظر می‌رسد که این ترجمه از ترجمهٔ آقای عسجدی قابل فهم‌تر و روانتر است – هرچند درحد ترجمهٔ خواجه‌پور نیست. به‌عنوان نمونه همان قسمت اشاره شده در نقد آقای معصومی در ترجمهٔ حیدری و مرتضویان چنین آمده است:«معذلك، دو حقیقت عمومی وجود دارد که در نقطهٔ عزیمت بحث در باب اعتبار اصل نسبیت مؤید و پشتیبان صحت این اصل است حتی اگر مکانیك کلاسیك ما را با یك بنیان وسیع نظری که بتواند نمایانگر همهٔ فنومن‌های فیزیکی باشد، مجهز نمی‌نماید. با این حال می‌باید، تاحد قابل ملاحظه‌ای ان را متضمن «حقیقت» بدانیم. چرا که می‌تواند در حرکت واقعی اجرام سماوی (که البته چندان هم دقیق نیست اما از سرگردانی و حیرت ما را بازمی‌دارد)، به‌کار آید (ص ۲۷)» که روانی و قابل فهم بودن این ترجمه و حفظ امانتی که دربرگرداندن آن به فارسی مبذول سده است نسبت به ترجمهٔ آقای عسجدی کاملاً مشهود است.

نیریز فارس-محمد علی علیمردانی

گونه شاهدی ذکر می‌شود:

سعدی می‌فرماید:

خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم
دیبا نتوان کرد ازین پشم که رشتیم
ما کشتهٔ نفسیم، بس آوخ که برآید
از ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم
ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت
ساموړ مهان‌بسته، دوان بردرودشتیم

کشت (به کسر اول) را با کشت (به ضم اول) و دشت (به فتح اول) نمی‌توان قافیه کرد. اما وقتی که رویّ متحرك شد، یعنی بعد از آن مصوت آمد قافیه کردن آنها جایز است.

یکی از نکاتی که در تصحیح متون باید بر آن تکیهٔ بسیار داشت استفاده از علوم عروض و قافیه است. متأسفانه به علت غامض بودن کتب قدما، ادبای ما چندان از این زمینه‌ها سود نجسته‌اند. در ارتباط با همین بحث رویّ متحرك، با اشاره به یك مورد دیگر نامهٔ خود را تمام می‌کنم:

محمد تقی سپهر در *براهین‌العجم* (ص ۱۵۸) بعد از ذکر این رباعی معروف:

شاها که به جامت می صافی است نه دُرد
اعدای ترا زغصه خون باید خورد
گر خصم تو ای شاه شود رستم گرد
یك خر ز هزار اسب نتواند برد

می‌نویسد: «جز این شعر دیده نشد که لفظ خورد را با برد قافیه کرده باشند و من بر آنم که از تحریف کتاب است و رشید شعر غلط نگوید.»

و حق با اوست و همان‌طور که مرحوم بهار هم در *سبك‌شناسی* اشاره کرده است بیت اول الحاقی است. دکتر سید جعفر شهیدی مصحح این مفصلترین کتاب قافیه در حاشیه می‌نویسد:

«خوردن و بردن قافیه آمده است. آنچه فعلاً به یاد دارم این است:

ساقیان لاابالی در طواف
هوش می‌خواران مجلس برده‌اند
ما به یك شربت چنین بی‌خود شدیم
دیگران چندین قدح چون خورده‌اند

سعدی»

و التفات نکرده‌اند که در مثالی که ذکر کرده‌اند رویّ متحرك است و در این مورد بحثی نیست و قافیه کردن آن دو واژه بسیار عادی است. حال این که مقصود صاحب *براهین* موردی است که رویّ ساکن باشد.

دکتر سیروس شمیسا

پیشنهاد تشکیل رشتهٔ دانشگاهی «مهندسی نشر»

بحمدالله در سالهای اخیر کتاب رونق و رواج کم‌سابقه‌ای یافته است. اگر عنوانها چندان متنوع‌تر نشده باشد درعوض تیراژها بالا رفته است و درحال حاضر تیراژ متوسط بین ۴ تا ۵ هزاراست، حال آنکه ۱۰-۱۲ سال پیش بین ۲ تا ۳هزار بود. فاصلهٔ تجدید چاپها نیز کمتر شده است و کتابهای مرجع یا عادی چند جلدی بسرعت رو به‌فروش می‌رود. کافی است به فروش حیرت‌انگیز *فرهنگ معین* و *لغت‌نامهٔ دهخدا* توجه شود. در همین سالها در گوشه‌و کنار شهر شاهد افزایش تعداد کتابفروشیها و تأسیس انتشاراتیهای خصوصی و یا دولتی بوده‌ایم. غالب ناشرهای سابق نیز فعال شده‌اند و از همه مهمتر تأسیس مرکز نشر دانشگاهی نقطهٔ عطف و سرفصل جدیدی در نشر و اعتلای کتاب در جمهوری اسلامی ایران است.

تأسیسات چاپ و نشر در ایران و تهران روبه افزایش و درحد خود و در مقایسه با صنایع دیگر پیشرفته و پررونق است. احتمالاً هنوز شرکت سهامی افست در خاورمیانه بی‌نظیر و یا کم‌نظیر است. این ملاحظات ایجاب می‌کند که به‌ازای تعطیل رشته‌های بی‌حاصل که در دانشگاه قبل از انقلاب وجود داشت، اولیای ستاد انقلاب فرهنگی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی و گروه کتابداری دانشکدهٔ علوم‌تربیتی دانشگاه تهران رشتهٔ جدیدی به نام «مهندسی نشر» یا انتشارات تأسیس نمایند، که بعضی از درسها و برنامه‌هایش با رشتهٔ لیسانس و فوق‌لیسانس کتابداری مشترك و بعضی مشابه و بعضی جدید خواهد بود.

این رشتهٔ جدید که پاسخگوی نیاز صنعت روبه رشد انتشارات در ایران است می‌تواند در سطح فوق‌دیپلم و مهندسی (لیسانس) دانشجو بپذیرد و برای تصدی مشاغل زیر کاردان و کارشناس تربیت کند:

– ویراستار (ادیتور: به‌عنوان مدیر مجموعه، ادیتور یك رشتهٔ خاص یا یك‌کتاب، و ادیتور نشریه)؛– حروفچین/ پانچیست؛– نسخه‌پرداز (کپی‌ادیتور)؛– طراح (گرافیست)؛– صفحه‌آرا؛– نمونه‌خوان؛– اوپراتور ماشین چاپ؛– صحاف؛– ناظر چاپ؛– متخصص کاغذ و مصالح چاپ؛– متخصص عکاسی و لیتوگرافی (و میکروفیلمها و نظایر آنها)؛– متخصص مونتاژ؛– مدیر تولید؛– ناشر.

ب . خ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تأکید=تکیه=آکسان	بروا	accent
علامت ترکیبی	آلتشهای هماوند	altérations constitutives
متصل(فاصلهٔ متصل)	همجوهیده	conjoint
منفصل(فاصلهٔ منفصل)	ناجوهیده	disjoint
هماهنگ	درسازگان	enharmonique
فاصله(قدیم: بُعد)	اندروار	intervalle
حالت=نوانس	نوده	nuance
مقام=مد	آمود	mode
وزن=ایقاع	هنگ	rythme
مایه=تنالیته	تنادار	tonalité

در اینجا بدنیست توضیحی دربارهٔ یکی از این لغات، هنگ، بدهیم: در *لغت‌نامهٔ دهخدا* آمده است که «هنگ مخفف آهنگ» است. و به این اعتبار نمی‌توان آن را به‌جای «وزن» گذاشت. ضمناً به معنی تشکیلات نظامی خاصی هم هست. به‌هرحال واژهٔ «وزن» که سالها است متداول شده برای ترجمه کلمهٔ «ریتم» مناسبتر است.

۴) **معادلهای ناصواب.** منظور لغاتی است که درست ترجمه نشده و در پیدا کردن معادل فارسی آنها لغزش حاصل شده است مانند:

اصطلاح متداول	معادلهای ناصواب	اصطلاح فرانسوی
آکورد(آکور)	ادیله	accord
نتِ بم	نت بمین	note de basse
کلاویه(=سستی)	جاانگسی	clavier
تشدید=رزونانس	بازاوایی	résonance
عبر=طنین	زنگ	timbre

- در مورد «ادیله» نوشته‌اند: واژهٔ accord فرانسوی از coeur به معنای «دل» می‌آید، و از این‌رو اصطلاح «آدیل» که از واژهٔ «دل» فارسی گرفته شده، برای ترجمهٔ آن مناسبتر است.

ولی باید دانست که: واژهٔ accord ،به روایت دکسیونر ROBERT در سال ۱۰۸۰ میلادی از یونانی وارد زبان فرانسه شده و از سال ۱۲۹۳ کاربرد موسیقایی پیدا کرده و این کاربرد، به اعتبار مفهوم کوردا (chorda) به معنی کورد (corde=وتر=زه=سیم) بوده است. از این‌رو، بعد موسیقایی آن با مفهوم وتر (=زه) مرتبط است، نه با منطوق «دل».

برای اینکه بیشتر معلوم شود که سیاق و کشش لغت «آکورد» به سوی زه (=کورد) است، یادآور می‌شویم که معنای دیگر لفظ «آکورد» یا «آکور» در زبان فرانسه، کوك (به اصطلاح قدما: اصطخاب)، یعنی تنظیم درجهٔ زیروبمی (=ارتفاع) سیمهای ساز است؛ وگرچه پاره‌ای از سازهای غیر زهی هم از حیث ارتفاع تنظیم‌پذیرند، ولی از باب تغلیب، معنای کوك همان است که مذکور شد.

به‌هرحال اصطلاح فرانسوی «آکورد»، که عده‌ای از ایرانیان حرف آخر آن را به تقلید فرانسویان تلفظ می‌کنند، در میان همهٔ موسیقی‌دانان متداول و مرسوم شده و احتیاج به ترجمه ندارد، و بهتر است حرف آخر آن هم تلفظ شود تا ارتباط با ریشهٔ یونانی آن (کوردا chorda) محفوظ بماند و توجیه کاربرد امروزی آن باشد.

-در مورد «نت بمین»: این ترکیب بسیار ثقیل است، زیرا اگرچه واژهٔ «بم» در اصل به صورت اسم به‌کار می‌رفته، ولی امروز به صورت صفت استعمال می‌شود و احتیاج به اضافه کردن پسوند «ین» که برای تبدیل اسم به صفت است (مانند آهن‌ـ‌آهنین) ندارد. بعلاوه، مضاف‌الیه واقع شدن آن بر اسم دیگر، خود حالت صفت بودن آن را تشدید می‌کند. بنابراین، به جای «نت بمین» می‌توان «نت بم» گفت و این ترکیب به گوش نیز مأنوستر است.

-واژهٔ «جاانگستی» برای ترجمه «کلاویه» درست به‌نظر نمی‌رسد، زیرا لغاتی که با پیشوند «جا» و پسوند «ی» ساخته شوند خاصیت مظروف پیدا می‌کنند، مانند «جالباسی» و «جامدادی» و «جاسیگاری». حال آنکه «کلاویه» مظروف نیست، بلکه وسیلهٔ و آلت اجرای نتها است. بنابراین نباید به آن پیشوند «جا» اضافه کرد. اگر «انگشتی» تنها می‌گفتند بهتر بود، گرچه مطبوع نیست. واژهٔ «سستی» و «سسی» دقیقاً به همین معنی است (رجوع شود به *لغت‌نامهٔ دهخدا*). در تداول موسیقی‌دانان ایرانی، «سستی» و «کلاویه» به‌طور یکسان به‌کار می‌رود.

-«رزونانس» را به «بازاوایی» ترجمه کرده‌اند که این هم درست نیست. زیرا تعریف فیزیکی رزونانس، به‌طور ساده، چنین است: «به ارتعاش درآمدن خودبخود یك سیستم ارتعاشی، درنتیجهٔ هم‌فرکانس بودن با سیستم ارتعاشی دیگری که در نزدیکی آن مشغول ارتعاش است». این تعریف با واژهٔ بازاوایی (بیشتر برای ترجمهٔ اکو Écho =پژواك، مناسب است) تطبیق نمی‌کند. اگر اصراری در استعمال واژهٔ «آوا» باشد، شاید بتوان گفت «هماوایی». دکتر اسماعیل بیگی و دکتر برکشلی در ترجمهٔ کتاب *مبانی آکوستیك*، واژهٔ «همنوایی» و آقای سهمیری در کتاب *صداشناسی موسیقی*،«تشدید» را به‌کار برده‌اند. مرحوم حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت هم واژهٔ «زنگ» را برای ترجمهٔ رزونانس برگزیده است (*مجمع‌الادوار* نوبت اول، ص ۷۴). ولی اکثریت با کسانی است که اصطلاح رزونانس را عیناً به‌کار می‌برند.

- و اما اصطلاح مهم «عبر» را «زنگ» ترجمه کرده‌اند که خالی از اشکال نیست. زیرا زنگ اصولاً به معنی وسیله‌ای است که درنتیجهٔ وارد شدن ضربه به آن، صدای تیزی تولید می‌کند. اصطلاح عبر در کتب آکوستیك به «طنین» و «طیف» ترجمه شده و مخبرالسلطنهٔ هدایت (همانجا، ص ۸۴) برای ترجمهٔ آن واژهٔ «طبع» را برگزیده است.

★

تذکار دربارهٔ تهیه و تدوین واژگان موسیقی

اخیراً به دعوت گروه فیزیك مرکز نشر دانشگاهی، شماری از صاحب‌نظران و استادان موسیقی دست به تهیهٔ واژگان موسیقی و آکوستیك زده‌اند. این فقیر، ضمن تأیید کامل این اقدام مفید و ضروری، لازم می‌دانم در این مورد مطالب زیر را به فصدالله معروض دارم:

چند سال قبل، عده‌ای از فضلا - چه مستقل و چه از طرف فرهنگستان ایران - واژگان مفصلی برای موسیقی تهیه نمودند که خانم پری برکشلی قسمت اعظم آن را در ترجمهٔ کتاب *نگرهٔ کامل موسیقی*، اثر ژاك شایه [و] هانری شلان، به‌کار برده‌اند. جلد اول این کتاب در سال ۱۳۵۶ جزء انتشارات دانشگاه تهران، تحت شمارهٔ ۱۵۸۸ منتشر شد.

برای این که مبادا اشتباهات فرهنگستان دوباره تکرار شود، لازم دیدم دربارهٔ اصطلاحات به‌کار رفته در جلد اول *نگرهٔ کامل موسیقی* که متأثر از واژه‌های فرهنگستان است تذکری دهم تا در معرض تأمل و تدبر گروه محترم فیزیك قرار گیرد.

مقدمتاً باید عرض شود که تاکنون دو نوع واژگان موسیقی در زبان فارسی به‌وجود آمده است: یکی واژگان قدیم، که در کتب قدمای ما (از جمله *دانشنامهٔ علائی* و *مجمع‌الادوار* مخبرالسلطنهٔ هدایت) به‌کار رفته است. دیگر، واژگان معاصر که از نیم قرن پیش، تحت تأثیر موسیقی مغرب زمین به‌وجود آمده و درواقع ترجمه‌ای است از اصطلاحات موسیقی غربی. بیشتر این اصطلاحات و لغات غربی در موسیقی قدیم ما معادلهایی داشته است و اگر نویسندگان و مترجمان نسل گذشته همان اصطلاحات قدیم را به‌کار می‌بردند، رابطهٔ ما با فرهنگ قدیم قطع نمی‌شد. متأسفانه چنین نکردند و برای هر واژهٔ موسیقی غربی معادلی جدید اختراع کردند و به این ترتیب دارای دو واژگان شدیم، و نسل جوان آن روز که مجذوب علوم جدید و فرهنگ غربی شده بود، واژگان اختراعی را آموخت و از واژگان قدیم و بالنتیجه از فرهنگ خویش بیگانه شد.

پس از ذکر این مقدمه، برگردیم به کتاب *نگرهٔ کامل موسیقی*. قبل از هر چیز باید گفت که مترجم محترم از عهدهٔ ترجمه به‌خوبی برآمده‌اند و توانایی ایشان در ترجمه قابل تقدیر است. النهایه، به علت افراط در حسن نیت، تحت تأثیر نهضت عربی‌زدایی قرار گرفته، اصطلاحات مبتدعه‌ای به‌کار برده‌اند که برخلاف نیت خودشان، برای فرهنگ این مملکت بسیار زیانبار است. این لغات جعلی را، که تعدادشان درحدود ۲۰۰ عدد است و در پایان همان کتاب به ترتیب حروف الفبا اورده شده، می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱) ترجمه‌های زاید (دوباره‌کاری). منظور ترجمهٔ اصطلاحاتی است که معادل فارسی متداول و جاافتاده‌ای دارد و این معادلها در محاورهٔ اهل فن، و در کتب و رسالات آنها به‌کار می‌رود و عوض کردن آن جز دوباره‌کاری و دشوار کردن کار و سنگ انداختن در راه کسب علم و هنر، سودی نخواهد داشت. در این زمینه نمونه‌های زیر را می‌توان ذکر کرد:

اصطلاح اهل‌فن	اصطلاح مترجم	واژهٔ فرانسوی
مترادف	سانبانگ	synonyme
وزن=ریتم(قدیم:ایقاع)	هنگ	rythme
مکمل	پرسازی	complément
کروماتیك=ملون	فامی	chromatique
سکوت چنگ	دارك	potence
انتقال	ترانهی	transposition

۲) ترکیبات نامتجانس. منظور ترکیباتی است که معادل یك جزء آن را به فرس قدیم پیدا کرده‌اند و جزء دیگر را به همان صورت فرانسوی باقی گذاشته یا به عربی ترجمه کرده‌اند که زشت و بدترکیب از آب درآمده است. از قبیل

آلتس احتیاطی	Altération de précaution
میلك میزان	Barre de mesure
نگرهٔ کامل موسیقی	Théorie compléte de la musique

- در «آلتس احتیاطی» لغت «احتیاطی» را هم باید ترجمه می‌کردند، مثلاً «آلتس بیس‌گیر» به قیاس «آرش کمانگیر»! به‌هرحال این اصطلاح مهم موسیقایی، در بین موسیقی‌دانان امروز، معروف به «علامات تغییردهندهٔ احتیاطی» و یا به‌طور ساده، «علامات احتیاطی» است.

-در «میلك میزان»، میزان را هم باید ترجمه می‌کردند که یك کلمهٔ غربی با یك کلمهٔ فارسی ترکیب نشود. میزان در قطعات موسیقی، در حکم واحد اندازه‌گیری ایقاع (=وزن) است و به همین جهت از صد سال پیش آن را «میزان» گفته‌اند. حال اگر بخواهند آن را فارسی کنند، لابد می‌شود «یکه». پس باید گفت «میلك یکه»! در هر صورت، اصطلاح متداول «خط میزان» کاملاً رسا است و محتاج به ترجمه نیست.

و اما *نگرهٔ کامل موسیقی* که نام کتاب است: «نگره» را برای ترجمهٔ «تئوری» انتخاب کرده‌اند. خوب بود «کامل» را هم به «پرساخته» برمی‌گرداندند. زیرا «کامل» ترجمهٔ complète است و ایشان قبلاً complément را «پرسازه» ترجمه کرده‌اند. «موسیقی» هم که عربی است. پس در مجموع بهتر بود مثلاً می‌گفتند «نگرهٔ پرساختهٔ خنیاگری» که یکدستی در نام کتاب پیدا شود.

۳) اصطلاحات غریبه. منظور اصطلاحات من‌درآوردی است که برای خوانندهٔ ایرانی بیگانه‌تر از اصل فرانسوی‌آن،و برای اهل ادب بدتر از لغات دساتیری است. از قبیل:

اصطلاح متداول	اصطلاح غریبهٔ مترجم	اصطلاح فرانسوی
عَرَضی	تاوری	accidentel





در ایران

چهارمین کنگرهٔ نهج‌البلاغه

چهارمین کنگرهٔ سالانهٔ *نهج‌البلاغه* به همت «بنیاد نهج‌البلاغه» بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۶ فروردین با پیام امام خمینی - دامت برکاته - در حسینیهٔ ارشاد آغاز به کار کرد. در روز افتتاح جناب حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای رئیس جمهوری و اعضای ستاد انقلاب فرهنگی و جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزرا و سفرای کشورهای اسلامی و محققان ایرانی و خارجی شرکت داشتند. پس از قرائت سخنان امام و گزارش حجت‌الاسلام سید جمال‌الدین دین پرور رئیس بنیاد، آقای خامنه‌ای طی سخنرانی‌ای اظهار داشت: «*نهج‌البلاغه* مجموعه‌ای است از عمده‌ترین مباحث و معارف اسلامی که [شناخت آن] برای یك انسان مسلمان و یك جامعهٔ اسلامی لازم است... امروز بیشتر از هر روزی به *نهج‌البلاغه* احتیاج است... شخصیت علی (ع) در لابلای سطور *نهج‌البلاغه* کاملاً مشهود است». آقای خامنه‌ای گفت «از کارهایی که کنگره باید در بارهٔ *نهج‌البلاغه* انجام دهد این است که فهرستی تهیه کند و در اختیار دانشمندان قرار دهد». در ضمن، ایشان به ضرورت ترجمهٔ *نهج‌البلاغه* اشاره کرده و گفتند: «برای ما جای یك ترجمهٔ کامل و همه جانبه از *نهج‌البلاغه* مثل یك ترجمهٔ کامل و همه جانبه از قرآن خالی است... و من از بنیاد *نهج‌البلاغه* می‌خواهم که روی این مهم بیشتر کار کنند.» آقای خامنه‌ای در ادامهٔ سخنان خود گفت که از کارهای دیگر که باید انجام گیرد «تهیهٔ فصل بندی از *نهج‌البلاغه* از لحاظ اعتبار سندی و همچنین تهیهٔ ترجمهٔ لغات *نهج‌البلاغه* است.»

جلسات این کنگره به مدت پنج روز (تا پنجشنبه ۳۰ فروردین) ادامه یافت و در این جلسات سخنرانیهایی توسط محققان از جمله دکتر صالح عظیمه استاد دانشگاه دمشق، حجت‌الاسلام محمد یزدی و آیت‌الله مهدوی کنی ایراد گردید.

پانزدهمین کنفرانس ریاضی کشور و نمایشگاه کتابهای ریاضی

به‌دعوت بخش ریاضی و آمار دانشکدهٔ ادبیات و علوم دانشگاه شیراز، پانزدهمین کنفرانس ریاضی کشور از تاریخ هشتم تا یازدهم فروردین ۶۳ در شیراز برگزار شد. در این کنفرانس در حدود ۳۰۰ ریاضیدان ایرانی (به‌تنهایی یا با خانواده‌هایشان) و نیز مهمانانی از ژاپن و ترکیه و انگلستان شرکت داشتند. جلسات کنفرانس صبح و بعدازظهر در محل دانشکدهٔ ادبیات و علوم تشکیل می‌گردید که جلسات صبح به‌سخنرانیهای عمومی و جلسات بعدازظهر به‌سخنرانیهای تخصصی اختصاص داشت. در نخستین‌روز کنفرانس حضرت‌آیة‌الله حائری شیرازی نمایندهٔ امام و امام‌جمعهٔ شیراز سخنانی در زمینهٔ فضیلت علم و نیاز به‌تقوی در کار علم و رابطهٔ حوزه و دانشگاه ایراد کرد. سپس پیام وزیرفرهنگ و آموزش عالی و وزیرآموزش و پرورش قرائت شد، و پس از گزارش کوتاه دبیرانجمن ریاضی ایران، آقای دکترعبدالکریم سروش عضو ستادانقلاب‌فرهنگی دربارهٔ فلسفهٔ ریاضی و تحولات آن در یونان و جهان اسلام و دوران جدید سخنرانی کرد.

درکنار جلسات کنفرانس، به‌همت ادارهٔ کل آموزش و پرورش استان فارس و با همکاری انجمن‌ریاضی ایران جلساتی نیز خاص دبیران و دانش‌آموزان رشتهٔ ریاضی برگزار شد که برخی از اعضای انجمن در آن شرکت داشتند. یك جلسه از جلسات بعدازظهر هم به‌بحث دربارهٔ کتب ریاضی اختصاص داشت. همچنین مسابقاتی نیز برای انتخاب بهترین دانشجویان و دانش‌آموزان رشتهٔ ریاضی برگزار شد.

مرکزنشردانشگاهی در کنفرانس امسال با تشکیل نمایشگاهی از کتابهای ریاضی خارجی و نیز انتشارات ریاضی خودمرکز شرکت داشت. دراین نمایشگاه در حدود ۲۲۵ عنوان کتاب خارجی به‌نمایش گذاشته شد که مورد استقبال شرکت‌کنندگان قرار گرفت: تقریباً تمام کتابهای نمایشگاه به‌فروش رفت و نیز تعداد زیادی سفارش قطعی و پیشنهاد برای سفارش کتاب دریافت شد.

همت انجمن‌ریاضی ایران در برگزاری کنفرانس ریاضی، که حتی انقلاب و جنگ‌تحمیلی هم وقفه‌ای در آن ایجاد نکرده درخور تقدیر است؛ امید است که سایر دست‌اندرکاران علم هم به‌ریاضیدانان تأسی کنند و با تشکیل این‌گونه اجتماعات بر رونق کالای علم در ایران اسلامی بیفزایند.

انتشار کیهان فرهنگی

نخستین شمارهٔ کیهان فرهنگی (فروردین ۶۳) در عصر پنجشنبه ۳۰ فروردین همراه با روزنامهٔ کیهان منتشر شد. این نشریه که به همت کمال حاج سید جوادی، مصطفی رخ‌صفت و حسن منتظر قائم تهیه شده است با مجموعه‌هایی که کیهان و روزنامه‌های دیگر تا کنون ضمیمهٔ خود کرده‌اند فرق داشت - مهمترین امتیاز آن این بود که مطالب آن جدیتر و آموزنده‌تر بود. علاوه بر این نویسندگان و مباحث این نشریه نزد دانشگاهیان و فرهنگیان شناخته بودند.

در مقدمه‌ای تحت عنوان «کلمهٔ اول» گفته شده است که از جمله اهداف نشریه «ایجاد جریانی فراگیر در عرصهٔ ادبیات و هنر و تحقیق با پرچم و پیمان مسلمانی» است و نیز «قدردانی از شخصیتهای فرهنگی مسلمان در عرصه‌های گوناگون اندیشه و ادب و تحقیق و تاریخ و شعر و هنر». روش تهیه کنندگان این است که باسعهٔ صدر بیشتر مباحث هنری و ادبی را انتخاب کنند و از همکاری هنرمندان و نویسندگان مسلمانی که در سالهای اخیر کمتر در مطبوعات معرفی شده‌اند استفاده کنند. در نخستین شماره مصاحبه‌ای است با دکتر

هم برای این‌کار نبوده است. به‌طور کلی ایران باید در نمایشگاههایی شرکت کند که امکان فروش کتابهای فارسی در آنها وجود داشته باشد، یا تولید کتابهای غیرفارسی آن (عربی، انگلیسی، فرانسه و غیره) به‌اندازه‌ای باشد که از نظر اقتصادی و بازاریابی مقرون به‌صرفه باشد. در نمایشگاههایی که در کشورهای خاورمیانه و هند و پاکستان تشکیل می‌شود، بدون‌شك حضور ایران می‌تواند مؤثر باشد، ولی در کشورهای اروپایی شرکت ایران از لحاظ اقتصادی بی‌فایده است. حتی در کشورهای خاورمیانه و هند و پاکستان نیز هم‌اکنون به‌دلیل مشکلاتی که در صادرات کتاب از ایران وجود دارد، حضور ایران و عرضهٔ کتابهای چاپ ایران نه‌تنها بی‌فایده است بلکه ایجاد دردسر هم می‌کند- تقاضاهایی به‌وجود می‌آید بی‌آنکه برای پاسخ گفتن به‌آنها چاره‌ای اندیشیده شده باشد.)

توهین کامپیوتر به‌کتاب

از رویدادهای جالب‌توجه در نمایشگاه لندن وجود غرفه‌هایی بود که در آنها از کتاب اصلاً خبری نبود، بلکی فقط دستگاههای کامپیوتر و نرم‌افزارهای آموزشی (educationl software) در آنها به‌معرض نمایش گذاشته شده بود. این غرفه‌ها صرفاً متعلق به‌فروشندگان کامپیوترهای کوچك و دستی و ارزان‌قیمت (مثلاً ۷۰ لیره، یعنی تقریباً معادل یك جلد کتاب درسی ۱۰۰۰ صفحه‌ای با جلد گالینگور) نبود، بلکه حتی پاره‌ای از ناشران بزرگ که کار عمده و اصلی آنها تولید کتاب است (مانند پنگوئن) فقط نرم‌افزارهای آموزشی خود را به‌معرض نمایش گذاشته بودند. وجود غرفه‌های کامپیوتر و آلات و اسباب آن به‌جای کتاب حکایت از سیطره‌ای می‌کند که کامپیوتر در جهان امروز پیدا کرده و روزبه‌روز هم بیشتر می‌شود. فواید آموزشی کامپیوتر را نمی‌توان انکار کرد، ولی در حذف و کنار گذاشتن کتاب اهانتی به‌کتاب می‌شود که در تاریخ فرهنگ و تمدن بشری هرگز سابقه نداشته است و این گناه را دوستداران کتاب بر کسانی که با کامپیوتر به‌مقابله با کتاب برخاسته‌اند نخواهند بخشود.

ن. پ.

فروش کتابهای ایرانی در لندن

با وجود این که انتشار کتاب و نشریات در ایران پس از انقلاب اسلامی رونق چشمگیری داشته و حتی وضع انتشار کتاب در ایران از بعضی جهات بهتر از دوران قبل از انقلاب بوده، متأسفانه به علت مشکلاتی که در راه صدور آنها به خارج از کشور وجود داشته محققان و دوستداران کتابهای فارسی و کتابخانه‌های دانشگاهها و مؤسسات ایرانشناسی در خارج از کشور نتوانسته‌اند به کتابها و نشریات چاپ ایران دسترسی پیدا کنند. اخیراً کتابفروشی نو بنیاد «الهدی» در لندن موفق شده است در کنار کتابهای اسلامی خود به زبانهای انگلیسی و عربی واردو، کتابهای فارسی و عربی‌ای را که در ایران منتشر می‌شود برای فروش عرضه کند. کتابها و نشریات مرکز نشر دانشگاهی، از جمله نشر دانش، نیز در این کتابفروشی که در 78 Charing Cross Road واقع است عرضه خواهد شد. امیدواریم دولت جمهوری اسلامی ایران، بخصوص وزارت ارشاد اسلامی، تسهیلات کافی در صادرات کتابهای ایرانی فراهم اورد تا ایرانیان و خارجیان علاقه‌مند به کتابهای ایرانی بتوانند کتابها و نشریاتی را که در ایران منتشر می‌شود در کشورهای دیگر بخصوص در هند و پاکستان به سهولت خریداری کنند.



در جهان

دهها نمایشگاه کتاب همه‌ساله در شهرهای مختلف جهان با اهداف و اغراض گوناگون تشکیل می‌شود. هدف اصلی نمایشگاههای بزرگ در کشورهای اروپایی و امریکایی اقتصادی و تجاری است. در بعضی از نمایشگاهها اهداف دیگری نیز دنبال می‌شود. در پاره‌ای از موارد هدف برگزار کنندگان جنبهٔ اطلاع‌رسانی هم دارد. گاهی هم این نمایشگاهها بیشتر جنبهٔ تبلیغی و سیاسی دارد. بزرگترین نمایشگاه کتاب در جهان نمایشگاه بین‌المللی فرانکفورت است که همه‌ساله در ماه اکتبر (مهر) دراین شهر برگزار می‌شود (رجوع کنید به *نشردانش*، سال سوم، شمارهٔ ۶، ص ۸-۷۷). هدف اصلی از برگزاری این نمایشگاه تماس ناشران و کتابفروشان و سایر بازرگانان کتاب و نشریات با یکدیگر است-گرچه جنبهٔ اطلاع‌رسانی و تبلیغی این نمایشگاه نیز بسیار قوی است. هیچ نمایشگاه دیگری در جهان از حیث وسعت و اهمیت به‌پای نمایشگاه فرانکفورت نمی‌رسد، حتی نمایشگاه لندن که همه‌ساله در ماه آوریل (فروردین) در لندن برگزار می‌شود.

نمایشگاه لندن از سال ۱۹۷۲ به‌بعد همه‌ساله در درجهٔ اول به‌همت ناشران متوسط و کوچك انگلیسی در سالنهای باربیکان (Barbican Exhibition Halls) تشکیل می‌شود. امسال نیز این نمایشگاه از روز سه‌شنبه ۱۰ تا جمعه ۱۳ آوریل (۲۱ تا ۲۴ فروردین) دایر شد. این نمایشگاه در مقام مقایسه با نمایشگاه فرانکفورت بسیار کوچك و کم‌اهمیت است و ناشران عمده و بزرگ انگلیسی و آمریکایی نیز آن را چندان به‌جد نمی‌گیرند. در فرانکفورت بیش از ۵۰۰۰ ناشر و مؤسساتی که به‌نحوی با کتاب و مطبوعات سروکار دارند از ۸۰ کشور شرکت می‌کنند، ولی در لندن حدود پانصد ناشر و مؤسسات دیگر حضور دارند. بنابراین، با وجود این که کتابهای انگلیسی‌زبان پرمشتری‌ترین کتابهای جهان است، مع‌هذا نمایشگاهی که در یکی از عمده‌ترین شهرهای صادرکنندهٔ کتاب تشکیل می‌شود تقریباً یك‌دهم نمایشگاه فرانکفورت وسعت دارد.

تصوری که عموماً کتابخوانها از نمایشگاه کتاب دارند این است که دراین نمایشگاه هر ناشری سعی می‌کند که همهٔ کتابهایی را که در سال تولید کرده است به‌معرض نمایش گذارد و بدین‌ترتیب مشتری جلب کند و حتی اکثراً گمان می‌کنند که می‌توانند در محل نمایشگاه کتابهای مورد علاقهٔ خود را خریداری کنند. این تصور در مورد نمایشگاههایی چون فرانکفورت و لندن بکلی غلط است. در فرانکفورت ناشران کتابهای خود را به‌نمایش می‌گذارند، ولی حق فروش ندارند. در لندن تعدادی از ناشران حتی زحمت نمایش همهٔ تولیدات خود را هم به‌خود نمی‌دهند. بسیاری از ناشران بزرگ غرفه‌هایی تشکیل می‌دهند و چند جلد کتاب به‌منظور تزیین غرفه‌ها می‌چینند. هدف اصلی آنها ملاقات با مشتریهای عمده و چانه زدن با آنهاست. از این‌رو ناشران به‌کتاب‌خوانها و خریداران تك‌نسخه روی خوشی نشان نمی‌دهند.

امسال نمایشگاه سه روز اول از ۹ صبح تا ۶ بعد از ظهر باز بود و روز چهارم از ۹ صبح تا ۳ بعدازظهر. عامهٔ مردم فقط سه روز اول از ۳ بعدازظهر به‌بعد می‌توانستند به‌نمایشگاه بیایند. بنابراین، کتابداران و محققان و استادان و دانشجویان و به‌طور کلی علاقه‌مندان به‌کتاب و کتابخوانها از این نمایشگاه نمی‌توانستند استفادهٔ چندانی ببرند. درواقع، برای این‌دسته از افراد رفتن به‌یك کتابفروشی معتبر در لندن می‌توانست بسیار مفیدتر و رضایت‌بخش‌تر باشد تا بازدید از این نمایشگاه؛ به‌همین دلیل نیز علاقه‌مندان به‌کتاب و کتابخوانان از این نمایشگاه استقبالی نکردند و برای بازدید از آن رغبتی نشان ندادند و شاید بسیاری از آنها از وجود آن با خبر هم نشدند.

شرکت‌کنندگان این نمایشگاه فقط ناشران و توزیع‌کنندگان بزرگ نیستند. مؤسسات دیگری نیز از قبیل بنگاههای بسته‌بندی کتاب، تهیه‌کنندگان آلات و ادوات کامپیوتری، کتابخانه‌ها و فروشندگان تصاویر آموزشی، شرکتهای طراحی و چاپ، فروشندگان کتابهای زاید ناشران دیگر (Renainder dealers) بنگاههای حمل و نقل کتاب و مؤسسات بازاریابی کتاب و اتحادیه‌های ناشران دراین نمایشگاه غرفه‌هایی دایر می‌کنند. از پاره‌ای از کشورهای دیگر نیز در این نمایشگاه شرکت می‌کنند. گرچه حضور آنان برخلاف فرانکفورت چندان محسوس نیست. ژاپن، چین، هندوستان، فرانسه، پاره‌ای از شرکتهای آمریکایی، روسیه، آلمان و هلند از جمله کشورهایی بودند که به‌اسم کشور خود یا تحت عنوان ناشر یا ناشران خاص (مانند شپرینگر از آلمان) دراین نمایشگاه شرکت جسته بودند. حضور بعضی از کشورها دراین نمایشگاه جنبهٔ تجاری و بازرگانی ندارد، بلکه جنبهٔ تبلیغی و سیاسی دارد.

(ایران دراین نمایشگاه تاکنون غرفه‌ای نداشته است، و ضروری

(محمد رضا حکیمی)، نامهٔ آخوند شیخ محمّد بهاری همدانی. جامعه‌شناسی.

گزینهٔ مقاله‌های شمارهٔ ۳: نگرشی بر مجلس مشروطیت. مصاحبهٔ منتشر نشده‌ای از آیت‌الله صدوقی. سیاست و حوزه‌های علمیه. تشکیلات واتیکان (هادی خسروشاهی).

۳) دانشگاه انقلاب: نشریهٔ جهاد دانشگاهی. (شمارهٔ ۳۴. فروردین ماه ۱۳۶۳)

گزینهٔ مقاله‌ها: روان‌درمانی ارزشی. مفاهیم روش شناخت جامعه‌شناسی. بیماری بلاست برنج و راههای مبارزه با آن

۴) ریخته‌گری: نشریهٔ جامعه ریخته‌گران ایران (سال چهارم. شمارهٔ سوم. پائیز ۱۳۶۲)

گزینهٔ مقاله‌ها: ازت و هیدروژن در چدنهای‌نشکن (عباس نجفی‌زاده. کورهٔ کوپل بدون کك (رئوف پرورش). ریخته‌گری در ژاپن (غلامرضا موسوی غروی).

۵) زیتون: نشریهٔ داخلی وزارت کشاورزی. (شمارهٔ ۳۳. فروردین ۱۳۶۳)

گزینه مقاله‌ها: نظریاتی در مورد جنگلها و مراتع. بیماری‌های دام و طیور. آفات و بیماری‌های گیاهان. واردکردن زنبوران غیربومی به مناطق جدید. بیماری جدید قرنطینه‌ای.

۶) صنعتگر: نشریه اتحادیهٔ ماشین‌ساز و فلز تراش (شمارهٔ ۱۰ و ۱۱. فروردین ۱۳۶۳)

گزینه مقاله‌ها: استنثائات برش (همایون مددی). چگونگی عمل برش فلز در قالب (سیروس حشمتی). استاندارد مهارت کارگران قالبساز.

۷) فیلم، ماهنامهٔ سینمایی. (سال دوم. شمارهٔ دوازدهم. اردیبهشت ۱۳۶۲)

گزینهٔ مقاله‌ها: عوارض فروش فیلم ایرانی از آغاز تا امروز. نگاهی به برخی از برنامه‌های نوروزی تلویزیون. فیلمهای رنگی در خطر رنگ پریدگی، نژادپرستی در سینمای امریکا.

۸) گزیدهٔ مسائل اقتصادی – اجتماعی: نشریهٔ مرکز مدارك اقتصادی – اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه (شمارهٔ ۹. دی‌ماه ۱۳۶۲).

گزینه مقاله‌ها: نرخهای واقعی بازده، بی‌طرفی پول. اوپك در بیست‌وچهارسالگی. بازرگانی خارجی کشورهای غیرنفتی. بازارگرم کتاب در چین

۹) مجلهٔ فیزیك: نشریه گروه تخصصی فیزیك مرکز نشر دانشگاهی (جلد ۱. شمارهٔ ۴. پائیز و زمستان ۱۳۶۲).

گزینه مقاله‌ها: درسهایی در سیاست و تاریخ (ورنرهایزنبرگ) پیشرفت نظریهٔ میدان در ۵۰ سال اخیر (ویکتور وایسوف). زمین همچون یك دینام (والترام الزاسر). دنیای مکعب روبیك (ج. مارکس) نقش پوانکاره ولورنتس در ابداع نسبیت (رسکسل، ر. منصوری)

۱۰) محیط‌شناسی: مجموعهٔ پژوهشهای محیط‌زیست. نشریهٔ مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست دانشگاه تهران (مرداد ۱۳۶۱)

گزینهٔ مقاله‌ها: نظری کوتاه به سیمای دهات یزد (ارسطو سعید). حیات وحش و مدیریت آن (محمود کرمی). ادارهٔ اراضی طبیعی و محیط‌زیست (هرمان‌اتر). روشهای مدیریت تالابها و پرندگان آبزی (جمشید منصوری). آلودگی محیط‌زیست ناشی از سوراندن زباله (حسین شکوهمند)

۱۱) نشریهٔ امور انرژی. وزارت نیرو (شماره ۱۲. دی و بهمن ۱۳۶۲)

گزینه مقاله‌ها: قیمت نفت و احتیاجات انرژی جهان سوم. آب شیرین‌کن‌های خورشیدی (احمد کهرباییان). گسترش نوین انرژی زمین گرمایی در ترکیه.

۱۲) نور علم: نشریهٔ جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم. (شمارهٔ دوم، دی‌ماه ۱۳۶۲)

گزینه مقاله‌ها: دو سند تاریخی از مبارزات شهید شیخ‌فضل‌الله نوری. از قرآن چه می‌دانیم (علی مشکینی). فقه سیاسی اسلام (ناصر مکارم شیرازی). در قانون اساسی (محمد یزدی)

جزوه‌های تازه

الف) دفتر ریاست جمهوری اسلامی ایران:

فهرستوارهٔ نسخه‌هایی از کتب خطی پزشکی به زبان عربی و چاپ سنگی قدیم در ایران. تهیه و تنظیم محمد شیروانی. ۱۳۶۲. ۴۵ ص

ب) سازمان برنامه و بودجه:

۱) *بررسی عملکرد موافقتنامه‌ها و قراردادهای تجاری ایران ۱۳۵۸ – ۱۳۶۰.* ۲۳ ص

۲) *برنامه‌ریزی در فرانسه.* ۳۱ ص

۳) *نگاهی به اوضاع اقتصادی جمهوری کره و روابط تجاری آن با ایران.* ۶۰ ص

ج) مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن:

۱) *تحقیق و بررسی علل خراب شدن سقف سالن استادیوم نصیری در تیرماه ۱۳۶۰.* ۵۰ ص

۲) *ساختمان محاسبات و تأسیسات کشتارگاه.* ۶۹ ص

د) مرکز نشر دانشگاهی

کلیات شیمی معدنی. چاپ دوم. تألیف ج. آ. دافی. ترجمهٔ حسن کی‌پور. ۵۵۱ ص (چاپ اول: دانشگاه بوعلی همدان)

ه) وزارت نیرو

ارزیابی منابع. نوشتهٔ والتون. ترجمهٔ عیسی هنرمند ابراهیمی و منوچهر شاه‌علی. ۳۶۶ ص

خاندان امیه است. شرح رویدادها تا حدامکان به‌اختصار آورده شده است. نهضت زنان مسلمان همین کتاب را در دو جلد منتشر کرده بود. چاپ اخیر با اصلاحات و اضافات منتشر شده است و کتاب درسی دانشگاههاست.

۱۰۰) محمدمعصوم (نایب‌الصدرشیرازی). *تحفة‌الحرمین* (سفرنامهٔ نایب‌الصدرشیرازی) در زیارت مکه و سیاحت ایران و هند. تهران، بابک، ۱۳۶۲. ۳۱۹ ص. ۶۰۰ ریال.

نایب‌الصدر نویسندهٔ کتاب معروف *طرائق‌الحقایق* است. این کتاب گزارشی است از زیارت کعبه و سیاحت ایران و هند که از سال ۱۳۰۵ ق. آغاز شده است. کتاب از روی چاپ سنگی افست شده است.

۱۰۱) معتمد خراسانی. *حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ*. تهران، هجرت، ۱۳۶۲. ۲۷۰ ص.

پژوهشی است پیرامون خلافت عباسیان از آغاز تا زمان مأمون. شرح زندگی سه تن از پیشوایان تشیع یعنی امام‌صادق(ع) امام‌موسی‌کاظم(ع) و علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) بر مبنای منابع معتبر مطرح شده است.

۱۰۲) مفیث‌السلطنه، یوسف. *نامه‌های یوسف مفیث‌السلطنه* (۱۳۲۰-۱۳۳۴ هجری قمری) به‌کوشش معصومه مافی. تهران، نشرتاریخ ایران، ۱۳۶۲. ۳۱۲ ص. ۵۸۰ ریال.

مفیث‌السلطنه از سال ۱۳۰۶ ه.ق. در دستگاه رضاقلی مافی اشتغال داشته. رضاقلی‌مافی سمتهای مختلفی داشته از جمله نائب‌الحکومگی بندرها و خلیج‌فارس و ریاست قشون آذربایجان و نیابت بروجرد و لرستان.

۱۰۳) برینتون، کرین. *از انقلاب مذهبی کرمول تا انقلاب سرخ لنین*. ترجمهٔ محمودعنایت. تهران، هفته، ۱۳۶۲. ۲۸۷ ص. ۴۰۰ ریال.

از این کتاب ترجمه دیگری نیز منتشر شده بود: (*کالبدشکافی چهارانقلاب*، ترجمهٔ محسن ثلاثی، نشرنو، ۱۳۶۲). ترجمه عنایت روان‌تر از ترجمهٔ قبلی است. ولی متأسفانه ناشر کتاب را با حروف بسیار ریزی چاپ کرده است.

۱۰۴) سیمونز، اریك ن. *تاریخ تجارت*. ترجمهٔ ابوالقاسم حالت. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ۲۵۳ ص. ۳۰۰ ریال.

روشهای ابتدایی معاملات، وقایع مهم تجارت، کشورهایی که بازرگانی دنیای قدیم را در دست داشته‌اند و... مطالب کتاب است.

زندگینامه

۱۰۵) چاپلین، چارلز. *زندگی پدرم چارلی چاپلین* ج ۲. ترجمهٔ حسن مرندی [و] منصور تاراجی. تهران، نگاه، ۱۳۶۲. ۲۶۴ ص. مصور. ۳۷۵ ریال.

۱۰۶) شایرر، ویلیام. *خاطرهٔ گاندی*. ترجمه حسن حاج‌سیدجوادی [و] گودرز شیدائی. تهران، آشتیانی، ۱۳۶۲. ۳۶۴ ص. ۵۵۰ ریال.

زندگینامهٔ گاندی است که نویسنده گوشه‌هایی از آن را شاهد بوده و حاکی از تأثیر شخصیت گاندی بر نویسنده است.

۱۰۷) گرامشی، آنتونیو. *نامه‌های زندان*. ترجمه مریم علوی‌نیا. تهران، آگاه، ۱۳۶۲. ۲۳۰ ص. ۲۵۰ ریال.

گزیده‌ای از نامه‌هایی است که گرامشی از زندان موسولینی برای بستگانش نوشته است.

۱۰۸) هیلی، الکس. *مالکوم ایکس*. ترجمه غلامحسین کشاورز. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ۳۷۵ ص. ۵۵۰ ریال.

سفرنامه و جغرافیا

۱۰۹) اسلامی ندوشن، محمدعلی. *کارنامه سفر چین*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ۵۵۰ ص. ۷۲۰ ریال.

«آنچه خواسته‌ام در نگارش این کتاب به‌تحقیق نزدیك کنم تسری استنشامهای خود به‌خواننده بوده است. این کتاب نه گزارش است و نه راهنما. اهتمامم برآن بوده است که اگر بتوانم طعم و رنگ و بوی کشور چین را به‌خواننده انتقال دهم» (مقدمه نویسنده). نویسنده در بهار ۱۳۵۴ به‌مدت یك‌ماه در چین بوده است.

۱۱۰) حجازی، فخرالدین. *سفرنامهٔ فرنگ*. تهران، بعثت، ۱۳۶۲. ۲۴۰ ص. ۲۰۰ ریال.

۱۱۱) طاهباز، سیروس. *یوش*. چ ۲. تهران، نشرمعاصر، ۱۳۶۲. ۱۳۶ ص. مصور، نقشه ۲۵۰ ریال.

شرح جغرافیای شوش، باورها و شیوهٔ زندگی مردم دراین کتاب آمده است.

تصحیح

در شمارهٔ اول سال چهارم، در بخش کتابهای تازه، عبارتی که در معرفی کتاب *تام‌جونز* آمده اشتباه است و ربطی به‌آن کتاب ندارد

معرفی نشریه‌های علمی، ادبی، هنری و تخصصی

۱)آینده، سال نهم، شماره‌های ۱۰ و ۱۱، (دی و بهمن ۱۳۶۲)

گزینهٔ مقاله‌ها: به یاد بنیادگذار آینده (محمد جواد شیخ‌الاسلامی). تاج‌الدین‌اشنهی (قاسم انصاری). حاجی نظام‌السلطنه (امیر فریدون گرگانی). سی‌ویکمین کنگرهٔ جهانی علوم انسانی (هاشم رجب‌زاده).

۲) حوزه، با ویژه حوزه‌های علوم دینی (شماره ۲، آذر۱۳۶۲؛ شماره ۳، اسفند ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌های شمارهٔ ۲: آفاق فکری برونحوزه‌ای — ۲

دیگری زمان حکومت استالین در مسکو. اثر در عین حال که بحث مسائل فلسفی و نقد معضلات اجتماعی است تا حدی زندگینامهٔ نویسنده نیز هست. بولگاکف (۱۸۹۱ - ۱۹۴۰) اثر را در سال ۱۹۳۸ در شوروی نوشته ولی تا سال ۱۹۶۵ زمامداران شوروی اجازهٔ نشر به آن نداده‌اند.

۸۱) پوزو، ماریو. *زائر خوشبخت*. ترجمه سودابهٔ فضائلی. تهران، آئینه، ۱۳۶۲. ۳۸۲ ص. ۶۰۰ ریال

ماریو پوزو (متولد ۱۹۲۰ م.) نویسندهٔ ایتالیایی تبار امریکا در این رمان مسایل و مصایب گروههای مهاجر اروپایی به امریکا، در سالهای پیش از جنگ اول جهانی، را توصیف کرده است

۸۲) تورگنیف، ایوان. *خاک بکر*. ترجمهٔ عبدالرحمن رزندی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. نوزده + ۳۳۰ ص. ۴۰۰ ریال

۸۳) چخوف، آنتون. *باغ آلبالو* (نمایشنامه). ترجمهٔ بهروز تورانی. تهران، فاریاب، ۱۳۶۲. ۹۱ ص. ۱۸۰ ریال

باغ آلبالو را پیش از این یکبار بزرگ علوی و باردیگر سیمین دانشور ترجمه کرده بودند. مترجم انگیزهٔ خود را برای ترجمهٔ مجدد این نمایشنامه ننوشته است.

۸۴) سیرون، ژیلبر. *اما من شما را دوست می‌داشتم*. ترجمهٔ محمد حسن مهدوی اردبیلی (و) غلامحسین یوسفی. تهران، توس، ۱۳۶۲. هفت + ۳۹۳ ص. ۶۵۰ ریال.

متن اصلی اثر در سال ۱۹۷۷ م. به زبان فرانسه منتشر شده است. رمان در اطراف سرگذشت پسر بچه‌ای است که پدر و مادر خود را بر اثر پیش آمدهایی از دست می‌دهد. از لحاظ جسمانی رشد می‌کند اما تا پایان عمر باذهن و فکر کودکی هفت ساله به سر می‌برد و بر این منوال می‌اندیشد و رفتار می‌کند. مشکلهایی که وی با آن روبرو می‌شود خمیر مایهٔ حوادث داستان است.

۸۵) کازینسکی، یری. *حضور*. ترجمهٔ ساناز صحتی. تهران، نشرنو، ۱۳۶۲. ۱۳۰ص. ۲۱۰ ریال.

کازینسکی لهستانی تبار و مقیم امریکاست. ترجمه دیگری از این اثر به قلم اسماعیل صارمی در سال ۱۳۵۳ منتشر شده بود.

۸۶) *مرگ در جنگل ازشروود اندرسن و ۲۵ داستان از نویسندگان دیگر*. ترجمهٔ صفدر تقی‌زاده (و) محمد علی صفریان. تهران، نشرنو، ۱۳۶۲. شش + ۵۰۲ ص. ۶۴۵ ریال

در این کتاب ۲۶ داستان کوتاه از: آلن پو، تورگنیف، چخوف، جویس، همینگوی، فاکنر، تربر، مارکز و... که در نوشتن این قالب ادبی شهرت دارند گرد آمده است. در آغاز هر داستان زندگینامهٔ کوتاه از نویسنده همراه با چند سطری دربارهٔ ویژگی سبک و آثار وی آمده است.

۸۷) هاردی، تامس. *تس دور بروبل*. ترجمهٔ سیروان آزاد. تهران، نشرنو، ۱۳۶۲. یازده + ۴۱۷ ص. ۸۰۰ ریال

۸۸) هانتکه، پیتر. *پیوندهای گسسته*. ترجمهٔ فرّخ معینی، تهران، فاریاب ۱۳۶۲. ۹۶ ص. ۲۰۰ ریال.

دربارهٔ آثار و نویسندگان

۸۹) پرین، لورنس. *تأملی دیگر درباب داستان*. ترجمهٔ محسن سلیمانی. تهران، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲. ۱۳۵ ص. ۱۰۰ ریال.

طبقه‌بندی داستانها، طرح داستان، شخصیت پردازی در داستان، پیام داستان، معیارهای ارزیابی داستان، سمبل و کنایه و... مطالب کتاب است

۹۰) جهاقی (ویشه‌سرایی) مهرزاد. (گردآورنده). *میعاد با جلال*. تهران، رواق، ۱۳۶۲. ۱۰۴ ص. مصور ۲۰۰ ریال.

گفتارهای کوتاهی است دربارهٔ زندگی، دیدگاهها و آثار آل احمد از اخوان ثالث، علی اصغر خبره‌زاده، رضا براهنی، شمس آل احمد و ...

۹۱) سپانلو، محمد علی. *نویسندگان پیشرو ایران*. از مشروطیت تا ۱۳۵۰ (تاریخچهٔ رمان، قصه‌کوتاه، نمایشنامه و نقد ادبی در ایران معاصر) تهران، زمان، ۱۳۶۲. ۳۱۰ ص. ۵۵۰ ریال.

تاریخ، زندگینامه، سفرنامه، جغرافیا

تاریخ ایران

۹۲) آقسرایی، محمود بن محمد. *تاریخ سلاجقه یا مسامرةالاخبار و مسایرة الاخیار* چ ۲. به اهتمام و تصحیح عثمان توران. تهران، اساطیر، ۱۳۶۲. ۳۶۶ + ۶۱ص. ۷۰۰ ریال

کتاب هیچ مقدمه و توضیحی ندارد. ناشر مقدمهٔ ترکی کتاب را، مانند متن کتاب عیناً افست کرده است. بهتر بود که این مقدمه، یا دست کم چکیده‌ای از آن به زبان فارسی ترجمه می‌شد (چاپ اول ۱۹۴۳. انجمن تاریخ آنقره).

۹۳) اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (و) سیروس سعدوندیان [فراهم آورندگان]. *سیاق معیشت در عهد قاجار* سیاق اول حکمرانی و ملکداری (مجموعهٔ اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما). جلد اول (اسناد سال‌های ۱۳۲۷ - ۱۳۰۳ هجری قمری) تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ۱۵۹ ص. جدول. ۳۰۰ ریال

فرمانفرما از سیاستمداران و مالکین بزرگ ایران بوده و نامه‌ها و اسناد وی که در این مجموعه به چاپ رسیده نمودار امور مالی و ملکی اوست. نامه‌های سیاسی و خصوصی کمتر در این مجموعه آمده است.

۹۴) باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. *نون جو و دوغ گو* ج ۲. با تجدید نظر و اضافات. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲. ۹۲۵ ص. مصور. ۱۵۰۰ ریال.

«در این کتاب من به جای آنکه دنبال رجال سرشناس «نان گندم خور» بروم و تاریخ را از آنها شروع کنم به گروهی پرداخته‌ام که خلاف آن راه رفته‌اند و فضیلتی در نان جو دیده‌اند.» (مقدمهٔ نویسنده).

۹۵) بشیری، احمد [ویراستار]. *کتاب آبی*. گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس دربارهٔ انقلاب مشروطه ایران. ج ۲. از تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۰۸ تا ۱۰ مه ۱۹۰۹ [۸ آذر ۱۲۸۷ تا ۲۰ اردی بهشت ۱۲۸۸] تهران، نشرنو، ۱۳۶۲. ۴۸۰ ریال

۹۶) خان ملک یزدی، محمد. *غوغای تخلیه ایران*. [چ ؟] تهران، سلسله، ۱۳۶۲. ۱۵۹ ص. نقشه. ۳۰۰ ریال.

شرح ماجرای تخلیهٔ ایران از قوای بیگانه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی است. این اثر ظاهراً در سال ۱۳۲۶ نیز منتشر شده بود.

۹۷) رحیم زادهٔ صفوی، علی اصغر. *اسرار سقوط احمد شاه*. چ ۳. به کوشش بهمن دهگان. تهران، فردوسی، ۱۳۶۲. ۳۰۸ ص. ۴۶۰ ریال

به بخش نقد و معرفی کتاب همین شماره نگاه کنید

۹۸) زرین‌کوب، عبدالحسین. *تاریخ ایران بعدازاسلام*. چ ۳. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ۶۸۵ ص. ۱۳۰۰ ریال. (چاپ اول ۱۳۴۳)

۹۹) شهیدی، جعفر. *تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان*. [چ؟] تهران، مرکزنشردانشگاهی، ۱۳۶۲. ۲۱۹ ص. مصور. ۲۵۰ ریال.

تاریخچهٔ مختصری از عربستان پیش از اسلام، تحلیل از رویدادهای سدهٔ نخستین هجرت پیامبر(ص) و آغاز سده دوم هجری و پایان حکومت

رضوی. تهران. اساطیر. ۱۳۶۲. ۴۶۳ ص. ۱۲۰۰ ریال
غزنوی از شاعران سدهٔ ششم هجری و هعصر سنایی بوده است. این دیوان در سال ۱۳۲۸ به همت دانشگاه تهران منتشر شد. در چاپ حاضر تجدید نظرها و حواشی استاد مدرس توسط محمد روشن ملحوظ شده است.

شعر معاصر فارسی

۶۳) بهبهانی، سیمین. دشت ارژن. تهران. زوار. ۱۳۶۲. ۱۶۶ص. ۳۵۰ ریال
شعرهایی است که در فاصلهٔ بهار و زمستان ۱۳۶۱ سروده شده است. به گفته شاعر این دفتر «ادامهٔ آگاهانه‌تر دفتر شعر پیشین [وی] خطی زسرعت و از آتش است.»
۶۴) پارسی، منذو. پیغام آفتاب؛ گزیدهٔ شعر (۱۳۴۷ - ۱۳۵۶). [بی‌م، بی‌نا] ۱۳۶۱. ۷۲ ص. ۱۴۰ ریال
۶۵) درودیان، ولی‌الله. دهخدای شاعر چ ۳. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ۲۲۸ ص. ۴۰۰ ریال
با شرح زندگی دهخدا کتاب آغاز می‌شود و پس از بحث دربارهٔ شعرهای دهخدا، گزیده‌ای از شعرهای وی همراه با توضیحات تاریخی و لغوی آمده است. در این چاپ به حواشی و تعلیقات کتاب افزوده شده است.
۶۶) شفیعی کدکنی، محمد رضا. (م. سرشك). شبخوانی (مجموعه شعر ۱۳۴۳ - ۱۳۳۹). چ ۲. تهران. توس. ۱۳۶۱. ۸۱ ص. ۱۳۵ ریال.
شعرهای این دفتر در بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ سروده شده است. در این چاپ بعضی شعرها حذف شده و در بعضی شعرها و مصراعها تغییراتی داده شده است. (چاپ اول ۱۳۴۴، مشهد)

نثر کهن فارسی

۶۷) ارجانی، فرامرز بن‌خدا داد. سمك عیار. ج ۱. چ ۵. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران. آگاه. ۱۳۶۲. دوازده + ۴۰۴ ص. ۱۰۰۰ ریال
۶۸) قاضی، ابوالفضل (فراهم آورنده). آورده‌اند که...: داستانهای کهن ایرانی چ ۲. تهران. راهنما (و) ویس. ۱۳۶۲. ۴۳۷ ص. ۸۰۰ ریال
۶۹) یغما، ابوالحسن بن ابراهیم قلی. مجموعه آثار یغمای جندقی. ج ۲ مکاتیب و منشآت. تهران. توس. ۱۳۶۲. ۲۹ + ۴۲۴ ص. با نمونهٔ خط یغما. ۱۵۵۰ ریال
یغمای جندقی از شاعران دورهٔ قاجار بوده و این کتاب حاوی نامه‌های اوست. ویژگی نامه‌های وی در سادگی انشا و کوشش در به کار بردن لغات پارسی‌سره است.

داستان و نمایشنامه فارسی

۷۰) بینصائی، بهرام. فتحنامه‌ی کلات. (نمایشنامه). تهران. دماوند. ۱۳۶۲. ۱۷۰ ص. ۳۰۰ ریال.
۷۱) دانشور، سیمین. به کی سلام کنم؟ چ ۳. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲. ۲۹۹ ص. ۳۳۰ ریال
۷۲) فصیح، اسماعیل. ثریا در اغما. تهران. نشرنو. ۱۳۶۲. ۳۲۱ ص. ۵۱۰ ریال
نگاه کنید به بخش نقد و معرفی کتاب در همین شمارهٔ نشردانش

۷۳) گلشیری، هوشنگ. جبه خانه. تهران. کتاب تهران. ۱۳۶۲. ۱۱۸ ص. ۲۲۰ ریال
مجموعهٔ چهار داستان است که غیر از «جبه خانه» داستانهای دیگر مجموعه یعنی: «به خدا من فاحشه نیستم»، «بختك» و «سبز مثل طوطی...» پیش از این منتشر شده بود.

شعر فرنگی

۷۴) رمبو، آرتور. اشراقها؛ اوراق مصور آرتور رمبو. شعرهای به نثر ۱۸۷۵ - ۱۸۷۲. ترجمهٔ بیژن الهی. تهران. فاریاب. ۱۳۶۲. ۲۵۶ ص. ۴۲۵ ریال
به عقیدهٔ فرانسه‌دانان (که نگارنده از آنان نیست) شعرهای رمبو شعرهای دشوار و پیچیده‌ای نیست، اما شعرها در این ترجمه ثقیل و در مواردی بی‌معنی است.

داستان و نمایشنامهٔ فرنگی

۷۵) آستوریاس، میگل آنخل. مردی که همه چیز، همه چیز همه چیز داشت. ترجمهٔ لیلی گلستان. تهران. دماوند. ۱۳۶۲. ۹۹ ص. ۲۰۰ ریال
آخرین اثر آستوریاس است که در سال ۱۹۷۳ م. منتشر شده است.
۷۶) اتول، چارلز. ماهیای سیاه. ترجمهٔ محمود رستمی جم. تهران. تاپاز. ۱۳۶۲. ۳۲۳ ص. مصور ۱۵۰ ریال.
داستانی است مستند دربارهٔ مبارزات سیاهان در سالهای ۶۶ - ۱۹۶۰ در افریقای جنوبی
۷۷) اشپربر، مانس. قطره اشکی در اقیانوس. ترجمه روشنك داریوش. تهران. نشرنو ۱۳۶۲. ۲ ج. ۱۰۵۹ ص. ۱۳۶۰ ریال
مانس اشپربر (متولد ۱۹۰۵ م. لهستان) در آغاز جنگ و شروع کشتار یهودیان زادگاهش را ترك گفت و مدتی در آلمان و اتریش زندگی کرد و سرانجام به پاریس رفت و اکنون نیز مقیم فرانسه است. وی در آغاز جوانی کمونیست بود و در سال ۱۹۳۴ م. از چنگ اس آ. گریخت. در سال ۱۹۳۷ م. همزمان با محاکمات مسکو کمونیسم بین‌الملل را ترك گفت.
اشپربر پیرو مکتب روان‌شناسی فردی آدلر است. این رمان بازگویی تجربیات وسیع اوست. تجربیات شخصی که با گروهها و طبقات مختلف مردم مانند پزشکان، زندانیان، کمونیستها، صهیونیستها، دانشمندان و... زندگی کرده و با دقت غریبی روحیه و شخصیت آنان را تحلیل کرده است. این اثر آمیزهٔ رنگارنگ و بدیعی از دانش روانشناسی، تاریخ، جامعه‌شناسی و هنرداستان نویسی است.
۷۸) اوروِل، جورج. راهی به اعماق. ترجمه؟. تهران. کتاب سرا. ۱۳۶۲. ۶۰۰ ریال
روایتی است از زندگی معدنچیان زغال سنگ در انگلستان در دههٔ ۱۹۳۰. ترجمهٔ دیگری نیز از این اثر منتشر شده (باعنوان ژرفنا، ترجمهٔ همایون حنیفه وندمقدم) که ترجمه دقیقی نیست و افتادگیهایی دارد.
۷۹) بل، هاینریش. سیمای زنی در میان جمع. ترجمهٔ مرتضی کلانتریان. تهران. آگاه. ۱۳۶۲. ۴۴۸ ص. ۵۰۰ ریال
۸۰) بولگاکف، میخائیل. مرشد و مارگریتا. ترجمه عباس میلانی. تهران. نشرنو. ۱۳۶۲. دوازده + ۴۵۱ ص. ۵۸۵ ریال
این رمان از سه‌داستان مختلف تشکیل شده که گاه به گاه به هم تنهده می‌شوند و بالأخره در پایان کتاب به وحدتی ارگانیك می‌رسند. داستانها در دو زمان تاریخی مختلف رخ می‌دهد: یکی زمان عیسی (ع) در اورشلیم و

[illegible]

فرهنگ

۳۰) اسلامی ندوشن، محمدعلی. گفتیم و نگفتیم (گزیده نوشته‌ها). تهران، یزدان، [۱۳۶۲]. ۲۴۸ ص. ۳۷۰ ریال

گزیده‌هایی است از نوشته‌هایی که در طی بیست سال فراهم آمده است. نخستین آنها در ۱۳۳۷ و آخرین آنها در اوائل سال ۱۳۵۷ نوشته شده است. تکیهٔ این نوشته‌ها بیشتر بر مقوله فرهنگ به مفهوم گسترده آن و مسائل مرتبط با آن است.

سیاست

۳۱) سازمان تبلیغات اسلامی. واحد سیاسی. مارکسیسم چهرهٔ دیگر استکبار، مارکسیسم همدست امپریالیسم. در حاشیهٔ محاکمات علنی تروریست‌های اتحادیهٔ کمونیستها. ۱۳۶۱. ۵۶ ص. ۵۰ ریال

۳۲) سالینجر، پیر. امریکا در بند. ترجمه [؟]. تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۶۲. ۳۹۴ ص. مصور، ۵۵۰ ریال

شرح واقعه‌ها و ماجراهایی است که امریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با آن درگیر بوده است، مانند استرداد شاه، گروگانگیری و ...

۳۳) نیکسون، ریچارد. جنگ حقیقی. ترجمهٔ جعفر ثقة‌الاسلامی [تهران] نوین، ۱۳۶۲. ۵۱۹ ص. ۳۵۰ ریال.

مسائل سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان با توجه به نقش اتحادشوروی و کشورهای متحدهٔ امریکا مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

آمار

۳۴) سازمان برنامه و بودجه. مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور. سال ۱۳۶۱. تهران، ۱۳۶۲. ۸۷۵ ص. جدول، نمودار

زبان‌شناسی

۳۵) چومسکی، نعام. ساختهای نحوی. ترجمهٔ احمد سمیعی. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲. ۱۹۰ ص. واژه‌نامه ۴۰۰ ریال

ساختهای نحوی حاوی آراء عمده چومسکی دربارهٔ دستور زبان است. این کتاب از روی اثر پیشین وی به نام ساخت منطقی نظریه زبانشناسی که به چاپ نرسیده است، گرته‌برداری شده و نخستین اثر عمدهٔ چومسکی بوده که منتشر شده است (۱۹۵۷ م.).

علوم و تاریخ علوم

۳۶) آیزبرگ، رابرت [و] رابرت رزنیك. فیزیك کوانتومی، اتمها، مولکولها، جامدات، هسته‌ها و ذرات بنیادی. ترجمه ناصر نفری. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲. ۷۳۳ ص. مصور، جدول، نمودار، واژه‌نامه ۱۲۰۰ ریال

در این کتاب درسی خواص اکثر دستگاههای مهم کوانتومی از دیدگاه مکانیك کوانتومی مقدماتی به‌گونه‌ای روشن و معتبر بررسی و ارائه شده است. بر کاربردهای نظریه‌ها بیش از خود نظریه‌ها تأکید شده است.

۳۷) آینشتاین، آلبرت [و] لئوپولد اینفلد. تکامل فیزیك چ.۲. ترجمهٔ احمد آرام. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱. ۲۶۹ ص. مصور، جدول، نمودار، واژه‌نامه.

نگاه کنید به حسین معصومی همدانی «دورهٔ آثار آینشتاین» نشر دانش، سال چهارم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۲ صص ۴۵-۴۷.

۳۸) آینشتاین، آلبرت. نسبیت؛ نظریه خصوصی و عمومی و مفهوم نسبیت، ترجمه محمدرضا خواجه‌پور. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲. ۲۸۳ ص. مصور. جدول. نمودار ۷۰۰ ریال

برای آشنایی با این اثر نیز رجوع کنید به «دورهٔ آثار آینشتاین» نشر دانش. سال چهارم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۲. صص ۴۵-۴۷

۳۹) اسمیت، آلبرت. ترویج میدانهای کاهنربایی خارجی به خطوط انتقال. ترجمه فرخ آزرم. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲. ۱۲۷ ص. جدول، نمودار، واژنامه ۲۰۰ ریال.

۴۰) حسنی‌پاك، علی‌اصغر. اصول اکتشافات ژئوشیمیائی (مواد معدنی) تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲. شانزده + ۶۰۱ ص. مصور. جدول. نقشه. نمودار. واژه‌نامه. ۸۵۰ ریال.

کتاب روشهای اکتشاف ژئوشیمیایی برای نهشته‌های کانساری تألیف بوس و گریگوریان یکی از مراجع کتاب حاضر است که در اصل به زبان روسی است ولی مؤلف از ترجمه انگلیسی آن استفاده کرده است. کتاب به سه بخش مبانی، روشها و مسایل تقسیم شده است.

۴۱) دوما، موریس (ویراستار). تاریخ صنعت و اختراع. جلد اول: مبانی تمدن صنعتی. ترجمه عبدالله ارگانی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ۷۶۹ ص. مصور، نقشه، جدول ۱۴۰۰ ریال.

مراد از صنعت در این کتاب آن رشته از فعالیتهای بشری است که هدف آنها تغییر شکل و انطباق مواد خام به منظور بهبود شرایط محیط‌زیست انسان است. این جلد از تمدنهای پیش از تاریخ آغاز می‌کند و تا سده‌های میانه پیش می‌آید.

پزشکی و تاریخ پزشکی

۴۲) آل‌محمد، مهدی. میکروبیولوژی (باکتریولوژی). تهران، روزبهان، ۱۳۶۲. ۲۰۷ ص. مصور، جدول، نمودار ۵۰۰ ریال.

مندرجات: آغاز میکروبیولوژی، طبیعت دنیای میکروبها، روشهای میکروبشناسی، آغازیان پروکاریوتیك، متابولیسم میکروبی، تولید و انتقال انرژی، متابولیسم میکروبی، رشد میکروبها، ویروسها، باکتریها (باکتریوفاژها)، ژنتیك باکتریها.

۴۳) ایستمن، نیکولسون‌جی. مادر باردار. ترجمهٔ محمد مهدی آل‌محمد (و) لطفعلی شجاعی مقدم. تهران، روزبهان، ۱۳۶۲. ۲۱۱ ص. مصور، جدول، نمودار ۴۵۰ ریال.

علایم و نشانه‌های حاملگی، رشد و نموجنین، مراجعه به پزشك، تغذیه و بهداشت در دوران حاملگی، حاملگی و اضافه وزن، ناراحتیهای شایع و درمان آنها و... مندرجات کتاب. است.

۴۴) پره و. فلورین. روش شناخت و درمان میگرن و سردردها. ترجمهٔ محمد علی سجادیه. تهران، تایماز، ۱۳۶۲. ۱۱۱ ص. ۲۲۵ ریال

۴۵) دفتر ریاست جمهوری. سمینار بین‌المللی پزشکی. ۲۹ آبان - ۶ آذر ۱۳۶۲. ایران. تهران. خلاصهٔ مقالات و برنامه. ۱۵۳ + ۲۶۹ ص.

۴۶) زیگریست، هنری ا. پزشکان نامی. ترجمهٔ کوکب صورتگر و حسن صفاری. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ۲۳۳ ص. مصور، رنگی، ۸۵۰ ریال.

زیگریست (متولد ۱۸۹۱) پزشك و محقق فرانسوی است که در این اثر تاریخ پزشکی را با بیانی‌شیرین از مصرباستان تا دوران معاصر توصیف

دین و عرفان

اسلام

۱۱) *اخلاق از دیدگاه قرآن و سنت*. تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۶۲. ۳۵۶ ص. ۳۵۰ ریال.

۱۲) انصاری، عبدالله‌بن‌محمد. (خواجه عبدالله انصاری). *طبقات‌الصوفیه*: تقریرات شیخ‌الاسلام ابواسمعیل عبدالله انصاری (ربع چهارم قرن پنجم هجری). تهران، توس، ۱۳۶۲. شانزده + یکصد و نود و دو +۹۶۸ ص.

تصحیح جدیدی است از *طبقات‌الصوفیه* که از کهن‌ترین تذکره‌های عرفانی به فارسی است، که هم از نظر تاریخ عرفان و هم زبان فارسی واجد اهمیت است. تصحیح دیگری از این کتاب در شمارهٔ قبل معرفی شد. تصحیح حاضر بر مبنای پنج نسخه کهن انجام شده. مصحح پیشگفتاری در صدونودودو صفحه در معرفی نویسنده و کتاب و نسخه‌های مبنای خود و اختصاصات زبانی این اثر نوشته است. فهرست آیات، احادیث، اشعار عربی، اقوال مشایخ به عربی، سخنان مشایخ به فارسی، اصطلاحات عرفانی لغات و ترکیبات، اعلام اشخاص در پایان اثر آمده است. چاپ و صحافی کتاب پاکیزه و زیباست.

۱۳) حسینی میلانی، علی. *خلاصة عبقات‌الانوار فی امامة الائمة الاطهار*. تهران، بعثت، ۱۳۶۲. ۴۳۷ ص.

این اثر به پی‌جویی سلسله اسانید حدیث غدیر از طریق راویان مختلف آن پرداخته است. مؤلف پس از ذکر هریك از راویان و بیان نص روایت او به‌طور مختصر، آراء علمای رجال را درباب هریك از آنها آورده است. پژوهش نویسنده از قرن دوم هجری تا قرن چهاردهم را دربر می‌گیرد.

۱۴) خمینی، مصطفی. *سرمنزل انسانیت (تفسیر اخلاقی فاتحة‌الکتاب)* به کوشش محمد تحریرچی. تهران. انتشارات «لااله‌الاالله»، ۱۳۶۲. ۱۵۲ ص. ۱۵۰ ریال

۱۵) دوانی، علی. *فروغ هدایت*. تهران، قدر، ۱۳۶۲. ۴۱۶ ص. ۳۵۰ ریال.

۱۶) رهبر، محمد تقی. *استکبار و استضعاف از دیدگاه قرآن*. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲. ۱۲۸ ص. ۱۰۰ ریال

۱۷) زرین‌کوب، عبدالحسین. *دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ۴۱۲ ص. ۶۵۰ ریال.

«*دنبالهٔ جستجو* درواقع خط‌سیری را که *جستجو در تصوف ایران* درپیش داشت ازسر می‌گیرد و می‌کوشد تا دور از هرگونه‌شائبهٔ شوق و نفرت درباب این جریان فکری و رفتاری بر شناخت و ارزیابی عینی دست بیابد» نقد صوفی، نهضتهای صوفیه، شیخ کبری و خلفایش، مکتب ابن‌عربی، کبرویه، ذهبیه، نوربخشیه، از سمرقند تا هند، مکتب اصفهان، تصوف و فلاسفه، تجدید عهد با گذشته بخشهای کتاب است.

۱۸) سیوطی، جلال‌الدین. *ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن*. چ ۲. تهران، انتشار، ۱۳۶۲. ۹۶ ص. ۸۰ ریال

۱۹) شهرستانی، طالب. *خدا به ما لطف دارد*. تهران، سعدی، ۱۳۶۲. ۶۴ ص. ۶۰ ریال

۲۰) عنایت، حمید. *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر* ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲. ۳۵۴ ص. ۶۰۰ ریال

نگاه کنید به نصرالله پورجوادی، *نشردانش*. سال سوم، شمارهٔ اول آذر و دی ۱۳۶۱. صص ۳۰-۳۲ (این مقاله پس از انتشار کتاب به زبان انگلیسی و پیش از ترجمهٔ آن نوشته شده است) همچنین نگاه کنید به *کیهان فرهنگی* فروردین ۱۳۶۳ ص ۴۰ که تلخیصی از مقالهٔ نیکی کدی در بارهٔ کتاب عنایت را از *The Middle East Journal* (Vol 37. No 3. Summer 1983) نقل کرده است. این اثر توسط ابوطالب صارمی قبلاً ترجمه شده است. برای آگاهی از کیفیت ترجمهٔ صارمی نگاه کنید به کامران فانی «دربارهٔ تفکر نوین سیاسی اسلام»، *نشر دانش*. سال چهارم، شمارهٔ اول، آذر و دی ۱۳۶۲ صص ۸-۱۳

۲۱) غیاث، عبدالرحمن. *ساعتی در ساحت قدس، گذری در روایات اهل بیت (ع)*. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲. ۶۴ ص. ۷۰ ریال.

۲۱) محقق داماد، مصطفی. *مباحثی از اصول فقه*. دفتر اول. مبحث الفاظ. تهران، اندیشه‌های نو در علوم انسانی، ۱۳۶۲ ۱۱۴ ص. ۱۱۵ ریال

۲۳) منتظری، حسینعلی (آیت‌الله). *رساله توضیح‌المسائل فقیه‌عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ‌حسینعلی منتظری دامت‌برکاته*. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم، ۱۳۶۲. ۵۹۴ ص. ۳۰۰ ریال

۲۴) نجف، ع. *منهاج‌التحرك عندالامام‌الهادی (ع)*. تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۲. ۱۸۳ ص

۲۵) وجدانی، حسین. *قرآن و محمد (ص)*. تهران، عطایی، ۱۳۶۲. ۱۸۴ ص. ۲۸۵ ریال

عرفان چین

۲۶) *بی‌چینگ یا کتاب تقدیرات*. کهن‌ترین کتاب حکمت و فالنامهٔ چینی. تنظیم به انگلیسی از الفرد داگلاس. ترجمه سودابهٔ فضائلی. ۳۴۶ ص. مصور. ۵۷۵ ریال

بی‌چینگ کتاب مقدس چینیان و کهن‌ترین متنی است که از چین باستان به جامانده است. قدمت این کتاب به بیش از چهارهزار سال می‌رسد و از آیینهای اولیهٔ چین باستان نشأت گرفته است و از ۶۴ علامت همراه با تفسیر آنها تشکیل شده است. چینیان باستان بر این باور بودند که تمام تحولاتی که در درون و پیرامون انسان رخ می‌دهد در این ۶۴ علامت خلاصه می‌شود. کارل گوستاویونگ مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته است.

روان‌شناسی

۲۷) اخوت، ولی‌الله. *تشخیص اختلالات روانی*. تهران، رز، ۱۳۶۲. ۱۳۶ ص. جدول، واژه‌نامه ۲۵۰ ریال

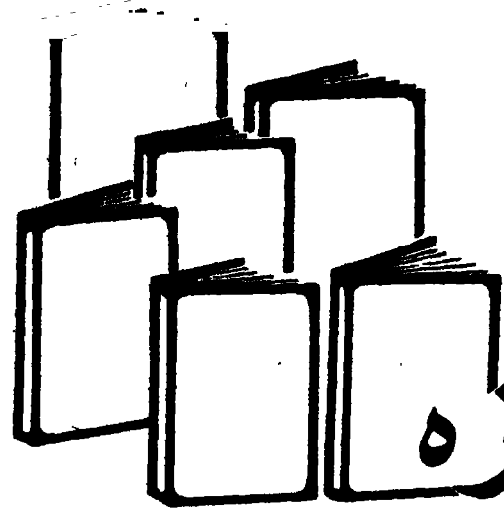
آموزش و پرورش

۲۸) تایلور، فرانك. *تجربه‌های سادهٔ علمی*: برای دانش‌آموزان و معلمان دورهٔ راهنمایی. ترجمه عادل نعیما و محمدعلی فری‌پور. تهران، وزارت آموزش و پرورش. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ۱۳۶۲. ۹۵ ص. مصور. ۱۰۰ ریال

مجموعه‌ای است از آزمایشهای ساده و قابل اجرا در خانه و مدرسه.

۲۹) لوی، ا. *مبانی برنامه‌ریزی آموزشی: برنامه‌ریزی درسی مدارس*. ترجمه فریدهٔ مشایخ. تهران، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ۱۳۶۲. ۸۸ ص. جدول، نمودار، واژه‌نامه ۸۰ ریال.

مخاطبان این کتاب مؤلفان کتابهای درسی و برنامه‌ریزان فعالیتهای یادگیری و مدیران آموزش هستند و در آن کلیه مراحل اساسی برنامه‌ریزی درسی بیان شده است.



کتابهای تازه

ف. الف. فریار

کلیّات

۱) امام خمینی. *صحیفهٔ نور؛ مجموعهٔ رهنمودهای امام خمینی*. تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱. ۹ ج.
(رجوع کنید به معرفی این مجموعه در همین شمارهٔ *نشر دانش*)

۲) برگل، یو. ا. *ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری*. ترجمه یحیی آرین‌پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز. تحریر احمد منزوی. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲. ۲ ج. ۱۰۴۱ ص. ۱۰۵۰ ریال

کتاب حاضر ترجمهٔ فارسی اثر معروف استوری است که از روی ترجمهٔ روسی آن که اصلاحات و اضافاتی بر متن اصل انگلیسی داشته است ترجمه شده است. اثر استوری فهرست بخشی از تألیفات فارسی است که در آن کتابهای تاریخی (به معنی گستردهٔ کلمه که شامل ترجمهٔ احوال کسان نیز می‌شود) مقام اول را دارد.

۳) *درخت دانش*: دانشنامه‌ای از بنیاد ملی سینمایی دانش ایران. دفتر یکم. تهران، بنیاد ملی سینمایی دانش ایران. ۱۳۶۲. ۲۰ ص. مصور، رنگی. ۱۵۰ ریال

این دانشنامه بناست در دفترهای پی‌درپی به چاپ برسد. در طرحی که موردنظر ناشر است مجموعه دفترهای آن صد جلد خواهد شد. مطالب این دفتر دربارهٔ حس بینایی، زمین‌لرزه، هواپیما، آغازیان و شهرهای اولیه است.

۴) میراحمدی، مریم (و) غلامرضا ورهرام. *کتاب‌شناسی موضوعی تاریخ ایران*. تهران، مهرداد، ۱۳۶۲. ۲۱۷ ص. ۳۳۰ ریال

۵) وزارت فرهنگ و آموزش عالی. مرکز اسناد و مدارک علمی. *فهرست پایان‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان ایرانی خارج از کشور (۱۲۹۳ تا ۱۳۴۹)*. انگلیسی، آلمانی، فرانسه. ۱۳۶۲. ۳۸+ 271 ص. ۳۰۰ ریال.

حاوی ۱۶۰۵ عنوان پایان‌نامه در محدودهٔ زمانی ۱۹۱۳-۱۹۷۰ م. است.

۶) -----. *واژه‌نامهٔ کتابداری و دکومانتاسیون*. تهران، ۱۳۶۲. ۱۵۷ ص. ۲۰۰ ریال

فلسفه

۷) آل‌رسول، عبدالحسین (فراهم‌آورنده). *زمان؛ ویژه نیچه*. تهران، زمان، ۱۳۶۳. ۴۸ ص. ۵۰ ریال

گزینه‌ای است از آثار نیچه که بیشتر آنها برگرفته از ترجمه‌های منتشر شدهٔ فارسی آنهاست، همراه با شمه‌ای دربارهٔ زندگی و آثار وی. در پایان کتابشناسی نیچه به فارسی آمده است.

۸) افنان، سهیل محسن. *واژه‌نامهٔ فلسفی. فارسی - عربی - انگلیسی - فرانسه - پهلوی - یونانی - لاتین*. ج ۲. تهران، نقره، ۱۳۶۲. ۳۳۲ ص. ۴۸۰ ریال.

این اثر از روی چاپ اول کتاب که در دارالمشرق (المطبعة الکاثولیکیة) در بیروت (۱۹۶۹) انجام شده افست شده است.

۹) کاپلستون، فردریک چارلز. *فیلسوفان انگلیسی؛ از هابز تا هیوم*. ترجمهٔ امیرجلال‌الدین اعلم. تهران، سروش، ۱۳۶۲. ۴۶۶ ص. واژه‌نامه. با جلد شمیز ۸۵۰ ریال؛ با جلد گالینگور ۱۰۵۰ ریال

فلسفه انگلیسی در قرن هفدهم و هجدهم، هابز؛ لاک، افلاطونیان کیمبریج، بارکلی و هیوم بخشهای کتاب است. این اثر جلد پنجم تاریخ فلسفه غرب است که یکی از مهمترین تاریخهای فلسفه به زبان انگلیسی است. بخش فلسفه کانت و فلسفهٔ یونان از همین کتاب به ترتیب توسط منوچهر بزرگمهر (انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، تهران ۱۳۶۰) و دکتر جلال‌الدین مجتبوی (مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲) ترجمه و منتشر شده است.

۱۰) گـارودی، روژه. *در شناخت اندیشه هگل*. ترجمه باقر پرهام. تهران، آگاه، ۱۳۶۲. ۲۶۸ ص. ۳۵۰ ریال

گزارشی است از نظام فکری و روش فلسفی هگل و نقش تعیین کنندهٔ آن در تاریخ فلسفه. نویسنده پس از مقدمهٔ کوتاهی درباره شرایط زمانی و تاریخی جامعهٔ روزگار هگل، سیر تکوینی روش فلسفی و نظام اندیشه‌ای او را در کتابهای مهمش دنبال می‌کند و بیشتر با نقل قول از خود هگل نقش مهم او را در تاریخ فلسفه نشان می‌دهد. متن اصلی اثر در سال ۱۹۶۶ م. منتشر شده است.

فشرده‌ای است از قواعد حساب برای خواننده‌ای که این قواعد را پیشتر به‌درس خوانده باشد، و به‌این دلیل کتاب با عبارات معمولی نوشته شده و از آوردن ارقام و مثال و برهان، جز در چند مورد، دوری جسته است، و همین خواندن کتاب را برای کسانی که با حساب هندی آشنا نیستند دشوار می‌کند. با این حال کتاب از چند جهت اهمیت دارد.

نخست اینکه اولین نمونه از حساب اندلسی است که به‌دست ما رسیده است.

دیگر اینکه این کتاب مرحله‌ای را در تحول حساب هندی (حساب با ارقام معمولی و در مبنای ده) در تمدن اسلامی نشان می‌دهد. مسلمانان حساب هندی، یا حساب با تخت و تراب، را از هندیان فرا گرفتند، امّا در سه مرحله آن را دگرگون و سرانجام رها کردند. دراین روش عملیات حسابی بر روی لوحی که خاك روی آن را می‌پوشاند و از راه درج و حك و حذف و نقل ارقام انجام می‌گرفت. کتاب اموی نمایندهٔ مرحلهٔ میانی این تحول است، یعنی مرحله‌ای که مسلمانان با تصرفاتی در شیوهٔ اصلی هندی به‌روشهای تازه‌ای در حساب دست یافته بودند امّا هنوز تخت و تراب را رها نکرده بودند. بی‌نیاز شدن از این دستگاه در سرزمینهای اسلامی در یك زمان انجام نگرفت، مثلاً ابن‌بنای مراکشی (۶۵۴-۷۲۱) به«قدما»یی که روی تخت و خاك می‌نوشته‌اند ایراد می‌گیرد، امّا خواجه‌نصیرالدین طوسی، که فقط نیم‌قرن پیش از اومی‌زیسته، کتابی به‌نام *جوامع‌الحساب بالتخت‌والتراب* تألیف کرده است.

خصوصیت دیگر این کتاب در بحث مستوفایی است که دربارهٔ تصاعدها کرده است. اموی به‌سه نوع تصاعد می‌رسد که آنها را «عددیّه» و «بسیطه» و «مجسمه» می‌نامد. تصاعد عددیّه یك تصاعد حسابی معمولی است، تصاعد بسیطه تصاعدی است که جملهٔ n اُمش برابر است با مجموع n جملهٔ اول یك تصاعد عددیّه، همین رابطه میان تصاعد مجسمه و بسیطه هم وجود دارد. وی جملهٔ عمومی و مجموع جمله‌های هریك از این سه نوع تصاعد را به‌دست می‌آورد. گرچه پیش از او نیکوماخوس (حدود ۱۰۰ میلادی) و ابومنصور عبدالقاهر بغدادی (متکلم و ریاضیدان و مؤلف *الفرق بین الفرق*، متوفی ۴۲۱ ه.) به‌تصاعد بسیطه و مجسمه اشاره کرده‌اند، امّا هیچ یك از آن دو چیزی دربارهٔ محاسبهٔ مجموع جمله‌های تصاعد مجسمه نگفته است. هنوز معلوم نیست که آیا باید کشف فرمول مجموع جمله‌های این نوع تصاعد را از اموی دانست یا از کسی دیگر؛ و اینکه وی در بیان قاعدهٔ این کار نیز به‌راه اختصار می‌رود، معلوم نیست که به‌دلیل ترکیب کتابش این کار را می‌کند یا بدین دلیل که به‌نظر خودش چیز تازه‌ای بیان نمی‌کند بلکه قواعد شناخته‌ای را نقل می‌کند.

اموی نیز چون ریاضیدانان یونانی و بسیاری دیگر از ریاضیدانان مسلمان، اعداد را همان مجموعهٔ اعداد طبیعی (۱، ۲، ۳،...) می‌داند، امّا واحد را عدد نمی‌سمارد؛ و نیز اعداد را به‌فرد و زوج، و اوّل و مرکب، و ناقص و تام و زائد، و غیره، تقسیم می‌کند. همچنین وی پیرو آن سنت هندسی یونانی است که اعداد را نمایندهٔ کمیات هندسی می‌شمارد و آنها را به‌خطی (a، نظیر طول) و بسیطه (a^2، نظیر سطح) و مجسّمه (a^3، نظیر حجم) تقسیم می‌کند. بحث اموی دربارهٔ اعداد پس از بحث عبدالقاهر بغدادی مفصلترین بحث و تقسیم‌بندیی است که از ریاضیدانان مسلمان بازمانده است.

کتاب *مراسم الانتساب*... سه بخش و سه ضمیمه دارد. بخش اول مقدمهٔ مصحح است که شامل توضیحاتی دربارهٔ اموی و مشخصات نسخه‌های خطی کتاب و مندرجات آن است (و شرح بالا عمدتاً بر پایهٔ آن تهیه شده است). بخش دوّم متن کتاب *مراسم الانتساب* را شامل می‌شود. بخش سوم حواشی مصحح است بر کتاب با توضیح پاره‌ای مشکلات و روابط ریاضی و منابع آنها. ضمیمهٔ اول خلاصهٔ رساله‌ای است از اموی به‌نام *شرح‌الاشکال فی‌مساحة‌الاشکال* که شامل دستورهایی است دربارهٔ محاسبهٔ طول وترها و قوسهای دایره با استفاده از قضیهٔ فیثاغورس؛ حجم دایره، قطعهٔ دایره، مثلث و چهارضلعیهای مختلف؛ و حجم کره و مخروط و منشور. در ضمیمهٔ دوم اصطلاحات دو رساله ضبط و شرح شده و ضمیمهٔ سوم خلاصه‌ای است از مطالب مهم کتاب به‌زبان انگلیسی.

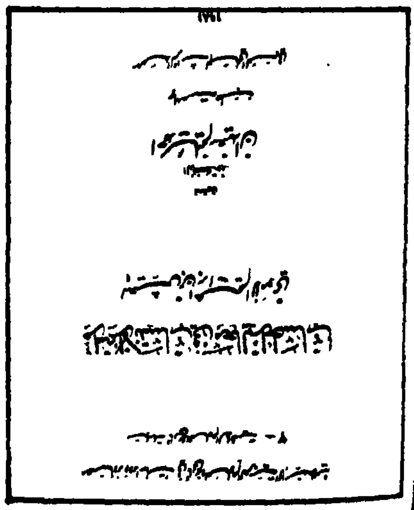
کتاب براساس دو نسخه تصحیح شده است، یکی نسخهٔ عکسی از روی نسخهٔ شمارهٔ ۱۵۰۹ کتابخانهٔ جارالله در ترکیه که در «معهدالمخطوطات» قاهره نگهداری می‌شود، و دیگری نسخه‌ای که در موزهٔ بریتانیاست. مصحح درمورد نسخهٔ اوّل می‌گوید که روگرفتی که در اختیار داشته در مواردی خوانا نبوده است، و با مراجعه به‌معهدالمخطوطات دریافته است که اشکال از فیلم اصلی است. آنگاه به‌کتابخانهٔ جارالله نامه نوشته تا عکس واضحتری برایش بفرستند، امّا جوابی دریافت نداشته است. و به‌قرائن دیگر فهمیده است که دولت ترکیه نه تنها دوست ندارد عکس نسخه‌های خطی خود را در اختیار دیگران بگذارد، بلکه حتی دوست ندارد که محققان از وجود این نسخه‌ها باخبر شوند. والله‌اعلم.

حسین معصومی همدانی

[illegible]

١٧٦١٧٨١

[illegible]



نوگشایی دانشگاهها، افزایش عدهٔ دانشجویان، ترجمه‌های خوب، ویرایش و حروفچینی و چاپ دقیق و پاکیزه، و بالأخره توزیع سریع و گستردهٔ کتابهای مرکز در سراسر کشور است. استقبالی که بدین‌نحو از کتابهای دانشگاهی مرکزنشر می‌شود نشان می‌دهد که چه خلأ بزرگی در زمینهٔ کتابهای دانشگاهی در مملکت وجود دارد و چه وظیفه و مسئولیت سنگینی به‌عهدهٔ مرکزنشردانشگاهی نهاده شده است.

۴) وسائلی که در اختیار مرکزنشر است. با وجود اینکه مرکزنشر یکی از بزرگترین ناشران کشور و محققاً بزرگترین ناشر دانشگاهی کشور است، از حیث تجهیزات و وسائل چاپ و نشر نسبتاً فقیر است. مرکز در مراحل اولیه و اساسی تولید مستقل و کاملاً متکی به‌کارشناسان و متخصصان خود است. کارهای اولیه که یك ناشر باید خود انجام دهد از قبیل ویرایش، نسخه‌پردازی، تعیین حروف، غلط‌گیری، صفحه‌آرایی و طراحی همه در خود مرکزنشر انجام می‌گیرد. ولی عکاسی و تهیه فیلم و زینك (لیتوگرافی) و چاپ و صحافی در خارج از مرکز انجام می‌شود. کتابهایی که حروفچینی و فرمول‌چینی آنها دستی است همه در خارج از مرکز در چاپخانه‌های دولتی و خصوصی حروفچینی می‌شود. حروفچینی بعضی از کتابها در خود مرکز با ماشین‌تحریر آی‌بی‌ام صورت می‌گیرد، ولی کمیت این کار در مقایسه با کتابهایی که در خارج حروفچینی دستی و ماشینی می‌شود بسیار ناچیز است. در اوایل اردیبهشت سال جاری مرکز مجهز به‌یك دستگاه ماشین حروفچینی کامپیوتری لاینوترون شد که قادر است ۳۰ درصد از کارهای حروفچینی مرکز را انجام دهد. این دستگاه که ماشین حروفچینی لاینوترون ۲۰۲ است جدیدترین ماشینی است که در ایران شروع به‌کار کرده است. (چند دستگاه لاینوترون ۳۰۳ و ۵۰۵ در ده سال گذشته در مؤسساتی چون روزنامهٔ *کیهان* و روزنامهٔ *اطلاعات* و چاپخانهٔ افست و انتشارات سروش و دانشگاه آزاد سابق فعالیت داشته است، ولیکن این ماشین از همهٔ آنها پیشرفته‌تر است.) حروفچینی این شمارهٔ *نشردانش* با همین ماشین انجام گرفته است.

ب) فروش کتابهای خارجی

یکی دیگر از فعالیتهای عمدهٔ مرکزنشردانشگاهی در سال گذشته وارد کردن کتابهای خارجی و ایجاد نمایشگاهها و فروش کتاب بوده است. در سالهای ۶۰ و ۶۱ به‌دلیل متوقف شدن ورود کتابهای خارجی، نیاز شدیدی در جامعهٔ علمی و دانشگاهی به‌کتابهای جدید پدید آمده بود. دولت جمهوری اسلامی ایران برای حل مسألهٔ واردات کتاب، مرکزنشردانشگاهی را مأمور انتخاب و خرید و فروش کتابهای خارجی کرد.

مرکزنشر با همکاری استادان و هیأتهای علمی و متخصصان خود در سال گذشته انتخاب و خرید کتابهای خارجی (در درجهٔ اول انگلیسی‌زبان) را آغاز کرد. در ظرف مدتی کمتر از یکسال بیش از ۲۰۰۰ عنوان کتاب در همهٔ رشته‌ها انتخاب شد و بالغ‌بر ۲۰۰۰۰۰ نسخه از کشورهای اروپایی (بخصوص انگلستان) و آسیایی (در رأس آنها هندوستان) وارد شد.

فعالیتی که مرکزنشر در زمینهٔ عرضهٔ کتابهای خارجی انجام داده کاملاً موفقیت‌آمیز و از بعضی جهات بی‌سابقه بوده است. یکی از جهات عمدهٔ موفقیت مرکز در قیمت‌گذاری کتابها بوده است. از آنجا که مرکز مؤسسه‌ای است غیر انتفاعی، کتابهای وارد شده را با قیمتهای مناسب و گاهی نازلتر از قیمتی که در کشورهای تولید کننده به‌فروش می‌رسد به‌خریداران عرضه کرد. علاوه براین، از آنجا که مرکزنشر یك مؤسسهٔ فرهنگی است توانست فارغ از محدودیتهایی که معمولاً واردکنندگان بخش خصوصی با آنها مواجه‌اند فعالیت کند. در بخش خصوصی، کتابفروشان معمولاً عنوانهای کمتر را با نسخه‌های بیشتر وارد می‌کردند، ولیکن سعی مرکز در این بوده است که تنوع عنوانها را بیشتر کند تا بدین نحو سطح اطلاعات جامعهٔ علمی کشور را بالاتر برد.

یکی از اقدامات دیگر مرکز برای آگاه کردن متخصصان و دانشمندان و عموم دانشگاهیان از کتابهای منتشر شده در رشته‌های گوناگون ایجاد نمایشگاههای کتاب بوده است. فروشگاه مرکز در خردادماه سال گذشته با تأسیس نمایشگاهی از کتابهای فنی و علوم دقیقه آغاز به‌کار کرد. درفروردین‌ماه سال جاری نمایشگاه دیگری در رشتهٔ ریاضی و علوم کامپیوتر همزمان با کنفرانس ریاضی در شیراز برگزار کرد. در اوائل اردیبهشت ماه نمایشگاه کوچکی از کتابهای نظامی در محل مرکز تشکیل شد. و بالأخره هم‌اکنون که این گزارش نوشته می‌شود مقدمات تشکیل بزرگترین نمایشگاه بین‌المللی کتابهای پزشکی فراهم شده که قرار است با عرضهٔ بیش از ۵۰۰۰ عنوان کتابهای پزشکی در ۲۶ اردیبهشت ماه سال جاری در محل دائمی نمایشگاهها گشایش یابد. چندین نمایشگاه دیگر نیز در رشته‌های دیگر برنامه‌ریزی شده است که انشاءالله در سال جاری به‌تدریج برگزار خواهد شد.

به‌زبان انگلیسی تحت عنوان *القلم* کرد. این نشریه به‌مدت یك سال‌ونیم (سه شماره) منتشر شد، ولی متأسفانه به‌دلیل مشکلات متعددی که در راه انتشار یك مجلهٔ خارجی بود از ۱۳۶۱ انتشار آن متوقف شد.

و اما اولین نشریه در گروههای تخصصی که مرکز انتشار داد مجلهٔ *فیزیك* بود. این مجله که فصلنامه است به‌همت گروه فیزیك تهیه می‌شود ودر سال گذشته سه دفتر از این مجله به‌چاپ رسید (شماره‌های پاییز و زمستان در یك دفتر).

علاوه بر مجلهٔ *فیزیك*، مجلات دیگری در سال گذشته پایه‌ریزی شد. یکی از آنها مجلهٔ *بهداشت جهان* است که قرار است به‌صورت فصلنامه منتشر شود. این مجله براساس مجلهٔ *بهداشت جهان*، که یکی از نشریات معتبر سازمان جهانی بهداشت است، با همکاری گروه بهداشت مرکزنشردانشگاهی و انجمن بهداشت ایران منتشر می‌شود. نخستین شمارهٔ این مجله که مربوط به‌زمستان سال گذشته است در اردیبهشت امسال منتشر شد. دو مجلهٔ تخصصی دیگر که پایه‌گذاری شده است یکی در رشتهٔ زبانشناسی است و دیگر در علوم عقلی و اسلامی (فلسفه، کلام، عرفان، و غیره). شماره‌های نخستین این مجله‌ها زیر چاپ است و انشاءالله در اواخر بهار منتشر خواهد شد.

فعالیت مرکزنشر در انتشار مجلات علمی به‌مجلات مذکور ختم نمی‌شود. اگرچه هدف عمده و اصلی مرکز چاپ و نشر کتابهای درسی دانشگاهی است، ولی هیچ محققی نمی‌تواند اهمیت فوق‌العادهٔ مجلات علمی را نادیده بگیرد. از این‌رو مرکزنشر قصد دارد به‌منظور نشر مقالات علمی و تحقیقی و ترجمهٔ مقالات علمی از زبانهای خارجی به‌فارسی، در رشته‌های دیگر نیز مجلات دیگری به‌تدریج منتشر کند.

۳) ملاحظاتی در باب تجدیدچاپ کتابها و تیراژ بالای بعضی از آنها. علاوه برکتابها و نشریاتی که در سال گذشته نخستین‌بار به‌چاپ رسیده، کتابها و نشریاتی نیز بوده که نسخه‌های چاپ اول آنها نایاب شده و مرکز مجبور به‌تجدیدچاپ آنها شده است. در میان کتابها ۱۳ کتاب بود که به‌چاپ دوم رسید. کتاب *معارف اسلامی* که کتاب درسی همهٔ دانشجویان است، در سال گذشته سه‌بار چاپ شد. تعداد نسخه‌های چاپ اول‌ودوم این کتاب ۶۰۰۰۰ و چاپ سوم آن ۲۵۰۰۰ بود. *حساب دیفرانسیل و انتگرال* نیز دوبار در سال گذشته تجدیدچاپ شد. از میان مجلات مرکز که به‌تجدیدچاپ رسید، شمارهٔ اول از سال اول *نشردانش* بود که نسخه‌های آن نایاب شده بود و مرکز بنا به‌تقاضای خوانندگان این شماره را تجدیدچاپ کرد.

شمارهٔ اول مجلهٔ *فیزیك* نیز (که ۲۰۰۰ نسخه در چاپ ا تکثیر شده بود) اندکی پس از انتشار نسخه‌های آن نایاب ، و چاپ دوم در ۲۰۰۰ نسخهٔ دیگر انجام گرفت.

تیراژ بالای این کتابها و تجدیدچاپ آنها در فاصله‌ٔ کوتاه حاکی از تحول بی‌سابقه‌ای است که در کشور ما پ آمده است-تیراژ کتابهایی چون *اندیشه‌های بنیادین اسلا* و*ادبیات فارسی* و *تاریخ تحلیلی اسلام* و *معارف اسلامی* رق میان ۲۰ تا ۵۰۰۰۰ نسخه بوده است. بدیهی است که علت ب بودن تیراژ این کتابها الزامی بودن این دروس برای ه دانشجویان است. ولی کتابهایی هم بوده است که ص به‌دلیل کیفیت ممتاز آنها پرتیراژ بوده است. مهمترین ای کتاب *حساب دیفرانسیل و انتگرال* بود که چاپ دوم آن فروردین گذشته با ۱۱۰۰۰ نسخه انجام گرفت. پیش‌بی می‌شد که این نسخه‌ها احتیاجات دو سال دانشگاهها برآورده کند، ولی پس از سه ماه وقتی همهٔ نسخه‌های ا کتاب به‌فروش رفت، معلوم شد که این پیش‌بینی درست نبو است. چاپ سوم این کتاب با ۱۵۰۰۰ نسخه در مهرماه گذ به‌بازار آمد، و عجیب آنکه این‌بار نیز طولی نکشید که ه نسخه‌های آن باز نایاب شد. کتاب دیگر شیمی‌عمومی *(شی با نگرش مفهومی)* بود که پس از چاپ آن به‌صورت جز درسی، مرکزنشر اقدام به‌چاپ این اثر به‌صورت کتابی مس نمود. این کتاب در ۱۱۰۰۰ نسخه تکثیر شد و پیش‌بینی می‌ که این تعداد نسخه احتیاجات دو سال دانشگاهها را برآو کند، ولی سه ماه طول نکشید که همهٔ نسخه‌های آن به‌فرو رفت.

این تیراژها، همان‌طور که گفته شد، برای کتابهای در دانشگاهی در ایران بی‌سابقه است. استقبالی که ازاین کتا می‌شود معلول چند علت است. در رأس همهٔ آنها بازگشایی

عنوان «درسنامه» منتشر کردیم. و اما بعضی از کتابها نیز بود که مجال هیچ‌گونه اصلاح در آنها نبود و ما ناگزیر بودیم که آنها را به‌همان صورت دست‌نوشت یا ماشین‌نوشت تکثیر کنیم. این قبیل کتابها را تحت عنوان «جزوه‌های درسی» منتشر کرده‌ایم. حال، در مورد هریك ازاین سه قسم (کتابهای ویرایش شده، درسنامه‌ها، و جزوه‌ها) و کیفیت و کمیت آنها توضیح خواهیم داد.

– کتابهای ویرایش شده. این‌دسته از کتابها آثاری بود که یا ویرایش آنها برای ما مقدور بوده و پس از انجام ویرایش مبادرت به‌چاپ و نشر آنها کردیم، یا آثاری بود که مؤلفان و مترجمان دقیق و کارآزموده آنها را تهیه کرده بودند و نیازی به‌ویرایش نداشتند–به‌تعبیری می‌توان گفت که تألیف یا ترجمه و ویرایش این کتابها توسط خود نویسنده یا مترجم انجام گرفته بود. تعداد این قبیل کتابها در سال گذشته بالغ بر۶۵ عنوان بود. این کتابها غالباً با حروفچینی و چاپ نسبتاً منقح منتشر شد.

– درسنامه‌ها. این‌دسته از کتابها آثاری بود که از نظر ناشر محتاج به‌ویرایش بود، ولی به‌دلیل کمبود وقت یا نداشتن ویراستارِ قابل، ویرایش آنها مقدور نبود. این آثار عموماً متون درسی دانشگاهها بود و مرکز ناگزیر بود که هرچه زودتر آنها را تکثیر کند. البته، اگرچه ویرایش دقیق این آثار ممکن نبود، اما سعی شد تا حدودی دقتهای نسخه‌پردازی، حروفچینی یا ماشین‌نویسی، صفحه‌آرایی و استانداردهای رایج در قطع کتاب در مورد آنها اعمال شود. تعداد این‌دسته از کتابها ۲۱ عنوان بوده است که همگی در بیش از یکهزار نسخه (حداکثر تا ۶۰۰۰ نسخه) تکثیر شده است.

– جزوه‌ها. این‌دسته از آثار نیز مانند «درسنامه‌ها» به‌ویرایش محتاج بود، ولی انجام دادن این کار میسر نبود. فرق جزوه‌ها با درسنامه‌ها این‌بود که تعداد نسخه‌های موردنیاز جزوات معمولاً کمتر از یکهزار بود و مرکز بدون رعایت اصول نسخه‌پردازی و صفحه‌آرایی غالباً به‌همان صورتی که مؤلف یا مترجم دست‌نوشت اثر را تحویل داده بود، آنها را تکثیر کرد. تعداد این آثار در سال گذشته بالغ بر۲۸ عنوان بود.

*

همان‌طور که گفته شد، چاپ و تکثیر درسنامه‌ها و جزوه‌ها، به‌دلیل نیاز فوری به‌آنها بوده است. البته، در میان این آثار، متونی بوده است که درسی نبوده، ولی به‌عنوان مرجع می‌توانسته است مورد استفاده قرار گیرد. بیشتر این آثار در آینده پس از انجام اصلاحات به‌صورت بهتر چاپ خواهد شد–جزوه‌ها به‌صورت درسنامه‌ها یا کتابهای ویرایش شده، و درسنامه‌ها به‌صورت کتاب ویرایش شده تجدیدچاپ خواهد شد. مثلاً در سال گذشته دو اثر در نیمسال اول به‌صورت جزوهٔ درسی تکثیر شد، و در نیمسال دوم به‌صورت کتاب ویرایش شده در چندین هزار نسخه به‌چاپ رسید.

دراینجا لازم است به‌مشکلی اشاره کنم که تلاش مرکز برای رفع آن منجر به‌تشکیل شورایی متشکل از ویراستاران کارآزموده و کارشناسان شد. طبقه‌بندی کتابها با توجه به‌تنوع موضوعات آنها کاری بس‌دشوار بود، به‌همین دلیل گاهی اوقات تعیین مرز میان کتابهای ویرایش شده و درسنامه‌ها محتاج به‌نظر کارشناسان و متخصصان بود. برای این‌منظور شورایی در مرکزنشر تحت عنوان «شورای ویرایش» تشکیل گردید. اساسنامهٔ این شورا در ۶۲/۲/۲۰ به‌تصویب شورای‌عالی مرکزنشر رسید و تاکنون این شورا به‌طور متوسط ماهی سه یا چهار جلسه تشکیل داده است. ازاین تاریخ به‌بعد همهٔ کتابهای مرکز قبل از تصویب سورای‌عالی در شورای ویرایش مورد بررسی قرار گرفته و در مورد طبقه‌بندی آنها و تعیین ویراستار و نوع چاپ دراین شورا تصمیم گرفته شده است. رسیدگی به‌کلیهٔ مسائل ویرایش و ویراستاران و تعیین ضوابط ویراستاری به‌طور کلی از وظایف این شورا بوده است.

۲) نشریات ادواری. بسیاری از خوانندگان *نشردانش* این مجله را تنها نشریه‌ای می‌دانند که مرکزنشر هر دو ماه یك‌بار منتشر می‌کند. (سال گذشته نیز شش شماره از این مجله منتشر شد، که هر شماره بالغ بر دوازده‌هزار نسخه بوده است.) گرچه *نشردانش* اولین نشریه‌ای است که مرکزنشر منتشر کرده است، ولی تنها نشریهٔ مرکز نبوده است. انتشار نشریات فرهنگی و تحقیقی و تخصصی یکی از اهداف مرکزنشر بوده است. از تابستان ۱۳۶۰مرکز مبادرت به‌انتشار نشریه‌ای

[illegible]

ـسمان» ترجمه شده است. عبارت قرآنی خُشُبٌ مُسَنَّدة منافقون، ۴) به «مانکنهای چوبین» (ص ۲۴۸) ترجمه شده ـر صورتی که در تفاسیر و لغتنامه‌های قرآنی به معنی «چوبهای چفسانیده بر چیزی» آمده است. (در تفسیر نسفی «جمادی بی تمیزی»، درترجمه و قصه‌های قرآن از ابوبکر عتیق نیشابوری «چوبهای ببر باز نهاده»، در ترجمهٔ تفسیر طبری «چوبی خشك شده»، در تفسیر کمبریج «چوبها به دیوار باز نهاده»، در ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس «چوبهای با یکدیگر بازیده»، و در لسان‌التنزیل «چوبهای پشت به دیوار باز نهاده» آمده است.)

از اشتباهات دیگر این ترجمه ضبط غلط اسامی مستشرقان است، مانند شوفان (ص ۱۴۱) و، شفالی (۱۴۲) که صحیح آنها شووان و شوالی است. املاء کلمات فرنگی نیز گاهی غلط است، مانندGeschichte که به غلط Geshichte (ص ۱۴۴ و ۱۴۷) و Gesdichte(حاشیهٔ ص ۱۱۰) ضبط شده است. عنوان کتاب رژی بلاشر نیز (در ص ۱۲۸ و ۱۲۹) به غلط نقل شده است. از آنجا که کتاب فاقد غلطنامه است، خواننده نمی‌داند که در کجا مترجم اشتباه کرده و در کجا مطبعه قصور ورزیده است.

مترجم سعی کرده است که در بیشتر موارد آیات و احادیث را اعراب گذاری کند، ولی اعراب گذاری در همه جا انجام نگرفته است، و گاهی خواننده در درك مطلب دچار اشتباه می‌شود. مثلاً کلمه «وصی» که مربوط به آیهٔ ۱۳۲ از سورهٔ بقره است بر وزن «فعل» خوانده شده است (ص ۱۳۷)، ولی «فعل» خود فاقد اعراب است.

ضعف دیگر این ترجمه استعمال ترکیبات زشت و نارسا و لغات و اصطلاحات نادرست است، مانند «اختلاف نقطه نظر» و «دجالهای دروغگو» (ص ۴۳)، «اگر چنانچه» (ص ۷۴)، «روی دست قرآن بلند شدن» (ص ۸-۷۷) و «غلط شاخدار تاریخی» (ص ۲۱۳). این ضعف در جملات غلط و نثر روزنامه‌ای مترجم نیز دیده می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان این جملات را ذکر کرد:

«می‌ترسد اگر نافرمانی پروردگارش را بکند» (ص ۴۸)، «پیامبر اکرم نه با بحیرای راهب و نه با ورقة‌بن‌نوفل ملاقات سری و پنهانی نداشته است» (ص ۷۶)، «نه او و نه هرکس دیگر، حق دخالت در ترتیب آیات قرآن را ندارد «(ص ۱۱۵)»، «و آیا هیچ انسان خردمندی حدس و تخمین بی‌پایهٔ آنان را بر اسناد و مدارك تاریخی که شخصی مانند شیخ بخاری که در راستگویی و صداقت و دقت و امانت، تاریخ همانند او را نساخته است، ترجیح می‌دهد» (ص ۱۲۸)

و بالاخره، با همهٔ اهمیتی که این کتاب تحقیقی در اصل دارد، مترجم از آوردن فهرستهای گوناگون، از جمله فهرست اعلام، که کار تحقیق را بر خوانندگان و محققان آسان می‌سازد خودداری کرده است.

همان طور که اشاره شد، ترجمهٔ متون اسلامی و تحقیقات محققان در بارهٔ اسلام و بخصوص علوم قرآنی برای ما نهایت ضرورت را دارد، ولی متأسفانه سهل انگاری و عدم دقت مترجمان نه تنها دردی را دوا نمی‌کند بلکه بر مشکلات کار نیز می‌افزاید. فایدهٔ ترجمهٔ این آثار زمانی عاید می‌شود که مترجم با دقت و از سر حوصله و از روی امانت متن را به فارسی فصیح و روان برگرداند، به طوری که برای عامه قابل فهم و برای خواص دقیق و مورد پسند باشد، همان طور که پیشینیان عمل می‌کردند. مرحوم مینوی ضوابط ترجمهٔ آثار دینی و مذهبی را چه نیکو بیان کرده است آنجا که می‌گوید: «نویسندگان [کتب دینی و مذهبی] مقید بوده‌اند که در ترجمه و در استعمال الفاظ و اصطلاحاتِ معادلِ کلمات و تعبیرات عربی، بشرط امانت عمل کنند و لفظی بیاورند که معنای صحیح متن عربی را برساند تا مبادا خواننده در فهم احکام و مطالب دینی دچار اشتباه شود و گمراهی او گناهی متوجهٔ نویسنده کند.»[2] متأسفانه در ترجمهٔ مباحثی در علوم قرآن به این نکات توجه نشده است.

در پایان به یك ترك اولای مشترك مترجم و ناشر باید اشاره کرد و آن این است که این ترجمه، تقریباً یك ثلث از متن اصلی مباحث فی‌علوم‌القرآن اثر صبحی صالح را در بردارد. به عبارت دقیقتر ترجمهٔ فارسی برابر با ۱۶۳ صفحه از ۳۸۲ صفحهٔ متن کتاب (چاپ دهم) است. هر خریدار و خواننده‌ای تصور می‌کند که این ترجمه همانا تمامی متن معروف کتاب صبحی صالح است. نه مترجم و نه ناشر کوچکترین اشاره‌ای به این امر - یعنی ناقص در آوردن یك کتاب مهم و مشهور - نکرده‌اند. از کسانی که به علوم مقدس قرآنی می‌پردازند، بیش از اینها انتظار می‌رود.

(این بعد ... [illegible])

---

۱. مانند تاریخ‌القرآن (ابو عبدالله زنجانی، بیروت: ۱۳۸۸؛ ترجمهٔ ابوالقاسم سحاب، تبریز: ۱۳۴۱)؛ تاریخ قرآن (محمود رامیار، تهران: ۱۳۴۶)؛ تاریخ قرآن (سید محمد علی تقوی، تهران، ۱۳۶۸ ه. ق.)؛ قرآن در اسلام (علی حجتی کرمانی، تهران: ۱۳۵۶)؛ تنزیه تنزیل (سید هبةالدین شهرستانی، ترجمهٔ علیرضا خسروانی قاجار، تهران: ۱۳۳۱)؛ کلید فهم قرآن (شریعت سنگلجی، تهران: ۱۳۶۱ ه. ق.) و پژوهشی در تاریخ قرآن (سید محمد باقر حجتی، تهران: ۱۳۶۰).

۲. تفسیر قرآن کریم ابوبکر عتیق نیشابوری، با مقدمهٔ مجتبی مینوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران: ۱۳۴۵.

انتقاد از ترجمهٔ «مباحثی در علوم قرآن»

سیامک گیلک

مباحثی در علوم قرآن. دکتر صبحی صالح. ترجمهٔ محمد علی لسانی فشارکی. تهران. بنیاد علوم اسلامی. ۲۵۴ صفحه. ۲۷۵ ریال

با این که در دههٔ اخیر چندین کتاب در تاریخ علوم قرآنی به قلم محققان پر مایهٔ شیعه به زبان فارسی و عربی تألیف شده است[۱]. این کتابها ما را از آثار مهم صاحب نظران اهل سنت در این زمینه و ترجمهٔ آنها به فارسی بی‌نیاز نمی‌کند. یکی از این کتابها _مباحث فی‌علوم‌القرآن_ تألیف صبحی‌الصالح است که اخیراً به همت محمدعلی‌لسانی فشارکی تحت عنوان _مباحثی در علوم قرآن_ به فارسی برگردانده شده است. صبحی‌الصالح استاد اسلامیات و فقه‌اللغه در دانشگاه لبنان است و هموست که طبع انتقادی _نهج‌البلاغه_ را با فهارس متعدد به صورتی نفیس منتشر نموده است.

مباحثی در علوم قرآن مشتمل بر سه بخش است: بخش اول «وحی و قرآن»، دوم «تاریخ قرآن» و سوم «علوم قرآنی». هر یک از این بخشها خود به چند فصل تقسیم شده است. مطالب کتاب همه مبتنی بر مآخذ و منابع اهل سنت است. البته مؤلف جای جای به نقد و بررسی این منابع پرداخته و در مواردی نیز اجتهاد کرده و نظرهای شخصی خود را نیز اظهار نموده است. در این تألیف از تحقیقات علمای بزرگ شیعه استفاده نشده است. مترجم برای رفع این نقصیه گاهی در حاشیه سعی کرده است به پاره‌ای از اظهار نظرهای نویسنده که مغایر با اقوال شیعه است پاسخ گوید، لکن این کار به طور ناقص انجام گرفته است و برای خوانندهٔ محقق فارسی زبان قانع کننده نیست. انتظار می‌رفت که مترجم با اتکا به منابع معتبر شیعه، موارد اختلاف را توضیح می‌داد و خاصه در مواردی که منقولات مؤلف ضعیف و از نظر شیعه مردود است، نظر بزرگان شیعه را یادآور می‌شد.

ترجمهٔ کتاب نیز از اغلاط و اشتباهات و کمبودها خالی نیست. ذکر همهٔ این اغلاط و اشتباهات موجب تطویل کلام است، در اینجا فقط به بعضی از اینها به عنوان نمونه اشاره خواهیم کرد.

از جمله ایرادهایی که به ترجمه وارد است استعمال ترکیبات و کلمات نامأنوس است، مانند «تنویم مغناطیسی» (ص ۸۰) و «تنظیر» (ص ۲۴۲). لفظ «تنظیر» را مترجم به معنی «نظیر آوردن» به کار برده است، در حالی که این لفظ در فرهنگها (_لغتنامهٔ دهخدا_، _منتهی‌الارب_، و _فرهنگ نفیسی_) به «مهلت فروختن» معنی شده است. این لفظ در _فرهنگ نوین_ (_القاموس‌العصری_، به اهتمام سید مصطفی طباطبائی، تهران، ۱۳۵۴) معادل مقارنه و مقایسه و سنجش آورده شده است ولی به هر حال این لفظ در فارسی چندان مستعمل نیست.

در جای دیگر لفظ «وساده» به «تشک رختخواب» ترجمه شده است. گذشته از حشوی که در این ترکیب هست، لفظ «وساده» در فرهنگهای معتبر (مانند _مقدمة‌الادب_ (بهرهٔ نخستین)، _السامی‌فی‌الاسامی_، _البلغة_، _المراقاة_، _دستورالاخوان_، و _قانون‌الادب_) «بالش» ترجمه شده است نه «تشک» و «رختخواب». ترجمهٔ «استطراد» به «توضیح مطلب و گسترش دادن آن» نیز تا آنجا که می‌دانیم در فرهنگهای معتبر نیامده است. کلمه قرآنی «اهلّه» نیز که در فرهنگها جمع هلال (= ماه نو) ذکر شده است در این اثر به «تغییر شکل ماه در

خاکستری رنگی از محلهٔ سن ژرمن و سن میشل و تمام پارك لوکزامبورگ چیزی جز یك صحنهٔ کور و محدود مانند فیلمهای ترسناك نشان نمی‌دهد؛ مه غلیظ و تیره‌ای که عین یك کیسهٔ زبالهٔ عظیم تمام شهر را...» (صفحات ۲۲۹ و ۳۰۰).

بلکه ضمناً نمادی است از حالت راوی. حالا دیگر نمی‌شود گفت که پاریس در آن لحظهٔ بخصوص تصادفاً چهرهٔ مه گرفته و غمناك خود را به مسافر — نویسنده عرضه داشته و او به ناچار این چهره را در سفرنامهٔ خود تصویر کرده است. حالا دیگر آشکار است که نویسندهٔ *ثریا در اغما* صنعتگری است، جواهر سازی است که مصالح کار خود را طبق نیازهای اثری که در دست ساختن دارد اختراع می‌کند و هر قطعه سنگ را دقیقاً به خاطر این ظرفیتش اختراع می‌کند که می‌تواند در کنار و در رابطهٔ متقابل با قطعه سنگهای دیگر کیفیت مستقل خود را از دست بدهد و در کل یگانه و همساز اثر حل و محو شود. ولی حیف که *ثریا در اغما* خیلی دیر به این پایه می‌رسد. از حدود فصل ۳۰. کتاب از اینجا به بعد با اوج فنی زیبا و استادانه‌ای که پیدا می‌کند فقط نقصهای ساختاری بخش اعظم خود را آشکار می‌سازد.

کاملاً روشن است، یا بی‌هیچ مقاومتی می‌شود پذیرفت، که نویسندهٔ *ثریا در اغما* در ۲۹ فصل اولیهٔ کتاب نیز تصویرها و صحنه‌های کتاب خود را عمدتاً اختراع کرده است و همان طور که قبلاً هم گفتم آنها را چنان هوشمندانه و ماهرانه آرایش داده است که تأثیر دلخواه او را در خواننده به جا می‌گذارند. ولی این تصویرها و صحنه‌ها فقط از برابر چشم و حافظهٔ راوی عبور می‌کنند، و گرچه خارج از کتاب، در قلب و روح خواننده، نفوذ می‌کنند در خود کتاب جایی را، دیگی را، نمی‌یابند تا در آن ذوب شوند، با هم ترکیب شوند، در هم و در شخصیتهای داستان تأثیر کنند، کیفیت مستقل خود را از دست بدهند، و جزء ناملموسی از یك کل یگانهٔ همساز گردند.

این دیگ فقط می‌توانست ذهن راوی باشد –البته به این شرط که شخصیت او از حاشیهٔ داستان به مرکز آن آورده می‌شد و محور داستان قرار می‌گرفت. در این صورت مجرای انتقال اطلاعات به خواننده که در وضع فعلی نگاه و حافظهٔ راوی است الزاماً وسعت بیشتری می‌گرفت و دریافتها و احساسات و عواطف او را نیز شامل می‌گردید. به عبارت دیگر، دیدگاه[7] که در وضع فعلی دیدگاه اول شخص شاهد است به دیدگاه اول شخص قهرمان تبدیل می‌شد و نویسنده امکان پیدا می‌کرد که با دست باز و به طور مستقیم به تشریح تصویری عکس‌العملهای ذهنی قهرمان و دگرگونیهای آن بپردازد.

ولی چون راوی شخصیتی است در حاشیه و «...فوقش یك ناظر» (از شخصیتهای دیگر نمی‌توان هیچ انتظاری داشت چون از او هم فرعی‌ترند)، و بنابراین ذهن او نمی‌تواند به عاملی گیرنده و ترکیب کننده و شکل دهنده تبدیل شود. تصویرها و صحنه‌های داستان، علی‌رغم ظرفیت دراماتیك درخشانی که دارند، در حد عکسهای مستقلی باقی می‌مانند که هوشمندانه و ماهرانه کنار هم چیده شده‌اند، یا چشم‌اندازهای جالبی که مسافر روشنفکر تیز هوش پر تجربهٔ ژرف نگری آنها را می‌بیند یا به خاطر می‌آورد و بالحن طنزآمیز و زبان زنده و شیرینی که دارد دیده‌ها و خاطره‌های خود را گزارش می‌دهد. به این دلایل است که می‌گویم *ثریا در اغما* تا حد زیادی شبیه سفرنامه از کار در آمده است.

1.fiction 2.an organic whole

3.plot 4.character

5.R.S Crane, «THe CONCEPT OF PLOT,» in *The Theory of The Novel*, ed. by Philip Stevick (New York: The Free Press' 1967). pp. 141-142.

6.arrangement 7.point of view

رویدادها باشد به نحوی که تأثیر دلخواه را به جا بگذارد. *ثریا در اغما* از چنین طرحی برخوردار است. در این کتاب تصویرها و صحنه‌ها چنان هوشمندانه و ماهرانه آرایش یافته‌اند که تأثیر دلخواه نویسنده را در قلب و روح خوانندهٔ به جا می‌گذارند. *ثریا در اغما* از این لحاظ هیچ کم و کسری ندارد. خود من ضمن خواندن کتاب بارها خندیدم و بارها گریستم و تا سطر آخر آن تحت تأثیر جاذبه‌اش باقی ماندم. ولی جذاب بودن کتاب، جذاب بودن تصویرها و صحنه‌های فراوان آن، و جذاب بودن زبان شوخ و شنگ آن، نمی‌تواند و نباید نقصهای آن را به عنوان یك رمان بپوشاند. در *ثریا در اغما* هیچ شخصیتی دچار دگرگونی نمی‌شود — از هیچ لحاظی. همهٔ شخصیتها در پایان کتاب دقیقاً در همان وضعی هستند که در ابتدای کتاب بودند. ثریا همان اغمازدهٔ در آستانهٔ مرگ است. فرنگیس (که همواره بیرون از صحنه‌های داستان است) هنوز در انتظار است. لیلا آزاده همان مردخوارهٔ سرخورده ولی فعالی است که بود. جلال آریان همان کلبی مسلك در حاشیه‌ای است که با شهد طنز حنظل ابتذال و فساد نسل خود و هیچاهیچی کار دنیا را فرو می‌دهد، درست با همان رابطهٔ حاشیه‌ای حتی با لیلا آزاده که معلوم است دوستش دارد ولی، چون درست همان قدر کارپذیر است که در ابتدای داستان بود، حاضر نیست تکانی به خود بدهد و او را از یك گردان مردی که دور و برش جمع کرده است بقاپد. «نسل گمشده» کماکان در پیلهٔ ابتذال و فسادش توی کوماست. آبادان کماکان درگیر جنگ است. پاریس کماکان وسط جنگلی از نئون و تاریخ تمدن پهن.

اشکال دیگر *ثریادر اغما* در این است که شخصیت مرکزی، یا به اصطلاح قهرمان، ندارد تا ترکیب عمل و منش و اندیشهٔ او در تعارض با عمل و منش و اندیشهٔ شخصیتهای دیگر منجر به نوعی دگرگونی در موقعیت یا خصایل اخلاقی یا طرز فکر او شود. چنین شخصیتی می‌توانست محور داستان قرار گیرد. می‌توانست نقش قلوه سنگی را بازی کند که وسط برکه‌ای آرام پرتاب می‌شود. همان طور که این قلوه سنگ موجی را به وجود می‌آورد که نیروی آن موج دیگری را سبب می‌گردد، و نیروی موج دوم موج سومی را، و همین طور موج پشت موج تا طرح کاملی از امواج مرتبط با هم و زاده شده از هم حاصل شود، در پیرامون شخصیت محوری داستان نیز می‌توانست طرح کاملی از حوادث مؤثر در هم به وجود آید که ستیز نیروهای مخالف، یعنی تعارض، آنها را به اوج و نتیجه‌ای نهایی برساند. چیزی که *ثریا در اغما* فاقد آن است. عمدتاً به این دلیل که شخصیت مرکزی و محوری ندارد و همهٔ شخصیتهای آن فرعی و درجهٔ دومند. خود ثریا که بیشتر نماد است تا انسان. فرنگیس که اصلاً نقش زنده‌ای در صحنه‌های داستان به عهده نمی‌گیرد. افراد «نسل گمشده» و قاسم یزدانی و زن و شوهر فرانسوی که حتی فرعی‌تر از آنند که درجهٔ دوم به حساب بیایند. لیلا آزاده نقش مهمتری از اینان به عهده دارد و نقش کوچکتری از جلال آریان. فقط می‌ماند جلال آریان. ولی او هم حقیقتاً در حاشیهٔ ماجراهاست نه در مرکز آنها. خودش طعنه نمی‌زند که می‌گوید «در حاشیه ام.» (ص ۷۲)، «والله من یك کارمند سادهٔ در حاشیه‌م.» (ص ۷۴)، و «بنده یك کارمند ساده بودم، در بیمارستان... فوقش یك ناظر.» (ص ۱۳۲).

در حاشیه بودن او، علاوه بر تصریح خودش، در این نکته نیز آشکار است که رویدادها و شخصیتهای داستان تأثیر تعیین کننده و تغییر دهنده‌ای در او به جا نمی‌گذارند — البته تا حدود فصل ۳۰ که دیگر تقریباً به آخر داستان رسیده‌ایم و فرصت جبران مافات نیست. از اینجا به بعد، وخیمتر شدن حال جسمی ثریا، ورود قایق هستی او به مصب دریای مرگ، روح جلال آریان را عمیقاً تکان می‌دهد و او را می‌کشاند به مرکز ماجرا. و رمان، رمان به معنای کامل خودش که همهٔ عناصر و لحظه‌ها و تصویرها و صحنه‌های آن نقشی دراماتیك دارند و با یکدیگر رابطهٔ متقابل برقرار می‌سازند و همدیگر را معنی می‌بخشند و کامل می‌کنند، از زیر تنهٔ سفر نامه خود را می‌کشد بیرون. حالا خواننده فقط با دو چشم و حافظه و زبان راوی سر و کار ندارد، بلکه وارد دنیای ذهنی او می‌شود و می‌بیند که رویدادها و شخصیتهای داستان چه تأثیر هایی در آن به جا می‌گذارند و چه آشوبهایی در آن به پا می‌کنند. حالا دیگر، به عنوان مثال، وضع جوی پاریس یك تصویر صرفاً زیبا ولی ایستا و بی ارتباط با راوی نیست:

«مه، مه غلیظی که از بعد از ظهر پس از باران زیاد روی شهر نشسته بود حالا سنگین‌تر شده، و به قدری پایین است که از بالکن انگار پتویی از ابر و اوهام روی فضای خیابانِ به خواب رفته انداخته‌اند؛ مه، که دهانهٔ تقاطع مسیو لوپرنس با سن ژرمن را مثل گنذرگاه سوخته‌ای در دود پیچیده؛ مه، مه غلیظ و رؤیا مانندی که ساختمانها و ترکیب خیابان را در خود می‌خورد و همچون سراب دروغ محو می‌کند؛ مه غلیظ و

اجزای آن ماهیتاً ناهمساز است یا، شاید بهتر است گفته شود، اجزای آن می‌تواند ناهمساز باشد، و تنها چیزی که میان این اجزای ناهمساز پیوند برقرار می‌کند مسافری است که تجربیات خود را در طول سفر معینی به رشتهٔ تحریر در می‌آورد. ولی رمان، که شکلی است از داستان[1] که نوعی است از هنر، چون یك شکل هنری است مثل هر شکل از هر نوعِ هنری دیگری نمی‌تواند از وحدت برخوردار نباشد. وحدت به این معنا که همهٔ اجزای رمان به نحوی با هم پیوسته باشند و در هم جوش خورده باشند که یك کلّ یگانهٔ همساز به وجود بیاورند. درست عین هر کلّ اندامی‌یی[2]. مثلاً انسان. ببینید در این کلّ اندامی چه ضرورت و نقشی دارد هر جزء - به طوری که اگر آن را حذف کنید وجود انسان را ناقص کرده‌اید و از شکل انداخته‌اید. ببینید هر جزء چه رابطهٔ متقابل سازنده‌ای دارد با بقیهٔ اجزاء، چه سهمی دارد در اینکه آنها بتوانند نقش ویژهٔ خود را به نحو احسن ایفا کنند، و در ایفای نقش ویژهٔ خود تا چه حدّ وابسته است به آنها.

همهٔ آثار هنری نیز همین طورند. کلّ یگانهٔ همسازی‌اند که شما نمی‌توانید جزئی از آنها بکاهید یا جزئی بر آنها بیفزایید بدون آنکه به تمامیتشان لطمه زده باشید. یك تابلوی نقاشی همین طور است. یك بنای هنری همین طور است. یك قطعه شعر همین طور است. یك نمایشنامه همین طور است. و یك رمان هم.

می‌گویند، و درست می‌گویند، که رمان در میان شکلهای مختلف هنری بیش از همه به زندگی شبیه است، زیرا بیش از هر شکل هنری دیگر زندگی را تقلید می‌کند. از این رو بیش از هر شکل هنری دیگر حق دارد از بی‌شکلی زندگی، که حقیقتاً رودخانه‌ای است که نمی‌توان دو بار در آن پای نهاد، نیز تقلید کند.

این سخن درست است، ولی تا آن حد که به ماهیت هنری رمان خدشه‌ای وارد نیاورد. رمان، به مثابهٔ یك شکل هنری، از هر گونه آزادی‌یی می‌تواند برخوردار باشد جز اینکه اصل وحدت را کنار بگذارد. روشن است که من از ضد رمان و سایر شورشهای افراطی هنری - ادبی صحبت نمی‌کنم. این قبیل شورشها چندان بدك نیستند، چون دو فایده دارند: یکی اینکه با شکفتگی خود هوای تازه‌ای به دنیای هنر می‌آورند و باعث تجدید نظر در تعاریف و مرزهای اصول هنری می‌شوند؛ دیگر اینکه با میرندگی سریع یا بطئی خود ناگزیر بودن رعایت اصول را به اثبات می‌رسانند. به هر حال رمان، نه ضد رمان، باید از وحدت برخوردار باشد.

تریا در اغما تا حد زیادی فاقد وحدت است. شاید بیش از هر چیز دیگر به این خاطر که از طرح[3] و شخصیت[4]، که دو نیروی عمدهٔ وحدت بخش رمان‌اند، عمداً یا سهواً استفادهٔ کامل نکرده است.

و اما طرح چیست؟ ار. اس. کرین در مقالهٔ معنی *طرح*[5] پس از آنکه توضیح می‌دهد که هر رمانی (و نمایشنامه‌ای) از سه عامل ترکیب شده است که عبارتند از:

- چیزهایی که تقلید می‌شوند؛
- رسانهٔ زبان که وسیلهٔ تقلید است؛
- و شیوه و تکنیك تقلید؛

و تصریح می‌کند که عامل اول، یعنی چیزهایی که تقلید می‌شوند، انسانهایی هستند که با یکدیگر روابط متقابل دارند و این روابط متقابل هم ناشی از عمل و منش و اندیشهٔ آنان (یعنی رفتار و عواطف و تعقّل آنان) است و هم مؤثر بر آنها، می‌گوید طرح هر رمانی از ترکیب سه عنصر عمل و منش و اندیشهٔ شخصیتهای آن ساخته می‌شود. در هر طرح هر سهٔ این عناصر دخیل‌اند، ولی بسته به اینکه کدام یك از آنها مبنای ترکیب قرار بگیرد، یعنی نقش اصلی را ایفا کند، نوع خاصی از طرح به وجود می‌آید. هر گاه عنصر عمل مبنای ترکیب قرار بگیرد طرح‌های عمل یا تقدیر خواهیم داشت، هر گاه عنصر منش مبنای ترکیب قرار بگیرد طرح‌های منش خواهیم داشت. و هر گاه عنصر اندیشه مبنای ترکیب قرار بگیرد طرح‌های اندیشه خواهیم داشت. در طرح‌های عمل یا تقدیر مبنای ترکیب‌کننده دگرگونی، چه تدریجی و چه ناگهانی، در موقعیت و تقدیر قهرمان داستان است که نتیجهٔ منش و اندیشهٔ اوست. در طرح‌های منش مبنای ترکیب کننده دگرگونی در خصایل اخلاقی یا انگیزه‌ها یا مقاصد یا عادات و رفتار قهرمان داستان است. در طرح‌های اندیشه مبنای ترکیب کننده دگرگونی در طرز فکر و نتیجتاً در احساسات قهرمان داستان است که تحت تأثیر عمل و منش او صورت می‌گیرد.

ملاحظه می‌کنید که دست کم یك دگرگونی باید صورت بگیرد تا یك طرح به وجود بیاید. یك دگرگونی در موقعیت یا تقدیر قهرمان داستان، یا در خصایل اخلاقی و عادات و رفتار او، یا در طرز فکر او.

تصریح می‌کنم که این اصل در مورد رمان و نمایشنامه و فیلمنامه و تا حدی داستان کوتاه صادق است. در شکلهای دیگر ادبی، و از جمله سفرنامه، طرح می‌تواند آرایش[6]

[illegible]

✡

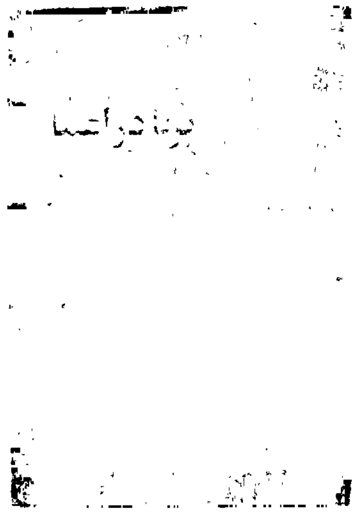
[illegible]

(٨١)

[illegible]

(٨١٨ [illegible])

[illegible]



پاریس از سوربن لیسانس می‌گیرد و سه چهار سال قبل از انقلاب به ایران می‌آید و به مردی شوهر می‌کند به نام خسرو ایمان که در تظاهرات قبل از انقلاب کشته می‌شود. مادر ثریا او را، تا حدّی علی رغم میل خودش، به پاریس می‌فرستد. در پاریس یك دورهٔ یك ساله را تمام می‌کند و می‌خواهد به ایران برگردد که یك روز عصر از دوچرخه به زمین می‌افتد و گوشهٔ جمجمه‌اش شکاف بر می‌دارد و از همان لحظه دچار اغما می‌شود و اکنون، در بیست و سه سالگی، توی قایق بیهوشی‌اش در انتهای رودخانهٔ کوتاه زندگیش دارد با سرعت رو به دریای ابدیت می‌رود.

جلال آریان تنها خواهرش را و تنها خواهرزاده‌اش را بسیار دوست دارد. این است که - باز هم از زبان خودش بشنوید:

> «شب بعد من هر طور بود از تنها راه، یعنی از جنوب جزیره (از روی رودخانهٔ بهمنشیر) که هنوز به دست عراقیها نیفتاده بود، زیر رگبار مسلسل و توپ و خمپاره، با یك موتور لنج وارد آبهای خلیج فارس شدم و به بندر ماهشهر آمدم و از طریق بهبهان و کازرون و شیراز خودم را به تهران رساندم تا ببینم برای خواهرم و بچه‌اش چه می‌شود کرد» (ص ۷۸).

بدین ترتیب در اواخر پائیز ۱۳۵۹ سفری آغاز می‌شود که این سرش آبادان است؛ شهری در محاصرهٔ دشمن که «زندگی عادی خود را از دست داده است. مناطق تسخیر شده و غارت شده و ویران شده در چنگ نابودی است. خانه‌ها بر سر زن و بچه‌ها خراب شده، بازارها و مغازه‌ها در هم فرو رفته ریخته است. چمنها تبدیل به نیزارهای خشك و گورستان جانوران مرده شده. مردم یا کشته شده‌اند یا آواره‌اند. حتی سگها و گربه‌ها رفته‌اند. دانشکده‌ها و مدارس درهایشان بسه است آموزش از میان رفته. کارخانه‌ها تعطیل است. روستاها خالی است. چاهها خشك است. کشتزارها بی‌کارگر است. دشت با لاشهٔ خودروها و تانکهای سوخته لك و پیس گرفته. مردها و زنها و بچه‌های گرسنه و خسته و فرسوده همه چیز را می‌پذیرند. انسانهای شریف از خانه‌های خود گریخته و آوارهٔ صحراهای دور شده‌اند. تمام سرزمین در التهاب است. با خونهایی که در آن ریخته می‌شود، با جنازه‌هایی که در گورها سرازیر می‌شود...» (ص ۳۱۶)، و آن سرش پاریس که «خودش را... وسط جنگلی از نئون و تاریخ تمدن بهن‌کرده - پر از زندگی و هنر، ساختمان و موزه، تاریخ و ادبیات، شعرو سنت، واقعیت و بیداری، جان و حرکت، نور و سکس، عشق و شراب، حرف و شور، حس و شادی، شادابی و خوشی، پول و دروغ، جاسوسی و خوردن، نوشیدن و سیگار کشیدن ...» (ص ۳۲۱). علاوه بر همهٔ اینها، خوشبختانه مهد آزادی هم هست و همه نوع فعالیتهای ترقیخواهانه در همهٔ کافه‌ها و آمفی‌تئاترهای دانشکده‌های بی‌شمار آن مجاز.

خوانندهٔ *ثریا در اغما* از طریق دو چشم تیزبین و ژرف‌نگر جلال آریان، و همچنین حافظهٔ او، از آبادان جنگ زده و خونین به پاریس بارانی ولی درخشان می‌رود و چیزها می‌بیند دیدنی، و از زبان او چیزها می‌شنود شنیدنی.

در آبادان با دو برادر آشنا می‌شویم: عباس ۱۹ سالهٔ پاسدار و مرتضی ۱۶ سالهٔ بسیجی. برادر کوچکتر به هنگام پاس شبانه در سنگر، در حالی که هر لحظه بیم حملهٔ دشمن می‌رفته، به اشتباه برادر بزرگتر را به رگبار «ام‌یك» می‌بندد و سپس از شدت اندوه گلوی خود را با چاقو می‌درد که خودکشی کند. با زن کارگری آشنا می‌شویم که پاهایش ترکش خمپاره خورده است. او، گرچه بیهوش است، بچه‌ای در بغل دارد که «به گردن مادر چسبیده و بیدار است. پستان مادر توی دهان بچه است که شیر می‌خورد. صورت مادر زیر چادر است. اما پاهایش - یا چیزهای که قبلاً پا بوده - زیر جوراب سوخته و با خون مرده، کبود و سرخ و سیاه و چقر شده است. جوراب یك پایش در گوشت و استخوان آش و لاش و ذوب شده...» (صفحه‌های ۴۵ و ۴۶). با مطرود باغبان راوی و پسر معلولش ادریس آشنا می‌شویم که جز اتاقهای عقب باغ خانه‌های بریم، که خانهٔ آنهاست و با مرز عراق

در انتهای هریك از مجلدات این مجموعه آمده نیز کاربرد محققانهٔ این مجموعه را بسیار تسهیل کرده است. فهرستی الفبایی از آیات و روایات نیز در پایان هر جلد ضمیمه گردیده است.

روی‌هم‌رفته، این مجموعه که به عبارت مقدمهٔ ریاست جمهوری بر آن، «صحیفهٔ انقلاب ماست... [و] خط سیر انقلابی مردم مسلمان ایران را از آغاز تا پیروزی و از پیروزی تا امروز، ترسیم می‌کند...[و] جهت حرکت آیندهٔ ملت ما را نشان می‌دهد» (صفحهٔ هشت)، به صورتی شایسته و پاکیزه جمع‌آوری و تدوین و منتشر شده است، و شاید تنها نقص و نقیصهٔ آن همانا فقدان پیشگفتاری باشد که علی‌القاعده بایستی نکات مبهم مهمی را که پیشتر اجمالاً به نمونه‌هایی از آن اشاره شد روشن کند، و با توضیح نکات و دقایق اساسی مربوط به نحوهٔ تدوین این مجموعه، وظیفهٔ کمك به تقریب تدریجی ذهن خواننده به اهمیت و اصل موضوع را (که بخشی از آن با مقدمه به انجام رسیده است) برعهده بگیرد.

ضمناً لازم به یادآوری است که علاوه بر کارهای کم و بیش مشابهی که در این زمینه شده[2]، سرپرست کنونی مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی که کار تهیه و جمع‌آوری این مجموعه را برعهده داشته، پیشتر کتابی از این دست، تحت عنوان *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی* (سال ۱۳۵۶) منتشر کرده بود که تا حدود زیادی مفسرانه یاشارحانه بود، و علاوه بر اعلامیه‌ها و پیامها و سخنرانیهای امام خمینی مطالب فراوان دیگری را نیز (در محدودهٔ زمانی کوتاه‌تر) در بر می‌گرفت. به تعبیری می‌توان مجموعهٔ *صحیفهٔ نور* را ادامهٔ کتاب مزبور و یا صورت منقحتر و کاملتر آن تلقی کرد؛ با این تفاوت که مجموعهٔ حاضر از نظر محدودهٔ زمانی گسترده‌تر، از نظر شمول اسناد و متون جمع‌آوری شده بسیار جا معتر، و بکلی فاقد هرگونه شرح و تفسیر است. حتی اگر چنین نیز نباشد، از تمام تشابهات سنخی و ساختی دو کتاب هم که بگذریم، همتی یگانه پشتوانهٔ گردآوری و تدوین هردوی آنها بوده، که مأجور باد.

۱) سخنان حجة‌الاسلام سید علی خامنه‌ای، ریاست جمهوری، در جمع اعضا و سرپرست مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، *کیهان*، ۲۵ اسفند ۱۳۶۲.

۲) من‌جمله: *طلیعهٔ انقلاب اسلامی* (مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ۳۹۳ ص، که تنها حاوی مصاحبه‌های امام خمینی از ۴ اردیبهشت ۱۳۵۷ تا ۲۸ آذر ۱۳۵۸ است؛ و *در جستجوی راه از کلام امام* (از ۱۳۴۱ تا ۱۳۶۱)، ۲۱ جلد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، که در آن سخنان و پیامها و اعلامیه‌ها مجموعاً اقوال شفاهی و مکتوب امام خمینی در محدودهٔ زمانی مزبور به‌طور موضوعی تفکیك و مرتب شده است.

ثریا در اغما

ناصر ایرانی

ثریا در اغما. نوشتهٔ اسماعیل فصیح . تهران. نشر نو. ۱۳۶۲. ۳۲۱ صفحه. ۵۱۰ ریال.

ثریا در اغما سفر نامه‌ای است جذاب و خواندنی. شرح سفر جلال آریان استَ از تهران به پاریس. با اتوبوس بنز دولوکس «تی‌بی‌تی» تا استانبول و از آن شهر با بوئینگ ۷۲۷ «ترکیش‌هاوایولاری» به پاریس. اگر بخواهم دقیقتر باشم باید بگویم حافظه و خاطرات جلال آریان مبدأ سفر را ۱۰۱۹ کیلومتر دورتر می‌برد. به آبادان. در اوایل آبان ۱۳۵۹ که شهر در محاصرهٔ سربازان عراقی بود. در این هنگام او – بهتر است ماجرا را از زبان خودش بشنوید.

«وقتی جنگ روز اول پائیز یا روز آخر تابستان شروع شد من در بیمارستان شمارهٔ ۲ شرکت نفت در آبادان بستری بودم... دو هفتهٔ اول جنگ، تا آمدم به خودم جنبیدم و مقدمات ترخیص فراهم شد، با سیل مجروح و کشته‌ای که شب و روز به بیمارستان سرازیر بود من هم – جزو بیمارانی که می‌توانستند حرکت کنند – جزو خدمهٔ بیمارستان در آمدم. بعد هم که عراقیها تمام راههای خروجی جزیره را گرفتند و ما تقریباً محبوس شدیم... بودم تا اوایل آبان. اوایل آبان یك شب خواهرم که در تهرانه و با سیاتیك تقریباً زمینگیره تلفن کرد، و به من اطلاع داد که ثریا در پاریس دچار حادثه‌ای شده و در بیمارستان در حال اغما و مرگه من باید هر طور شده بیایم و به کمکش بروم...» (ص ۷۷).

ثریا نقوی تنها دخترِ تنها خواهر جلال آریان است. در

۹ صفحه) به قلم رئیس جمهوری، آقای سیدعلی خامنه‌ای، آمده است. در این مقدمه، به ضرورت ثبت و ضبط آثار و اقوال رهبر و کلاً تاریخ انقلاب اسلامی اشاره شده است. جای پیشگفتار ناشر (مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی) که قاعدتاً می‌بایست توضیح موارد و نکات مهم دیگری را در جنب این مقدمه برعهده می‌گرفت کاملاً خالی است؛ به لحاظ فقدان این چنین پیشگفتاری، وظیفهٔ توضیح بسیاری از نکات مهم مربوط به روش و دقایق کار تهیه و تدوین این مجموعه، که روشن شدن آنها خصوصاً در مورد چنین مجموعهٔ تاریخی‌ای بسیار لازم بوده ، مسکوت مانده است: بلافاصله پس از مقدمهٔ مزبور (و البته بعد از فهرست مطالب) درج سخنرانیها، پیامها، اعلامیه‌ها، و...آغاز شده است، و متأسفانه در هیچ جای این مجموعه دربارهٔ نکات بسیار مهمی نظیر نحوهٔ احصاء سخنرانیها و پیامها و مصاحبه‌ها... و این‌که فی‌المثل آیا تمام آثار و اقوال مکتوب و شفاهی رهبر انقلاب جمع‌آوری شده یا نه و ... توضیحی داده نشده است. اینگونه نکات اگر امروزه مسکوت و مبهم بماند بی‌تردید با گذشت چند صباحی راه را بر ابهامها و ایهامهای افزونتری خواهد گشود. لازم است که این نقیصهٔ کوچك اما مهم به ترتیبی رفع و جبران شود.

در درج پیامها، اعلامیه‌ها، خطابیه‌ها و ... نظم و ترتیب زمانی ارائه و صدور آنها ملحوظ گردیده است؛ ولی برحسب محتوا و مضمون هرکدام از آنها و نیز برحسب مراحل تکوین و تطور انقلاب در این بستر زمانی، استحساناً برای هر اعلامیه و پیام و سخنرانی عنوان اصلی و عناوین فرعی، و نیز برای هر مجموعه‌ای از آنها که در مقاطع زمانی مشخص به مرحله‌ای خا ص از انقلاب مربوط می‌شود، سرفصلی کلی در نظر گرفته شده است. عناوین اعلامیه‌ها و پیامها و سخنرانیها و نظایر آنها بعضاً یا کلاً از عبارات خود آنها مایه گرفته، و سرفصلهای کلی نیز اگرچه تا حدود زیادی ناشی از ذوق و سلیقه است، مختصات کلی مراحل زمانی مربوطه را باز می‌نماید. عناوین فصول هشت‌گانهٔ ۹ جلد کنونی این مجموعه به قرار ذیل است:

۱) اتمام حجت؛ ۲) رهبری نهضت تا تبعید؛ ۳) باروری انقلاب در تبعید؛ ۴) شروع مبارزهٔ نوین (که بر روی هم چهار جلد کامل از این مجموعه را دربر گرفته است)؛ ۵) والفجر (از آغاز ورود رهبر انقلاب به ایران)؛ ۶) بهار آزادی (از صدور اعلامیهٔ امام دربارهٔ رفراندوم جمهوری اسلامی)؛ ۷) دیدارها و رهنمودها (که عنوان آن در فهرست مطالب از قلم افتاده است)؛ و ۸) آبشارنور. در ابتدای هر فصل توضیحات مختصری، تقریباً به‌عنوان مدخل و توضیح نقاط عطف انقلاب که فصلها بنابرآن شکل گرفته‌اند، آمده است.

فصل نخست تمام اعلامیه‌ها و سخنرانیهای امام خمینی پیش از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را دربر می‌گیرد. نخستین اعلامیهٔ این فصل به تاریخ ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۶۳ قمری / ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی است که موضوع آن انذار از عواقب تفرقه و دعوت به قیام‌لله است. ظاهراً هرجا که پیامی و اعلامیه‌ای به دستخط شخص امام موجود بوده بلافاصله بعد از فرم چاپی آن کلیشه شده است. بعضاً تغییرات کوچکی در انتقال دستنوشته‌ها به فرم چاپی مشهود است. این تغییرات اگر هم از روی سهو و بسیار جزئی باشد به هیچ‌وجه جایز نیست. فی‌المثل، در متن دستنوشتهٔ نخستین اعلامیه (صفحهٔ ۵) در داخل پرانتز در بالای اعلامیه جملهٔ «بخوانید و به‌کار بندید» آمده که در فرم چاپی از قلم افتاده، و یا در دستنوشتهٔ کلیشه شده در صفحهٔ ۲۰۵ جلد اول اعلامیه با «بسمه‌تعالی» شروع شده، در حالی که در فرم چاپی آن (صفحهٔ ۲۰۴) به‌جای آن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آمده است. عین همین مورد در فرم کلیشه شده در صفحهٔ ۱۹۸ و فرم چاپی آن در صفحهٔ ۱۹۵ نیز مشهود است. تردیدی نیست که این‌گونه تغییرات یا از قلم‌افتادگیها ظاهراً جزئی می‌نماید و به تنهایی نقصی و نقضی در اصل مضمون متون دستنوشته‌ها پیش نمی‌آورد، ولی چه بسا که در بررسی تاریخی از مناظر مختلف هروجهی از آنها مفید معنایی دیگرگونه باشد یا بنماید. خصوصاً که این‌چنین دخل و تصرفاتی هراندازه کوچك هم باشد باز بی‌شك با امانتی که حفظ آن در نقل و روایت این‌گونه اسناد مهم و تاریخی لازم است مباینت دارد. به‌هرحال، این موارد معدود ذکر شده که حاصل استقصای تام و مقابلهٔ دقیق دستنوشته‌ها با فرمهای چاپی نیست، ضرورت دقت و امانت‌داری بیشتری را در تهیه و تدوین این مجموعهٔ مهم تاریخی، خصوصاً در زمینهٔ نقل دستنوشته‌ها به فرم چاپی و کتابت اقوال شفاهی، باز می‌نماید.

در پیشانی هریك از سخنرانیها، اعلامیه‌ها، پیامها، فتاوا و غیره، تاریخ صدور یا ارائهٔ آن و نیز این که خطاب به چه کسانی و یا در جمع چه گروهی ارائه شده ذکر شده است. این‌کار بی‌شك ضامن سودمندی این مجموعه از لحاظ بررسی تاریخی خواهد بود. فهرست موضوعی و الفبایی مبسوطی که



«سهید راه عقیده در گذرگاه مسلمانان قرن ششم در بخشی از ایران» این نگارنده کمتر چیزی از این عبارت دستگیرش شد.

و این هم یك اشتباه عجیب: مؤلف در دیباچه، ضمن تشریح روش کار خود، واژهٔ «داوری» را مثال می‌زند و دربارهٔ نحوهٔ ضبط آن توضیح می‌دهد و شاهد نیز می‌آورد، در حالی که مادهٔ «داوری» و یا «روزداوری» (چنانکه در شاهد آمده) اصلاً در متن واژه‌نامه وجود ندارد!

بی‌روشی یا بدروشی

پیداست که تمهید و تعقیب یك روش مشخص و مطلوب تا چه حدّ در تألیف واژه‌نامه لازم بلکه حیاتی است و نبود آن تا چه پایه سبب ناهمگونی و یا سردرگمی مراجعه کننده و برخی اشکالات دیگر می‌شود:

آذار(= ماه‌آذر): در شاهد «آذاری» به یاء نسبت است (ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید...) در این مورد مطابق عرف فرهنگنویسی «آذاری» مدخل قرار می‌گیرد و آن را منسوب به آذر معنی می‌کنند و سپس آذر را توضیح می‌دهند.

الا یا ایهاالساقی..باز میان آن همه بیتهای ملمع عربی، تنها مصرع اول و آخر این غزل معنی شده است. همچنین از ابیات فراوان عربی در غزلهای ملمع، تنها به ذکر معنای دو سه واژه اکتفا می‌شود، همچنانکه از بیت «الصبرمرّ و العمرفان/ یا لیت شعری حتام‌القاه.فقط«حتام»آمده و از بیت «یا بریدالحمی‌حماك‌الله/ مرحبا مرحبا تعال تعال» تنها لغت «حمی» ذکر شده است. باید پرسید اگر بنا به معنی کردن عربیات نداشته‌اند، پس این موارد معدود در کتاب چه می‌کند؟

الفت: به «رنگ الفت» ارجاع شده و حال آنکه این یکی مادهٔ مستقلی در کتاب نیست بلکه فقط «رنگ» آمده و در ذیل آن شاهدی برای «رنگ الفت» داده شده است.

بادیمانی/ بارامانت: مؤلف گاه‌گداری اشاره‌ای به آیات و احادیث مورد استشهاد می‌کند، مثلاً در ذیل این دو مدخل پیاپی به ترتیب حدیث نبوی «اِنّی اَشمُ نفس‌الرحمن مِن قبلِ الیمن» و آیهٔ شریفهٔ «اِنّا عَرضناالامانة علی‌السّموات...» را ذکر کرده ولیَ با آنکه ظاهراً می‌خواهد این واژه‌نامه دست راحت رسان یا مرجعی دم دستی برای جویندگان باشد، معنای این چند آیه و حدیث را نیز ذکر نکردهٔ است. این گونه موارد را هم با آن توضیح واضحات که گفتیم مقایسه کنید.

تابوکه (به امید آنکه): در حالی که «بوکه» درجای خاص خود آمده است، لزومی نداشت که حساب تازه‌ای برای «تابوکه» باز شود، زیرا زیادتیِ «تا» دلیل نمی‌شود که مدخل مستقلی قرار گیرد.

جامه قبا کردن: «کنایه از چاك کردن جامه...: همچو حافظ به خرابات روم جامه قبا...» مدخل مصدر است و به مصدر «چاك کردن» نیز معنی شده، و حال آنکه شاهد فقط «جامه قبا» (فید) است. این گونه موارد که مثالهای دیگری نیز از آنها خواهم داد، خلاف عرف فرهنگویسی است، یعنی یا باید «جامه قبا» مدخل قرار گیرد و یا شاهدی به صورت فعلی داده سود، مثل این بیت خواجه:

چون گل از نکهت او جامه قباکن حافظ
وین قبا در ره آن قامت چالاك انداز

چارتکبیر: شاهد آن «چارتکبیر زدن» است. پس بهتر اسب همین را مدخل قرار دهند.

خرقه قبا کردن: «جامه قبا کردن =خرقه دریدن.» همین، وهیچ شاهدی هم داده نشده است.

دشمنکام: در ذیل آن فقط آمده است: «یعنی ثقیل‌الروح ← دوستکام». اولاً ثقیل‌الروح برابر «گرانجان» است و نه معنای دشمنکام. ثانیاً چرا به‌دوستکام ارجاع سده، درحالی که خودِ دشمنکام را باید تعریف کرد و برایش شاهد آورد.

روان: به معنای زود، تند، فوری. غیر از شاهد مربوط، بیتی دیگر نیز آمده که حاوی «روانی» (به یاء نسبت) است. هر چند روانی نیز به همان معناست، ولی عرفاً باید مدخلی مستقل قرار داده شود.

ریا: به آخر فرهنگ رجوع داده شده، یعنی جایی که تذکار و توصیه درباب مراجعه به بعضی منابع مهم است و در ضمن آن مثالی از یکی از انواع ریا از *احیاء علوم‌الدین* غزالی ذکر شده است، در حالی که باید در ذیل خود «ریا» تعریف‌کلی آن و احتمالاً قسم یا اقسامی از آن همراه با شاهد بیاید.

طایفهٔ قلندریه: در شاهد «قلندری» است بنابر این، مدخل قرار دادن «طایفهٔ قلندریه» نادرست است.

همچنین فعلها گاهی به صورت مصدری مدخل قرار گرفته است و گاهی به شکل فعلی. مثال را تنها از دو صفحهٔ پیاپی می‌دهم تا این ناهماهنگی و بی‌روشی بهتر معلوم شود: بچشم کردن، بحل کردن (ص ۳۲) برآمد، برتابد (ص ۳۳).

*

این نگارنده با دیدن این واژه‌نامه بی‌اختیار به یاد آن لطیفهٔ مشهور افتاد که شاعرکی به شاه عباس گفت: «من دیوان حافظ را جواب داده‌ام» و شاه عباس گفت: «جواب خدا را چه خواهی داد؟» آری، این گونه و این همه بیراهه روی نیز بیراهی کردن به حافظ است.

«نتیجه» می‌دهد در دیوان خواجه چند بار تکرار شده. مرحوم غنی نیز به این نکته پی‌برده و یادآور شده که خواجه در چند غزل آن را به کار برده است (ق‌غ - ۱۱۵ و ۱۱۹)

دیدم و، آن چشم دل سیه که توداری
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

دفتر دانش ما جمله بشویید به می
که فلك دیدم و، در قصد دل دانابود

تا فضل و علم بینی بی‌معرفت نشینی
یك نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی»

ترکیب فعل دیدن با واو عطف در شواهد بالا چگونه معنای حاصل و نتیجه می‌دهد؟ آیا اگر «حاصل» و «نتیجه» را بجای «دیدم و» بگذاریم همان معادلهٔ معنایی برقرار می‌شود؟ به فرض هم که مراد مؤلف این باشد که مثلاً «و» بعد از فعل «دیدن» مفهوم یا بار معنایی حاصل و نتیجه را به آن می‌بخشد، آیا عبارت مؤلف نادرست یا نارسا نیست؟ در مورد شاهد سوم نیز باید گفت که اولاً آوردن «مبین و» در ذیل مدخل «دیدم و» چندان صحیح نیست. ثانیاً در چند تا از چاپهای معتبر و از جمله قزوینی و غنی که در توضیح بالا به یادداشتهای فراهم آمده از مذاکرهٔ آنان استناد شده «مبین که» است.

عبوس زهد:

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند
مرید فرقهٔ دردی کشان خوشخویم

ر جایی از توضیحات آمده است: «دردی‌کش: در این صفت منی تحقیری هست، یعنی ناز پروردگان برخوردار، می صاف ی‌نوشند اما دردی‌کشان مفلس درد ته خم...» از کجای این بت معنای تحقیر دردی‌کشان بر می‌آید؟ وقتی شاعر می‌گوید ه مرید این فرقه است، و در واقع آنان را در برابر عبوسان مد تا بدین حدّ تعظیم می‌کند، آیا مؤلف اجتهاد در برابر نص می‌کند؟

عنقا: «طائری ‌است درازگردن که هیچکس آن را ندیده ست (غیاث)» درست است که عنقا را به معنای درازگردن فعل وصفی مؤنث از مادّهٔ عنق (گردن) می‌دانند، اما باید سید اگر هیچکس آن را ندیده، درازی گردنش از کجا معلوم ده است؟ نقل عبارت *غیاث اللغات* که منطقاً معیوب است ندان درست نمی‌نماید.

این را نیز بیفزاییم که مؤلف گاهی برای اصطلاحات رفانی معنای عام ذکر می‌کند و گاه از آن طرف بام می‌افتد، نی برای واژه‌هایی که در موارد بخصوصی به معنای عام به کار رفته، معنای اصطلاحی عرفانی قایل می‌شود. مثال از هر دو گونه:

انس: «خوگرفتن و آرام گرفتن به چیزی و الفت گرفتن (غیاث):

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو»

معنای عام و لغوی بالا را از فرهنگی عام همچون *غیاث اللغات* نقل کرده است، در حالی که بجا بود مثلاً از فرهنگ *اشعار حافظ* تألیف مرحوم دکتر احمد علی رجائی که جزو مآخذ کتاب ذکر شده و به تفصیل از این اصطلاح عرفانی سخن داشته است سود می‌جست.

توبه: «اولین مقام سیر طالب حق است و آن... الخ» سپس این بیت به شاهد آمده است:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم
بهار توبه شکن می‌رسد چه چاره کنم

گرچه توبه در خیلی جاها به معنی و تعبیر عرفانی آن می‌آید، اما نه از این بیت معنای اصطلاحی عرفانی مستفاد می‌شود و نه از کل غزل.

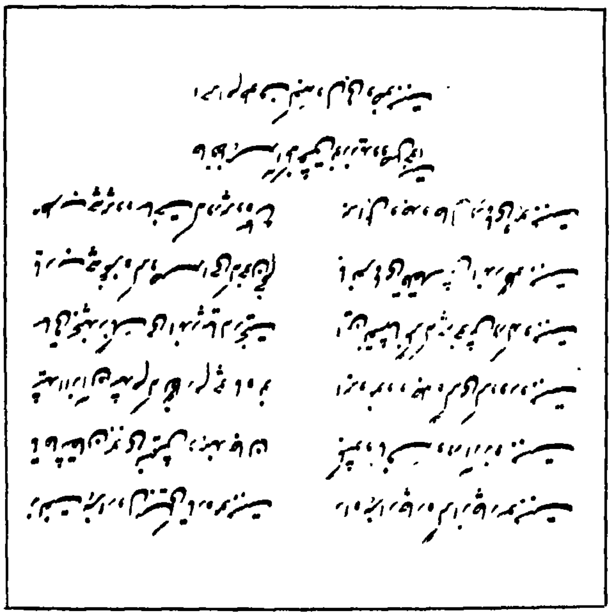
چند مورد خطای دیگر

بتا (به کسر) بخلاف تعریف فرهنگها مخفف «بهل تا» نیست بلکه اصل آن «پتا» و باز مانده از pattay و pattdūan در فارسی میانه است به معنای ماندن. بنگرید به مقالهٔ محسن ابوالقاسمی تحت عنوان «ده، دهی، دهید، دهاده» در مجلهٔ سخن، دورهٔ ۲۳، شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۱۵۵.

«حطاف» به معنای پرستو به ضمّ اول است نه به فتح. «شحنه» به کسر اول درست است نه به فتح. همین خطا در مورد «شحنة‌النجف» - از القاب حضرت علی (ع) - نیز تکرار شده است. «عیار» به کسر اول صحیح است نه به فتح آن. «مزاد» به معنای زیاد کردن قیمت و به اصطلاح مزایده، به فتح اول است و نه به ضمّ.

جا دارد که خطاهای چاپی مثل «عقل‌عقلیه» (ص ۸۹) و «*رسالهٔ قشریه*» به «عقل‌عقیله» و «*رسالهٔ قشیریه*» اصلاح شود.

در ارجاعات نیز برخی لغزشها مشهود است، از جمله در صفحهٔ ۷: «امام محمد غزالی نوآور سرشناس در جهان اسلام» منطقاً بهتر بود که مؤلف - که خود غزالی شناس است - غزالی را در درجهٔ اول با عنوان «متکلم» یا «متفکر» یاد کند و آنگاه با صفات کلیتری مثل نوآورسرشناس. در همانجا عارف شهید، عین‌القضاة همدانی، به این صورت وصف می‌شود:



گفته‌اند و امروز قیوج یعنی کولیها» حال اگر باور به زاید بودن این تکه ندارید به شاهد بنگرید: ای پیك راستان خبریار ما بگو...؛ تزویر؛ «جام: پیالهٔ آبخوری از سیم یا آبگینه و جز آن، پیالهٔ شرابخوری (*لغتنامه*): جام می و خون دل هر یك به کسی دادتد...»؛ «حجاب: پرده: حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم... یعنی تنم در برابر روحم چون پرده‌ای است که مانع رسیدن به وصل جانان می‌شود (*سودی*)» برای این افاضهٔ محیرالعقول نیز به سودی استناد شده است؛ «دادخواه: دادخواهنده از کسی، شاکی، عارض» (که دادخواه خود اعرف از عارض است)؛ «دلدادن (که باید دل دادن نوشته شود): عاشق شدن، فریفته شدن (*لغتنامه*)»؛ «دوام: ثبات، همیشگی، پایداری (*لغتنامه*)»؛ زارو زارونزار؛ سرمست؛ سرو (درخت)؛ شدن، که معنای عادیِ «گشتن و گردیدن» نه توضیح می‌خواهد و نه شاهد؛ غبغب، غور، وظیفه، هجران و...

منابع کتاب

آنچه در این خصوص چشمگیر است قلت منابع و نیز عدم انتخاب بهترین منابع برای مقاصد بخصوص است. واژه‌ها اغلب تنها از روی یك منبع معنی شده و غالباً انگ سه منبع (*لغتنامه*، شرح سودی و *مذاکرات قزوینی و غنی*) در پای اکثر مدخلها خورده است. از *لغتنامهٔ دهخدا* هم گاهی به نام *لغتنامه* و گاه *دهخدا* یاد می‌شود، شاید به این انگیزه که تنوعی به مآخذ داده شده باشد! حتی مؤلف در تعریف اصطلاحات عرفانی بجای آنکه از آنهمه متون منظوم و منثور عرفانی موجود و رسالات قدما مانند رسالهٔ منسوب به فخرالدین عراقی، *رسالهٔ مشواق* ملامحسن فیض، *رشف‌الالحاظ فی کشف‌الالفاظ* اثر شرف الدّین حسین بن‌الفتی تبریزی و یا از فرهنگهای جدید مانند *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی* تألیف دکتر سید جعفر سجادی و *فرهنگ اشعار حافظ* دکتر احمد علی رجائی و امثال اینها استفاده کند، غالباً از منابع عام مانند *برهان قاطع* و *غیاث اللغات* سود می‌جوید و حتی رجوعی به کتابهایی که در دیباچه به عنوان کتابهای در دسترس یاد کرده نمی‌کند. برای نمونه بنگرید به واژه‌های اُنس، توبه، حجاب و غیرت.

شواهد لغات

در این باره نیز محدودیت و عدم انتخاب اصلح مشهود است. غالباً به یك شاهد اکتفا می‌شود، بی‌آنکه شواهد دیگری که برای معانی معینی قویتر هستند اختیار شود.

مثال: برای «رقیب» فقط این بیت آمده است:

زرقیب دیوسیرت به خدای خود پناهم
مگر آن شهاب ثاقب مددی کند خدا را

در حالی که شواهد متعدد صریحتر و قویتری برای این معنی در اشعار حافظ هست، مانند:

روی نوکس ندید و هزارت رقیب هست
در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست

برای «تعویذ» نیز این شاهد آمده است:

حافظ تو این دعا زکه آموختی که یار
تعویذ کرد شعر ترا و به زرگرفت

پیداست که شاهد گویاتر و دقیقتری باید، مثل:

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است
یارب ببینم آن را در گردنت حمایل

آمیزه‌ای از مطالب نامرتبط و نادرست

در بسیاری موارد بین واژه و کلّ یا بخشی از تعریف آن ارتباطی نیست و بساکه یکی از این دو یا این هر دو با شاهد ارائه شده بی‌ربط است. وقتی خطاها و عیوب ریز و درشت دیگری را هم بر این مجموعه بیفزاییم، چیزهایی از این دست از آب در می‌آید:

باد خوش نسیم: «باد اسم عام است که شامل نسیم هم هست. در اینجا ترکیب غریبی است. نسیم باد ضعیف و ملایمی است که گاه می‌وزد و گاه می‌ایستد یعنی در عین آنکه به ملایمت می‌وزد، گاه می‌ایستد. این است که نسیم را علیل گفته‌اند و تشبیه به مریض می‌کنند (ق غ- ۲۸)

شیراز و آب‌رکنی و آن باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است»

اولاً اینکه نسیم را علیل گفته و تشبیه به مریض کرده‌اند چه ربطی با شاهد دارد؟ ثانیاً تمام این تعریف زاید است و تنها چیزی که در اینجا جایش خالی است معنای درست «خوش نسیم» است. نسیم در امثال بیت بالا دقیقاً یعنی «رایحه» و ترکیب مذکور نه تنها «غریب» نیست، بلکه در متون مختلف و از جمله حافظ فراوان به این معنی به کار رفته است. صریحترین و قویترین شاهد را از خود خواجه می‌دهیم:

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو

البته کسی که از این معنی خبر ندارد، شاهد بهتر را نیز نمی‌تواند برگزیند.

بوسه بر رخ مهتاب زدن: ابتدا این تعریف «گویا این کار کار

منابع «که دسترسی به آنها برای پژوهشگران امکان پذیر است» و ذکر دوازده متن چاپی مختلف از دیوان خواجه که مؤلف مدعی استفاده از همهٔ آنها در تدوین کتاب است. البته در ذیل هیچیك از ابیاتی که به شاهد داده معلوم نکرده که بر گرفته از کدام چاپ است، و شاید مؤلف محترم که این قدر در اندیشهٔ دست راحت رساندن به پژوهندگان حافظ است، این تکلیف شاق بلکه لایُطاق را محول به خود پژوهندگان کرده که بروند و ببینند که هر یك از این ابیات در کدام یك از چاپها به فلان یا بهمان صورت ضبط شده است. در مورد انگیزهٔ تدوین واژه‌نامه شرح کشافی هست از «انگیزه‌های درونی و بیرونی مؤلف» و «راهی شدن به سفرهای دور و دراز علمی برای دست یافتن به منابع میراث مشترك فرهنگی در جهان اسلام» که زمینه را برای انس بیشتر با حافظ فراهم کرده و... (پیداست که حاصل این همه سیر و سلوك و تتبع نیز همین واژه‌نامه است که ظاهراً نه احتیاج به این قدر سیر و سیاحت دارد و نه خیلی هم از آن «انس» حکایت دارد). سرانجام چند شرح و فرهنگ ذکر می‌شود که به گفتهٔ مؤلف مورد استفادهٔ ایشان بوده است. در اینجا نیز به این پرسش احتمالی خوانندگان که چرا در متن واژه‌نامه از دو منبع، یعنی *بحرالفراسة* و *شرح اکبر پوره*، کمتر یاد شده چنین پاسخ داده می‌شود که چون این دو به صورت نسخهٔ خطی است، موارد مشترك و مشابه به ترجمهٔ شرح سودی ارجاع شده است. همچنین در مورد مشترکات فرهنگهای مختلف با *لغتنامهٔ دهخدا* نیز همین *لغتنامه* مأخذ قرار داده شده است. البته حافظ خوانی که وسع و مجال تحقیق او در حد رجوع به این واژه‌نامه است، معمولاً در مقام تطبیق این موارد اشتراك و تحقیق این اظهار مؤلف بر نمی‌آید.

*

درباب حسن این واژه‌نامه سخنی بیش از این - گرچه کلی گویی است - نمی‌شود گفت که به هر حال و صورت تعدادی مواد را یکجا جمع کرده و در همین حد مأجور و مشکور است. و اما عیوب آن.

قبلاً بگوییم که بعضی از این عیوب معلول و به نوبهٔ خود علت برای عیوب دیگر است و نیز به این لحاظ که گاهی یك مثال واحد واجد عیب مرکب است می‌توان آن را در این یا آن مقوله ذکر کرد. به این اعتبار ممکن است تقسیم‌بندی ما از این مقوله‌ها لزوماً دقیق و بی‌خلل نباشد. ولی برای نظم و نسق بخشیدن به مقال و پرهیز از تکرار، گزیری از این مقوله‌بندی نیست.

برخی نواقص

این مجموعه با آنکه نام *واژه‌نامهٔ غزلهای حافظ* را برخود دارد، می‌توانست با افزوده شدن واژه‌های قصاید، قطعات و رباعیات خواجه - که بر روی هم چندان زیاد هم نیست - تبدیل به واژه‌نامهٔ دیوان بشود. همچنین با وجود نام «واژه‌نامه» عملاً تعدادی ترکیب و حتی معدودی ابیات عربی را نیز در بردارد ولی نه بـــه طور کامـــل یا تقریباً کامل، و پیداست اگر اینها را نیز در برمی‌گرفت حجم کتاب به اضعاف بیشتر از این می‌شد. به هر حال آوردن برخی و نیاوردن آنهای دیگر را نمی‌توان توجیه کرد.

برای اثبات اینکه این مجموعه چقدر ناقص است تنها چند واژه و ترکیب، آن هم از اوایل دیوان، مثال می‌آوریم: محمل، هایل، عِقد، عِقد ثریا، ام‌الخبائث (به فرض که مطابق اظهار مؤلف در دیباچه، چاپ خانلری نیز ملاك قرار گرفته باشد، در آنجا «بنت‌العنب» است که این نیز در کتاب نیست)، روضهٔ دارالسلام، اخضر، الست، عظم، رمیم (ترکیب عظم رمیم)، دیجور و... حالا همین چند تا را با آن واضحاتی که توضیح شده و نمونه‌هایش را می‌دهیم مقایسه کنید تا معلوم شود ذکر کدامها لازمتر است.

توضیح واضحات

مؤلف گوئیا خواسته نواقص را بازواید جبران کند. مثال: «برآمد یعنی بالا آمد (ق غ - ۱۲۳) صبح برآمد (سودی)» می‌بینیم‌که این توضیح را نیز مستند به دو منبع فرموده‌اند! «براستان (= به راستان) یعنی قسم به راستان»، «پیك» که همهٔ ذی‌المدخل نیز زاید است، از این گرفته که «یعنی قاصدی که پیاده می‌رفته» تا این که «عربها آن را تعریب کرده و فیج

او را پیرو ملامتیه قرار داده‌اند باز به صراحت اشاره کرده‌اند که به دلایل بسیار و «هم بر اثر فسادی که در قرن هشتم بر غالب شئون ایران حکمفرماست و شاید به علل غیر معلوم دیگر ظاهراً حافظ در عمر خویش پیری نیافته و جای به‌جای، در دیوانش به تأسف و اندوهی که از این رهگذر دارد می‌توان برخورد»[۲۵] همین معنی را بسیاری از محققین و صاحب‌نظران حافظ شناس مورد وثوق دیگر در نوشته‌هایشان متذکر شده‌اند اما با همهٔ اینها و با توجه به اینکه هیچ سند معتبری در دست نیست که حافظ را به فرقه‌ای خاص از صوفیه منسوب کند یا ارادت او را به پیر خاصی مشخص کرده باشد، باز مؤلف محترم بدون تأمل و دقت و بدون هیچ اظهار نظری به نقل مطالب ناموثقی از سودی پرداخته است که نادرستی آنها و افسانه بودنشان برای هر تازه آشنایی به جهان حافظ اظهر من الشمس است:

در ذیل خلوتی نافه گشای در این بیت:

مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای
که زصحرای ختن آهوی مشکین آمد

بعد از آنکه توضیحی از *لغت‌نامهٔ دهخدا* در مورد سلسلهٔ درویشان خلوتی آورده به نقل از سودی پرداخته‌است که«اسناد خلوتی برای آن است که خواجه از دراویش خلوتی بوده» (ص ۵۵). نقل این نوع مطالب جعلی و بی‌اساس بدون نقد و بررسی در یك فرهنگ، حاصلی جز گمراه ساختن خوانندگان ناآشنا ندارد، علی‌الخصوص که مؤلف طوری مطالب را نقل کرده است که انگار همین است و جز این نیست

و در توضیح این بیت:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد ارنه حکایتهابود

مطالبی از سودی آورده است که بیشتر افسانه است تا حقیقت تاریخی. در ذیل ترکیب ازرق‌پوشان می‌خوانید:«مراد، مریدان حسن ازرق‌پوش است، این ازرق‌پوشان همگی از صوفیان خلوتی‌اند و به مناسبت لباس کبود رنگی که به تن می‌کردند به این اسم مشهور شده‌اند، این فرقه از صوفیه با اصحاب پیر گلرنگ (شیخ محمود عطار شیرازی) مخالف بوده‌اند و گاهگاه بینشان کلاً اختلاف به جایی می‌رسید که منجر به شتم و ناسزا می‌گشت، در بیت مذکور مراد[منظور بیت دیگری است از همان غزل] از پیر مغان همان پیر گلرنگ است» (صص ۲۸ و ۲۹). این مطالب را سودی از آن جهت آورده است که معتقد است: «نسبت خرقهٔ خواجه شمس‌الدین محمد حافظ به پیر ارشاد ... او شیخ محمود عطار شیرازی مشهور به پیر گلرنگ بود و خود شیخ محمود عطار مرید شیخ عبدالسلام و او هم ...»[۲۶] چنانکه مشخص شد سودی دقیقاً در ابیات مورد نظر حتی پیر مغان حافظ را همان پیر گلرنگ می‌داند و مؤلف کتاب هم همین مطالب را بدون داوری و بررسی نقل کرده است بی‌آنکه حتی در مورد تناقض این گفتار با مطالبی که در مورد انتساب حافظ به صوفیان خلوتی آمده است اشاره‌ای کرده باشد. در توضیح خلوتی نافه‌گشا، حافظ از صوفیان خلوتی شمرده شده است و در شرح بیت یاد شده مرید پیر گلرنگ که دشمنی او و مریدانش با صوفیان خلوتی گاه منجر به شتم و ناسزا می‌شد و چنانکه هم مؤلف و هم سودی تصریح کرده‌اند این فرقه از صوفیه (خلوتیان) با اصحاب پیر گلرنگ مخالف بوده‌اند.

جدا از آنکه سالها پیش مرحوم معین در چگونگی سلسلهٔ انتساب این روایت (یعنی روایت پیر گلرنگ) اشکالاتی را برشمرده است[۲۷]، فاضل محترم گلچین معانی هم با آنکه برای اصل این افسانه مأخذ قدیم‌تری به نام *رسالهٔ حل ماینحل* تألیف شده در سال ۹۶۷ از عبداللطیف شیروانی مشتهر به افلاطون نشان داده است، باز صریحاً در درستی این روایت اظهار تردید کرده است.[۲۸] کلام آخر را در چگونگی این روایت از نوشتهٔ استاد محقق دانشمند دکتر زرین‌کوب نقل می‌کنیم که سالها پیش نوشته است:« یك افسانهٔ تازه هست که سلسلهٔ ارادت وی را به یك پیر شیرازی می‌رساند: پیر گلرنگ، اما این یك نام پیرانه نیست و بیهوده است که برای شناخت هویت او در مآخذ و کتابها به جست‌و جو بپردازند. این پیر گلرنگ استعاره گونه‌ای است که در دیوان خواجه آمده است و ظاهراً برای شراب[۲۹].» این سخن را دیگران هم متذکر شده‌اند و به قول استاد زرین کوب حافظ شراب را در جایی دیگر شیخ و پیر خود خوانده است.

حافظ مرید جام می است ای صبا برو
وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

با آنچه از آراء صاحب‌نظران حافظ‌شناس گفته‌ایم، این ادعای مؤلف در مقدمهٔ کتاب که گفته‌اند: «از مراجعه به فرهنگهای معتبر تازی و فارسی و متون کهن اسلامی و نوشته‌های مستند حافظ‌شناسان قدیم و معاصر در حدود امکان کوتاهی نشد» (ص ۲۲). ظاهراً چندان درست به‌نظر نمی‌رسد و چنان که نموده‌ایم بیش از نود درصد مطالب کتابشان مأخوذ است از حواشی غنی و شرح سودی.

دوش در واقعه دیدم که نگاری می‌گفت
سعدیا گوش مکن بر سخن اعدایت

۹) در مورد واژهٔ خرابات به نقل از حواشی غنی عین گفتهٔ
بنی را نقل کرده‌اند که مفرد خرابه است (ص ۵۱) و هیچ
ه‌ای به آراء صاحب‌نظرانی چون ملک‌الشعرای بهار،
وم بهمنیار، استاد همایی و ... نشده است که کلمهٔ خرابات
صورت دیگری از «خورآباد» دانسته‌اند[۲۲]

۱۰) در ذیل ترکیب شط شراب، از حواشی غنی نوشته‌اند
طلاح ؟ (کشتی می‌در شط انداختن) را سایرین هم
مال کرده‌اند، صاحب *مطلع‌السعدین*...می‌گوید:

وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار
ای‌پسر کشتی می‌با شط بغداد بیار(ص ۷۹)»

که در کجای بیت، صاحب *مطلع‌السعدین* «اصطلاح کشتی
در شط انداختن » را استعمال کرده است یا خداست ؟

۱۱) در معنی دستکش در این بیت:

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من
کس نزده است از این کمان تیر مراد بر هدف

لغت‌نامه نقل کرده‌اند: «دستکش ، ملعبه، بازیچه» (ص
). سالها پیش استاد مینوی در معنی دستکش در همین بیت
وجه به کاربرد آن در *شاهنامه* نوشته‌اند «به نظر می‌رسد که
معنی رام و مطیع و دست‌آموز به کار رفته باشد»[۲۳] و معنی
ت دستکش هم همین است.

۱۲) در توضیح دُردی کش در شاهد این بیت:

عروس زهد به وجه خمار ننشیند
مرید فرقهٔ دردی کشان می‌جویم

حواشی غنی نقل کرده‌اند: «در این صفت معنی تحقیری
ت، یعنی نازپروردگان برخوردار، می‌صاف می‌نوشند اما
ی کشان مفلس «درد ته خم» که لجن ته نشین شدهٔ شراب
ت می‌خورند » (ص ۸۸) اما بر فرض آنکه در اصل ترکیب
نای تحقیری نهفته باشد، در شعر حافظ به شیوهٔ رندانهٔ
عر، جهت این تحقیر عوض شده است و همه جا دردی
ن نه تنها مستحسن است، بلکه صفت مردانه مرد بودن باده
شان هم هست. حافظ حتی پیر خود را پیر دردی‌کش خطاب
کند:

پیر دردی کش من گرچه ندارد زر و زور
خوش عطا بخش و خطا پوش خدایی دارد

به‌یاد داشته باشید که همیشه نازپروردگانند که مورد تحقیر
افظ واقع شده‌اند:

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

۱۳) در مورد ترکیب سیه‌کاسه در این بیت:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

از سودی نقل کرده‌اند: «سیه کاسه: مهمان‌کش را گویند و به معنای سفله و خسیس هم مستعمل است» (ص ۷۶). پیداست که سودی با توجه به همین بیت سیه کاسه را مهمان کش معنی کرده است وگرنه اصل این ترکیب همان سفله و خسیس است نه مهمان‌کش.

۱۴) در ذیل واژهٔ آزاده در این بیت:

به بندگی قدش سرو معترف گشتی
اگرچه سوسن آزاده ده زبان بودی

از *برهان* آورده‌اند «آزاده = آزاد، راست، بی‌عیب، سوسن سفید را از آن آزاده می‌گویند که از بار رنگ آزاد است» (ص۲۶) و در جایی دیگر در شاهد سوسن آزاد در این بیت:

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
چو غنچه پیش تواش مهر بر دهن باشد

از حواشی غنی نقل کرده‌اند «سوسن آزاده، به گیاهی که در تمام فصول سبز باشد «آزاد» می‌گویند، مثل سوسن آزاد، سرو آزاد و شمشاد آزاد» (ص۷۵). چنان بر می‌آید که به کلی متوجه این اختلاف در توضیح نشده‌اند.

نقل اقوال ضعیف و ناموثق و متناقض

امروزه در سایهٔ تحقیقات و تتبعاتی که در مورد حافظ صورت گرفت است هر محقق و مورخ راستینی می‌داند که انتساب حافظ به فلان فرقه یا بهمان نحله نه تنها با گستردگی جهان اندیشهٔ حافظ مغایر است، بلکه هیچ یك از محققین نتوانسته‌اند با سند و مدرك معتبر نشان دهند که حافظ مرید فلان پیر بوده است یا منسوب به فلان فرقهٔ خاص صوفیه. نه تنها در مقدمه‌ای که جامع دیوان حافظ بر دیوان اشعار او نوشته است از پیر او یا انتساب او به فرقه‌ای خاص از صوفیه سخن نرفته است، بلکه جامی هم که در قرن نهم *نفحات‌الانس* را نوشته است در شرح حالش گفته است «....معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از آن طایفه نسبت درست کرده باشد، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ کس را به آن اتفاق نیفتاده ... »[۲۴] حتی از محققین معاصر کسانی هم که

دیگر از «آن» اینگونه تعبیر کرده است:

صد نکته غیر حسن بباید که تاکسی
مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود

و یا:

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت....

واضح‌تر بگویم منظور از حسن در شعر حافظ همین زیبائیهای ظاهری است. همین لب لعل و خط زنگاری و مو و میان و ... است و در مقابل این زیبائیهای ظاهری «آن»:

لطیفه‌ای است نهانی که عشق از آن خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است

بنابراین «آن» چیزی نیست که از مجموع حسن معشوق حاصل شود بلکه گاه ممکن است مجموع حسن معشوق با کیفیتی بنام «آن» هم ملازمت پیدا کند که گاه این کیفیت چیزی حتی غیر از طور انسانی است:

ملك در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد
که درحسن‌تو چیزی یافت غیر از طورانسانی

۵) در توضیح آئینه‌دار، در این بیت :

شهسوار من که مه آئینه‌دار روی اوست
تاج خورشید بلندش خاك نعل مرکب است

باز از حواشی غنی نقل کرده‌اند: آئینه‌دار «در کتاب *فرج بعدالشدة* ، باب ۱۲ مرد سلمانی به فضل بن‌ربیع می‌گوید من مردی‌ام مزین، آئینه‌داری می‌کنم و موی لب مردم به چینم» (ص ۲۷). بی‌تردید با توجه به پیشهٔ مرد مزین معنای آئینه‌داری در عبارت مورد نظر، عمل آئینه‌دار است که در فرهنگها به عنوان «سلمانی، دلاك، حجام» ضبط شده است، اما این معنی هیچ مناسبتی با بیت مورد بحث ندارد. معنی دیگر آئینه‌دار که از چشم مؤلف فاضل دور مانده است و اتفاقاً در همین بیت حافظ استعمال شده است و در فرهنگها ضبط شده است این است: «آئینه‌دار، آنکه آئینه در پیش دارد تا عروس و جز او خویشتن را در آن ببینند»[16]. حافظ معشوق را عروسی دانسته چنان زیبا که ماه، که در زیبایی مثل است، در پیش او آئینه نگاه می‌دارد و می‌گردد و می‌گرداند . حافظ در جایی دیگر گفته است:

چشمم از آئینه‌داران خط و خالش گشت
لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد

۶) در توضیح سابقه در این بیت:

ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت

از حواشی غنی نقل کرده‌اند: «سابقه در اینجا به معنی تقدیر است» (ص ۷۱) ا گرچه در بیت، سابقهٔ لطف ازل، ناظر به مفهوم تقدیر ازلی است اما معنی سابقه تقدیر نیست. سابقه: «عبارت از عنایت ازلیه است که در قرآن بدان اشاره شده است: و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم (کشاف، ص ۶۶۷)»[17] و در *کشف‌الاسرار* در تفسیر سورهٔ یونس در ذیل همین آیه آمده است: «قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت»[18] دیگر آنکه بیت مورد بحث، و لغت سابقه ناظر به حدیث معروفی است که در متون عرفانی ما فراوان به‌کار گرفته شده است: قال الله عز و جل سبقت رحمتی غضبی[19] و مولانا گفته است: رحمت من بر غضب هم سابق است. دیگر آنکه لطف در بیت حافظ، مترادف همین رحمت‌الهی است. سابقه به تنهایی نیز در بیتی دیگر از حافظ به‌کار رفته است:

گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید
گفت با این همه از سابقه نومید مشو

۷) در این بیت :

صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل
جانب عشق عزیز است فرو مگذارش

از حواشی غنی نقل کرده‌اند : «جانب در اینجا یعنی خاطر» (ص ۴۴) اما ترکیب اصلی جانب چیزی یا کسی را فرو گذاشتن است در برابر جانب چیزی یا کسی را نگهداشتن چنانکه جانب کسی فرو گذاشتن به معنی «ترك حمایت او کردن، رعایت ناکردن او»[20] استعمال می‌شود در برابر جانب کسی نگهداشتن، به معنی از وی حمایت کردن، چنانکه حافظ هم به‌کار برده است:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

۸) در ذیل لغت واقعه جدا از معانی‌ای که نوشته‌اند از حواشی غنی نقل کرده‌اند «در قرون وسطی همیشه به معنی مرگ استعمال می‌شد» (ص ۱۱۸). نگارنده یقین دارد اگر مؤلف با کمی دقت و حوصله به فرهنگها مراجعه می‌کردند متوجه نادرست بودن این معنی می‌شدند. آخر مگرنه آنست که در شعر سعدی، همین واقعه به معنی «خواب و رؤیا»[21] استعمال شده است چنانکه در این بیت:

گرچه در ادبیات ما «بتا» به معنی «بگذار تا» استعمال شده است، چنانکه در فرهنگها و در حواشی غنی ابیاتی در این معنی به شاهد آمده است، اما در دو بیت مورد بحث صورت صحیح کلمه به دلایلی که ذکر خواهیم کرد بت به ضم اول است به اضافهٔ الف ندا و هیچ ارتباطی با بتا بکسر اول به معنی بهل تاندارد. در بیت نخست «بتا تا غمزهات ناوك فشاند» یك عبارت دعایی است که با فعل دعایی «باد» خاتمه می‌یابد. اگر «بتا» را «بگذار تا» معنی کنیم ناگزیر شکل اصلی عبارت چنین خواهد شد: بگذار تا دل من پیشش سپر باد. در این گونه موارد به جای فعل دعایی «باد»، فعل باشد استعمال می‌شود، بگذار تا باشد نه آنکه بگوییم بگذار تا باد یابگذار تا بادا. چنانکه در این بیت مولوی:

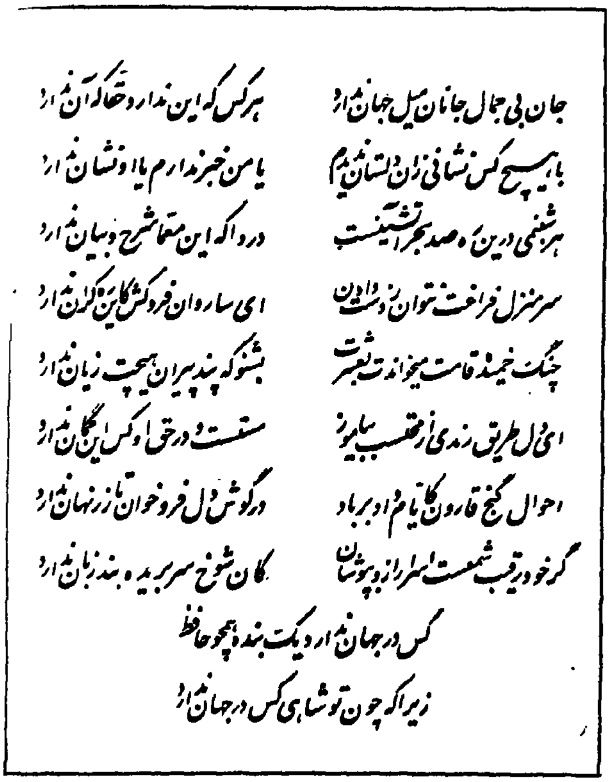
ز پگاه، میرخوبان به شکار می‌خرامد
که به تیر غمزهٔ اودل ما شکار بادا

اگر به جای بادا، باشد بگذاریم نه تنها حالت دعایی را از جمله گرفته‌ایم بلکه با عبارت نادرست و نارسا روبرو می‌شویم. در مورد مصراع دوم بیت دیگر: لطفها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم. اگر «بتا» را «بگذار تا» معنی کنیم با عبارتی مغلوط روبرو خواهیم شد، لطفها کردی بگذار تا تخفیف زحمت می‌کنم یا بگذار تا بکنیم؟ در حقیقت اگر «بتا» را «بگذارتا» معنی کنیم باید فعل به جای می‌کنم، بکنم باشد، بهمین دلیل صورت صحیح کلمه همان بتا به ضم اول است، دیگر آنکه مرحوم غنی که در حواشی خود با خط زدن بر کلمه بتا به ضم، اول آن را به بتا به کسر اول مبدل کرده است اگر بر سر عقیدهٔ خود باقی مانده بود یقیناً آنرا در حواشی چاپی که با علامه قزوینی فراهم کرده‌اند متذکر می‌شدند.

۴) در توضیح کلمهٔ آن از شرح سودی با کمی تغییر در عبارت نقل کرده‌اند «کیفیتی که از مجموع حسن معشوق حاصل می‌شود و او را زیبا می‌کند» (ص ۲۶). اگر مؤلف با کمی حوصله در دیوان حافظ توغل کرده بودند با شواهدی روبرو می‌شدند که بر ایشان مسلم می‌شد در دید حافظ شیراز «آن» همیشه چیزی است غیر از حسن و والاتر از آن، معنایی است که در محدودهٔ خط و خال و لب و زلف و ابروی زیبا خلاصه نمی‌شود، لطیفه‌ای است که عشق از آن بر می‌خیزد:

اینکه می‌گویند آن بهتر زحسن
یار ما این دارد و آن نیز هم

در همین بیت صریحاً آن و حسن دو چیز جداگانه دانسته شده است که با ضمیر این و آن به آنها اشاره شده است. در جایی


جان بی جمال جانان میل جهان ندارد / هر کس که این ندارد حقا که آن ندارد
با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم / یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
هر شبنمی در این ره صد بحر آتشین است / دردا که این معما شرح و بیان ندارد
سر منزل فراغت نتوان ز دست دادن / ای ساروان فروکش کاین ره کران ندارد
چنگ خمیده قامت میخواندت به عشرت / بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد
ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز / مست است و در حق او کس این گمان ندارد
احوال گنج قارون کایام داد بر باد / در گوش دل فرو خوان تا زر نهان ندارد
گر خود رقیب شمع است اسرار از او بپوشان / کان شوخ سربریده بند زبان ندارد
کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ
زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد

تعابیر و تفسیر واژه‌ها اکتفا می‌کنیم:

۱) در معنی «آستین کوتاه»، در شاهد این بیت:

بگو به زاهد سالوس خرقه پوش دو روی
که دست فتنه درازست و آستین کوتاه

از حواشی غنی نقل کرده‌اند «آستین کوتاه است: یعنی وسایل وصول به مطلوب خیلی کم است» (ص ۲۶) این توضیح نه تنها هیچ مشکلی را از بیت حل نمی‌کند، بلکه از بن با مفهوم آستین کوتاه و چگونگی استعمال آن در شعر حافظ مغایرت دارد، برای روشن شدن مطلب به اشکال دیگر کار برد این تعبیر در شعر حافظ دقت فرمایید:

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد

یا:

به زیر دلق ملمع کمندها دارند
دراز دستی این کوته آستینان بین

در هر سه بیت یاد شده، آستین کوته و کوته آستینان تعریضی است به خرقه پوشان و حافظ این تعریض را از آن جهت در مورد خرقه پوشان به کار برده است که به قول سیف‌الدین باخرزی «جامهٔ کوتاه تا نیمه ساق و آستین کوتاه و فراخ داشتن از شعار اصحاب تصوف است»[۱۰] در افسانه‌هایی که پیرامون زندگی حافظ پرداخته‌اند در وصف شیخ علی کلاه گفته‌اند «که در شیراز... بر سجاده شیخی و ارشاد متمکن بوده و او جبهٔ ازرق آستین کوته پوشیدی»[۱۱]. در بیت مورد بحث منظور حافظ آن است که به زاهد سالوس بگو گرچه آستینت به ظاهر کوتاه است اما در حقیقت دست فتنه‌ات دراز است. در همهٔ ابیات یاد شده، حافظ در به کار بردن آستین کوته، شعار صوفیه را در نظر داشته و از این تضاد: کوتاهی آستین و بلندی دستِ تعدی و تجاوز، تمثیلی در نمایش ریاکاری و فتنه برانگیزی خرقه پوشان و صوفیان ریاکار روزگار خود برساخته است – صوفیانی که به انحاء مختلف در سرتاسر غزلهای حافظ مورد تعریض و نکوهش واقع شده‌اند.[۱۲]

۲) در توضیح «باد خوش‌نسیم» در شاهد این بیت:

شیر از و آب رکنی و آن باد خوش‌نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است

از حواشی غنی نقل کرده‌اند: «باد اسم عام است که شامل نیسم هم هست، در اینجا ترکیب غریبی است، نسیم، باد ضعیف و ملایمی است که گاه می‌وزد و گاه می‌ایستد... این است که نسیم را علیل گفته‌اند و تشبیه به مریض کرده‌اند» (ص ۳۱). حقیقت آن است که با این توضیح نه تنها عبارت باد خوش‌نسیم روشن نشده است بلکه توضیح اضافی در مورد علیل بودن و بیمار بودن صبا هم به غرابت ترکیب مورد بحث افزوده است. بگذریم که منظور از بیماری صبا لطافت صبا است چنانکه در شعر حافظ آمده است:

دل ضعیفم از آن می‌کشد به طرف چمن
که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد

اما نسیم در بیت مورد بحث و در ترکیب یاد شده به معنی «بو» است که هم به این معنی و هم به معنی بوی خوش در ادبیات ما استعمال شده است، در *دیوان عثمان مختاری* چاپ استاد همایی آمده است:

یاسمن باد را سپرد نسیم
که بدان مفخر کبار سپار

واستاد در حاشیهٔ متن نوشته‌اند: «یعنی یاسمن بوی خوش بباد سپرد»[۱۳] و در *کلیله* چاپ استاد مینوی آمده است «عطر بر آتش نهند، فواید نسیم آن به دیگران می‌رسد» و توضیح زیر نیز از استاد مینوی است که «نسیم اصلا باد خوش و باد نرم... و اینجا به معنی بوی خوش...»[۱۴] و در شعر عماد فقیه کرمانی از معاصران حافظ نیز همین کلمه به معنی بوی، و بوی خوش استعمال شده است.

صبا نسیم سرزلف او به نافه سپرد
که پوست بر تن او همچو پیرهن بلدرد[۱۵]

و از ابیات معروف سعدی است:

کسان که در رمضان چنگ می‌شکستندی
نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند

۳) در مورد این بیت:

بتا تا غمزه‌ات ناوک فشاند
دل مجروح من پیشش سپر باد

از *برهان* و *یادداشتهای غنی* نقل کرده‌اند: «بتا به کسر اول، بگذار، مخفف بهل تا، بگذار تا» (ص ۳۲) و بیت دیگری از حافظ را نیز در همین معنی شاهد آورده‌اند که:

خاک کویت زحمت ما برنتابد بیش از این
لطفها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم

برای نگارنده تردیدی نیست که اگر برای مرحوم غنی و علامه قزوینی مسلم شده بود که در هر دو بیت یاد شده کلمهٔ مورد بحث – بتا – بکسر اول است، یقیناً در دیوان چاپ خودشان موضوع را متذکر می‌شده‌اند. اما حقیقت آن است که

[illegible]

...تفسیر در ... گیرد. **نگارنده دراین مقاله سعی کرده است فقط** ...واردی را که از اهمیت خاصی برخوردار است با ذکر شواهد ...تحت عناوین مختلف بیاورد. نیز برای حفظ اختصار از نقل ...مطالب بسیاری که درخور ذکر بوده است تن‌زده است. تو ...خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱) عدم رعایت موازین علمی در تدوین واژه‌نامه

مؤلف فاضل در دیباچهٔ کتاب تعریفی از «واژه» و حدکاربرد آن به‌دست نداده‌اند و اصولاً مشخص نکرده‌اند که برچه اساسی بعضی واژه‌ها را قابل توضیح یافته‌اند و برخی دیگر را به‌حال خود رها کرده‌اند، چنانکه خواننده در سرتاسر کتاب هم با معنی واژه‌ها روبرو می‌شود و هم با ترجمهٔ مصراعها و شرح ابیات. مثلاً در حرف بعد از کلمهٔ اکسیر، این مصراع از غزل نخست حافظ «الایاایهاالساقی‌ادرکاساًوناولها» را می‌یابید که هم ترجمه شده است و هم توضیحات حواشی غنی را در مورد انتساب مصراع به‌یزید آورده‌اند (ص ۲۹). یا در حرف «ب» می‌خوانید، براستان=به‌راستان یعنی قسم به‌راستان (ص ۳۲) و یا در حرف «راء» می‌خوانید که رنگ خون نخواهد شد: یعنی رنگ خون نخواهد رفت (ص ۶۷) و برهمین قیاس نمونه‌های مختلف دیگر که هیچ‌کدام در ذیل واژه نمی‌گنجد و نمی‌تواند به‌عنوان واژه مورد شرح قرار گیرد؛ و یا در پاره‌ای موارد توضیح واژه‌ای به‌جای آنکه در حرف مربوط به‌آن واژه ضبط شود در شاهد لغت دیگر از همان بیت معنی شده است مثلاً بالا، به‌معنی قد و اندام در ذیل واژهٔ تشریف، آورده شده است (ص ۴۰). در سراسر کتاب از این نمونه‌ها فراوان دیده می‌شود. ظاهراً علت این بی‌دقتیها را فقط می‌توان دراین نکته دانست که مؤلف سعی داشته است هرچه را که در حواشی غنی آمده و موردپسند ایشان واقع شده است به‌نوعی دراین کتاب بگنجاند و فواید آن را عام کند.

۲) ضبط واژه‌ها

در ضبط تلفظ صحیح واژه‌ها گاه اشتباهاتی در کتاب رخ داده است، و گاه به‌ضبط متداول واژه‌ها اکتفا شده است نه‌ضبط اصلی، و چون احتمال می‌دادیم بیشتر این اشتباهات از نوع اشتباهات چاپی باشد به‌نقل همهٔ آنها نپرداختیم و به‌نمونه‌های زیر اکتفا کردیم:

شحنه به‌کسر اول را در ترکیب شحنهٔ نجف به‌فتح اول ضبط کرده‌اند (ص ۷۸). مَزدا به‌فتح اول مُزدا به‌ضم اول ضبط شده است (ص ۱۰۸). در ضبط عبوس زهد می‌خوانید: زهد خشك، ترشرویی دایم (ص ۸۸). معنای اخیر معمای مصدری است پس یقیناً ضبط عبارت باید عبوس زهد باسد به‌ضم اول نه به‌فتح و چنانکه از یادداشت مؤلف برمی‌آید در شرح *ناجیك*، کلمهٔ مورد بحث در شعر حافظ عبوس به‌ضم اول خوانده شده است.

هَنگامه به‌فتح اول را هِنگامه به‌کسر اول ضبط کرده‌اند نیز شکر و شکرآویز را به‌ضبط متداول آنها-یعنی به‌کسر اول-ارجاع داده‌اند (صص ۱۲۲-۸۰).

۳) ارجاع نادرست و نارسا به‌منابع و مآخذ

در توضیح جام عدل نوشته‌اند: *نام فارسی این جام «می‌دزد»* است (ص ۴۳) و جالب آن است که به‌ترجمهٔ خودشان از *مفاتیح‌العلوم خوارزمی* (ص ۲۳۹) ارجاع داده‌اند درحالی که در همان مأخذ «می‌دزد» نام دیگر «جام جور» است نه «جام عدل»[۲].

-در توضیح نامور دراین بیت حافظ:

آن پیك نامور که رسید از دیار دوست
آورد حرز جان زخط مشکبار دوست

نوشته‌اند «نامور: نامه‌آور» (ص ۱۱۳) و ارجاع داده‌اند به‌حواشی غنی، در حالی‌که معنی نامور هرگز نامه‌آور نیست بلکه مرحوم غنی کلمهٔ نامور را مطلقاً نامه‌ور= نامه‌آور خوانده است چنانکه در بعضی از نسخه‌ها نامه‌بر هم ضبط شده است[۳]. عین مطلب غنی را نقل می‌کنیم: «نامور= نامه‌آور. در نسخ قدیم «ها» نامه چون باکلمه دیگری ترکیب شود می‌افتد»[۴] بنابراین مرحوم غنی کلمه را مطلقاً نامه‌ور= نامه‌آور خوانده است، نه‌آنکه نامور را به‌معنی نامه‌آور ضبط کرده باشد.

-در توضیح بی‌نیازی دراین بیت:

ساقی‌به‌بی‌نیازی رندان که می‌بده
تا بشنوی زصوت مغنی هوالغنی

آورده‌اند «بی‌نیازی: استغنا = بی‌نیازی حق است چنانکه آمده است الله غنی [البته صحیح آن الغنی است] وانتم‌الفقراء» (ص ۳۴) و در پی این عبارت مطالبی را از *جهانگشای جوینی* در تشبیه استغنای الهی به یادآورده‌اند. البته ناگفته پیداست که بی‌نیازی رندان هیچ ارتباطی به «بی‌نیازی حق» ندارد، مؤلف مطلب را به صورت مخدوش و مغلوط بی‌آنکه از مأخذ آن یادکند، از کتاب ارزشمند *فرهنگ اشعار حافظ* شادروان دکتر

نقد و معرفی کتاب

لغت‌نامهٔ دهخداست. اما حقیقت آن است که بی‌اغراق نود درصد مطالب کتاب صرفاً از چاپ عکسی دیوان حافظ با یادداشتها و حواشی دکترغنی و شرح سودی نقل شده است و در این میان سهم مطالب منقول از یادداشتهای غنی نه‌تنها از سودی بلکه از تمام منقولات کتاب، بیشتر است به‌طوری که اگر حواشی و یادداشتهای مرحوم غنی -و به‌اعتبار مؤلف فاضل، قزوینی و غنی- را از کتاب حذف کنیم چندان چیزی باقی نمی‌ماند. مؤلف در دیباچهٔ کتاب (ص ۱۵) به‌استناد جلد پنجم یادداشتهای دکترقاسم غنی که اخیراً در لندن منتشر شده است متذکر شده‌اند که حواشی یادشده حاصل مذاکرات غنی با علامه قزوینی است و بهتر آن بود که در پشت کتاب نوشته می‌شد «مذاکرات قزوینی و غنی در مورد شعر حافظ» (ص ۱۵). گرچه در *یادداشتهای* دکترغنی پاره‌ای نظریات علامهٔ قزوینی منعکس است. اما به‌شهادت موارد بسیاری که در حواشی همین کتاب آمده است، بسیاری از آن یادداشتها صرفاً از آن مرحوم غنی است. تازه اگر از بن‌دندان هم ثابت شود که حواشی این کتاب با مذاکره و دخالت مستقیم علامهٔ قزوینی فراهم آمده است، اثبات این امر -به‌خاطر اغلاط و نادرستیهایی که دراین حواشی به‌چشم می‌آید- شأنی و منزلتی برای علامه قزوینی به‌بار نخواهد آورد.

دیگر آنکه اصولاً اهل تحقیق می‌دانند که حاشیه نوشتن بر کتابها، در حین مطالعه، به‌منظورهای خاصی صورت می‌گیرد. گاه یك کلمه محقق را به‌یاد نوعی استعمال دیگر همین کلمه در ادبیات می‌اندازد و ممکن است همان معنی و نوع استعمال را در کتاب لغت مورد بحث یادداشت کند، بی‌آنکه نظرش تفسیر لغت متن باشد. و گاه اتفاق می‌افتد که محقق حدسها و احتمالاتش را در حواشی کتاب می‌آورد تا بعدها با تحقیقات و تتبعات دیگر درستی و نادرستی آنها را مشخص کند. از همه مهمتر ممکن است محقق درحین مطالعه در معنی واژه‌ای یا شرح عبارتی، مطلبی را بنویسد که همان‌زمان به‌درستی آن اعتقاد داشته است ولی بعدها به‌واسطهٔ تحقیقات دیگر به‌نادرست بودن آنها پی‌ببرد و مجال آن را هم نیابد که حواشی نادرست را اصلاح کند. همهٔ اینها در مورد حواشی مرحوم غنی بر کتاب حافظ مورد بحث قابل تعمیم است، خاصه آنکه بسیاری از این یادداشتها که جای ذکر آن بود در حواشی *دیوان حافظ*. چاپ قزوینی و غنی نیامده است و نگارنده به‌خاطر مطالبی که در ذیل خواهد آورد یقین دارد که مرحوم غنی در مطالعات بعدیش به‌نقص و نارسایی آن حواشی و حتی نادرستی پاره‌ای از آنها یقین آورده بود وگرنه آن حواشی را به‌همین صورت رها نمی‌کرد، و خود به‌چاپ آن اقدام می‌کرد. اما مهم این است که مؤلف فاضل بدون بررسی و تحقیق در چگونگی این حواشی همهٔ آنچه را که ضروری تشخیص داده استه نقل کرده است واگرچه صریحاً گفته است «مؤلف در همه حال بازگوکنندهٔ سخن حافظ‌شناسان و فرهنگ‌نویسان و تاریخ‌نگاران مورد اعتماد بوده است» (ص ۲۲)، اما این سخن هیچ از مسؤلیت ایشان در درستی و نادرستی متنی که فراهم آورده‌اند نمی‌کاهد.

نکتهٔ دیگر اینکه مؤلف نه‌تنها اساس کارش را بر متن قابل اعتمادی چون متن مصحَّح استاد خانلری قرار نداده است، بلکه *دیوان حافظ* چاپ قزوینی و غنی نیز اساس کار او قرار نگرفته است و صریحاً گفته است «اگر بعضی از مطلع غزلها در برخی از چاپها نبوده باشد، حتماً در چاپ عکسی اخیر از *دیوان حافظ* که با تقریر قزوینی و خط غنی تحشیه شده موجود است» (ص ۱۲۴-حاشیه).

لازم به‌توضیح نیست نسخهٔ چاپ عکسی موردنظر تا چه‌اندازه مغلوط و فاقد اعتبار است. اما نکتهٔ درخور توضیح آن است که مؤلف نه‌تنها همین نسخهٔ مغلوط را به‌طور کلی اساس کار خود قرار داده، بلکه در نقل حواشی این نسخه چنان دست و دل‌باز بوده است که بی‌هیچ دغدغهٔ خاطری به‌نقل حواشی و یادداشتهای غزلهای الحاقی نیز پرداخته است: غزلهایی الحاقی که نه‌تنها الحاقی بودنشان به‌طور قطع و یقین از طرف مرحوم غنی بازگو شده است بلکه در هیچ‌یك از نسخ معتبر حافظ هم نمی‌توان نشانی از آنها یافت، فی‌المثل در همین نسخه غزلی هست با مطلع:

ای دل غلام شاه جهان‌باش و شاه باش
پیوسته در حمایت لطف‌اله‌باش

که مرحوم غنی در مورد همین غزل نوشته است: «غزل الحاقی است قطعاً و حتماً از دورهٔ صفویه است...»[۱] و در توضیح مصراع اول بیت دوم این غزل: از خارجی هزار به‌یك‌جو نمی‌خرند. نوشته است از خارجی هزار، یعنی هزار خارجی را و همین یادداشت را مؤلف فاضل در کتاب مورد بحث در ذیل از خارجی هزار نقل کرده است (ص ۲۸). برهمین قیاس ابیات بسیاری با ضبط نادرست از این نسخه در کتاب یادشده راه یافته است که نقل و بررسی آنها از حوصلهٔ این مقاله خارج است. خلاصه آنکه اعتماد مؤلف برهمین نسخه و حواشی آن باعث شده است که بسیاری از لغات دشوار و اصیل حافظ در واژه‌نامه‌ای که پرداخته‌اند راه نیابد و به‌جای آن بسیاری از لغات و تعبیراتی که از حافظ نیست مورد شرح

بررسی واژه‌نامهٔ حافظ

ماشاءالله آجودانی

واژه‌نامهٔ غزلهای حافظ. تألیف حسین خدیوجم. تهران. نشرناشر. ۱۳۶۲

نام فاضل محقق، حسین خدیوجم، برای اهل قلم و اهل کتاب ایران نام ناآشنایی نیست. متأسفانه این نام آشنا این‌بار بر روی جلد کتابی به‌چشم می‌خورد با نام *واژه‌نامهٔ غزلهای حافظ* که در نهایت بی‌دقتی و بدون رعایت شیوهٔ علمی فرهنگ‌نویسی با اغلاط فاحش نگاشته شده است. اگر این کار را هر ناآشنایی به‌امر تحقیق انجام می‌داد جای نگرانی نبود، اما نام خدیوجم با تألیفات ارزنده‌ای که تاکنون از او دیده‌ایم این توقع معقول و منطقی را برمی‌انگیزاند که کتابی که از زیردست او بگذرد لااقل فاقد اغلاط، نادرستیها و نارساییهای کتابهایی باشد که دراین روزگار از درودیوار به‌نام حافظ منتشر می‌شود؛ به‌همین دلیل مقالهٔ حاضر نه‌تنها نقد و بررسی کتاب مورد بحث است بلکه متضمن گلایه‌ای هم از مؤلف فاضل کتاب نیز هست، باشد تا در آنچه می‌گوییم به‌دیدهٔ انصاف بنگرند. اینک به‌بررسی کتاب می‌پردازیم و قبل از هر سخنی سعی می‌کنیم با روش تحقیقاتشان و چگونگی مآخذشان آشنا شویم.

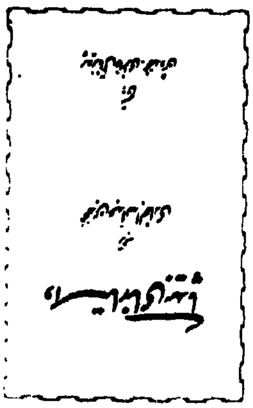
مؤلف برآن بوده‌اند «که مفهوم مقداری از الفاظ غزلهای حافظ برای دوستداران شعرعرفانی روشن شود و مبتدیان را زمینهٔ آشنایی با معانی پردامنهٔ سخنان این غزلسرای بزرگ فراهم شود» (ص ۲۱). به‌همین خاطر «با رنج فراوان و تلخ‌کامیهای بسیار»ی که بر خودشان هموار کرده‌اند شش شرح را به‌عنوان مآخذ اصلی که بیشتر مورد استفاده‌شان بوده است در دیباچهٔ کتاب برمی‌شمارند. از این شش شرح دو کتاب *بحرالفراسة اللافظ فی‌شرح دیوان حافظ* و *شرح دیوان حافظ* تقریر اکبرپوره و تحریر نعمت تاجیک کمتر مورد استفاده قرار گرفته است چرا که موارد مشابه را به‌ترجمهٔ *شرح سودی* ارجاع داده‌اند (ص ۲۲). در حقیقت آنچه از این دو شرح در کتاب نقل شده است حاوی نکتهٔ تازه یا مطلب روشنگری نیست. تازه در سرتاسر کتاب جز چند مورد معدود به‌این دو شرح اشاره نشده است. می‌ماند چهار شرح دیگر، *شرح سودی* و *یادداشتهای فراهم شده از مذاکرهٔ محمدقزوینی و قاسم غنی* (دراین مورد کمی بعد سخن خواهم گفت) و *حواشی جلال‌الدین اندرابی بر دیوان حافظ* چاپ بمبئی که از کتاب اخیرهم جز در موارد معدود مطلبی ذکر نشده است، و *دیوان حافظ* چاپ قزوینی و غنی و چند فرهنگ لغت که عمده‌ترین آنها که بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است،

[illegible]

Masson-Oursel, M.De William-Grelorvska et Phillipe Stern, l'Inde antique et la civilisation indienne. Paris 1933.

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

*

[illegible]

[illegible]

(۲۳-۲۵)

مقدمهٔ مزبور نموداری است از وسعت تتبع و نیز سرمشقی است برای ایجاز و ساده‌نویسی که چگونه می‌توان مطالب بسیار رادر چند صفحه، فارغ از هر نوع حشو و زواید، بقلم آورد و حداکثر اطلاعات را در حداقل صفحات در اختیار خوانندگان قرار داد.

تصحیح کتاب براساس یك نسخهٔ منحصربفرد صورت گرفته و ناگزیر به این سبب با دشواریهایی همراه بوده است. در متن - که جمعاً دویست‌وپنجاه‌وسه‌صفحه (۲۹-۲۸۱) است - برای سهولت کار خوانندگان، گاهی تلفظ برخی کلمات نموده شده که در حدّ خود مفیدست. توضیح دربارهٔ نسخهٔ اساس و شیوهٔ تصحیح و نیز یادداشتهای مربوط به اصلاح متن را در آخر کتاب آورده‌اند (۲۸۳-۲۹۴) و به این ترتیب متن اثر در نظر خوانندگان سبك روح‌تر جلوه می‌کند. یکی از مشکلات تصحیح *کلیله* و دمنه در مورد ضبط درست اسمهای خاص آن است. خوانندگان محترم بخاطر دارند که سالها در یکی از داستانهای معروف کتاب، نام مرغی را «قبّره»نوشته بودند و به همین نحو تعلیم و تدریس می‌شد تا بعد معلوم گشت وجه صحیح آن «فنزه» است. کثرت این نوع نامها موجب آمده است که یادداشتهای سودمندی دربارهٔ هریك از این اسمهای خاص در پایان کتاب (۲۹۵-۳۰۴) ترتیب دهند. در این بخش از وجود یا عدم هر اسم در ترجمه‌های عربی، سریانی، فارسی، *پنجاکیانه* (ترجمهٔ فارسی *پنچاتنترا* از خالقداد عباسی، به کوشش دکتر تاراچند، دکتر سید امیر حسن عابدی، دانشگاه اسلامی علیگر، ۱۳۵۲ ش.)، اصل سنسکریتی *پنچاتنترا* و تفاوت ضبط آنها باختصار یاد می‌شود و سرانجام ضبط مرجّح اسم مورد نظر بقلم می‌آید، نظیر آنچه دربارهٔ طیطویٰ نوشته‌اند (۲۹۷). این یادداشتهای تطبیقی بسیار مفید و جالب توجّه است.

از این قسمت که بگذریم فهرستی از لغات و ترکیبات فارسی و عبارات عربی ترتیب داده‌اند (۳۰۵-۳۳۱) که بسیار بجا و قابل ملاحظه است. با در نظر گرفتن اهمیت نثر کتاب و واژگان آن، ضرورت تنظیم چنین فهرستی روشن است. در این قسمت معنی هر لغت و ترکیب باختصار و با توجّه به‌کاربرد آن در متن، همراه با شمارهٔ صفحات مربوط ذکر شده و معادلهایی خوب و دقیق از برای آنها بقلم آمده است.

کتابی حکمت‌آموز نظیر *کلیله* و دمنه سرشارست از سخنانی که حالت امثال و حکم دارد، چنان که بسیاری از جملات ترجمهٔ ابوالمعالی نصرالله نیز بمرور زمان حالت مَثَل را پیدا کرده است. در ترجمهٔ بخاری نیز، تحت تأثیر متن اصلی کتاب، این‌گونه جمله‌ها و کلمات کوتاه و پرمغز فراوان است. از.این‌رو مصحّحان فهرستی از امثال و حکم فراهم آورده‌اند (۳۳۲-۳۴۰) برحسب ترتیب الفبائی و با تعیین شمارهٔ صفحات. این فهرست نیز متضمن فوایدی است دیگر. فهرست منابع و مراجع در تصحیح متن و نگارش مقدمه و توضیحات و حواشی نیز در پایان کتاب آمده است (۳۴۱-۳۴۲).

اینها قسمتهای مختلف کتاب است که معمولاً در تصحیح چنین متنی لازم و مفید می‌نموده و بخوبی فراهم آمده است. بر این جمله باید اهتمام ناشر را در عرصه داشتن کتاب با حروف و چاپ و کاغذ و جلد خوب نیز افزود.

*

داستانهای بیدپای بخصوص از دو نظر جالب توجّه و در خور مطالعه است: یکی از لحاظ تتبع دربارهٔ *کلیله* و دمنه و تطبیق آن با متن عربی ابن مقفّع و ترجمهٔ ابوالمعالی نصرالله و بررسی تفاوتها و موارد مبهم و سؤال انگیز، دیگر از نظر نثر فارسی زیرا ترجمهٔ بخاری را به دلائلی که ذکر خواهد شد باید از نثرهای خوب و فصیح فارسی شمرد و از جهات مختلف سزاوار توجه است.

مطالعهٔ کتاب از جنبهٔ نخستین، کاری است که در این مختصر نمی‌گنجد و محتاج تفصیل بیشترست اما به بعضی از خصائص نثر آن می‌توان اشاره کرد.

ترجمهٔ بخاری به نثری ساده و روشن و گیراست. مقدمهٔ آن، به پیروی از سنّت پیشینیان، تا حدودی آراسته است به سجعهای ساده و موازنه و همین امر استعمال برخی از لغات و ترکیبات عربی (۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸) را موجب گشته است؛ گاه نیز برخی عبارات عربی دربافت جمله وارد شده (۳۷، ۳۸). اما از این قسمت که بگذریم نثر کتاب، فارسی روان و هموارست، حتی با آن که ترجمه از عربی است بندرت تأثیر طرز تعبیر عربی را در آن می‌توان دید[3]. البته جملات موزون و مسجّع در متن کتاب نیز یافته می‌شود[4] امّا نه بفراوانی. برعکس، نشانه‌های نثر قدیم فارسی در سراسر کتاب فراوان است از قبیل: استعمال یاءهای استمراری، شرطی، تمنّی و جز آن در آخر افعال، برخی صیغه‌های کهن فعلها[5]، واژگان خاص و بسیاری قرائن دیگر که شرح آنها موجب تفصیل خواهد شد. اما می‌توان به بیان این نکته اکتفا کرد که چگونه ترجمهٔ کتابی واحد بفاصلهٔ دو سه سال در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیاحت می‌پردازد و فقر و بدبختی و نکبت را در لابه‌لای تجمل و ثروت و عیاشی مشاهده می‌کند و وضع کشور خود را با آن مقایسه می‌کند و به یاد سیاست اجتماعی مدرس می‌افتد.

«...سختی معیشت طبقات متوسط و فقیر فرنگستان در روزگار کنونی که فلاکتهای جنگ عمومی نیز سربار شده طوری است که فقط با جهنم موعود باید تطبیق شود. در آن زمان [یعنی قبل از جنگ اول بین‌الملل] که ایام آسایش و کامرانی اروپا بود، هر گاه یك شخص متفکر در یکی از شهرهای بزرگ اروپا گردش می‌کرد و می‌توانست از کویهای توانگران و از آن خیابانها و عمارات و باغهای دیده‌فریب و آن همه آرایش و آسایش و خوشگذرانی، گردش‌کنان بگذرد و در یکی از محله‌های قدیمی و کویهای تنگدستان داخل شود، با اندك توجهی می‌فهمید که جنبه‌های مختلف تمدن مغرب زمین تا چه درجه ضعیف و ناهموار است و می‌فهمید که پایان آن مدنیت و سرانجام پیروان آن جز ویرانی گیتی و تباهی بشریت نخواهد بود. یك شخص متفکر مشرق زمینی وقتی در آداب و رسوم مشرقی، به ویژه در قواعد و آیین اسلامی فکر می‌کرد و به یاد می‌آورد که مثلاً یك نفر ایرانی مسلمان در پایان سال مجبور است درآمد خود را حساب کند و هرچه از هزینهٔ یك سالهٔ خانواده‌اش افزون ماند باید خمس و زکوة آن را به فقرا و نیازمندان بدهد و از هرچه پول طلا و نقره داشته نیز پایان سال مبالغی به همان عنوان به محتاجان برساند و چه مبالغی صدقه و کفاره بدهد و چون فکر می‌کرد که در همین کشور ایران مردم توانگر و دارندگان چه مبالغ هنگفت در راه دستگیری ناتوانان به مصرف می‌رسانند و بسیاری تمام اموال خویش را وقف امور خیریه می‌کنند و آنگاه با دیدهٔ عاقبت‌بین می‌نگریست که هر گاه آداب و رسوم اروپایی را به ایرانی تحمیل نمایند، چه سرنوشت غم‌انگیزی نصیب این ملت خواهد شد. طبعاً با تمام نیروی خود می‌کوشید که از چنین بدبختی عظیم تا بتواند قوم را محفوظ بدارد. و این بود سیاست اجتماعی مدرس.» (ص ۹-۱۳۸).

همان طور که اشاره شد، آنچه بر جذابیت این کتاب می‌افزاید نثر روان و بی‌تکلف آن است. این نوسته که در واقع سفرنامه‌ای است سیاسی، پس از انتشار (در سال ۵-۱۳۲۲) در نویسندگان دیگر بخصوص دکتر قاسم غنی تأثیر گذاشته است. غنی که صفوی را در پاریس ملاقات کرده بود و او را می‌شناخت محققاً این اثر را هنگام انتشار خوانده بوده و تحت تأثیر آن قرار گرفته بوده است. یادداشتهای غنی که در مأموریتهای سیاسیش به مصر و ترکیه و آمریکا تهیه کرده است به تقلید از یادداشتهای سفر رحیم‌زاده صفوی نوشته شده است.

در پایان کتاب *اسرار سقوط احمد شاه*، آقای بهمن دهگان دو ضمیمه یکی تحت عنوان «خاطرات سفر شوروی» و دیگری تحت‌عنوان «شرح زندگانی رحیم‌زادهٔ صفوی به قلم خود او» چاپ کرده است. ضمیمهٔ اول راجع به اوضاع روسیه در اوائل سالهای انقلاب اکتبر و قبل‌از به‌قدرت‌رسیدن استالین است. نویسنده برداشتهای خود را از این سفر کوتاه اجمالاً بیان می‌کند، مدار بحث صفوی در این قسمت بیشتر مربوط به اوضاع اقتصادی و اجتماعی روسیه است و برخورد او تا اندازه‌ای توأم با ساده اندیشی است. وی با وجود این که قلباً از مارکسیسم و روسیه خوشش نمی‌آید از اوضاع و احوالی که در این کشور انقلابی رخ داده است با اعجاب و گاهی تحسین یاد می‌کند. ضمیمهٔ دوم این کتاب نیز یادآور جلد اول یادداشتهای دکتر غنی است که در بارهٔ دوران کودکی و جوانیش تحریر کرده است. ولی تأثیر این آثار در غنی بیشتر از لحاظ صورت و سبك است، والاّ بینش و عقاید این دو نویسنده از بسیاری از جهات با هم فرق دارد.

[illegible]

(٨٨١) [illegible]

[illegible]

(٩٥) [illegible]

[illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

(١٠١) [illegible]

[illegible]

(٨٨٨) [illegible]

[illegible]

جهت در سن جوانی طوری چاق شده بود که قادر به راه رفتن نبود. به عقیدهٔ این جانب دماغ و اعصابش به‌طور طبیعی کار نمی‌کرد. افکار مالیخولیایی او را مبتلا به وسواس کرده بود و ذهن و روحش دائماً دستخوش افکار و احساسات غریب - ترس، وحشت، سوءظن، عدم اعتماد، بدبینی، و علاقهٔ مفرط به مال - بود. و به علت همین کسالت جسمی و روحی بود که سرانجام در سن سی‌ودوسالگی از پا درآمد[11]».

رحیم‌زادهٔ صفوی از فرانسه به شوروی هم رفت تا مگر به خیال خود زمامداران جدید آن کشور را به حمایت از چنین پادشاهی وادار سازد. ولی در آنجا هم جواب نفی شنید. در اول آبان‌ماه ۱۳۰۴ از روسیه به ایران بازگشت و بی‌درنگ به امر رضاخان توقیف شد و یک‌هفته‌ای در زندان به‌سر برد تا اینکه در دهم آبان ۱۳۰۴ (یک روز پس از تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر سلسلهٔ قاجار) عفو عمومی در سراسر کشور داده شد و او هم جزء زندانیان بی‌شمار آزاد گردید.

*

مطالب این کتاب حقیقتاً عبرت‌انگیز است و از آن کتابهایی است که هر کتابخانه‌ای باید یک جلد از آن را داشته باشد. تنها ایراد من، همچنانکه در مقدمهٔ این مقاله هم اشاره کرده‌ام، مربوط به عنوان کتاب یعنی *اسرار سقوط احمد شاه* است.

بدبختانه یا خوشبختانه در حادثهٔ سقوط احمد شاه هیچ‌گونه اسراری وجود ندارد و هرچه در این‌باره درست شده محصول ذهن افسانه‌ساز شاهزادگان قاجار است که برای اینکه بی‌عرضگی صدوپنجاه سالهٔ اسلاف خود را بپوشانند، سقوط آخرین عضو این سلسله را به انواع و اقسام «علل و عوامل مرموز» نسبت داده‌اند. چه اسراری؟ چه عللی؟ چه عواملی؟

در عرض آن پنج سال پرحادثه که فاصلهٔ زمانی میان کودتای سوم اسفند و انقراض سلسلهٔ قاجار را تشکیل می‌دهد، مبارزه‌ای بسیار شدید برای کنترل قدرت عالی مملکت میان سردار سپه و دربار از یک طرف، و مجلس و سردار سپه از طرف دیگر ادامه داشت. دریک طرف این مبارزه شاهی بود بیمار، خوشگذران، و بسیار ثروتمند که دارایی نقدی خود را تا دینار آخر به بانکهای فرانسه منتقل کرده بود. او در عرض این پنج سال گرچه قانوناً شاه ایران بود ولی آشکارا حس می‌کرد که:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درآن درج است
کلاهی دلکش است اما به‌دردسر نمی‌ارزد

حریف او مردی بود فعال، قدرتمند، جاه‌طلب، جسور، مصمم، که عملاً روی این شعار کار می‌کرد:

گر بزرگی به کام شیر دراست
رو خطر کن ز کام شیر درآر

و سیاست خارجی دو دولت انگلستان و شوروی هم آشکارا از او حمایت می‌کرد. واضحتر صحبت کنیم: شورویها رضاخان پهلوی را که از طبقات پایین جامعه برخاسته بود به چشم یک ناسیونالیست مترقی می‌نگریستند و حسابشان این بود که وی دیر یا زود شاخش در صحنهٔ سیاست با شاخ انگلستان اصطکاک پیدا خواهد کرد. از آن طرف، انگلیسیها که این نظامی ضدکمونیست را بهتر از شورویها می‌شناختند قطع داشتند که در ایران آن‌روز کسی جز وی نمی‌تواند جلو سرایت کمونیسم تازه‌نفس روسیه را به ایران (و از راه ایران به هند) بگیرد. بنابراین سقوط احمدشاه قاجار که حاضر نبود نقش زیردست رضاخان را در صحنهٔ سیاستهای ایران بازی کند دیر یا زود حتمی بود.

---

۱) رهبر این گروه کوچک (ولی مقتدر) که یک فراکسیون چهارده‌نفری در مجلس تشکیل داده بودند، مرحوم سید حسن مدرس قمشه‌ای بود. اعضای دیگر این فراکسیون که همه از نفوذ و شهرت سیاسی کافی برخوردار بودند عبارت بودند از: ملک‌الشعرای بهار، حسن زعیم، حاج سید اسماعیل عراقی، حائری‌زادهٔ یزدی، بهبهانی، محی‌الدین شیرازی، علی کازرونی، قوام‌الدولهٔ صدری، اخگر، آشتیانی، و چند تن دیگر.

۲) این کتاب قبلاً در عرض سالهای ۲۵-۱۳۲۴ به صورت پاورقی در روزنامهٔ *داد* انتشار یافت و سپس به صورت کتابی مستقل از طرف همان روزنامه به طبع رسید. چاپ کنونی از روی چاپ قبلی به‌عمل آمده است.

۳) یعنی از قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. [این قرارداد ننگین و خائنانه که ایران را عملاً تحت‌الحمایهٔ دولت انگلستان می‌کرد توسط وثوق‌الدوله بسته شد و مورد مخالفت جناحهای مختلف مردم و روحانیون، به‌خصوص مرحوم مدرس و شیخ محمد خیابانی واقع شد- *نشر دانش*]

۴) رحیم‌زادهٔ صفوی به نقل از ممتازالسلطنه وزیر مختار آن‌روزی ایران در پاریس. ص ۳۶.

۵) برای متن کامل این نطق بنگرید به *روزنامهٔ تایمز* سوم نوامبر ۱۹۱۹، ص ۱۷، ستون ۳

۶) *خاطرات و یادداشتهای روزانهٔ ژنرال آیرن‌ساید*. (ذیل وقایع دوازدهم فوریهٔ ۱۹۲۱).

۷) احمدشاه سه سفر به اروپا کرد. سفر سوم آخرین سفرش بود که دیگر به ایران بازنگشت.

۸) سفرنامه خوزستان (تقریرات سردار سپه، که به‌وسیلهٔ دبیر اعظم بهرامی ضبط شده)، ص ۴

۹) منظور شاه ظاهراً اصل ۳۵ قانون اساسی آن‌روزی ایران است که می‌گوید: «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه تفویض شده.»

۱۰) سازمان امنیت آن زمان (که به ادارهٔ کل تأمینات معروف بود) بخش مهمی از شهربانی کل کشور را تشکیل می‌داد.

۱۱) *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* جلد ۷، ص ۳۰۵

انگشت‌شمارند ... از این جهت بود که تا سردارسپه به حکومت نظامی تهران امر کرد جمعی از طبقات مختلف – تجار، کسبه، و اعیان پایتخت – را که با فراکسیون پارلمانی آقای مدرس مربوط بودند، بگیرند و آنها را در زندان شهربانی شکنجه کنند، همهٔ آن علمایی که تا آن روز دور آقای مدرس را گرفته بودند ناگهان از پیرامونش پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند. تنها کسی که امروز تا حدی جانب آقای مدرس را نگاهداشته و او را رها نکرده است باز هم حاج‌آقا جمال اصفهانی است که برخلاف انتظار بعضیها، رسوخ عقیده و ثبات‌قدم‌خود را نشان داده و البته متحمل صدماتی هم گردیده است.»

شاه فرمود: پس به قراری که می‌گویی آقای مدرس نمی‌خواهد از قوهٔ روحانیت استفاده کند؟

عرض کردم: مقصود چاکر این نبود که ایشان نمی‌خواهند از نیروی روحانیت استفاده کنند. به عکس خیلی مایلند در این مبارزه روحانیت را هم با خود داشته باشند. فقط با روحانیت مرتجع مخالفند... (*خاطرات*،صص ۹۳–۸۵)

...در این موقع، شاه نگاهی به ساعت افکند و من دانستم که باید جلسه را پایان داد. لذا از جا برخاسته بی‌آنکه سخنی بگویم ایستادم. شاه مثل اینکه به اندیشهٔ ناگفته من پاسخ می‌دهد فرمود:

«بله، امروز خیلی خوب صحبت شد و تصدیق می‌کنم که تو برای ادای پیغام، بیانی صریح و رسا داری. حالا باید دو سه روز روی این پیغامها مطالعه کنم . لابد باید جواب آقای مدرس داده شود. هفتهٔ آینده از حکیم‌الدوله (وزیر دربار شاه) وقت بخواه و اینجا بیا تا ببینم ولیعهد چه می‌گوید.»

من بی‌آنکه کلمه‌ای دیگر ادا کنم تعظیمی کرده از در خارج شدم.

*

میان شاه و رحیم‌زادهٔ صفوی دو فقره مصاحبهٔ دیگر هم صورت گرفت که تفصیل آنها در صفحات ۱۳۵–۱۱۵ خاطرات نقل شده است و ماحصل آنها چیزی جز این نیست که این آخرین شاه سلسلهٔ قاجار از آمدن به ایران اکراه داشته و نمی‌خواسته است دل از زیباییهای نیس‌ومونت‌کارلو بکند و عمر خود را با دیدن خرابه‌های جنوب تهران یا حومهٔ سیاه دهن (تاکستان) تلف کند!

خود صفوی خاطرهٔ تأسف‌آوری در این‌باره از احمدشاه دارد که آن را در صفحهٔ ۹۵ کتابش نقل می‌کند:

«...چند روز از ملاقات دوم من با شاه‌می‌گذشت و درآن‌ایام فصل کارناوال و ایام برگزاری جشن گلها در نیس‌ومونت‌کارلو شروع شده بود. یك روز نزدیك غروب آفتاب غفلتاً در نیس با شاه مصادف شدم و پس از عرض احترام در کناری ایستادم که ایشان بگذرند. اعلی‌حضرت بالطفی مخصوص مرا نزد خود خوانده و فرمود: صفوی، می‌بینی اینها دنیا را چگونه به خوشی می‌گذرانند؟ حالا تو می‌گویی که من این منظره‌ها را ول کنم و یکسره بروم پشتکوه و با لرها سروکله بزنم؟ پیش بیفتم و فتنه و خونریزی در ایران راه بیندازم؟ برو مشغول تفریحت باش تا ببینیم دنیا دست کیست....»

در عرض مدتی که رحیم‌زاده در پاریس و مونت‌کارلو بود، مکاتبات سری با مرحوم مدرس در نهایت دقت و احتیاط انجام می‌گرفت و طریقهٔ آن را خود آن مرحوم بافطانت و احتیاط مخصوصش پیشاپیش تعیین کرده و به رحیم‌زاده سپرده بود تا ضرورت قطعی پیش نیاید ابداً نامهٔ مستقیم به تهران نفرستد و کلیهٔ گزارشها را از لحظهٔ حرکت تا روزهایی که در فرانسه مشغول انجام مأموریت است به‌عنوان یك شیخ دامغانی مقیم نجف ارسال دارد. آن شیخ هم نامه‌ها را برای آقای سید حسن اجاق (از شخصیت‌های متنفذ غرب کشور مقیم کرمانشاه) می‌فرستاد و شخص اخیر با وسایل مطمئنی که در دست داشت همهٔ آنها را در تهران به دست مرحوم مدرس می‌رساند. نامه‌ها کم و بیش صورت رمز داشت: اسامی اشخاص طبق یك اصول ساده تبدیل حروف می‌یافت و برای عناوین و مؤسسات سیاسی کشور نیز چند لغت علمی از اصطلاحات فقه و اصول و صرف و نحو و معانی و بیان وضع شده بود که ندرتاً اشتباه می‌شد.

*

با تمام این زحمتها و فعالیتهایی که برای بازگرداندن شا به‌کار رفت، نقشهٔ مرحوم مدرس به‌نتیجه نرسید و شاه حاضر نشد به ایران برگردد و الحق هم نمی‌توان زیادمذمتش‌کرد او(احمدشاه)مریض بود و یارای چنین مبارزهٔ سنگینی را د خود احساس نمی‌کرد. دکتر مهدی‌خان ملکزاده (فرزن مرحوم ملك‌المتکلمین شهید بزرگ راه مشروطیت) که ا پزشکان حاذق تهران به‌شمار می‌رفت در جلد هفتم *تاریخ مشروطیت ایران* چنین می‌نویسد:

«... غدد داخلی بدن احمدشاه خوب کار نمی‌کرد و از این

فداکاریهای مالی نیز دریغ نورزید.

رنگ شاه از شنیدن قسمت اخیر حرف من تغییر کرد و با عتاب پرسید: مقصود از فداکاریهای بزرگ که ایشان لازمهٔ سلطنت کردن می‌شمارند چیست؟

عرض کردم: مقصود ایشان آن است که اعلی‌حضرت همایونی از راه عراق تشریف فرمای ایران شوید. در حدود پشتکوه گروهی از امرا وسران عشایر از موکب ملوکانه استقبال خواهند کرد.اعلی‌حضرت چندی در لرستان توقف می‌فرمایید و از همانجا فرمان عزل سردارسپه را صادر و مقدمات اجرای آن را به کسانی که آمادهٔ این کارند واگذار می‌کنید.»

شاه فرمود: در این خصوص شیخ‌خزعل هم عرایضی تقدیم کرده ولی من یقین دارم که رؤسای بختیاری اتفاق نخواهند داشت و به علاوه شرکت نفت جنوب هم که با خوانین و عشایر جنوب ارتباط دارد به بهانهٔ جلوگیری از اختلال امور نفت مداخله خواهد کرد به این دلیل فکر نمی‌کنم انگلیسی‌ها بگذارند نقشهٔ آقای مدرس عملی شود.»

عرض کردم: قربان، آقای مدرس مطمئن است که هرگاه ما بتوانیم در حدود دو میلیون تومان اعتبار تهیه کنیم به مجرد ورود اعلی‌حضرت همایونی به پشتکوه، یك قوهٔ کافی عشایری در اختیارتان خواهد بود... در ضمن برای اینکه مسیر ملوکانه از نقاطی نباشد که کمپانی نفت به بهانهٔ جلوگیری از اختلال امور خود مداخله کند، قوای تبلیغاتی ما راه کرمانشاه را آماده ساخته و آقاسیدحسن اجاق تعهد کرده است ایلات آن سامان را برای خدمتگزاری اعلی حضرت آماده کند. نیز با عده‌ای از سران روحانیت در تهران و شهرهای مختلف ایران جداگانه تماس گرفته شده است و آنها قول داده‌اند که هنگام لزوم مردم را وادار به بستن دکانها و هواخواهی از شاه نمایند. همچنین آقای مدرس شخصاً از چندتن از افسران و فرماندهان ارتش قول گرفته است که در لحظهٔ حساس، وفاداری خود را نسبت به اعلی‌حضرت ثابت کنند. آنچه مسلم است این است که در ایران امروز پشتیبان حقیقی سردارسپه قشون (ارتش) ایران نیست بلکه نظمیهٔ (شهربانی) تهران است[۱]. هرگاه در موقع لزوم شهربانی از دست عوامل سردارسپه گرفته شود، از آن افسران گارد مخصوص سلطنتی کسانی هستند که



به‌آسانی می‌توانند سردارسپه (رضاخان پهلوی) را توقیف کنند...»

شاه پرسید: در این نقشه‌ای که آقای مدرس کشیده آیا علما هم نقش و شرکتی دارند؟

در پاسخ عرض کردم: هرچند روابط آقای مدرس با روحانیان بسیار خوب است اما ایشان به نهضت و انقلابی که روحانیت پیشوای آن باشد اعتقاد ندارند و فکر نمی‌کنند بشود با دست روحانیان نهضت یا انقلابی به‌وجود آورد...

شاه خندید و فرمود: آقای مدرس بسیار درست گفته‌اند... اما باید دید آقای مدرس خودش از طبقهٔ روحانیت هست یا نیست؟

عرض کردم: قربان، اگر به واقع امر نگاه کنیم در اسلام طبقهٔ مخصوصی به‌نام روحانی مقرر نگردیده است که مانند روحانیان سایر مذاهب لباس مخصوص بپوشند،در صومعه‌ها بنشینند، یا اینکه انزوا اختیار کنند. در اسلام خدمات روحانی مانند امامت، پیشنمازی، خطبه، منبر، و قضاوت، تماماً برعهدهٔ سرداران سپاه و امرا و خلفا می‌باشد. در قدیم شخص پادشاه یا خلیفه و نمایندگان او، که فرماندهان ممالك اسلام بودند، وظایف روحانیت را انجام می‌دادند و بنابراین یك نفر عالم مسلمان هم باید اهل سیاست باشد و هم اهل شمشیر و نظام. و آقای مدرس به حقیقت از آن فرقه روحانیان (یا سیاستمداران معمم) است که وظایف دینی خود را کاملاً تشخیص می‌دهد و در ردیف مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (استاد خود آقای مدرس) یا حاج‌میرزا حسن شیرازی، یا آقای حاج محمدتقی شیرازی، و این قبیل علما قرار دارد. و البته اگر آقای مدرس در تهران و ولایات ایران علمایی پیدا کند که با وظایف دینی خود آشنا باشند، طبعاً میان آنها همکاری نزدیك و صمیمانه به‌وجود خواهد آمد. چنانکه نظایرش را تاکنون دیده‌ایم. اما این قبیل علمای بزرگوار متأسفانه کمیاب و

فلان بازرگان ارمنی نیز مانند تجارتخانه‌های مسلمانان مورد توجه عموم طبقات ایران است...

هنگامی که قضیهٔ تشکیل شرکتی به‌نام شرکت عام (ملی) مطرح شد چنان جوش وخروشی در مردم ایران بدید آمد که نظیر نداشت. در بسیاری از شهرهای کوچك زنها برای خرید سهام شرکت، زیورآلات خود را از سروگردن گشودند و به‌دولت تقدیم کردند. در همان زمان رجال جهاندیده و گیتی‌شناس گفتند و نوشتند:

چشم بد دورا محال است مستعمره‌جویان اجازه دهند چنین احساسات و چنین ایمانی در یك ملت شرقی رشد و نمو یابد!...»

«به‌عقیدهٔ آقای مدرس، همان سیاستی که باعث ورشکستگی تجارتخانه‌های ایران شد، امروزه می‌کوشد آخرین رشته‌های بازرگانی را از کف تجار ایران به‌در آورد و به‌وسیلهٔ تغییر رژیم، مبانی حیات بازرگانی و اقتصادی ما را واژگون سازد.

«آقای مدرس عرض می‌کند: از مذاکرات با سردارسپه (رضاخان) بر من مسلم شده است که در رژیم آینده بنیاد معیشت ایلاتی را خواهند برانداخت و ایلات چادرنشین را به روستاها خواهند کوچاند. مسئلهٔ تخته‌قاپو کردن ایلات، یعنی مجبور کردن آنها به ده‌نشینی، چیز تازه‌ای نیست که ما اختراع کرده باشیم. در ممالکی که از رطوبت هوا و فراوانی آب بهره‌مندند، این وضع خودبه‌خود پیش می‌آید و ضرری هم ندارد. اما کشور ایران، کشور همیشه بهار نیست و آب هم در این سرزمین کم است. لذا به محض اینکه فصل بهار گذشت جلگه‌ها خشك و از علفها خالی می‌شود. و در چنین وضعی مردم حشم‌دار برای پیدا کردن علف ناچار باید به کوهها بروند و برای گله‌های بزرگ گوسفندان و گاو و مادیان خود علف و گیاه پیدا کنند و بر این شعبه از فلاحت کشور که یکی از پربرکت‌ترین چشمه‌های ثروت مملکت است بیفزایند... این است که در نظر پادشاهان قدیم ایران تخته‌قاپو کردن ایلات به منزلهٔ کیفری بود سخت به‌طوری که هر زمان یکی از ایلات کشور بیش از حد معمول شرارت می‌کرد، دولت تصمیم به تخته‌قاپو کردن آن ایل می‌گرفت تا افراد خطاکارش دچار فقر و گرسنگی شوند.

«آقای مدرس عرض می‌کند: این است آن سرنوشتی که امروزه برای تخته‌قاپو کردن ایلات درنظر گرفته‌اند. آیا تربیت ایلات غیر از تخته‌قاپو کردن راهی ندارد؟ آیا نمی‌توان برای ایلات مدارس سیار با برنامهٔ متناسب درست کرد که اصول وطن دوستی و مسائل صحّی (بهداشتی) و فلاحتی به انها آموخته شود؟ آیا نمی‌توان بیمارستانهای سیار و پزشك و دوا برای ایلات فرستاد؟...

«آقای مدرس عرض می‌کند: همهٔ اینها میسر و خیلی هم آسان است. اما رژیم آینده تصمیمی جز این ندارد که ایلات را تخته‌قاپو کند تا گوسفند و اسب ایرانی که در حال حاضر برای فروش تا قلب اروپا انتقال می‌یابد و سرچشمهٔ عایدات هنگفت این کشور است، رو به نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیر و پنیر و گوشت و سم و پوست هم گردنمان جلو خارجیان خم گردد و ناچار سوی‌شان دست‌نیاز به‌سوی آنها دراز کنیم» (*خاطرات*، صص ۸۵-۷۶)...

«گذشته از تمام اینها، به عقیدهٔ آقای مدرس، در رژیم نوینی که نقشهٔ آن را برای ایران بی‌نوا طرح کرده‌اند، نوعی از تجدد به ما داده خواهد شد که تمدن غربی را در رسواترین قیافهٔ آن تقدیم نسلهای آیندهٔ ایران سازد. آقای مدرس می‌گویند: قریباً جوانهای فراعینی و کنکاور بافکل و کراوات سفید در روستاها و شهرها خودنمایی خواهند کرد. اما در زیباترین شهرهای ایران هرگز آب لوله و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد. شمارهٔ کارخانه‌های مشروب‌سازی روزبه‌روز بیشتر خواهد شد اما کورهٔ آهن‌گدازی و کارخانهٔ کاغذسازی با نخواهد گرفت. درهای مساجد و تکایا به‌عنوان مبع خرافات و اوهام بسته خواهد شد اما سیلی از رومانها و افسانه‌های خارجی که درواقع جز داستان حسین‌کرد فرنگی یا پهلوان حمزهٔ فرنگی چیز دیگری نیستند به این کشور سرازیر خواهد شد به‌طوری که پایهٔ افکار و عقاید و اندیشه‌های جوانان ما از دختر و پسر تدریجاً بر پایهٔ همان افسانه‌های پوچ قرار خواهد گرفت و مردم ایران قهراً تمدن ملل پیشرفته را از همین چیزها - رقص، آواز، دزدیهای عجیب‌آرسن‌لوپن، بی‌عفتی‌ها، مفاسد اخلاقی دیگر - تشخیص خواهند داد و بی‌توجه به محاسن اصلی فرنگیها خیال خواهند کرد که لازمهٔ متمدن بودن همین چیزهاست!»

راهنمایی مدرس به شاه که چگونه به ایران باز گردد.

«قربان، آقای مدرس پیشنهاد می‌فرمایند که اعلی‌حضرت همایونی یا باید تصمیم به سلطنت کردن بگیرید، که لازمه‌اش البته فداکاریهای بزرگ است. یا اینکه تصمیم به‌کناره‌گیری از سلطنت. و در صورت اخیر، لااقل باید منافع ملت ایران و حقوق خاندان قاجار را رعایت فرموده و سلطنت را به برادرتان (شاهزاده محمدحسن میرزا) واگذار کنید و از

من وارد اطاق نشد. تنها اعلی‌حضرت بودند و من. بعد از لحظه‌ای که شاه هنوز در حال قدم زدن بود به جانب من برگشت و فرمود: تصور می‌کنم پیغامهایی برای تقدیم کردن به حضور ما داری؟ اینکه دفعهٔ گذشته دستور دادم تحویل این پیغامها به بعد موکول شود برای این بود که می‌خواستم قبلا استراحتی کرده باشی. شهر نیس جای قشنگ و دیدنی است... خوب، حالا بگوببینم پیغامها از جانب چه کسانی است؟

عرض کردم: قربان، سه پیغام دارم. یکی از طرف حضرت والاولیعهد (محمد حسن میرزا) و دیگری از جانب آقای مدرس، و سومی زبان حال ملت ایران است که خودم به عنوان یك نویسندهٔ ایرانی شب گذشته آن را به شعر کشیده‌ام. شاه با قیافه‌ای بشاش پرسید: شعر هم می‌گویی؟ عرض کردم: گاهگاهی...

فرمود: بسیار خوب، حالا پیغام آقای مدرس را بگو. عرض کردم: قربان، پیغام آقای مدرس با مقدمهٔ مجملی همراه است که امیدوارم اگر ذکر آن برای ذات شاهانه توضیح واضح باشد و از جملهٔ مکررات شمرده شود، خاطر مبارکتان کسل نگردد و طول مقدمه را حمل بر پر حرفی چاکر نفرمایید. شاه با تبسمی فرمود: بسیار خوب، حال که چنین است پس بنشینیم. خود اعلی حضرت روی صندلی پشت میز تحریر قرار گرفت و اشاره فرمود که من هم روی یکی از صندلیهای نزدیك میز بنشینم. سپس آغاز سخن نموده چنین عرض کردم:

پیام مدرس به‌احمدشاه

«قربان، آقای آقاسیدحسن مدرس عرض می‌کند که ذات همایون شاهانه لابد مستحضرند که من و رفقایم با تمام نیروی خود در راه تأیید سلطنت و تأکید مبانی شوکت و قدرت قانونی اعلی‌حضرت می‌کوشیم و از هیچ فداکاری دریغ نورزیده و نخواهیم ورزید و علت این فداکاری تنها علاقمندی ما به‌شخص اعلی‌حضرت نیست بلکه گردش روزگار کارها را چنین پیش آورده است که بزرگترین و مقدس‌ترین مبانی ایمانی ما، یعنی اصولی که موجب مصونیت اجتماعی و سیاسی و قومی ملت ایران و تأکید استقلال و تمامیت کشور ایران است، به‌حسب تصادف با بقا و دوام سلطنت اعلی‌حضرت توأم گردیده است. بدین‌معنی که تغییر رژیم کشور درحال حاضر مفهومش اختلال مبانی استقلال ایران و بهم خوردن پایه‌های بقای جامعهٔ ایرانی است.

«آقای مدرس می‌فرماید: هرگاه مقصود مخالفان سلسلهٔ قاجار تنها عبارت از این بود که اعلی‌حضرت را از سلطنت برکنار سازند و دیگری را بر تخت سلطنت نشانند، من که مدرس هستم به‌صراحت تمام می‌گویم برای حفظ شخص اعلی‌حضرت به‌مبارزه نمی‌پرداختم. اما چیزی که هست برمن ثابت شده که مقصود بیگانگان از تغییر رژیم، دگرگون ساختن کامل اجتماع ایـران است به‌این معنی که این تغییر رژیم غرضش تغییر دادن تمام آن چیزهایی است که هرچند ممکن است در انظار بدنما باشد، به‌هرحال همان چیزها باعث انتظام رشته‌های مختلف حیات ملی ما بوده و همان چیزهاست که ایرانی را از سخت‌ترین مخاطرات تاریخ رهایی بخشیده است. آری، مقصود حقیقی بیگانگان از تغییر رژیم کنونی ایران، یك‌چنین تبدیل و تحولی است که هرگاه واقعاً تحقق یابد بزرگترین ضربهٔ انتقامی را که بیگانگان در صددش هستند بر پیکر حیات ایرانی وارد خواهد ساخت...

«...قربان، آقای مدرس عرض می‌کند: بیشتر ملتهایی که در گذشته یوغ بندگی اجانب را بر گردن نهادند اسارت آنها از راه رخنهٔ خارجیان به‌عرصه اقتصادیات آغاز گشت. اما ملت ایران به‌حکم سابقهٔ ممتدی که در بازرگانی و تجارت دارد، و بنابر هوشمندی و استعداد ذاتی خود، تا توانست و تا برایش ممکن و میسر بود از تله‌های مستعمره‌جویان گریخت و عجب آن است که بند تله‌ها را می‌گسیخت بی‌آنکه خود چنین خیالی داشته باشد. دراین مورد تنها ذکر یك مثال کافی است: پیش از آنکه واقعهٔ رژی (امتیاز تنباکو) پیش آید، فرنگیها در جنوب ایران بانکی تأسیس کرده بودند که شعبهٔ یکی از بانکهای معروف اروپایی بود و می‌خواستند توسط این بانك دست به‌معاملات تجارتی در ایران بزنند. بعد از اینکه چند سالی گذشت، یکی از قنسولهای اروپایی‌زبان به‌شکایت دربارهٔ معاملات آن بانك گشود و نوشت: بازرگانان ایرانی چندین برابر بانك ما به‌پولهایی که به‌مردم قرض می‌دهند تنزیل می‌بندند. بانك ما با ربح ۳٪ به‌مردم قرض می‌دهد ولی تاجر ایرانی ۱۲٪ تنزیل می‌گیرد. و مع‌الوصف، مردم ایران و تجار ایرانی از فرط تعصبی که دارند، ۱۲٪ تاجر خود را به ۳٪ بانك ما ترجیح می‌دهند به‌طوری که صورت معاملات حاج... (تاجر ایرانی) در عرض یك سال از سیصدهزارتومان تجاوز کرده و معاملات بانك ما هنوز به‌چهارهزارتومان نرسیده...

«آقای مدرس عرض می‌کند: در آن زمان غالب اروپاییان تصور می‌کردند عامل عمدهٔ حسن‌توجه مردم به‌بازرگانان ایرانی، همان تعصب دینی و مذهبی است. اما بعدها دیدند که مثلاً تجارتخانه‌های ارباب‌جمشید و جهانیان (تجار زردشتی) یا

«... شاه با لباسی ساده در کنار اطاق پشت میزی ایستاده بود. با مهربانی و خونگرمی احوال مرا پرسید... پس از دو سه دقیقه صحبتهای عادی، چون شاه احساس کرد که این جانب مطالبی دارم، با اشارهٔ سر آجودان کشوری خود حشمت‌السلطنه را مرخص کرد و پس از اینکه درب اطاق بسته شد از من پرسید: آیا مطلبی داری؟ عرض کردم: اگر بندگان اعلی حضرت فرصتی داشته باشند. فرمود: من امروز نیم ساعت وقت دارم. هر چه فوریت دارد امروز بگو و بقیه را بگذار برای روزهای بعد...»

مذاکراتی که در این جلسهٔ اول میان احمد شاه و رحیم‌زادهٔ صفوی صورت گرفته خیلی مفصل است و برای اطلاع از جزئیات آن خواننده باید به متن *خاطرات* (صص ۵۰ - ۴۴) رجوع کند. سادگی احمد شاه و اتکای او به «انجمن حقوق بشر فرانسه» برای جلوگیری از فنای تاج و تخت قاجارها، اگر واقعاً رقت‌انگیز نبود جا داشت انسان را به خنده اندازد. سطور زیر که از متن کتاب نقل شده، طرز تفکر عامیانهٔ او را در مبارزه با حریف فعال و زبر دستی نظیر رضاخان سردار سپه به خوبی نشان می‌دهد:

شاه (خطاب به رحیم‌زادهٔ صفوی) «- آقا، بدان که من در تحصیل علم حقوق پیشرفت زیادی کرده‌ام و استاد من یکی از شخصیتهای برجستهٔ گیتی و رئیس «جامعهٔ حقوقدانان فرانسه» است... طبق نظریهٔ رئیس «جامعهٔ حقوق بشر» و قضات عالیمقام دیگر که شخصاً با آنها مشورت کرده‌ام، سلطنت ایران در قانون اساسی موهبتی الهی معرفی شده یعنی حق طبیعی و موروثی ماست[۹]. منتها اینکه ملت ایران نیز در حق سلطنت شرکت دارد. و البته هیچ شریکی حق ندارد به میل و ارادهٔ خود شریک دیگرش را از حقوق شراکت محروم سازد. همچنان که من حق ندارم ملت ایران را از شرکت در حکومت محروم سازم، ملت ایران نیز نمی‌تواند مرا از حق سلطنت محروم کند...» (*خاطرات*، ۴۹ - ۴۸)

بیانات احمد شاه، طرز تفکر او، و ایمان کودکانه‌اش به اینکه سلطنتش از هر آسیبی مصون است (زیرا رئیس جامعهٔ حقوق بشر فرانسه چنین اظهار نظر فرموده) تأثیر نامساعدی در رحیم‌زاده بخشید و او را وادار کرد که کمی واضحتر و بی‌پرده‌تر صحبت کند. خود وی در این باره چنین می‌نویسد:

«... فرمایش شاهانه حال طبیعی مرا تغییر داد و بالهجهٔ نزدیک به استهزاء که ـ البته مغایر با رسوم ادبی بود که می‌بایست در حضور شاه رعایت شود، عرض کردم: قربان، یعنی می‌فرمایید هرگاه مجلسی که اکثریت آن رضاخانی باشند بیآیند و الغای سلطنت قاجاریه را اعلام کنند، این رئیس جامعهٔ حقوق بشر شما، با تمام دستگاه مجهز وی، به ایران لشکرکشی خواهند کرد تا نمایندگان مجلس رضاخانی را به رعایت اصول حقوقی مجبور سازند؟

اعلی حضرتا! رضاخان سردار سپه امروز وسایل گوناگون در دست دارد و تمام آن وسایل را علیه تاج و تخت به کار انداخته. هر لحظه قدمی به مقصود نزدیکتر می‌شود. پول او در محافل پولپرستان پراکنده است و سفره‌اش در مجامع اهل شکم گسترده. سرنیزه‌اش زبان منقدان و مخالفان را بسته. تشکیلات وسیع شهربانی‌اش درست کار همان موریانه را انجام می‌دهد که درون عصای حضرت سلیمان را خورد به طوری که آن عصا ناگهان در هم شکست و مرگ صاحب عصا بر جهانیان آشکار شد.»

در اینجا شاه از سرجایش برخاست و گفت: «مطالبی که عرض کردی چون از روی صراحت و صداقت و شاهدوستی است برایم مطبوع بود. یکی دو روز در نیس استراحت کن و روز چهارشنبه برای تقدیم پیامهایی که داری پیش من بیا.» (*خاطرات*، ص ۵۰)

در فاصلهٔ روزهایی که تا ملاقات دوم با احمد شاه طول کشید، رحیم‌زاده توانست به وسیلهٔ معاون‌السلطنه (عموی مرحوم دکتر مصدق) که در آن تاریخ مقیم فرانسه بود و از مخالفان سرسخت سلسلهٔ قاجار به شمار می‌رفت، به نویسندهٔ بزرگ فرانسوی آناتول فرانس معرفی شود و ناهاری هم به اتفاق وی و معاون‌السلطنه در یکی از رستورانهای دنج و کوچك ورسای صرف کند. نیز در عرض همین روزها بود که با محمد نادر خان (سفیر کبیر آن روزی افغانستان در پاریس) رابطهٔ آشنایی برقرار کرد. این محمد نادرخان چند سالی بعد به پادشاهی افغانستان رسید و به نادرشاه معروف شد و محمد ظاهرشاه (پادشاه مخلوع افغانستان که در حال حاضر در ایتالیا بسر می‌برد) پسر اوست.

*

دومین ملاقات رسمی رحیم‌زاده با احمد شاه ساعت ۹ روز چهارشنبه در هتل نگرسکو صورت گرفت. خودش در این باره چنین می‌نویسد (*خاطرات*، ص ۷۴):

«... همینکه وارد اطاق شدم شاه که پشت میز ایستاده بود به جانب دیگر راه افتاد و در حال قدم زدن نسبت به من اظهار التفات فرمود. در این بار دوم که شرفیاب می‌شدم هیچ کس با

جای پرداختن به علل حقیقی سقوط احمد شاه نیست. همین قدر کافی است گفته شود که انگلیسیها در آن پنج سال بعد از کودتا جداً خیال داشتند پادشاه جوان قاجار را نظیر ویکتورامانوئل سوم (پادشاه ایتالیا) در سریر سلطنت نگاهدارند و رضا خان را دیکتاتور و فعال مایشاء ایران سازند. ویکتورامانوئل سوم برای مدتی نزدیک به نیم قرن (۱۹۰۰ - ۱۹۴۶) پادشاه ایتالیا بود ولی در نیمهٔ دوم این سلطنت طولانی، یعنی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵، کارهای کشور کلاً و جزئاً طبق ارادهٔ رهبر حزب فاشیست ایتالیا (بنیتوموسولینی) که ظاهراً نخست وزیر شاه بود می‌چرخید.

*

اشاره شد به اینکه رحیم‌زادهٔ صفوی عامل پیام مهمی از جانب مدرس برای احمد شاه در پاریس بود. این پیام را مرحوم مدرس شخصاً به وی تسلیم و در اخفای آن تأکید فوق‌العاده کرده بود. رحیم‌زاده روز پنجشنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۴۳ هجری قمری بندرانزلی را به قصد اروپا ترک کرد:

«... در همان لحظه‌هایی که هیدروپلان می‌خواست اوج بگیرد دیدم حکمران نظامی بندر، با عده‌ای از همراهان، به کنار اسکله رسیده‌اند و می‌خواهند سوار قایق دولتی شوند. چون طیاره از سطح آب برخاست، آنها رو به من اشاراتی کردند و کاغذی را هم از دور نشان دادند که سالها بعد معلوم شد حکم توقیف من بوده است...» (ص ۲۶ *خاطرات رحیم‌زادهٔ صفوی* که از این به بعد به اختصار *خاطرات* نامیده خواهد شد.)

هواپیما در باطوم فرود آمد و رحیم‌زاده بقیهٔ سفر را از آنجا تا بندر مارسی در یک کشتی فرانسوی انجام داد:

«... پس از ورود به پاریس از نخستین ایرانیانی که در این شهر دیدم دکتر امین الملك مرزبان بود که با دکتر قاسم غنی در یك مهمانخانه زندگی می‌کردند. یك شام و ناهار هم در خدمت دکتر صرف کردم و از ایشان شنیدم که شاه در پاریس نیستند و در جنوب فرانسه تشریف دارند...» (*خاطرات*، ص ۲۶)

روز دهم فوریهٔ ۱۹۲۵ ممتازالسلطنه (وزیر مختار ایران در پاریس) به رحیم‌زادهٔ صفوی اطلاع داد که شاه ایران (احمد شاه) او را به نیس در جنوب فرانسه احضار کرده است. رحیم‌زاده عازم نیس شد و اولین ملاقات موعود با احمد شاه در هتل نگرسکو (محل اقامت شاه) صورت گرفت:



مرحوم سید حسن مدرس



رحیم‌زادهٔ صفوی (۱۲۷۳-۱۳۳۸ ه. ش)

پادشاه آن روزی ایران حقیقتاً با این قرارداد مخالف بود، در آن صورت حقاً نمی‌بایست در مقابل اخذ پانزده هزار تومان مقرری ماهیانه از انگلیسیها به‌آنها قول رسمی بدهد که در دوران فترت مجلس وثوق‌الدوله در رأس کابینه قرارداد را حفظ کند.

حال برگردیم سر قسمت دوم این افسانه: آیا درست است که انگلیسیها پس از قضایای شب مهمانی در کاخ باکینگهام (قصر سلطنتی انگلستان) جداً تصمیم گرفتند احمدشاه را از سلطنت بردارند؟ جواب این سؤال، بر مبنای اسناد و مدارک محکمی که در اختیار پژوهشگران زمان ما قرار دارد، منفی است.

احمدشاه در ماه نوامبر ۱۹۱۹ از انگلستان دیدن کرد. «نطق معروف» وی در شب اول نوامبر در مهمانی پادشاه انگلستان ایراد شد. درست هشت ماه بعد از این قضایا (یعنی در دوم ژوئیهٔ ۱۹۲۰) وی از نخستین سفر طولانی خود به‌اروپا بازگشت و با تشریفات مفصلی وارد تهران شد. در ۲۱ فوریهٔ ۱۹۲۱ (تقریباً نه ماه پس از بازگشت احمدشاه به‌ایران)، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ صورت گرفت و سیمای نظامی سرتیپ رضاخان اولین‌بار در افقهای سیاست ایران نمودار گشت.

ژنرال آیرن‌ساید (فرمانده قوای بریتانیا در ایران) که طراح و مغز متفکر این کودتا بوده است در یادداشتهای مشهور خود به‌صراحت تمام می‌نویسد که وی پس از اخذ قول قطعی از رضاخان که تحت هیچ عنوانی نباید شاه را از سلطنت بردارد، اجازهٔ حرکت قزاقهای مقیم قزوین را به‌تهران (برای انجام کودتا) صادر کرد. این است عین نوشتهٔ آیرن‌ساید پس از چهارمین (وآخرین) مصاحبه‌اش با میرپنج رضاخان در گراندهتل قزوین:

«...پس از مصاحبه‌ای که امروز با رضاخان داشتم ادارهٔ امور قزاقان ایرانی را به‌طور قطع به‌او واگذار کردم. این مرد، واقعاً مرد است و تا کنون افسر ایرانی ندیده‌ام که این‌اندازه صریح‌اللهجه و بی‌غل وغش باشد... در حضور اسمایس (سرهنگ انگلیسی مأمور نظارت برامور قزاقهای قزوین) یك فقره مذاکرهٔ طولانی با رضاداشتم. اول می‌خواستم تعهدنامهٔ کتبی ازش بگیرم ولی بالأخره به‌این نتیجه رسیدم که اخذ سند کتبی دراین مورد فایده ندارد چون اگر بخواهد زیر قولهایی که به‌ما داده بزند، همین قدر کافی است ادعا کند که همهٔ آن قولها را به‌اجبار داده و هیچ‌گونه تعهدی برای محترم شمردنشان ندارد. مع‌الوصف، دو مطلب مهم را کاملاً برایش روشن کردم:

۱) یکی اینکه مبادا به‌این خیال بیفتد که با همین اسلحه‌ها و مهماتی که در اختیارش می‌گذاریم خود ما را از پشت‌سر مورد حمله قرار دهد. چنین عملی منجر به‌اضمحلال و نابودی کاملش خواهد شد.

۲) باید قول بدهد که پس از ورود به تهران شاه را به هیچ عنوانی از سلطنت برندارد.

رضا هر دو شرط مرا با خوشرویی و میل آشکار پذیرفت. سپس با هم دست دادیم و او رفت. به اسمایس گفته‌ام جلو اقدامات این مرد را نگیرد و بگذارد قوای خود را به تهران ببرد.»[۶]

به همین دلیل بود که سرتیپ رضاخان پس از فتح تهران و قبضه کردن زمام امور کشور، برای مدتی متجاوز از چهار سال کوشید تا با مقام سلطنت کنار آید و قدرت اجرایی مملکت را، بی‌آنکه نیازی به تغییر سلسله باشد، به نام احمد شاه اِعمال کند. ولی سرانجام به این نتیجه رسید که کار کردن با او محال است. خود رضاخان در *سفرنامهٔ خوزستان* چنین می‌نویسد:

«... قبل از عزیمت شاه به فرنگ[۷] با وجود اصراری که در توقف او داشتم و ضمانت بقای سلطنتش را می‌کردم، او متصل به ایادی خارجی توسل می‌جست و بالأخره هم برای اِعمال نظر شخصی و آزاد بودن در توسل به خارجیها (که وسایل آن در فرانسه بهتر از ایران فراهم بود) به پاریس عزیمت کرد.

هنگام عزیمت به کرمانشاه، در حوالی سیادهن (تاکستان) قزوین، بعضی از ملتزمان رکاب مسافرتهای‌بی در بی‌او را به فرنگ تقبیح کرده بودند. اما شاه به رئیس دفتر مخصوص من (دبیراعظم بهرامی) و چند نفر دیگر صریحاً گفته بود که او برای تماشای خرابه‌های سیادهن و غیره خلق نشده و هر روزی که در ایران باشد یك روز از تماشای مناظر دلگشای پاریس و نیس عقب مانده، و یك روز از عمر گرانبهای خود را بی‌جهت تلف کرده است...»[۸]

انقراض سلسلهٔ قاجار به علل و جهاتی دیگر ارتباط داشت که یکی از آنها همین مسئلهٔ «اکراه خود شاه» از دل برکندن از زیبارویان فرانسوی و بازگشت به ایران (یا به قول خودش بازگشت به‌خرابه‌های سیادهن) بود. مقالهٔ فعلی که رأساً برای بررسی خاطرت رحیم‌زادهٔ صفوی نوشته می‌شود، متأسفانه

پرزیدنت ویلسن (رئیس‌جمهورآمریکا) موقعی که دعاوی ایران در کنفرانس صلح‌پاریس (۱۹۱۹) مطرح شد، حاضر نشد از آنها پشتیبانی کند مگراینکه قبلاً بداند که نصرت‌الدوله نمایندهٔ کدام دولت است و به‌نام چه کسی صحبت می‌کند.

«...من باید بدانم این پرنس فیروز شما آیا نمایندهٔ ملت ایران است یا وکیل دولت بریتانیا[۴]».

دنبالهٔ روایت نصرت‌السلطنه

«...دراین اثنا رئیس تشریفات آمد و ما را به‌طرف سالن شام هدایت کرد. در راهرو نصرت‌الدوله ورقهٔ نطق را به‌من داد و گفت حالا بدهید همراهشان باشد. من هم گرفتم و دادم و به‌احمدشاه گفتم: قربان، حالا این را در جیبتان بگذارید. شاید مقتضیات مجلس طوری بود که صلاح دانستید آن را بخوانید. شاه با عصبانیت ورقه را گرفت و مچاله کرد و چپاند تو جیب شلوارش.

«در سرمیز شام ژرژپنجم نطق خود را ایراد کرد. شاه بدون آنکه ورقه را بیرون بیاورد، از روابط دوستی ایران و انگلیس، از تبادل سفرا میان دو دولت در زمان شاه‌عباس‌کبیر، از گذشتهایی که ایران در مقابل انگلستان کرده و جلو تجاوز هرگونه قشون خارجی را به‌هند گرفته بود، از منضم شدن قسمتهای مهم ترکستان و قفقاز به‌خاک روسیه با سکوت و رضایت تلویحی انگلستان، از سیاست انگلیسیها در جنگ ایران و افغان که باعث انتزاع هرات از ایران و پیوستن آن به‌خاک افغانستان گردید، از همهٔ این مطالب صحبت کرد و گفت حالا هم مناسبات حسنهٔ خود را با انگلستان حفظ خواهیم کرد و خلاصه اسمی از قرارداد نبرد. سفیرکبیر فرانسه که سرمیز شام حضور داشت با کمال دقت به‌حرفهای احمدشاه گوش می‌داد و معلوم بود که دستور دارد نتیجه را به‌پاریس اطلاع دهد. این بود که پس از خاتمهٔ نطق شاه دست بلندی زد و از سرمیز شام بلند شد و آمد و با احمدشاه دست داد و به‌او احسنت گفت.»

تقریباً نصف روایت نصرت‌السلطنه، از آنجا که با این عبارت شروع می‌شود: «شاه‌بدون آنکه ورقه را بیرون بیاورد...» تا آنجا که با این عبارت خاتمه می‌یابد: «... از همهٔ این مطالب صحبت کرد» کذب محض است. اولاً به‌این دلیل که احمدشاه در آن تاریخ تا این درجه به‌زبان فرانسه مسلط نبود که بتواند در اولین سفرش به‌اروپا، سرمیز شام پادشاه انگلستان میان آن‌همه رجال و مهمانان سرشناس، نطقی چنین آتشین (آن‌هم بالبداهه) ایراد کند و خیانتهای گذشتهٔ انگلستان را نسبت به‌ایران فهرست‌وار بشمارد؛ شاه آن روزی ایران هر عیبی داشت، از فن نزاکت سیاسی بی‌اطلاع نبود و ایراد چنین نطقی، در چنین محفلی، (آن هم از جانب تاجدار محتاط و مؤدبی چون احمدشاه) حقیقتاً باورنکردنی است.

ثانیاً، گزارش مفصل مهمانی آن شب، نطق جرج‌پنجم، و پاسخ احمدشاه، همگی در شمارهٔ روز بعد *روزنامهٔ تایمز* (مورخ اول نوامبر ۱۹۱۹، ص ۱۳، ستون ۵) منتشر گردیده. فتوکپی شمارهٔ مزبور (حاوی متن کامل بیانات سلطان احمدشاه به‌زبان فرانسه) در اختیار این بنده است و اگر کسی توانست جعلیات حضرت والانصرت‌السلطنهٔ قاجار را از خلال سطور این نطق پیدا کند و به‌این حقیر نشان بدهد، حاضرم کتابخانهٔ خود را یکجا به‌او ببخشم چون مثل اغلب استادان دانشگاه متأسفانه پول نقد برای شرط‌بندی ندارم.

ثالثاً، متن کامل نطق احمدشاه در ضیافت شب بعد (مهمانی لردکرزن به‌افتخار شاه) در شمارهٔ روز سوم نوامبر ۱۹۱۹ *روزنامهٔ تایمز* منتشر گردیده است. احمدشاه در طی این نطق موافقت خود را با قرارداد رسماً اعلام می‌دارد و می‌گوید:

«... بی‌نهایت خوشحال و سعادتمندم از اینکه با استفاده از این فرصت می‌توانم این نکته را در حضور شخص عالیجناب اعلام دارم که تا چه اندازه از بسته شدن قرارداد اخیر ایران و انگلیس خوشحالم. هدف اصلی این قرارداد، تحکیم آن‌گونه پیوندهای سنتی است که از دیرباز میان کشور من و کشور شما وجود داشته است...

جناب آقای وزیرامورخارجه، اجازه بفرمایید جام خود را به‌سلامتی عالیجناب، سرکارعلیه بانوکرزن، بلند کنم و بنوشم.»[۵]

در پرتو اسنادی که ارائه شد امیدوارم بر خوانندگان این مقاله کاملاً روشن شده باشد که این افسانهٔ رایج زمان ما که مدعی است احمدشاه قاجار ضمن نطقهایی که در لندن ایراد کرد هیچ‌گونه اسمی از قرارداد نبرد و هیچ‌گونه موافقتی با آن ابراز نکرد، تا چه‌پایه سست و غیرقابل اعتماد است. درست است که شاه در ضیافت جرج‌پنجم هیچ‌گونه علامتی که حاکی از موافقتش با قرارداد باشد نشان نداد ولی در مهمانی شام لردکرزن، با عباراتی صریح و بی‌ابهام همان قرارداد را ستود و از «مزایای آتی آن برای ایران» سخن راند. وآنگهی، اگر

افسانه‌هایی که پس از انقراض این سلسله جعل شد و بر ذهن اکثریت مردم ایران، حتی پژوهشگران تاریخ‌معاصر نشست، از همه رایجتر داستانی بود دایر براینکه چون سلطان احمدشاه قاجار در ضیافت پادشاه انگلیس، به‌هنگام ایراد نطق رسمی، نامی از قرارداد نبرد[۳]، انگلیسیها برایش خط و نشان کشیدند و چند سال بعد، با علم کردن رضاخان پهلوی در صحنهٔ سیاستهای ایران، رقیب زورمندی برایش تراشیدند که سرانجام چنانکه «خواستهٔ انگلیسیها» بود سلسلهٔ قاجار را برافکند و خود مالك تاج و تخت ایران شد.

این افسانه را آقای عباس رأفت به‌استناد قول شاهزاده نصرت‌السلطنه (عموی احمدشاه) در مجلهٔ *آینده* (شمارهٔ آذر و دی ۱۳۶۰، ص ۷۶۴) چنین نقل کرده است:

«... شاهزاده نصرت مظفری (نصرت‌السلطنه)- پسر مظفرالدین‌شاه- که جزء همراهان این سفر و مردی بسیار وارسته بود و به‌بنده (یعنی آقای رأفت) هم التفات داشت نقل می‌کرد:

«در تمام مدتِ سفر شاه اندوهگین بود. به‌مرز فرانسه که رسیدیم وزیرخارجهٔ فرانسه از پاریس آمد و به‌حضور شاه رسید و از طرف رئیس‌جمهور اظهار کرد که اگر ما بخواهیم از شما پذیرایی رسمی بکنیم، چون قرارداد اخیر ایران و انگلیس مقام شما را به‌حد مهاراجه‌های هند تنزل داده است باید در همین حدود از شما پذیرایی کنیم. لیکن چون قرارداد هنوز به‌تصویب مقامات قانونیِ ایران (یعنی مجلس) نرسیده است، اگر موافقت فرمایید فعلاً به‌طور غیررسمی از خاك فرانسه عبور کنید تا ببینیم در لندن چه موضعی نسبت به‌قرارداد اتخاذ می‌کنید و سپس در حین مراجعت، متناسب با همان رویه‌ای که در آنجا اتخاذ کرده‌اید، ترتیب پذیرایی رسمی از شما داده خواهد شد.

«احمدشاه قبول کرد و ما به‌طور غیر رسمی از خاك فرانسه عبور کردیم. لیکن در همه‌جا مأمورین احترامات شاه را ملحوظ داشتند و تسهیلات لازم را به‌عمل آوردند به‌طوری که شاه کاملاً راضی بود. در خاك انگلستان هم مورد احترامات زیاد قرار گرفتیم و شب بعد از ورود به‌لندن، مجلس شامی در حضور ژرژپنجم به‌افتخار شاه ایران برگزار شد. دعوت مهمانان برای ساعت ۷ شب بود. من لباسهایم را پوشیده و فقط ژاکتم را روی دستهٔ صندلی گذاشته بودم که چنددقیقه پیش از حرکت بپوشم. ناگهان دیدم در اطاق مرا به‌شدت می‌زنند. در را باز کردم و دیدم نصرت‌الدوله است. گفت زود لباست را بپوش و بیا شاه بازی درآورده است. من فوری ژاکت را برداشته و مشغول پوشیدن شدم و پرسیدم مگر چه شده؟ گفت شاه نطقی را که به‌اتفاق لرد کرزن تهیه کرده‌ایم قبول نمی‌کند که سر میز شام بخواند. اطاق احمدشاه روبروی اطاق من بود. دق‌الباب کردم و وارد شدیم. شاه در جلو آیینه مشغول بستن کراوات بود. من عرض کردم: قربان، نطق پادشاه انگلیس را وزیرخارجه‌اش نوشته و این نطق را هم وزیرخارجهٔ شما تهیه کرده. اگر به‌وزیرخارجه‌تان اعتماد دارید که باید نوشته‌اش را هم قبول بفرمایید. شاه پس از قدری تأمل، بی‌آنکه جوابی به‌من بدهد، همان‌طور روبه‌آیینه خطاب به‌نصرت‌الدوله گفت:

«من مکرر گفته‌ام که تو و وثوق‌الدوله هر گُه ... می‌خواهید بخورید ولی پای مرا در میان نکشید. من این نطق را نخواهم خواند. نصرت‌الدوله چون وقت زیادی برای رفتن سرمیز شام باقی نمانده بود آهسته از اطاق بیرون رفت و پس از چنددقیقه دوباره بازگشت و گفت: قربان، چاکر از لحاظ اینکه شاهزاده و منتسب به‌خانوادهٔ قاجار هستم، ناچارم عرض کنم که الآن با لردکرزن به‌وسیلهٔ تلفن صحبت کردم و گفت به‌اعلی‌حضرت عرض کنید اگر این نطق را ایراد نکنند سلطنتشان بر باد رفته است. احمدشاه گفت: مرده‌شور ببرد آن سلطنتی را که تو و لردکرزن بخواهید به‌من بدهید...»

قسمت اخیر روایت نصرت‌السلطنه (به‌فرض اینکه صحت هم داشته باشد) ساختهٔ خود فیروزمیرزا نصرت‌الدوله است چون انگلیسیها که در فن سیاستمداری و آیین ادب سیاسی ورزیده‌اند، هرگز کسی را، مخصوصاً شخصیت برجسته‌ای را که مهمان پادشاه آنهاست، به‌این صراحت تهدید نمی‌کنند. فرض مقابل قضیه (که بیشتر باورکردنی است) این است که نصرت‌الدوله از اطاق بیرون رفته و پس از چنددقیقه تأمل در اطاق خودش، دوباره بازگشته و این پیغام کذایی را (که ساختهٔ خودش بوده) به‌نام لردکرزن تحویل احمدشاه داده است به‌این قصد که او را مرعوب و وادارش سازد تا نطقی را که خودش نوشته بوده، در سرمیز شام بخواند. بی‌جهت نبود که

پادشاهی که از سلطنت گریزان بود

دکترجواد شیخ‌الاسلامی

اسرار سقوط احمدشاه. خاطرات رحیم‌زادهٔ صفوی. چ۳. به‌کوشش بهمن دهگان. تهران. فردوسی. ۱۳۶۲. ۳۱۵ صفحه. ۴۶۰ ریال

در پاییز سال ۱۳۰۳ (درست یك سال پیش از انقراض سلسلهٔ قاجار) جمعی از روحانیان، رجال، و نمایندگان مجلس، که با انقراض این سلسله (به‌دلایل سیاسی و نه‌به‌علل عاطفی) مخالف بودند و احساس می‌کردند که بدون حضور پادشاه مملکت (احمدشاه قاجار) در داخله کشور، انجام این امر به‌سادگی میسر نیست، درصدد برآمدند پیك محرم‌رازی پیش شاه بفرستند و با تشریح اوضاع حقیقی کشور او را تشجیع کنند تا از فرانسه به‌ایران بازگردد و رهبری جبههٔ مخالفان سردارسپه را که برای پیشرفت کار خود احتیاج به‌یك رکن سنتی (نظیر مقام سلطنت) داشتند به‌عهده گیرد[1]. مردی که برای این مأموریت خطیر برگزیده شد سیدعلی‌اصغر رحیم‌زادهٔ صفوی مدیر روزنامهٔ _آسیای وسطی_ بود که روز پنجشنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۴۳ هجری قمری (=۱۸ دسامبر ۱۹۲۴) در یك هواپیمای متعلق به‌شرکت آلمانی یونکرس از انزلی به‌اروپا پرواز کرد.

کتابی که اخیراً تحت عنوان _اسرار سقوط احمدشاه_ تجدیدچاپ شده مربوط به‌جزئیات این مسافرت و شرح مفصل اقداماتی است که برای برگرداندن احمدشاه به‌ایران به‌عمل آمده و چنانکه خواهیم دید با شکست کامل مواجه گردیده است[2].

عنوان کتاب _اسرار سقوط احمدشاه_ است ولی اگر رحیم‌زادهٔ صفوی خاطرات خود را تحت عنوانی دیگر، مثلاً به‌عنوان «پادشاهی که از سلطنت گریزان بود» منتشر می‌کرد، شاید حق مطلب بهتر و درست‌تر ادا می‌شد.

*

انقراض سلسلهٔ قاجار، و خلع شدن احمدشاه از سلطنت ایران، در اغلب کتابهای نیم قرن اخیر (مخصوصاً در آثاری که بعد از شهریور ۱۳۲۰ انتشار یافته) به‌علل و عواملی پیوند داده شده است که هیچ‌کدام از آنها، در پرتو اسنادی که اکنون در اختیار ماست، اعتبار و سندیت تاریخی ندارد. از بین

مراعات کنند، به‌واسطهٔ فقدان تجربهٔ ذوقی و مایهٔ علمی از عهدهٔ تشخیص نسخه‌یی که می‌تواند اساس قرار بگیرد برنمی‌آیند...»[10]

ب) روش تصحیح. پس از توجه به اعتبار و قدمت و صحت متن یا متون مبنا، باید به روش تصحیح توجه کرد. غالباً رسم است که مصححان، نسخ یا بعضی از مهمترین نسخ مبنای کار خود را به‌دقت - ولو به‌اختصار - معرفی می‌کنند و عکسی از صفحات مهم اول و آخر آنها در مقدمهٔ کتاب می‌آورند تا جای هیچ شك و شبهه‌ای، در اصالت کار و متون مبنای آنها به‌خاطر کسی خطور نکند و خوانندگان، تصوری - هر قدر اجمالی - از کیفیت نسخه‌ها پیدا کنند.

بعضیها دربارهٔ مختصات سبکی و دستورزبانی اثر تصحیحی خود هفتاد هشتاد صفحه داد سخن می‌دهند که خود یك بحث جداگانهٔ زبانشناسی - تاریخ ادبی است و غالباً فایدهٔ آن، علی‌الخصوص بر اثر به‌کاربستن روش علمی، چندان نمایان نیست. اشارهٔ کوتاه به مختصات رسم‌الخطی واجب‌تر و مفیدتر است

مهمترین مسأله‌ای که باید در تصحیح متون ارزیابی کرد، میزان گرایش مصحح به تصحیح قیاسی و ذوق و زبان امروزی را مبنا و محك قرار دادن است؛ که لغزشگاه غالب مصححان است. البته به صفر رساندن هرگونه استحسان و اجتهاد - حتی در مقابل نص!- هم شاید عملی یا به‌صرفه و صلاح نباشد، و با رعایت چند شرط می‌توان به آن پرداخت:۱) غلط یا تصحیف متن مسلم باشد. مانند نقل غلط آیات قرآن یا افزایش و کاهش کلمه یا کلماتی که از قرآن نیست در آیات قرآن؛ ۲) تحقیقات جدید و معتنابهی به‌نفع استحسان یا اجتهاد درآن موارد صورت گرفته باشد؛ ۳) حتی‌المقدور این اصلاحات با اطلاع دادن به خواننده، و در پانویس یا در بخش تعلیقات انجام شود، و اگر لازم است که در متن عمل شود، در پانویس به آن اشاره شود.

در سروکار با بسیاری متون تصحیح شده، آخرالامر خواننده آرزو می‌کند که کاش مصحح مهمترین متن مبنای کار خود را به صورت عکسی‌چاپ می‌کرد و ملغمهٔ مغلطه‌آمیزی که محصول سلیقه‌ورزیهای او است ارائه نمی‌شد. باری با آنکه سنجیدن میزان توفیق تصحیح یك اثر امری فنی و دشوار است و فقط خبرگان می‌توانند اظهارنظر کنند. اما حاصل کار چیزی نیست، که منتقد یا خوانندهٔ تیزبین نتواند از آن سردرآورد. مواردی هست که غلط‌خوانی بعضی عبارات متن را بی‌هیچ مقابله‌ای و فقط از صدر و ذیل آنها می‌توان فهمید. اما باید عمل به احتیاط کرد و فقط موارد خیلی واضح را مطرح ساخت. نحوهٔ ضبط نسخه بدلها و افزایش تعلیقات روشنگر متن را هم باید مد نظر داشت و در ارزیابی و انتقاد به حساب آورد.

★

آنچه گفتیم تمامت کاروبار نقد کتاب را دربرنمی‌گیرد. اینها ظاهراً همه در عیب‌جویی و عیب‌گویی بود. حافظ می‌گوید: «کمال سرمحبت ببین نه نقص گناه / که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند» ولی در کار نقد کتاب می‌توان اندکی از شعر حافظ عدول کرد و گفت دیدن عیبها خود نوعی هنر است؛ اما در هر حال ندیدن هنرها هم خود نوعی عیب است.

---

۱. از جمله نگاه کنید به: *نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده*. به کوشش ایرج افشار. چاپ دوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶).
۲. این فهرست اجمالی اسامی، عمدتاً با توجه به سابقه و کثرت کار نقدنویسی این گروه، با تورق بعضی مجلات و نیز استنباط از *کتابشناسی نقد کتاب*، تدوین مهیندخت معاضد (تهران، انجمن کتاب، ۱۳۵۵) ارائه شده است.
۳. «نقد بازاره»، نوشتهٔ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در *یادداشتها و اندیشه‌ها*. چاپ سوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶) ص ۴.
۴. *کلیات سعدی*. به اهتمام محمد علی فروغی. چاپ سوم (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲) ص ۳۰۲.
۵. *المعجم فی معاییر اشعارالعجم*. تألیف شمس‌الدین محمدبن قیس‌الرازی. به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. به اهتمام مدرس رضوی (تبریز، کتابفروشی تهران، بی‌تا) صص ۴۵۵ - ۴۵۸.
۶. «انتقاد»، نوشتهٔ پرویز ناتل خانلری. سخن، سال دوم، شمارهٔ هشتم، شهریور ماه ۱۳۲۴، ص ۵۶۵.
۷. اصل قول دکارت، که رسالهٔ *گفتار در روش درست راه بردن عقل* با آن آغاز می‌گردد، از این قرار است: میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است. چه هر کس بهرهٔ خود را از آن چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیرپسندند، از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمی‌کنند ...(*سیر حکمت در اروپا*. نگارش محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران، زوار، تاریخ مقدمه ۱۳۱۷، ص ۱۲۹).
۸. از جمله نگاه کنید به: «روش علمی در نقد و تصحیح متون ادبی»، نوشتهٔ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در *یادداشتها و اندیشه‌ها*. چاپ سوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶) صص ۲۶ - ۴۴؛ همچنین اثر دیگری از او: «شیوهٔ نقد و تصحیح متون»، پیشین، صص ۱۸ - ۲۵؛ *روش تصحیح نسخه‌های خطی* ، نوشتهٔ صلاح‌الدین منجد، ترجمهٔ حسین خدیوجم (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)؛ «فن تصحیح متون»، نوشتهٔ مصطفی جواد، ترجمهٔ علی محدث، نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد، شمارهٔ بیست و پنجم، زمستان ۱۳۵۵؛ «نکته‌هایی درباب تصحیح متون»، نوشتهٔ احمد سمیعی، *نشر دانش*، سال چهارم، شمارهٔ دوم، بهمن و اسفند ماه ۶۲، صص ۴۸ - ۵۳.
۹. احمد سمیعی، همان اثر (یادداشت شمارهٔ ۸)، ص ۴۸.
۱۰. «روش علمی در نقد و تصحیح متون ادبی»، در *یادداشتها و اندیشه‌ها*، ص ۴۳.

باریك شدن در معادلهای اصطلاحات، اعم از اینکه مترجم آنها را در پانویس یا واژه‌نامهٔ پایان اثر آورده یا نیاورده باشد، به شناخت میزان مهارت و موفقیت او کمك شایانی می‌کند. نیاوردن معادل اروپایی اصطلاحات را - آنجا که مهم و استراتژیك است - باید نقص به حساب آورد. چه بسا مترجم می‌خواهد رد گم کند، یا شاید در مسألهٔ اصطلاحات، خود را در مقابل هیچ مرجعی مسؤول و جوابگو نمی‌داند. پس از مطالعه و مقابلهٔ اصطلاحات اساسی، اگر آنها را معیوب و مغشوش بیابیم باید بدانیم که خانه از پای بست ویران است. ضبط درست یا نادرست اعلام هم از موارد مهم و استراتژیك ترجمه است. چه نشان می‌دهد مترجم رجال علم یا فن یا هنر موضوع ترجمهٔ خود را می‌شناسد یا خیر.

دیگر از مسائل مهم در ترجمه از عربی یا اروپایی به فارسی این است که در بسیاری موارد نقل قولهایی از منابع کلاسیك یا نوین فارسی، در آن آثار هست، و الزامی است که مترجم آن منابع را بیابد و آن اقوال را عیناً از آنها نقل کند. در ترجمه‌های فارسی سابقه دارد - و در اینجا نام نمی‌بریم - که مترجم، ابیاتی از مثنوی مولانا یا غزلی از غزلهای او را که بایست پیدا می‌کرده، پیدا نکرده و به جای آن از خود بیت و غزلی سروده و زینت افزای ترجمهٔ خود کرده است!

۲) تصحیح متون: دربارهٔ چون و چند تصحیح متون و روشها و شگردهای آن چند اثر به فارسی هست [8]. جدیدترین آنها «نکته‌هایی در باب تصحیح متون» نوشتهٔ آقای احمد سمیعی است. در مقدمهٔ این مقالهٔ پربار می‌خوانیم:

> تصحیح متون به پایه و مایه نیاز دارد، از تبحر در لغت و علوم ادبی و سابقهٔ تتبع در منابع و آشنایی با سبکها و مکاتب و تحول ساختمانی زبانی و آگاهی از تأثیر گویشها و لهجه‌ها و هم‌زبانهای بیگانه و فرهنگ رسمی و مردمی عصر و انس با عربیت و الفت با قرآن و علوم قرآنی و تخصص در فنی که متن در حوزهٔ آن است گرفته تا علم به سیر تطور خط و کتابت و هنر خوشنویسی و شناسایی مرقها، همراه با همهٔ اینها دقت و وجدان علمی و قوهٔ تمییز و استعداد تفرس و سرانجام شمّ و ذوق زبانی[9].

در ارزیابی و انتقاد تصحیح متون باید دو موضوع را لحاظ کرد:

الف) متن یا متون مبنا. متن یا متون مبنا باید هرچه کهنتر باشند. در بعضی موارد هست که چاپ یك متن برمبنای فقط یك نسخه ناگزیر یا پذیرفتنی است و آن اینکه از یك اثر فقط یك نسخه موجود باشد یا نسخه به خط مؤلف باشد. البته د[...] این مورد هم می‌توان از نسخه‌های دیگری که از آن رونویس[...] شده به عنوان منابع مشورت استفاده کرد. البته آثاری [...] دستنوشت مؤلف باشد بسیار کمیاب است، لذا تهیهٔ نسخ ا[...] نسخه‌های عکسی) متعدد - و البته هرچه قدیمتر - از یك ا[...] مطلوب و ناگزیر است. تهیهٔ اقدم نسخ یا نسخ اقدم اهمیـ[...] حیاتی دارد. اگر محققی با استفاده از عالیترین روشها[...] تصحیح متون و با داشتن اعتبار علمی و ادبی طراز اول[...] فی‌المثل مثنوی مولوی را برمبنای پنج نسخهٔ متعلق به قر[...] دهم و به بعد تصحیح کند، بادپیمایی کرده است، مگر اینکـ[...] اصولاً نسخه‌های مثنوی کهنتر از قرن دهم در جهان موجو[...] نباشد، که در این صورت مسأله فرق می‌کند، یعنی لامحا[...] اقدم نسخ همین نسخه‌های قرن دهم و به بعد است و این اصـ[...] اساسی محفوظ مانده و رعایت شده است. اعتنا به اقدم نسـ[...] یا نسخ هرچه قدیمتر، بر یك اصلی عقلی - تجربی استو[...] است و آن اینکه هرچه نسخه به عصر مؤلف نزدیکتر باشد و [...] سلسلهٔ طولی قرار گرفته باشد، تعداد دفعات استنساخ شدن[...] به تعبیر دیگر دور شدنش از متن اصلی و اولی کمتر، و ا[...] امکان تصرف و تطاول آگاهانه یا ناآگاهانه کاتبان متعدد [...] کمتر است. البته هر نسخهٔ قدیمتر از هر نسخهٔ جدید[...] صحیحتر و به اصل نزدیك‌تر نیست. نسب‌شناسی نسخه هم [...] بسیاری موارد لازم است تا معلوم بدارد که نسبت یك نسخه [...] «ام‌النسخ» طولی است یا عرضی. آری اصل این است که [...] شرایط مساوی و در اغلب موارد، قدمت با صحت مقارنه، بلکه ملازمه دارد. ضمناً تعیین‌کنندهٔ اقدم و یا اصح نسخ، فقـ[...] تاریخ کتابت نیست. چه اگر فقط تاریخ کتابت مناط باشـ[...] کلیهٔ نسخه‌های قدیم و اصیلی که تاریخ کتابت ندارند لاجر[...] بی‌فایده خواهند ماند، حال‌آنکه اهمیت و قدمت آنها از طر[...] دیگر به اثبات رسیده است. به گفتهٔ دکتر زرین‌کوب: «در[...] حال مرحلهٔ عمدهٔ کار نقد [= تصحیح] متون مرحلهٔ ضبـ[...] نسخ و تحقیق در انساب نسخ است که اگر مدعیان و ناا[...] بدان دست بزنند، هر قدر هم قواعد و رموز فنی را درسـ[...]

هر زبانی را تشکیل می‌دهد پرهیز دارند و با آوردن تعبیرات و ترکیبات خود ساختهٔ فراوان، غرض خود را - اگر اصولاً غرضی داشته بوده باشند - نقض و نخستین وظیفهٔ زبان را که تفهیم و تفاهم است نفی و وقت خوانندگان را تلف می‌کنند. زبان میراث مشترك است و همهٔ اهل زبان واهل قلم در حفظ وانتقال آن مسؤولیت مشترك دارند و تصرفات من‌درآورده در زبان جایز نیست و منتقدان در این‌باره مسؤولیت خطیری دارند.

۶) در بخش پایانی کتابهای تحقیقی معمولاً انواع فهارس یا ضمایم می‌آید. اگر یك کتاب تحقیقی - فی‌المثل علمی یا تاریخی - فهرست موضوعی یا اعلام نداشته باشد، نقص آن است و باید یادآور شد. در مورد ضمایم باید میزان ربط یا بی‌ربطی آنها را با متن سنجید. طبعاً ضمایم حجیم و کم ربط از معایب یك اثر است. داشتن یا نداشتن تصویر و نمودار و طرح و جدول و نظایر آن را - در مورد آثاری که باید واجد آنها باشند - باید مدّ نظر داشت.

۷) دیگر از مسائل صوری توجه به صحت چاپ اثر است. ظرافت و نفاست در جای خود مطبوع و غالباً مستحب است؛ آنچه در درجهٔ اول واجب است برآوردن حداقل انتظارات معقول است. به مصالح چاپ وقتی می‌توان - و باید - ایراد گرفت که صفحات بر هم سایه بیندازد یا فرضاً مرکب محو، یاحروف ساییده یا اندازهٔ حروف نامتناسب با متن، خیلی درشت یا خیلی ریز باشد. اگر داستان یا ادبیات کودکان یا دیوان شعر با حروف ریزتر از عادی باشد همان‌قدر نامتناسب است که یك فرهنگ لغت یا دایرة‌المعارف با حروف درشت.

شایع‌ترین عیبی که لازم است منتقد به آن توجه کند فراوانی نسبی اغلاط مطبعی است، که مسؤولیت مشترك ناشر و صاحب اثر است. افشاگری در این امر حساسیت و آگاهی مؤلفان و ناشران را افزایش می‌دهد و مآلاً به بهبود و بهداشت چاپ کمك می‌کند.

۸) به اشکالات صحافی نیز اگر در اثر پیدا شود، فی‌المثل فرمها غلط صحافی شده یا یك فرم جا افتاده باشد، باید توجه داشت؛ همچنین به سستی شیرازهٔ کتاب و تناسب یا عدم تناسب روی جلد و آرایشهای آن.

۹) دیگر از مسائل صوری، سیستم ارجاعات وپانویسها یا یادداشتهای پایان فصل یا پایان کتاب است که باید زودیاب و معقول باشد. در بعضی کتابها به‌جای به‌کار بردن اعداد عادی در متن و پانویس، از یك ستاره و دو ستاره و چند ستاره و دشنه و خنجر و صلیب و غیره استفاده می‌کنند که قیافهٔ مضحکی کتاب می‌دهد.

ب) ارزیابی و انتقاد محتوا: از آنجا که محتوای کتا[illegible] متفاوت است، شیوهٔ نقد و ارزیابی آنها نیز تابع محتوا است آثار علمی و هنری و سیاسی را با یك مجموعه از معیارها ثابت و همسان نمی‌توان ارزیابی کرد. یك دیوان شعر و شبهی با یك رسالهٔ فلسفی یا یك کتاب درسی مربوط به شیم ندارد، مگر شباهتهای صوری نظیر مقدمه و فهرست مندرجات و فهرست اعلام و فصلهای چندگانه و نظایر آن، که شرحش گذشت.

در اینجا دربارهٔ دستهٔ مهمی از کتابها یعنی آثار ادبی اع[illegible] از شعر یا داستان یا نمایشنامه یا ادبیات کودکان و نوجوانان بحثی نمی‌کنیم. هرچند شمه‌ای از آنچه در اینجا مطرح کردی[illegible] به این دسته از آثار هم قابل اطلاق است، ولی بعضی معیارهای ارزیابی آنها متفاوت است و در آنها سبکها و مکتبهای گوناگونی حاکم است که ارزیابی و انتقاد آنها را پیچیده‌تر می‌سازد. و زمینهٔ اصلی بررسی آنها خود فن پیشرفتهٔ نقد ادبی و سخن سنجی است.

در انتقاد سایر کتابها، یعنی آثار تحقیقی ادبی، تاریخی، جغرافیایی، علمی (اعم از علوم اجتماعی و علوم طبیعی و دقیقه) و فلسفی می‌توان به دو مبنای عمده قائل شد: ۱) مبنای عقلی - استدلالی؛ ۲) مبنای تجربی - تحقیقی.

۱)مراد از مبنای عقلی - استدلالی این است که کتاب نیز مانند سایر فعالیتها و آفریده‌های طبع و دست بشر باید ساختمان منطقی معقول داشته باشد یعنی سازواری و انسجام منطقی درونی؛ و فی‌المثل خُلف و تناقض در بین اجزای آن مشاهده نشود، یا بین مقدمات و نتایجش رابطهٔ صحیح برقرار باشد. لازم است منتقد توجه داشته باشد که صلابت منطقی و شیوهٔ استدلال مؤلف از چه قرار است. آیا فی‌المثل همواره از تمثیل که ضعیفترین نوع استدلال است استفاده می‌کند، یا اگر ادعای استقراء می‌کند، استقرائش چه پایه‌ای و مستنداتی دارد. گاه ممکن است صدق و صحت مقدمات یك قیاس را نتوان بررسی یا دربارهٔ آن داوری کرد، ولی شیوهٔ انتاج را بتوان.

باری برای پی بردن به ضعف تألیف و ضعف استدلال لازم نیست که منتقد منطق‌دان باشد. همان ذوق سلیم و عقل مشترك که به قول دکارت بین همگان به یکسان تقسیم شده، و در این باب هیچکس از سهم خود ناراضی نیست، کافیست[7]. طبعاً اگر

[introduction =]

[foreword / preface =]

سرانجام باید گفت «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است» و اجماع خاموش یا گویای دیگران است که توفیق و میزان توفیق ناقدان را تعیین می‌کند. گویی در این خطه نیز تنازع بقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح جریان دارد. آری ناقدان نیز خود در معرض نقد ناقدان و داوران دیگری هستند که عبارت است از جامعهٔ کوچك یا عرف خاص یك علم یا فن یا هنر که در دل فضای فکری و فرهنگی یك جامعهٔ بزرگتر واقع است.

شیوهٔ نقد

منتقد برای تهیهٔ انتقاد کتاب باید کتاب را عمیقاً مطالعه کند. البته برای نوشتن معرفی کتاب می‌توان کتاب را به شیوهٔ فنی و اختصاری خواند و به اصطلاح میان‌بر زد، و مقدمه و پیشگفتار و نتیجه و معرفی پشت جلد یا خلاصهٔ فصلها و نظایر آنها را خواند و گزارش کوتاهی - بدون ارزیابی - از آن به دست داد. ولی نقد کتاب بدون خواندن کامل کتاب - وسوسه یا خطری که ممکن است ناقدان حرفه‌ای و پرکار را تهدید کند - اگر هم با ترفند زدن امکان داشته باشد، به‌سان چراغ دروغ بی‌فروغ است و از مقولهٔ گندم‌نمایی و جوفروشی است.

منتقد مسؤول حداقل باید یك‌بار اثر مورد انتقاد خود را بخواند و در طی این خواندن، به کمك علایم و اشاراتی که در حواشی کتاب به جامی گذارد، یا «خارج‌نویس» کردنِ مطالب مورد نیاز، یادداشتهای کافی برای تحریر مقاله و در واقع نقد خود فراهم کند. خواندن منتقدانه، مثل خواندن ویراستارانه، خواندن عادی نیست، خواندنی است عمیقتر و دقیقتر، همراه با ارزش‌گذاری و یادداشت‌برداری.

باید به هر کتاب از دو جنبهٔ کلی نگاه کرد: الف) از نظر صورت؛ ب) از نظر محتوا. البته در این تقسیم نمی‌توان خط قاطعی بین مسائل محتوایی و صوری کشید. فی‌المثل نثر یك اثر غیر ادبی آیا از مقولهٔ صورت است یا محتوا؟ لذا این تقسیم‌بندی استعجالی و برای تسهیل بیان مطلب است.

الف) ارزیابی و انتقاد صوری: ۱) ارزیابی صوری کتاب از قبل از بای بسم‌الله آغاز و به بعد از تای تمت ختم می‌گردد. منظور از قبل از بای بسم‌الله این است که منتقد باید به بررسی صحت صفحهٔ عنوان - و تطبیقش با عنوان روی جلد - و صفحات پیش از متن، از جمله صفحهٔ حقوق بپردازد. و اگر مؤلف (یا مترجم یا مصحح) یا همکارش - یعنی ناشر - از استانداردهای رایج عدول کرده‌اند، آن را یادآور شود و یا اگر به روی آنها نمی‌آورد از آن به سایر بی‌دقتیهای متن

در گذشته‌ای نه چندان دور، نشریه‌ای داشتیم به نام فردوسی که — علی‌الخصوص در دههٔ چهل — ویژهٔ گلادیاتورهای ادبی بود و هنر غیر اخلاقی یا اخلاق غیر هنری‌اش این بود که منتقدان و مؤلفان و مترجمان و اهل شعر و داستان را به جان هم بیندازد و تنور تیراژ خود را برافروزد. کار نامهٔ این نشریه، یا کارنامهٔ این کارش هر چه بود خدمت نبود. گویی زبان حالش این بود که روشنفکران عزیز بفرمایید همدیگر را بی‌حیثیت کنید. یك نشریهٔ سالم، آگاه است که ترویج ادب و اخلاق هم به اندازهٔ علم و هنر اهمیت دارد و می‌تواند بهترین نقدها را هم اگر با لحن ناخوش و ناشایسته نوشته شده یا عودت دهد و از نویسنده‌اش بخواهد که موازین اخلاق را رعایت کند، یا اگر این کار مقدور نباشد از ویراستاران خود بخواهد که آن را بپیرایند و مطمئن باشند که این عمل از مقولهٔ سانسور نیست.

صفات ناقد

علی‌الاصول ناقد یعنی کسی که سره را از ناسره می‌شناسد و در فن خود خبره و صاحب‌نظر به‌شمار می‌آید. لازم نیست این خُبرگی حتماً جنبهٔ رسمی و دانشگاهی داشته باشد. ولی در بسیاری زمینه‌ها هست که داشتن تخصص علمی و دانشگاهی ضروری است یا ترجیح دارد. با آنکه ذوق نویسندگی برای کلیهٔ فعالیتهای قلمی از مقاله‌نویسی گرفته تا ترجمه و تألیف و تصنیف لازم است ولی طبعاً کافی نیست، و اگر کسی به صرف تکیه بر ذوق و بدون داشتن تخصص و تبحر در موضوع نقد خویش، دست به انتقاد بزند حداکثر این است که انشای غرّایی تحویل می‌دهد نه انتقادی سنجیده.

بعضی در تعریف ساده‌ای از ویراستار یا ویراستار ساده گفته‌اند همانا خوانندهٔ دقیق است. این تعریف را در حق منتقد هم می‌توان روا دانست، اما این تعریف به حداقل صفات است. برای این دو حرفه، خوانندهٔ دقیق بودن لازم است اما باز هم کافی نیست. چه بسیار خواننده‌های دقیق و حتی نکته‌سنج هستند که ویراستار یا منتقد نیستند.

آری، در انتقاد داشتن تبحر یا تخصص در موضوع نقد ناگزیر است. منتقد یك منظومه یا مجموعهٔ شعر، اگر خود شاعر یا شاعر توانایی نباشد باکی نیست، اما لازم است که چم و خم شعر و ساختمان آن و عروض و قافیه و صنایع و صناعات شعری را بشناسد و عمری در شناخت و مطالعهٔ شعر به سر برده باشد و با آثار فصحا مأنوس باشد. منتقد یك اثر ریاضی لازم نیست که صاحب نظریه‌ای در ریاضیات و فیزیك باشد، کافی است که صاحب‌نظر باشد و از مبانی و مسائل اساسی آگاهی عمیق و اصولی داشته باشد. منتقد یك اثر تاریخی لازم نیست مورخ باشد اما باید تاریخ‌دان و تاریخ‌خوان باشد. به همین ترتیب منتقد یك اثر فلسفی نیز لزوماً نباید فیلسوف باشد ولی باید از ذوق و ذهن و شم و شناخت فلسفی برخوردار و از تاریخ فلسفه باخبر باشد.

گفتنش به توضیح واضحات می‌ماند که منتقد نیز مانند همهٔ فرهیختگان و دست‌اندرکاران فعالیتهای فکری و فرهنگی باید از ذوق و عقل سلیم برخوردار باشد. چه مبنای بسیاری از مسائل، حتی در غیر ذوقیات و غیر امور هنری، هنوز و همواره ذوق و عقل سلیم [common sense]است.

این ذوق سلیم یا عقل مشترك مجموعه‌ای است از هوش و هنر و عقل و منطق و علم و اطلاع و تأمل و تجربهٔ صیقل خوردهٔ همراه با باریك‌بینی، که کمیاب نیست ولی به صرف علم و اطلاعات تخصصی حاصل نمی‌شود، و نه فقط در انتقاد که در همهٔ فعالیتهای فکری و روشنفکرانه وجودش لازم است و زمینه و جوانه‌اش در همگان هست و قابل تربیت و تهذیب است. انتقاد دوپایه یا رکن اساسی دارد: عقلی و تجربی (شرحش خواهد آمد). در رکن اول یعنی بررسی عقلی - منطقی است که نیاز به عقل سلیم و ذوق مستقیم بیشتر است.

همهٔ منتقدان باید در رشتهٔ موضوع نقد خود، یا مؤلف بالفعل باشند یا بالقوهٔ نزدیك به بالفعل. مؤلف بالقوه، یعنی از دانش و روش‌دانی کافی برخوردار باشند و از چون و چند پدید آوردن یك اثر باخبر باشند وگرنه اگر دستی از دور بر آتش داشته باشند، انتظارات و معیارهای واقع‌بینانه‌ای در ارزیابی یك اثر نخواهند داشت.

اینها که قلم‌انداز بر شمردیم حداقل صفات و صلاحیتهای لازم برای انتقاد است. اگر از اخلاق و انصاف و شرایط و صفات اخلاقی و عاطفی برای منتقد کمتر حرف زدیم از آن است که وجود و لزوم آنها را مسلم می‌گیریم. کدام حرفهٔ علمی و غیر علمی هست که نیاز به وجدان پاك و اخلاق حسنه نداشته باشد ؟ از آنجا که منتقد به هر حال نوعی قاضی است، رعایت انصاف و اجتناب از غرض و هوای نفس و حب و بغض ورزیدن شخصی در مورد او [illegible] و ضرورت بیشتری می‌یابد.

باری جدولی از صفات و مدارج و مدارك علمی نیست که به صرف دست یافتن به آنها کسی ناقد و ناقد بصیری بشود.

آسانی و آشکاری معلوم بود، نیازی به نقد و نظر ناقدان نداشتیم.

لحن و ادب نقد

لحن سالم نقد، طبعاً محصول سلامت نفس و نیت صدق ناقد است. غالب رجزخوانیهای نقدهای ضعیف و پر سروصدا، ناشی از عجز نقد نویس در جمع ادله و شواهد و به خرج دادن استدلال قوی است. به قول سعدی: دلایل قوی باید و معنوی / نه رگهای گردن به حجّت قوی[4]. پرداختن به پیشینهٔ علمی و ادبی صاحب اثر، در نقد کتاب مرسوم و مفید است که باید اجمالی و باز هم بی‌حب و بغض مطرح بشود. ولی پرداختن به مسائل شخصی و خصوصی، هم ناشایست و نادرست و هم بی‌فایده است و موضع منطقی نقد نویس را تضعیف می‌کند.

لحن نقد یك کتاب شاید پس از همهٔ تمهیدات ناقد، گس و تلخ از آب درآید. البته ناقد می‌تواند به مخاطب خود بگوید: «شفا بایدت داروی تلخ نوش»؛ ولی لزوماً برای حرف حق زدن نباید به تلخی سخن گفت. گزنده نوشتن و دشنامهای ادبی و غیر ادبی دادن به هیچ وجه روانیست، و هیچ ناقدی چنین حقی ندارد. حداکثر چاشنی‌ای که در کار نقد، با قید احتیاط، رواست اندکی طنز است که البته با تمسخر فرق دارد. باید فرق باریكِ بین این دو را باز شناخت. می‌توان جدی‌ترین و بی‌مداهنه‌ترین نقدها را نوشت و صاحب اثر (آنکه نقد بر او نوشته می‌شود) احساس ناخوشایندی نکند و همان احساس را که در نزد پزشك یا حداکثر در معامله با جراح دارد، داشته باشد. احساس و حساسیت صاحب اثر هم به تنهایی ملاك نیست. باید نظر خوانندگان بی‌طرف را که احساسات له و علیه ندارند مبنا قرار داد. وگرنه صاحبان اثر، چه بسا نازك طبع و از خود راضی باشند و نتوان گفت بالای چشم اثرشان ابرو است. به قول سعدی: «همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال» (*گلستان*، باب هشتم).

شمس قیس رازی (قرن هفتم) صاحب *المعجم فی معاییر اشعارالعجم*، داستان آموزنده‌ای از زودرنجی شاعران نوخاسته که تاب شنیدن کمترین ارشاد و انتقادی را ندارند، نقل می‌کند. می‌گوید در این زمانه هر کس به مجرد اینکه وزن شعر را آموخت و چند قصیدهٔ کژ و مژ یاد گرفت و از دو سه دیوان چند قصیده در مطالعه آورد، سر به شاعری بر می‌آورد و شیفتهٔ خویش و معتقد شعر خویش می‌شود و «به هیچ وجه او را از آن اعتقاد باز نتوان آورد و عیب شعر او با او تقریر نتوان کرد، و حاصل ارشاد و نصیحت او جز آن نباشد که از گو برنجد و سخن او را بهانهٔ بخل و نشان حسد او شمارد و باشد که از آن غصه [به] بیهوده گفتن در آید و هجو نیز آ نهد. چنانکه مرا با فقیهی افتاد که به بخارا در سنهٔ احدی ستمائه [=۶۰۱] به خدمت من رغبت نمود و پنج شش سال را نیکو بداشتم و او پیوسته شعر بد گفتی و مردم بر خندیدندی...» سپس می‌گوید شعرشناسی و سخندانی‌اش پایه‌ای بود که «اخرجه» را که باید «آخرچه» بخواند، تص می‌کرد عربی است و از أَخْرَجَ +ه تشکیل شده است شعری با همین ردیف گفته بود و از من تأیید و تحس می‌طلبید. بعد می‌گوید یك روز که روزه بودم، نزدیك غرو آفتاب نزد من آمد و شعر دیگری که این بار با ردیف أَدْ ساخته بود عرضه کرد؛ دیگر دیدم اگر خاموش بنشینم گ است و بیش از این سکوت و مجامله را جایز ندانستم: «...م از سر رقّتی که در آن وقت داشتم گفتم ای خواجه امام: مردی سلیم‌القلبی و بر من حقوق خدمت ثابت کرده‌ای نمی‌پسندم که تو علم شعر نادانسته شعر گوئی. آنچه می‌گوئ نیك نیست و ما و دیگران بر تو می‌خندیم و خود را وبا حاصل می‌کنیم، نصیحت من بشنو و دیگر شعر مگو. برخاس و گفت هلا نیك آمد، دیگر نگویم. و پس از آن در هجو مر آمد...»[5]

نزدیك به هشتصد سال پس از این حکایت شمس قیس، د سر مقالهٔ سخن (شهریور ۱۳۲۴) حدیث و گله‌ای مشاب می‌بینیم: «...هر که در این کشور بخواهد برای پیشرفت دانش و هنر به انتقاد بپردازد و آثار این و آن را به محك سنجش بزند، دشمن بسیار خواهد یافت. گوش هیچکس به شنیدن انتقاد عادت ندارد. هیچ نویسنده‌ای، از پیر و جوان، گمان نمی‌کند که ممکن است در آثار او عیب یا نقصی باشد و اگر هست کسی در اظهار آن قصد آزار و دشمنی نداشته باشد. هر قدر در عظمت قدر کتابی مبالغه کنید و فصولی در مدح و تحسین آن بپردازید همینکه یك نکتهٔ کوچك بر آن گرفتید، نویسندهٔ بزرگوار می‌رنجد و در خیابان روی از شما بر می‌تابد و شما را حسود و بدجنس می‌شمارد...»[6]

آنچه به این زود رنجی دامن می‌زند یا حتی منصف‌ترین و دیر رنج‌ترین مؤلفان و مترجمان و مصححان را (یعنی کسانی را که بر آنان نقد نوشته می‌شود) به رنج و رنجش می‌افکند بیشتر لحن دشنام‌آمیز و دشمنانهٔ یك نقد است، تا سخنان منطقی و غلط‌گیریهای درست و مستند.

زرین‌کوب، محمد پروین گنابادی، حبیب یغمائی، سید محمد علی جمال‌زاده، محمد تقی دانش پژوه، عباس زریاب خوئی، ایرج افشار، پرویز ناتل خانلری، احسان یارشاطر، فتح‌الله مجتبائی، سید جعفر شهیدی، مهدی محقق، غلامحسین یوسفی، محمد جعفر محجوب، مصطفی مقربی، حسین محبوبی اردکانی، منوچهر بزرگمهر، جلال آل احمد، سیروس پرهام، منوچهر ستوده، سید حسین خدیوجم، محمد رضا شفیعی کدکنی، داریوش آشوری، نجف دریابندری، رضا داوری، مصطفی رحیمی، رضا براهنی، احمد احمدی بیرجندی، عبدالعلی دستغیب، مسعود رجب‌نیا، ایرج وامقی، علی رواقی و علی اشرف صادقی هریك به تفاریق، و در دوره و نشریه‌ای خاص در نقد کتاب قلم زده‌اند.[۲]

پس از این تاریخچهٔ کوتاه، اینك اندکی نیز به تکنیك و مسائل دیگر کتاب می‌پردازیم.

فایدهٔ نقد

فایدهٔ نقد کتاب از وظیفهٔ آن جدا نیست و سودمندی آن بستگی دارد به حسن انجام وظیفه. استاد زرین‌کوب فایده [و وظیفهٔ] نقد را در دو چیز خلاصه می‌کند: تهذیب ذوق عامه، و تربیت فکر نویسنده[۳] که بی‌شك عمده‌ترین فواید نقد همین است. نقد کتاب با آنکه غالباً از سوی مراجع رسمی صادر نمی‌شود، اگر صحیح و سالم باشد، در تعیین ارزش و سرنوشت بسیاری از کتابها عالیترین مرجع است. اگر ادارهٔ بررسی یا نگارش، اجازهٔ انتشار کتاب را صادر می‌کند، ذوق و قبول خاطر اهل کتاب و نظر ناقد که غالباً نمایندهٔ طبیعی آنان است، پروانهٔ قبول آن را می‌دهد. البته این بدان معنی نیست که ناقدان همواره بصیر و بی‌غرض‌اند. ناقد مغرض و کم‌سواد هم پیدا می‌شود، همان‌طور که مؤلفان و مترجمان مغرض و کم‌سوادو نامجو و کامجو هم وجود دارند. اما اصولاً انتقاد پالایشگر و پیرایشگر است. منتقد به پزشك می‌ماند. همهٔ پزشکان عیسی‌دم یا ایثارگر نیستند، پزشك سودجو و پول‌دوست هم هست ولی حکم بر اغلبِ اکثر باید کرد. و به قول معروف برای یك بی‌نماز نباید در مسجد را بست. حق این است و شرط این است که منتقد کتاب ناقد بصیر باشد و سره را از ناسره باز شناسد، و در هنر و حرفهٔ خویش غرض را راه ندهد. اخلاق سالم و وجدان پاك لازمهٔ مشاغل فرهنگی و اجتماعی است.

اینکه منتقد را به پزشك تشبیه کردیم از این نظر هم درست است که منتقد هم مانند پزشك اگر جویای عیب و علت «بیمار» خویش است، عیبجویی‌اش باید از روی علاقه‌مندی و نیك‌اندیشی و به قصد خیر و خدمت باشد. پزشکان بر نهانی‌ترین دردها و نابسامانیهای تن و روان ما انگشت می‌گذارند و عیب و ایراد اعضا و جوارح ما را می‌جویند و به ما می‌گویند، ولی با مهربانی و شفقت و وظیفه‌شناسی، نه با غرض و مرض. اگر سازمانی همانند نظام پزشکی به تخلفات احتمالی ناقدان نظارت ندارد، وجدان اهل کتاب و خوانندگان بصیر با آنکه قدرت اجرایی ندارد، قدرت معنوی دارد و نقدها را عیار می‌گیرد.

از قول ابوسعید ابوالخیر نقل است که در گرمابه، در پاسخ دلاك که از او پرسیده بود جوانمردی چیست، گفته بود این است که شوخ (چرك) کسی را در برابر دیدگانش نیاوری. این تعریف درست و کاملی از جوانمردی نیست. تازه خود ابوسعید هم طبق تعریف خویش ناجوانمردی کرده است یعنی شوخِ اخلاقی آن دلاك ساده دل را به رخ او کشیده است - شاید بر نگارندهٔ این سطور نیز همین ایراد وارد باشد که چرا شوخ و شوخی ابوسعید را برملا کرده‌ام! - طبعاً با این‌گونه سفسطه‌ها و تعارفات کاری از پیش نمی‌رود. شك نیست که دلاك وظیفه‌شناس، مشتری را پاك و پاکیزه و شاد و راضی از گرمابه به بیرون می‌فرستد و کارش هم خیلی شرافتمندانه و جوانمردانه است. با این حساب - برعکس قول منسوب به ابوسعید - جوانمردی این است که شوخِ کسان را پنهان نکنی، و او را شوخگین نگذاری و نپسندی. البته ریاکاری و نمایشگری و لغزخوانی در هیچ کاری پسندیده نیست.

باری فایدهٔ نقد کتاب، مقابله با آشفتگی بازار کتاب و محتسبی به معنای خوب کلمه است. یعنی اجرای یك قانون نامدون، و ارج نهادن به یك اثر خوب و سره یا نمایاندن بی‌ارجی آثار ناسره، تا بصیرت اهل کتاب را بالا ببرد و هرج مرج معنوی را مهار کند.

وقتی که بر کتابی بد، نقدی خوب نوشته می‌شود، فایده‌اش خاص و تنها ناظر به آن مورد نیست. بلکه نظر به برد و وسعت دامنهٔ انتشارش و نظر به عبرت و اطلاعاتی که می‌دهد، می‌تواند در سطح وسیعی هشدار دهنده و باز دارنده باشد، و از تکرار ندانمکاریها و ناشیگریهای مشابه جلوگیری کند. و یا اگر بر کتابی خوب، نوشته می‌شود هم می‌تواند تشویق کننده و سپاس‌گزارنده و آموزنده باشد. آری اگر معایب و محاسن هر اثر برای همهٔ خریداران و خوانندگانش به

کتابشناسیهای کهن عالم اسلام است، از جمله در *الفهرست* ابن ندیم (متوفای ۳۸۰) و *کشف‌الظنون* حاجی خلیفه (=کاتب چلبی، متوفای ۱۰۶۷) و ذیلهای آن. و در عصر جدید هم فهارس نسخ خطی و چاپی و کتابشناسیهایی چون *الذریعه‌ی* آقا بزرگ تهرانی گنجینه‌ای از معرفی (گاه همراه با انتقاد و ارزیابی) کتاب است.

ولی نقد یا انتقاد کتاب به معنای جدید و کامل کلمه، جدید است. و رواجش نه فقط پس از انتشار چاپ، بلکه پس از پدید آمدن نشریات ادواری (مجلات) در یکی دو قرن اخیر است. در ایران طبعاً سابقه‌اش از یك قرن کمتر است. از نمونه‌های نادر مطبوعات عصر مشروطیت گذشته، انتقاد کتاب، به صورت مقاله‌ای مفرد و مستقل در ارزیابی یك اثر، از اوایل قرن چهاردهم شمسی در مطبوعات فارسی ظاهر گردیده است.

ماهنامه‌ها یا فصلنامه‌هایی چند از جمله *ارمغان* (مؤسس وحید دستگردی، سال تأسیس ۱۲۹۸)، *ایرانشهر* (مؤسس حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، سال تأسیس ۱۲۹۶)، *آینده* (دکتر محمود افشار، ۱۳۰۴)، *یادگار* (عباس اقبال، ۱۳۲۳) و *یغما* (حبیب یغمائی، ۱۳۲۷) پراکنده‌وار دارای نقد کتاب بوده‌اند. انتشار مجلهٔ *سخن* در سال ۱۳۲۲ نقطهٔ عطفی در تاریخ پر بار نقد کتاب در ایران بوده است؛ چرا که این مجلهٔ ماهانه در طی سی سالی که انتشار یافت، انتقاد کتاب را جدی گرفته و به آن سروسامانی بخشیده بود.

مجلات دیگر نیز نظیر *جهان نو* (حسین حجازی، ۱۳۲۵)، *اندیشه و هنر* (ناصر وثوقی، ۱۳۲۷)، *درسهائی از مکتب اسلام* (ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۳۲)، *وحید* (سیف‌الله وحیدنیا، ۱۳۴۲)، *نگین* (محمود عنایت، ۱۳۴۴)، *رودکی* و *فرهنگ و زندگی* (دههٔ چهل)، همچنین مجلات دانشگاهی مبنی چون *مجلهٔ دانشکدهٔ الهیات دانشگاه مشهد* (۱۳۴۷) و ... ان (۱۳۴۹) مقالاتی در نقد کتاب داشتند.

نقطهٔ عطف دیگر انتشار مجله‌ای مختص کتابشناسی (و تحقیقات ایرانی) و نقد کتاب به نام *راهنمای کتاب* بود (نشریهٔ انجمن کتاب، صاحب امتیاز احسان یارشاطر، مدیر ایرج افشار، سال تأسیس ۱۳۳۷) که انتشارش بیست سالی ادامه یافت. این نشریه مبانی و معیارهای ارزیابی و انتقاد کتاب را استوارتر و سنجیده‌تر ساخت. البته پیش از *راهنمای کتاب* نشریهٔ کم تیراژ ولی پرخواننده‌ای به نام *انتقاد کتاب* منتشر می‌شد (به صورت ضمیمهٔ انتشارات کتابفروشی نیل، سال تأسیس ۱۳۳۴) که دوازده سالی نیز به تناوب انتشار یافت.

سپس نشریهٔ دیگری که باز هم خاص مباحث کتاب بود به نام *بررسی کتاب* (به اهتمام داریوش آشوری، از سوی انتشارات مروارید) از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ منتشر شد. *کتاب امروز* که با همت گروهی چون جهانگیر افکاری، کریم امامی، نجف دریابندری، دکتر حسن مرندی، ابوالحسن نجفی و سایر مشاوران و ویراستاران مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ (تقریباً هر شش ماهی یك شماره) منتشر شد. سطح بررسی مسائل کتاب را اعم از نقد و معرفی و انتشار فهرست کتابهای منتشر شده و مصاحبه‌های سنجیده با مؤلفان و مترجمان برجسته، اعتلایی نمایان بخشید.

همزمان با افول این نشریهٔ درخشان، نشریهٔ کم فروغی به نام *نامهٔ انجمن کتابداران* به عرصه آمد. این نشریه از حدود سالهای ۴۷ تا ۵۳ تحت عنوان خبر *نامهٔ انجمن کتابداران* بیرون می‌آمد و فقط به اخبار کتابداری و کتابخانه‌ای می‌پرداخت، ولی از سال ۵۳ به مسائل کتاب و نقد کتاب نیز توجهی شایان کرد، به طوری که در فاصلهٔ سالهای ۵۳ تا ۵۸ - ۵۹ یکی از پربارترین نشریات کتابشناسی و کتاب‌گزاری بود.

در حال حاضر غالب نشریاتی که نام بردیم (شاید جز مجلات دانشگاهی) به محاق تعطیل افتاده‌اند. جای شکرش باقیست که دو سه نشریهٔ جدید در این زمینه منتشر می‌گردد: یکی *نشر دانش* (نشریهٔ مرکز نشر دانشگاهی، مدیر مسؤول: دکتر نصرالله پورجوادی، سال تأسیس: ۱۳۵۹، فاصلهٔ انتشار: دو ماه یکبار) و دیگر *نقد آگاه* و *کتاب آگاه* که بعد از انقلاب، از سوی انتشارات آگاه، با فاصله‌های نامرتب، منتشر می‌گردد. و دیگر *آینده* (که تلفیقی است از *راهنمای کتاب* و *آیندهٔ* کهن) به همت آقای ایرج افشار.

پیشتر اشاره کردیم که تاریخ شصت - هفتاد سالهٔ انتقاد کتاب در ایران پربار است. این صفت از روی تعارف نیست. در این مدت بسیاری از بزرگان علم و ادب و محققان برجسته دربارهٔ کتابهای مختلف نقدهای عالمانه و آموزنده نوشته‌اند. پیشکسوت همهٔ آنان علامه محمد قزوینی (متوفای ۱۳۲۸ شمسی) مؤسس طریقهٔ جدید تحقیق تاریخی و ادبی در ایران است که یادداشتهای معروف (در ده جلد از انتشارات دانشگاه تهران) و حتی نامه‌هایش[1] غالباً آکنده از بحث کتاب و انتقاد کتاب است.

نویسندگان و پژوهندگانی چون مجتبی مینوی، عباس اقبال، سعید نفیسی، سید محمد فرزان، عبدالحسین

آیین نقد کتاب

بهاءالدین خرمشاهی

متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش
صلاح نپذیرد.

[سعدی: *گلستان*، باب هشتم]

اندیشهٔ نقد و نقد اندیشه بسی قدمت دارد. سابقهٔ انتقاد ادبی یا سخن سنجی به یونان باستان و *بوطیقا* (=فن شعر) ی ارسطو می‌رسد. در اسلام ریشه‌های انتقاد اندیشه و عمل در قرآن مجید هست: ادفع بالّتی هی احسنُ السّیئة .....(با پدیدهٔ بد، به بهترین شیوه مبارزه کن - مؤمنون، ۹۶)، ... و جادلهم بالتی هی احسن... (با بهترین طریق، مناظره و بحث کن - نحل، بخشی از آیهٔ ۱۲۵)،... فبشر عبادِ الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه... (مژده بده به بندگانی که به اقوال مختلف گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را، در گفتار و کردار، پیروی می‌کنند - زمر، ۱۷ - ۱۸)،... ان جائکم فاسقٌ بنبأٍ فتبیّنوا...(هر گاه فاسقی - فرد غیر ثقه‌ای - خبری برای شما آورد تصدیق نکنید تا در آن تحقیق کنید. - حجرات، ۶)،... ولاتقف مالیس لك به علمٌ...(هرگز آنچه را که علم و اطمینان به آن نداری دنبال مکن - إسراء، ۳۶)،.... لایستوی الخبیثُ و الطیب ولواعجبك کثرةُ الخبیثِ... (هرگز پاك و ناپاك - سره و ناسره - یکسان نخواهد بود، هر چند کثرت پلید ترا به شگفتی آرد - مائده، ۱۰۰)، ... هل یستوی الذین یعلمون و- الذین لایعلمون...(آیا دانایان با نادانان برابرند؟ هرگز - زمر، ۹) و آیات مشابه دیگر.

شیوهٔ سختکوشانه و سختگیرانه‌ای که محدثان، از همان قرون اولیهٔ اسلامی، در جمع و تدوین و نقادی احادیث نبوی به عمل در آوردند، یکی از درخشانترین کوششهای علمی مسلمانان است. در فلسفه و کلام و شعر و ادب و علم و هنر نیز نقد و نقض و رد و شرح رواج داشته است.

همه می‌دانیم که ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵) کتاب *تهافت الفلاسفه*‌اش را در رد و انتقاد بعضی اصول فلسفی که از نظر کلام و روح دیانت، زیانبار می‌دید نوشت، و ابن‌رشد اندلسی (متوفای ۵۹۵) که بر عکس غزالی قائل به اتصال و اتفاق نگرش فلسفی و دینی بود، کتابی مفصلر به نام *تهافت التهافت* در نقد کتاب غزالی نگاشت؛ یا سید مرتضی، معروف به علم‌الهدی (متوفای ۴۳۶) از بزرگترین متکلمان شیعه، با آنکه در فلسفهٔ دینی وکلام بامعتزله قریب‌المشرب بود، کتابی به نام *الشافی فی الامامة*، در رد و نقد جلد بیستم از کتاب عظیم *المغنی* اثر قاضی عبدالجبار همدانی معتزلی نوشت (که نظر به اهمیتش، شیخ طوسی - متوفای ۴۶۰ - آن را تلخیص کرد که به *تلخیص الشافی* معروف است). یا ابن‌تیمیه (متوفای ۷۲۸) متکلم نامدار اهل سنت، کتاب *منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریه* را در رد و نقد کتاب *منهاج الکرامة فی معرفة الامامة* ی علامهٔ حلی (متوفای ۷۲۶) تألیف کرد. نظایر این نقد و نقضها، یعنی نگارش کتاب یا رساله‌ای در رد کتاب یا رسالهٔ دیگر یا انتقاد از آن، د فرهنگ اسلامی سابقهٔ کهن و نمونهٔ فراوان دارد.

خاص‌تر از این، نقد و ارزیابی و معرفی کتاب

عمریست که اندرطلب دوست دویدیم
هم مدرسه هم صومعه هم میکده دیدیم
با هیچ کس از دوست ندیدیم نشانی
از هیچ‌کسی هم خبر او نشنیدیم
هر تیرکه آمد همه بر سینه شکستیم
هر تیغ که آمد همه بر فرق خریدیم
جام ارچه همه زهر بلا بود گرفتیم
می‌ارچه همه خون‌جگر بود چشیدیم
هر لوح که در مکتب ما جمله بشستیم
هر صفحه که در مدرس ما جمله دریدیم
هر نقش بجز نقش وی از سینه ستردیم
هرمهر بجز مهر وی از دل بزدودیم
دیدیم جهان وادی ایمن شده هرچیز
نخلی وزهـــرنخـل انـــاالله شنیـدیم

. نگاه کنید به‌ملامهدی نراقی، *قرة‌العیون*، تصحیح و تعلیق سیدجلال آشتیانی، پیشگفتار حسن‌نراقی، چاپ تهران، انجمن فلسفه، ص ۹.

. متأسفانه هنوز تحقیق جامعی در زمینهٔ دوره‌های تحول فقه شیعه و مکاتب مختلف آن به‌عمل نیامده است. کتاب پرارزش *ادوارفقه*، تألیف استادمحمودشهابی، متأسفانه در همان دوره‌های صدراسلام باقی ماند. نگاه کنید به‌*ادوارفقه*، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

. میرزامحمدتنکابنی، *قصص‌العلما*، تهران، علمیهٔ اسلامیه، ۱۳۳۴، ص ۱۳۲.

. ملاحبیب‌الله شریف کاشانی، *لباب‌الالباب*، تهران، بوذرجمهری، ۱۳۳۷، ص ۹۴.

. مرتضی انصاری، *زندگی و شخصیت شیخ انصاری*، اهواز، ۱۳۸۰ ه. ق.، ص ۷۰-۵۰.

. ملااحمدنراقی، *مناهج‌الاصول و الاحکام*، خطی، ۱۲۶۹، ص ۲۷۷.

. محمدعلی مدرس تبریزی، *ریحانة‌الادب*، تهران، خیام، ۱۳۵۲، جلد ۴، ص ۱۸۴.

. محمدتنکابنی، *قصص‌العلما*، تهران، علمیهٔ اسلامیه، ۱۳۳۴، ص ۱۲۹. برای اطلاع بیشتر در قضیه «پادری» مراجعه کنید به‌کتاب *دین و دولت در ایران*، نوشته حامدالگار، چاپ دانشگاه برکلی، ۱۹۶۹، ص ۹۹.

. مدرس تبریزی، *ریحانة‌الادب*، جلد چهارم، ص ۱۸۴.

۱. ابوالقاسم نجم‌الدین جعفربن حسن‌محقق‌حلی، *شرایع‌الاسلام*، تهران، علمیهٔ سلامیه، ۱۳۳۷، ص ۵۳.

۱. حسن‌بن یوسف‌بن مطهرحلی، *تذکرة‌الفقهاء*، تهران، مکتبة مرتضوی، ۱۳۳۴، جلد اول، ص ۴۵۹.

۱. همان منبع، ص ۲۵۵.

۱۱. ابوجعفرمحمدبن حسن‌طوسی، *المبسوط فی‌فقه‌الامامیة*، تهران، مکتبة مرتضوی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۹.

۱. زین‌الدین عاملی شهیدثانی، *الروضة‌البهیة فی‌شرح اللمعة مشقیة*، جلد دوم، تهران، علمیهٔ اسلامیه، ۱۳۰۸، صص ۲۵۵ و ۶۵-۲۶۴.

۱. ملااحمدنراقی، *عوائدالایام*، ص ۱۸۸.

۱. میرزامحمدتنکابنی، *قصص‌العلما*، ص ۱۳۰.

۱. حسن‌نراقی، *آثار تاریخی کاشان*، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، ص ۷۵.

۱. محمدتقی لسان‌الملک سپهر، *ناسخ‌التواریخ*، جلد اول، تهران، اسلامیه، ۱۳۲۵، ص ۱۸۴.

۱. همان

یادداشتهایی دربارهٔ مقالهٔ «زندگی و نقش فقاهتی ملااحمدنراقی»

چون در نقل مطالب چندین مورد به‌کتاب *قصص‌العلما* استناد و از آن استفاده شده است اشعار می‌دارد:

۱. اسم این کتاب، یعنی *قصص‌العلما* معرّف واقعی ماهیت آن نیز هست. این کتاب به‌عقیدهٔ محققان صاحب‌نظر چندان قابل اعتماد و اعتقاد نیست. از آن‌جمله در کتاب *لباب‌الالقاب*، صفحهٔ ۱۱۴، آمده است: «*قصص‌العلما* هوکتاب‌حسن‌جامع‌لأحوال کثیرمن‌العلماء الاّ أنّ فیه‌من‌الحکایات والکرامات مالم أجدله مأخذاً صحیحاً ینبغی‌الاعتمادعلیه.» و نیز به‌گفتهٔ مرتضی مدرسی چهاردهی، در صفحهٔ ۹۵ نشریهٔ *دانشنامه*: «... گرچه کتاب *قصص‌العلما*، به‌قول طلاب فضایح‌العلما، ارزش تاریخی و انتقادی ندارد، چون مؤلف آن هرچه شنیده است در کتاب خود نقل کرده است.»

همچنین نویسندگان محقق دیگر از جمله پروفسور ادواردبراون در *تاریخ ادبیات ایران* (از آغاز عصر صفویه تا زمان حاضر)، ترجمهٔ رشیدیاسمی، در صفحهٔ ۲۵۱، راجع به‌کتاب متوسط‌القدر و جدیدالتألیف *قصص‌العلما* می‌نویسد: «این کتاب را از اول تا آخر خواندم و از میان مطالب بیهوده و خزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبها کسب کردم.»

کتاب *قصص‌العلما* قصّه‌هایی چند در احوالات ملامحمدمهدی‌ابن‌ابی‌ذر نراقی و همچنین حاج‌ملااحمد فرزند او نوشته که بسیاری از آنها بکلی خالی از حقیقت است و افسانه‌سرایی است.

۲. دربارهٔ تألیفات ملااحمدنراقی، نویسندهٔ مقاله کتاب *وسیلة‌النجاة* او را کتابی اخلاقی به‌هردو زبان فارسی و عربی معرفی کرده است، در صورتی که کتاب مزبور که نسخهٔ اصل آن نزد نگارنده موجود است، فقط در مسائل عبادات است و به‌فارسی و به‌خواهش فتحعلی‌شاه‌قاجار در مسائل ضروری عبادات تحریریافته است. توضیحات بیشتر دربارهٔ این کتاب در مقدمهٔ اینجانب بر مثنوی *طاقدیس* حاج‌ملااحمد (چاپ مؤسسهٔ امیرکبیر که قریب‌الانتشار است) آمده است؛ و نیز از کتب دیگر فقهی حاج‌ملااحمد کتاب *تذکرة‌الاحباب* است که در فهارس معمولی ذکری از آن نشده است. نسخهٔ خطی این کتاب نیز در اختیار نگارنده است و شامل شش فصل در مسائل روزه و زکوة و خمس است. این کتاب به‌طوری که در مقدمهٔ آن متعرض شده، دنباله و متمم کتاب *تحفة‌الرضویه* ملامحمدمهدی نراقی پدر ملااحمد است.

یکی دیگر از آثار فقهی مهم حاج‌ملااحمدنراقی کتاب *مسائل فارسی*، شامل سؤال و جواب و فتاوای فاضل نراقی است که نسخهٔ منحصربه‌فرد آن به‌شمارهٔ ۳۳۴ در کتابخانهٔ انجمن آثار ملی‌کاشان نگاهداری می‌شود.

حسن‌نراقی

غائب، فقیه را متولی حصهٔ امام معرفی می‌کند[۱۲].

علامهٔ حلّی در باب جهاد مسألهٔ امام‌عادل و مفروض‌الطاعه را به‌طور مبسوط مورد بحث قرار می‌دهد و عقاید اهل تسنّن را در مورد اختیار و انتخاب یك امام از میان اهل حل و عقد و اهل شوریٰ رد می‌کند ولی نهایهٔ خود جانشینی برای امام علیه‌السلام درحال غیبت معرفی نمی‌کند. لازم به‌یادآوری است که اغلب فقهای متقدم بر قرن هفتم هجری نیازی به‌معرفی جانشین امام(ع) نمی‌دیدند و غالباً چنین عملی را منع می‌کردند. شیخ‌طوسی در کتاب *المبسوط* در باب زکوة تصریح می‌کند که «لایجوز لغیرالإمام القائم‌مقام النبی‌صلی الله علیه وآله»[۱۳]. درواقع علماء متقدم، چون کلینی و ابن‌بابویه صدوق و شیخ‌الطائفه، امام علیه‌السلام راحی و ناظر و حاکم بر مسألهٔ مورد بحث می‌دیدند.

برخلاف علامهٔ حلّی، شهیدثانی (متوفی در ۹۶۶ ه. ق.) توجه بیشتری به‌مسألهٔ ولایت در زمان غیبت نمود و فقیه را به‌عنوان صالحترین نائب امام در موارد ولایت عامه معرفی کرد[۱۴]. با این همه شهیدثانی این موارد را محدود به‌افتاء و اذن جهاد می‌کند. به‌طورکلی، مسألهٔ نیابت از امام قبل از ملااحمدنراقی، در کتب فقهی به‌عنوان یك موضوع مستقل مورد بحث و نظر قرار نگرفته بود. فقط در ابواب مختلف فقهی برحسب ضرورت اشاراتی به‌عمل آمده بود.

گذشته از تبویب باب ولایت فقیه و جمع‌آوری احادیث ناظر برآن، کار مهم دیگری که ملااحمدنراقی کرد، تحلیل‌عقلی در اثبات این ولایت بود. دراین تحلیل ملااحمد ابتدا به‌بداهت استناد می‌کند و می‌گوید:

> «هر عالم و عامی می‌فهمد که اگر پیامبر(ص) به‌وقت مسافرت به‌کسی بگوید که تو وارث و خلیفه و امین و حجت من هستی و به‌جای من قرار داشته و مرجع همهٔ امور می‌باشی، این بدیهی است که این شخص عهده‌دار همهٔ چیزهایی که به‌عهدهٔ پیامبر(ص) بوده، می‌شود. مثل اینکه حاکمی یا سلطانی به‌وقت مسافرت بگوید فلان جانشین و امین من است. آیا شکی باقی می‌ماند که او حق انجام هر کاری را که دراختیار سلطان است، دارا می‌باشد؟»[۱۵]

یك نظرکلی به‌تألیفات ملااحمد نشان می‌دهد که کار عمدهٔ او در زمینهٔ اصول و قواعد فقه انجام گرفته است. نوشته‌های او در اخلاق و علوم قدیمه از ترجمه و تحشیهٔ آثار پدرش ملامهدی فراتر نمی‌رود. مؤلف *قصص‌العماء* دربارهٔ ملااحمد می‌نویسد: «اصولی صرف بود ولیکن نهایت خلاف مشهور را بین الاصحاب تقویت نموده مانند اینکه عصیرعنبی را قبل از ثلثان و بعد از قلیان پاك می‌داند و وقت را میان استتار قرص و ذهاب حمرهٔ مشرقیه می‌داند.»[۱۶]

روابط ملااحمد نراقی با حکومت وقت

ملااحمد به‌طور کلی روابط خوبی با مقامات حکومتی زمان قاجار داشت. هروقت فتحعلی‌شاه قاجار به‌کاشان می‌رفت، برای دیدار نراقی یا شخصاً به‌منزلش می‌رفت، یا او را به‌باغ فین می‌خواند.[۱۷] چنان که شهرت دارد فتحعلی‌شاه از ملااحمد اذن سلطنت گرفت. می‌دانیم که این شاه به‌هنگام جلوس از شیخ‌جعفرنجفی اذن سلطنت گرفته بود.[۱۸] نراقی کتاب *معراج‌السعادة* را به‌درخواست همین پادشاه نوشت. ولی این روابط خوب باعث نشد که ملااحمد در برابر ظلم و ستم حکام محلی سکوت اختیار کند. ملااحمد دوبار حاکم زمان را، که ستمگر و نالایق تشخیص داده بود، از کاشان اخراج کرد و از برخورد با سلطان وقت نهراسید.

ملااحمد در قضیهٔ اعلام جهاد علیه تجاوز روسیه به‌ایالات مسلمان‌نشین قفقاز وزنهٔ مؤثری بوده است. در دورهٔ اول جنگ ایران و روس (۲۸-۱۲۱۹ ه. ق.)، مقامات حکومتی (بخصوص عباس‌میرزا) در سال ۱۲۲۳، یعنی چهارسال پس از شروع جنگ، به‌فکر جلب حمایت علما افتادند. به‌نوشتهٔ *ناسخ‌التواریخ* «ملااحمدنراقی که فحل فضلای ایران بود... و دیگر علماء و فقهای ممالك محروسه هریك رساله نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی‌سبیل‌الله است»[۱۹]. در دورهٔ دوم جنگ ایران و روس علما در اعلام جهاد پیشقدم شدند. ملااحمد به‌اتفاق علمای اصفهان، در سال ۱۲۴۱ ه. ق. به‌اردوی سلطانیه پیوست. البته نراقی از سلطانیه به‌کاشان برگشت و مثل برخی از علما، چون سیدمجاهد، برای علمداری جنگ به‌تبریز نرفت

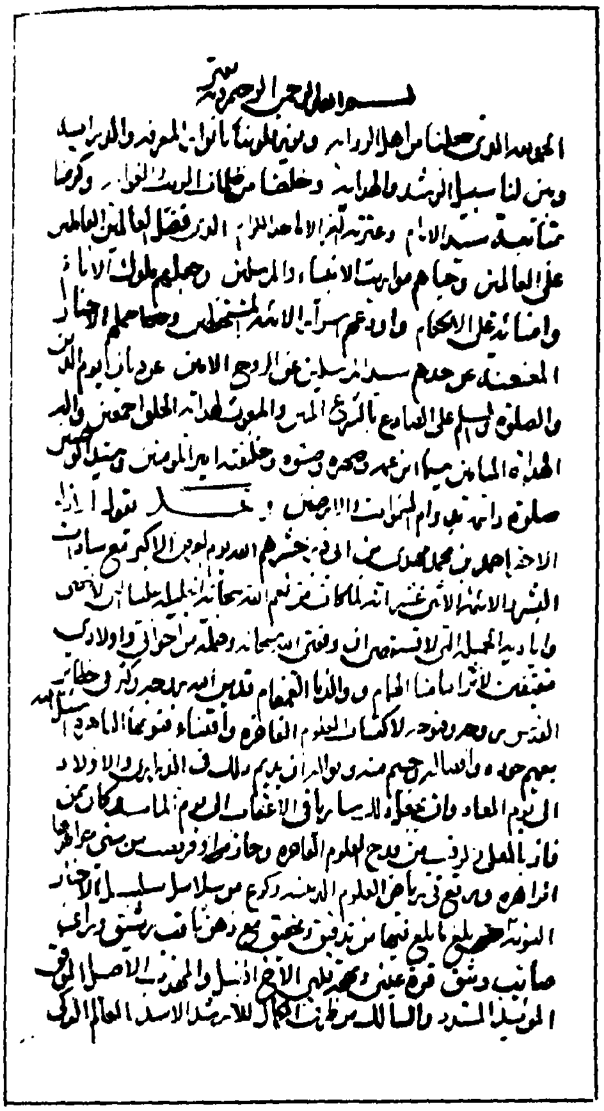
ملااحمد در ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲۴۵ ه. ق. در قریهٔ نراق با وبای عمومی واقع در آن سال درگذشت، درحالی که به‌تازگی از تألیف آخرین کتابش *عوائدالایام* فارغ شده بود. ملااحمد شعر به‌لطافت می‌سرود. بی‌مناسبت نیست که یکی از غزلیاتش را برای حسن‌ختام این گفتار در اینجا بیاوریم:

۶) در «قواعد فقه» دو کتاب: *مفتاح‌الاحکام* دربارهٔ قواعد استنباط احکام شرعی. این کتاب مشتمل برسه بخش است: الف) در ادلهٔ احکام، ب) مقدمات استخراج احکام، ج) راه‌حل تعارض احکام.

آخرین کتابی که ملااحمد نوشت *عوائدالایام* است که مشتمل بر ۸۸ موضوع (عائده) و بیشتر آن در زمینهٔ قواعد فقه است. قواعد فقه در زمان ملااحمد علم جوانی بود و هنوز دارای مرز مشخصی از علم اصول نبوده است. ملااحمد، آن‌طور که در مقدمهٔ این کتاب می‌گوید، این کتاب را برای تجدیدحافظه به‌منظور یادداشت یافته‌های خود از فقه به‌مرورزمان نوشته است. به‌همین دلیل آن را *عوائدالایام* نام گذاشته است. یکی از عائده‌های این کتاب اختصاص به‌بیان ولایت فقها دارد که ملااحمد در همان ابتدای بحث آنان را حکمروایان در زمان غیبت و جانشینان امام(ع) می‌نامد. عنوانی که به‌این مبحث داده شده «فی‌تحدیدولایةالحاکم» است. از این عنوان ابتدا چنین به‌نظر می‌رسد که ملااحمد در صدد محدود کردن ولایت «حاکم» است. ولی در متن نراقی، جز در دو مورد از موارد حقوق شخصی افراد، هیچ‌گونه حدّو مرزی برای ولایت «حاکم» قائل نمی‌شود. در مقدمهٔ این فصل ملااحمد روشن می‌کند که منظورش از حاکم همان فقیه است.

ملااحمدنراقی در این کتاب نوزده روایت در تأیید ولایت عامهٔ فقیه می‌آورد که این روایات تا آن وقت بدین نحو مورد استناد و تأکید قرار نگرفته بود. در میان علمای متقدم رملااحمد اولین کسی که اشاره به‌ولایت‌فقیه در موارد خاص ئرد، محقق حلّی (متوفی ۶۷۲ ه. ق.) است. محقق حلّی در خر باب خمس به‌طور ضمنی اشاره به‌استحقاق فقیه به‌عنوان من‌إلیه‌الحکم) برای استفاده و صرف سهم‌امام ی‌کند: «یجب ان‌یتولی صرف حصة الامام فی‌الأصناف لموجودین من‌الیه الحکم بحق النیابة کمایتولی اداء مایجب لی‌الغائب»[۱۰]

علامهٔ حلی (متوفی ۷۲۶ ه. ق.) نیز اشاراتی به‌ولایت فقیه رد ولی اغلب آنها بر موارد قضاء و افتاء است. علامه در باب ناء می‌گوید: «یجوزلفقهاء الشیعة العارفین بمدارك الأحکام جامعین لشرایط الحکم الإفتاء بین‌الناس و یجبُ علیهم ذلك ال غیبة الامام إذا امنواالضرر و لم‌یخافواعلی أنفسهم علی أحدمن المؤمنین[۱۱]». در باب خمس نیز ابن‌مطهر تبعیت از محقق حلّی ضمن مقایسهٔ حکم سهم‌امام با حکم


بسم الله الرحمن الرحیم

صفحهٔ اول متن اجازه‌نامهٔ ملااحمدنراقی‌که به خط خود جهت برادرش ملامهدی نراقی دوم (فرزند ملامحمدمهدی نراقی اول) نوشته است.

ملا احمد نراقی

سیداحمد کاظمی موسوی

که در کاشان ملااحمدنراقی را دید، چهارسال در حلقهٔ درس او باقی ماند[۵].

ملااحمد ضمن تحصیل و تدریس، کتابهایی نوشته است که در شش زمینه قابل بررسی است.

۱) در «اصول فقه» پنج کتاب: *عین‌الاصول* اولین کتابی است که در بیست و سه‌سالگی به‌زبان عربی نوشت. این امر گرایش او را به‌علم اصول از بدو جوانی می‌رساند. *حجیة‌المظنة* رسالهٔ دیگری است که در اوان جوانی نوشت. از عنوان این رساله چنین برمی‌آید که او در جستجوی یافتن تکیه‌گاهی اصولی برای ارزیابی استنباطات مجتهد در زمان غیبت امام(ع) و انسداد باب علم است. رسالهٔ دیگر او *اجتماع‌الامروالنهی* است که در آن از زاویهٔ اصولی به‌این نتیجه می‌رسد که امکان پیش آمدن چنین تناقضی وجود ندارد. در سال ۱۲۲۰ ه. ق. ملااحمد شروع به‌شرح و تحشیهٔ کتاب بزرگ پدرش *تجریدالاصول* کرد. حاصل این کار کتاب حجیم *شرح تجریدالاصول* است. به‌طوری که ملااحمد ادعا می‌کند همهٔ مسائل علم اصول را دراین کتاب مورد بحث قرار داده است. به‌هرحال، چهار سال بعد، یعنی در سال ۱۲۲۴، ملااحمد لازم می‌بیند که این کتاب را خلاصه کند. برای این‌منظور کتاب *مناهج‌الاصول والاحکام* را می‌نویسد که خود کتاب حجیم دیگری است. دراین کتاب ملااحمد تصریح می‌کند که استنباطات مجتهد، در زمان غیبت امام(ع) لازم الاتباع است[۶].

۲) در «فقه» پنج کتاب: *مستندالشیعه* اولین کتاب فقهی اوست که در سال ۱۲۳۴ ه. ق. آن را به‌نگارش درآورد. مؤلف *ریحانة‌الادب* آن را استدلالی ولی غیرکامل برآورد می‌کند[۷]. *اساس‌الاحکام* حاشیه‌ای است بر *شرایع‌الاسلام* محقق حلی. *اسرارالحج* تنها کتاب فقهی او به‌زبان فارسی است. *هدایة‌الشیعه* و *رسائل‌والمسائل* دو کتاب فقهی دیگر اوست.

۳) در «اخلاق و محاجّه» سه کتاب: *معراج‌السعادة* معروفترین کتاب اوست که آن را به‌خواهش فتحعلی‌شاه به‌ترجمه از کتاب *جامع‌السعادات* تألیف پدرش ملامهدی، نوشت. *وسیلة‌النجات* کتاب اخلاقی دیگری است به‌هردو زبان فارسی و عربی. *سیف‌الامة* نام کتاب دیگری است از ملااحمد که در اثبات خاتمیت دین اسلام نوشته شده است. این کتاب در پاسخ به‌شبهاتی است که از طرف یك مبلّغ مسیحی به‌نام مارتین به‌دین اسلام وارد شده بود. این شخص، که در آن زمان در ایران به‌نام «پادری» نامیده می‌شد، توانسته بود با لباس مبدل طلبگی چندسالی در محضر آخوند ملاعلی‌نوری (متوفی ۱۲۲۰ ه. ق.) درس بخواند و پس از فراگرفتن اصولی از اسلام تشکیکاتی برآن وارد کند. طبق گفته مؤلف *قصص‌العلماء* (که معاصر نراقی بود) ملااحمد برای نوشتن کتاب *سیف‌الامة* «ده نفر از علماء یهود را نزد خود خواست و از کتابخانهٔ ملاموشه یهودی کتب بسیار در لغةتوریة و غیرآن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشت»[۸].

۴) در «علوم غریبه» سه کتاب: *شرح محصل‌الهیئة* حاشیه‌ای است بر کتاب پدرش ملامهدی، *خلاصة‌المسائل* در علم حساب و *کتاب الخزائن* کشکولی است از تاریخ، تفسیر، نجوم، جفر و شعر به‌هر دو زبان فارسی و عربی. این کتاب بارها در ایران چاپ شده و مؤلف *ریحانة‌الادب* آن را با *کشکول* شیخ‌بهائی مقایسه کرده است.

۵) در «شعر و ادب» سه کتاب: دیوان شعر که هنوز چاپ نشده ولی برگزیده‌ای از غزلیاتش توسط خانم اخترنراقی درسال ۱۳۵۰ خورشیدی به‌چاپ رسیده است. *طاقدیس* مجموعهٔ شعر دیگری است از ملااحمد که در قالب مثنوی سروده است. *تذکرة‌الاحباب* ظاهراً مشتمل بر هزلیاتی است که او به‌تدریج سروده است[۹].

زندگی و نقش فقاهت

نخستین مجتهدی که باب ولایت‌فقیه را گش

ملااحمد نراقی (۱۲۴۵-۱۱۸۵ ه. ق.) از فقهایی است که ارزش کارشان در ابتکار مباحث جدید در فقه چنانکه باید و شاید شناخته نشده است. کتابهای فارسی او چون *معراج‌السعادة*، *خزائن* و مثنوی *طاقدیس* تا حدی شناخته شده است، ولی کارهای عمده‌اش در اصول فقه چون *مناهج‌الاصول و الاحکام* و در قواعد فقه چون *عوائدالایام* به‌طورکلی ناشناخته مانده است. حقیقت این است که ملااحمدنراقی اولین مجتهدی است که باب «ولایت‌فقیه» را در فقه گشود. این کار را وقتی کرد که قبلاً در رسالات و کتابهایی چون *مناهج‌الاصول*، *حجیة‌المظنة* و *شرح تجریدالاصول*، حجیّت ظنّ مجتهد را درحال انسداد باب علم (زمان غیبت امام ع) به‌اثبات رسانیده بود. از این رو بررسی زندگی و سیر تحولات فکری ملااحمد و تأثیر دوره و زمانی که در آن می‌زیست درخور توجه و اهمیت است.

ملااحمد در سال ۱۱۸۵ ه.ق. در نراق از قراء کاشان متولد شد. پدرش ملامهدی نراقی دانشمندی ریاضی‌دان و فیلسوفی نوجو بود. گفته‌اند که محقق نراقی (ملامهدی) نخستین دانشمند ایرانی است که در زمینهٔ علم هیئت و فلك‌شناسی از تحقیقات و اکتشافات علمای ریاضی فرنگ بهره‌مند بوده است. ملامهدی در کتاب *المُستقصیٰ* در موضوع حرکت زمین تصریح به‌عقیدهٔ علمای فرنگ می‌کند که عموماً معتقد به‌حرکت وضعی زمین‌اند[1].

ملااحمد تحصیلات خود را زیرنظر چنین پدری آغاز کرد. در سال ۱۲۰۵ ه. ق. همراه با پدرش به‌عتبات مسافرت کرد. در کربلا، ملااحمد در حلقهٔ درس آقاباقر بهبهانی (متوفی ۱۲۰۸ ه. ق.) در آخرین سالهای تدریسش حاضر شد. آقاباقر بهبهانی، که در میان دانشمندان شیعه به‌نام مؤسس یا مجدّدبهبهانی معروف است، بنیانگذار عصر جدیدی از تبلور اصول فقه و تسلط مجتهدین در عالم تشیع است[2]. قبل از بهبهانی علمای اخباری از زمان ملاامین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳ ه. ق.) بر جوامع شیعه تسلط داشتند.

ملااحمد در کربلا تحصیل فقه را در مکتب میرزامهدی شهرستانی، که خود از شاگردان بهبهانی بود، آغاز کرد. مدت این تحصیل چندان طولانی نبود زیرا در سال ۱۲۰۹ ه. ق. به‌مناسبت درگذشت پدرش به‌کاشان برگشت. سال بعد باز به‌عتبات مسافرت نمود و این‌بار در نجف در حوزهٔ درسیِ سیدمهدی بحرالعلوم و شیخ‌جعفرنجفی، که هردو از شاگردان آقاباقربهبهانی بودند، به‌تحصیل پرداخت. مؤلف *قصص‌العلماء* می‌نویسد: «معروف است حاجی‌ملااحمد استاد کم‌دیده است و درس کم‌خوانده است و به‌فطانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است[3]». مؤلف *لباب‌الالباب*، ظاهراً در پاسخ به‌این سخن، می‌گوید که ملااحمد در مدت کوتاهی موفق به‌اخذاجازهٔ اجتهاد از استادان خود شد. کسانی که گمان می‌کنند او استاد کم‌دیده است باید بدانند استاد واقعی هوش، ذوق و قریحهٔ توأم با پشتکار و پژوهش مدام است[4].

به‌هرحال، وقتی که در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه‌قاجار (که در سال ۱۲۱۲ ه. ق. تاجگذاری کرده بود) ملااحمد به‌کاشان برگشت، به‌عنوان یك مجتهد و فاضل شناخته می‌شد. در کاشان ملااحمد بر مسند تدریس نشست. از کسانی که به‌حلقهٔ درس ملااحمد جذب شدند یکی شیخ‌مرتضی‌انصاری بود. جالب است که شیخ‌انصاری در سال ۱۲۴۰ ه. ق. به‌قصد زیارت مشهد و درك محضر علمای وقت از شهرهای مختلف ایران عبور کرد. از جمله در بروجرد به‌حضور شیخ‌اسدالله بروجردی و در اصفهان به‌حضور سیدمحمدباقر شفتی ملای ثروتمند زمان رسید، ولی بیش از یك ماه نزد آنان نماند. وقتی

وزارت فرهنگ و آموزش عالی واگذار شد. خوشبختانه این کتابخانه، به‌همان صورت که مینوی آن را تهیه کرده بود، پس از تعمیرات ساختمان آن، سرانجام در روز سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت رسماً با حضور دوتن از اعضای ستاد انقلاب فرهنگی و وزیر فرهنگ و آموزش عالی و جمعی از استادان دانشگاهها و محققان و اسلامشناسان گشایش یافت.

کتابخانهٔ مینوی را گرچه بنده در زمان حیات استاد ندیده بودم، وصف آن را از زبان دوستان و استادان شنیده بودم. دکتر یحیی مهدوی که در رأس هیأت امنای کتابخانه است یک‌بار به بنده گفته بود که این کتابخانه حاصل یک‌عمر کوشش مستمر کسی است که همهٔ سرمایهٔ مادی خود را با گشاده‌دستی صرف خرید کتاب کرد. مینوی در طول ۵۰ سال فعالیت علمی و تحقیقی خود با سفرهای متعددی که به‌کشورهای مختلف کرده بود آنچه می‌توانست از کتابهای چاپی و مجلات علمی و تحقیقی و حتی نسخه‌های خطی خریداری کرده بود. من اگرچه با شنیدن این توصیفات اهمیت و عظمت این مجموعه را در ذهن تا حدودی تصور کرده بودم، ولی با دیدن کتابخانه ازنزدیک باز از این همه که یک شخص در طول عمر خود برای تهیهٔ این همه آثار گرانقدر به هزینهٔ شخصی از خود نشان داده است شگفت‌زده شدم. بیش از ۱۶۰۰۰ جلد کتاب و مجلهٔ تحقیقی دیوارهای پنج‌شش متری طبقهٔ اول منزل مینوی را پوشانده - کتابهایی که یکجا به احتمال زیاد در هیچ کتابخانه‌ای وجو ندارد. بیشتر کتابها چاپی است و به زبانهای فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی و حتی یونانی و لاتین است، ولی علاوه بر اینها ۲۵۰ جلد کتاب خطی نفیس و نسخه‌های عکسی از کتابهای خطی نایاب در این کتابخانه موجود است.

یکی از فوایدی که در این کتابخانه هست صورت این مجموعه است. همان‌طور که گفته شد، اکثر قریب‌به‌اتفاق این کتابها چاپی است که بی‌گمان نظایر تک‌تک آنها در کتابخانه‌های دیگر موجود است؛ ولی وجود این کتابها در یکجا خود مزیتی است که فقط در این مجموعه می‌تواند باشد. اصولاً هر کتابخانهٔ شخصی نمایندهٔ شخصیت علمی و فرهنگی صاحب آن است، و هرچقدر مقام علمی و فرهنگی صاحب یک کتابخانه بالاتر باشد، ارزش مجموعهٔ او متناسب با مقام شخص بیشتر می‌شود. این ارزش چیزی اضافه بر ارزش تک‌تک کتابها بر روی‌هم است. یکی از جهات اهمیت کتابخانهٔ مینوی نیز همین است. آن مرحوم این نکته را خوب می‌دانست و درست به‌همین دلیل بود که وصیت کرد تا آن را به همان وضع در منزل شخصی او حفظ کنند. خوشبختانه اولیای محترم وزارت فرهنگ و آموزش عالی نیز به این وصیت چنانکه باید عمل کردند. حوادثی که معمولاً در حین هر انقلابی پیش می‌آیند گاهی لطمات زیادی به میراث فرهنگی کشور وارد می‌آورد، ولی به دلیل احترامی که اسلام برای وصیت اشخاص قایل است و رعایت شرایط وقف را جزو واجبات می‌داند و اصولاً اسلام خود بزرگترین حامی و نگهدار میراث علمی و فرهنگی است، این کتابخانه نیز در سالهای گذشته علی‌رغم همهٔ تغییر و تحولاتی که در مراکز فرهنگی پدید آمد دست نخورده حفظ شد. مساعی اولیای محترم وزارت فرهنگ و آموزش عالی و بخصوص آقای مهندی حجت رئیس مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی قابل‌تحسین است.

مراسم افتتاح کتابخانهٔ مینوی با سادگی برگزار شد. در این مجلس عده‌ای از محققان و اسلامشناسان و استادان دانشگاهها شرکت داشتند. ولی در میان آنان جای هیأت امنای کتابخانه و از همه مهمتر جناب آقای دکتر یحیی مهدوی خالی بود. امیدواریم اگر اختلاف سلیقه‌هایی میان هیأت امناء و مسؤولان مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی وجود دارد هرچه زودتر برطرف شود تا هیأت امناء نیز بتوانند وظیفه‌ای را که دوست از دست رفته‌شان به ایشان محول کرده است زیر نظر آقای دکتر مهدوی ایفا کنند.

نصرالله پورجوادی

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح کتابخانهٔ مینوی

نام مجتبی مینوی برای همهٔ کسانی که با فرهنگ و ادب فارسی سروکار دارند نامی است آشنا، و اگر هم دانشجویان و محققان جوان او را ندیده یا در کلاسهایش در دانشگاه تهران یا در مجالس سخنرانیهایش در سمینارها و کنگره‌ها شرکت نکرده باشند، باری از طریق آثار او با وی آشنایی دارند. مینوی پنجاه سال به تألیف کتب و مقالات و تصحیح متون قدیم و نقد و حاشیه‌نویسی و گهگاه ترجمه از زبان انگلیسی پرداخت و تا پایان عمرش (سال ۱۳۵۵) ۴۱ کتاب، اعم از تألیف و ترجمه و تصحیح، به تنهایی یا با همکاری دیگران تهیه کرد و به جامعهٔ علمی ایران عرضه نمود. علاوه بر اینها ۲۰۹ مقاله به زبان فارسی و ۱۳ مقاله به زبان انگلیسی و صدها یادداشت در زمینه‌های گوناگون از قبیل خط و دستور زبان و لغت و هنر و ادبیات و تاریخ و شرح احوال بزرگان علم و ادب از وی به جا مانده است. از جمله آثار ارزندهٔ مینوی تصحیح *کلیله و دمنهٔ* بهرامشاهی است که با دقت و روش خاصی انجام گرفته و همراه با تعلیقات ارزنده و با چاپی نفیس زیر نظر مستقیم او منتشر شده است. در میان مقالات او که در زمینهٔ اسلامشناسی نوشته است از مقالهٔ مفصل «اسلام از دریچهٔ چشم مسیحیان» (که در کتاب *محمد (ص) خاتم پیامبران* چاپ شده است) و «پیدایش و نمو مذهب شیعه» و همچنین دو مقدمه بر دو تفسیر کهن (*تفسیر پاک* و *تفسیر سورآبادی*) و دو مقاله دربارهٔ *ترجمهٔ تفسیر طبری* می‌توان یاد کرد.

آنچه از مینوی به جا مانده است به این کتابها و مقالات و یادداشتها خلاصه نمی‌شود. مینوی گنجینهٔ ارزشمند دیگری برای اسلامشناسان و محققان فرهنگ و ادب فارسی به یادگار گذاشته که نظیر آن را کمتر می‌توان یافت. این گنجینه همانا کتابخانهٔ شخصی اوست که علی‌التحقیق از بهترین و مهمترین و ارزشمندترین کتابخانه‌های خصوصی است.

کتابخانهٔ خصوصی مینوی. را بسیاری از دوستان او و همچنین دانشجویان و محققان در زمان حیات او دیده بودند؛ این کتابخانه که در منزل شخصی مینوی واقع است از زمان فوت او تعطیل بود. مینوی قبل از فوتش آن را به‌رایگان در اختیار بنیاد شاهنامه قرار داده بود تا محققان و دانش‌پژوهان بتوانند از آن استفاده کنند. هیأت امنایی هم متشکل از سه تن از دوستان مینوی برای آن تعیین شده بود. پس از انقلاب اسلامی امور فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر سابق در وزارت فرهنگ و آموزش عالی ادغام شد و بعدها، بنیاد شاهنامه جزو یکی از سازمانهای تابع «مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی» در آمد و بدین ترتیب حفظ و مراقبت از کتابخانهٔ مینوی نیز به‌عهدهٔ

نشردانش ،سال چهارم، شمارهٔ سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۳

نشر دانش

نشر دانش
نشریهٔ مرکز نشر دانشگاهی وابسته به ستاد انقلاب فرهنگی
سال چهارم، شمارهٔ سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۳

مدیر مسؤول نصرالله پورجوادی

نشردانش به‌منظور طرح مسائل کلی کتاب و کتابشناسی و نقد و معرفی کتابهای علمی و تحقیقی تازه هر دو ماه یک‌بار توسط مرکزنشردانشگاهی منتشر می‌شود.

مرکزنشردانشگاهی مؤسسه‌ای است فرهنگی و انتشاراتی که به‌منظور چاپ و نشر کتابهای درسی و غیردرسی دانشگاهی و نشریات علمی و تحقیقی و تاریخی و بالابردن کیفیت کتابها و توزیع عادلانهٔ آنها در سراسر کشور از طرف ستادانقلاب‌فرهنگی در سال ۱۳۵۹ تأسیس شده است.

حروفچینی: لاینوترون مرکز نشر دانشگاهی

بهای هر شماره ۱۵۰ ریال، بهای اشتراک سالانه ۸۵۰ ریال

مطالب نشردانش مشتمل است بر:

- مقاله‌هایی که از لحاظ تاریخی مسائل تألیف و ترجمه و تدوین کتاب را در فرهنگ اسلامی بررسی می‌کند.
- مقاله‌هایی که وضع موجود کتاب را در کشور بررسی می‌کند.
- مقاله‌هایی که به‌بهبود کیفیت ترجمه، تألیف، ویرایش و تولید کتاب کمک می‌کند.
- نقد و معرفی کتابهای فارسی (به‌استثنای کتابهای بسیار تخصصی).
- نقد و معرفی کتابهای خارجی، بخصوص کتابهایی که دربارهٔ مسائل اجتماعی، سیاسی، دینی، فلسفی و تاریخی اسلام و ایران نوشته یا ترجمه شده باشد.
- اخبار کتاب، اعم از داخلی و خارجی.
- معرفی اجمالی تازه‌ترین کتابها و جزوه‌ها و نشریه‌های علمی کشور.

آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها و نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبین رأی و نظر اعضای ستادانقلاب‌فرهنگی و مسؤولان مرکزنشردانشگاهی و مدیریت *نشردانش* نیست.

مقاله‌ها و نقدها و نامه‌ها باید ماشین شده یا به‌خط کاملاً خوانا نوشته شده باشد.

طول مقاله‌ها از سی صفحهٔ دستنوشت یا ماشین شده (هر صفحه بیست سطر) و طول نقدها از بیست صفحه نباید تجاوز کند.

نشردانش در ویرایش و حذف مطالب آزاد است.

مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود بازپس‌فرستاده نمی‌شود.

از نویسندگان مقاله‌ها و نقدها تقاضا می‌شود که درجهٔ علمی و نام شهر و محل‌کار و فهرست تألیفات و ترجمه‌های خود را ذکر کنند.

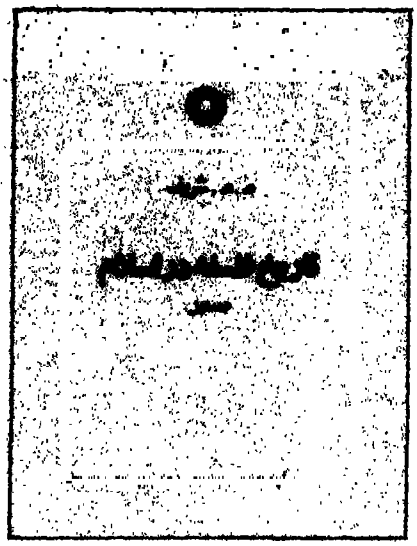
مقاله‌ها و نقدها و نامه‌های خود را به‌آدرس زیر بفرستید:

تهران: خیابان‌دکتربهشتی، خیابان‌بهار، شمارهٔ ۸۵، مرکزنشردانشگاهی، دفتر نشردانش (منطقهٔ پستی ۱۵۱۳۴)



م. م. شریف
تاریخ فلسفه در اسلام (جلد اول)
A History of Muslim Philosophy

بها ۱۲۰۰ ریال



تاریخ فلسفه در اسلام مجموعهٔ هشتاد و سه فصل یا مقاله است که به قلم بیش از پنجاه تن از نویسندگان و مورخان معاصر به انگلیسی نوشته شده و به کوشش محقق پاکستانی پروفسور میرمحمد شریف تدوین شده است. یکی از مهمترین امتیازهای این اثر بر سایر تاریخهای فلسفهٔ اسلامی که تاکنون تألیف شده است. وسعت دامنهٔ تاریخی و تنوع مقالات آن است. جلد اول این اثر توسط گروهی از استادان دانشگاهها به فارسی برگردانده شده است و ترجمهٔ مجلدات دیگر این کتاب زیر چاپ است.

مطالب کتاب

- تفکر فلسفی پیش از اسلام: هند، چین، ایران، یونان، اسکندریه، اعراب در دوران جاهلیت.
- تعالیم فلسفی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی قرآن.
- نهضتهای کلامی: معتزله، اشعریه، طحاویه، ماتریدیه، ظاهریه، اخوان‌الصفا.
- تصوف: در قرنهای نخستین، عبدالقادر گیلانی، شهاب‌الدین سهروردی، ابن عربی.
- فلاسفه: کندی، زکریای رازی، فارابی، ابن مسکویه، ابن‌سینا، ابن باجه، ابن طفیل، ابن رشد، خواجه نصیرالدین طوسی

مترجمان:
دکتر علی محمد کاردان؛ دکتر فتح‌الله مجتبایی؛ کامران فانی؛ دکتر جلال‌الدین مجتبوی؛ حسین معصومی همدانی؛ دکتر نصرالله پورجوادی؛ بهاءالدین خرمشاهی؛ غلامعلی حداد عادل؛ دکتر احمد احمدی؛ دکتر غلامرضا اعوانی؛ دکتر علی شریعتمداری؛ دکتر علی اصغر حلبی؛ رضا ناظمی؛ احمد جلالی

Nashr-i Dānish

Vol 4, No2

Feb - Mar 1984

Nashr-i Dānish is a Persian-language journal published bimonthly by Iran University Press, under the auspices of the Cultural Revolution Council. It contains articles, book reviews, bibliographic listings, news reports and similar items related to the field of scholarly publishing in Iran and elsewhere.

All communications and notices should be addressed to the editor:

Nasrollah Pourjavady,
85, Park Avenue,
Tehran 15134,
The Islamic Republic of Iran

Annual subscription rates (air mail):

Middle East 1200 Rials
Europe and Asia 1350 Rials
Africa, North America and Far East 1500 Rials

To subscribe to *Nashr-i Danish*, please send your name and address to us and have the equivalent of the rate applicable to your country transferred to our bank account – A/C No. 90009 at the Park Avenue Branch of Bank Melli Iran, Tehran.

همکاران این شماره

عباس حری [متولد ۱۳۱۵]. دکتر در کتابداری و علوم اطلاع رسانی. مربی دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران. مؤلف کتابهای مراجع و بهره‌گیری از آنها و شیوهٔ بهره‌گیری از کتابخانه .... و نویسندهٔ مقاله‌هایی در نشریات.

جواد شیخ‌الاسلامی [متولد ۱۳۰۲]. دکتر در علوم سیاسی و تاریخ روابط بین‌المللی. استادیار دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران. مترجم کتابهای خداوندان اندیشهٔ سیاسی (و. جونز) و رساله دربارهٔ آزادی (ا. میل) ... و نویسندهٔ مقاله‌های تاریخی در نشریات.

میرجلال‌الدین کزازی. عضو هیئت علمی مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی. ساکن تهران.

ماشاءالله آجودانی. عضو هیئت علمی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه اصفهان. ساکن اصفهان.

فرهاد دفتری [متولد ۱۳۱۷]. دکتر در اقتصاد. ساکن تهران.

احمد سمیعی [متولد ۱۲۹۹]. ویراستار، مترجم و صاحب نظر در زمینهٔ ویرایش و نشر. مترجم کتابهای سالامبو (فلوبر)، برادرزادهٔ رامو (دیدرو)، جومسکی (جان لاینز) و... نویسندهٔ مقاله‌های متعدد در نشریات.

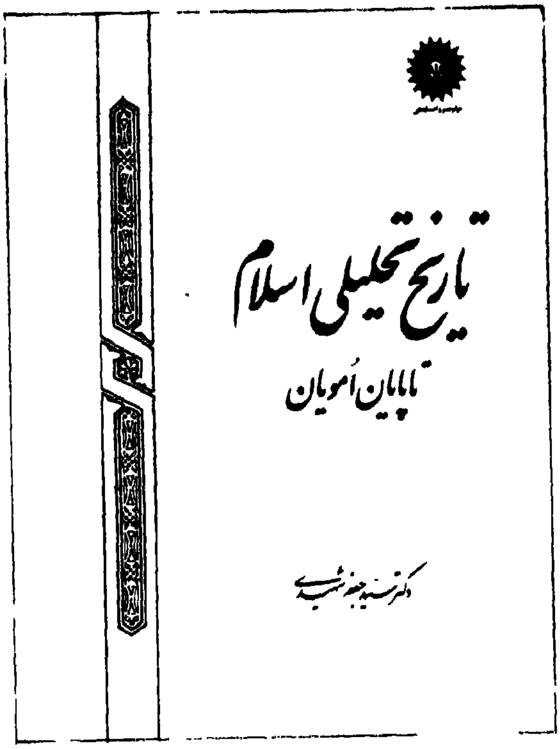
حسین معصومی همدانی [متولد ۱۳۲۷]. مهندس برق. مدرس تاریخ و فلسفهٔ علم در دانشگاه صنعتی شریف. از او مقالاتی در نشردانش به چاپ رسیده است.

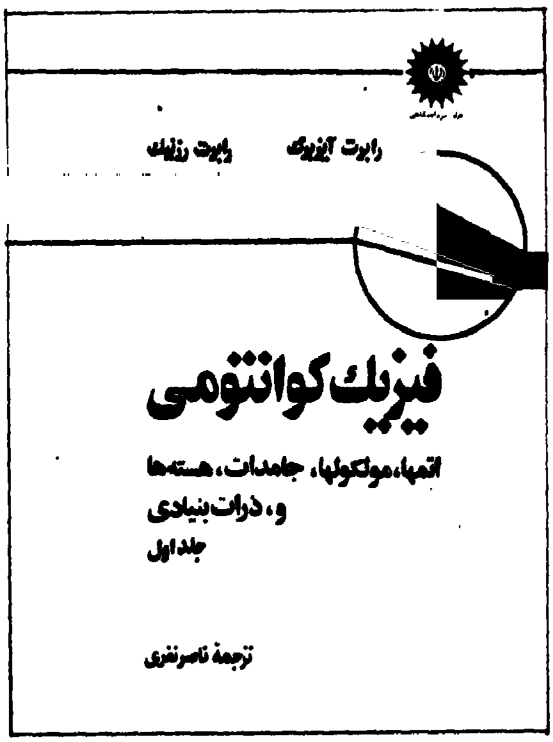
برای آشنایی با سایر همکاران این شماره رجوع فرمایید به شمارهٔ پیش نشر دانش.

مجری و هماهنگ کننده: حسین مشتاق

طراح و صفحه آرا: فاطمهٔ ملک افضلی

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی





کلمات رنج می‌برده است. چند روز پیش به مناسبتی «یادداشتهای» آن شادروان را تورقی می‌کردم. به راستی دقت نظر این مرد اعجاب‌انگیز است. در مورد ترجمهٔ برخی کلمات و استعمال آنها در زبان فارسی نظریاتی ابراز داشته و در «یادداشتهای» خود برجای گذاشته است. لازم دیدم برخی از آنها را بنویسیم:

به جای مفرد «کلمات قصار» که من همیشه متفکر و متحیر بودم که فرانسه‌ها «ماکسیم =Maxime» گویند: این روزها دیدم در نظایر این موارد شخص باسوادی که سید محمد فرزان گویا امضا می‌کند، در انتقاد کلیله و دمنه و مخصوصاً چاپ میرزاعبدالعظیم خان در سلسلهٔ مقالات مفصلی همیشه در نظایر این موارد کلمهٔ «مأثوره» را استعمال می‌کند که به عقیدهٔ من بسیار بسیار خوب کلمه‌ای است، هم به جای مفرد «کلمات قصار» و هم به جای «ماکزیم» و هم به جای مفهومی اعم از «ماکزیم» و هم به جای مفهومی از «ماکزیم» و «حدیث» و «خبر» و «کلام» حکما که همهٔ اینها «مأثوره» است، بدون شك یا از پیغمبر یا از ائمه یا از حکما یا از عقلا و نحو ذلك، فلیحتفظ بهذه الکلمه و در همهٔ موارد مفرد کلمات قصار باید این کلمه را ان‌شاءالله بعد از این استعمال نمود.

ـ فارغ (= Indifferent)، این معادل را علامهٔ بزرگوار برای کلمه‌ای پیشنهاد کرده است که امروز به «بی‌تفاوت» ترجمه می‌کنند و سخت جای خود را باز کرده است! و اگر دقت کنیم «بی‌تفاوت» معنایی محصّل ندارد. مرحوم قزوینی چند شاهد مثال، از سعدی، برای کلمهٔ فارغ آورده است[1]:

تو فارغی و عشقت بازیچه می‌نماید
تا خرمنت نسوزد احوال ما ندانی

دانم که فارغی تو از حال درد سعدی
کورا در انتظارت خون شد دو دیده باری

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا
فراغت از تو میّسر نمی‌شود ما را

ـ در مورد ترجمهٔ کلمهٔ Tradition که مرحوم سعید نفیسی به «سنّت» ترجمه کرده بود؛ علامهٔ قزوینی می‌نویسد: بعضی اوقات بعینها و بعینها ترجمهٔ این کلمه «روایت» است، مثلاً در این عبارت طبری (۱:۲۷۷): «قال والفرس تزعم ان لافریدون عشرة ابا، کلهم اثفیان باسم واحد قالو و انما فعلوا ذالك خوفاً من الضحاك علی اولادهم لروایة کانت عندهم بان بعضهم یغلب الضحاك علی ملکه... الخ»[2]

احمد احمدی بیرجندی

۱ و ۲. یادداشتهای قزوینی، ج ۴، به کوشش ایرج افشار، صص ۱۱۵ـ۱۱۹.

نیرنگ ناشران و بی‌خبری ارشاد

چندی است که وزارت ارشاد اسلامی تصمیم گرفته است که در قیمت‌گذاری کتاب نظارت کند تا مانع سودجویی نامشروع بعضی از ناشران گردد. این کار اگر درست انجام گیرد و ضوابط صحیحی برای قیمت‌گذاری تعیین شود، مسلماً سودمند خواهد بود. ولی باید توجه داشت که گاهی ممکن است عواقب بدی هم داشته باشد. یکی از آنها این است که اگر وزارت ارشاد قیمت کتابهایی را که نخستین بار حروفچینی و چاپ می‌شود پایین بیاورد، ناشران خصوصی کمتر به دنبال چاپ کتابهای تازه خواهند رفت و در عوض فقط به تجدید چاپ کتابهای قدیمی خواهند پرداخت، و این چیزی است که در سال گذشته تا حدودی بر بازار کتاب حاکم بوده است. و تازه، ای کاش ناشران به همین اندازه اکتفا می‌کردند. متأسفانه پاره‌ای از ناشران سودجو کتابهایی را که قبلاً در ایران و یا بعضاً در ترکیه و هند و پاکستان و افغانستان اول بار چاپ شده است مجدداً چاپ می‌کنند و در صفحهٔ حقوق هم می‌نویسند که چاپ اول است. ناشران با این کار می‌خواهند قیمت‌گذاران کم تجربه و بی اطلاع وزارت ارشاد را فریب دهند و هزینهٔ حروفچینی را که نپرداخته‌اند در قیمت‌گذاری کتاب حساب کنند و بدین نحو سود بیشتری ببرند. ولی این کار موجب اغتشاش و آشفتگی در امر کتابداری در سطح کشور و اطلاعات ما دربارهٔ کتاب و گمراه شدن خوانندگان خواهد شد. خوب است قیمت‌گذاران وزارت ارشاد به این نکته توجه کنند و اجازه ندهند که ناشران فریبکار هم آنان و هم جامعهٔ کتابدار و کتابخوان را فریب دهند. وزارت ارشاد باید از ناشران بخواهد که اطلاعات دقیق و صحیحی دربارهٔ چاپهای پیشین و محل چاپ آنها در صفحهٔ حقوق درج کنند و با کسانی که این اطلاعات را نمی‌دهند و یا دروغ می‌گویند مقابله کند.

بیژن رمضانی داعی

سلام سرمدی» ترجمهٔ paix de la postéternité می باشد و هرگز «سلْم» را کسی سلام نخوانده است.

در پایان از منقد محترم که با موشکافی و ژرف‌نگری خویش مترجم را به مطالعهٔ مجدد اصل کتاب راه نموده اند و نیز از اولیای محترم نشر دانش بسی سپاسگزارم و توفیقات روزافزون آنان را از حضرت منّان مسألت دارم، و در حق خود، هم‌آوا با شیخ اجل می گویم:

که ای نفس، من درخور آتشم
ز خاکستری روی درهم کشم؟

سیدضیاءالدین دهشیری

بزرگداشتی بجا
(از حاج شیخ محمد تقی سوشتری)

هفتهٔ گذشته شنیدم و خواندم داوران برگزیدهٔ وزارت ارشاد اسلامی جایزه ای را به یکی از کتابهای دانشمند معظم جناب آقای حاج شیخ محمد تقی سوستری ـ متعناالله بطول بقائه ـ تخصیص داده اند. باید برحسن قضاوت آنان آفرین خواند، هرچند مقام این دانشمند والاتر از آن است که به ارزشهای مادی سنجیده شود.

متأسفانه جز معدودی از خواص با آقای شوستری و آثار او آشنا نیستند، شاید از آن جهت که این بزرگوار با بوق و کرنا پیوندی ندارد و یا نمی‌خواهد پیوند داشته باشد. سالهاست درگوشهٔ شوشتر زندگانی پربرکت خود را وقف خدمت به دانش کرده و از دنیا و آنچه به دنیا بستگی دارد بریده است.

من نزدیک به چهل سال است از آثار علمی این شخصیت برجسته بهره می برم (هرچند هنوز توفیق زیارت ایشان نصیبم نشده است). نخست کتابی که هنگام اقامتم در نجف از ایشان دیدم قضاء علی علیه‌السلام . بود که سالی چند پس از انتشار متن عربی در نجف، در تهران به وسیله فرزند برومندش آقای دکتر محمد علی شیخ استاد محترم دانشگاه به فارسی ترجمه گردید و تجدید چاپ شد. سپس از آن قاموس الرجال در چهارده مجلد که نشان‌دهندهٔ تبحر و دقت اوست و بهج‌الصباغه و آیات بینات و الاخبارالدخیله و چندین کتاب دیگر.

سال گذشته هنگامی که مطالب مجلد چهاردهم بهج الصباغه را از نظر می گذراندم، چنان تحت تأثیر همت این دانشمند سخت کوش قرار گرفتم که بر فور قلم برداشتم و سطری چند از نثر و نظم بر کاغذ آوردم و برای ایشان فرستادم و نوشتم: من نه شاعرم و نه نویسنده آنچه تقدیم شما می کنم شور و احساس است. آن چند بیت این است:

مع الفخرعش وانشرلوی المجد رافعا
فمثلك أحری ان یعیش ممجّدا
الیك تناهی الجد فی العلم والتقی
فصرت لروادالاحادیث مسنذا
فکم عالم أبلی الزمان حدیثه
فعاش بقاموس الرجال مخلدا
و کم خابط عشواء لم یدر رشده
أنارله اضواء علمك فاهتدی
شرحت لنانهج البلاغة وافیا
وأوضحت ماکنا نراه معقدا
وأبدیت فی بهج الصباغة معجزا
فصیّرت صعب الامرفیها ممهدا
بنیت بها صرحا من الفخرعالیا
سیبقی علی کرالزمان مشیدا
فراعیك عین الله عن کل آفة
وحظّك منه العیش رغدا مؤبدا

از خدا می‌خواهم سالیان دراز همچنان علاقمندان را از رشحات کلک خود مستفیض فرمایند. ان‌شاءالله.

دکتر سید جعفر شهیدی (بهمن ماه ۱۳۶۲)

چند یادداشت از یادداشتهای علامهٔ قزوینی

رفتار و کردار گذشتگان و دانشی مردانی که نام نیك و آثار نیکوی آنها برجای مانده است: برای ما که اخلاف آنها هستیم، همیشه درس و پند است. مطالعهٔ «یادداشتهای» مرحوم علامهٔ قزوینی نشان می‌دهد که این مرد عالم تا چه حدّ در مورد کاربرد کلمات، بل همهٔ تحقیقات خود، در هر مقوله و موضوع وسواس علمی داشته است و تا چه حد برای زبان شیرین فارسی دل می‌سوخته و از استعمالات نادرست

فی علوم القرآن همهٔ شمارشها را انجام داده فکرش نرسیده که یك کشف الآیات و یا کشف الکلمات دقیقی برای قرآن مجید فراهم بکند، و این کار همین فرهنگستانیان و بعضاً مسیحیان ـ که نویسنده آنان را «پدانت» یا فضل فروش خوانده ـ انجام داده اند.

در آنچه از مقالهٔ نویسنده نقل شد، چندین نکتهٔ دیگر نیز مایهٔ تأمل است، ولی از طرح و بحث آن تن می‌زنیم و «در خانه اگر کس است یك حرف بس است». والسلام والاکرام.

علی اصغر حلبی

1. « Bible undergoes another surgery to make it relevant for today's Christian».

۲. تهافت الفلاسفه، ص ۱۱۱، چاپ مصر، ۱۹۶۷، به اهتمام دکتر سلیمان دنیا «... إنّ الاعتراضَ علی المذهبِ قبل تمامِ التفهیم رمیٌ فی عمایه».

3. Rhythms.

4. «It... Cannot even be translated without ceasing to be the Quran».

۵. نویسندهٔ گرامی شمارهٔ حروف قرآن مجید را یاد نکرده، یعنی دست کم زحمت مراجعه به کشف الاسرارِ میبدی و یا الاتقان سیوطی را به خود نداده است.

۶. از منشورات «دارالآفاق الجدیده»، بیروت (۱۹۷۳/۱۳۹۳) با مقدمه‌هایی از عادل نویهض، جمیل صلیبا، و احمد فؤادالاهوانی.

۷. الفصل الحادی عشر: فی أنّهُ کیف یُفضّلُ بعضُ آیات القرآن علی بعضٍ و کلّه کلام الله تعالیٰ.

۸. رش به: جواهر القرآن، صص ۵۲ و مابعد.

۹. ایضاً: جواهر، صص ۳۷ ـ ۳۸.

۱۰. دیوان، صص ۸۳۷ ـ ۸۳۸، تهران (کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷ هـ ش.) به اهتمام دکتر ضیاءالدین سجادی. این قطعه به صورت دیگر و ردیف دیگری نیز آمده است.

پاسخ مترجم به انتقاد از ترجمهٔ مصائب حلاج

در شمارهٔ آذر و دی ۱۳۶۲ شرحی مبسوط در نقد و به حقیقت در تنقید از ترجمهٔ کتاب مصائب حلاج اثر پروفسور لویی ماسینیون، به قلم جناب آقای دکتر بهروز ثقفی‌خانی [گویا از اصفهان] درج شده بود، که این بنده را ناگزیر کرد به عرض توضیحاتی چند بر سبیل ایجاز بپردازد.

الف) منتقد محترم پس از ذکر سابقهٔ تألیف کتاب مذکور و زحمات فرزندان ماسینیون در اِکمال و اِحیای تصنیف پدر و بر شمردن رنجهایی که برای هر مترجم راستین‌نه این بندهٔ کمترین ـ در طریق برگردانیدن صحیح و سالم متن فرانسوی به زبان فارسی وجود دارد، به اصل مطلب پرداخته اند و بیش و کم چهار صفحهٔ نخستین مقالت خویش را ـ از انتقاد ده صفحه‌ای ـ به ذکر تناقض کار مؤلف «تعارض روش تحقیق و نیز قضاوتهای او با روش تحقیق علمی و همچنین با شیوهٔ صحیح بررسی و تحلیل اسناد و مدارك و استفادهٔ درست از آنها (تعارض بیّن و آشکار) خاص کرده اند. و در صفحهٔ ۲۴ مجله به این نتیجه رسیده اند که «...نظریات وی در باب حلاج نادرست و گاهی متناقض می باشد...»

به هر صورت ماسینیون سالیانی چند است (در ۱۹۶۲) که از جهان چشم بر بسته و آیین جوانمردی حکم می کند که به خرده گیری از او نپردازیم.

ب) در ترجمهٔ مصائب حلاج از دیوان اشعار وی (چاپ دکتر کامل مصطفی) و اخبار الحلاج (گردآوری شدهٔ ماسینیون با همکاری پل کراوس) و نیز طواسین به طور دقیق بهره گرفته‌ام، اشعار عربی حلاج که در جلد نشرشده و جلد نشر ناشده آمده است گواهی بر این مدعا است. آنچه از اخبار الحلاج در متن کتاب آمده با توجه به متن عربی و فرانسوی به فارسی نقل گردیده است و اگر مختصر تفاوتی در بعضی الفاظ (نه اصطلاحات) بین ترجمهٔ آن کتاب و برخی از منابع ـ که ماسینیون خودهم از آنها شاهدی نیاورده است ـ موجود باشد، گناهی بر گردن مترجم نیست.

وآنگهی نمی‌دانم اگر کسی به عنوان مثال «عهدِالست» را «میثاقِ الست» و «از بدایت تا نهایت» را «آغاز تا به انجام، از ازل تا به ابد» و «دلستان» را «ربایندهٔ دلها» ترجمه کرد، می توان او را ناآشنا با فن ترجمه و بی‌خبر از عرفان خواند؟ افزون بر این کلمات «پیك الهی»، «مکان برگزیدهٔ اشراف الهی» که در ترجمهٔ اخبار الحلاج به فرانسوی هست، در متن روزبهان بقلی نیست.

ـ در صفحهٔ ۲۵ مجله شانزده سطر صرف آن شده است که بگویند: در خلاصهٔ شرح تعرّف آمده است که «ابوالمغیث هرگز پشت به دیوار باز ننهاده و هرگز پهلویش به زمین نخفته بود...» ولی در ترجمهٔ مصائب حلاج گفته شده است: «ابوالمغیث (حلاج) بر بالش نمی‌آرمید و بر پهلو دراز نمی‌کشید، سراسر شب ایستاده می‌ماند...». عبارت اخیر عین ترجمهٔ لفظ به لفظ از اخبار الحلاج است.

باری یا باید بر متن عربی و فرانسوی کتاب اخیر خط بطلان کشید، یا اگر آن را می‌پذیریم دیگر به این‌گونه موشکافیهای بی حاصل ـ که زحمات مؤلف را ناچیز جلوه می‌دهد ـ دست نبریم.

ـ و نیز بحث در باب «آنچه از دست او رفته بود... یا چیزی که کم داشت» و فرق آن با عبارت «چیزی که از وی فایت گشت و... چیزی که نیافت» (در ستون دوم، صفحهٔ ۲۵ مجله) و نظایر این عبارات.

ـ اما در مورد عبارت «حلاج به شاگرد خودگفت به شیراز برود و خود راه آذربایجان در پیش گرفت (صفحهٔ ۱۰۹ ترجمه، ۲۶ مجله)، این عبارت عین ترجمهٔ متن فرانسوی است که در صفحهٔ ۹۶ کتاب آمده است: «prit la route de l'Ādharbayjān» و مترجم گناهی مرتکب

عصر الیزابت و جیکوبی (یعقوبی) پرداخته شده که انگلیسی آن در کمال متانت و استواری است. انجیل جیمز (The King James Bible) شاید تنها نمونه‌یی باشد در تاریخ یك «کمیته» که یك شاهکار [ادبی] به وجود آورده‌اند. این ترجمه به علت اینکه اثر اجتهاد و الهام چندین نسل از نویسندگان است، کلمات و ایقاعات[۴] آن حالیه در نثر انگلیسی و حتی در محاورهٔ روزمرهٔ عامهٔ مردم رسوخ یافته است.

و این همه چقدر با قرآن متفاوت است که چون کلام‌الله است حتی نمی‌توان ترجمه‌اش کرد مگر زمانی که دیگر قرآن نباشد[۴] (!). مسلمین به جای تقلیل دادن آن، از روی عشق، همهٔ آیات (۶۲۳۶)، همهٔ کلمات (۳۲۳۶۲۱) و همهٔ حروف کتاب مجید خود را شمارش کرده‌اند.»[۵]

•

انصاف باید داد که مقاله از سر خلوص ایمان و به انگلیسی شیرین و همراه با نکاتی دلنشین نوشته شده، اما نکته‌هایی نیز بر آن می‌توان گرفت که در زیر خلاصه‌وار یاد می‌شود:

نخست اینکه: خلاصه کردن و مختصر ساختن و انتخاب کردن آیات کتب مقدس کاری نیست که اولین بار مسؤولان بنیاد «ریدرز دایجست» انجام داده باشند. پیش از آنها نیز ارباب کلیسا خود آیاتی از انجیل را به زبانهای گوناگون ترجمه کرده و رایگان در اختیار مردم بویژه غیر مسیحیان قرار داده‌اند و اکنون هم می‌دهند و آن را نوعی کار خیر و مایهٔ ثواب اخروی و وسیله‌یی از برای تبلیغ رسالت حضرت مسیح (ع) می‌دانند. این ضعیف خود چندین جزوه از آیات منتخب انجیل را به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، عربی، و ترکی عثمانی و زبان فارسی از دست کشیشان هَدیّه گرفته‌ام و این عمل آنان هیچ گونه کار ناصواب و اعتراض‌انگیز نیست بلکه مصداق آن نکتهٔ معروف و درست است که بزرگان دین ما می‌فرموده‌اند «تبلیغ دین به هر چه زمان اقتضا کند...» وانگهی این عمل کاری نیست که تنها مسیحیان یا مؤسسان «ریدرز دایجست» انجام داده باشند، چه اگر نویسندهٔ محترم به تاریخ فرهنگ اسلامی بنگرند خواهند دید که علمای بزرگ اسلام نیز این کار را انجام داده‌اند. امام محمد غزالی (وفات ۵۰۵ هـ ق.) که غیرت و حمیّت او در دفاع از اسلام معروف خاصّ و عامّ است، کتاب بسیار معروف و نفیس جواهرالقرآن[۶] را در خلاصهٔ قرآن و انتخاب آیات آن نوشته است. و آن را به دو بخش «جواهر» و «دُرَر» تقسیم کرده است و از همهٔ قرآن عظیم که حدود ۶۲۳۶ آیه دارد تنها ۷۶۳ آیه را به عنوان «جواهر قرآن» و ۷۴۱ آیه را به عنوان «دُرر قرآن» برگزیده است، و پس از شرح و تفصیل و یاد کردن مقدماتی چند، فصل یازدهم کتاب را در بیان این مطلب کرده که «چگونه برخی از آیات قرآنی بر برخی دیگر تفصیل دارد...»[۷]. این کتاب در اصل بخش سومی هم داشته مشتمل بر انتخاب چهل آیه از قرآن مجید در بیان اصول دین اسلام به نام «الأربعین فی اصول الدّین» که امروزه معمولاً جداگانه چاپ می‌شود. غزالی در مقدمهٔ آن کتاب فراگرفتن آیات چهل‌گانهٔ مذکور را بر هر مسلمانی لازم می‌داند. شیوهٔ انتخاب او در کتاب جواهرالقرآن نیز بدین طریق است که سورة‌الفاتحه را یکسره نقل کرده، ولی مثلاً از ۲۸۶ آیه که سورة‌البقره را تشکیل می‌دهد، تنها ۱۴ آیه، از سورهٔ آل‌عمران ۱۳ آیه، از سورة‌المائده ۱۰ آیه، از سورة‌الانعام ۴۵ آیه، از سورة‌الاعراف ۱۰ آیه، از سورهٔ یونس ۱۸ آیه و از سورة‌الرعد ۱۹ آیه... و همچنین تا آخر قرآن مجید برگزیده است[۸]، و از زمان او تا به امروز که نه قرن فاصله دارد کَسی او را بدین کار عیب نکرده، و عمل او را بی‌احترامی به ساحت مقدس کتاب کریم مسلمانان نشمرده است. و حتّی مخالفانْ بزرگ او چون ابوالفرج بن‌الجوزی و ابن‌تیمیّه و دیگران که در تجزیه و تحلیل کتابهای او «در سخن موی به‌دو نیم شکافته‌اند»، و مثلاً ابن جوزی (وفات ۵۹۷ هـ ق.) کتابی در اغلاط إحیاء علوم الدّین او به نام إعلام الأحیاءِ بأغلاطِ الاحیاء نوشته، کوچکترین سخنی دربارهٔ این عمل غزالی یعنی خلاصه و انتخاب کردن آیات کریم قرآنی نگفته‌اند. پس از او نیز بسیاری از علمای اسلامی این کار را هر یك به شیوهٔ خویش انجام داده‌اند. و هر مسلمانی می‌داند که «عمّ جزء»، «سورهٔ یس» و بسیاری از سُوَر و آیات قرآنی مانند «آیةُالکرسی» و «آیهٔ نور» از این کتاب مجید انتخاب شده و جداگانه به چاپ رسیده است و در این کار هیچ ضرری و خلاف شرعی نیست (به استثنای زمانی که انجام دهندگان این کار قصد نامشروعی همچون تجارت و رواج بازار به وسیلهٔ آیات کریم کتاب‌الله مجید داشته باشند که آن البته نزد هر مسلمان و مؤمن متعهدی ناپسندیده و نارواست)، و در این اواخر نیز دانشمندان اسلامی اعم از شیعی و سنی آیات منتخبی از قرآن مجید هر یك به شیوهٔ خود و میزان فهم و دریافت و ذوق و سلیقهٔ خویش از این خزانهٔ عظیم غیبی و الهی چاپ کرده‌اند. از میان آنها از شیخ عبدالقادر مغربی (وفات ۱۹۵۶ م.) و مرحوم شیخ فاضل تونی (وفات ۱۳۳۹ هـ ش.) نام می‌توان برد. مغربی این کار را در کتاب خویش به نام الاخلاق والواجبات (الطبعة الثانية، قاهره، ۱۳۴۷ هـ ق.) انجام داده، و مرحوم فاضل تونی در آیات منتخب قرآن، و نهج‌البلاغه (تهران، بنگاه مطبوعاتی سعادت، ۱۳۳۵ هـ ش.)، و در آن آیات مربوط به فضیلت علم و حکمت، دلایل مربوط به توحید واجب تعالی، عقاید حقّه و اخلاق حسنه، ترغیب به اتفاق و نوع دوستی، تحریض و تشویق بر جهاد و حمایت از وطن،... تدبّر و تفکر و

نزدیك ۱۳۵۰ نوشته شده است. به نوشتهٔ فهرست‌نگار برای درست ساختن متن در چاپ دیگر سودمند است. خوب است که این تاریخ باارزش را با نگاه به نسخهٔ منچستر و آنچه که دانشمندان خاور و باختر در این‌باره نوشته‌اند و با نگاه به تفسیر شهرستانی و دستورالمنجمین و ترجمهٔ مغارةالکنوز با بررسی بیشتری یك بار دیگر چاپ کنند.

محمدتقی دانش‌پژوه

دعوت به تحقیق و تسامح

(آیا تلخیص انجیل رواست؟)

اُدعُ إلی سبیلِ ربّك بالحکمةِ و الموعظةِ الحسَنةِ وجادلهم بالتی هی احسنُ إنّ ربّك هو اعلمُ بمن ضلّ عن سبیلِهِ و هو اعلم بالمهتدین (سورةالنحل، ۱۶/۱۲۶).

در نشریهٔ کرسنت یا الهلال (*Crescent*—January, 1—15, 1984) نویسنده‌یی به نام آقای یعقوب زکی مقالتی نوشته است که عنوان آن چنین است «انجیل جراحیِ دیگری را تحمل می‌کند تا در خورِ حال مسیحیانِ امروز شود.»[۱] در این مقاله دو نکته است که نشان می‌دهد نویسنده دربارهٔ مطلبی که نوشته بررسی و تحقیق بسزا نکرده و تیری در تاریکی رها کرده است. و نیز دربارهٔ فرهنگستانیان و دانشگاهیان سخنی بی تأمل به زبان آورده که لایق شأن هیچ نویسندهٔ دقیق و با انصافی نیست. لذا آن نکات را در زیر تذکر می‌دهیم باشد که هم ایشان و هم برخی از خوانندگان مجله را سودمند باشد، و من‌الله‌التوفیق. و چون تنها به قاضی رفتن را ناصواب می‌دانیم و مانند حجةالاسلام ابوحامد غزالی معتقدیم که «اعتراض بر عقیده‌یی پیش از تفهیم کامل آن، به مثابهٔ تیرانداختن در تاریکی است...»[۲] پیش از آوردن تذکرات خود عین آن سخنان را از مقالهٔ نویسندهٔ مذکور در زیر ترجمه می‌کنیم. آقای یعقوب زکی می‌نویسند:

«ریدرز دایجست *Reader's Digest* با سابقه وشمّ خاص خود برای مشهور شدن خبر داده است که به‌زودی انجیلی منتشر خواهد کرد که مناسب حال مسیحیانِ امروز باشد. ناشران این کتاب که عنوان آن انجیل ریدرز (*The Reader's Bible*) است در خلاصهٔ یادداشت خود چنین آورده‌اند که در این کتاب همهٔ انجیل روی هم‌رفته به چهل درصد اصل آن کاهش یافته است. با غمضِ عین و غافل‌دار گذشتن از روی امر مبتذلی چون تناقض لفظی موجود در کلام منقول، ناشران [لابد] با هشیاری، از کتاب وحی (Book of Revelation) درست همان آیتی را چاپ کرده‌اند که دقیقاً آنها را از انجام دادنِ کاری که کرده‌اند منع می‌کند: «اگر کسی کلماتی از این کتاب نبوت را کنار بگذارد، خدای متعال بهرهٔ او را از کتابِ زندگانی کنار خواهد گذاشت...» البته این نخستین کوشش ریدرز دایجست در کفر و گستاخی به مقدسات نیست، و این نهاد تجربه‌یی طولانی در کشتار بیرحمانهٔ ادبیات دارد: چه مثلاً در [یکی] از کتابهای مختصر شدهٔ خود چهار قصهٔ جدید را در طی صفحاتی گنجانیده است که معمولاً یك داستان در آن جای می‌گیرد. در عصری که معیارها روبه زوال می‌روند، دین فوری نیز به همان شکلی به بازار می‌آید که تعلیم و تربیت فوری.

«در کار تقلیل دادن تورات به نصف و انجیل به یك چهارم، مؤلفان ریدرز دایجست با چهار معیار کار کرده‌اند که از آن به نامهای تکرار (repetition)، همان‌گویی (tautology)، کاهش تناسب (reduced relevance)، و معانی- بیان چشم پوشیدنی (dispensable rhetoric) یاد کرده‌اند. حال فرض کنیم که این کار درست باشد، ولی اولاً اهلیت انتخاب کردن تجدد گرایان (modernists) همواره مورد تردید است: چه کسی تصمیم می‌گیرد که چه چیزی مناسب و در خور است؟ البته معیار تنها این می‌تواند باشد که [بگویند این کتاب]، باید برای مسیحی امروز درخور و متناسب باشد: آیا همین نکته خود دالّ بر نسبیت انتخاب نیست، و آیا حاکی از این معنی نیست که آنچه مثلاً برای مسیحی ۱۹۸۴ در خور است برای مسیحی ۲۰۸۴ بکلی نامتناسب خواهد بود؟ و بنابراین شخص مجبور است نتیجه بگیرد که مسیحیت، به عکس اسلام، وجود امور مطلقه را مسلم نمی‌دارد. با این همه، همین خود نتیجه‌گیری‌یی است که همهٔ مسیحیانی که تاکنون زیسته‌اند، شاید به استثنای گروهی چند در این قرن ما به شدت با آن مخالف بوده و هستند.

«اما کار تقلیل دادن یا خلاصه کردن، همهٔ داستان نیست... چه [شناخت] آن نسخه از انجیل نیز که این ناشران برای انتخاب یا تقلیل آیات برگزیده‌اند نیز بسیار مهم است. گذشته از نسخهٔ اصل، ترجمه‌های بی‌شماری وجود دارد. در زبان انگلیسی این ترجمه‌ها شامل: متن تصویب شده (*Authorised Version*)، متن تجدید نظر شدهٔ متداول (*Revised Standard Version, R. S. V.*)، انجیل مبشر (*The Good News Bible*)، انجیلی که به‌عنوان متن ادبی تنظیم شده (*The Bible Designed to be Read as Literature*)، و نیز ترجمه‌هایی که برای کاتولیك‌ها انجام گرفته همچون دوایی (Douai) و ناکس (Knox) است. و از میان همهٔ این ترجمه‌ها ناشران انجیل ریدرز کار خود را براساس متن تجدید نظر شدهٔ متداول نهاده‌اند.

«این متن تجدید نظر شده، محصولی از ذهن فرهنگستانی جدید است که وسواس‌آمیز... فضل فروشانه و مبتذل است و فرسنگها از نثر پر طنین و نیرومند متن تصویب شدهٔ ۱۶۱۱ دور است که در روزگاری ترجمه شده و به درجه‌یی از کمال به وسیلهٔ درام‌نویسان

یادداشتی دربارهٔ تاریخ یعقوبی
(به مناسبت چاپ دوم ترجمهٔ مرحوم محمد ابراهیم آیتی)

ابن واضح احمد یعقوبی اصفهانی شیعی، در گذشتهٔ ۲۸۴، حوادث را در تاریخ خود تا به سال ۲۵۹ رسانده و در البلدان خود از سال ۲۷۸ یاد کرده است. او در این تاریخ بندی در تاریخ فلسفه گذارده و نکاتی آورده که در جاهای دیگر کمتر بتوان یافت. کلامرث (Klamroth) در مجلهٔ انجمن خاورشناسی آلمان ZDMG (۴۰: ۱۸۹_۲۳۳ و ۶۱۳_۶۳۸ و ۴۱: ۴۱۵_۴۴۲ و ۴۲: ۱_۴۴) بهترین گزارش را براین بند نوشته که بی خواندن آن دشواریهایی که در دریافت آن هست برداشته نمی‌شود. خوب است که در چاپهای آینده متن آلمانی و ترجمهٔ فارسی آن را هم بگذارند و خود آن بند را با بررسی کلامرث بسنجند.

یعقوبی در بخش تاریخ هند از کتاب طرقانی علم حدودالمنطق که در جایی «طوفا» آمده و نادرست است یاد کرده است و این همان است که در فهرست ابن ندیم (۲۶۴ و ۲۶۵، ترجمهٔ انگلیسی ص ۷۱۷) کتاب طرق آمده و جزو کتاب حدودالمنطق دانسته شده است. و آن همان «ترکا» است که به پهلوی هم در آمده و در دینکرت (۴: ۴۱۲) از آن یاد شده است. امروز هم منطق کوچکی به زبان هندی کهن با ترجمهٔ انگلیسی به نام «ترکه سنگرها» داریم.

در این دفتر گذشته از تاریخ اسلامی، تاریخ عبرانیها و بابل و هند و یونان و رم و ساسانی و چین و قبط هم هست. در این موارد هم باید به سرچشمه‌های این تواریخ نگریست و بسیاری از کتابهایی را که دربارهٔ فرهنگ اسرائیلی و کلدانی و مسیحی و پهلوی و یونانی و هندی است خواند تا بتوان آنچه یعقوبی گفته است درست دریافت. بسیاری از دشواریهای این دفتر را دانشمندان اروپایی در گفتارهای خود در کتابها و مجلات آسان ساخته‌اند و باید آنها را دید و خواند. در بخش اسرائیلیات آن نوشته‌اند که می‌توان به دفتر سریانی مغارةالکنوز یا مغاك گنجها (Die Schutzhohe = Caverne des tresors) که از سنت افرم Ephrem پنداشته‌اند و ازو نیست و به عربی هم در آمده است نگریست. متن سریانی را بتسولد Bezold در لایپتسیك در ۱۸۸۳ با ترجمهٔ آلمانی به نام Spelunca Thresaurorum چاپ کرده است. هوتسما می‌نویسد که من آن را با این ترجمهٔ آلمانی سنجیدم و آن دو را یکی یافتم (ص ۳۱ دیباچه همین ترجمهٔ فارسی) همان سریانی با ترجمهٔ عربی آن به کوشش همان بتسولد در لایپتسیك در ۱۸۸۸ چاپ شده و لاگارد گیبسن (Lagard Gibson) نیز ترجمهٔ عربی را در ۱۹۰۱ چاپ کرده است. می‌گویند که عربی آن از سریانی گسترده‌تر است و از داستان آدم است تا می‌رسد به سرگذشت مسیح (فرهنگ سریانی دووال_ کتبةالنصرانیه ۳۶).

ابن طاوس حلی گویا از این تاریخ نسخه‌ای داشته است (فهرست آل یاسین، ص ۲۶). نگارندهٔ اسماعیلی دستورالمنجمین که در روزگار حسن صباح در دژ الموت می‌زیسته و آن را ساخته است از آن بهره برده و در بخش تاریخی آن از آن یاده کرده است. کازانوا Casanova در مجلهٔ آسیایی (۱۹۲۲، ص ۱۲۷_۱۳۵) و قزوینی در یادداشتها (۸: ۱۱۰_۱۴۳) از پیوند این دو دفتر یاد کرده‌اند. در ذریعهٔ تهرانی (۳: ۱۴۴ و ۲۹۶) از این تاریخ و البلدان یعقوبی یاد شده است. در کارنامهٔ انجمن خاورشناسان (۳: ۱۵۳_۱۵۶، سال ۱۸۷۹) و فهرست بروکلمن (۲۲۶ و ذیل آن ۱: ۴۰۵ و ترجمهٔ عربی آن ۴: ۲۳۶) و گفتار او در دائرةالمعارف اسلامی (۴: ۱۲۱۵_۱۲۱۶) به فرانسه و یادداشتهای قزوینی (۷: ۲۵۱) و فهرست فؤاد سزگین (۶: ۶۰ و ۳: ۲۵ و ۷۱ و ۸۶) از خود یعقوبی و نگارشهای او گفتگو شده است. از او رسالهٔ کوچکی به نام مشاکلةالناس در دست داریم (المخطوطات المصورة ش. ۴۰۵).

باری متن عربی این تاریخ از روی نسخهٔ کیمبریج نوشتهٔ پایان ع ۱۰۹۵/۲ نخستین بار در لیدن در ۱۸۸۳ سپس از روی آن در نجف و بیروت هم بی‌هیچ تصحیحی چاپ شده است. این تاریخ در دیباچهٔ ترجمهٔ فارسی آن (ص ۳۲) دو بار «۱۹۰۵ م» آمده (؟!) با اینکه ما «پایان ع ۱۹۰۵/۲ م» نداریم.

در ص ۲۸ دیباچهٔ فارسی از گفتهٔ بروکلمن در دائرةالمعارف اسلامی آمده که در طوپقپوسرای استانبول نسخه‌ای از آن هست به شمارهٔ ۲۴۰۳. من به آن دائرةالمعارف نگریستم دیدم درست است و او این سخن را از رشر (Rescher) آورده است. دنبال گفتار رشر در مجلهٔ بررسی خاوری (RSO) در چند کتابخانه گشتم و اکنون آن در پیش چشم من است. می‌بینم در آن در همین شماره آمده که در کتابخانهٔ سلطانی طوپقپوسرای مجموعه‌ای است دارای لطائف‌المعارف نیشابوری و البلدان یعقوبی هر دو نوشتهٔ ۱۱۱۷ و از تاریخ او نامی نیست. او در اینجا به فهرست بروکلمن (۱:۲۲۶) باز می‌گرداند. بروکلمن در اینجا از نسخهٔ طوپقپوسرای یادی نمی‌کند بلکه در ذیل آن (۱:۴۰۵) باز به نوشتهٔ رشر بازگردانده و از این نسخه با همان شماره که تاریخ هم نیست و بلدان است و از نسخهٔ منچستر یاد کرده است. من از نادرستی سخن فهرست نگاری پرکار و دانشمند بسیار در شگفتم، یا من نادرست می‌گویم و آنچه او دربارهٔ نسخهٔ منچستر گفته است درست است. به فهرست آنجا نگریستم دیدم در آنجا (ص ۳۷۲، ش ۲۳۱) آمده که نسخهٔ شمارهٔ ۸۰۱ آنجا همین تاریخ است و به گواهی آغاز و انجام آن که فهرست نگار آورده و سنجش آن با چاپ شده برمی‌آید که آن درست برابر با نسخهٔ کیمبریج است و شاید هم از روی آن نوشته شده باشد. این نسخهٔ منچستر به نسخ روشن است در ۱۸۵ برگ ۳۰ س و

انتشارات سروش، ۱۳۵۸

ترجمه: —

۵ـ زمین‌شناسی

تألیف: ـ اصول آتشفشانی
دکتر علی درویش‌زاده
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰

ترجمه —

۶ـ زیست‌شناسی

ـ فیزیولوژی گیاهی۲: تمایز در گیاهان
تألیف: دکتر حسن ابراهیم‌زاده
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱

ترجمه: ـ گیاه‌شناسی (ج ۲)
تألیف ویلسون، لومیس ستیوز
ترجمهٔ دکتر فریدون ملکزاده و دکتر فاطمهٔ مقدم
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸

۷ـ فیزیک

تألیف:

ترجمه: ـ فیزیک عمومی: ج ۱ مکانیک
تألیف مارچلو آلونسو و ادوارد جی‌فین
ترجمهٔ لطیف کاشیگر
مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱

۸ـ شیمی

تألیف: —

ترجمه: —

ج) هنر و ادب کودکان و نوجوانان

۱ـ مقطع سنی کودک

ـ تشنهٔ دیدار
تألیف: رضا رهگذر
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۱

ترجمه: ـ نگهبان چشمه
نوشته زین‌العابدین الحسینی
ترجمهٔ مصطفی رحماندوست
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

۲ـ مقطع سنی نوجوانان

تألیف: ـ جایزه
رضا رهگذر
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۱

ترجمه: ـ ساداکو و هزار دُرنای کاغذی
نوشتهٔ الینور کوئر
ترجمهٔ مریم پیشگاه
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۹

نمایشگاه کتاب در تهران (به مناسبت دههٔ فجر)

به مناسبت دههٔ فجر و آغاز ششمین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران نمایشگاه کتابی در کتابخانهٔ مرکزی پارک شهر از ۱۲ تا ۲۲ بهمن ماه برگزار شد. این نمایشگاه توسط جمعی از شخصیتهای فرهنگی از ستاد انقلاب فرهنگی و وزارت ارشاد اسلامی، افتتاح گردید. یکصد و بیست ناشر خصوصی و دولتی در این نمایشگاه شرکت کرده بودند و در مجموع ۳۳۳۰ عنوان کتاب ارائه شده بود. کتابها در ده موضوع (دین، فلسفه، علوم اجتماعی، ادبیات، علوم خالص و ...) فهرست گردیده بود. در بخش ویژهٔ کودکان و نوجوانان حدود ۵۰۰ عنوان و در بخش کتاب به زبانهای بیگانه (عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اردو) حدود ۱۳۰ عنوان کتاب عرضه شده بود.

با توجه به استقبال گسترده و کم نظیری که مردم و دوستداران کتاب از این نمایشگاه کردند (جمعاً حدود ۴۰۰۰۰ نفر از این نمایشگاه دیدن کردند) اولاً این اقدام مفید و مؤثر فرهنگی را به برگزار کنندگان آن (وزارت ارشاد اسلامی و همهٔ ناشران شرکت کننده) تبریک گفت و ثانیاً امیدوار بود که این گونه اقدامات همچنان در آینده تکرار شود.

کتابهای برگزیدهٔ سال

الف) علوم و معارف اسلامی

۱ـ علوم قرآنی　**تألیف**

- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم
حجة‌الاسلام سید حسن مصطفوی
بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۶۰، ۶ ج

- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم
حجة‌الاسلام سید محمد باقر حجتی
دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰

ترجمه: —

تصحیح: - تفسیر جوامع الجامع (ج ۲)
تألیف امین‌الدین ابوعلی الفضل بن الحسن طبرسی
به تصحیح دکتر ابوالقاسم گرجی
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹

۲ـ حدیث　**تألیف:**

- مستدرک الاخبار الدخیله
حجة‌الاسلام حاج شیخ محمد تقی شوشتری
کتابخانهٔ صدوق (تهران)، ۱۳۵۸، ۲ ج

- الحیاة
محمد رضا حکیمی، محمد حکیمی، علی حکیمی
دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۲ ج

ترجمه: —

تصحیح: - غوالی اللئالی العزیزه فی الاحادیث الدینیه
تألیف محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی (ابن ابی جمهور)
به تصحیح حجة‌الاسلام حاج مجتبی عراقی
مطبعهٔ سیدالشهدا (قم)، ۱۴۰۳ هـ . ق.، ۲ ج

۳ـ تاریخ و سیره　**تألیف:**

- تاریخ پیامبر اسلام
مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹

۴ـ فلسفه و حکمت

ترجمه: —

تألیف: - شرح منظومه
استاد شهید حجة‌الاسلام مرتضی مطهری
انتشارات حکمت (تهران)، ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱، ۲ ج

ترجمه: —

تصحیح: —

ب) علوم و فنون

۱ـ کشاورزی

تألیف: - رستنی‌های ایران: فلور گیاهان آوندی (ج ۲)

ترجمه: —

۲ـ پزشکی و بهداشت

تألیف: - سوختگی‌ها (ج ۲)
دکتر امیر حسین کلانتری

ترجمه: - فیزیولوژیکی پزشکی (ج۱)
تألیف آرتور گایتون
ترجمهٔ دکتر فرخ شادان
شرکت سهامی جهر، ۱۳۶۰

۳ـ فنی و مهندسی

تألیف: —

ترجمه: - مواد و فرایندهای تولید (ج ۱)
تألیف ای. پال دگارمو
ترجمهٔ دکتر علی حائریان
انتشارات دانشگاه مشهد و انتشارات اترک (مشهد)، ۱۳۶۱

- تحلیل سازه‌ها
ترجمه و تدوین علی کاوه
مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱

۴ـ ریاضی

تألیف: تئوری اعداد (ج ۲ در ۳ مجلد)
مرحوم دکتر غلامحسین مصاحب

شده است به آسانی در خواهند یافت، سه زمینه برای انتخاب کتاب وجود داشته است:

الف) علوم و معارف اسلامی، که طبق گزارش برگزارکنندگان سابقه ابتدا ۱۳۰۰ عنوان کتاب در این رشته گردآوری شد و به دست ۲۹ داور سپرده شد از این تعداد کتاب ۴۵۰ عنوان به مرحلهٔ دوم و ۱۷۶ کتاب به مرحلهٔ سوم رسید و سرانجام هشت کتاب برگزیده از آن میان انتخاب شد. عجیب اینجاست که هیچ کتاب ترجمه شده‌ای شایستهٔ جایزه تشخیص داده نشد.

ب) علوم و فنون، که چنانچه از ده کتاب ممتاز معرفی شده در این بخش می‌توان دید که کتابهای دانشگاهی یکه تاز میدان بوده اند و کتابهای علمی و فنی غیر دانشگاهی از جوایز بی نصیب مانده اند. طبق گزارش، ۴۵۰ عنوان کتاب گرد آوری شده برای این بخش به ۱۱۰ داور علوم و فنون (که خود از استادان دانشگاهها بوده اند)سپرده شده و ۲۷۸ کتاب از این میان به مرحلهٔ دوم رسیده اند و سرانجام انتخاب نهایی از میان این کتابها صورت گرفته است.

ج) هنر و ادبیات کودکان، در این بخش که از رشد قابل ملاحظه‌ای در سالهای پس از انقلاب برخوردار بوده، طبق گزارش ۲۰۰۰ عنوان کتاب گردآوری شده در نخستین مرحلهٔ انتخاب جای داشته که هفت داور مسئول این بخش ۴۵۰ عنوان آن را جواز عبور به مرحلهٔ دوم داده و از این تعداد تنها ۸۵ کتاب را در مرحلهٔ سوم پذیرفته اند و سرانجام چهار کتاب که همگی از انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است «برگزیده» شد.

اولاً به همهٔ مؤلفان و مترجمان و ناشران برنده تبریك می گوییم. ثانیاً امیدواریم این مسابقه استمرار یابد و موجبات تشویق و دلگرمی اهل قلم و نشر در راه کارهای اساسی و نو فراهم گردد. ثالثاً برای جامعتر شدن هر چه بیشتر این جوایز ملاحظاتی داریم که در زیر می خوانید.

اولین نکته‌ای که از مرور صورت جوایز به نظرمان رسید جای خالی کتابهایی است که در هیچ یك از سه زمینهٔ تعیین شده نمی گنجید. فکر کردیم اگر هنر و ادبیات کودکان باید مطرح باشد و در این زمینه کتابها جایزه بگیرند چرا هنر و ادبیات بزرگسالان مطرح نباشد. رمان و داستان کوتاه و شعر و نمایشنامه و کارهای تازه ای که برای زنده کردن متون کهن صورت می گیرد همه زمینه‌هایی است که اهمیت دارد. تاریخ و جغرافیا و فلسفه و مقولاتی از این قبیل نیز در حد خود مهم هستند و کتابهای فراوانی به بازار می فرستند. کتابهای مرجع هم اهمیت دارند و تهیهٔ آنها زحمت فراوان دارد. در همهٔ این زمینه‌ها نیز می‌توانیم «کتاب سال» داشته باشیم. از نشریات و مجلات تحقیقی و علمی هم نمی توان غافل ماند.

نکتهٔ بعدی توجه به زمینه‌هایی در کار نشر است که اتفاقاً در سالهای پس از انقلاب رشد کرده و پیش از آن در این زمینه‌ها یا به این تعداد کتاب منتشر نمی‌شده است و یا اینکه کتابها در حد کنونی مورد استقبال علاقه‌مندان قرار نمی‌گرفته است. و از این قبیل است مجموعه‌های عکس و آلبومهای خوشنویسی شده و کتابهایی که بعضی حرفه‌ها و فنون را به زبان نسبتاً ساده به خوانندگان می آموزد. جمعی از نویسندگان بالقوه که در گذشته فرصت سرخاراندن نداشته اند اکنون فرصت یافته اند بنشینند و کاری را که بلدند در جزوه‌ای یا کتابی تشریح کنند. حاصل کوشش آنها یك رشته خودآموز است که تنها ترجمهٔ صرف یا تألیف کورکورانه نیست بلکه با توجه به تجربه‌های محلی و شرایط خاص ایران جرح و تعدیل شده است. اینگونه خودآموزها جمع کثیری از هموطنان ما را یاری می دهند که حرفه هایی از قبیل سیم کشی و جوشکاری و لوله کشی و پرورش گیاه را بیاموزند و وجود این مواد خواندنی به عنوان شاخه‌ای از آموزش بزرگسالان مفید است. خوب است که بهترین و مفیدترین کتابهای این گروه نیز انتخاب و معرفی شود.

و بالاخره یك نکتهٔ دیگر. تهیهٔ کتاب خوب، کتاب واقعاً خوب امری است که همیشه حاصل کار و کوشش مؤلف و یا مترجم به تنهایی نیست: یك کار گروهی است که ناشر و ایادی او ـ ویراستار و طراح و ناظر چاپ و در برخی مواقع جمعی دیگر ـ با مؤلف همکاری می کنند تا سرانجام کتاب کتاب شود و انتشار یابد. از این رو برقرار ساختن جوایزی برای «ویراستار سال» و «ناشر سال» نیز سودمند به نظر می رسد و برای تشویق پویندگان جوانتر راه دشوار طبع و نشر مؤثر خواهد بود. در جمع کتابهایی که در همین چند سال اخیر منتشر شده اند و ما آنها را شایسته دریافت جایزه می‌دانیم ـ تاریخ هنر جنسن از انتشارات سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (فرانکلین سابق)، در راه خانهٔ خدا، محصول شرکت منحلهٔ دانش نو، حافظ خانلری از انتشارات فرهنگستان زبان ایران، شیوهٔ طراحی محصول انتشارات سروش و جلد دوم دایرة‌المعارف فارسی دکتر غلامحسین مصاحب ـ هیچکدام دستاورد تنها یك نفر نیست هر چند که یك نفر ممکن است در شکل دادن به کار و پیراستن آن از کاستیها سهمی بیشتر از دیگران برعهده داشته است. بیشتر این نوع کتابها نیز کارهای بزرگ چند ساله بوده اند و تا سرانجام منتشر شده اند خون به جگر همهٔ دست اندرکاران و مخصوصاً مؤلفان و مترجمان خود کرده اند. کارهای بزرگ دیگری نیز هست که هنوز به ثمر نرسیده است. هم تشویق کارهای موفق گروهی و هم کمك به انتشارکارهای ناکام هنوز به منزل نرسیده از جملهٔ اقدامات مثبت مقامات وزارت ارشاد اسلامی تواند بود.

در خاتمه باید به این اقدام وزارت ارشاد تبریك و به همهٔ کسانی که در برگزاری آن شرکت داشتند دست مریزاد گفت. گرچه بعضیها معتقدند که کتابهای دیگری هم بوده که ارزش جایزه گرفتن داشته ولی نامی از آنها برده نشده است.

گرد هم آیی بین‌المللی رم (ژوئن ۱۹۸۳)
و تأسیس انجمن اروپایی تحقیقات ایرانی
«Societas Iranologica Europea»

در اکتبر سال ۱۹۸۱، به ابتکار چند تن از محققان بریتانیایی و با تشویق و مساعدت مالی «بنیاد اروپایی علم» (استراسبورگ)، جلسه‌ای با شرکت پانزده تن از متخصصان ایرانشناسی تشکیل یافت؛ بیشتر آنها نمایندگانی بودند از کشورهای اروپای غربی، به خصوص کشورهایی که در آنها مطالعات مربوط به ایران از رونق و اعتبار فراوان برخوردار است. مهمترین تصمیمی که در آن مجمع اتخاذ شد عبارت بود از تهیهٔ مقدمات تأسیس یك انجمن اروپایی برای مطالعات ایرانی. برای این منظور کمیتهٔ موقتی مرکب از هفت عضو انتخاب شد که در آوریل و دسامبر سال ۱۹۸۲، به ریاست گنولی Gh. Gnoli تشکیل جلسه داد و در یکی از جلسات خود رُم را به عنوان محل انجمن تعیین کرد و سپس گرد هم آیی لازم برای تأسیس انجمن در روزهای ۱۸ تا ۲۰ ژوئن در این شهر برگزار شد. اگر چه در این گرد هم‌آیی به مسائل حقوقی تأسیس انجمن پرداخته شد، در عین حال گفتگوهای آن از جنبهٔ علمی نیز حایز اهمیت بسیار بود، چه قبلاً وظیفهٔ تهیهٔ گزارشهایی در زمینهٔ وضع موجود مطالعات ایرانشناسی و کیفیت پیشرفت آنها و نیز مطالعاتی که باید صورت گیرد به چند تن واگذار شده بود. به این ترتیب، پس از سخنرانی افتتاحیهٔ دوشن گیومن J. Duchesne - Guillemin دربارهٔ «مفهوم و اهمیت ایرانشناسی در اروپا» گزارشهای زیر، که به دنبال هر یك بحثهایی درگرفت، ارائه شد:

- تاریخ هنر و باستانشناسی (دورهٔ اسلامی): بازیل گری Basil Gray؛
- تاریخ هنر و باستانشناسی (دورهٔ ما قبل اسلام): لویی واندنبرگ L. Vanden Berghe؛
- فقه اللغه و زبانشناسی: ژیلبرلازار Gilbert Lazard؛
- ادبیات: بورگل J. Ch. Bürgel؛
- تاریخ: فراگنر B. G. Fragner؛
- مذهب: باوزانی Bausani.

بعد از ظهر روز ۱۹ ژوئن به بحث دربارهٔ اساسنامهٔ پیشنهادی به اعضای مؤسس (مرکب از ۳۸ تن صاحب حق رأی) انجمن اختصاص یافت و در همان جلسه نام Societas Iranologica Europea برای آن برگزیده شد. اساسنامه پس از جرح و تعدیلهایی به تصویب رسید و سپس انتخاب هیئت رئیسه صورت گرفت که در نتیجه اعضای کمیتهٔ موقت همگی ابقا شدند و مسئولیتهای زیر به این ترتیب میان آنها تقسیم شد:

رئیس: بازیل گری
نایب رئیس: ف. ژینیو Ph. Gignoux
منشی: بواوتاس Bo Utas
خزانه‌دار: گنولی

سخنرانیها و مذاکرات این گرد هم آیی بعداً به صورت مجموعه‌ای انتشار خواهد یافت.

انجمن چندین هدف برای خود تعیین کرده است که از آن جمله انتشار بررسیی است دربارهٔ دروسی که دانشگاهها و دیگر سازمانهای آموزشی اروپایی در زمینهٔ ایرانشناسی به دانشجویان و طالبان عرضه می‌کنند. این بررسی که شامل فهرستی از این دروس است و از طریق گرد آوری اطلاعات از مؤسسات آموزشی اروپایی فراهم آمده است به زودی به صورت جزوه‌ای انتشار خواهد یافت. در جزوه‌ای دیگر فهرست «منابعی» از قبیل مجموعه‌های موزه‌ها و کتابخانه‌ها و آرشیوهای مربوط به ایران، که هنوز کاملاً مورد استفاده قرار نگرفته است، به دست داده خواهد شد.

یکی دیگر از هدفهای انجمن تدارك کنفرانسهایی است که در آنها بحث و گفتگو بر یك موضوع مشخص متمرکز خواهد بود. در نظر است که نخستین آنها در سال ۱۹۸۵، در محلی که هنوز تعیین نشده است و به بحث در مسائل مربوط به دورهٔ گذار از سامانیان به ایران اسلامی اختصاص خواهد داشت، تشکیل یابد.

کتاب در ایران

کتابهای سال

در سومین هفتهٔ بهمن ماه طی مراسمی که در ایام دههٔ فجر برگزار شد ۲۲ کتاب نشر یافته در سالهای بعد از انقلاب به عنوان کتابهای «برگزیده» انتخاب شدند. بانی این انتخاب و دستچین کردن کتابهای برتر وزارت ارشاد اسلامی است که قصد دارد از این پس مراسم را همه ساله تکرار کند و کتابهای برگزیدهٔ سال پیش را به کتابدوستان عرضه بدارد.

کتابهای برگزیدهٔ امسال از میان کتابهای نشر یافته در سالهای پس از انقلاب تا پایان سال ۱۳۶۱ انتخاب شده بود و همانطور که خوانندگان از ملاحظهٔ فهرستی که جداگانه در همین صفحه چاپ

ــ خوشمزه‌ها، نوشتهٔ عزیز نسین (از روی ترجمهٔ روسی متن ترکی).
ــ تصویر پلی ستسکایا، نوشتهٔ وُسینیسکی (ترجمه از روسی).
ــ دُن آرام، نوشتهٔ شولوخف (ترجمه از روسی).
ــ تشویش، نوشتهٔ آ. کرون (ترجمه از روسی).
ــ قلبهای رفقا، (ترجمه از آلمانی).

ژاپن

نمایشگاه کتاب توکیو

در اواخر ماه مه ۱۹۸۴ (خرداد ۱۳۶۳)، در ایامی که درختهای گیلاس پارکهای توکیو یکپارچه سفید پوش می‌شوند نمایشگاه کتاب بزرگی با شرکت هزاران ناشر از کشورهای مختلف جهان در آن شهر برگزار خواهد شد. این نمایشگاه پس از توکیو به پنج شهر دیگر ژاپن انتقال خواهد یافت تا تعدادی زیادتری از اهالی کشور بتوانند از آن بازدید کنند. اولین نمایشگاه جهانی کتاب توکیو در سال ۱۹۷۳ برپا شد و در این فاصله نمایشگاه تکرار نشده است.

بانی نمایشگاه انجمن ناشران ژاپن برای مبادلات فرهنگی است؛ وزارت امور خارجهٔ ژاپن نیز در این امر با سازمان دهندگان نمایشگاه همکاری می‌کند. یك ویژگی این نمایشگاه آن است که ناشران شرکت‌کننده کتابهای خود را به نمایشگاه هدیه می‌کنند و کتابهای عرضه شده در ژاپن می‌ماند.

مرگ کاغذ

کاغذ صنعتی به شیوه‌ای که هنوز در جهان تولید می‌شود عمر درازی دارد ولی ظاهراً نه آنقدر دراز که کتابداران می‌خواهند. عمر کاغذ سفید (یا به قول کاغذ فروشها کاغذ تحریر) که بیشتر کتابها روی آن چاپ می‌شود در حدود یکصد سال است و کتابهایی که در اوایل قرن حاضر روی این نوع کاغذ چاپ شده شروع به «وارفتن» و متلاشی شدن کرده‌اند. این امر باعث نگرانی مسئولان کتابخانه‌های بزرگ جهان و از جمله مدیران کتابخانهٔ عمومی توکیو شده است. کارشناسان پوسیدن کاغذ را ناشی از تأثیر اسید باقیمانده در آن می‌دانند. در کارخانهٔ کاغذ سازی در مراحل اولیهٔ تهیهٔ خمیر کاغذ مقداری اسید به خمیر اضافه می‌شود تا صمغها و ناخالصیهای باقیمانده در چوب را از بین ببرد. حالا معلوم شده است که بقایای همین اسید سرانجام باعث مرگ کاغذ می‌شود. نشانه‌های مرگ، تغییر رنگ ناگهانی کاغذ، پیدا شدن لکه‌های تیره رنگ و سرانجام تکه تکه شدن خود به خود کاغذ است.

در حالی که کتابداران در فکر چاره جویی برای نجات این کتابهای محکوم به مرگ هستند، کارشناسان توصیه می‌کنند برای چاپ کتابهای «ابدی» و «ماندنی» از کاغذ اسید زدایی شده (acidfree) استفاده شود.

زلاندنو

کتابهای پر فروش قرن

اتحادیهٔ ناشران زلاندنو آمار کتابهای پر فروش یکصد سال گذشتهٔ این جزیره کوچك را که تنها سه میلیون نفر جمعیت دارد جمع‌بندی کرده است و فهرستی از ۵۲ کتاب را که در طول عمر خود بیشتر از کتابهای دیگر در آن دیار به فروش رسیده اند منتشر ساخته است. ما صورت همهٔ ۵۲ کتاب پر فروش را ندیدیم ولی صورت بیست کتاب رتبهٔ اول را که اقلاً ۱۱۰ هزار نسخه از هر کدام به فروش رسیده است دیدیم و در آن غوری کردیم.

اولاً بر ما معلوم شد که از این میان، هفت کتاب بسیار پر فروش مربوط به خورد و خوراك و آشپزی و رژیم گرفتن است. قهرمان اول، کتاب آشپزی ادمندز (Edmonds) است که متن جدید و تجدید نظر شدهٔ آن در سال ۱۹۵۵ به بازار آمده است و از آن تاریخ تا کنون ۱۸۷۰۰۰۰ نسخهٔ آن به فروش رسیده است. چاپ قبلی همین کتاب که در سال ۱۹۰۷ تألیف شده بود خود با فروش ۱۲۵۰۰۰۰ نسخهٔ قهرمان دوم است. جمع کل فروش هر هفت کتاب آشپزی و رژیم نزدیك به سه میلیون و هشتصد هزار نسخه بوده است. قهرمان سوم (۸۷۷۵۰۰ نسخه) یك کتاب راهنمای باغبانی است که درست صد سال است در بازار است. قهرمان چهارم (۲۵۰۰۰۰ نسخه) کتاب است دربارهٔ رموز بازی چینی «ماژانگ». کتابهای بعدی به ترتیب عبارتند از: آیین بچه‌داری، چشم اندازهای زلاندنو، اطلس راههای زلاندنو، گلها و پرندگان زلاندنو، یك فرهنگ زبان انگلیسی، یك مجموعهٔ شعر و یك کشکول شوخی و خنده. در میان رمانها پر فروشترین کتاب در تاریخ کشور رمان آواره‌های کوسه بوده است که اندکی بیش از ۱۵۰ هزار نسخهٔ آن را علاقه‌مندان خریداری کرده‌اند.

---

*خبرهای جهان: با استفاده از نشریهٔ زیر تهیه شد:
Asian Book Development Newsletter, Volume XV. No 1, Summer 1983.

کتاب در جهان*

افغانستان

تجدید چاپ شاهنامهٔ فردوسی

کمیتهٔ دولتی طبع و نشر افغانستان اخیراً شاهنامهٔ فردوسی را تجدید چاپ کرده است. چاپ جدید در چهار جلد و یك پیوست به بهای ۸۵۰ افغانی (در حدود ۱۲۰۰ ریال) با جلد زرکوب، و به بهای ۶۰۰ افغانی (در حدود ۸۵۰ ریال) با جلد شمیز به بازار آمده است.

پاکستان

نمایشگاه بین‌المللی کتابهای اسلامی

به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن هجرت نمایشگاه بزرگی از کتابها و نسخ خطی در کراچی برپا شد که ۲۸ کشور خارجی و ۵۱ مؤسسهٔ انتشاراتی و سازمان فرهنگی پاکستان در آن شرکت داشتند. بیش از ۶۰۰۰ کتاب چاپ شده و یکهزار نسخهٔ خطی که همگی در حوزهٔ معارف اسلامی جای می‌گیرد در غرفه‌های موضوعی نمایشگاه در ساختمان موزهٔ ملی پاکستان به معرض تماشا گذاشته شده بود. در قلب نمایشگاه تعداد قابل توجهی نسخه‌های نفیس قرآن بود که در اطراف و اکناف جهان اسلام، هر کدام در کشوری با ویژگیهای خاص خود استنساخ شده بودند. ایران نیز از جملهٔ کشورهای شرکت‌کننده در این نمایشگاه بود.

همزمان با تشکیل نمایشگاه یك سمینار بین‌المللی دو روزه نیز در کراچی برپا گردید که مبحث اصلی آن نیز کتب اسلامی و نسخه‌های خطی بود.

ویتنام

ترجمهٔ کتابهای خارجی

فهرستی از کتابهایی که در سال ۱۹۸۳ به زبان ویتنامی ترجمه شده و در ویتنام نشر یافته است به دست ما رسید و فکر کردیم مروری در این فهرست برای خوانندگان نشردانش خالی از فایده نباشد، حداقل از نظر مقایسهٔ مواد خواندنی یك کشور آسیایی با یك کشور آسیایی دیگر.

ـ قطعات برگزیده از ادبیات کامبوجی (ترجمه از خیمری).
ـ تام جونز، داستان کودك سرراهی، نوشتهٔ هنری فیلدینگ (ترجمه از انگلیسی).
ـ الیور تویست، نوشته چارلز دیکنز (ترجمه از انگلیسی)
ـ جین آیر، نوشته شارلوت برونته (ترجمه از انگلیسی).
ـ قصه‌های گریم، تجدید چاپ (ترجمه از آلمانی).
ـ راهزنان، نوشتهٔ شیلر (ترجمه از آلمانی).
ـ کوچه باریك در مهتاب، نوشتهٔ اشتفن تسوایگ (ترجمه آلمانی).
ـ اشعار واکسیم بوکف، (ترجمه از روسی).
ـ اشعار اسنین، (ترجمه از روسی).
ـ جنایت و مکافات، نوشتهٔ داستایفسکی (ترجمه از روسی)
ـ برای میهنشان جنگیدند، نوشتهٔ شولوخف (ترجمه از روسی).
ـ توفان، نوشتهٔ اِرنبورگ (ترجمه از روسی).
ـ داستانهای کوتاه ماکسیم گورکی (ترجمه از روسی).
ـ نودوسه، نوشته ویکتور هوگو (ترجمه از فرانسه).
ـ گارگانتوا، نوشتهٔ رابله (ترجمه از فرانسه).
ـ خانوادهٔ تیبو، نوشتهٔ روژه مارتن دوگار (ترجمه از فرانسه)
ـ کارمن، نوشتهٔ پروسپه مریمه (ترجمه از فرانسه).
ـ یك زندگی، نوشتهٔ گی دو موپاسان (ترجمه از فرانسه).
ـ زیباتر از اشك، اشعار برگزیده از نهضت مقاومت فرانسه
ـ دون کیشوت، نوشتهٔ سروانتس، چاپ جدید (ترجمه اسپانیایی).
ـ هزارویك شب، (از روی ترجمهٔ انگلیسی متن عربی).
ـ خون و شن، نوشتهٔ بلاسکو ایبانز (ترجمه از اسپانیایی).
ـ کسی دیگر به سرهنگ نامه نمی نویسد، نوشتهٔ گارسیا مارکز (ترجمه از اسپانیایی).
ـ دونا بار بارا، نوشتهٔ رومولو گالگوس (ترجمه از اسپانیایی)

تا اینجا محصولات مؤسسهٔ انتشارات «ادبیات» هانوی بود. ترجمه‌های مؤسسهٔ انتشارات «آثار جدید» نیز به شرح زیر منتشر شده است:

ـ مردی که از دیوار عبور می کند، مارسل اِمه (ترجمه از فرانسه).
ـ داستانهای کوتاه هندی، (ترجمه از انگلیسی).

مصور. نمونهٔ سند. ۷۲۰ ریال.

بیش از ۲۰۰ صفحه از متن حاضر ملحقاتی است که در جابهای پیشین نبوده است و شامل اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان و پیشنهاد کمیسیون مطالعات نظام انگلیسی و ایرانی است نگاه کنید به سخن. سال دوم بهمن ۱۳۲۳. شمارهٔ دوم. ص ۱۵۲-۱۵۳).

۹۶- بولارد، ریدر [و] کلارمونت اسکراین. شترها باید بروند! ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران. نشرنو. ۱۳۶۲. ۱۸۱ ص. ۲۷۰ ریال.

بخش اول کتاب ترجمهٔ فصل دوازدهم کتاب شترها باید بروند، خاطرات سفیر انگلیس در تهران در زمان جنگ جهانی دوم؛ و بخش دوم مقاله‌ای است بقلم مأمور تبعید رضاشاه به جزیرهٔ موریس.

۹۷- خامه‌ای، انور. جلد دوم خاطرات. فرصت بزرگ از دست‌رفته: روایت دست اول از اسرار تشکیلات، فعالیت سیاسی و مبارزات درونی حزب توده. تهران. هفته. ۱۳۶۲. ۴۳۴ ص. ۵۰۰ ریال.

۹۸- مکی، حسین. کتاب سیاه. ج ۴. [عنوان جلد: پس از خلع ید] تهران. نشر ناشر. ۱۳۶۲. پنجاه و هفت + ۴۶۰ ص. مصور. ۱۲۵۰ ریال.

۹۹- هیکل، محمد حسنین. ایران: روایتی که ناگفته ماند. ترجمهٔ حمید احمدی. [تهران] الهام. ۱۳۶۲. ۴۰۰ ص. ۵۵۰ ریال. (چاپ اول متن اصلی ۱۹۸۱ م. در لندن.)

مطالبی است که هیکل پیرامون انقلاب اسلامی و شخصیتهای آن نوشته است. البته در کتاب به وقایع سالهای ۲۰-۳۲ ایران نیز پرداخته شده است. مترجم کتاب را پیش از انتشار ترجمهٔ فارسی به چند نفر از جمله سید حمید روحانی، مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی نشان داده و ایشان در مواردی گفته‌های هیکل را اصلاح یا تکذیب کرده‌اند. سید حمید روحانی ۱۵۰ پانوشته بر کتاب افزوده و کتاب را به طور کلی فاقد ارزش تاریخی دانسته است.

جهان

۱۰۰- شایرر، ویلیام. ظهور و سقوط رایش سوم. ج ۱. ترجمهٔ کاوهٔ دهگان. تهران. فردوسی. ۱۳۶۲. ۵۵۸ ص. ۱۴۰۰ ریال.

ابوطالب صارمی چند سال پیش این کتاب را ترجمه کرده بود که در دو جلد توسط مؤسسه امیرکبیر منتشر شد. مطالب این جلد از آغاز به قدرت رسیدن نازیها تا سال ۱۹۳۷، یعنی زمان تجاوز آلمان به اتریش است.

۱۰۱- قندهاری، طالب محمد حسین. نگاهی به دیروز و امروز افغانستان. [بی م، بی نا] ۱۳۶۲. ۶۷ ص. ۸۰ ریال.

تأملی است بر تاریخ معاصر افغانستان به قلم یکی از افغانیان مقیم ایران

۱۰۲- غوری، امیل. تاریخ شصت سالهٔ فلسطین. ج اول. ترجمهٔ عبدالرسول جامعی. تهران. نشر ناشر. ۱۳۶۲. ۲۰۱ ص. ۲۵۰ ریال.

نویسندهٔ اثر فلسطینی است و خود در بسیاری از وقایع انقلاب فلسطین شرکت داشته است

جغرافیای محلی و جغرافیای تاریخی ایران

۱۰۳- احمدی، نصر. مرفولوژی کرانهٔ گمنام. [تهران. بی نا. ۱۳۶۱] ۲۴۷ ص. ۳۵۰ ریال.

دربارهٔ کهکیلویه و بویراحمد است.

۱۰۴- اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی. مطلع الشمس. به کوشش محمد پیمان. تهران. پیشگام. ۱۱۴۰ ص.

شرح سفر خراسان نویسنده همراه با ناصرالدین شاه است و در آن مطالبی پیرامون شهرها و روستاهای خراسان با اطلاعاتی درباره صنایع، حرف، آمار خانوارهای بعضی دهات و مطالبی دربارهٔ چگونگی معیشت مردم بهمراه مطالب تاریخی و ادبی آمده است.

۱۰۵- مستوفی قزوینی، حمدالله. نزهة‌القلوب. به سعی و اهتمام گای لسترنج. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۲. ۳۷۸ +XVII ص. ۶۵۰ ریال.

از روی چاپ لیدن افست شده است.

۱۰۶- نوربخش، حسین. خلیج فارس و جزایرایرانی. تهران. سنایی. ۱۳۶۲. ۴۴۸ ص + ۶۴ ص. نقشه. تصویر. جدول. ۹۰۰ ریال.

«هدف این کتاب گذشته از آشنا کردن خوانندگان با خلیج فارس، نشان دادن قابلیتها، امکانات جزایر و بالاخره ارائه پیشنهادها و نظراتی است که بتوان چهرهٔ جزیره‌ها و وضع زندگی مردم آنها دگرگون کرد» (مقدمه).

۱۰۷- وکیلی، اسماعیل. آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن. ج ۱: از پیش از تاریخ تا انقراض صفویه. [بی م، بی نا] ۱۳۶۲. ۳۱۰ص. ۵۰۰ ریال.

خاطرات؛ سفرنامه

۱۰۸- دوبووار، سیمون. خاطرات. ج ۳. [در دو مجلد] ترجمه قاسم صنعوی تهران. توس. ۱۳۶۲. ۳۵۹ + ۳۸۰ ص. ۱۴۰۰ ریال.

۱۰۹- فریزر، جان. چینیها: دو سال زندگی در چین. ترجمهٔ پرویز ایرانخواه. تهران. نشرنو. ۱۳۶۲. ۳۶۲ ص. ۵۰۰ ریال.

یادداشتهای فریزر روزنامهٔ نگار کانادایی است که در سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ م. در چین بوده است.

[illegible]

۴۲۰ ریال.

ازدیاد غیر جنسی گیاهان، تئوری پیوند، وسایل پیوندزنی، انواع پیوند، بخشهای مختلف کتاب است.

۵۶ـ ملك محمدی، ایرج. مبانی ترویج کشاورزی؛ به انضمام سیری در تاریخچهٔ ترویج و آموزش کشاورزی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. پانزده + ۴۷۹ ص. مصور. جدول. نمودار. ۶۵۰ ریال.

هدف از نگارش این کتاب تشریح مبانی و ویژگیهای آموزشهای غیر رسمی یعنی ترویج برای علاقه‌مندان مکتبهای آموزشی آزاد به طور عام و دانشجویان و دست‌اندرکاران کشاورزی (برنامه ریزان و مجریان به طور خاص) است.

صنعت

۵۷ـ لانکاستر، آرماندو. اصول و کاربردهای هیدرولیك عمومی. ترجمهٔ علی ولی خوجینی [و] محمد علی نژاد هاشمی. [تهران] دانش و فن. ۱۳۶۲: بیست + ۴۲۳ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۹۰۰ ریال (چاپ متن اصلی ۱۹۷۹ م.)

متن اصلی کتاب به زبان پرتغالی بوده و مترجم فرانسوی با همکاری نویسنده آنرا به فرانسه ترجمه کرده است. جنبه‌های نظری به اختصار اما به طور جامع تشریح شده؛ ولی به جنبه‌های علمی و کاربردی توجه بیشتری شده است.

۵۸ـ مجتهدی، سوسن. بتن پیش تنیده. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۲۷۲ ص. مصور. جدول. نمودار. ۴۵۰ ریال.

پیش تنیدگی ایجاد تنش داخلی در یك جسم است تا تنشی را که به علت تأثیر نیروهای خارجی به وجود می‌آید به میزان مورد نیاز خنثی کند. عمده‌ترین کاربرد پیش تنیدگی در بتن پیش تنیده است.

۵۹ـ نوت، کریل وی. موتورهای الکتریکی کوچك و خیلی کوچك. ج ۱. ترجمهٔ ابراهیم سید گوگانی [و] جواد فیض. تبریز. آذر [۱۳۶۲]. ۳۳۹ ص. مصور. جدول. نمودار. ۷۰۰ ریال.

طرز کار انواع موتورهای الکتریکی کوچك و خیلی کوچك موجود در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین نحوهٔ انتخاب، کار برد، طرز اتصال، نگهداری و سیم پیچی مجدد آنها تشریح شده است.

۶۰ـ نیلوفری، پرویز. ساختمان‌های چوبی. تهران. دهخدا. ۱۳۶۲. ۱۵۰ ص. مصور. ۴۰۰ ریال.

مقدمه‌ای در تاریخچهٔ مهندسی در ایران، از دوران باستان تا امروز ضمیمه کتاب است. طرحهای بومی و محلی ساختمانهای چوبی، انواع پوشش سقف ساختمانهای چوبی، پوشش داخلی ساختمانهای چوبی، تاریخچهٔ ایجاد گردشگاههای جنگلی و بخشهای کتاب است.

تربیت بدنی

۶۱ـ میرفتاح، فاطمه. آیا براستی شما معلولید. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. دوازده + ۱۱۶ ص. مصور. جدول. ۱۸۰ ریال.

هدف این کتاب آن است که معلولین را با سازوکار اندامهای مهم بدن که آسیب دیدگی آنها سبب فلج شدن احتمالی بدن می‌شود و نیز انواع معلولیتها و نحوهٔ مقابله با عوارض آنها آشنا کند.

۶۲ـ فرهنگ بزرگ ورزش. تهران. فاریاب. ۱۳۶۲. ۴۸۶ ص. مصور. ۱۲۰۰ ریال.

کتاب تا سال ۱۹۸۲ م. روز آمد شده است و حتی بعضی اطلاعات مربوط به سال ۱۹۸۳ م. نیز در آن ثبت شده است. اسم ورزشکاران و تاریخ رویدادهای ورزشی با دقت ضبط شده است.

هنر

۶۳ـ اخوین، عباس. سرمشق های نستعلیق. تهران. آتلیه. ۱۳۶۲. ۶۵۰ ریال.

۶۴ـ فینکلشتاین، سیدنی. بیان اندیشه در موسیقی. ترجمهٔ محمدتقی فرامرزی. تهران. نگاه. ۱۳۶۲. ۲۱۳ ص. ۳۸۰ ریال. (چاپ متن اصلی ۱۹۷۶ م.)

موسیقی و تصویرهای انسانی، سرچشمه‌های موسیقی، موسیقی ناب و ستیز اجتماعی، موسیقی و آزادی ملی، مدرن تا کجا مدرن است؟ موسیقی در امریکا و ... فصلهای کتاب است.

۶۵ـ مشعشعی، رضا. رسم‌الخط شکسته. ۱. ج ۲. تهران. انجمن خوشنویسان ایران. ۱۳۶۲. ۱۴۰ ریال.

۶۶ـ ــــــــ شیوهٔ شکسته نگاری اندیشه‌های حافظ. رسم‌الخط ۲. تهرانی. انجمن خوشنویسان ایران. ۱۳۶۲. ۴۰۰ ریال.

بیتهایی از حافظ با خط شکسته نوشته شده است که دارای بهترین ترکیبها در نگارش بوده است.

۶۷ـ ممیز، مرتضی. نشانه‌ها؛ مجموعهٔ نشانه‌های فرهنگی و تجارتی. تهران. چهار رنگ. ۱۳۶۲. ۱۳۵ ص. ۵۰۰ ریال.

مقدمه‌ای در بیش از بیست صفحه دربارهٔ شناخت ابعاد و انواع نشانه و آرم در آغاز کتاب آمده است. بقیهٔ کتاب بیش از ۱۰۰ نشانه و آرم است که ممیز برای مؤسسات فرهنگی و بازرگانی، فیلم‌ها، و

۱۰۰۰ ریال.
شاید نخستین فرهنگ اسپانیایی- فارسی است که در ایران منتشر می‌شود و براساس فرهنگ اسپانیایی- انگلیسی چاپ دانشگاه شیکاگو (چاپ چهل و سوم) تهیه شده است. روش کار و تعداد واژه‌های فرهنگ ذکر نشده است.

خلاصه‌ای از دستور زبان اسپانیایی در کتاب آمده است. حروفچینی متن کتاب با ماشین تحریر انجام شده و حروف بسیار ریزی به کار رفته که کار را برای مراجعه کنندگان دشوار می‌سازد.

علوم خالص

ریاضیات

۴۰- آدامز، ویلیام و. [و] لری جوئل گولدشتین. آشنایی با نظریهٔ اعداد. ترجمهٔ آدینه محمدنارنجانی. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۲. یازده + ۲۵۰ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۴۲۰ ریال.

درآمدی است به نظریهٔ اعداد که بیشتر بر نظریهٔ معادلات سیاله مبتنی است. این کتاب به عنوان متن درسی در نظریهٔ مقدماتی اعداد، برای دانشجویان رشته‌های ریاضی و آموزش ریاضی تهیه شده است.

۴۱- خوارزمی، محمدبن موسی. جبر و مقابله. ج ۲. ترجمهٔ حسین خدیوجم. تهران. کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ۱۳۶۲. ۲۰۰ ص. مصور. ۳۵۰ ریال (چاپ اول: انتشارات خوارزمی. ۱۳۴۸).

۴۲- زعیم، کورش. کتابدستی ریاضیات. تهران. جانزاده. ۱۳۶۲. ۶۰۰ ص. ۸۵۰ ریال.

فرمولها، معادله‌ها و جدولهایی از مباحث ریاضی است که کاربرد علمی دارد و مورد نیاز دانش‌آموزان و دانشجویان و مهندسان است. کتابدستی ظاهراً برای hand book وضع شده که معادل دقیق و مناسبی نیست.

۴۳- لاوُدن، درك. آشنایی با حساب تانسوری و نسبیت. ترجمهٔ محمد رضابهفروز. تهران. مرکز نشردانشگاهی. ۱۳۶۲. ۲۱۵ ص. ۴۰۰ ریال.

فیزیك و نجوم

۴۴- عضوامینیان، کاظم. تئوری نسبیت اینشتین و نخناه عالم به زبان ساده. ج ۱. تهران. جیران. ۱۳۶۲. ۳۶۶ ص. مصور. نمودار. ۵۲۵ ریال.

۴۵- ——— سیری بر تاریخ اتم از یونان باستان تا نسبیت اینشتین. تهران. جیران. ۱۳۶۲. ن + ۲۱۶ ص. مصور. ۴۲۵ ریال.

۴۶- وارونتسف. ب. آ. ستاره‌شناسی در دنیای جدید. ترجمهٔ ابوالفضل آزموده. تهران. گوتنبرگ. ۱۳۶۱. ۱۸۸ ص. ۲۰۰ ریال.

۴۷- وبر، رابرت ال. پیشگامان دانش: فیزیکدانان برندهٔ جایزه نوبل. ترجمهٔ حبیب‌الله فقیهی‌نژاد. [تهران] درنا. ۱۳۶۲. ح + ۳۹۸ ص. مصوَر. ۵۵۰ ریال.

زندگینامهٔ دانشمندانی است که از آغاز اهدای جایزهٔ نوبل (۱۹۰۱) تا سال ۱۹۷۱ جایزهٔ نوبل فیزیك گرفته‌اند. زندگینامهٔ هر دانشمند با تأکید به تحصیلات و اشاراتی به زندگی شخصی و کار علمی و مقام وی در فیزیك جدید آمده است.

پزشکی

۴۸- راد، سعید. رادیوگرافی شکم و تشخیص مایعات و آبسه‌های پزشکی. تبریز. آذر ۱۳۶۲. ۲۳۳ ص. مصور. جدول. ۱۰۰۰ ریال.

۴۹- کلارك، بروس. [و] دنیس اسمیت. دیباچه‌ای بر فارماکو کینیتکس (فارماکو سینیتك). ترجمه محمد برزگرجلالی. تبریز. آذر [و] رسالت. ۱۳۶۱. ۷۰ ص. جدول. نمودار. ۲۰۰ ریال.

۵۰- مرادی، ع. مقدمه‌ای بر الکتروتراپی. تهران. واژه. ۱۳۶۲. ۹۷ ص. مصور. جدول. نمودار. ۱۸۰ ریال.

حاوی اصول مقدماتی و روش استفادهٔ صحیح از دستگاه تحریك عصبی عضلانی (استیمولاتور) است.

۵۱- ملك‌پور، اکبر. اصول بیوشیمی بالینی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۵۳۳ ص. مصور. جدول. نمودار. ۹۰۰ ریال.

۵۲- ناظران، همایون. دستگاههای الکترونیکی پزشکی. ج ۱. تهران. سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران. ۱۳۶۲. ۱۳۹ ص. مصور. جدول. نمودار. ۲۵۰ ریال.

۵۳- هر، رونالد. (و) مری کوك. باکتری‌شناسی و ایمنی برای پرستاران. ترجمه عباس جعفری نژاد. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۲۸۰ ص. مصور. جدول. نمودار. ۴۵۰ ریال.

کشاورزی

۵۴- حکمتی، جمشید. هرس [تهران]. انتشارات علمی و فنی. ۱۳۶۲. ۳۹۹ ص. مصور. جدول. ۸۰۰ ریال.

اصول و فیزیولوژی هرس و معرفی روشهای مختلف هرس باره‌ای از درختان میوهٔ متداول در ایران همراه با مطالب مختصری در بارهٔ هرس انواع درختان زینتی در کتاب آمده است.

۵۵- حکمتی، جمشید (و) نصرالله آل آقا. پیوند. [تهران]. انتشارات علمی و فنی. ۱۳۶۱. ۱۷۴ ص. مصور. جدول.

[illegible]

بوده است. این اثر که در سال ۱۹۷۵ م. منتشر شده مروری آکادمیک بر زندگی، اندیشه و آثار مارکس است.

دین و عرفان

۱۱ـ ابراهیم، عزالدین. السُّنّة والشیعة: ضجة مفتعلة. تهران. سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۴۰۳ هـ. ق. ۳۷ ص. ۴۵ ریال.

۱۲ـ انصاری، عبداللهبن محمد (خواجه عبدالله انصاری). طبقات الصوفیه. با تصحیح و حواشی و تعلیقات عبدالحی حبیبی قندهاری. تهران. فروغی. ۱۳۶۲. و + ۴۸ + ۷۳۳ ص. ۱۶۰۰ ریال.

اصل طبقات الصوفیه به زبان عربی و تألیف ابوعبدالرحمن محمدبن حسن مسلمی نیشابوری (متوفی ۴۱۲ هـ. ق.) است که در سرح حال ینج طبقه از مشایخ صوفیه است. متن فارسی این کتاب قبلا در افغانستان چاپ شده و این چاپ از روی چاپ افغانستان افست شده است.

۱۳ـ بلاغی نجفی، محمدجواد. اسلام آئین برگزیده. ترجمه احمدصفائی. تهران. آفاق [و] کوکب [بی‌نا] ۷۱۸ ص. ۱۳۰۰ ریال.

ردیه‌ای است بر سبهات و اعتراضاتی که برخی از روحانیان مسیحی بر اسلام کرده‌اند، با استناد به اعتقادات تورات و انجیل. مؤلف از دانشمندان و فقیهان برجستهٔ امامیه (متوفی در سال ۱۳۵۲) است و کتاب در حدود هفتاد سال بیش تألیف شده است.

۱۴ـ بهبودی، محمدباقر. معرفة الحدیث. تهران. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۲. ۲۷۵ ص. ۳۹۰ ریال.

رساله‌ای است به عربی و مقصود اصلی مؤلف، نشان دادن مصایبی است که از سوی جاعلان و تحریف کنندگان بر حدیثها رفته است. این تحریف‌کنندگان معرفی شده‌اند.

۱۵ـ حجازی، فخرالدین. جنگ از دیدگاه نهج‌البلاغه. تهران. انتشارات بعثت. ۱۳۶۲. ۱۵۰ ص. ۱۰۰ ریال.

اهمیت تدبیر و اندیشه در جنگ، پشتوانهٔ جنگ مکتبی، جنگ اعتقادی، مسئولیت سربازی و... بخشهای کتاب است.

۱۶ـ حسینی قزوینی، عبدالکریم. چهرهٔ حقیقی قیام حسینی در آئینه اسناد تاریخی. ترجمه علی علوی. تهران. بدر [و] کوکب. ۱۳۶۲. ۲۷۱ ص. ۳۲۰ ریال.

۱۷ـ رازی، محمدبن‌حسین. نزهة‌الکرام و بستان‌العوام: در ولایت و امامت. از قرن ششم و هفتم هجری به اهتمام و تصحیح محمد شیروانی. تهران [بی‌نا] ۱۳۶۱. ۲ ج. ۹۰۲ ص. ۱۸۵۰ ریال.

اثری است در ذکر مناقب علی (ع). نخستین بار که چند ورق از نسخه‌ای از این کتاب به دست آمد چون ناشناخته بود زیر عنوان «کتابی از مؤلف تبصرة‌العوام» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (سال ۷، سماره ۲، ۱۳۳۸) توسط ایرج افسار معرفی سد. سس از آن محمد تقی دانس بروه بی برد که نام کتاب نزهة‌الکرام است.

۱۸ـ شلبی، احمد. تاریخ آموزش در اسلام. ترجمهٔ محمد حسین ساکت. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۱ ۴۱۴ ص.

۱۹ـ الشجری‌العلوی، محمدبن‌علی. فضل زیارة‌الحسین (ع). به اعداد سید احمد حسینی و به اهتمام سید محمود مرعشی. قم. [بی‌نا] ۱۴۰۳ هـ. ق. ۱۲۲ ص.

۲۰ـ عسکری، مرتضی. ارزیابی حدیث و تاریخ: عبداللهبن‌سبا و افسانه‌های تاریخی دیگر. ترجمهٔ احمد فهری زنجانی. تهران. کوکب. ۱۳۶۰. ۳ ج. ۳۵۰+ ۲۹۷+ ۲۶۶ ص. ۷۵۰ ریال.

۲۱ـ محلاتی شیرازی، صدرالدین. تفسیر سورهٔ والعصر. تهران. نوید. ۱۳۶۲. ۴۵۳ ص. ۷۰۰ ریال.

مؤلف افزون بر آنکه ذیل آبه‌ها خلاصهٔ آراء غالب مفسران معتبر اهل اسلام را متذکر سده، به مناسبت معام، مطالب تاریخی بسیاری طرح کرده و کتاب علاوه بر تفسیر ىك سورهٔ کوحك قرآن سرح تاریخی عصر حصرت محمد (ص) نیز هسته.

۲۲ـ مظلومی، رجبعلی. پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی. تهران. نشر آفاق [و] کوکب. ۱۳۶۰ـ۱۳۶۲. ۴ ج. ۲۸۷ + ۱۵۱ + ۲۹۵ + ۲۶۱ ص. ۱۰۰۰ ریال.

جلد اول سرگذشت تاریخی قرآن است و نحوهٔ طرح و چگونگی تدوین و تنظیم و سندیت آن. جلد دوم سیر تاریخی قرائت است و از تلاش برای درست خواندن قرآن و از راه لفظ به معانی و محتوای آن رسیدن بحث می کند. جلد سوم و چهارم در بارهٔ فهم قرآن و چگونگی حدود و وسایط آن گفتگو می کند.

۲۳ــــــــ گامی در مسیر تربیت اسلامی: از کودکی تا بلوغ. ج ۲. تهران. کوکب [و] آفاق. ۱۳۶۲. ۳۱۹ ص. ۳۸۰ ریال.

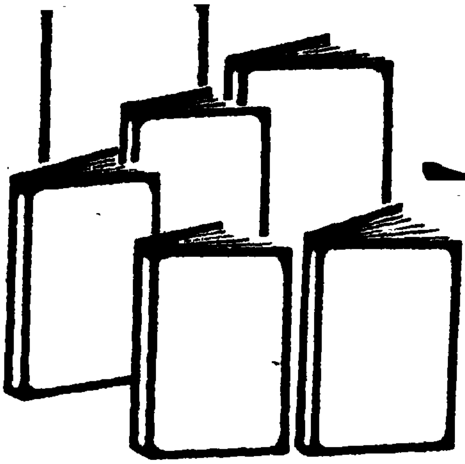
۲۴ـ مغربی، عبدالغنی. دنیای اسلام از پیدایش تا تجدید حیات. ترجمهٔ شیوا وضوی. تهران. رازی. ۱۳۶۲. ۲۱۴ ص. ۴۸۰ ریال.

پیدایش و رشد اسلام، چهار چهرهٔ درخشان اندیشهٔ عرب و اسلام: (ابن رشد، ابن‌تیمیه، ابن بطوطه، ابن‌خلدون) و پیشتازان انقلاب عرب از مطالب کتاب است. در بخش اول به جنبه‌های ایدئولوژیکی پرداخته شده است و در بخش دوم به جنبه‌های فرهنگی و بخش آخر در بارهٔ الجزایر و فلسطین است.

۲۵. وزارت ارشاد اسلامی. ادارهٔ پژوهش و نگارش. کتاب وحدت (مجموعهٔ مقالات). تهران. ۱۳۶۲. ۴۲۰ ص.

فرهنگ

کتابهای تازه



ف. الف. فریار

کلیّات

۱ـ آسیموف، آیزاک. ۱۰۰۱ شگفتی. ترجمه پروانهٔ مکانیك. تهران. فاریاب. ۱۳۶۲. ۲۸۴ ص. ۴۰۰ ریال.

در این کتاب که نه تقسیم‌بندی تاریخی دارد و نه تبویب موضوعی، هزار و یك نکته از واقعیات علمی گرفته تا رویدادهای تاریخی در کنار هم قرار داده شده و به صورت جُنگی سرگرم کننده و مستند در آمده است.

۲ـ منزوی، احمد. فهرست مشترك نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. ج. ۱. اسلام‌آباد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۶۲. ۳۲ + ۹۴۹ ص.

نخستین جلد فهرستی است که بناست مشخصات نسخه‌های خطی فارسی تمام کتابخانه‌های پاکستان در آن ثبت شود.

۳ـ وزارت بازرگانی. مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای بازرگانی. کتابشناسی کتابخانهٔ مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای بازرگانی. منابع فارسی. جلد اول (مهر ۱۳۵۹ ـ اسفند ۱۳۶۱). تهران. ۱۳۶۲. ده +۹۹۲ ص.

برای این اثر عنوان «فهرست» مناسبتر بود تا کتابشناسی. فهرست معادل کلمه catalogue و کتاشناسی برابر کلمه Bibliography است. این اثر فهرست است نه کتابشناسی.

۴ـ وزارت فرهنگ و آموزش عالی. مرکز اسناد و مدارك علمیّ. نمایه نامهٔ مدارك غیر کتابی موجود در مرکز اسناد و مدارك علمی؛ قسمت دوم از شماره ۵۰۱ ـ ۱۰۰۰. تهران. ۱۳۶۲. ۳۵۹ ص.

جلد نخستین این نمایه‌نامه در سال ۱۳۵۷ منتشر شده است.

۵ـ ———— طرح پیشنهادی شبکه اطلاع‌رسانی علمی و فنی کشور (پزشکی، کشاورزی، علوم طبیعی و ریاضی، فنی ـ مهندسی). تهران. ۱۳۶۲. ۹۳ ص. مصور. نقشه. نمودار.

۶ـ هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر. دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران. تهران فرهنگ انقلاب اسلامی. وزارت ارشاد اسلامی. ۱۳۶۲. ۱۶۳ ص. جدول. ۱۲۰ ریال.

بعضی از خطبه‌های رئیس محترم مجلس شورای اسلامی و امام جمعهٔ موقت تهران است که دربارهٔ دستاوردهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی انقلاب اسلامی ایراد شده است.

فلسفه

۷ـ بارت، ویلیام. اگزیستانسیالیسم چیست؟ ج ۲. ترجمه منصور مشکین‌پوش. تهران. آگاه. ۱۳۶۲. ۱۹۰ ص. ۲۴۰ ریال.

۸ـ حائری مازندرانی، محمد صالح (آیت‌الله). حکمت بوعلی سینا. ج. ۳. با مقدمه و ترجمه مؤلف به قلم عمادالدین حسینی اصفهانی، شهیر به عماد زاده به تصحیح و اهتمام حسن فضائلی شیوا. [تهران] حسین علمی (و) نشر محمد. ۱۳۶۲. ۵ ج. ۴۵۰۰ ریال.

۹ـ کاپلستن، فردریك. تاریخ فلسفه. ج اول: یونان و روم؛ قسمت اول: فلسفه پیش از سقراط، دورهٔ سقراطی، افلاطون. ترجمهٔ جلال الدین مجتبوی. تهران. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۲. هشت + ۳۶۲ ص. ۴۵۰ ریال.

اندیشهٔ سیاسی

۱۰ـ مك‌للان، دیوید. مارکس. ترجمهٔ منصور مشکین‌پوش. تهران. رازی ۱۳۶۲. ۱۳۵ ص. ۲۵۰ ریال.

مك‌للان متولد ۱۹۴۰ م. واستاد دانشگاههای نیویورك، کنت و سیملا

[illegible]

مناطق کویری و بیابانی ایران. تهران. ۷۱ ص. صص ۱۰ـ ۲۷ (ع ب).

۱۷۳ـ مهندس، ابوطالب. «منابع آبهای ایران از نظر توسعهٔ اقتصادی». رسالهٔ دورهٔ دکترای اقتصاد در دانشکده حقوق دانشگاه تهران. چاپخانهٔ ماد (مؤسسه اعتباری دانشگاه). تهران (۱۳۴۴ هـ . ش.) ۳۱۱ ص. صص ۴۵ـ۴۶، ۵۲ـ۵۴، ۷۰، ۱۹۹ـ۱۹۳، ۲۲۳، ۲۷۶ـ۲۷۷ (ع ب).

۱۷۴ـ ناجی، مهدی «آبیاری و زمین شناسی در تاریخ ایران» مجلهٔ خرد و کوشش، نامهٔ ادبیات و علوم اجتماعی دانشگاه شیراز. دورهٔ چهارم. دفتر دوم و سوم. شمارهٔ ۱۱ و ۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۵۲) صص ۱۴۱ـ۱۵۱. (ا ج).

۱۷۵ـ ناجی، مهدی «پایان تمدن کاریزی در ایران» مجلهٔ سخن. دورهٔ ۲۲. شمارهٔ ۹. (خرداد ۱۳۵۲). تهران. صص ۹۳۸ـ۹۴۴ (ع ب).

۱۷۶ـ ناصربن خسرو قبادیانی مروزی، ابومعین حمیدالدین (۳۹۴ـ۴۸۱ ق) (مؤلف) و به کوشش محمد دبیر سیاقی. «سفرنامه ناصر خسرو». چاپ دوم. کتابفروشی زوار. تهران (۱۳۳۵ هـ . ش .) سی و یك +۱۵۶ ص . صص ۱۲۶ـ۱۲۷ (ا ج).

۱۷۷ـ ناظمی، علیرضا. «کشت سنتی در باغستان. (فردوس)». پایان نامهٔ دورهٔ لیسانس در دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران. (بهمن ۱۳۵۵) ۱۰۰ ص.

۱۷۸ـ نصر اصفهانی ؟ «آبیاری و قنوات در ایران» (ـ).

۱۷۹ـ نیر نوری، حمید. «سهم ایران در تمدن جهان: کاریز» صص ۱۶ـ۲۸. انتشارات شرکت ملی نفت ایران. اسفند ۱۳۴۵ (ـ).

۱۸۰ـ وحیدی، منوچهر «آب و آبیاری در ایران» سازمان برنامه. دفتر اطلاعات و گزارشها. تهران. تیر ماه ۱۳۴۶. ۵۷ ص (م ا) و (آب)

۱۸۱ـ وحیدی، منوچهر. «مطالعه در بارهٔ قنوات کشور». سازمان برنامه. امور عمران روستائی. قسمت آبیاری (شهریور ۱۳۴۲) ۳۴ ص. عنوان روی جلد: قنوات ایران (ع ب) و (س ب)

۱۸۲ـ وزارت آب و برق. «در جستجوی آب». واحد آب (مرداد ۱۳۴۷). ۲۵ ص (م ن).

۱۸۳ـ وزارت آب و برق؟ «پروژهٔ تلفیق مطالعات و تهیهٔ اطلس هیدروژئولوژی جنوب البرز». جلد اول: آمار منابع آب



۱۵۰ـ گلبرگ، روزنامه. «مجاری آبهای زیر زمینی و عقیدهٔ کارشناسان» سال اول. شمارهٔ ۴۷ (فروردین ۱۳۳۲). صص ۱ و ۴ (م ا).

۱۵۱ـ لطیفی، عبدالباقی. «تاریخ قدیم آبیاری» مجلهٔ کابل (افغانستان) سال پنجم. شمارهٔ نهم (حوت ۱۳۱۴ هـ. ش.) صص ۸۳۳ـ۸۴۴ (م ا).

۱۵۲ـ لمتـون، ا. ک. س. (مؤلف) و منوچهری امیری (مترجم). «مالك و زارع در ایران». بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران (۱۳۴۵ هـ. ش.) ۸۳۶ ص. صص ۳۹۱ـ۴۱۱،۷۸۷ (اج).

۱۵۳ـ مجلهٔ آب «پیشگیری از مرگ و خطرات شغل مقنی» دورهٔ دوم. شمارهٔ دوازدهـم (اسفنـد ۱۳۳۸) صص ۷۴ـ۷۷. (م ا).

۱۵۴ـ مجلهٔ بانك اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران. «احیای قنوات کم آب و احداث سدهای کوچك». دورهٔ چهارم. شمارهٔ ششم (آذر ۱۳۴۲) ص ۵۸ (م ا).

۱۵۵ـ مجلهٔ بانك کشاورزی ایران «قنات در ایران». دورهٔ سوم شمارهٔ هیجدهم (بهمن ۱۳۳۹) صص ۳۳ـ۳۵ (م ا).

۱۵۶ـ مجلهٔ بانك کشاورزی ایران (نقل از مجلهٔ آب) «پیشگیری از مرگ و خطرات شغل مقنی» دورهٔ سوم. شمارهٔ یازدهم (تیر ۱۳۳۹) صص ۳۶ـ۳۹ (م ا).

۱۵۷ـ محسنیان، محمدرضا. «راه حل مشکل آب در کشاورزی». مجلهٔ دهقان روز. سال هجدهم. شمارهٔ ۱. (فروردین ۱۳۵۹) صص ۱۵ و ۲۵ (نقل از روزنامهٔ اطلاعات شمارهٔ ۱۶۰۹۸) (ع ب).

۱۵۸ـ محمودی، محمود «چاه معمولی، چاه عمیق، قنات» مجلهٔ آب. دورهٔ دوم. شمارهٔ هشتم و نهم. مهر ۱۳۳۷. صص ۸۰ـ۸۳ (م ن).

۱۵۹ـ محمودی، محمود «برآورد حفر قنوات با استفاده از وسائل مکانیزه پنوماتیك و وسائل دستی» تهران (مرداد ۱۳۴۰). ۸ ص+۵ جدول (ع ب).

۱۶۰ـ مزرعه، مجله «راه های احیای کشاورزی» (۱۳۵۹ هـ. ش.) سال اول. شمارهٔ اول (اردیبهشت ۱۳۵۹) ص ۱۳ (ع ب).

۱۶۱ـ مستوفی، حمدالله (مؤلف) و محمد دبیر ساقی (مصحح) «نزهة القلوب». کتابخانهٔ طهوری. (تهران. ۱۳۳۶ هـ. س.) ۲۴۵ ص. صص ۴ و ۱۶۵ (اج).

۱۶۲ـ مصاحب، غلامحسین «دائرة المعارف فارسی» جلد دوم. بخش اول. ش ـ ل (۱۳۵۶ هـ ش.) شرکت سهامی کتابهای جیبی. صص ۲۰۸۳ـ۲۰۸۴ (م ج).

۱۶۳ـ معین، محمد «فرهنگ معین». چاپ سوم (۱۳۵۶ هـ. ش.) ۶ جلد. مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر. تهران. ص ۲۷۲۹ (ع ب).

۱۶۴ـ مقدم، فاطمه «قنات در ایران» مجلهٔ تلاس. شمارهٔ ۲۳ (۱۳۴۹ هـ ش.) صص ۶۲ـ۶۷ (م ا).

۱۶۵ـ مقدم،؟ «قنات در ایران» ضمیمهٔ مجلهٔ تلاش. شمارهٔ ۳۷ (مهر و آبان ۱۳۵۱) صص ۲۱ـ۲۲ (نقل از مجلهٔ دهقان روز) (ع ب).

۱۶۶ـ ممقانی، ع. «قنات». مجلهٔ کشاورز. سال چهارم. شمارهٔ ۳۶ (آذر ۱۳۶۱) صص ۵۲، ۵۳ و ۶۷ (ع ب).

۱۶۷ـ منزوی، محمدتقی. «گفتاری دربارهٔ آبدهی قناتها» نشریهٔ دانشکده فنی دانشگاه تهران. شمارهٔ ۴۳. صص ۷۱ـ ۷۹ (دی ماه ۱۳۶۰) (ع ب).

۱۶۸ـ موحد دانش، علی‌اصغر. «احداث قنات، یادداشتهای شخصی» (۱۳۶۲ هـ ش). ۹ ص (ع ب).

۱۶۹ـ مورتون دلی برمن (مشاور منابع آب) کمیسیون ملی منابع آب در ایران «طرح پیشنهادی» ادارهٔ کل عمران بین‌المللی آمریکا، وزارت آب و برق. ۷۴ ص (ـ)

۱۷۰ـ مهجور، سید محمد ابراهیم (سازمان برنامه و بودجهٔ استان فارس). «قناتهای استان فارس، بازسازی، احیاء و احداث کاریزها». (اسفنـد ۱۳۶۰). عرضه شده در سمینـار برنامه‌ریزی استان فارس در شیراز. ۱۱ ص (ع ب).

۱۷۱ـ مهجور، سید ابراهیم (سازمان برنامه و بودجهٔ استان فارس). «تکنولوژی حفر قنات». (تیر ۱۳۶۰). ارائه شده در سمینار بازسازی، احیاء و احداث کاریزها (قنوات) در مشهد. ۲۳ ص (ع ب).

۱۷۲ـ مهدوی، مسعود. «پژوهشی دربارهٔ آب و آبیاری در روستاها منطقهٔ بیابانی شرق کاشان (روستاهای منظومهٔ ابوزید آباد)». (۱۳۵۶ هـ. ش.) نشریهٔ شمارهٔ ۵ مرکز تحقیقات

۱۳۰ـ فیلسوفی، اسماعیل. «آبهای زیرزمینی یا حفر قنوات و چاههای عمیق در ایران» نشریهٔ آب. سال اول. (با خلاصهٔ انگلیسی) (ـ).
۱۳۱ـ فیلسوفی، اسماعیل. عباس سیاسی و محمود ثقفی. «حفر قنوات و چاههای عمیق در ایران». دانشگاه تهران. دانشکدهٔ کشاورزی. گروه ماشینهای کشاورزی. نشریهٔ شمارهٔ ۱۱ (۱۳۳۴ هـ ش.) ۲۹ ص. (با خلاصه انگلیسی) (ـ).
۱۳۲ـ فیلسوفی، اسماعیل «آب قنات» نشریهٔ آب. دورهٔ دوم. شمارهٔ چهارم و پنجم. دیماه ۱۳۳۵. صص ۷ـ۱۲ (ع ب).
۱۳۳ـ قبادیان، عطاءالله. «سیمای طبیعی استان یزد در ارتباط با مسائل کویری (بررسی عمومی: ژئومورفولوژی، پدولوژی، هیدرولوژی و هیدروژئولوژی». دانشگاه جندی‌شاپور، دانشکدهٔ کشاورزی (۱۳۶۱ هـ ش.) ۳۵۰ +۱۱ ص. نقشه. صص ۲۲۸ـ ۲۴۵ (ع ب).
۱۳۴ـ قبطی سرابی، منصور. «راههای علمی و عملی برای جبران کمبود آب در ایران». وزارت کشاورزی و عمران روستائی. سازمان گسترش کشاورزی. ادارهٔ کل مهندسی زراعی. نشریهٔ شمارهٔ ۱۳۸. (تیرماه ۱۳۵۸) ۴۲ ص. صص ۲۳، ۲۵ـ۲۶ و ۳۲ (ع ب).
۱۳۵ـ قریب، عبدالکریم. «منشأ آبهای زیرزمینی». سخن علمی. دورهٔ دوم. شمارهٔ ۹ و ۱۰ (۱۳۴۲ هـ ش.) صص ۱۰۰۶ـ ۱۰۱۰ (ا ج).
۱۳۶ـ قطب، عنایت‌الله و عبدالله جناب. «طرح توجیهی ایجاد مرکز مطالعات و توسعه تکنولوژی قنات ایران». (مهرماه ۱۳۵۹) ۱۰ ص (ع ب).
۱۳۷ـ قویدل عسگری، محمد. «یزد». مجلهٔ کشاورز. شمارهٔ ۲۸ (فروردین ۱۳۶۱) صص ۲۲ـ ۲۳ (ع ب).
۱۳۸ـ کاتوزیان، ناصر. «حریم چاهها و قنوات» (ـ).
۱۳۹ـ کرجی، ابوبکر محمدبن الحسن الحاسب (مؤلف) و حسین خدیو جم (مترجم). «استخراج آبهای پنهانی». بنیاد فرهنگ ایران. تهران (۱۳۴۵ هـ ش) یب + ۱۲۷ص (ا ج) و (ع ج) و (ع ب).
۱۴۰ـ کرزن، جرج. ن. لرد (مؤلف) و ع. وحید مازندرانی (مترجم). «ایران و قضیهٔ ایران». جلد دوم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران (۱۳۵۰ هـ ش.) ۸۰۵ ص. صص ۷۴۶ـ۷۴۹ و فصل ۳۰ (ک ج).
۱۴۱ـ کشاورز امروز. «خشکسالی کرمان را تهدید می کند». نشریهٔ هفتگی کشاورز امروز. سال اول. شمارهٔ ۸ (۵۸/۹/۱۰) صص ۱ـ۲ (ع ب).
۱۴۲ـ کمیته آب شورای امور زیر بنائی استان کرمان. «گزارش هدفها و سیاستهای توسعهٔ بخش آب استان کرمان». شورای عالی برنامه‌ریزی استان کرمان. مقالهٔ ارائه شده در سمینار قنوات کرمان (اردیبهشت ۱۳۶۱). ۱۹ ص (ع ب).
۱۴۳ـ کمیتهٔ کشاورزی جهاد سازندگی اصفهان. «احیاء و بازسازی قنوات». (فروردین ۱۳۶۱). ارائه شده در سمینار احیاء قنوات و مسائل آبهای استان در کرمان. ۲۲ ص (ع ب).
۱۴۴ـ کوچکپور، آرش. «گزارش اجمالی امکانات منابع آب کشور». وزارت نیرو. امور آب (شهریور ۱۳۵۶). ۳۹ ص (ع ب).
۱۴۵ـ کورس، غلامرضا «قناعت یا کهریز» مندرج در کتاب «آب و فن آبیاری در ایران باستان» تألیف عنایت‌الله رضا، غلامرضا کورس، محمد علی امام شوشتری و علی اکبر انتظامی. وزارت آب و برق. تهران (۱۳۵۰ هـ ش.) ۲۹۹ص. صص ۱۴۴ـ۱۷۳ (ع ب).
۱۴۶ـ کیهان، روزنامه «نفوذ آب قنات به خانه‌های خیابان سامان و میدان ۵۹ نارمك» شمارهٔ ۱۱۷۶۲ (شنبه ۶۱/۱۱/۱۱) صفحهٔ ۱۸ (ع ب).
۱۴۷ـ گل افرا، فریدون «یزد، استان کویر، استان صنعت و کشاورزی» (۱۳۵۹ هـ . ش .) مجلهٔ کشاورز. سال یکم. شماره هفتم. تیرماه ۱۳۵۹. صص ۱۱ و ۳۹ (ع ب).
۱۴۸ـ گوره، ژان (مؤلف) و ذبیح‌الله منصوری (مترجم). «خواجهٔ تاجدار» جلد اول. مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر. تهران (۱۳۶۱ هـ . ش .) ۵۵۰ ص. صص ۴۷۱ـ۴۷۴، ۵۱۴ و ۵۱۸ (ع ب).
۱۴۹ـ گنجی، محمد حسن «میزان باران و منابع آب ایران» مجلهٔ بانك مرکزی. شمارهٔ ۶ (مهر ۱۳۴۵) (ـ).

۱۰۹ـ شرکت آب منطقه‌ای کرمان (سمینار قنوات) «مقالهٔ ارائه شده در سمینار قنوات کرمان». (اردیبهشت ۱۳۶۱) ۱۵ ص (ع ب).

۱۱۰ـ شرکت آب منطقه‌ای کرمان «گزارش قنوات منطقهٔ بم و نرماشیر». مقالهٔ ارائه شده در سمینار قنوات کرمان (اردیبهشت ۱۳۶۱). ۸ ص + ۴ ص گراف (ع ب).

۱۱۱ـ شریعتی، علی «کویر». انتشارات آشتیانی (۱۳۴۹ هـ . ش.). ۳۱۶ ص. کاریز. صص ۳۲ ـ ۴۰ (ع ب).

۱۱۲ـ شفیعی، عبدالعزیز «اقتصاد منطقهٔ فارس». رسالهٔ دورهٔ دکترای اقتصاد در دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه تهران. ۲۲۴ ص. صص ۹۳ ـ ۹۴ (۱۳۴۷ هـ . ش.). (ع ب).

۱۱۳ـ صالحی، عزت‌الله. «هیدروژئولوژی». انتشارات دانشگاه تبریز (۱۳۵۲ هـ . ش .) ۲۶۳ ص (ك ج).

۱۱۴ـ صدر، کاظم «افزایش بهره برداری از قنات». دانشگاه شیراز. دانشکدهٔ کشاورزی. مرکز تحقیقات کشاورزی. نشریهٔ ترویجی شمارهٔ ۱۳ (فروردین ۱۳۵۸). ۱۳. ص (ع ب) و (آر).

۱۱۵ـ صدر، کاظم «اهمیت کنونی قنات». اولین سمپوزیوم سیاست کشاورزی ایران. دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه شیراز. (دوشنبه ۱۱ تا پنجشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۷). ۲۷۴ ص فارسی + ۳۹ ص انگلیسی + ۴۰ ص فارسی. صص ۱۸۱ ـ ۱۹۰ (ع ب).

۱۱۶ـ صفائی، ؟ «بحث کلی دربارهٔ پروژه نویسی طرحهای بزرگ کشاورزی و دامداری و مسائل مربوط به ادارهٔ فنی». (تیر ۱۳۴۷) بانك کشاورزی ایران. ۲۱ ص. صص ۸ و ۱۷ (ع ب).

۱۱۷ـ صفاران، محمدعلی. «نظام آبیاری سنتی و تغییرات آن پس از اصلاحات ارضی، در باغ ملك جانکی خوزستان». (۱۳۵۵ هـ ش.) دانشگاه تهران. دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون. پایان‌نامه برای دریافت درجهٔ لیسانس. ۹۶ ص. صص ۵۱ ـ ۷۲ (ن ك).

۱۱۸ـ صفی‌نژاد، جواد «مونوگرافی ده طالب آباد». انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران. (۱۳۴۵ هـ . س.) ۵۳۴ ص. صص ۲۷۱ ـ ۲۷۷ (ـ).

۱۱۹ـ صفی‌نژاد، جواد «قنات در ایران». دانشگاه تهران. مجلهٔ دانشکده (نشریهٔ مرکزی دانشگاه تهران). سال دوم. شمارهٔ هشتم (۱۳۵۶ هـ . س.) صص ۸۶ ـ ۱۱۹ (ع ب).

۱۲۰ـ صفی‌نراد، جواد. «نظامهای آبیاری سُنتی در ایران». انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه تهران. سمارهٔ ۸۸ (۱۳۵۹ هـ س.) ۲۸۲ ص (ع ب).

۱۲۱ـ صنعتی‌زاده، همایون. «قالی عمر». مجموعهٔ سحر (۱۳۵۶ هـ ش.) کتابفروسی ابن‌سینا. تهران. ۱۱۸ ص. صص ۱۰ـ۱۲ (ع ب).

۱۲۲ـ ع. ؟ «آب قنات یا چاه، این یا آن» تهران اکونومیست. سال دوازدهم. شمارهٔ ۵۵۳ (۱۳۴۳ هـ س.) صص ۴۴ و ۴۵ (م ا).

۱۲۳ـ عباس‌زاده فرد، ساهرخ. «بازسازی قنوات و مشکلات موجود در رابطه با احیای قنوات استان زنجان». مقالهٔ ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. (تیر ماه ۱۳۶۰) ۳ ص. (ع ب).

۱۲۴ـ عطارزاده، علی اکبر «گزارش قنوات منطقهٔ قزوین». شرکت سهامی سازمان آب منطقه‌ای تهران. طرح آبیاری دشت قزوین. تهران (۱۳۴۵ هـ ش.) ۵ ص (ع ب).

۱۲۵ـ علیزاده، امین «قنوات ایران». دهقان روز. سال پنجم. (۱۳۴۶ هـ ش.) صص ۱۷ و ۳۷ (ـ).

۱۲۶ـ غفوری، محمدرضا و رضا مرتضوی. «آبشناسی». انتشارات دانشگاه تهران (ـ).

۱۲۷ـ فرساد، مهدی «تاریخ مهندسی در ایران». انتشارات دانشگاه شیراز (۱۳۵۶ هـ ش.) ۷۳۰ ص. صص ۳۲۶ـ۳۳۶ (ع ب).

۱۲۸ـ فسائی (اعتصام الدوله)، میرزا حسن. «فارسنامهٔ ناصری». (ا ج).

۱۲۹ـ فیلسوفی، اسماعیل «حفر قنوات و چاههای عمیق در ایران». مجلهٔ ماهانه کشاورزی. شمارهٔ ۱۰. سال ۲۰ (۱۳۳۵ هـ ش.) صص ۳۴ـ۴۲ (ـ).

[illegible]

٨٥٤ - ٨٥٨ [illegible] ٨ [illegible] ١٨٥٥)
[illegible]
[illegible] -١٠٧
[illegible]
٨٨١ + ٩٨ [illegible] (١٨٤١ [illegible]
[illegible]
[illegible] -١٠٨
- ٨٨ [illegible]
١١ - ٨١ [illegible] (١٨٨١ [illegible]) ٨٨ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] -١٠٤
[illegible]
(١٨٥٨ [illegible]
[illegible] -١٠٥
(-) [illegible] ٩٥١ (١٨٥٥ [illegible]
[illegible] -١٠٤
٨٠٤ - ١١٤ [illegible]
٨٨١٨ [illegible]
[illegible] -١٠٨
[illegible] -١٠٨
[illegible] (٨/٨/٩٥) [illegible]
[illegible]
[illegible] -١٠١
[illegible]
٧٢ - ٢٤ [illegible] (١٨٨٩ [illegible]) ٨٨ ٢ ٨٨ [illegible]
[illegible]
[illegible] -١٠٠
٧٨ - ٨٧ [illegible]
[illegible] ٧٨١ [illegible] (١٨٥٨ [illegible])
[illegible] -٩٩
٨٧٨ - ٢٤٨ [illegible]
[illegible]
[illegible] (١٨٥٨ [illegible])
[illegible] -٩٧

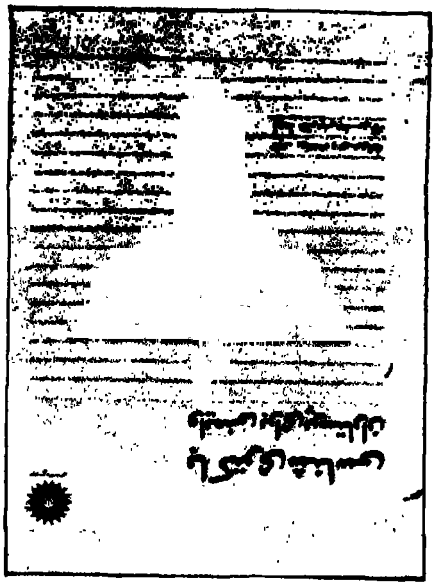
[illegible]

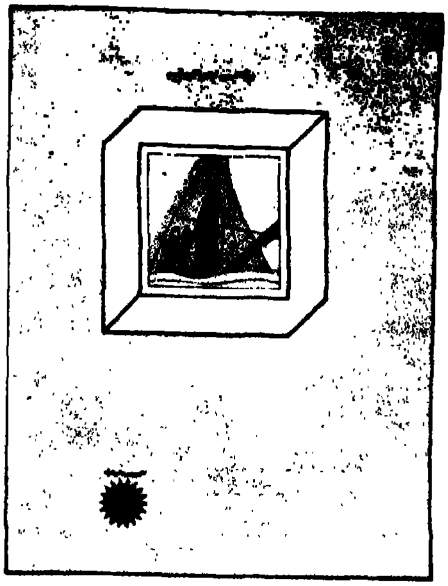
[illegible]

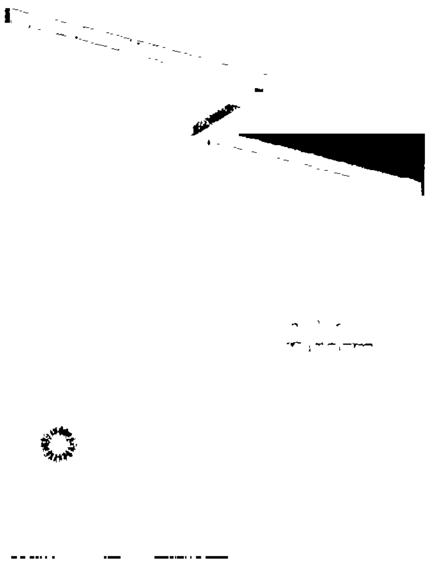
[illegible]

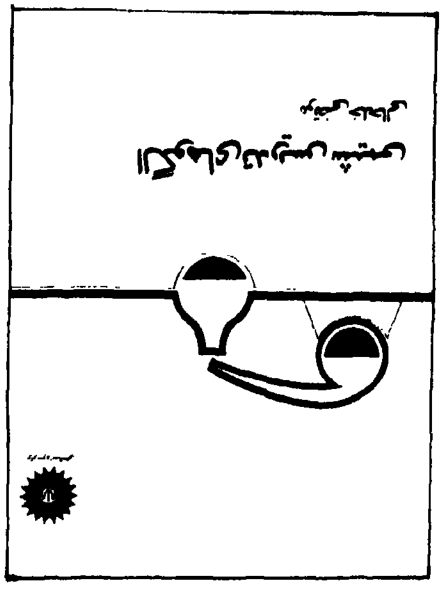
[illegible]

[illegible]









[illegible]



میرچاالیاده [راست]، کارل گوستاویونگ [چپ].

وی به آزمایش وجدان درك کرده است، دریابد. بنابراین از نظر او هر پدیدهٔ مذهبی، متعلق به هر دوره و زمانه و هر تمدن و فرهنگی که باشد، اعم از قدیم و جدید و یا سنتی و امروزین، فی‌حدذاته مهم و ارزشمند است و هیچیك را بر دیگری مزیت و رجحانی نیست و به همین جهت کاربرد روش تاریخی در بررسی پدیده‌های مذهبی به اعتقاد وی خطاست، زیرا روش مزبور بر این اصل مبتنی است که پدیده‌های مذهبی راه تکامل و تطور پیموده‌اند، و از سادگی به پیچیدگی رفته‌اند. الیاده برعکس (همچون هنری کربن) اعتقاد دارد که تجربهٔ یوگا یا اعمال شمن، از لحاظ مذهبی، به همان اندازه اهمیت و قدر و قیمت دارند که شعائر و مناسك مسیحیت. و بنابراین طبیعتاً در پدیده‌های مذهبی جویای ساختارهایی است که

نابت ولایزال‌اند و از این لحاظ با کلودلوی ـ استروس همنواست

حال ببینیم پدیدهٔ مذهبی از نظر الیاده چیست؟ الیاده مذهب مجلا و مظهر قداست می‌داند و مشخصهٔ پدیدار مذهبی، در نظر ا همین تجلّی قداست (در امور و مقولات دنیوی) است و قداست هم به انحاءِ مختلف تعریف می کند. از جمله: ابدیت، مبدأ متعا تمامیت وجود، کمال مطلق، حقیقت ماوراء تاریخ و جهان و غر سں با این حال در هر پدیدهٔ مذهبی، با تجلی قداست سر و ک داریم که خود ساختاری دیالکتیکی دارد. یعنی در صورت اشیاء متعلقات جهان خاکی جلوه می کند و یا به کسوت بشری درمی‌آید بدین‌گونه ناسوت آینه‌دار طلعت لاهوت می‌شود.

اسطوره و نماد دو صورت ممتاز تجلی قداست‌اند و بنابرا از حقایق ابدی و سرمدی حکایت می کنند، نه از اوهام و خرافاد داستانهای راست‌اند، نه قصه‌های دروغ؛ چون اسطوره و نه معتقدان را به جهانی بهشت آیین رهنمون می‌شوند که پیش «سقوط» آدم و عالم در دور تاریخ و در چنبرهٔ زمان فلکی، به ز انسان مذهبی، واقعاً وجود داشته‌اند و بنابراین انسان مذهب می‌تواند، به وساطت اسطوره و نماد، با آن جهان معنوی و روحا دوباره پیوند برقرار کند و به ساحت ابدی وجود خویش که هم اصل آسمانی یا اخگر خدایی وجود وی است دست یابد، زیرا لحاظ انسان مذهبی، زمان و تاریخ برگشت ناپذیر نیستند و تجا امر قدسی، با تجدیدعهد، همواره میسر است.

الیاده معتقد است که روش او در بررسی تاریخ ادیان، از ر آشنا ساختن انسان جدید مغرب‌زمین با فرهنگهای کهن و سنت غیرغربی و گسترش دادن افق دید او، بشر دوستی نوینی بنیا می‌نهد و این انسان مقهور تاریخ را یاری می‌دهد تا در برابر هجو و تعرض تاریخ، که به زعم او بدبینی و دهشت برمی‌انگیزد، به دفا از خود بایستد.

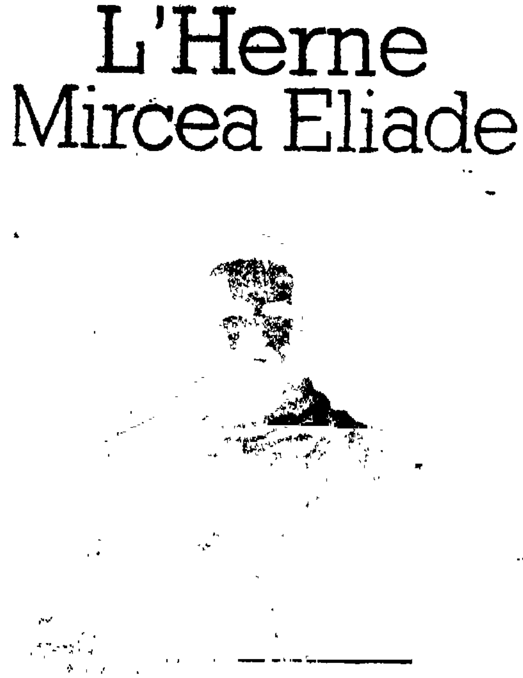
طالع بلند!

منجمی را بر دار کردند. کسی در آن محل از او پرسید که این صورت را در طالع خود دیده بودی؟ گفت: رفعتی می‌دیدم لیکن ندانستم که بر این موضع خواهد بود!

فخرالدین علی صفی ـ لطائف الطوائف

مذهب را چنانکه هست باید شناخت

جلال ستاری



Mircea Eliade Editions L'Herne. Paris, 1978

سی و سومین شمارهٔ مجلهٔ *L'Herne* (در سال ۱۹۷۸) که هر دفترش به یکی از نامداران عالم سیاست، هنر، ادب، فلسفه، شرق‌شناسی و... اختصاص دارد، ویژه‌نامه‌ای است در شناسی میرچا الیاده(Mircea Eliade)، داستان‌نویس، هندشناس، اسطوره‌شناس و صاحب‌نظر در تاریخ تطبیقی ادیان که در همهٔ این رشته‌ها دارای تألیفاتی است که امروزه در سراسر جهان شناخته شده و به شهرت رسیده‌اند.

وی در سال ۱۹۰۷ در رومانی زاده شد و پس از چند سال اقامت در هند، به روزگار جوانی، بعد از جنگ دوم جهانی به فرانسه رفت و مدتی در آنجا به تدریس اشتغال داشت تا سرانجام در سال ۱۹۵۶ رهسپار آمریکا شد و با سمت استادی به تدریس تاریخ ادیان در دانشگاه شیکاگو پرداخت.

مطالب این ویژه‌نامه مشتمل است بر نوشته‌هایی از خود میرچا الیاده که تا آن زمان هنوز به چاپ نرسیده بود، مقالاتی در تحلیل افکار او، و نیز یادداشتهایی که برخی از صاحب‌نظران و دوستداران دربارهٔ همدمی و همدلیی که با وی دارند تحریر کرده‌اند. این مقالات را البته معتقدان و ستایشگران میرچا الیاده نوشته‌اند و بنابراین همه در تمجید و تحسین اندیشه‌های اوست و به همین لحاظ هیچ نقدی از افکار و آثار الیاده در این دفتر نیامده است.

مقالات تحقیقی ویژه‌نامه جوهر افکار الیاده و روش علمی وی را در پژوهش روشن می‌سازد که، نظر به اهمیت مطلب، چکیدهٔ آنها را در اینجا می‌آوریم.

نظر اساسی الیاده تحویل ناپذیری پدیده یا پدیدار مذهبی به مقولات دیگر است، بدین معنی که بنا به اعتقاد وی، پدیدهٔ مذهبی را، برخلاف نظر دورکیم جامعه‌شناس و فروید و یونگ روانشناس، نمی‌توان به مقولات اجتماعی یا روانشناختی مؤوّل کرد. پدیدهٔ مذهبی پدیده‌ای است مستقل که باید به عنوان پدیده‌ای مذهبی با مقیاس و معیاری فراخور مقام و مرتبهٔ آن مورد مطالعه قرار گیرد.

از این رو روشی که الیاده برای پژوهش اختیار کرده، روش پدیدارشناختی است، یعنی می‌کوشد تا خود را به جای انسانِ مذهبی (homo religiosus) بگذارد و پدیدهٔ مذهبی را همان‌گونه که

نظر از صحت یا سقم‌آرایی که در آنها ارائه شده، پر و پیمان‌تر از آن چیزی است که معمولاً از یك سخنرانی انتظار می‌رود، و این خود تا حدود زیادی از احاطه و تخصص الگار نسبت به موضوع حکایت دارد.

در مقالهٔ نخست، وی تاریخچهٔ تشیع در ایران را، از دورهٔ صفویه و پیش از آن تا به امروز، با ایجازی ماهرانه مورد بحث قرار داده و ضمن ارائهٔ توضیحاتی در زمینهٔ تحول «طبقهٔ» علمای شیعی به مجتهدین قدرتمند، اختلاف نظرهای اصولیون و اخباریون، اجتهاد و تقلید و نظایر آن، به شرح تطور و تحول اندیشهٔ سیاسی شیعه در ایران و نیز مبانی و انگیزه‌های شیعی انقلاب اسلامی ایران پرداخته است. آرای وی در این مقاله به طور کلی درخور اعتنا و تأمل، ولی نه تماماً قابل تصویب و تأیید، است. از جمله پیشنهادهای بکر و بدیع وی در این مقاله این است که تاریخ ایران را برحسب مجتهدین طرازاول بازنویسی کنند. (انقلاب اسلامی در ایران، ص ۲۷). طی مقالهٔ دوم، ضمن ادامهٔ بحث پیرامون اندیشهٔ سیاسی شیعه و تحول نقش علمای شیعه و نیز برخی از چهره‌های متأخرتر ایشان، امام خمینی را مظهر اعلا و تجسم سنت علمای شیعه در ایران می‌داند. وی طی این بخش از کتاب، شرح مختصری از احوال، اقوال و سوانح زندگی و مبارزات رهبر انقلاب نیز ارائه کرده است. مقالهٔ سوم به بررسی اجمالی تأثیر اندیشه و آثار مرحوم دکتر شریعتی در شکل‌گیری یا تدارك زمینه‌های انقلاب اسلامی اختصاص دارد. وی در همان کلام آغازین این مقاله می‌گوید که «... در یك کلام می‌توان او را ایدئولوگ اصلی انقلاب اسلامی توصیف کرد.» (انقلاب اسلامی در ایران، ص ۹۷). او که مرحوم شریعتی را «در زمرهٔ یکی از چهره‌های اصلی انقلاب پس از شخص آیت‌الله خمینی» بشمار می‌آورد، همانجا ادامه می‌دهد که «هرچند بنابر یك سنت دیرینه، انقلاب به طور کلی توسط «علمای» شیعه و در رأس آنها آیت‌الله خمینی رهبری گردیده است، معهذا نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که اندیشه و آثار دکتر شریعتی بود که بخش وسیعی از اقشار جوان و تحصیل کردهٔ ایران را آماده ساخت تا رهبری آیت‌الله خمینی را پذیرا شده و با خلوص حمایت از آن پیروی کنند. (همانجا) این فصل روی‌هم‌رفته کوتاه‌تر از بقیهٔ فصول است، ولی در عوض گفت و شنود متعاقب آن طولانی‌تر است. در این بخش از کتاب برخی از مسائل مربوط به احیای فکر دینی و تجددطلبی در اسلام نیز مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. و بالأخره، مقالهٔ پایانی کتاب به بررسی خود انقلاب در نخستین سال پیروزی آن (از دی ۱۳۵۷ تا یکسال بعد) پرداخته است. محور بحث و گفتگو در این مقاله تماماً مسائل جاری همان ایام و شرح و بسط مفسرانهٔ جریانات است که از هر دهان که می‌شنوی نامکرر است.

فهرست اعلامی که در چاپ جدید افزوده شده به فایدهٔ کتاب افزوده است. اما اغلاط چاپی که در طبع «دانشجویی» ۱۹۸۰، منهای تنها یك مورد، شاید اصلاً وجود نداشت، در چاپ جدید، خصوصاً با توجه به سنت چاپ منزه و بی غلط کتابهای انگلیسی، نسبتاً زیاد می‌نماید، و این ظاهراً حاکی از شتابزدگی در رساندن این چاپ تغییر عنوان یافته به بازار است. تمامی تغییری که در این چاپ جدید نسبت به چاپ نخست کتاب داده شده است کلاً از حذف یکی دو زیرنویس و یکی دو سطر بی تأثیر در مضمون گفتار، افزودن حدود یك پانوشت و یك توضیح نه چندان مهم، تغییر یك دو کلمه مثل God - fearing به muttaqi (در ص ۸۰) و افزودن یك upon whom he peace (به معنای صلی‌الله علیه) به دنبال عنوان پیامبر اکرم (ص) (در ص ۱۲۴) و دست آخر به هم پیوستن یك دو پاراگراف در اینجا یا آنجای کتاب، فراتر نرفته است. این تجدید چاپ محضاً تغییر عنوان یافتهٔ کتاب خصوصاً بدان لحاظ قابل توجه است که مؤلف متعاقب انتشار ترجمهٔ فارسی انقلاب اسلامی در ایران (که از سوی ناشر برخی توضیحات و تصحیحات در آن وارد شده بود ولی بعداً گویا بدون آن انتشار یافت)، طی نامه‌ای، ضمن یادآوری این که دهها سخنرانی منقح‌تر دیگر در تجلیل از انقلاب اسلامی ایران ایراد کرده، از این که چرا این چهار سخنرانی «ارتجالی» وی، بدون آن که بعداً فرصت تصحیح و تنقیح آنها را بیابد، و اصلاً بدون اجازهٔ وی چاپ و توزیع و دست آخر به فارسی نیز ترجمه شده است، گلایه کرده بود. شاید که اعتراض مؤدبانهٔ مؤلف به ترجمهٔ چاپ اول این کتاب برای پیشگیری از نقد و نظرهای مخالفی که محتمل می‌نموده، بوده باشد؛ و چون ترجمهٔ کتاب پس از انتشار، با آن چنان نقد و نظرهای منتظری مواجه نشد، لذا دیگر تجدید نظر و تنقیح آن سخنرانیهای «ارتجالی» از جانب مؤلف مسلوب به انتفای موضوع قلمداد شده باشد. وگرنه، حدود بیش از سه سال وقت برای وارد کردن چند توضیح یا تصحیح و یا تجدیدنظر در چهار سخنرانی فرصت ضیقی نیست. خدا داند.

---

1. Algar, Hamid. Four Lectures on: *Iolamic Revoluion in Iran.* London, Ppen Press Ltd., 1980.

۲. الگار، حامد. انقلاب اسلامی در ایران: چهار سخنرانی از پروفسور حامد الگار. ترجمهٔ مرتضی اسعدی و حسن چیذری، تهران، انتشارات قلم، مهرماه ۱۳۶۰.

ریشه‌های انقلاب اسلامی

مرتضی اسعدی

The roots of the Islamic Revolution

Hamid Algar

The Roots of Islamic Revolution. Hamid Algar, London, The Open-Press Ltd, 1980, 136 pp.

این کتاب که روی‌هم‌رفته به تحلیل از انقلاب اسلامی ایران و توضیح و تحلیل خاستگاههای عمدهٔ آن پرداخته، درواقع دومین طبع متن سخنرانی‌ای است که مؤلف، حامدالگار، سپس، در سال ۱۹۸۰، در مؤسسهٔ اسلامی لندن ایراد کرده بوده است. چاپ نخست این کتاب، از سوی همین مؤسسهٔ اسلامی لندن در سال ۱۹۸۰ م (۱۳۵۹ هـ ش) انتشار یافت[۱] و در همان ایام به فارسی ترجمه و منتشر گردید.[۲] (ظاهراً در همان ایام ترجمهٔ دیگری از این متن نیز از سوی واحد فرهنگی سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران انتشار یافته بود.) با این حال، جز اشارهٔ گذرایی که در پیشگفتار طبع فعلی به این مطلب شده است، شناسنامه یا مشخصات کتابشناسی این چاپ حاکی از این که پیشتر چاپ دیگری از این اثر انتشار یافته بوده، نیست.

این کتاب متضمن پیشگفتاری است مجمل، کمتر از یک صفحه، و در عوض مقدمه‌ای تقریباً ممتع و مبسوط از ویراستار طبع اول (دکتر کلیم صدیقی، مدیر مؤسسهٔ اسلامی لندن) تحت عنوان «مرحله‌ای جدید در نهضت اسلامی»، و به دنبال آن چهار فصل اصلی (و یا درواقع متن چهار سخنرانی مؤلف) است تحت عناوین: «ایران و تشیّع»؛ «آیت‌الله خمینی تجسم یک سنت»؛ «اسلام به عنوان ایدئولوژی: اندیشهٔ علی شریعتی»؛ و «سال انقلاب (: ۱۳۹۸_۱۳۹۹ هـ ق)»، و در پایان یک فهرست اعلام که در طبع نخست وجود نداشت. در هر یک از این فصلهای چهارگانه به دنبال متن اصلی سخنرانی مربوطه، پرسشهایی که از جانب حاضران در جلسهٔ سخنرانی مطرح و از جانب مؤلف پاسخ گفته شده، آمده است.

در مقدمهٔ کتاب، دکتر کلیم صدیقی ضمن توضیحی پیرامون وضع امت اسلامی پیش از ظهور انقلاب اسلامی ایران، و این که تا آن زمان این امت راهبر و طلایه‌داری نداشته است، از این انقلاب به عنوان تجدید مطلع وحدت جهانی امت اسلامی یاد و تجلیل می‌کند و عنایت به ضرورت ثبت و ضبط دقایق و بررسی و تحلیل دقیق هرگام این نهضت و انقلاب را وظیفه‌ای بسیار اساسی برای روشنفکران مسلمان می‌داند. وی معتقد است که «انقلاب اسلامی یک حادثه نیست، بلکه زنجیره و سلسله‌ای از حوادث و جریانی پویا و مداوم است. این انقلاب نمی‌تواند جریانی باشد که دفعتاً و سریعاً پایان یابد. زمانی طولانی و شاید یک نسل یا بیشتر لازم است تا این انقلاب خودش به صورت «معیار» (و «قاعده») درآید. (انقلاب اسلامی در ایران، ص ۱۲.)

در فصول چهارگانهٔ بعدی نیز الگار کلاً عمده‌ترین زمینه‌ها و علل و عوامل انگیزش شور اسلامی و انقلابی را در ایران مورد بررسی قرار داده است. هریک از این مقالات یا سخنرانیها، قطع

عنوان سربازانی که در پادگان ایالت کبیر خراسان مشغول انجام وظیفه هستند از جلو سپهسالار بگذرانند. بدبختانه سیما و هیئت ظاهری این گدایان و صیغه‌خوانها، موقعی که تغییر لباس دادند و اونیفورم‌های چروك خورده و بیدزدهٔ سربازان غایب پادگان را به تن کردند، به‌قدری مضحك و خنده‌دار بود که هنگام رژه رفتن از مقابل سپهسالار نه تنها خود او بلکه تمام نظار و تماشاگران را به خنده انداختند. افتضاح قضیه طوری بالا آمد که سپهسالار بی‌درنگ دستور داد اعضای این فوج دلقکان را مرخص کنند و افسری که فرماندهی هنگ کذایی را به عهده داشت (به قراری که شنیدیم) ناچار شد مبلغی هنگفت به عنوان حق‌السکوت به سپهسالار بپردازد، ولی از خطر اصلی (یعنی از دست دادن مقام و منصب) که فوق‌العاده از آن می‌ترسید در امان ماند و بازیگرانی که برای ایفای نقش موقت سربازی اجیر شده بودند دوباره به سر کسب و کار خود، که عبارت از شخم‌زنی، دکانداری و گدایی معمم بود، برگشتند.

یك روز یکی از دوستان ایرانی‌ام، که با او دربارهٔ وضع نابسامان ارتش ایران بحث می‌کردیم، به من ... گفت:« ارتش امروزی ایران به شیر بی‌یال و دم و اشکم شبیه است و همچنانکه آن شیر تنومند نه دم داشت و نه دندان و نه پنجه، قوای نظامی ما هم ـ افسوس ـ نه پیاده نظام دارد، نه سواره نظام و نه توپخانه!»

از آنجا که نیروی قزاق ایران تحت فرماندهی سرهنگ کاساکوفسکی مظهری آشکار از قدرت روسیه بود، من نیز تصمیم گرفتم نوعی علامت محسوس و مرئی از قدرت بریتانیا در مقابل آنها علم کنم که لااقل همان تأثیری را که لباس نظامی فرماندهان روسی در چشم ایرانیان داشت داشته باشد. بدین منظور، با جلب رضایت حکومت هند، سرانجام موفق شدم یك نیروی کوچك نظامی از «اسواران هندی» به ایران بیاورم که در آتیه به عنوان اسکورت رسمی وزیر مختار بریتانیا و جانشینان او در این کشور انجام وظیفه کنند و درعین حال گارد محافظ سفارت هم باشند. این سربازان که بعضی‌شان از «سیك» ها و بقیه از مسلمانان هندی بودند، در چشم ایرانیان نشانهٔ محسوس قدرت بریتانیا شمرده می‌شدند و حضور آنها با آن عمامه‌های زرباف، نیزه‌های درخشان و اسبان راهوار، در پیش و پس کالسکهٔ ایلچی امپراتور انگلیس، تصویری از قدرت و عظمت بریتانیا به ذهن سربازان ایرانی و ساکنان تهران تلقین می‌کرد که مسلماً بی‌تأثیر نبود. این سربازان مسلمان نه‌تنها اسکورت مجلل وزیر مختار بریتانیا را در تهران تشکیل می‌دادند، بلکه در طی زمان دسته‌هایی از آنها به شهرهای بزرگ ایران، نظیر مشهد و اصفهان و شیراز، نیز فرستاده شدند تا همین وظایف را نسبت به کنسولها و سرکنسولهای ما انجام دهند و در همان حال گارد محافظ کنسولگریها هم باشند.

---

۱. Sir H. Drummond - Wolff وزیر مختار انگلیس در ایران در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۸۷ ـ ۱۸۹۰ م.)

۲. شرکت نفت دارسی، که بعداً به نام شرکت نفت ایران و انگلیس (Anglo-Iranian Oil Company) معروف شد، در بدو تأسیس پانصد هزار سهم یك لیره‌ای داشت، یعنی سرمایهٔ اولیه اش پانصد هزار لیرهٔ انگلیسی بود. از این میزان سهام اولیهٔ شرکت، ۳۰۰۰۰ سهم به عنوان پیشکش به مظفرالدین شاه تقدیم و ۲۰۰۰۰ سهم میان رجال متنفذ ایران ظاهراً به عنوان هدیه (و معناً به عنوان رشوه) توزیع شد. بقیهٔ سهام (چهارصد و پنجاه هزار سهم یك لیره‌ای) تحت اختیار سرمایه‌داران انگلیسی (و در رأس آنها خود مستر دارسی) قرار گرفت.

در ... ضمن طبق قراردادی که شرکت نفت با رؤسای ایل بختیاری بست، قرار شد که اینان، در مقابل حراست از لوله‌های نفت، که از خاکشان می‌گذشت، سالانه سه هزار لیره (به پول آن زمان) دریافت دارند. نیز به این خوانین وعده داده شد که پس از اینکه عملیات حفاری به نتیجه رسید و نفت کشف شد ۳٪ (سه درصد) از منافع فروش مال آنها باشد. سهم امین‌السلطان از معاملهٔ نفت ده هزار لیره شد که به وسیلهٔ مستر ماربوت به وی پرداخت شد.

قسمت عمدهٔ سهام مظفرالدین شاه و درباریان را شرکت نفت ایران و انگلیس یکی دو سال بعد در مقابل قیمت نقد خریداری و تقریباً تمام سهام شرکت را منحصر به خود کرد.

۳. ویلیام ناکس دارسی (Willam Knox D'Arcy) این مرد اصلاً از اهالی ایالت دونشیر (Devonshire) انگلستان بود که در هفده سالگی همراه پدرش به ایالت کوینزلند استرالیا مهاجرت کرده و در طی زمان با سرمایه‌گذاری در معادن طلای مونت مورگان ثروتی هنگفت به‌هم زده بود.

۴. این وام، به وام دوم ایران از روسیه معروف است. وام اول از محل همین وام دوم استهلاك شد.

۵. Col. Kosakovsky خاطرات بسیار جالب این افسر روسی به فارسی ترجمه شده است.

۶. در ایران آن دوره (مثل افغانستان امروز) عمامه به سر داشتن مخصوص روحانیون نبود، بلکه تجار و بعضی اصناف دیگر نیز از عمامه استفاده می‌کردند. عمامهٔ صنف تجار شیرشکری بود و سایر اصناف علایم مشخص کننده داشتند. گداها نیز گاهی از عمامه سوء استفاده می‌کردند.

خواهد خواست، انقیاد مطلق شاه نسبت به خواسته‌های روسیه و قبول بی‌چون و چرای راهنماییها و صوابدیدهای آن دولت است. به عبارت دیگر، روسها اگر حاضر می‌شدند به شاه ایران پول قرض بدهند، متقابلاً انتظار داشتند که او در آتیه مثل امیر بخارا و خوانین خیوه و خجند از فرمانهای سن‌پترزبورگ اطاعت کند و قدمی برخلاف ارشاد آنها برندارد. به علاوه خود من در همان روزها از مجاری موثق اطلاع پیدا کرده بودم که صدراعظم درصدد بستن پیمان تجارتی جدیدی با روسیه است که به احتمال قوی لطمهٔ جبران‌ناپذیر به منافع بریتانیا خواهد زد، زیرا پیمانی که خود ما در آن تاریخ با ایران داشتیم فقط تا این اندازه به ما حق می‌داد که انتظار رفتار «کاملة الوداد» از اولیای این کشور داشته باشیم و این شرطی بود که به هیچ‌وجه رضایت ما را تأمین نمی‌کرد. زیرا پیمانی که امین‌السلطان اکنون می‌خواست با روسها ببندد ممکن بود چنان تنظیم شود که در عمل علیه ما کار کند و مفهوم «رفتار کاملة الوداد» را کاملاً خنثی و بلااثر کند. برتری نفوذ روسها در ایران گرچه به ظاهر آن اندازه کامل و مرئی نبود که نفوذ و تفوق خود ما در مصر، ولی در عمل کمتر هم نبود، زیرا نیرویی به نام هنگ قزاق ایران توسط روسها در این کشور ایجاد شده بود که در این تاریخ تحت اوامر یك فرمانده روسی به نام سرهنگ کاساکوفسکی[۵] قرار داشت و از حیث اسلحه و تعلیمات نظامی بسیار مجهز بود. و همین نیرو برای اجرای مقاصد روسها در ایران وسیله‌ای بسیار مؤثر به شمار می‌رفت. اما ارتش رسمی دولت ایران از مدتها به این طرف وضعی پیدا کرده بود که نه تنها قابل تحقیر بلکه سزاوار چیزی پایین‌تر از تحقیر بود.

وضع ارتش

یك روز، به هنگام بیرون آمدن از در بزرگ سفارت انگلیس با منظره‌ای روبه‌رو شدم که فوق‌العاده اسباب تفریح و خنده‌ام شد، زیرا چشمم به یکی از قراولان ایرانی سفارت، که روی جاجیم پاره‌ای لم داده بود، افتاد که برخلاف معمول همیشگی، که می‌بایست فوراً از جایش برخیزد و برایم پیش‌فنگ کند، ابداً اعتنایی به حضورم نکرد و همان‌طور سرجایش باقی ماند. من از او بازخواست کردم که چرا از سرجایش بلند نشده و سپس سؤال کردم که اصلاً چه مدت به حرفهٔ سربازی اشتغال داشته. طرف که مرد عامی بیچاره‌ای بود با کمال صداقت جواب داد: «صاحب، اگر حقیقت را بخواهید من اصلاً سرباز نیستم و به همین دلیل از راه و رسم آن هیچ خبر ندارم. اما برادرم که سرباز و قراول این سفارتخانه است برای مرخصی کوتاهی به دهکدهٔ خانوادگیمان رفته است تا در عروسی یکی از اقواممان شرکت کند و در غیاب خود لباسش را به تنم کرده و تفنگش را به دستم داده! حقیقتاً خیلی معذرت می‌خواهم که نمی‌دانم چگونه باید سلام نظامی داد. ولی اگر اظهار لطفی فرموده و راه و روش آن را به من یاد بدهید، تا موقعی که به جای برادرم در اینجا هستم، دیگر طوری رفتار نخواهم کرد که اسباب تغیر و ناراحتی شما شود.»

به حقیقت در بسیاری از پادگانهای ایرانی، سربازانی که اسماً مأمور خدمت در آن پادگانها بودند هیچ گونه وظایف سربازی انجام نمی‌دادند، بلکه از طرف فرماندهان خود به عنوان باغبان، کارگر و عمله به مالکان محلی اجاره داده می‌شدند و مزد آنها را، که حاصل زحمتشان بود، خود فرماندهان با کمال مسرت به جیب می‌ریختند. برایم نقل کردند که یك بار سپهسالار کل ایران (فرماندهٔ کل قوا) برای سرکشی به هنگی که اسماً ساخلو شهر مشهد بود به این شهر رفت. از آنجا که سربازان این هنگ جملگی در آن تاریخ در املاك و دهکده‌های مجاور به عنوان باغبان، مقنی، نعلبند، مهتر، یا شاگرد دکان اجیر شده بودند، جمع‌آوری این همه سرباز پراکنده از روستاها و مزارعی که در آنجاها کار می‌کردند لااقل ده روز یا هفته‌ای طول می‌کشید، درحالی که سپهسالار در فردای روز ورودش می‌خواست پادگان مقیم مشهد را بازرسی کند و از سربازانش سان ببیند. والی خراسان که در استفاده از دسترنج این سربازان با فرماندهٔ هنگ شریك بود فکری بکر به خاطرش رسید: مشهد مقدس، همچنانکه شایستهٔ یك مکان متبرك مذهبی است، در این تاریخ پر از درویشان ژنده‌پوش و گدایان معمم بود که مثل مور و ملخ در اطراف ضریح امام رضا می‌لولیدند و معاش خود را از راه گدایی، گرفتن صدقه، یا اجرای صیغهٔ عقد برای زائرانی که احتیاج به «زنهای موقتی» داشتند، تأمین می‌کردند؛ گرچه این گونه زائران، زنهای متعهٔ خود را معمولاً پس از دوسه هفته، که موسم زیارت تمام می‌شد، دوباره طلاق می‌دادند.[۶]

درنتیجه، والی خراسان امر کرد این گدایان مفلس و ژنده‌پوش را به سرعت جمع‌آوری کنند و لباس خدمت نظامیان را، که در سربازخانه باقی مانده بود، به تنشان بپوشانند و همه‌شان را به

روسیه را علامت «رضا» شمردند و از پیشنهاد صدراعظم، که موافق اعطای امتیاز نفت به شرکت بریتانیایی بود، پشتیبانی کردند و این امتیاز را به سرمایه‌دار استرالیایی دادند. مسیو آرگوروپولو، موقعی که اطلاع پیدا کرد چه تصمیم مهمی از طرف دولت ایران به نفع انگلیسیها گرفته شده است، فوق‌العاده عصبانی شد، ولی صدراعظم مسئولیت عمل را از گردن خود برداشت و عذر آورد که او از کجا می‌دانسته است که مترجم فارسی سفارت برای شکار و هواخوری به خارج از تهران رفته است! در قبال این وضع، وزیر مختار روسیه ناچار شد عمل انجام یافته را بپذیرد، ولی در سمن به صدراعظم گوشزد کرد که دولت متبوع وی این حق را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد که برای این عملی که به نفع بریتانیا صورت گرفته در موقعش غرامتی مکفی درخواست کند. پیدا کردن دستاویز برای این منظور مدتی طول کشید، ولی سرانجام به دست آمد. خلاصهٔ آن از این قرار است که جوانی اسکاتلندی به نام مك لین، که در آن تاریخ سمتی نسبتاً مهم در وزارت دارایی ایران داشت ناگهان آماج تلافی وزیر مختار روسیه قرار گرفت. وی شروع به فشار آوردن به امین‌السلطان کرد که این کارمند بریتانیایی حتماً باید از سمتش برکنار شود و در توجیه درخواست خود بی‌پرده اعلام کرد که این عمل نوعی اقدام متقابل در مقابل نیرنگ‌بازی انگلیسیهاست که به روسها نارو زده و امتیاز نفت را گرفته‌اند. هنگامی که قضیه به گوش من رسید با این عمل دولت ایران (که حاضر شده بود مك لین را از خدمت برکنار کند) به شدت مخالفت کردم و برای اولین بار از تاریخ انتصابم به سمت وزیر مختاری در ایران، مصاحبه‌ای بسیار تند و ناگوار با صدراعظم داشتم که درضمن آن مشارالیه کوشید مرا متقاعد کند که انفصال این مستخدم اسکاتلندی فقط ناشی از ملاحظات صرفه‌جویی در مخارج دولتی بوده و احساسات ضد انگلیسی سفارت روس، که از سن‌پترزبورگ الهام می‌گرفت، نقشی در این قضیه نداشته است. و به هر تقدیر فقط خود اعلی‌حضرت (مظفرالدین شاه) می‌توانسته است در این باره تصمیم بگیرد که گرفته و او (صدراعظم) دخالتی در قضیه نداشته است. این دلیل آخری (که گیرندهٔ تصمیم در این گونه موارد خود شاه است) البته به ظاهر صحیح بود، به طوری که من ناچار شدم برای خنثی کردن نقشهٔ روسها و نگاهداشتن مك لین در ایران سمت وابستهٔ بازرگانی افتخاری سفارت انگلیس را به او بدهم. اما از لحظه‌ای که دولت ایران (تحت فشار سفارت روس) این کارمند جوان را از کار برکنار کرد، دیگر برایم جای تردید باقی نماند که در آتیه، هرجا که پای منافع روسیه درکار باشد، ابداً نمی‌توان به بیطرفی امین‌السلطان و استقلال او در عمل اطمینان کرد. وخود شاه هم (که به حقیقت نوعی بچهٔ سالمند بود) چیزی نیست جز ساقه‌ای شکسته که آماده است در مقابل هر بادی بلرزد. حتی به این نتیجه رسیدم که دستگاه سلطنت ایران خودش، به علت طول زمان و سوء ادارهٔ کارها، کاملاً از حیز احترام افتاده است و همیشه حاضر است در مقابل هر دولت خارجی که رشوهٔ بیشتری بدهد، یا اینکه زمامداران فاسد و بی‌دفاع کشور را با نعره‌ای مهیب‌تر بترساند، سر تسلیم فرود آورد.

کلید حقیقی برای گشودن قفل مشکلات سیاسی کشور، تأمین اعتبارات مالی بود. در تحت پیمان قرضهٔ روس، دولت ایران به بستانکار خود (روسیه) تعهد رسمی سپرده بود که در آتیه (یعنی تا موقعی که وام ۷۵ سالهٔ روسها مستهلك نشده است) از هیچ دولت خارجی، بی‌موافقت قبلی روسیه، وام تازه نگیرد[۲]. از آنجا که تحصیل وام داخلی در آن تاریخ اصلاً قابل تصور نبود، زیرا هیچ سرمایه‌دار ایرانی، یا بیگانهٔ مقیم ایران، حاضر نبود به شاه بی‌اعتبار قرض بدهد، دولت تزاری روسیه به موجب قراردادی که هم‌اکنون به آن اشاره شد حقی در ایران برای خود به دست آورده بود که مفهومش در عمل این بود که دادن اعتبار مالی به ایران در انحصار مطلق روسهاست. تقریباً تمام ایرانیان از برخی خصوصیات و اطوار ویژهٔ شاه خبر داشتند، یعنی می‌دانستند که او عاشق سفرها و سیاحتهای خارجی است و میزان جهل و بی‌اطلاعی‌اش از اوضاع کشور و بی‌اعتنایی کاملش به منافع ایران، حد و حصر نمی‌شناسد. کسانی که با این حقایق آشنا بودند نیز می‌دانستند که تنها محلی که ممکن است از آنجا پول برای تأمین هزینهٔ مسافرتهای خارجی شاه تأمین کرد سن‌پترزبورگ است. اما درعین حال این حقیقت نیز بر آگاهان سیاسی مکشوف بود که بهایی که روسیه در قبال تأمین یك چنین اعتبارات نقدی

گرفتن امتیاز نفت جنوب ایران برای یکی از اتباع بریتانیا

اولین کار و اقدام مهم من، که چند ماهی پس از ورودم به تهران انجام گرفت، گرفتن امتیازی مهم به نام یك شرکت بریتانیایی بود که نفت نواحی جنوب ایران را استخراج [1] کند. با اینکه از مدتها پیش حدس زده می شد که منابع زیرزمینی نفت به مقادیری کلان در کرانه‌های خلیج فارس وجود دارد، ولی تا این تاریخ هیچ گونه اقدام جدی برای سرمایه گذاری در این زمینه و استفاده از ذخایر سرشار نفتی ایران به عمل نیامده بود.

سلف من، سرهنری درامند ولف[1]، عقیده داشت ـ و عقیدهٔ او مورد تأیید یك سرمایه‌دار ارمنی ایرانی به نام کتابچی خان بود ـ که به احتمال قوی ذخایر فراوان نفت نه تنها در جنوب ایران بلکه در مناطق باختری این کشور (مرز ایران و ترکیه) هم وجود دارد که به اکتشاف و بهره برداری اش می ارزد و این همان منطقه ای است که شاهراه بزرگ زوار، که از راه همدان به بغداد می رود، از آنجا می گذرد. در نتیجه، سرهنری ولف نامه ای به من نوشت و در ضمن آن حامل نامه را، که شخصی به نام مستر ماریوت بود، معرفی و توصیه کرد از نفوذ و موقعیت خود در ایران برای تحصیل امتیازی به نام یك سرمایه‌دار استرالیایی (که این شخص نماینده اش بود) استفاده کنم. وی (درامند ولف) در نامه اش اشاره کرده بود که خود مستر ماریوت جزئیات و هدفهای اصلی مأموریتش را حضوراً برایم تشریح خواهد کرد.

طریقه‌ای که برای نیل به مقصود و گرفتن این امتیاز درنظر گرفته شده بود، و به نظرم استحقاق داشت از طرف سفارت پشتیبانی شود، این بود که اولیای شرکت مورد نظر با تخصیص مقداری از سهام همین شرکت به جمعی از اعضای متنفذ حکومت ایران ـ از جمله به خود صدراعظم میرزا علی اصغرخان امین السلطان ـ نظر موافق کابینه را با پیشنهادی که قرار بود به اعضای آن تسلیم شود جلب کنند و امتیاز استخراج این مادهٔ گرانبها را در ایالات نفت‌خیز ایران به‌دست آورند.[2]

من بی‌درنگ امین السلطان را ملاقات و جداً توصیه کردم که نسبت به اعطای این امتیاز، که تقاضای رسمی برای گرفتن آن مستقیماً از طرف کتابچی‌خان تسلیم صدراعظم شده بود، نظر موافق مبذول دارد. در این تقاضانامه، اگر جزئیاتش درست به خاطرم مانده باشد، شرکت آتی نفت انحصار استخراج این ماده را در سرتاسر ایران به جز در استانهایی که هم‌مرز روسیه بودند یعنی، آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان، برای خود درخواست کرده بود وسرمایه‌داری که قرار بود این امتیاز را بگیرد، یکی از ثروتمندان مشهور استرالیایی به نام دارسی[3] بود که سرمایه‌های هنگفت برای استخراج معادن مختلف در استرالیا و جاهای دیگر به کار انداخته و از این راه ثروتی کلان به چنگ آورده بود. این مرد اکنون حاضر شده بود بخشی از سرمایهٔ خود را برای استخراج معادن نفت جنوب ایران به کار اندازد.

صدراعظم، باتوجه به سهامی که برای خودش درنظر گرفته شده بود، اظهار داشت که شخصاً هیچ گونه مخالفتی با اعطای این امتیاز به مستر دارسی ندارد، ولی پیشنهاد کرد برای جلوگیری از بعضی اشکالات آتی، که ممکن است روسها ایجاد کنند، قبلاً نامه ای به امضای وزیر مختار بریتانیا ـ منتها به زبان فارسی ـ که در آن رئوس امتیاز مورد نظر تشریح شده باشد تنظیم و بی درنگ به دفتر اتابك فرستاده شود. صدراعظم کاملاً از این موضوع خبر داشت که شخص وزیر مختار (مسیو آرگوروپولو) قادر به خواندن نامه‌های فارسی (مخصوصاً هنگامی که مطالب آن به خط شکسته نوشته شده باشد) نیست، چون این خط شکسته را حتی استادان زبان فارسی هم غالباً به اشکال قرائت می کنند. درعین حال بنابه اطلاعی که جاسوسان ویژهٔ صدراعظم دراختیارش قرار داده بودند، دبیر شرقی سفارت روس (مسیو اشتریتر) که تنها کسی بود در آن سفارت که می توانست خط فارسی را بخواند، در عرض همان روز یا فردایش قرار بود مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده را ترك کند و چند روزی در کوهستانهای اطراف تهران و حوالی جاجرود به شکار و تفریح بپردازد. با استفاده از راهنمایی امین السلطان، سفارت انگلیس نامهٔ مورد نظر را بی‌درنگ تنظیم و به دفتر صدراعظم ارسال کرد و او بعداً همان نامه را همراه با یادداشتی به خط خود پیش وزیر مختار روسیه فرستاد. این نامه، همچنانکه انتظار می رفت، برای مدتی نزدیك به یك هفته، بی آنکه مترجمی در دسترس باشد که مفاد مهم آن را برای وزیر مختار ترجمه کند، سربسته و نخوانده روی میز مسیو آرگوروپولو باقی ماند تا اینکه دبیر شرقی سفارت از سفر شکار برگردد و مضمون نامه را به عرض مافوقش برساند.

در این ضمن تمام اعضای حکومت ایران سکوت وزیر مختار

خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ

نوشتهٔ : سرآرتورهاردینگ
ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

یادداشت

سر آرتور هاردینگ (Sir Arthur Harding) در سال ۱۹۰۱ میلادی با عنوان وزیر مختار بریتانیا از طرف ادوارد هفتم (جانشین ملکهٔ ویکتوریا) به ایران آمد. مأموریت سیاسی وی در ایران از پنجمین سال سلطنت مظفرالدین شاه آغاز شد و تا یك سال پیش از مرگ او ادامه یافت.

هاردینگ سالها در کار دیپلماسی بریتانیا در سفارتخانه‌های اروپایی و آفریقایی و آسیایی این کشور خدمت کرد. خاطرات سیاسی او در دو جلد منتشر شده است که یکی به‌خاطرات او در اروپا و دیگری به خاطرات او د شرق اختصاص دارد. بخشی از خاطرات او در شرق مربوط است بر دورهٔ مأموریت او در ایران. در این بخش حوادث سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ ایران که وی مستقیماً یا من غیر مستقیم در آنها دخالت داشته است درج گردیده است. ماجرای اعطای امتیاز نفت جنوب به دارسی، مسألهٔ اخذ وام ایران از روسیه، سیاست دوپهلوی امین‌السلطان، دخالت علنی روسیه و انگلیس در امور داخلی ایران، و وضع تأسف‌آور ارتش مظفرالدین شاه از جمله گزارشهایی است که در خاطرات هادینگ ضبط شده است.

خاطرات هاردینگ در ایران که یکی از مراجع بسیار مستند تاریخی است به همت دکتر جواد شیخ‌الاسلامی به فارسی ترجمه شده است و به زودی توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر خواهدشد. همان‌طور که اشاره شد، یکی از مأموریتهای استعماری هاردینگ در ایران گرفتن امتیاز نفت جنوب برای یکی از اتباع بریتانیا به نام ویلیام دارسی بود که گزارش آن همراه با گزارش دیگری از وضع ارتش ایان در اینجا نقل می‌شود. در این گزارشها می‌توان سیمای شوم امپریالیزم غرب و بی‌خبری دربار مظفرالدین شاه و خیانت درباریان را به‌وضوح مشاهده کرد.

نشر دانش

این پدیده روی می‌کند. آیا باید از این جریان متأسف بود؟ تا آنجا که روندی احتراز ناپذیر است، تأسف فایده‌ای ندارد. لیکن در این مورد تنزل سطح کار به عواملی هم بستگی دارد که می‌توان آنها را بی‌اثر یا کم اثر ساخت و روند را تا حدی مهار کرد و شاید جهت آن را تغییر داد. یك راه مؤثر این است که امر تصحیح متون عمدتاً در سازمانهای فرهنگی رسمی یا نیم رسمی تمرکز یابد. سازمانهایی که دارای امکانات مادی و علمی و کادر پژوهشی درخور و باکفایتی باشند. البته این تمرکز شایسته نیست تحکّمی باشد. محققان همینکه مطمئن شوند سازمانی وسایل و معدّات کار پژوهشی را در اختیارشان می‌گذارد و حاصل کارشان را به طرزی آبرومند عرضه می‌کند و کارشان مأجور است به آن رو می‌آورند. تمرکز کار در سازمانهای معتبر و خوش‌نام لطفش این است که مصحّحان کم‌مایه را که فراوردهٔ بازاری تحویل ناشر می‌دهند و چه بسا از این کار علمی نادانی و وسیلهٔ تأمین شهرت کاذب برای خود ساخته‌اند از قلمرو این حوزهٔ فرهنگی طرد می‌کند. حسن دیگرش اینکه فرصت خجسته‌ای برای کار گروهی و خوش‌عیار پدید می‌آورد. در حقیقت، امر تصحیح متون مستقیماً با پرارزشترین ودیعهٔ ملّی ما سروکار دارد و باید تدبیری اندیشید که هیچ سهمی از این ودیعه به دست نااهل و احیاناً مردم سودجو و بی‌نام و ننگ نیفتد که آن را از سکه بیندازند یا تباه کنند. راه بنیادی دیگر آموزش فنی تصحیح متون در گروههای دانشگاهی است. قبول تصحیح انتقادی متون به نام رساله مشوّق هست ولی جای تعمیم آموزش هنر تصحیح را نمی‌گیرد. اگر در دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی کرسیها و واحدهایی برای آموزش فن تصحیح متون دایر شود، در حول آن هم دانشجو تربیت می‌شود هم استادانی تخصص پیدا می‌کنند هم جزوه‌ها و رساله‌ها و کتابهایی تدوین می‌گردد و هم گروههایی پژوهشی به وجود می‌آید.

گذشته از تنزل سطح تصحیح انتقادی متون، سطح حواشی و تعلیقات و توضیحات نیز غالباً پایین آمده است. مشکلات اساسی متن مسکوت می‌ماند و در ازاء صفحات زیادی به توضیحات سطحی و گاه زاید اختصاص می‌یابد. ترکیبات و لغات نادر که در واژه‌نامه‌ها نیامده ندیده گرفته می‌شود، در عوض واژه‌هایی که در فرهنگهای دم‌دستی نیز می‌توان یافت معنی می‌شود. رجالی که ترجمهٔ آنها را در مآخذ معروف و متداول آسان می‌توان یافت بشرح معرفی می‌شوند و اعلامی که احراز هویت و دستیابی بر شرح حال آنها مستلزم تفحص و استقصاست گمنام باقی می‌مانند. آیات قرآنی اعراب گذاری می‌شوند و اشعار عربی با ضبط نادرست و بی‌اعراب رها می‌گردند. اوراق بسیاری با فهرستهای بی‌نقش عریض و طویل که نه به کار خوانندهٔ عادی می‌آید و نه به کار پژوهشگر سیاه می‌شود. از همه بدتر اینکه مصحح در جاهایی که فهم مطلب نمی‌کند حتی اشاره‌ای هم به ابهام و احتمال نادرستی ضبط نمی‌کند. علاوه بر همهٔ اینها گاهی توضیحات مصحح نه همان دستگیر و رهنما نیست گمراه کننده هم هست و از آن حکایت دارد که ضبط درست را نادرست خوانده است.

از آنچه گفته شد این معنی حاصل می‌شود که مقاصد عمده در تصحیح متون بدین قرار است:

روایتی هرچه اصیلتر و یا دست‌کم صورتی هرچه کهنتر از متن بازسازی شود؛

عناصر الحاقی به حداقل کاهش یابد؛

متن هرچه درست‌تر خوانده شود و ابهامات و متشابهات در سطوح واجی و واژگانی و صرفی و نحوی هرچه کمتر گردد؛

فهم متن با توضیحات لغوی و تذکر نکته‌های دستوری و رفع مشکلات محتوایی تسهیل گردد؛

و درعین حال، فرصت اجتهاد و انتخاب برای خوانندگان و محققان محفوظ بماند.

---

* نویسندهٔ این سطور تاکنون متنی را برأسه تصحیح نکرده است و چه بسا محل ملامت شود که چرا در این باب دست به قلم برده است. عذر گستاخی من این است که مایه‌های فکری این مقاله را طی تجارب ممتد ویرایش متون مصحّح گرد آورده‌ام و آنچه می‌نویسم دست‌کم دستی و هوایی نیست. با مشکلات و کمبودها از نزدیك آشنا شده‌ام و در جستجوی راههایی برای حل آنها همکاری فعّال و گاهی خلاق داشته‌ام. درعین حال، نقدهای بر متون مصحّح را با علاقه و کنجکاوی و آمادگی کسی که پیچ و خمها و دامهای راه را تاحدی می‌شناسد خوانده‌ام و با سمّ انتقادی از آنها بهره برگرفته‌ام. با این وصف اذعان دارم که سخنان من در این باره هنوز خام است، خونی است که بسی مانده تا شیر شود، میوه‌ای است که باید آن را به دست چید نه پخته و لب گزان که شاخها را سست گیرد و خود بیفتد.

۱. در استفاده از ضوابط وزن شعر و قافیه باید محتاط بود. نخست از این جهت که برخی از شاعران گاهی خود این ضوابط را رعایت نکرده‌اند. دیگر از اینرو که خود این ضوابط دستخوش تحول بوده است. اقدم نسخه‌های خطی از آن حکایت دارند که به فاصله‌ای بس کوتاه نساخ به خیال خود خواسته‌اند مسامحات مولانا را بویژه از نظر بی‌توجهی به قواعد قافیه‌بندی جبران و اصلاح کنند بی‌خبر از آنکه مولانا بیشتر دربند محتوا بوده. و اصولاً رعایت تام ضوابط شعری با ویژگی روند آفرینش هنری وی منافات داشته است. والابی پیام و قدرت و کمال فکری شاعر و هجوم اندیشه‌ها و سهل آفرینی، گاهی مجالی برای قافیه‌اندیشی باقی نمی‌گذاشته است و این معنی را مولانا خود یادآوری کرده است: قافیه اندیشم و دلدار من / گویدم منیدیش جز دیدار من.

۲. از نمونه‌های جالب تصحیح قیاسی تحقیق شادروان محمد پروین گنابادی است دربارهٔ عماره شیوایی / عماره شیدایی در غزل حافظ و همچنین دربارهٔ ضبط مُتکأ / مَتکأ در آیهٔ ۳۱ از سورهٔ یوسف (← گزینهٔ مقاله‌ها).

وجوه و مقدمات، حدس تا حدّی تأیید می‌شود.

در مثنوی مصحح نیکلسن بیتی معروف به این صورت ضبط شده است: ما سمیعیم و علیمیم و خوشیم / با سما نامحرمان ما خامشیم. اما می‌دانیم که قدما «خوش» (xʷaš) را با کلمات مختوم به ـَش(aš) مانند آتش، بلاکش، مهوش، بیغش، مشوّش قافیه می‌آورده اند نه با واژه‌های مختوم به ـ ش (oš). از سویی «خوش» با «سمیع» و «علیم» نمی‌خواند. می‌توان حدس زد که صورت اصح ما سمیعیم و علیمیم و هُشیم باشد.

در غزلی از دیوان حافظ این بیت آمده است: هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه / کنون که مست و خرابم صلاح بی ادبیست   این بیت، چنانکه دکتر سفیعی کدکنی در گزیدهٔ غزلیات شمس یاد کرده است به این صورت: هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه / کنون چو مست و خرابم صلای بی ادبیست.   از مولاناست و ظاهرا حافظ بعمد یا بتوارد آن را تقریباً بعینه در غزل خود گنجانیده است. با توجه به اینکه می‌دانیم واژهٔ «صلا» از تعبیرات محبوب (سوگلی) حافظ است بعید نیست تبدیل «صلای» به «صلاح» تصرف کاتبان باشد.[۲]

درجهٔ بالاتر تصحیح متون سنجش انتقادی نسخه‌هاست رای دست یافتن به نسخه‌های مادر. برای نیل به این مقصود باید کار تحقیقی بس پیچیده و ظریفی انجام گیرد تا در نتیجهٔ آن بتوان شجرهٔ نسخه‌ها را ترسیم کرد و هر گروه از آنها را به یک نسخهٔ مادر متصل ساخت. از روند و جزئیات کار نمی‌توانم تصویری به دست دهم چون نمونهٔ گویایی از این نوع تصحیح انتقادی در دست ندارم، گو اینکه برخی از مصححان ضمن مقایسهٔ نسخ بفراست پی برده اند که دو یا چند نسخه خویشاوندی نزدیک دارند (نمونهٔ موجه آن را در کار تصحیح مثنوی به همت تحسین انگیز نیکلسن می‌توان سراغ گرفت ← مثنوی، ج ۱، مقدمهٔ انگلیسی)، نپندارم که در نزد ما تا کنون مصححی به نحو پیگیر و از روی برنامه از چنین روشی پیروی کرده باشد.

عالیترین درجهٔ تصحیح متون تصحیح انتقادی محتوایی است. نمونه‌های بارز این گونه تصحیح را از جملـه در دو مجموعهٔ رباعیات خیام طبع فروغی و هدایت می‌توان سراغ گرفت. مقایسهٔ انتخابهای این دو جالب است. در این مرتبه، مصحح، علاوه بر نقد منابع و نسخه‌ها، بینش خود و تصوری را که بر اثر تحقیق از سخصیت و نگرش صاحب اثر حاصل کرده به یاری می‌خواند. هدایت خیام را دهریی بنیادگرا در عرض عقاید و طنزگویی بی‌پروا در بیان اندیشه‌های فلسفی خود می‌شناساند و فروغی او را حکیمی متفکر و متذکر معرفی می‌کند که اهل بذله و مزاح و مطایبه نیست و سنگینی و متانت و مناعت طبع و رفتار را با نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و روانی کلام قرین ساخته است. در نظر هدایت هر رباعی منسوب به خیام که در آن تذبذب و التقاط فکری و مایه‌ای مغایر با رادیکالیسم عقیدتی یا صبغه‌ای عرفانی دیده شود از حیث اصالت مردود است و به دیدهٔ فروغی هر رباعی که در آن وقار و طمأنینهٔ فلسفی غایب باشد و سبکسری یا برداست تهاجمی در بیان خودنمایی کند در صحت انتساب آن به خیام تردید و تأمل است. در حاشیهٔ مطلب می‌توان افزود که مطالعهٔ آن عده از رباعیات که در اصالت آنها بر پایهٔ وزن و اعتبار منابع نقل و روایت شکی نیست معیاری توان گفت صوری به دست می‌آید که آن را هر چند شرط کافی نباشد شرط لازم رباعیات خیامی می‌توان انگاشت. ویژگی اساسی شیوهٔ بیان اندیشه در رباعیات اصیل خیام این است که سه مصرع اول گویی تمهیدی است برای آنکه در مصرع چهارم پیام فلسفی شاعر با صلابت تمام ابلاغ شود. در عین حال، به مقتضای نوع سعر، ایجاز به منتهی حد خود می‌رسد.

نمونهٔ جالب دیگر را، هر چند موضعی است، در اظهار نظر دکتر سفیعی کدکنی دربارهٔ غزلیات منسوب به مولانا می‌توان نشان داد که انتساب به دلیل آنکه درونمایه غزلها با جهان بینی مولوی تضاد دارد رد می‌شود (← گزیدهٔ غزلیات سمس)، همچنین اظهار نظر همولاتی او در باب الحاقی بودن روایت «کنگ‌دژ» (← بیت) در داستان سیاوشْ شاهنامه را که مبتنی است بر مطالعهٔ فضنای داستان و سیوهٔ داستانپردازی فردوسی نقد متون در سطح عالی می‌توان شمرد.

باری معیارهایی دربارهٔ ویژگیهایی سبکی هر نویسنده و شاعر می‌تواند ملاک نقد محتوایی اثر او قرار گیرد و نمونهٔ روشن آن را در گفتگوهایی که غزلیات حافظ تاکنون برانگیخته است می‌توان ملاحظه کرد.

درچند دههٔ اخیر، سطح متوسط کار تصحیح متون تنزل کرده است و این طبیعی است. دامنهٔ کار چون گسترده شود و عدهٔ کاردانان و کارشناسان به تناسب آن افزایش نیابد، در هر حوزه‌ای

اشاره ـ اگرهم باشد در مصرع اول است نه مصرع دوم؛ دیگر اینکه اگرهم به فرض در مصرع اول اشاره‌ای از هر نوع باشد با اشاره‌ای از نوع دیگر در مصرع دوم منافی نیست؛ از آن گذشته، حقیقت هنری با حقیقت تاریخی یکی نیست کما اینکه نظامی هم اسکندر را در مقابل دارا مسلمان تصویر می‌کند: سرانجام، به «مسلمان» صرف نظر از معنای اخص معنای عام نیز می‌توان داد و مراد از آن را غیرکافر یعنی کسی گرفت که به حکم خداوند تسلیم محض است. علاوه بر همهٔ این جهات عقلی قراین مسلّم نقلی هم وجود دارد که دکتر شفیعی کدکنی در شرح این بیت مولانا: از «اَسْلَمَ شیطانی» شد نفس تو رَبّانی / ابلیس مسلمان شد تا بادِ چنین بادا! آنها را متذکر شده است. درواقع مضمون «مسلمان شدن شیطان» اشاره است به حدیث اَسْلَمَ شیطانی علیٰ یَدی و این مضمون را شاعران دیگرهم استخدام کرده اند و مولوی بیش از یك بار به کار برده است. از جمله شواهد زیر را می‌توان یاد کرد: آن دیو را که در تن و جان منست / باری به تیغ عقل مسلمان کنم (ناصرخسرو). یا دیوی که برآن کفر همی داشت مراورا / آن دیو مسلمان شد تا باد چنین بادا! یا چشم شوخ تو چو آغاز کند بوالعجبی / آدم کافر و ابلیس مسلمان آرند (غزلیات شمس) یا اندرین ملحمه نصرت همه با تیغ خداست / از غنایم همه ابلیس مسلمان آرید (غزلیات شمس) (همچنین ← حواشی منطق الطیر گوهرین، ص ۲۷۹).

گاهی نیز شاعر و نویسنده در نظم و نثر خود، به میل و تفنن یا بضرورت و اکراه، به دست خویش تغییری می‌دهند و بدین‌سان دو روایت پدید می‌آید که هریك از آنها بعینه یا با تصرفاتی در نسخه‌ها نقل می‌شوند. نمونهٔ تاریخی آن را در مقطع غزل حافظ به مطلع سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی / خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی می‌توان یافت که شادروان بهار از آن یاد کرده است. وی می‌نویسد: «روایت صاحب مطلع السعدین که من در دو نسخهٔ کهنهٔ دیوان خواجه نیز آن را دیده ام و اکنون در تهران آن دو نسخه موجود است، چنین است: به خوبانی دل مده حافظ ببین آن بیوفاییها / که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی و روایت معروف دیگر این است: به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می نازند / سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی ... باید چنین پنداشت که خواجه در اوقاتی که خبر قتل و غارت شهر خوارزم به دست امیر تیمور گورکان به شیراز رسیده است، این غزل را با مقطع نخستین ... ساخته، و پس از آن هنگامی که امیرتیمور اصفهان و شیراز را هم به روز خوارزم انداخت... از بیم آن شریر خونخوار، مقطع غزل خود را تغییر داد و تا جایی که در دسترس او بود به رفقایی که آن غزل را نسخه داستند، سفارس کرد که روایت قدیم را محض رضای خدا فراموس کنند و معهذا آن سمر با آن مقطع در نزد کسی باقی ماند و عاقبت به مؤلف مطلع السعدین و سایر نسخه‌نویسان رسید. (بهار و ادب فارسی، ج ۱، مقالهٔ «سعرهای دخیل در دیوان حافظ» به نقل ازمجلهٔ آینده: نیزـحاشیهٔ قزوینی بر دیوان حافظ) با توجه به اینکه دوران رونق حیات کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، صاحب مطلع السعدین، دهه‌های اول قرن نهم هجری و تاریخ ویرانی خوارزم به دست لشکریان امیرتیمور اواخر قرن هستم هجری (اواسط سنهٔ هفتصدوهشتادویك) است، در صحّت نقل مطلع السعدین تردید روا نیست.

مواردی پیش می‌آید که نادرستی ضبط همه نسخه‌های معتبر و مسدود بودن راههای فرعی غیرمستقیم برای دستیابی بر روایت صحیح، طریقی جز توسل به تصحیح قیاسی به جا نمی‌گذارد. امّا استفاده از این طریق واپسین چاره باید تلقی سود. به هرحال، تصحیح قیاسی کاری است باریك و برخطر. به سابقهٔ تتبّع و استقصا و قوهٔ تفرّس نیاز دارد. خطر ذکر دو سه نمونه ای را برای روشن سدن مطلب می‌پذیرم:

در تذکرة‌الاولیا (با به اجتهاد دکتر استعلامی، در «ملحقات» آن)، ذیل ذکر شیخ ابوعلی دقّاق، رحمة‌الله علیه، چنین آمده است: «نقل است که یك روز در استدراج سخن می‌گفت. سایل گفت: «استدراج کدام بود؟» گفت: «آن تشنیده‌ای که فلان کس به مدینه کلوباز می‌برد؟» ضبط چاپ دکتر استعلامی به همین صورت است و تا آنجا که به یاد دارم ضبط طبع نیکلسن با آن تفاوت یا دست‌کم اختلاف اساسی‌ـندارد. حدس زده می‌سود که صورت درست جیزی نزدیك به بیمْدیه = بی‌مُدیه، بی کارد) گلو باز می‌برد باشد نظیر «با پنبه سر می برد». این صورتِ حدسی با معنای «استدراج» مناسبت دارد. در ضمن مثل «بی کارد سر بریدن» در روایتی از رسول اکرم (ص): مَنْ وَلِيَ القضاءَ فقد ذُبِحَ بغیر سکین آمده است. کاربرد «بازبُریدن گلو» نیز در شعر منوچهری سابقه دارد (دهقان بدر آید و فراوان نگردشان / تیغی بکشد تیز و گلو بازبُردشان). همچنین احتمال دارد در ضبط نسخه «به مدینه» به صورت «بمدینه یعنی نزدیك به «بیمدیه» بوده باشد و می‌دانیم که در متون خطی قدیم کاف و گاف را یکسان می‌نوشته‌اند. با این

شدن؛جمله کردن = فراهم کردن، جمع کردن

ـ ضبط نادرست اعلام و اصطلاحات فنی و نامهای گیاهان و جانوران و داروها و احجار و مفردات.

این فهرست را می توان با ذکر انواع دیگر موجبات بدخوانی و خلط و لغزش درازتر کرد. همچنین بسیار اتفاق می افتد که چند موجب در یك مورد جمع می شوند و مشکل بر مشکل می افزایند.

آری، بدخوانی بزرگترین آفت تصحیح متون است و گاهی رسوایی، به بار می‌آورد. بدخوانی گاه پیداست و گاه ناپیدا. مصححانی به خیال خود باشگردهایی مشکل را دور می زنند. بمثل، مرز واژه‌ها را در حال ابهام نگه می‌دارند یا با احتراز از کاربرد نشانه‌های سجاوندی یا اعراب‌گذاری صورتی عرضه می کنند که به دو یا چندگونه بتواند خوانده شود. در این میان آن که مغبون می‌ماند خواننده است. به طفیل اوست که «آبرو»ی مصحح ترفندکار حفظ می‌شود. امّا برخی از مصححان که این‌گونه محافظه‌کاری را روا نمی‌شمارند سزاوار احترام بیشتری هستند، زیرا نیتشان دستگیری و راهنمایی خواننده است. اگر هم دچار سهو و خطایی شوند باکی نیست، چون طبیعی است که هر کس کار می‌کند بناچار اشتباه هم می کند.

امّا برای اختیار ضبط درست ضوابطی هم هست. در وهلهٔ نخست، مصحّح می‌تواند از معلومات و سوابق علمی و فرهنگی خود مدد جوید و متن را در حدّامکان درست بخواند. درست خواندن متن بیش از نیمی از کار تصحیح است. درست خواندن مصحّح را از آفات ناشی از مشکلات املایی و خلط مقوله‌های دستوری دور نگه می‌دارد و برای کاربرد نشانه‌های سجاوندی و تشخیص حدّ و مرز واژه‌ها و جمله‌ها و پاراگراف‌بندی راهنمایی می‌کند. در درجهٔ دوم مصحّح باید با شمّ قوی تصحیف و تحریف و افتادگی و تکرار را ضمن مقابلهٔ خلاّق نسخه‌ها تمیز دهد و برای ترجیح ضبطی از ضبطها و جبران سقطات و حذف مکرّرات به واژه‌نامه‌های هر چه نزدیکتر به دورهٔ انشای اثر و معاجم و مراجع فنی و اختصاصی رجوع کند. برای ضبط اعلام از مآخذ معتبر یاری بخواهد و برای نقل درست اشعار عربی به دواوین شعرا دسترسی پیدا کند (کاری که مثلاً مرحوم علاّمهٔ قزوینی در تاریخ جهانگشای با تبحّر و نکته‌بینی تمام و حیرت‌انگیز انجام داده است)، از کتب رجال و حدیث و طبقات و مسالك و ممالك و جوامع‌العلوم و الفنون و کتب‌صیدنه و مفردات وقرابادین یاری بخواهد. گاهی ضوابط وزن شعر و قافیه[1] و صنایع بدیعی خطای نسخه را نشان می‌دهد و زمانی تعمّق در سرتاسر خود متن تصحیحی یا توغّل در متون دیگر گرهگشاست.

از اینها که بگذریم گاهی راههای مستقیمتری برای جبران مسامحات و تصرفات نسّاخ وجود دارد. از جمله استمداد از ترجمهٔ قدیم اثر (مثل ترجمهٔ بنداری در تصحیح شاهنامه) یا منبع اصلی اثر (مثل عوارف‌المعارف در تصحیح مصباح‌الهدایه). در مواردی که متن خود ترجمه است لازم می‌آید که اصل و احیاناً شرح آن همواره پیش روی مصحح باشد.

در سبك سنگین کردن ضبطهای گوناگون و نسخه بدلها باید پیوسته به این نکته توجه داشت که تصرف کاتب طبعاً در جهت تبدیل صورت مهجور به صورت مأنوس و صورت ثقیل به صورت سهل و مطبوع است نه بعکس. از اینرو به قول شادروان بهار «به محض توی دهن زدن یا بدنما جلوه کردن یك روایت، حق نیست آن را خطا یا سهو بشماریم و به احتیاط نزدیکتر است که در این قبیل موارد استقرا و کنجکاوی و جستجوی زیادتری نیز به عمل آید و به یك یا دو نسخهٔ غیر مرجّح اکتفا نشود.» با اینهمه برخی از مصحّحـان بیمـایه و بازاری یا مدعّی ذوق، از ضبطها آن را که آشناتر و به ذائقه خود آنان مطبوعتر است ترجیح می‌دهند و در حقیقت با کاتب ناامین هم مشرب می‌شوند و طرفه اینکه گاهی صورت آسان هضم و خوشگوار نسخهٔ چاپی را از صورت غریب و ثقیل اقدم نسخ خطی اصحّ و اوثق می‌شمارند!

باید گفت نه از معلومات صرف کاری ساخته است و نه از ذوق و شمّ تنها. شمّ و ذوق البته دستگیرند، امّا زمانی باید به یاری فراخوانده شوند که از منابع و معلومات و تحقیق و کند و کاو منتهای بهره برداری شده باشد و تازه با قید احتیاط. در این باره تجربه‌هایی داریم که هم جالب اند و هم هشدار دهنده. یکی از آنها گیر و داری است بر سر ضبط قزوینی از بیتی از غزل حافظ به این صورت: اسم‌اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش / که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود. در ضبط مسلمان، دشتی و انجوی اتکای قزوینی را بر نسخهٔ قدیم و امتناع او را از تصحیح ذوقی تلویحاً تخطئه کرده اند و دشتی آن را نه «امانت» بلکه «عاری بودن از ملکهٔ اجتهاد و استنباط» و «رونویسی و مقابلهٔ بی جان و روح» خوانده و «مسلمان» غلط محض و «سلیمان» را صحیح مقطوع شمرده است، به این دلیل که «در روزگار حضرت سلیمان صحبتی از مسلمان و نصارا در میان نبوده و اساساً بیت حافظ اشاره به اسطورهٔ افسانهٔ معروفی است که دیو انگشتری سلیمان را ربود...» اما این دلیل نه تنها قانع کننده نیست، از جهات متعدد علیل هم به نظر می‌رسد. نخست از این جهت که نظر به اسطوره ـ آن هم نه

…ساختگی عاید ما می‌سازد.

درجهٔ دیگر سوادبرداری صرف از نسخهٔ اساس و مقابلهٔ … نسخه‌ها و به دست دادن نسخه بدلهاست. ثمرهٔ آن نسبت به … عکسی کمتریی دارد و برتریی. کمتریش اینکه نقل قهراً به … عکسبرداری نیست؛ حتّی اگر تفاوت به رسم خط و شیوهٔ املایی منحصر باشد. مسامحه در نقل چه بسا سهوها و سقطاتی به … آورد. اما برتریش اینکه نمایانگر چند نسخه است و می‌توان گفت همه را یك کاسه می‌کند و به پژوهشگر و خوانندهٔ کنجکاو فرصت بررسی و انتخاب می‌دهد. علاوه بر آن، اختیار رسم خط امروزی دشواریهای ناشی از شیوهٔ املایی قدیم را کاهش می‌دهد. امّا از سوی دیگر، بدخوانی و خلط و لغزش مصحّح نیز بناچار در متن بازتاب می‌یابد.

در این مرتبه از تصحیح، هنر مصحّح در بازشناسی هویت نسخه‌ها و قدمت و اعتبار آنها، انتخاب نسخهٔ اساس، تعیین حدود نقل نسخه بدلها، دقّت در نقل و مقابله، درست خوانی و کارهایی بیشتر فنی از قبیل کاربرد منتظّم و متداوم شیوهٔ املایی و علامات فصل و وصل و تنظیم فهارس نمودار می‌شود. حتی در این سطح نیز مصحّح بر عهده می‌گیرد که اثر و صاحب اثر و نسخه را اجمالاً معرفی کند.

دشواری اصلی تصحیح که هم در این مقام روی می‌کند بدخوانی در سطوح قاموسی و صرفی و نحوی است. تشخیص حد و مرز واژه‌ها و ساخت صرفی آنها و روابط نحوی عناصر و خلاصه ساختمان زبان همواره حتی برای اهل زبان کار آسانی نیست و شواهد فراوانی از لغزشها و بیراهه رویها در کار مصحّحان در دست است که ذکر نمونه‌هایی از آنها به اسم و رسم در این مقاله مناسبت ندارد، لیکن تلاش مختصری برای گروه‌بندی موجبات آنها بیفایده نیست.

با مطالعه‌ای که در آن استقصا به کار نرفته انگیزه‌های بدخوانی یا کجروی در بازشناسی صحیح از سقیم و اصیل از مجعول و ساختگی را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد.

ـ شیوهٔ املایی مانند همسانی برخی از حرفها در نوشتار (ب، پ؛ ج، چ؛ د، ذ؛ ك، گ)؛ سر هم نویسی و شکسته نویسی؛ ناخوانایی و مخدوشگی خط؛ حذف نقطه‌ها؛ حذف ضوابط مثل مدّ و شدّ.

ـ نزدیکی شکل نوشتاری برخی‌از حرفها دربرخی از بافتها (د، ذ با و؛ ك، گ بی‌سرکج یال) و همچنین همشکلی نوشتاری دو یا چند حرف صرف نظر از معجمه یا مهمله بودن و یا تعداد نقطه‌های آنها (ب، پ، ت، ث، و همه اینها با ی در اول و وسط کلمه؛ ج، چ، ح، خ؛ د، ذ؛ ر، ز، ژ، س، ش؛ ص، ض، ط، ظ؛ ع، غ؛ ف، ق در آغاز و میان واژه).

ـ همشکلی نوشتاری برخی از واژه‌ها (را: را، راه. که، حرف ربط، که، کاه: گه، گاه به چند معنی: که، کوچك: که، کوه، … کست، نست، گشت. کشش، کشتار: کشش،جاذبه).

ـ شیوهٔ املایی غریب (این‌نك به جای اینك: بینای به جای سایی، بیبین نگان به جای بیبنگان؛ دانای به جای دانایی؛ کاروان‌سان به جای کاروانیان).

ـ حذف «ا» در آغاز واژه (برو ـ ابرو) و در زنجیرهٔ کلام (برو =براو)

ـ گونه‌های قاموسی یا لهجه‌ای (آخو، آهو؛ اسمنده، آسامیده؛ اوام، وام؛ بارن، وارن، وارنج، ارنج، گونه‌های آرنج؛ بشم، باشم؛ ستاخ، گستاخ؛ بیرانی، ویرانی؛ بوس، بوست؛ بول، فول، گونه‌های پل؛ سیا، سیاه؛ زَوَر، زَبر؛ گرما وه، گرمابه؛ گوم، گُوم؛ گوس، گوست؛ گهست، بهشت؛ مبا، مباد؛ نواست، نبایست.

ـ الگوهای ساختار صرفی ساذّ (بدرست، بدرستی؛ بسیم، سیمین؛ دل نگاه داشتی، نگاه داشت دل، رعایت حال؛ بنفرین، نفرینی، ملعون؛ ناداستی، ناداری، فقر)

ـ خلط مقوله‌های دستوری (مصدر مرخم با فعل ماضی؛ «ی» مصدری و نسبت و نکره و نشانهٔ اضافه؛ باء مکسورحرف اضافه و اسم‌ساز و صفت‌ساز و قیدساز و پیوسته به فعل؛ کلمه مرکب‌بادو یا چند کلمهٔ بسیط: اوْکند افکند با او /کُنَد، بدست ـ وجب با به /دست؛ حرف اضافه با جزء آغازین بعضی از افعال مرکب؛ «ان» جمع و نسبت و بنوّت و پسوند مکان (گازران: گازرها، جای شستن جامه) با زمان؛ فعل و اسم (باس: امراز «بودن»، مسکن و سکنی و اقامت).

ـ خلط ناشی از الحاق «ها»ی جمع به اسمهای مختوم به «ه» مختفی (جامها: جام‌ها، جامه‌ها؛ سبزها: سبزها، سبزه‌ها).

ـ کاربرد واژه‌ها و ترکیبات مأنوس در معانی مهجور و منسوخ (افسوس، استهزا؛ بخسیده، حدا؛ بی‌بها، ربها و آنچه بهایش نتوان معلوم کرد؛ پالودن، تباه کردن؛ خدمت کردن، سلام و تعظیم کردن و رسم ادب به جا آوردن؛ برسیدن، تمام شدن؛ رسانیدن، به پایان بردن، تمام کردن؛ درست، سکهٔ خوش عیار؛ شدن، حصول یافتن؛ فرمان یافتن، مردن؛ کرد، عمل؛ کستار، کسته، ذبیح).

ـ کاربرد پیشوندها یا گونه‌های پیشوندی مرده یا غیر فعال (فاکردن؛ هادادن).

ـ ساخت نحوی مهجور و منسوخ و جمله‌های مرکب فوق‌العاده دراز (← دیباچهٔ تاریخ جهانگشای از سطر ۴ ص ۳: هر چند بر رای ارباب فصاحت … تا سطر ۱ ص ۶: امتثال کردم …)

ـ نوادر لغات و ترکیبات (اندخشیدن: الفنجیدن و الفغدن؛ دوغنده؛ دو سرگان = منافقون؛ سگستن = گسستن، بسکلد =بگسلد؛ خالی شدن = تنها شدن؛ بیرون جستن برسد … = پیشی گرفتن بر؛ ناچیز شدن = تباه

[illegible]

(facsimile) fac-simile

[illegible]

دشوار شده، ترجمهٔ اول در بیان منظور بسیار نارسا و حتی غیر قابل فهم است، نمونه‌های این امر را از هر جای کتاب می‌توان انتخاب کرد و ما فقط به نقل یك مورد اکتفا می‌کنیم:

ترجمهٔ عسجدی:

> معذلك از ابتدا دو حقیقت مسلم وجود دارد که به طرفداری از اصل نسبیت گویا می‌باشند. حتی اگر مکانیك کلاسیك به وسیلهٔ نشانه‌های نظری از پدیده‌های فیزیکی با مبانی به قدر کفایت وسیع ما را هم تقویت نکند باز ما باید آنها را به عنوان یك میزان قابل ملاحظه از «درستی» مسلم تصدیق کنیم. در حالی که بر عکس مکانیك کلاسیك ضمن حرکت معمولی اجسام سنگین درك ما را با ریزه‌کاریهای اعجاب‌انگیز این موضوع تکمیل می‌کند. (ص ۲۳).

اگر از این عبارت چیزی نمی‌فهمیم بهتر است به ترجمهٔ خواجه نور مراجعه کنیم تا شاید موضوع روشنتر شود:

> با این حال، دو حقیقت کلی وجود دارد که در نظر اول سخت مؤید صحت و اعتبار اصل نسبیت است. با آنکه مکانیك کلاسیك شالوده‌ای به اندازهٔ کافی وسیع برای بیان نظری همهٔ پدیده‌های طبیعی فراهم نمی‌آورد، ولی باید پذیرفت که در آن می‌توان مقدار قابل ملاحظه‌ای از «حقیقت» را سراغ کرد، زیرا که حرکت واقعی اجرام آسمانی را با چنان دقتی در جزئیات بیان می‌کند که حیرت آور است. (ص ۲۹.)

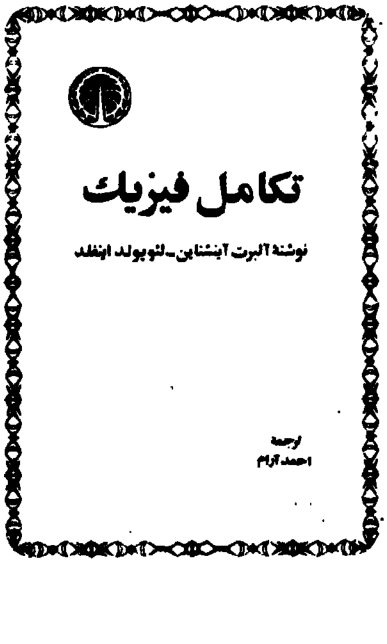
جلد دوم که تکامل فیزیك نام دارد، پیش از این یك بار سالها پیش، به چاپ رسیده بود و کتابی است ساده و در عین حال بسیار عمیق و برای «همگان» که نخواهند فریفتهٔ سادگی ظاهری کتاب شوند و از عمق معنای آن غافل بمانند. این کتاب تحقیقی تاریخی در مفاهیم اصلی فیزیك جدید است. بخصوص داستان رشد نظریهٔ مکانیکی و زوال آن و پیدایش نظریهٔ نسبیت و نظریهٔ کوانتومی را با بحثی عمیق در مفاهیم اصلی این نظریات حکایت می‌کند. کتاب برای این چاپ دوم از نو ویراسته شده، و این ویرایش گویای پخته‌تر شدن و آماده‌تر شدن زبان فارسی برای بیان مفاهیم علمی در فاصلهٔ میان چاپهای اول (۱۳۲۷) و دوم (۱۳۶۱) این کتاب است، و بی‌گمان مترجمانی چون شخص آقای آرام در این پرورش زبان فارسی سهم بسزایی داشته‌اند.

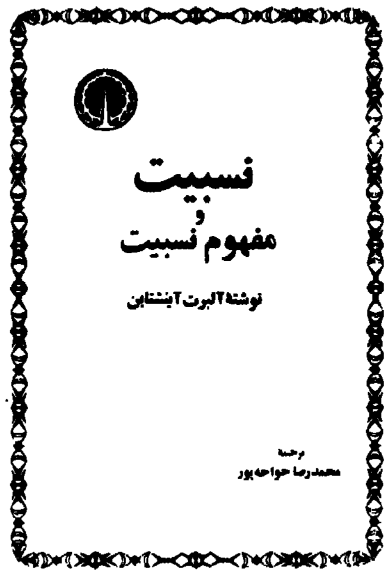
هر دو جلد این مجموعه دارای واژه‌نامه و فهرست راهنماست و هر دو کتاب بسیار کم غلط چاپ شده است. «دورهٔ آثار آینشتاین» چنانکه از این دو جلد پیداست، به خواست خدا نمونهٔ یك کار علمی خوب و پیراسته خواهد بود. منتظر چاپ شدن و انتشار جلدهای دیگر این مجموعه هستیم.

دیگر اینکه واضع این نظریه گذشته از دانشمندی بزرگ، فیلسوفی تمام عیار است، یعنی فقط ریاضیدانی عالیقدر نیست که در حل معادلات و کشف مجهولات مهارت و تردستی داشته باشد، بلکه «فیلسوفی طبیعی» از نوع ارسطو و نیوتن است. آینشتاین علم را به چشم گردآوری داده‌های پراکنــده و ایجــاد نظم در میان آنها نمی‌بیند، بلکه در نظر او علم نوعی حلّ معما و گشودن رمز کتاب طبیعت است. علم در نظر او جلوه‌ای از تلاش همیشگی بشر است برای پی بردن به راز جهانی که در آن زندگی می‌کند و از این رو نوعی آگاهی به تاریخ علم و نیز توجه به اندیشه‌های بنیادی فلسفی در کار او دیده می‌شود که همین امر آثار او را برای ناآشنایان به علم هم جالب توجه می‌سازد. خود او هم با همهٔ جلالت قدر علمی از ساده‌نویسی و نوشتن برای عموم دوری نجسته است و برخی از آثار خود را صرفاً به این قصد تألیف کرده است.

دو کتابی که اکنون منتشر شده، جلد اول و دوم از یك دورهٔ پنج جلدی است که قرار است گزیده‌ای از آثار علمی آینشتاین را شامل شود. آقای دکتر خواجه‌پور، ویراستار مجموعه، در مقدمه‌ای که بر جلد اول نوشته طرح کلی این مجموعه را به تفصیل بیان کرده است و خوانندگان می‌توانند برای کسب اطلاع از کم و کیف این مجموعه به آن مقدمه رجوع کنند. جلد اول (نسبیت و مفهوم نسبیت) ترجمهٔ دو کتاب از آینشتاین است. از این دو نسبیت کتابی نسبتاً ساده و بدون ساختمان صوری ریاضی است و مفهوم نسبیت کتابی است دشوارتر و برای فیزیکدانان، با این حال خوانندهٔ عادی حتی از برخی مطالب این کتاب دوم هم می‌تواند بهره‌مند شود. من نسخهٔ انگلیسی نسبیت را در دسترس نداشتم، اما با مقایسهٔ مواردی از ترجمهٔ مفهوم نسبیت با متن انگلیسی آن احاطهٔ مترجم بر موضوع و تسلط او بر زبان فارسی و ذوق سلیم او در ترجمه معلوم می‌شود، و جمع همهٔ این موارد معمولاً در مترجمان کتابهای علمی به آسانی دست نمی‌دهد. گذشته از این، افزوده‌هایی که مترجم در پایان این جلد آورده، و اغلب لازم و آزمونده است، کتاب را تا حدودی به سطح روز می‌آورد و خواننده را از برخی تحولات پس از آینشتاین و نیز پاره‌ای از مآخذ فکری او آگاه می‌کند.

کتاب نسبیت پیش از این یك بار به فارسی ترجمه شده است (نسبیت: نظریهٔ خصوصی و عمومی. ترجمه و توضیح از غلامرضا عسجدی. تهران. امیر کبیر. ۱۳۶۱). یك مقایسهٔ اجمالی میان این دو ترجمه نشان می‌دهد که ترجمهٔ آقای عسجدی به هیچ وجه ما را از ترجمهٔ خواجه‌پور بی‌نیاز نمی‌کند. تقریباً هر جا که مطلب کمی





تصویری که معمولاً در کتابهای درسی ترسیم می‌شود، رشد علم را به صورت حرکتی آرام و منطقی و مداوم نشان می‌دهد که هر مرحلهٔ آن بالضروره به دنبال مرحلهٔ پیشین می‌آید و هر کار علمی جدید مستقیماً از کارهای پیش از خود متأثر می‌شود. نقش شخص دانشمند در این میانه هیچ یا نزدیك به هیچ است. او آلت فعل است، موجودی است که فقط کشف جدید یا نظریهٔ تازه‌ای را اعلام می‌کند و اگر او هم نباشد کس دیگری این کار را خواهد کرد. در بسیاری موارد، حتی این تصور بسیار سادهٔ تاریخی هم از این‌گونه کتابها به دست نمی‌آید، بلکه علم در قالب رشته‌ای از عبارات و روابط و به صورت امری بی‌زمان مجسم می‌شود که از حقایق ازلی و ابدی سخن می‌گوید. گویی همهٔ اندیشه‌های علمی از همان آغاز به صورتی که در کتابهای درسی عرضه می‌شوند، وجود داشته‌اند.

گرچه در آموزش علم چاره‌ای از این گونه «بازسازی منطقی» نیست، اما در این میان بسیاری چیزها هم از دست می‌رود، و تصویری ناقص و نیمه‌کاره به‌دست می‌آید که در آن اثری از ناکامیهای علم، تأثیر اندیشه‌های به اصطلاح غیر علمی بر علم، محدودیتهای تاریخی علم، و نقش دانشمندان در تکوین نظریه‌های علمی دیده نمی‌شود. چنین وضعی بخصوص در مورد علومی چون فیزیك نظری، و نظریه‌هایی چون نسبیت که تأثیرشان تنها به علم محدود نمی‌ماند بلکه به حوزهٔ اعتقادات فلسفی هم کشیده می‌شود، به هیچ‌وجه، حتی از لحاظ آموزشی، مطلوب نیست.

کتابهای تاریخ علم این نقصیه را تا حدودی جبران می‌کنند، اما تاریخ علم هم به نوعی بازسازی چیزی است که در واقعیت رخ داده است و هر بازسازی با تعبیر همراه است و در هر تعبیری خطر تحریف وجود دارد. شاید بهترین راه برای پی بردن به سرگذشت واقعی علم، مراجعه به آثار اصلی دانشمندان بزرگ و کوچکی باشد که در تکوین اندیشه‌های علمی سهمی داشته‌اند. در این گونه آثار ما زاده شدن و مراحل اولیهٔ رشد اندیشه‌های علمی را به چشم می‌بینیم. می‌بینیم که اندیشهٔ علمی چگونه در محیطی نه چندان مساعد و همراه بسیاری اندیشه‌های دیگر، به دنیا می‌آید، چگونه اندك اندك و افتان و خیزان به راه می‌افتد و زبان باز می‌کند و چگونه پذیرفته می‌شود یا فراموش می‌گردد. اگر در این کتابها، اندیشه‌های علمی از انسجام و توالی منطقی و ساختمان صوری پیشرفتهٔ کتابهای درسی بی‌بهره‌اند، درعوض زندگی و طراوتی دارند که در کتابهای درسی اثری از آن دیده نمی‌شود.

در کشور ما تاکنون به این مهم، یعنی ترجمهٔ آثار اصلی فیلسوفان و علمای غربی کمتر توجه شده است، و متأسفانه ما علم و فلسفه و تاریخ این دو را بیشتر از منابع دست دوم آموخته‌ایم و همین امر منشاء بسیاری کج‌فهمیها دربارهٔ ماهیت علم و امکانات و محدودیتهای آن شده است. «دورهٔ آثار آلبرت آینشتاین» که اکنون دو جلد آن در دست ماست نوید دهندهٔ آغاز این توجه است و این انتخاب از چند جهت حائز اهمیت است: نخست اینکه نظریهٔ نسبیت یکی از جدیدترین و بحث‌انگیزترین نظریه‌های فیزیکی است که تصور آدمی را از مفاهیمی چون زمان و مکان دستخوش تغییر ساخته است و متأسفانه تاکنون آثار موثقی که این نظریه را به زبانی نسبتاً ساده و درعین حال دقیق حکایت کنند، و از نظر ترجمه هم قابل اعتماد باشند، به فارسی منتشر نشده است.

۱. آلبرت آینشتاین. نسبیت و مفهوم نسبیت ترجمهٔ محمد رضا خواجه‌پور. ۳۸۳ ص. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲؛

۲. آلبرت اینشتاین. تکامل فیزیك ترجمهٔ احمد آرام. ۲۶۹ ص تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲.

ارائه می‌دهد که در حقیقت چارچوب مفیدی است برای درك بهتر موقعیت و امکانات قلاع اسماعیلیه. سپس در بخش دوم (صص ۱۶۵ـ۴۷)، که در هفت قسمت تنظیم شده است، مؤلف به بحث در مورد قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز پرداخته و به‌طور دقیقتر دژهای واقع در طارم‌علیا و سفلی، رودبار با منصوری، رودبار محمد زمان خانی، رودبارِ الموت، طالقان، لورا و پشتکوه رستمدار، حدود دماوند و فیروزکوه، و بالأخره دزهای قومس تا حدود شاهرود را توصیف می‌کند.

در مورد هر یك از این قلاع، نویسنده سعی کرده پس از ذکر تاریخچهٔ مختصر قلعه، محل قلعه و راه رسیدن به آن، و همچنین آثار باقیماندهٔ قلعه را توضیح دهد. ولی این الگوی کلی به طور یکسان در مورد تمام قلاع توصیف شده اعمال نگردیده است، و در مورد برخی از قلاع مهم مانند شمیران و گردکوه فقط به‌ذکر سابقهٔ تاریخی آنها اکتفا شده است. فقدان توضیحات، بخصوص دربارهٔ آثار باقیماندهٔ قلعهٔ گردکوه، که در سه کتاب دیگر نیز مورد بررسی قرار نگرفته است، کمبود مهمی برای محققان محسوب می‌شود. از طرف دیگر، مطالب درج شده راجع به‌قلعهٔ الموت، که بیشترین تعداد صفحه را بخود اختصاص داده است، بخصوص راجع به‌تاریخ و وضع این قلعه پس از سقوط دولت نزاریان بسیار حائز اهمیت است. این مطالب که از تاریخهای محلی استخراج شده و در کتابهای مشابه نیز نیامده است، در حقیقت نتایج بررسیهای ایوانف و گروه تحقیقاتی آکسفورد را به‌نحو مطلوبی تکمیل می‌کند. در مورد محل میمون‌دز، مهمترین قلعه‌ای که در حدود سال ۵۲۰ هـ. ق. (۱۱۲۶ م.) و یا چند دهه بعد توسط خود نزاریان ساخته شد، مؤلف محترم دچار شك و تردید بوده (ص ۱۰۸) و ظاهراً از کشفیات مهم گروه تحقیقاتی آکسفورد در این زمینه مطلع نبوده است. بجا بود که به‌این کشفیات در چاپ جدید کتاب اشارتی می‌رفت و در عوض توضیحاتی که مؤلف در چندین صفحه (صص ۱۲۱ـ۱۱۳) در رد حدسیات سال ۱۹۳۸ ایوانف دربارهٔ محل احتمالی میمون‌دز آورده حذف می‌گردید. توضیحات مندرج دربارهٔ دژهای نواحی طالقان، لورا، پشتکوه، دماوند و فیروزکوه که در سه کتاب دیگر نیامده، بسیار مهم و قابل توجه است.

کتاب مورد بحث که در مقایسه با کتب مشابه بیشترین تعداد از قلاع را مورد بررسی قرار داده است در حقیقت فهرست نسبتاً جامعی است از قلاع اسماعیلیه در کوههای البرز. در بسیاری از موارد مؤلف اطلاعات تاریخی مهمی ارائه می‌دهد که تا به حال در منابع معاصر دیگر نیامده است. این اطلاعات که عمدتاً از تواریخ محلی جمع‌آوری شده، بخصوص در مورد وضع برخی از اسماعیلیه در دوره‌های بعد از انقراض دولت نزاریان و چگ... فعالیتهای پراکندهٔ اسماعیلیان ایران در آن دوره‌ها، حائز ا... است. بسیاری از قلاع نیز برای اولین بار در این کتاب تو... شده است و اگر چه مؤلف محترم می‌توانست توضیحات بیش... راجع به آثار باقیماندهٔ آنها در دسترس قرار دهد ولی ذکر ... راه رسیدن به این قلاع خود مطالب مهمی است. رویهمرفته قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز، منضم به تصاو... فهرستهای چهارگانه، که حاصل چند دهه بررسی... خستگی‌ناپذیر مؤلف آن می‌باشد اثر ارزنده‌ای است در مطالعات اسماعیلی، و برای محققان این رشته که همواره با منابع مواجه هستند بسیار مفید و قابل استفاده است.

...ya Stark, *The Valleys of the Assassins*, London, 1934.
Ivanow, *Alamut and Lamasar*, Tehran, 1960.
...Willey, *The Castles of the Assassins*, London, 1963.

دورهٔ آثار آینشتا...

حسین معصومی هـ...

اسماعیلیان نزاری ایران به‌رهبری حسن صباح، در اختیار اسماعیلیان نخستین و یا حکام اسماعیلی مذهب بوده است.

بعد از وفات هشتمین خلیفهٔ فاطمی و هجدهمین امام اسماعیلی، ابوتمیم معدالمستنصر بالله، در سال ۴۸۷ هـ ق. (۱۰۹۴ م.)، فرقهٔ اسماعیلیه بر سرجانشینی او به‌دو شاخهٔ اصلی نزاریه و مستعلویه منقسم گردید. اسماعیلیان نزاری به‌حمایت از نزار، فرزند ارشد المستنصر که توسط پدر به‌جانشینی انتخاب شده بود، برخاستند و رابطهٔ خود را با اسماعیلیان مستعلوی مصر و سایر نواحی تحت استیلای خلافت فاطمیان که از المستعلی، برادر کوچکتر نزار، پیروی کرده بودند، قطع کردند. حسن صباح که قلعهٔ الموت را در سال ۴۸۳ هـ ق. (۱۰۹۰ م.) به‌عنوان داعی دیلمان تصاحب کرده بود، نهضت نزاریه و یا به‌اصطلاح دعوت جدید اسماعیلیه را در ایران بنیان گذاری کرد و در حقیقت ایران را پایگاه اصلی اسماعیلیان نزاری قرار داد.

با کوششها و تحت رهبریهای حسن صباح (۵۱۸ـ۴۸۳ هـ ق./۱۱۲۴ـ۱۰۹۰ م.) و جانشینش کیابزرگ امید (۵۳۲ـ۵۱۸ هـ ق./۱۱۳۸ـ۱۱۲۴ م.)، نزاریان ایران توانستند در مدت کوتاهی دولت مقتدری را با مذهب شیعهٔ اسماعیلی در قلب قلمرو سلجوقیان سنی مذهب تأسیس کنند. دیری نپایید که نزاریان ایران بر همکیشان خود در سوریه نیز ریاست یافتند و حکومت مشابهی در سمال آن سرزمین به وجود آوردند که مدتها عرصه را به صلیبیون عسوی در شام و فلسطین تنگ کرد. نزاریان ایران به‌مدت ۱۶۶ سال از مرکز اصلی خود در الموت، با استفاده از قلاع بی‌شماری در کوههای البرز و با سیاستهای مبارزاتی بخصوصی، بر منطقهٔ وسع و پراکنده‌ای در دیلمان، قومس و قهستان در جنوب خراسان استیلا داشتند. دولت نزاریان ایران عاقبت در سال ۶۵۴ هـ ق. (۱۲۵۶ م.) در مقابل تهاجم لشکریان بی‌شمار مغول به‌فرماندهی هلاکوخان از هم پاشید و منقرض شد. قلاع اسماعیلیه یکی پس از دیگری توسط مغولان تسخیر و ویران گردید و تعداد زیادی از اسماعیلیان نزاری که در آن قلاع و یا در آبادیهای اطراف آنها زندگی می‌کردند قتل عام شدند. با تخریب قلعهٔ الموت، که بعداً در دورهٔ صفویان بازسازی شد و برای مدتی به عنوان زندان مورد استفاده قرار گرفت، کتابخانهٔ بسیار نفیس الموت نیز که دارای مجموعهٔ منحصر به‌فردی از کتب و رسایل اسماعیلی بود، با نظارت مورخ معروف عطاملك جوینی (متوفی ۶۸۱ هـ ق./۱۲۸۳ م.) سوزانده شد و از بین رفت. اندکی بعد، رکن‌الدین خورشاه، آخرین امام دورهٔ الموت که چندین ماه از محل اقامت خود در میمون‌دز با مغولان مذاکره کرده و بیهوده کوشیده بود با تسلیم کردن قلاع اسماعیلیه باعث نجات پیروان خود از عواقب وخیمتری شود، توسط مغولان به قتل رسید. فقط قلاع لمبسر و گرد کوه تا مدتی مستقلاً در مقابل تهاجم مقاومت کردند. گردکوه، به‌عنوان آخرین قلعهٔ اسماعیلی در ایران، عاقبت پس از اینکه هفده سال متوالی در محاصرهٔ مهاجمان قرار داشت، در سال ۶۶۹ هـ ق. (۱۲۷۰ م.) تسلیم شد. بعد از این وقایع، اسماعیلیان نزاری ایران برای چندین قرن توانستند فقط در پوشش تصوف به حیاتی آرام و پنهانی دست یابند.

کتاب مورد بحث که ابتدا در سال ۱۳۴۵ توسط دانشگاه تهران منتشر شده بود و اینکه توسط کتابخانهٔ طهوری (زبان و فرهنگ ایران، ۹۹) و بدون هیچگونه تغییراتی تجدید چاپ شده است، در حقیقت چهارمین کتابی است که دربارهٔ قلاع اسماعیلیان ایران نگارش یافته است. اولین کتاب توسط سیاح معروف، خانم استارك، که در سالهای ۳۱ـ۱۹۳۰ م. از قلاع الموت و لمبسر دیدن کرده و اولین شخصی است که در زمان معاصر محل قلعهٔ لمبسر را شناسایی کرده است، نوشته شده است[1]. سپس اسماعیلیه شناس فقید ایوانف که در طول بیش از سه دهه مهمترین قلاع اسماعیلیه را مطالعه کرد، جامعترین تحقیقات تاریخی و باستان شناسی را در مورد قلاع الموت و لمبسر انجام داد[2]. اندکی بعد در سالهای ۶۰ـ۱۹۵۹ م. قلاع شمیران، الموت، لمبسر، شیرکوه، نویزرشاه و چند قلعهٔ دیگر در رودبار الموت مورد مطالعهٔ بسیار دقیق باستان شناسی گروه تحقیقاتی دانشگاه آکسفورد به سرپرستی آقای وایلی قرار گرفت. این گروه همچنین موفق گردید برای اولین بار محل دقیق میمون‌دز و آثار باقیماندهٔ این قلعه را که در مجاورت آبادی شمس کلایه (در غرب الموت) واقع شده است، شناسایی کند[3].

کتاب دکتر ستوده، نیز، با یك پیشگفتار و دو بخش، آخرین اثری است که تاکنون دربارهٔ قلاع اسماعیلیه انتشار یافته است. مؤلف دانشمند که تا به حال تعدادی از متون تاریخی نواحی جنوب دریای مازندران را تصحیح کرده و در اختیار اهل علم قرار داده است و شخصاً نیز با این نواحی آشنایی نزدیکی دارد، به‌گفتهٔ خودش در یك دورهٔ طولانی از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۸ هـ ش. به‌محلهای این قلاع رفته و یکایك آنها را مورد بررسی قرار داده است. در بخش اول کتاب (صص ۴۶ـ۱۱)، نویسنده توضیحاتی دربارهٔ سابقهٔ تاریخی و ویژگیهای دژهای کوهستانی، و همچنین ابزار و سلاحهای تدافعی و تعرضی آنها، در ایران، و جاهای دیگر

با ترویج کیش خود در میان طبقات حاکمه بتوانند حکومت برخی از نواحی شرقی دور از دسترس خلفای عباسی را به‌دست آورند.
در هر صورت هدف فوق‌الذکر در دههٔ اول قرن چهارم هـ. ق. (۹۲۳ـ۹۱۲ م.) و در زمان پنجمین داعی ری، ابوحاتم رازی، برای مدتی در ایران تحقق یافت. ابوحاتم که از برجسته‌ترین متفکران، مؤلفان و مبلغان اسماعیلی به‌شمار می‌آید، در بسط دعوت اسماعیلیه به‌گرگان، طبرستان، گیلان، دیلم و همچنین آذربایجان موفقیت قابل توجهی کسب کرد و توانست تعدادی از حکام آن مناطق را به کیش اسماعیلی فراخواند که از آن میان می‌توان از امیر احمدبن‌علی، حاکم ری در سالهای ۳۱۱ـ۳۰۷ هـ. ق. (۹۲۴ـ۹۱۹ م.)، اسفاربن شیرویه (متوفی ۳۱۹ هـ. ق./۹۳۱ م.)، جنگجو و امیر دیلمی، و معاون او مرداویج‌بن‌زیار (متوفی ۳۲۳ هـ. ق./۹۳۵ م.)، مؤسس سلسلهٔ آل‌زیار، نام برد. یکی دیگر از حکام محلی شمال ایران که در آن زمان دعوت اسماعیلیه را پذیرفت مهدی‌بن خسرو فیروز، مشهور به سیاه‌چشم، آخرین حاکم مستقل سلسلهٔ جستانیان بود. جالب اینکه آل‌جستان که از حدود اوایل قرن سوم هجری از رودبار الموت بر منطقهٔ دیلم حکومت داشتند، خود قلعهٔ معروف الموت را قبل از سال ۲۴۶ هـ. ق. (۸۶۰ م.) بنا کرده بودند.

بعد از وفات ابوحاتم رازی در سال ۳۲۲ هـ. ق. (۹۳۴ م.) اسماعیلیان ایران دچار وضع نابسامانی شدند و رهبری آنها برای مدتی همزمان در دست دو نفر قرار گرفت، یکی داعی اسحق نامی که در ری بود و دیگری داعی عبدالملك کوکبی که در قلعهٔ گردکوه واقع در نزدیکی دامغان سکونت داشت. در ضمن بعد از جستانیان، حکومت دیلم عمدتاً در دست آل‌مسافر، که به‌نامهای سالاریان و کنگریان نیز خوانده شده‌اند، قرار داشته است. مؤسس این سلسله، محمدبن مسافر، خود قلعهٔ شمیران واقع در طارم را به‌طرز بسیار زیبایی بنیاد نهاد و سپس دو تن از فرزندانش، یعنی مرزبان (۳۴۶ـ۳۳۰ هـ. ق./۹۵۷ـ۹۴۱ م.) و وهسودان که به‌ترتیب در آذربایجان و دیلم حکومت یافتند، مذهب اسماعیلی را پذیرفتند. مرزبان‌بن‌محمد مضافاً به‌وزیر اسماعیلی خود اجازه داد تا به‌طور آشکار به‌ترویج عقاید اسماعیلی بپردازد. حکومت مسافریان بالأخره به‌دست اسماعیلیان نزاری، که قِلاع مستحکم رشته کوههای البرز را به‌سرعت تسخیر می‌کردند، منقرض گردید. در هر صورت ملاحظه می‌شود که الموت، گردکوه و شمیران، که جزو مهمترین قِلاع اسماعیلیه در ایران بوده و در کتاب مورد بحث نیز توصیف شده‌اند، بیش از یك قرن‌ونیم از آغاز فعالیت

شده است: «وینزل لکم من السماء رزقاً». رزق در این آیه «مجاز به علاقهٔ مسببیّت» است نه «سببیّت»، چه آنکه «مسبّب» یاد شده است و مراد «سبب» است (ص ۷۵).

۱۷) در بحث از «مجاز به علاقهٔ حال و محل (حالیت)» بیتی از فردوسی آورده شده است:

بر آن نامه بنهاد خسرو نگین
فرستاده را داد و کرد آفرین (ص ۷۷).

و آشکارا گفته شده است که «نگین به معنی مهر و امضا» به کار رفته است. اگر چنین است، با «مجاز به علاقهٔ محل و حال» روبروییم.

در پایان می‌سزد که از نثر تاریك و گسستهٔ کتاب نیز یادی بشود: نثری که گاه جمله‌هایی پریشان و نارسا از این گونه در آن دیده می‌شود:

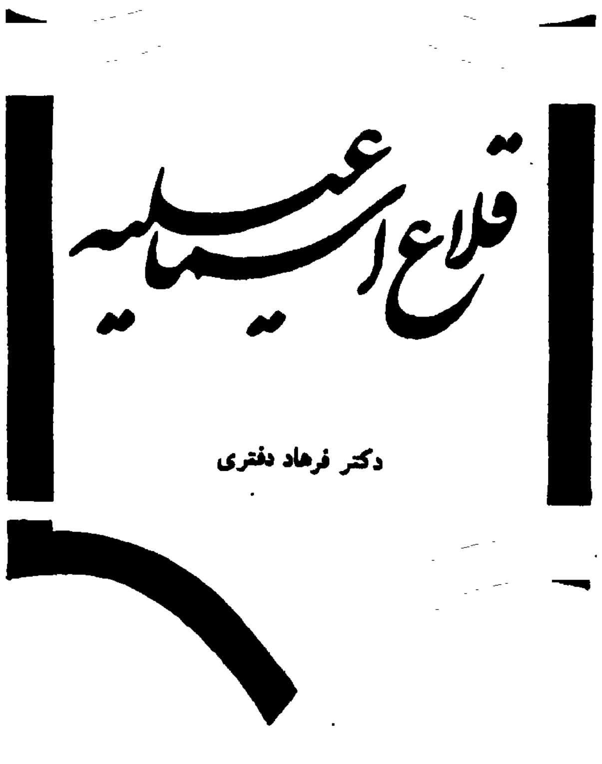
«همان گونه که گوهر را نخست بار که در سیمای قطره‌یم آرمیده و تا برسینهٔ صدف جای دارد آن را ارج بخشیده است، ملاحظه می‌کنیم که این همه معنی در قالب تشبیهی امکان بیان یافته است» (ص ۴۴).

«... و چنانکه یاد شد این عقلی بودن وجه شبه فرق نمی‌کند که تشبیه حسی باشد یا عقلی» (ص ۵۰).

خواننده چشم می‌دارد نثر کتابی که در شیوا سخنی و هنرورزی در شعر نوشته شده است، خود دلپذیر و شیوا و هنرمندانه باشد؛ مگرنه اینست که نویسندهٔ گرامی کتاب، خود نوشته است: «... این زیبایی و ابتکار از سکوی بلاغت تشبیه روح می‌گیرد و ماهوارهٔ کلام نافذ به جهان اندیشه پرتاب می‌شود» (ص ۶۰).

در فرجام سخن، گفتنی است که ما لغزشهایی چنین آشکار را که تنها در ۳۵ صفحهٔ بخش «بیان» کتاب دیده می‌شود، خدای ناکرده، از بی‌مایگی نویسندهٔ گرامی کتاب نمی‌انگاریم، بلکه برآنیم که دل مشغولیهای بسیار و گرانی بارِکار بر دوش ایشان مایهٔ این همه شده است. امیدمان آن است که ستاد ارزشمند انقلاب فرهنگی از این پس، با باریك بینی و پروایی افزونتر در کتابهایی که به چاپ می‌رساند بنگرد، تا روزگار و هزینه‌ای بسیار در این کار تباه نشود.

قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز. تألیف منوچهر ستوده. تهران. طهوری. ۱۳۶۲+۸+ ۱۹۶ +۷۰ ص. تصویر.



سابقهٔ تاریخی فرقهٔ اسماعیلیه در ایران به نیمهٔ دوم قرن سوم هجری برمی‌گردد، یعنی به حدود یك قرن پس از ظهور اولین گروههای اسماعیلی و شبه اسماعیلی در کوفه و سایر نقاط در جنوب عراق عرب. با تجدید حیات نهضت اسماعیلیه که در حدود سال ۲۶۰ هـ. ق. (۸۷۳ م.) انجام گرفت، داعیان اسماعیلی برای نخستین بار به شمال ایران گسیل گردیده و شهر ری را مرکز فعالیت خود قرار دادند. در مدت کوتاهی، دعوت اسماعیلیه از ری به سایر نقاط مرکزی و همچنین شمال غربی ایران، که اعراب آن را منطقهٔ جبال می‌خواندند، گسترش یافت. اندکی بعد، داعیان اسماعیلی در خراسان و ماوراءالنهر نیز ظاهر گردیدند. در این دورهٔ نخستین سیاست تبلیغاتی اسماعیلیان در ایران، بعد از آنکه اولین داعیان جبال نتوانسته بودند در میان عوام نفوذ گسترده پیدا کنند، براساس هدف جلب حکام و امرا و صاحب منصبان عالی‌رتبه طرح ریزی شده بود. رهبران مرکزی اسماعیلیه که در آن زمان در شهر سَلَمیه واقع در شمال سوریه به‌طور مخفیانه می‌زیستند، امیدوار بودند که

چنــان بر گرفتش ز زیــن خدنــگ
که گفتی یکی پشه دارد به چنــگ (ص ۴۸).

آشکار است که هماورد پهلوان، در خردی و ناتوانی به پشه‌ای مانند شده است.

۹) بحث در «وجه شبه» بسنده و تمام نیست. سخنی از «وجه شبه متعدد» که دانشوران بیان آن را بر سه گونه: همه حسی، همه عقلی، و پاره‌ای حسی پاره‌ای عقلی نهاده اند در میان آورده نشده است. آیا به جای نمونهٔ زیر در وجه شبه متعدد که تنها به اشارتی کوتاه از آن بسنده کرده‌اند:

بر تنت پیراهن کتّان ز تحریك نسیم
هست چون نوکیسهٔ لرزنده بر بالای سیم (ص ۵۱).

خوشتر آن نمی‌بود که بیتی چون بیت زیر، از آن نهان‌دانِ راز آشنای آورده می‌شد:

تنت در جامه چون در جام باده
دلت در سینه چون در سیم آهن

۱۰) این بیتها از ازرقی هروی چونان نمونه‌ای در «تشبیه معکوس» آورده شده است:

پیچیدن افعی به کمندت ماند
آتش به سنان دیوبندت ماند
اندیشه به جستن کمندت ماند
آتش به سنان دیوبندت ماند (ص ۵۴).

که صورت درست آن چنین است:

پیچیدن افعی به کمندت ماند
آتش به سنان دیوبندت ماند
اندیشه به رفتن سمندت ماند
خورشید به همت بلندت ماند

۱۱) چونان نمونه‌ای در «تشبیه بعید» بیت زیر از چکامهٔ شیوای خاقانی نمونه آورده شده است:

طاووس بین که زاغ خورد و آنگه از گلو
گاورس ریزه‌های منقّا برآورد (ص ۵۱)

هر چند که از دیدگاهی، استعاره گونه‌ای از تشبیه شمرده می‌شود، اما آنچه که در بیت به کار گرفته شده است «استعارهٔ مصرّحه» است، و نمی‌توان از آن چونان نمونه‌ای درنشان دادن «تشبیه بعید» بهره جست. چنان می‌نماید که در تفسیر بیت نیز بر خلاف آنچه که نویسندهٔ کتاب آورده است، خوشتر آن است که طاووس استعاره از آتش، زاغ استعاره از ذغال و گاورس ریزه استعاره از اخگرها شمرده شود. زیرا که در سرآغاز چکامه، خاقانی برآمدن روز و بردمیدن خورشید را به شیوایی باز گفته است، و این بیت در شمار بیتهایی است که در آن به شیوه‌ای شگفت وصف آتش و ویژگیهای آن آمده است. این بخش در چکامه با بیت:

منقل درآر چون دل عاشق که حجره را
رنگ سرشك عاشق شیدا برافکند

آغاز می‌شود و با بیت

مجلس چو گرم گردد چون آه عاشقان
می راز عاشقان شکیبا برافکند

به پایان می‌رسد.

۱۲) از دیگر گونه‌های تشبیه چون: «تشبیه تسویه، جمع، اضمار، مشروط و ...» سخنی در میان آورده نشده است.

۱۳) در سخن از «استعارهٔ مکنیه» رهزن دهر، و برید صبح در شمار این استعاره آورده شده است (ص ۶۳).

۱۴) در ذیل «استعارهٔ تخییلیه» ترکیب «چنگال گرگ مرگ» آشکارا «استعارهٔ مکنیه» دانسته شده است، که نیك پیداست تشبیه است نه استعاره: عبارت کتاب چنین است: «در ابیات زیر «چنگال گرگ مرگ» (استعارهٔ مکنیه) رمهٔ انسانها را در شکارگاه دهر می‌رباید و این اسناد تخییلی همان استعاره را «تخییلیه» می‌گرداند» (ص ۶۵). در دنبالهٔ همین بحث آمده است: «حافظ ... نهال دوست» را در «باغ دل» رها نپسندیده است. (ص ۶۶):

خواهم که بیخ صحبت اغیار برکنم
در باغ دل رها نکنم جز نهال دوست

۱۵) از گونه‌های دیگر استعاره به اعتبار مستعار (اصلی ـ تبعی) و به اعتبار جامع (وفاقی، عنادی، قریب، بعید) سخنی در میان آورده نشده است.

۱۶) در بحث از «مجازبه علاقه سببیت» این آیهٔ قرآن آورده

این توضیح با مراد شاعر به هیچ وجه وفق نمی‌دهد. خوشتر آن است که داستان را از زبان بزرگمرد عرفان ایران بشنویم.

ماه روزه گشت در عهد عمر
بر سر کوهی دویدند آن نفر
تا هلال روزه را گیرند فال
آن یکی گفت ای عمر اینک هلال
چون عمر بر آسمان مه را ندید
گفت کاین مه از خیال تو دمید
ورنه من بیناترم افلاک را
چون نمی‌بینم هلال پاک را
گفت تر کن دست و بر ابرو بمال
آن گهان تو بر نگر سوی هلال
چونکه او تر کرد ابرو مه ندید
گفت ای شه نیست مه شد ناپدید
گفت آری موی ابرو شد کمان
سوی تو افکند تیری از گمان
چونکه مویی کژ شد او را راه زد
تا به دعوی لاف دید ماه زد
موی کژ چون پردهٔ گردون بود
چون همه اجزات کژ شد چون بود

دیگر این بیت از شاهنامه نمونه آورده شده است:

سیاوش چنان شد که گویی نخ است
و یا پیش آتش نهاده یخ است (ص ۴۵).

آیا شیرینتر و شیواتر از این، بیتی در پهنهٔ وسیع ادب پارسی یافته نمی‌توانست شد؟

۵) نمونه‌ای در تشبیه «محسوس بر (!) معقول» مصراعی از حافظ آورده شده است:

ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد (ص ۴۵).

دانسته نیست که مفهوم محسوس و معقول در اندیشهٔ نویسنده چیست! اگر عمر معقول شمرده شده است، ایام نیز که از همان دست و گونه است بی‌گمان معقول شمرده می‌باید شد. اگر چنین است این مصراع چگونه نمونه‌ای در تشبیه محسوس به معقول می‌تواند بود!

۶) نویسندهٔ گرامی کتاب در تشبیه «معقول بر (!) محسوس» بیتی از حافظ را بدین‌سان نمونه آورده است:

به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
چو غنچه پیش تواش مُهر بر دهن باشد (ص ۴۶)

پیدا نیست که کدامیک از دو سوی تشبیه «سوسن» یا «حافظ» معقول است. چنان می‌نماید که نویسندهٔ کتاب، به دور از آنچه همگان می‌اندیشند، حافظ شیراز را پدیده‌ای معقول می‌داند.

۷) در تشبیه «معقول بر (!) معقول» بیت زیر را یاد کرده است:

چو حافظ گنج او در سینه دارم
اگر چه مدعی بیند حقیرم

در فراز بیت نوشته شده است «تشبیه معقول بر معقول آن است که دو امر معنوی و عقلی به همدیگر مانند شوند؛ چنانکه... راز در سینه به حافظ تشبیه شده است». (ص ۴۶).

نیک پیداست که راز در سینه به حافظ (که پدیده‌ای عقلی شمرده شده است) مانند نشده است، بلکه به گفتهٔ دانایان بدیع، شعر در مقام «تجرید» سروده شده است؛ یعنی شاعر با خویشتن چونان بیگانه‌ای به سخن درآمده است، چنانکه گویی گوینده و شنونده دو تن‌اند. این شیوهٔ خطاب به نفس از هنجارهای شاعران و نمونه‌های آن در ادب پارسی بس بسیار است:

زشعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

مدّعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش
کلك ما نیز بیانی و زبانی دارد

روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده
تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

۸) نمونه‌ای در «تشبیه مرکب بر مرکب» از فردوسی چنین آورده شده است:

بررسی کتاب «معانی و بیان»

میرجلال‌الدین کزازی

عانی و بیان. تألیف دکتر جلیل تجلیل. تهران. رکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۱۰۷ صفحه. ۲۰۰ یال.

رده سنجی و نقد کتاب، آنهم کتابی که در شمار کتابهای درسی انشگاه است، به هیچ روی نشانهٔ دشمن‌کامی با نویسندهٔ آن می‌تواند بود. سخن تنها در آن است که راست از ناراست و نکو ز نکوهیده باز شناخته شود؛ و زنهاری باشد سرپرستان گرامی تاد انقلاب فرهنگی را که از این پس، بیش خرده سنجانه در نریات خویش بنگرند و هر کتاب را با هر پایه و مایه در شمار تابهای درسی نیاورند. چه آنکه کتاب، هرگاه فراگیر، روشن، رسا روان باشد، هم آموزنده را کارآمد و یاریگر خواهد بود و هم بوزاننده را. ولی اگر نارسا، تاریك، پیچیده و ناهمساز باشد، هر و را در تنگنای مباحث بیهوده و باریك در خواهد افکند و وزگارها بر سر آن تباه خواهد شد.

اینك، نمونه‌وار، تنها به لغزشها و نارساییهایی چند که در خش «بیان» کتاب معانی و بیان است اشارتی می‌رود. باشد که یفتگان زبان و ادب پارسی خود کتاب را به باریك بینی درنگرند.

۱) روش به کار گرفته شده در نگارش کتاب به دور از یوه‌ای است که کتابهای درسی را می‌شاید. پیداست که پیش از لرح مباحث بنیادین می‌باید واژگان ویژهٔ آن مبحث را به روشنی از نمود، تا خواننده تعاریفی را که به یاری آن واژگان به دست داده مده است بی‌هیچ تیرگی و پوشیدگی دریابد. آشکار است که در یباچهٔ سخن از دانش «بیان» و بخش تشبیه یا استعاره صطلاحاتی چون: معنای حقیقی، معنای مجازی، علاقه، قرینهٔ سارفه، حسی، عقلی، و بنیادهای چهارگانه تشبیه و استعاره و جز ن می‌باید به روشنی باز نموده شده باشند؛ تا مثلاً، چون در تعریف «استعاره» گفته می‌شود: استعاره یکی از گونه‌های مجاز است که علاقه در آن همانندی است. خواننده از پیش معنای مجاز و علاقه را دانسته باشد و به مفهوم تعریف راه بتواند برد.

۲) در بحث تشبیه، نویسندهٔ کتاب، آنجا که نمونه را ارائه می‌خواهد داد نوشته است: «...سعدی سپری شدن سریع ایام را به آب جویباران مانند کرده است و فرموده:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
کاین نصیحت زجهان گذران ما را بس» (ص ۴۵).

هر کس که اندك آشنایی با دیوان خواجهٔ سترگ داشته باشد، می‌داند که این بیت از حافظ است نه از سعدی و آنچه که شاعر را از جهان گذران بسنده است «اشارت» است نه نصیحت.

۳) نویسنده در بحث از «عقلی و حسی بودن دو سوی تشبیه»، گذشته از آنکه گونه‌های عقلی یا غیر حسی را باز نگفته است، برای نمونه بیتی از فردوسی آورده است، بدین‌سان: «فردوسی زادن سیاوش را چنین وصف می‌کند:

چو نه ماه بگذشت بردخت شاه
یکی کودك آمد چو «تابنده ماه» (ص ۴۵).

این بیت در زادن «سهراب» است نه «سیاوش»؛ استاد طوس خود در بیت پسین آن، با اشارتی به معنای واژهٔ سهراب گفته است:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد
ورا نام تهمینه سهراب کرد

۴) چونان نمونه‌ای دیگر از تشبیه «حسی بر (!) حسی»، بیتی از مولوی آورده شده است:

موی کژ چون پردهٔ گردون بود
گر همه اجزات کژ شد چون بود

در توضیح آن آمده است: «جلال‌الدین محمد مولوی موی کژ را که بردیدهٔ انسان قرار گیرد، همچون پردهٔ گردون می‌انگارد» (ص ۴۵)؛

را که نوشته است بیش از یك چهارم از یادداشتهای فراهم آمده نیست، اما امیدوار است که با همین مقدار ناچیز حق مطلب را تاحدی ادا کرده باشد. حال برای حسن ختام و برای برطرف کردن خستگی خوانَنده، به طور انتخابی، دو تعبیر یا تفسیر یا توضیح از مؤلف محترم گنج مراد را در مورد دو بیت مشهور حافظ می‌آورد تا بدانند «حد همین است سخندانی و زیبایی را» اما قبل از نقل مطالب ناگزیر است به این نکته اعتراف کند که اگر تا کنون جدالها فقط برسر این بوده است که آیا می حافظ می مجازی است یا عرفانی و آیا حافظ شراب خواره بوده یا خیر. از این به بعد به شیوه‌ی تحقیقات تازهٔ مؤلف محترم گنج مراد باب جدلی تازه باز می‌شود و آن هم این است که آیا حافظ حشیشی یا بنگی هم بوده است یا خیر. و از پیش بگویم که نگارنده را در این مورد هیچ تقصیری نیست، این شما و این هم شرح یا تعبیر یا تفسیر یکی از ابیات مشهور حافظ که از قلم مؤلف گنج مراد تراوش کرده است:

الا ای طوطی گویای اسرار

مبادا خالیت شکر زمنقار

نوشته‌اند «طوطی اسرار، حشیش است و به خاطر رنگ سبز آن آقا سید هم نامیده می‌شود. در نواحی جنوبی ایران هنوز این اسمها برای حشیش رایج می‌باشد» (ص ۵۰۳). و در شرح یا تعبیر و یا تفسیر این بیت مشهور از حافظ:

بگشا بند قبا تا بگشاید دل من

که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود

نوشته‌اند: «پهلو، جوانمردی ـ بند قبا گشودن، برای پرداخت وجه، بند قبا را باز می‌کردند که در زیر قبا معمولاً کیسه‌ی پول قرار داشت: حافظ در دوران امیر مبارزالدین به تنگی معیشت گرفتار می‌شود و از ابواسحاق ساکن در اصفهان طلب کمك می‌کند و می‌گوید در گذشته گشایش زندگی من از جوانمردی تو تأمین می‌شده» (ص ۷۳).

به شیوهٔ تحقیق مؤلف محترم لابد حافظ بیچاره برای خرید حشیش دچار تنگی معیشت شده است که از ابواسحاق می‌خواهد «برای پرداخت وجه» بند قبا را شل کند.

با آنچه خواندید نگارنده سخن خود را به پایان می‌برد تا باشد که وقت و عمر دیگرانی چون من در تورق این کتاب، به این راحتی و به این آسانی، به هدر نرود.

---

* بدتر از همه اغلاط عجیبی است که در آیات منقول از قرآن مجید در این کتاب به چشم می‌خورد. مثلاً در آیه ۱۱۰ سورة المائده (۵) تنها سه غلط چاپی وجود دارد، و همینطور است بسیاری از صفحات [نشر دانش]

۱) فی‌المثل نام اصلی کتاب دکتر احمد علی رجایی فرهنگ اشعار حافظ است که در ذیل آن عبارت «شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ» جهت توضیح افزوده شده است. اما مؤلف در گزیدهٔ مراجع، همین کتاب را به این صورت معرفی کرده است: «شرح مصطلحات صوفیه، دکتر احمد رجایی»

۲) بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تاریخ عصر حافظ در قرن هشتم (جلد اول). تألیف دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، چاپ سوم، ص ۲۳۵.

۳) همان، ص ۲۳۵.

۴) دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ، مقدمه و تصحیح و تحشیه از پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. چاپ اول، ۱۳۵۹، ص ۳۱۸، نیز دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، آبان ماه ۱۳۰۶، ص ۸۵، غزل ۱۶۳.

۵) شرح سودی برحافظ جلد سوم، ترجمهٔ دکتر عصمت ستارزاده، ص ۲۰۶۵، نیز اصالت و توالی ابیات در غزلهای حافظ مرتبه تحقیق از مسعود فرزاد، ۱۳۵۳، ص ۱۶۳۶ که تقریباً همین معنی را به نوعی دیگر بیان کرده‌اند.

۶) فرهنگ معین، ذیل لغت تاب.

۷) رجوع شود به فرهنگ معین و لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل واژهٔ نگران.

۸) فرهنگ معین، ذیل ترکیب پشت کردن.

۹ و ۱۰) رجوع شود به مقالهٔ «حافظ، نسخهٔ نهایی»، نوشتهٔ ابوالحسن نجفی، نشر دانش، سال دوم، شمارهٔ اول، آذر و دی ۱۳۶۰، ص ۳۵.

۱۱) داستان رستم و سهراب از شاهنامه، مقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۲، ص ۹۴ و ۱۸۵، شواهد همه از همین مأخذ نقل شده است.

۱۲) فرهنگ معین، جلد ۳، ذیل کلمهٔ گشاد.

۱۳) دیوان، مصحح خانلری، ص ۸۸۲؛ نیز دیوان مصحح خلخالی، ص ۲۲۲، غزل ۴۳۱.

۱۴) سودی، جلد ۴، غزل ۵۱۲، ص ۲۴۱۱؛ نیز فرزاد «اصالت و توالی ابیات»... (ن و هـ ی) ص ۱ ۲۰۰، مرحوم فرزاد نوشته است: انتظار داری بی‌خبران دیدهٔ نهان بین داشته باشند.

۱۵) سودی، جلد ۴، ص ۲۴۱۱.

۱۶) همان مأخذ همان صفحه.

۱۷) لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل واژهٔ چشم.

۱۸) فرهنگ معین، جلد ۲، در معنی عافیت. نیز آنندراج و لغت‌نامه ذیل عافیت که جدا از بیت حافظ این بیت از سعدی را در شاهد زهد و پارسایی آورده است:

آنان که به کنج عافیت بنشستند

دندان سگ و دهان مردم بستند

۱۹) فرهنگ معین، جلد اول، ذیل برکشیدن؛ نیز پرتو علوی، بانگ جرس، یا راهنمای مشکلات دیوان حافظ، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۴۹، ص ۱۱۵.

۲۰) برهان قاطع، جلد دوم، به تصحیح معین، و یشتها، جلد دوم، ابراهیم پورداود، صص ۴۴ و ۳۲۸.

۲۱) فرهنگ معین، ذیل کلمهٔ عیار.

۲۲) فرهنگ معین ذیل کلمهٔ مثال.

۲۳) گزیدهٔ غزلیات شمس، به اهتمام شفیعی کدکنی، چاپ دوم، ص ۲۸۶.

۲۴) برهان قاطع، با حواشی دکتر معین ذیل همین واژه.

۲۵) چند نکته در تصحیح دیوان حافظ، دکتر خانلری، انتشارات سخن، ص ۰

صوفی شهر بین که چون لقمهٔ شبهه می‌خورد
پاردُمش دراز باد این حَیَوانِ خوش علف

اند پاردم «دمچی زیرین پالان و به ترکی قوشقون» در جهت
ـ گویند. اینجا به معنی روزی کثیف است» (ص ۱۰۰).
و دراز بودن پاردم در اینجا به معنی روزی کثیف نیست بلکه
پاردم اسب دراز باشد کنایه از فربه بودن آن است. منظور
. آن است که صوفی شهر چون حیوان خوش علفی است که
مهٔ شبهه می‌خورد. بادا که از لقمهٔ شبهه فربه و فربه‌تر شود
ردمش دراز شود)، به عبارت دیگر بگذار تا در گناهش بیشتر
بخورد، بادا که از لقمهٔ گناه فربه‌تر شود.

۲۱) این بیت را:

دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
تا طبیبش به سرآریم و دوایی بکنیم

ـ نخوانده اند. نوشته اند «دل بیمار شد برای مراعات وزن باید
به کسره خواند. در نسخه‌هایی «دل که» ضبط شده است»
۱۰۴). یقیناً ایشان مصراع اول را این گونه خوانده اند که دل
ت رفیقان بیمار شد و چون دیدند دل را به سکون نمی توان
. اظهار فرموده اند به رعایت وزن باید دل را به کسر خواند و
ـ کرده اند در بعضی نسخه‌ها «دل که» آمده اما نه تنها برای
بلکه برای ضرورت معنی، دل را حتماً باید به کسر خواند چون
ت اصلی عبارت این است. دلِ بیمار از دست شد رفیقان
ـ [کنید] و ایشان متوجه از دست شدن (= از دست رفتن
اند.

۲۲) در این بیت:

بگیر طُرهٔ مه چهره‌ای و قصه مخوان
که سعد و نحس زتأثیر زهره و زحل است

را «که» بیانی گرفته اند و نوشته اند «... صحبت پوچ را رها کن
همه کارها به دست تقدیر است» (ص ۵۴). این برداشت
ـ نیست. اما اگر «که» را «که» تعلیلی بگیریم کاملاً معنای
ـ آن حاصل می شود در صورت اول بیت ناظر به مفهوم اختیار
و در صورت دوم به جبر؛ یعنی طرّهٔ معشوقه را بگیر و قصه
ن چرا که سعد و نحس به دست زهره و زحل است و انسان را
ری نیست و از قضا صورت اخیر هم با غزل حافظ و هم با
مهٔ او سازگارتر است.

۲۵) در مورد بیت:

دلم زپرده برون شد کجایی ای مطرب
بنال هان که ازین پرده کار ما بنواست

نوشته اند از پرده برون شدن «خارج خواندن، از اصطلاحات موسیقی» (ص ۳۵۶). اما از پرده بیرون شدن دل، به معنی آشکار شدن راز دل (= رازِ عشقِ دل) و توسعاً به معنی عاشق شدن است چرا که در پرده بودن یعنی مختفی بودن، پنهان بودن است و از پرده برون شدن، معنی مخالف آن را دارد. این بیت حافظ هم قابل تأمل است:

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر ایزد که نه در پردهٔ پندار بماند

۲۶) دربارهٔ این بیت:

شمع دل دمسازان بنشست چو او برخاست
و افغان ز نظربازان برخاست چو او بنشست

نوشته اند «آتش دل کسانی که با گلبانگ خود تقاضای دست‌افشانی را از شاهد مجلس داشتند فروکش کرد چون او به دست‌افشانی و پای کوبی برخاست و به محض دست از رقص کشیدن او، باز هیاهوی نظربازان بلند شد» (ص ۳۵۴). اما معنی درست عبارت این است: وقتی معشوق بنشست، فغان از نظربازان برخاست و چون معشوق برپا خاست که برود شمع دل ایشان افسرده و خاموش شد.

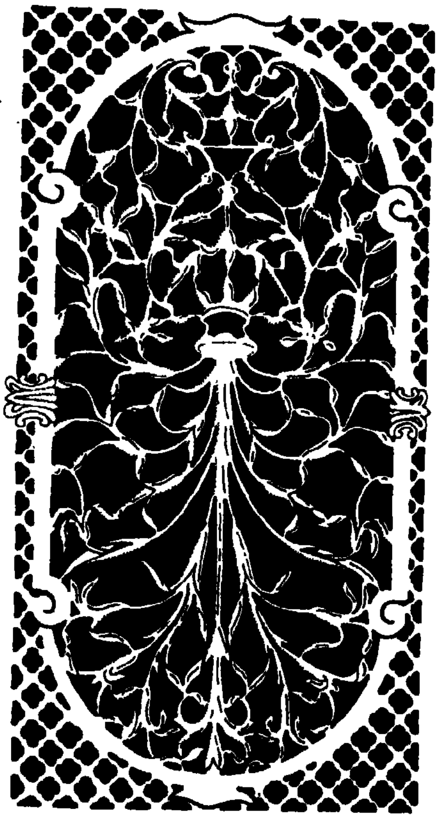
۲۷) در معنی این بیت:

مرا و مرغ چمن را ز دل ببرد آرام
زمانه تا قصب نرگس و قبای توبست

نوشته اند «قصب نرگسی، به نوعی پارچهٔ لطیف و پربها اطلاق می شد، مثل پارچهٔ وال و حریر امروزی. قصب نرگس و قبا: شعار و دثار پادشاهی یا اشخاص مهم و صاحب مقام، زمانه تا قبای پادشاهی را بربالای تو راست کرد آن چنان زیبا شدی که از من و مرغ چمن قرار و آرام را ربود» (ص ۲۳۳). اما در بیت صحبت از قصب نرگس است نه قصب نرگسی و اینکه نوشته اند قصب نرگس و قبا: شعار و دثار پادشاهی است؛ از بن بی‌اساس و بی‌پایه است، ضبط صحیح بیت و معنی درست آن سالها پیش توسط ابتاد خانلری نگاشته شده است که عیناً نقل می کنیم: «زمانه با بستن قصب نرگس، آرام مرغ چمن را برد و با بستن قبای تو آرامِ مرا، و ایهامی که در لفظ قصب هست لطف هنر شاعر را نشان می دهد.»[۲۵]

حافظ حشیشی

تا اینجا نگارنده به طور پراکنده از یادداشتهایی که فراهم آورده بود مطالبی را در معرض قضاوت خوانندگان قرارداد. گرچه همهٔ آنچه



[illegible]

[illegible]

نوشته‌اند: «خواجه تورانشاه که گفته است دلش نگران من است و منتظر آمدن من می‌باشد به او بگویید خاطرش به سلامت باشد من می‌رسم و رفع نگرانی شما خواهد شد» (ص ۴۲۵). چنانکه ملاحظه می‌فرمایید نگران باش را تعبیر کرده‌اند به نگران نباش حرا که نوشته‌اند «رفع نگرانی خواهد شد» غافل از آنکه نگران در مصراع دوم صفت فاعلی از نگریستن است، به معنی منتظر، چشم براه[۷]. و دیگر آنکه عبارت گو می‌رسم اینکه به سلامت را نوشته‌اند «خاطرش به سلامت باشد».

۶) یا در توضیح این بیت: (ضبط مطابق است با متن مصحح استاد خانلری)

دوست گـو یار شو و هر که جهان دشمن باش
بخت گو پشت کن و روی زمین لشکر گیر

نوشته‌اند: «بخت گو پشت کن، اگر بخت یار باشد» (ص ۲۳). و توجه نکرده‌اند که پشت کردن در تعبیر با «پشت دادن به معنی روی گردان شدن، روگردانیدن، ادبار»[۸] یکی است. صحیح عبارت این است که اگر دوست = معشوق، با ما یار شود، همه جهانیان اگر دشمن شوند، بخت اگر از ما روی برگرداند و سراسر زمین را لشکر فراگیرد ما را باکی نیست.

۷) در شرح این بیت:

حافظ مرید جام می است ای صبا برو
وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

جنین نوشته‌اند: «از نظر تقشیر فکری صوفیان وقت را با شیخ جام مقایسه می‌کند. شیخ‌الاسلام ابونصر احمدبن نامقی جامی...» (ص ۴۹۰). با آنکه در پیرامون ضبط و معنی این بیت مقاله‌ها نوشته شده و جدالها به‌پا شده[۹] باز مؤلف محترم همان مطالب سودی و دیگران را تکرار کرده است بی‌هیچ توجیهی. در مورد مفهوم بیت عین گفتهٔ استاد جلال‌الدین همایی را نقل می‌کنیم: «مقصود حافظ از شیخ جام همین جام می است که خود را مرید او خوانده بود یعنی چون حافظ خود را مرید جام می نامید پس ناگزیر جام شیخ او خواهد بود»[۱۰]

۸) در مورد غزل «طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف»... و در شرح این بیت از این غزل:

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من
کس نزده است از این کمان تیر مراد بر هدف

نوشته‌اند دستکش، عصا و تکیه‌گاه، از مطلع غزل تا بیت ششم روی سخن حافظ با ابواسحاق است (ص ۱۰۰). نمی‌دانم چه لطفی و حسنی در این تعبیر دیده‌اند که ابروی دوست را عصای دست حافظ قرار داده‌اند. شاید به خاطر اینکه حافظ در جای دیگر گفته است:

حافظ که سر زلف بتان دستکشش بود
بس طرفه حریفی است کش اکنون بسر افتاد

اما در معنی دستکش در بیت مورد بحث استاد مینوی نوشته‌اند: «به نظر می‌رسد که به معنی رام و مطیع و دست آموز به کار رفته باشد»[۱۱] در شاهنامه در چندین مورد این ترکیب استعمال شده است:

نشست از بر بارهٔ دست‌کش
بیامد بر خسرو شیرفش
چو بیدار شد رستم از خواب خوش
به کار آمدش بارهٔ دست کش

۹) در مورد شرح این بیت:

عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است
ز پیش آهوی این دشت شیر نر بدوید

می‌نویسد «از پیش دویدن، اشاره به‌محافظان جان شاه است که پیشاپیش او می‌دویدند در این بیت شیر محافظ جان آهوست که پیشاپیش او می‌دود.» (ص ۳۷۲). ترکیب مورد بحث از پیش دویدن یا به اعتبار بعضی از نسخ از پیش چیزی دویدن است، من نفهمیدم مؤلف چگونه چنان مفهومی را از بیت استنباط کرده است؛ پیش از آنکه به‌معنی بیت اشاره کنم بد نیست این بیت حافظ را با هم مروری کنیم:

شیر در بادیهٔ عشق تو روباه شود
آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست

ناگفته پیداست که منظور حافظ از بسیاری عجایب ره عشق یکی همین است که این وادی چنان شگفت و عجیب است که شیر نر از پیش آهوی آن می‌گریزد (در حالی که قاعدتاً آهو باید از پیش شیر نر بگریزد) چنانکه در بیت دیگر مورد بحث همین معنی را به این صورت بیان کرده است: که شیر دربادیهٔ عشق به واسطهٔ وجود خطرات به روباه مبدل می‌شود. در هر دو بیت منظور حافظ مشکلات راه عشق است که شیر مردان را به زانو در می‌آورد و این مفهوم در ابیات دیگر حافظ نیز مشهود است.

۱۰) دربارهٔ این بیت:

گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم
همچنان چشم گشاد از کرمش می‌دارم

نوشته‌اند «چشم گشادی، چشم داشت» (ص ۳۳۲). چشم گشادی

کرده‌اند در حالیکه نقاب افکندن گل به معنی سر از غنچه در آوردن و به کنایه یعنی شروع فصل بهار است نه پاییز. از حافظ است:

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت آخرالدواء الکی
ذخیره‌ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار
که می‌رسند زپی رهزنان بهمن و دی
چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هوهو
منه ز دست پیاله چه می‌کنی هی‌هی

در تعبیر حافظ نقاب از گل کشیدن هم یعنی باز شدن غنچه و آشکار شدن گل:

صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید

۲) در معنی این بیت:

شاه اگر جرعهٔ رندان نه به حرمت نوشد
التفاتش به می‌صاف مروق نکنیم

نوشته‌اند: «شاه شجاع اگر جرعهٔ ما رندان را به احترام ننوشد و جوانمردی نکند، اشاره‌اش به نوشیدن شراب صاف نمی‌کنیم، اجازه نوشیدن شراب صافی را به او نمی‌دهیم» (ص ۲۲۸). در اینجا مؤلف با آنچه نوشته در حقیقت اشتباهات سودی و مرحوم فرزاد را در شرح بیت تکرار کرده است[۵]. صورت صحیح عبارت این است: اگر شاه جرعه رندان را به حرمت ننوشد ما هم التفاتی به می صاف مروقش نخواهیم کرد ـ یعنی اگر شاه برای جرعهٔ رندان (با ننوشیدن آن) ارزشی قائل نشود ما هم اعتنایی به شراب صاف مروق او نخواهیم کرد. عمدتاً جا به جایی ضمیر «ش» (جای اصلی ضمیر «ش» بعد از کلمهٔ مروق است) هم سودی و هم مرحوم فرزاد و هم مؤلف را به اشتباه افکنده است. اما اینگونه جابه‌جایی در ادبیات ما شواهد بسیاری دارد. جهت اختصار به این بیت حافظ اشاره می‌شود:

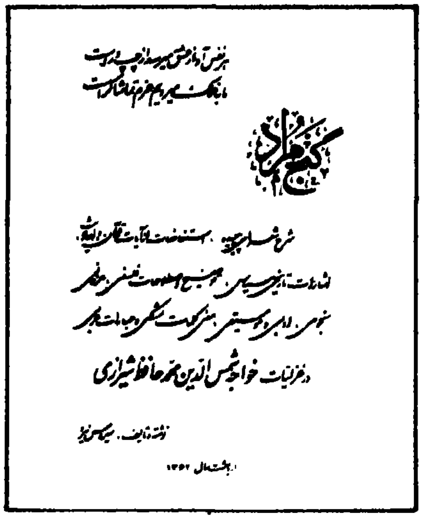
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال
خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا

یعنی بشد که یادش خوش باد روزگار وصال...

۳) در شرح این بیت:

به بوی نافه‌ای کاخر صبا ز آن طره بگشاید
ز تاب زلف مشکینش چه خون افتاد در دلها

نوشته‌اند: «تاب: تحمل و شکیبایی، از بوی خوش که صبا قرار است از آن گیسو به مشام ما برساند، تعلل او دل ما را پر خون کرده



است به استعاره می‌گوید خبر حملهٔ شاه شجاع، همه جا بر سر زبانهاست چه وقت این اقدام عملی خواهد شد، کاسهٔ صبر ما لبریز شده است» (ص ۱۷۲). از تعبیر و تفسیری که کرده‌اند چشم می‌پوشیم. گرچه یکی از معانی تاب، توان و تحمل است اما تاب از مصدر تابیدن = تافتن به معنی «چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می‌باشد، چین و شکن»[۶] و تاب زلف یعنی چین و شکن زلف ولاغیر. خوانندهٔ نکته یاب می‌داند که یکی از معانی بوی آرزوست، گرچه در اینجا به هر دو معنی ایهام دارد. اما منظور این است که در آرزوی نافه‌ای که صبا از زلف معشوق نصیب ما کند چه خونها که از چین و شکن زلفش در دل ما نیفتاد. البته مناسبت نافه با خون و خون افتادن در دل را نباید از نظر دور داشت.

۴) در مورداین بیت:

خاک کویت زحمت ما برنتابد بیش از این
لطف‌ها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم

در شرح کلمهٔ بتا نوشته‌اند: «بتا، بگذارتا» (ص ۲۸۴). و یقیناً بت به ضم اول را، بت به کسر اول هم خوانده‌اند. نیاز به توضیح نیست که کلمهٔ بت مجازاً به معنی معشوق است به اضافهٔ الف ندا. دیگر آنکه بر فرض محال اگر بتا را، بگذارتا، معنی کنیم باز هم با عبارت حافظ غلط فاحش خواهد بود: به تعبیر ایشان صورت عبارت باید این باشد: لطف‌ها کردی بگذار تا تخفیف زحمت می‌کنم بگذار تا... می‌کنم؟ البته اگر کار به دست مؤلف باشد فوراً می‌کنم را به بکنم تبدیل می‌کنند تا کار درست شود چنانکه نظیر این کار را در بیت زیر کرده‌اند:

۵) دلدار که گفتا به توام دل نگران است
گو می‌رسم اینک به سلامت نگران باش

مبارزالدین با مطلع ۱۷ غزل اصلی و ۱۸ غزل متفرقه و در ذیل نام شاه شجاع با مطلع ۱۹۷ غزل اصلی و ۵۲ غزل متفرقه در ذیل نام محمود با مطلع ۴۸ غزل اصلی و در ذیل نام زین العابدین با ۲۱ غزل و شاه یحیی با ۶ غزل و شاه منصور با ۱۴ غزل اصلی و ۱۱ غزل متفرقه آشنا می شود که در ارتباط با آنها سروده شده است و می ماند ۱۵ غزل بی تاریخ که با هیچکدام از ملاك و موازین مؤلف جور در نمی آید و لابد حافظ بیچاره در تمام طول عمرش این ۱۵ غزل را به خاطر دل خود سروده بوده است.

چگونگی تصحیح ابیات

حال که به طور کلی با روش مؤلف در چگونگی دسته بند غزلهای حافظ و شروح آن آشنا شدیم خالی از فایده نخواهد بود که با متنی که ایشان اساس کار خود قرار داده اند و چگونگی تصحیحاتی که در آن به عمل آورده اند آشنا شویم. به تصریح مؤلف، در یادداشت پایان کتاب، چون متن مصحَح استاد خانلری «از نظر قدمت و انتخاب و توالی ابیات تاکنون موجه ترین نسخهٔ موجود» بوده است مبنای کار خود را بر آن قرار داده اند. اما در پاره ای موارد تصحیحات استاد خانلری را به دلیل نارساییهایی که «وجود آنها به زیبایی غزلها لطمه می زد و گاه هم در معنی تولید اشکال می نمود» نپسندیده و «اجباراً از نسخه ی مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی» (ص ۵۵۳) در تصحیح متن مصحح استاد خانلری استفاده کرده است. البته مؤلف محترم این لطف را داشته اند که در بخش پایانی کتاب صورت اصلی بیتهای چاپ دیوان خانلری را که در آن تصحیحاتی روا داشته اند ذکر کنند. نگارنده در چند و چون تصحیحات ایشان وارد نمی شود چرا که بحث در این مورد از حوصلهٔ این مقال خارج است اما ناگزیر است به دوستداران حافظ مژده دهد که در پرتو تحقیقات و تصحیحات مؤلف گنج مرادعلاوه بر تصحیحاتی که تاکنون در مورد اشعار حافظ گرفته است با تصحیح جدیدی روبرو می شوند که می توان نام آن را تصحیح مشترك خانلری ـ خلخالی گذاشت که در آن تصحیات استاد خانلری با اشتباهات نسخهٔ خلخالی درهم آمیخته است. البته از نظر نباید دور داشت که مؤلف محترم بر خلاف آنچه ادعا کرده است گاه در ضبط ابیات از هیچ یك از نسخ معروف من جمله نسخهٔ خانلری، نسخه خلخالی، قزوینی، فرزاد و سودی پیروی نکرده اند. لابد در اینگونه موارد هم به شیوهٔ تحقیقات تازه ای که در پیش گرفته اند. خود اجتهاد کرده اند. برای نمونه به ضبط این بیت توجه فرمایید:

هر نقش که دست عقل بندد
جز نقش و نگار خوش نباسد

و در شرح آن نوشته است: «دست عقل و به کمك عقل هر تصویری که ساخته سود از همان حد نقش و نگار بیشتر نیست. غرض حافظ انکار عقل می باشد» (ص ۱۴). اما ضبط بیت در متن مصحَح استاد خانلری و متن مصحَح مرحوم خلخالی به این صورت است :

هر نقش که دست عقل بندد
جز نقش نگار، خوش نباشد؟

و معنی بیت هم این است که هر نقشی جز نقش نگار که دست عقل بیافریند نقش خوشی نخواهد بود.

اشتباهات و اغلاط فاحش

حال که با خصوصیات عمده شیوهٔ تحقیق و بررسی و چگونگی تصحیحات مؤلف بطور اجمال آشنا شدیم می پردازیم به اغلاط فاحشی که در سرتاسر کتاب به چشم می آید. با آنچه که در ذیل خواهد آمد انصاف خواهید داد که مؤلف محترم نه تنها مشکلی از مشکلات اشعار حافظ را حل نکرده بلکه با تکرار اشتباهات دیگران و افزودن اشتباهات تازه علاوه بر آنچه که تاکنون وجود داشته است «عرض خود برده و زحمت ما داشته اند.» اگر قرار باشد همهٔ آنچه را که غلط معنی شده و غلط تفسیر شده است به روی کاغذ بیاوریم بی اغراق کتابی خواهد شد به حجم کتاب گنج مراد و چون زمانه زمانهٔ این گونه عمر به هدردادنها نیست ما به اختصار و نمونه وار مواردی را که نادرست بودن آنها ـ برای کسی که اندك آشنایی با زبان فارسی و زبان حافظ دارد ـ اظهر من الشمس است بر می شماریم و موارد متعدد دیگر را خواننده خود می تواند قیاس گیرد چرا که مشت نمونهٔ خروار است:

۱) در معنی این بیت:

چون می ازخم به سبو رفت و گل افکند نقاب
فرصت عیش نگهدار و بزن جامی چند

نوشته اند: «موقع آماده شدن شراب و موسم فروریختن برگ و بار گلها، تصویری زیبا از فصل پاییز» (ص ۱۹۰). نقاب افکندن گل را به موسم فروریختن برگ و بار گلها و در نهایت فصل پاییز معنی

است که عبارت «دل می‌دادت؟» صورت دیگری است از آنچه که امروز می‌گوییم «دلت می‌آمد؟» به عبارت دیگر حافظ می‌گوید چگونه به‌دلت می‌آمد (= دل می‌دادت) که دل از دوستان برگیری یا چگونه دلت راضی می‌شد که دوستان را در ایام فراق به فراموشی بسپاری؟ دیگر آنکه دل از حریفان برگرفتن را به ترساندن حریفان تعبیر کرده است که این تعبیر هم از اغلاط فاحش کتاب است. در سرتاسر کتاب با تفسیرهایی از این دست روبرو می‌شویم که به موقع خود در مورد پاره‌ای از آنها سخن خواهیم گفت. در حقیقت به تعبیر خود مؤلف همان «پیچیدگیهای لطیف و اعجاب‌آور... که باعث سردرگمی شارحان گردیده و آنان را به تفسیرهای دور از ذهن و عاری از صحت کشانیده است» (مقدمه، ص ح)، گریبانگیر خود او هم شده است. مؤلف فقط به نوشته‌ها و حدسیّات غنی اکتفا نکرده، حدسیات و نوشته‌های رکن‌الدین همایون‌فرخ و مرحوم مسعود فرزاد را نیز بر آنها افزوده و خود نیز در این میان بی‌کار نمانده است و با تحقیقات تازه‌ای که به عمل آورده (مقدمه، ص ف)، این شیوه تحقیق را تکامل بخشیده است و دامنهٔ قراین و حدسیات را به‌جایی رسانده که به‌عنوان مثال نمونه می‌آورد که حافظ «از ابواسحاق که مردی کوتاه و کمی فربه، ولی دارای گیسوان و چشمانی خوش حالت بود همه جا با این دو زیبایی اخیر سخن به میان می‌آورد (تنها در یك مورد آن‌هم به‌ضرورت او را سروچمان می‌خواند که به خاطر تناسب با «چمن شیراز» است) اگر این شعرها مربوط به‌کسان دیگری می‌بود حداقل می‌باید توصیفی از سایر اعضای معشوق نیز ارائه می‌شد» (مقدمه، ص ف). البته خوانندهٔ دقیق به پاس این تحقیقات نو فراموشکاری او را در مورد شرح یك بیت که باز هم حافظ به ضرورت از ابواسحاق به صنوبر تعبیر کرده است خواهد بخشید، اگر چه خود مؤلف نوشته باشد که «صنوبر درختی است بلند از تیرهٔ سرو» (ص ۵۶). بیت مورد نظر این است:

دل صنوبریم همچو بید لرزانست
ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

و نوشته است: «در اینجا حافظ بلندی قامت ابواسحاق را در نظر ندارد، بلکه تشبیه قامت او به خاطر عدم مقاومت این درخت در مقابل باد می‌باشد» (ص ۵۶). دایرهٔ تحقیقات مؤلف در مورد ابواسحاق شناسی در شعر حافظ به‌همین جا ختم نمی‌شود، از چشم خمار گرفته تا مژگان سیاه و گیسوی بلند به‌جمال نام ابواسحاق نیز می‌رسد و جای هر کدام را در غزلهای حافظ مشخص می‌کند. در شرح مطلع غزل ۴۶:

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بر چینم

می‌نویسد: «مژگان سیاه و چشم بیمار نشانهٔ این است که غزل بالا را در مدح ابواسحاق سروده است» (ص ۴۳). یا در شرح مطلع غزل:

بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد
که تاب من به جهان طرهٔ فلانی داد

می‌نویسد: «منظور گیسوی شیخ ابواسحاق است.» (ص ۴۵). و به همین ترتیب می‌توان به جای نرگس فتان چشم خمار ابواسحاق و بجای مهر سیه چشمان، مهر ابواسحاق را یافت تا برسیم به جمال نام ابواسحاق آن هم در این بیت:

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد
وان کس که این ندارد حقا که آن ندارد

که نوشته است: «بیت اول جمال نام ابواسحاق است» (ص ۶۵). همچنین در شرح بیت ذیل:

بی‌جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع

چنین می‌نویسد: «جمال اشاره به نام ابواسحاق است.» (صص ۷۷ ـ ۷۸).

و به همین ترتیب خواننده می‌تواند با مشخصات زلف و موی و روی و قد و قامت و خال افراد خانوادهٔ آل‌مظفر هم در شعر حافظ آشنا و مأنوس شود چنانکه دیگر تعجب نخواهد کرد اگر در شرح این بیت (از غزلی که بزعم مؤلف در مورد شاه شجاع سروده شده است):

خال شیرین که بر آن عارض گندم‌گون است
سرّ آن دانه که شد رهزن آدم با اوست

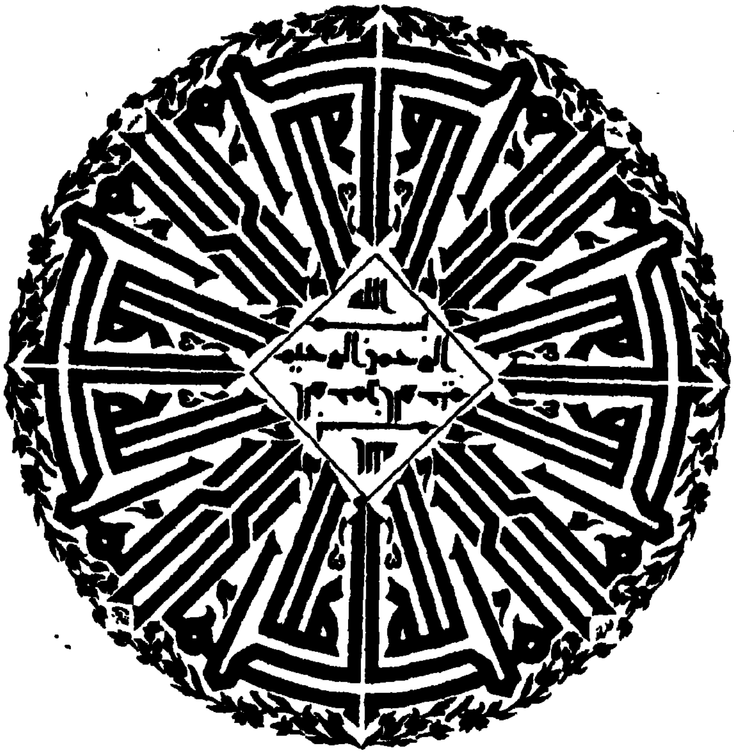
بخواند که: «اکثر خاندان آل مظفر صاحب خالی در صورت بودند» (ص ۱۳۰). و اگر هم برای خواننده تعجبی دست دهد بیشتر از این جهت خواهد بود که چرا مؤلف ننوشته است رنگ چهرهٔ شاه شجاع یا اکثر خانوادهٔ آل مظفر گندمگون بوده است و در سایهٔ همین تتبعات عالمانه و محققانه است که خواننده در فهرست نارسای غزلیات در ذیل نام ابواسحاق با مطلع ۴۲ غزل آشنا می‌شود که دربارهٔ او سروده شده است و در زیر نام امیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]


بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

به شماره افتاد. سر تسلیم به این عزرائیل یزدی به لاعلاجی سپردم و از خود گذشتم.

عرق آمد و آمد و آمد تا لباس و لحاف زیرین تر گردید. خورده خورده گرفتگی و تنگی سینه برطرف شد. گفتم آخوند حالا برخیز که من عرق کردم و از مردن برگشتم. گفت بر می‌خیزم، بشرط آنکه چیزهای دیگر را برنداری. گفتم سمعاً و طاعةً. بالأخره از ناخوشی خلاص و خوب شدم.»

آقا نجفی شیفته درس آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بود: «در اوایل پنج شش ماهی به درس آقا سید محمد کاظم یزدی رفتم. فقه درس می‌گفت. لکن نپسندیدم و ترک کردم و لکن روز به روز شوق من به درس فقه و اصول آقای آخوند می‌افزود. خوب درس می‌گفت... من بسکه خوشم می‌آمد و می فهمیدم مطالب او را، دلم می‌خواست در میان درس برقصم و در نوشتن فقه و اصول آخوند نیز عشق غریبی داشتم. با فکر و تأمل می نوشتم. در شبی از شبها همین طور نوشتم و فکر کردم تا درس را تمام کردم. سر بلند کردم که طبیخ بخورم و بخوابم، دیدم آفتاب از سوراخ بنجره به حجره افتاده.»

آقا نجفی به درس معقول آقا شیخ محمد باقر اصطهباناتی هم می‌رفت: «ایشان از شاگردان مرحوم میرزای سیرازی بودند و غالب همدوشهای ایشان مشهور و مروج بودند، الآ آن بیچاره که منزوی و مقروض و مفلوك مانده بود. طلاب نجف از معقولات و عقاید حقه بی اطلاع صرف بودند... [آقا شیخ محمد باقر] می گفت عمدهٔ نظر من به این است که بعد از ماه مبارك شروع به فقه و اصول نمایم، مشروط بر اینکه شما همتی بنمایید و من از این معقول گفتن شهرت گرفته‌ام به حکیم که تالی مرتبهٔ لاابالی گری و بی دیانتی و بی علمی است، از اینرو سالها در گوشهٔ انزوا به فقر و فلاکت و قرض‌داری مبتلایم و حال آنکه من در فقه و اصول لااقل از اینکه همدوش این آقایان که هستم اگر بهتر نباشم مثل آخوند [خراسانی] و آقا سید محمد کاظم [یزدی] و غیرهما که هر کدام دارای مقاماتی هستند و این نیست مگر از ترك فقه و اصول. و چون معروف به حکیم هستم کسی به درس اصول من حاضر نمی شود، مگر به همت و زحمت شما چنانکه در درس معقول دو نفر را به دویست نفر رسانیدید از شما خواهش دارم که بعد از ماه مبارك مباحثه اصولی داشته باشیم، بلکه این بچه‌های من لااقل بعد از من زیاد به خواری نیفتند و من هم جهت تعطیل وجه الاجاره اثاثیه ام میان کوچه ریخته نشود.»

آقا شیخ محمد باقر اصطهباناتی زندگی تراژیکی داشت. آقا نجفی قوچانی پس از آنکه اصطهباناتی با آخوند خراسانی به رقابت بر می‌خیزد: از او روی بر می گرداند. در جریان نهضت مشروطیت، اصطهباناتی که از مدافعان پرشور مشروطه بود به شیراز می رود و در آنجا به دست پسران قوام شیرازی کشته می شود و به شهید رابع مشهور می گردد.

«کم‌کم در السنهٔ بعضی لفظ مشروطه جاری می‌شد از گوشهای ما می‌گذشت. از آقایان علماء استفتایی نمودند که مجلسی مرکب از محترمین و عقلای مملکت تشکیل می‌شود که رافع ظلم و یا مقلّل ظلم گردد. چه حکم از احکام الهیه دارد؟ جواب دادند که از واجبات الهیه است. بعد از آن قانون اساسی را آوردند. اولاً نزد حاج میرزا حسن حاج میرزا خلیل که از علمای بزرگ و پیر مردتر از همه بود و در طهران و نواحی مقلّد بود و ایشان امضاء نمودند و در آنجا بعضی گفتند که ببریم آقایان دیگر مثل آخوند و آقا سید محمد کاظم هم مهر کنند. حاجی فرمود لزومی ندارد. ما که مهر نمودیم به جریان خواهد افتاد، لکن آنها برده بودند نزد آخوند که مهر کرده بود، و نزد آقا سید محمد کاظم برده بودند، چون حرف حاجی را شنیده بود گفت مهر ما لازم نیست. در عوض به مهر آقا شیخ عبدالله مازندرانی رساندند. ما گرفتیم یك مطالعه نمودیم، اصول او را دیدیم. عجب گلستانی برپا شده است. خدا حفظ کند...

گفت هیچ شنیده ای که مشروطه هم دو قسمت شده، اعتدالی و دمکرات. گفتم بلی شنیده ام. البته معلوم است که دیانت اسلام به جمهوریت انسب و اقرب است و همچنین سلطنت مشروطه. گفت تو از حوارین آخوندی. آخوند مشروطه اعتدالی است نه انقلابی و دمکرات و ظاهر بیان شما المیل الی الدموکرات. گفتم آقای آخوند اجل شأناً از این است که در حقوق مدنیه تقدیم اشراف نماید و حق رنجبر و کارگر را ضایع نماید... این کار بزرگی است که فلك به عهده آخوند انداخته و عبای سنگینی است که به قامت او دوخته... طلاب و فضلا و بی‌علاقه‌های به دنیا و بواطن صافیه مشروطه خواه بودند و بدور آخوند طواف می کردند...

«یك دو قرائت خانه تشکیل شد در نجف که مجمع کتب علمیه و روزنامه جات و مجلات بود و من که بی کتاب و علف خودرو و بیابانی بودم [در آنجا] پلاس بودم... روزنامه‌ها را زیر و رو می کردم، جغرافیای اروپا بلکه قطعات خمسهٔ زمین را بلد شدم... خطاهای آقا سید محمد کاظم در عروة الوثقی در قبله زنگبار و...

حه گشایش، چون هر دو از جانب او بود و به من مربوط نبود.
و اگر در صدد تسبیب اسباب می بودم توهّم می شد، ولو غلط، که از جانب خود است ولکن آنهم در ناحیهٔ من نبود. پس واضح و مبین بود که از اوست نه از من.

و هر بندهٔ که تقلبات درجات او فقط و فقط از ناحیهٔ اوست که صلاح بنده اش را چنین دانسته و ربوبیهٔ او اقتضاء نموده عاشق آن واردات گردد چه در نظرهای عامه بد باشد و یا خوب.

چنانکه مولوی گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد

ای عجب من عاشُق این هر دو ضد

و حقیقةً لطف در لطف است. قهر نیست در این مقام، و اسم قهر بر یك نمره از الطاف گذاشتن فقط به اصطلاح عامهٔ ناس است. دوای تلخ و شور دادن پدر و مادر به طفل مریض حقیقةً لطف است ولو بچه خیال کند که قهر است.

باز نوبتی دیگر چنین رخ داد. شب پنجشنبه آمدم به حجره بدون غذا و بی پول شدم و بقدر هفت هشت سیر لقمه نان خشکه در کناره های طاقچه جمع شده. گفتم البته خدا تا چشمش به اینهاست کاری نخواهد کرد، چون اینها نگهبان حیات من هستند و اینها را باید هرچه زودتر معدوم کرد. چند لقمهٔ در آن شب سد رمق نمودم و صبح که لباسهای ناشور را بردم به دریا که بشورم نان خشکها را نیز جمع کردم و با خود بردم به یکی از سقاها دادم که به الاغ خود بدهد، مأکول آدمی زاد نبود. لباسها را شستم و آمدم به حجره. به خدا عرض کردم که در حجره نان خشکه نیست که کمافی السابق آسوده باشی حالا یا موت است و یا نان دادن.

چون با لسان انبیاء و اولیاء خود فرموده ای که روزی بنده با حیات او همدوش و در عرض هم حرکت می کنند هیچکدام بر دیگری سبقت نگیرند و از یکدیگر عقب نیفتند. آن روز از طرف خدا خبری نشد، و شب را بشرح ایضاً. صبح چایی گذاشتم، دیدم قوهٔ جاذبه از کار افتاده و ابداً میل به چایی ندارم و دلم از چایی خوردن آشوب می کند و جیگاره ایضاً کشش ندارد و این دو چیز کأنه دوای مقیئی شده. هر دو را ترك کردم و هوا گرم می بود. گاهی که آب می خوردم تا زیر ناف سردی آب را احساس می کردم. و در آن وقت علفی و پوست خربزه و هندوانه ای پیدا نمی شد که سد رمق نمایم. مع ذلك قوه و رمقم کماکان موجود بود. سستی و کاستی نگرفته بودم بلکه علاوه قلبم خیلی روشن بود.

جمادات و در و دیوار کأنه می خواستند با من حرف بزنند. با آنها محرم و آشنا شده بودم و در اخفای امر خود نزد رفقای منزل جدیت داشتم. حتی در وقت ناهار و شام به منزل نمی آمدم که اگر بپرسند کجا نان خورده ای بگویم کجا یك وعده بودم و پلو خوبی خوردم و همین گفت و شنیدها هم واقع شد.

روز سیم بود که غیر از آب غذایی به من نرسیده بود. خیال آمد که چون باب استقراض باز است و اگر به همین حال بمانی و بمیری و یا مریض گردی معصیت کار خواهی بود و الان بر من واجب است جهت دفع ضرر محتمل که از این رفقا یك قران نیم قرضاً بخواهم. به فکر این شدم که این وجوب را ساقط کنم بدون اینکه پولی به من برسد. به یك دو نفر بطور بی اعتنایی و استغنا گفتم فلان یك دو قران نداری بدهی که ما یك تاس کبابی بمازیم. آنها هم گفتند نه. و من بزودی از نزد آنها رفتم که تکلیف تازه ای رخ ندهد و اولی هم که وجوب مطالبه بود ساقط گردید و از طرف این خیال هم به خیال خود آسوده شدم.

گفتم خدایا حالا چه می گویی. من نان دادن را منحصر به تو کرده ام و حاضرم برای همه قسم پیش آمد. تو فکر خود را داشته باش.

ظهر روز چهارم دید از خودش لجبازتر هم هست. دو تومان پول به توسط کسی فرستاد و شکم را از عزا بیرون نمودیم و هیچ مرضی هم الحمدلله به ما نخورد...

... تا آنکه ناخوشی حصبه مرا گرفت. بعد از ده پانزده روز دوا خوردن و عرق ننمودن حالت یأس از حیات حاصل گردید. طبیب به رفیق باوفا گفت اگر امروز و امشب عرق نکند کار مشکل می شود. رفیق شوربای داغی ساخت. گفت ولو بی میل هم باشی تا بتوانی زیاد بخور، بلکه عرق کنی. چند قاشق خوردم و خوابیدم. یك لحاف از خودش بود کرباسی، روی من انداخت و لحاف دیگری آورد، او را هم انداخت. دو خرقه داشتم هر دو را انداخت. گفتم نفسم تنگی می کند، خفه می شوم. باز دیدم نمدی دولا کرده آنرا هم انداخت. در بین آنکه داد من بلند بود که حالا خفه می شوم، یك مرتبه خودش را مثل قورباغه از روی این همه اثقال به روی من انداخت. دست و پای خود را باز نموده، اطرافم را محکم گرفته که نمی توانم تکان بخورم. نفس به سینه پیچید.

آنچه زور زدم و تلاش کردم که آخوند... را دور کنم، ضعف غالب بود، زورم نرسید. آنچه فحش و ناسزا گفتم، لجوج نشنید. گریه گرفت. آنچه التماس و زاری و قسم خوردم که من می میرم بگذار بلکه به آسودگی جان بدهم ثمر نکرد. از صدا افتادم و نفس

می‌شود... خوراکی زوار ۴۰۰۰۰۰ تومان و قیمت جو ۵۰۰۰۰ تومان و قیمت کاه ۵۰۰۰۰ تومان و قیمت کنده ۲۰۰۰۰۰ تومان و قیمت شمع و روغن ضیاء ۸۰۰۰۰ تومان، جمع کلّ به حداقل سه کرور و نیم تومان پول زوار حسین بن علی علیه‌السلام به اهالی منازلی که در معبر کربلا از ایران واقع است سالیانه می‌رسد...

سید گفت: اگر خط آهن در ایران بود چقدر زوار به استراحت بودند. من که سواره‌ام از تکان قاطر استخوانهایم درد می‌کند، تا چه برسد به شما که پیاده هستید.» نویسنده نخست مخالفت می‌کند: «این زحمات منازل از خستگی و کثافات و گزیدن شپش و جانوران از لوازم دنیایی است که سجن مؤمن است و خط آهن با زیارت حسین بن علی(ع) مناسبت ندارد» ولی بعد تغییر عقیده می‌دهد و وجود راه آهن را لازم می‌شمرد، منتهی می‌گوید که باید با پول ایرانی ساخته شود نه با امتیاز و استقراض خارجی: «اگر ایرانیها حس و غیرتی پیدا کنند و فقط دو سال از دو جنس فرنگیها خودداری نمایند، یکی قند و چایی و دیگری بزازی و به ترك این دو کارخانجات اسلحه‌سازی و همان دو خط اصلی راه‌آهن [از شرق به غرب و از جنوب به شمال] ساخته می‌شود. چون چهارصد کرور به قند و چایی پول ایران به فرنگستان می‌رود و دویست کرور پول پارچه. چهل کرور مردم ایران نفری در هر روزی یك سیر قند بخورد روزی یك کرور من قند مصرف می‌کند و اگر من قند در یك تومان فرض کنیم سالی ۳۶۰ کرور می‌شود، بدیهی است که چهل کرور هم در وجه چایی و سماور و قوری و استکان و زغال خسارت می‌شود و در این دو سال ۸۰۰ کرور جمع می‌شود.» خلاصه ملت ایران اگر دو سال قند و چایی نخورد و لباس خارجی نپوشد می‌توان با سرمایه‌ملی خط آهن و کارخانه اسلحه‌سازی ساخت. نویسنده جداً طرفدار صنایع ملی است.

باری، نویسنده به کرمانشاه و خانقین و از آنجا به کربلا می‌رود و پس از زیارت حرم سیدالشهداء(ع) راه نجف را پیش می‌گیرد: «به نیمه راه که رسیدیم شبح درودیوار نجف پیدا شد، به صورت ده کوره مخروبه‌ای. گفتم به رفیق همراه که نجف همین است؟ گفت بلی. گفتم خداوندا، اصفهان با آن عظمت و باغات و آبهای زیاد و یا کربلای آن‌طوری چندان اسم و رسمی بین بزرگان ندارد و این ده‌کوره چطور مشهور آفاق گشته و تمام مجتهدین افتخار دارند که ما به نجف رفته‌ایم.» از این پس نویسنده بیست سال تمام در نجف می‌ماند. حجره‌ای می‌گیرد «از پول بین راه فقط دو قران داشتم و یك پتوی کهنه که با خود آورده بودم، با یك عبای

کلفت کوپایی کهنه و یك سماور حلبی و یك قوری و یك استکا
تمام اثاثیه من همین و پول هم دو قران بود و عبا شب لحاف بود
دو سه آجر کهنه متکا بود... من از آن روزی که علی(ع) م
مستحق این حجرهٔ کوچك دانست و مرا مالك و متصرف در آ
ساخت نجفی شدم و دوستدار نجف، به هر کجا می‌رفتم دلتنگ
می‌شدم و غربت به من اثر می‌کرد. بزودی خود را به نجف
می‌رساندم. کأنه وطن منست... درودیوار نجف را بسیار دوس
داشتم... هنگام ورود به نجف سنه ۱۳۱۸ [قمری] بود و سلطا
ایران مظفرالدین شاه و عمر من در آن وقت بیست و سه سال بود..

غذای ما نوعاً در تابستان و پاییز وقتیکه نداشتیم معلوم بود
وقتیکه بود فقط نان و دوغ بود و گاهی خرما و رطب هم جزئثر
هفته‌ای دو مرتبه یا یك مرتبه هم آبگوشت بود و در زمستان نهار ی
دو لقمه نان و گاهی پنیر و شب طبیخ یا آبگوشت... تماماً روزی ی
قران خرج می‌کردیم، سلطان وقت خویش. سه تومان لباس
می‌گرفتیم شش سال به او بسر می‌بردیم... جمع مخارج در سال
سی و هشت تومان و دو قران بود و پولی که به من می‌رسید در سا
از ممقانی هیجده تومان و از آقای آخوند سه تومان والسلام نا
تمام. بقیه آنها به قرض و گرسنگی می‌گذشت و یا از غیب بدو
اطلاع ما می‌رسید...

«همیشه الیف گرسنگی و ناداری بودم. از زیارتی کرب
برگشتم در حالیکه هیچ پولی نداشتم. وقت ناهار شد. رفتم به حجر
میان طاقچه‌ها نان خشکه‌هایی که لقمه لقمه از سابق مانده
بعضیها بدمزه و سبز شده بود و یا خمیر و سوخته بوده جهت س
رمق چند مثقالی خوردم که معده تا شب مشغول به آن باشد تا ج
پیش آید و همچنین در شب از آن نان خشکه‌ها جویده تا مگر فر
فرجی حاصل آید و هلم جرّاً.

روز خود را وعده به شب دادم و شب را وعده به روز.
تا یکهفته براین منوال گذشت و نان خشك‌های بُغل [کپك] ز
و سبز شده و گرد و خاك آلوده که لقمه لقمه در گوشه و کن
طاقچه‌ها از کی مانده تمام شد و فرج و گشایش حاصل گردید.
بر من آشکار بود که این تضییقات از جانب حق است و از طر
من تسبیب اسباب هیچ‌وقت نبوده و من در فکر درس و بحث خ
بودم و هیچ به فکر خوراك و لباس نبودم. خدا را وکیل خرج خ
قرار داده بودم.

اگر شل می‌کرد و اگر سفت می‌کرد و اگر عسر بود و اگر یس
من مثل گاو نر به یك حال بودم و خوش بودم درهرحال، چه ضیق

انداخته بودند شب ساعت چهار آنها را مخفیانه بر می‌داشتیم و معاش می‌کردیم. و شد که سه شبانه روز به من و رفیق چیزی نرسید. ناهار روز سیم که از درس و مباحثه فارغ شدیم و از یك دو طلبه هم استقراض نمودیم نداشتند، بنا شد که به اطاق خود برود، مثل روزهای سابق و بخوابد و منتظر امر خدا باشد.

رفیق رفت به حجره خودش. من هم به حجرهٔ خودم دراز کشیدم. چشمم به طاقچهٔ کتابها افتاد که ده دوازده تومان کتاب دارد. الان که اکل میته بر ما حلال شده، فروش این کتابها حلال‌تر است. چطور ما غفلت از فروش این کتابها نموده و سه روز است که از گرسنگی می‌خواهد جان‌مان بدر رود و یقین خدا می‌خواسته ما را امتحان کند و مخصوصاً ما را به غفلت انداخته... بالاخره بعد از سیر و تقسیم و جرح و تعدیل، معالمی که در مشهد خریده بودم به چهار قران برداشتم رفتم به در دکان کتابفروش. گفتم چند می‌خری، گفت دو قران، گفتم سه قران، گفت نمی‌خرم، گفتم دو قران و نیم، گفت نمی‌خرم... خم گاه زانوها عرق نمود و از ضعف سستی نمود، برگشتم دو قران را گرفتم، نان و کباب وافری گرفتم و سکنجبین و یخ و نعنا ایضاً گرفتم. تمام دو قران را خرج نمودم. رفتم رفیق را از حجرهٔ خودش بیدار نمودم، خواب‌آلوده به سر سفره نشست، بوی کباب به مشامش رسید، چشمش روشنتر شد. گفت از کجاست؟ گفتم کتاب معالم را فروختم به همین ناهار و به دردهم نمی‌خورد. گفت چرا فروختی، مگر طلبه کتاب می‌فروشد...» از اینجا به بعد بحث و گفتگو مفصل این دو دربارهٔ فروختن و نفروختن کتاب آغاز می‌شود و گاه به جد و گاه به طنز به محتوای کتابهای درسی و نحوه تدریس مدرسان می‌کشد و نویسنده انتقادهای هشیارانه‌ای می‌کند. تا آنجا که دربارهٔ میرزا حبیب‌الله رشتی می‌نویسد «که درس آن مرحوم را اگر چه ندیده بودم، لکن شنیده‌ام که دورهٔ اصول بر حسب تدریس آن مرحوم ششصد سال طول می‌کشیده» و سرانجام نتیجه‌می‌گیرد «حالا من خوب کردم که کتاب را فروختم بعد از عدم احتیاج، و نان و کبابی خریدم و دو نفس محترمه را فعلاً از مردن نجات دادم، باز هم تو قرقر داری؟»

زندگی در اصفهان با گرسنگی و محنت یکسره به درس و بحث می‌گذشت. گاه نویسنده سفری کوتاه به اطراف می‌کند، گاه هوس ریاضت به سرش می‌افتد و در قبرهای تخت فولاد اصفهان می‌خوابد، مریض می‌شود، به آب گرم می‌رود. اندك مستمری که پدرش از قوچان می‌فرستاد قطع می‌شود و گذران زندگی سخت‌تر می‌گردد. ولی این همه در راه کسب علم به چیزی نیست:

«طلبه باید همیشه به یاد خدا باشد و توفیق فهم از او خواهد. غذاهای غلیظ نخورد و زیاد نخورد و چنانکه گرسنه بماند. صبر نماید و بی‌خوراکی را نعمتی داند و توفیق حق پندارد که این دهان بدن اگر بسته شود دهان روح باز گردد و شکر خدا گوید که حین توفیقی به او داده. اگر بی‌خوراکی نصیب ما می‌شد او را عزیز می‌داشتیم و بر رفقا پوشیده می‌داشتیم و استقراض نمی‌کردیم، مگر کارد به استخوان می‌رسید، یعنی از حال و قوه می‌افتادیم، در آن صورت هم بر حسب تکلیف الهی استقراض می‌نمودیم که اگر عذری می‌آورد و نمی‌داد، ما خوشحال‌تر بودیم که تکلیف ساقط گردید و گرسنگی باقی است.

و باید طلبه مجد باشد در چیز فهمیدن و رگ غیرت داشته باشد و به بالاتر از خود رشك برد. من بسیار شده که یك سطر عبارت را تا ساعت چهار از شب مطالعه نموده‌ام و اگر نفهمیده‌ام مرا گریه گرفته و با گریه به خواب رفته‌ام و سحر که برخاستم قبل از همه همان سطر را نگاه کرده‌ام و به یك نظر کردن بخوبی فهمیده‌ام. طلبه‌ای که عاشق مطلب فهمی شد، امتحان او به فراق از معشوق است، باید صبر نمود که زمان وصال نزدیك است... طلبه باید درس را لله بخواند، یعنی برای دستگیری و هدایت و ارشاد جهال، درس بخواند که بندگان خدا را از ورطهٔ جهالت و ضلالت برهاند که خدا چنین طلبه را دوست خواهد داشت. اگر به نیت مال دنیا و ریاست دنیا و غلبه بر امثال و اقران درس بخواند، تن به زحمت چیز فهمی ندهد، تقدس به خرج دهد و تدلیس پیشه کند، ادراکات علمی ندارد و معارف یقینی در او نیست.»

باری پس از پنج سال اقامت در اصفهان، نویسنده به فکر مسافرت به عتبات می‌افتد، «تا مگر فرجی و گشایشی از آن مضایق و فشارهای باطنی که مرا سخت در رنج و تعب می‌داشت، حاصل گردد.» طلبه‌ای جوان همراه او می‌گردد و در راه به سیدروضه‌خوانی از اهل سیراز برمی‌خورند «او سواره و ما پیاده، دو سید و یك آخوند، دو شیرازی و یك خراسانی، دو طلبه و یك روضه‌خوان» شرح مسافرت از اصفهان به نجف نیز همانند وصف سفر از مشهد به اصفهان از درخشانترین فصول کتاب است. بار سفر یکسره به دوش نویسنده است، سید روضه‌خوان دست به سیاه و سفید نمی‌زند طلبه جوان هم همیشه مریض است یا تمارض می‌کند. تا آنجا که نویسنده گاه او را به دوش می‌کشد. در راه به قافله زوار برمی‌خورند، و نویسنده بحثی جالب پیش می‌کشد. «اگر کلیهٔ زوار در سال تخمین شود، اقلاً پنجاه هزار

جرعه‌ای آب و باز بیابان و شنزار گرم و سوزان. «آب که نیست، بطریق اولی نان هم نیست، حتی علف بیابان هم نیست که انسان با آن تغذیه کند.» هشتاد صفحه از کتاب (ص ۸۲ ـ ۱۵۷) وصف این سفر است که بی‌گمان در ادبیات فارسی کم‌نظیر است. سرانجام به اصفهان می‌رسند.

«بسم‌الله گفته وارد دروازه شدیم ... یك دو پاکتی که از مشهد به اسم آقا نجفی [اصفهانی] و برادرش ثقة‌الاسلام داشتیم، برداشته روانهٔ مسجد شاه شدیم. منزل آقا نجفی را پرسیدیم، رفتیم نزد آقا، دست آقا را بوسیدیم و پاکت ایشان را دادیم و عمده مافی‌الپاکت تعیین حجره‌ای در یکی از مدارس جهت ما بود. پاکت را آقا مطالعه نمود و فهمید که از خراسان جهت درس خواندن آمده‌ایم. به ما خیلی احترام و احوال پرسید و از احترام آقا و پرسش گرم او حدس زدیم که عمدهٔ مطلب ما که تعیین حجره است رواست. لکن پس از چند دقیقه پرسید که چه می‌خوانید. مع‌الأسف و خفضاً للجناح و تواضعاً للعلم گفتیم شرح لمعه و قوانین. با آنکه غالب آن دو کتاب را خوانده بودیم. آقا این را که شنید به ما توجه نکرد و سؤالی نفرمود. ساعتی به انتظار فرمایش بودیم، فایده نداد. به رفیق اشاره کردم و برخاستیم و رفتیم. به رفیق گفتم آقا مأیوس شد که ما به درس او حاضر نشویم و بچه هم بودیم، قیاس به طلاب اصفهان کرد که هنوز سیوطی تمام نکرده به درس آقا حاضر می‌شود ... رفتیم منزل ثقة‌الاسلام برادر آقا نجفی پاکت او را دادیم ... گفت اگر شما قوانین و رسائل بخواهید بخوانید من درس می‌گویم، نزد من بخوانید. گفتیم خیلی خوب. قوانین را در مشهد خوانده بودیم، نزد او از سر گرفتیم تا مگر به همین دهن او را ببندیم ...

به درس آقایان رفتیم و در مدارس جویا شدیم. یك آقا شیخ محمد کاشی، پیرمردی در مدرسه صدر جستیم. طلاب تعریف او را می‌کردند و خودش مدّعی بود که در بیست و دو علم مجتهد است. و با آن پیری هنوز زن نگرفته و ندیده بود. نه دایمی و نه متعه و مدعی مقام شهود و فنا هم بود و در این دعوی‌ها صادق بود. منظومهٔ حاج ملاهادی را نزد او درس می‌خواندیم. تحقیقات رشیقه می‌نمود.

یك نفر دیگر از علماء متدین در آن مدرسه جستیم: جهان‌گیر خان [قشقائی] از لرهای بختیاری یا قشقائی. مکلاً بود. خانه و زندگی به‌جز حجرهٔ مدرسه نداشت و نماز جماعت هم می‌خواند. آن هم پیرمرد بود. و لکن گاهی متعه می‌گرفت. متشرع‌تر از آن شیخ کاشی در ظاهر بود. یك دو روز به نزد او به درس اشارات شیخ رفتیم.

و دیگر آقا شیخ عبدالکریم گزّی که از علماء بزرگ من حیث‌العلم بود. رسائل شیخ را نزد او مقرر داشتیم. بسیار پاکیزه و منقح درس می‌گفت. از شاگردهای آخوند خراسانی بود. گاهی هم به درس آقا نجفی و برادرش ثقة‌الاسلام می‌رفتیم که از حمام زنانه قال و قیل و داد و فریاد بیشتر بود. نه استاد چیزی می‌گفت و نه شاگردها چیزی می‌فهمیدند. برای تماشا خوب بود. غرض صدوپنجاه یا دویست نفر به درس این آقایان می‌رفتند، غیر از درس منظورهای دیگر داشتند.

دیگر آقا سید محمد باقر درچه‌ای که فقط فضلا آنجا جهت درس می‌رفتند، منظورهای دنیاوی در اطراف آن آقا پیدا نمی‌شد. به درس خارج این آقا رفتیم، لکن بسیار مشکل بود. چون از شاگردان حاج میرزا حبیب رشتی بود، خیلی مفصّل می‌گفت، از ایراد و اشکالات و وجوه عدیده بر رد هر یك و إن قلتَ قلتُ. گاهی یکی دو وجه فراموش می‌شد و گاهی ترتیب از حیث تقدیم و تأخیر از نظر می‌رفت. با آنکه هر درسی را طرف صبح دو مرتبه تقریر می‌کرد و طرف عصر باز یك مرتبه تقریر می‌کرد که نصف شاگردها فراموش کرده بودند. بعبارة اخری روزی سه مرتبه هر درسی را مکرر می‌گفت و سه درس هم می‌گفت. سه سه تا نه تا. در واقع درس می‌گفت، جان شاگرد را که بیرون می‌کرد، جان خودش هم کنده می‌شد. بسیار هم زحمت می‌کشید. از مطالعه و فکر نمودن شب و روز. در مدرسهٔ نیم‌آورد منزل داشت. زن و بچه‌اش در دُرچه پیاز که قریه‌ای بود در یك فرسخی شهر منزل داشتند. خودش در شهر منزل نداشت. پنجشنبه و جمعه‌ها را به ده می‌رفت، عصر جمعه نان و ماست تا آخر هفته را می‌آورد به مدرسه و قند و چایی تا آخر هفته را نیز یکجا می‌خرید و تا آخر هفته در مدرسه نیم‌آورد مثل سایر طلبه‌ها می‌گذراند. شب زنده‌دار بود و چون طلبه‌های فقیر گذرانش بود. دو سه مرتبه در پنجشنبه و جمعه که به ده نمی‌رفت مهمانی کردیم در همان حجرهٔ ما شب را می‌ماند و می‌خوابید و بسیار شوخ بود. و همین آقا شیخ عبدالکریم گزی هم بسیار فاضل بود. آنهم چون فقیر و عبایش کهنه بود، چند مرتبه نیز او را مهمان کردیم. با اینکه اینها در فضل و کمال بهتر از آقانجفی و برادرانش بودند. دولت و ریاست با آنها بود و فقر و فلاکت با اینها...

در سال اول بسیار به من و رفیق که در خورد و خوراك یکی بودیم سخت و تلخ گذشت، بحدی که پوست خربزه‌هایی که بیرون



[illegible]

قیمت یك گوسفندی است که در پاییز چاق می کنند و نصف سال از او خورش معاش خود می‌سازند. پدرم گوش نکرد. چهار قران فرستاد قوچان کتاب جامع المقدماتی خریدند آوردند. ما هم رفتیم به مکتب. آخوند به ما درس داد: بدانکه مصدر اصل کلام است و از او نه باب باز می گردد و از هر بابی چهارده صیغه منشعب می شود. گفتم فارسی این را که خودم هم می خواندم. مصدر حسست و اصل کلام کدام است؟ همهٔ کلامها یك مصدر دارد یا آنکه هر طایفه یك مصدر مخصوص دارد؟ گفت بسر حرف مزن. ساکت شدم.

بالجمله زمستان که تمام شد باز رفتیم سر کارهای خارجی. باز زمستان دوم از صرف میر خواندیم تا باب قال. باز زمستان سوم دیدیم خوانده شده‌ها فراموش شده. یك دو ماهی به مراجعهٔ آنها گذشت. بعد معلوم شد آخوند هم بعد از باب قال را نمی‌داند...

[به پدرم] گفتم مکتب چه فایده دارد؟ من هزار کار جهت تو می کنم که بهتر است از اینکه بدانم ضَرب در اصل الضرب بوده. الف و لام مصدربه را برداشتیم. عین الفعل و لام الفعل را فتحه دادیم، ضَرَبَ شد. صرفیین چنین کردند، ما هم چنین کردیم. اولا صرفیین کی و کجا چنین کردند؟ مگر ما «زد» را از «زدن» می سازیم که نون مصدربه را انداختیم و دال را جزم دادیم، «زد» شد. ثانیا تو خودت این کار را هیچ کرده ای؟... اولاً دروغ است که صرفیین چنین کردند. ثانیاً ما عمر خود را ضایع نمی کنیم، چنین نمی کنیم...

گفت پسر چرا نامربوط حرف می‌زنی. اگر این حرفهایی که در این کتاب نوشته، آنطور باشد که تو می گویی، مردکه دوست سی صد تومان خرج نمی کرد که این کتاب چاپ بخورد و نا صحیح و حق نباشد اینهمه مایه و زحمت نمی کشند. دیگر آنکه این مطالب اگر آنطور دروغ بود، مورد توجه عموم طلاب و علماء نمی‌شد.

گفتم نه چاپ دلیل بر حقانیت است والاکتب ضلال که به خط خوب و کاغذ خوب چاپ نموده اند باید حق باشد، و نه توجه آدمهای باشعور... من از وقتی که عربی خوان شده ام و این دروغها را یاد گرفته ام یك باد نخوت و خیالی در کله و دماغ من افتاده که هیچکس از این آدمهای ده را آدم نمی‌شمارم.»

پدر و پسر همچنان بر سر درس خواندن و به مکتب رفتن محاجه می کنند. پسر دوستدار کار زراعت است و بازی و تفرج در صحرا و پدر شایق درس خواندن و علم آموختن پسر. تا آنکه روزی دست پسر را می‌گیرد، سوار الاغی می‌کند و همراه با اثاثهٔ مختصری او را به قوچان می برد و نزد یکی از آشنایانش به مدرسه می گذارد.

«نشستم یك گوشه و مطالعه حال طلاب و آخوندها را نمودم. دیدم یك آخوند میان مدرسه وضو می گیرد. اول آبی به صورت زد و خیلی به صورت دست کشید. و چند مرتبه انگشت به سوراخ دماغش نمود و بیرون آورد و نگاهی کرد و باز به سوراخ دیگر کرد. گفتم شاید دماغش خون داشته باشد، ما که اینطور وضو نگرفته ایم. بعد از آن عمامه را کج نگاه داشت. از نزدیك تپهٔ سرش چهار پنج مشت آب ریخت و کشید تا سر ریش خود. من خیلی متوحش شدم که چرا از پیشانی و حد رستنگاه مو آب را می ریزد و از نصف سر خود می شوید و چرا به یك مشت اکتفا نمی کند، این همه آب می ریزد. در رسالهٔ عملیه که اینطور ننوشته اند. از یك بچه طلبه که در آن نزدیکی مشغول مطالعهٔ کتاب خود بود، گفتم این آخوند چرا این‌قدر آب به سر و صورت خود می‌ریزد؟ در رساله نوشته یك مشت برای صورت از حد رستنگاه مو باید بریزد. گفت این اسباغ [وضوی کامل با ترتیبات مستحبی] می کند. گفتم اسباغ یعنی چه؟ گفت تو نمی‌فهمی به تو نمانده. گفتم چه می خوانی؟ گفت عوامل. عوامل در لغت گاو کارکن را گویند. خنده مرا گرفت...

بیرون شدم آمدم میان مدرسه. در یك حجرهٔ تحتانی دیدم قال قیلی شدید بلند است، نزدیك است همدیگر را بزنند. گفتم اینها را چه می شود. گفتند مباحثهٔ علمی می نمایند. گفتم خوب معنی مباحثه را فهمیدم، لکن با جنگهای دیگر هیچ فرقی ندارد، مگر در کیفیت زدن که در آنها با چوب به سر یکدیگر می‌زنند و در این با دست به کتاب و زمین می‌زنند. اما در داد زدن و فحش دادن و بد گفتن هیچ فرقی ندارد.»

آقا نجفی روزها را در مدرسه و شبها را نزد یکی از اقوامش در قوچان می گذراند. در مدرسه به جای درس خواندن، خانه شاگردی استادش را (که البته بویی از علم نبرده بود) می کند و شبها نوکری قوم و خویش را. در مدرسه به جاروکشی و قلیان چاق کنی و آب از چاه کشی و خرید بازار و در خانه به گاوداری و تپاله جمع کنی می گذراند. «گفت حجره را روزی دو مرتبه در طرف صبح و غروب جارو می کنی و در بین هم پاکیزه نگاه می‌داری که چوب کبریتی و ذره کاغذی و پر کاهی نباید افتاده باشد... گفت از این زغال فروش در مدرسه میان میدان زغال میم بگیر... نگاه کن یاد بگیر تنباکو چاق کردن را... آفتابه را ببر از چاه آب کن ته او را دو مرتبه به حوض بزن بیاور بجایش بگذار... گفت کره خر، وقتیکه لب چاه، آب به آفتابه می‌ریختی چرا دامن خود را جمع نگرفتی که ترشح به تو نکند و یك پشت گردنی هم زد... تا قریب یك سال چند ورقی [درس] گفت و طفره هم خیلی داشت. معلوم شد که درست از عهده بر نمی‌آید. تا آنکه روزی گفت: سیوطی برو نزد فلان طلبه بخوان.

روحانی که حدود شصت سال پیش زندگی خود را با نثری ساده و بی‌تکلف از ابتدای کودکی و آغاز تحصیل در ده زادگاهش خسرویهٔ قوچان تا پایان تحصیلات و نیل به مقام اجتهاد در حوزهٔ علمیه نجف با زبردستی یك نویسندهٔ هنرمند و یك روانشناس و جامعه‌شناس تیزبین گزارش کرده است و تصویری دقیق از جزئیات زندگی مردمان و روزگار خود به دست داده است و رنج و سختی و فقر و گرسنگی طلبه‌ای محروم را که سرشار از شوق ایمان و ذوق علم است باز نموده است. کتاب سیاحت شرق صرف نظر از فواید علمی و آموزشی و تاریخی (بویژه از نظر انعکاس نهضت مشروطیت در نزد علماء و طلاب نجف) یك شاهکار مسلم ادبی است. هنرآفرینی نویسنده در توصیف صحنه‌ها، پرداخت شخصیتها و تحلیل احوال درونی انسانها جذابیت یك داستان زیبای تخیلی را به این اثر بخشیده است.

مرحوم آقا سید محمدحسن نجفی مشهور به آقا نجفی قوچانی در ۱۲۹۵ هجری قمری در یکی از دهات قوچان متولد شد. در قوچان و مشهد و اصفهان و نجف به تحصیل علم پرداخت و پس از بیست سال اقامت در در نجف اشرف (به سبب همین اقامت طولانی در نجف به آقا نجفی مشهور شد) به قوچان بازگشت و ادارهٔ حوزه علمیهٔ آنجا و ارشاد مردم را به عهده گرفت. مردی بود وارسته و بی‌اعتنا به ظواهر زندگی، ساده و متواضع و در عین حال شجاع و صریح و با هیبت و در مصائب و آلام ملجأ بی‌پناهان. آثار و تألیفات بسیار دارد که از آن جمله‌اند:

۱. سیاحت غرب، در کیفیت عالم برزخ و سیر ارواح بعد از مرگ که در سال ۱۳۱۲ شمسی نوشته. این کتاب به کوشش آقای شاکری در ۱۳۴۹ با حواشی و تعلیقات به چاپ رسیده است.

۲. شرح ترجمهٔ رساله تفاحهٔ ارسطو از بابا افضل کاشانی (۱۳۱۴ شمسی)

۳. رسالهٔ سفری کوتاه به آبادیهای اطراف قوچان.

۴. رسالهٔ عذر بدتر از گناه، دربارهٔ مشروطیت ایران (۱۲۸۸ شمسی).

۵. شرح دعای صباح (۱۳۲۷ قمری)

۶. شرح کفایةالاصول

و سرانجام کتاب سیاحت شرق که نسخهٔ خطی آن به قلم خود مؤلف تاریخ ۱۳۰۷ شمسی را دارد. این کتاب به همت آقای شاکری نخستین بار در ۱۳۵۱ در مشهد با حواشی و تعلیقات منتشر شد و اینك چاپ دوم آن به وسیلهٔ انتشارات امیرکبیر منتشر شده است. بی‌شك تمام خوانندگان کتاب سیاحت شرق سپاسگزار دانشمند گرامی جناب آقای شاکری هستند که آثار این عالم و نویسندهٔ گمنام برجسته را از غبار نسیان زدودند و به حلیهٔ طبع آراستند. سعی ایشان مأجور و مشکور باد.

اینك سیری کوتاه در «تاریخ یکی از اهل علم و سوانح عمر و سرگذشت او و آنچه که دیده و شنیده و فهمیده و بر او وارد شده»:

آقا نجفی قوچانی زندگی خود را از سه سالگی آغاز می‌کند که «مریض و علیل شدم. فقط از لاغری پوستی بروی استخوانهای نازك کشیده شده بود که وقتی سرپا می‌ایستادم پوست رانها چین می‌خورد... و از شکم مدتی خون کار می‌کرد. اطبای دهات در آن دوره منحصر بود به همان پیره زنها و دواهای آنها نیز منحصر بود به یك دو تا از گیاهها نظیر اصل‌السوس و آنخ و درمنهٔ ترکی که میان چای جوشهای سنگی می‌جوشانیدند و به خورد مریض می‌دادند، صبحها هم عوض چای می‌خوردند. و جهت دردسر مقداری آرد گندم با نمك زیادی خمیر می‌کردند و به سر مریض می‌انداختند، جهت درد چشم زردهٔ تخم‌مرغ روی چشم می‌انداختند و کلافهٔ نخ کبودی به چشم می‌بستند. گاهی قند سفید یعنی قند روسی یك دو مثقال از شهر می‌خواستند که در آن وقت دوای درد چشم بود... مثل تب و نوبه را به ترسانیدن مریض رفع می‌کردند و گاهی ... روی سه شعله آتش در سه چهارشنبه می‌جستند و به ادعیه جات حرزها نیز عقیده‌مند بودند و عمل می‌کردند و چون دوره اینطور بود مرض تا سه سال بلکه بیشتر طول کشید.»

کودك زار و نزار از بستر بیماری بر می‌خیزد. ... گوسفندچرانی و شخم‌زنی و درو و خرمن‌کوبی و دانه و کاه‌کشی و حمل گندم با الاغ ـ که شرح جذابی از آن می‌دهد ـ یار و یاور پدر می‌گردد. زمستانها که کار زراعت تعطیل است نزد ملا ختم قرآن می‌کند و به مکتب می‌رود. «سال ۱۳۰۵ که من ده سال داشتم بی‌نهایت از مکتبخانه متنفر و به همین کارهای بیابان با آن زحمات فوق‌الطاقه و بلیات گوناگون شایق‌تر بودم به پدرم گفتم فارسی خواندن و نوشتن را به قدر کفایت یاد گرفته‌ام با چیزهای دیگر در دهات بیش از آن فایده ندارد و تو هم در کارها دست تنهایی اگر به مکتب بروم باید عربی بخوانم و کتاب عربی ندارم و فلا... همدوش من که عربی می‌خواند کتاب او از پدرش مانده و آن خیلی قیمت دارد. می‌گوید قیمت آن چهار پنج قران است و این ...

زندگی طلبگی و آخوندی

کامران فانی

سیاحت شرق یا زندگینامهٔ آقانجفی قوچانی به قلم خودش. چاپ دوم. تصحیح ر. ع. شاکری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ۶۸۴ صفحه.

«اتوبیوگرافی» autobiography در زبان فارسی معادل مناسب و جاافتاده ای ندارد. ترجمهٔ تحت اللفظی آن «خود ـ سرگذشتنامه»، «زندگینامهٔ خود نوشت»، یا بسادگی «زندگی من» است و می توان آن را به حدیث نفس یا سوانح عمر هم تعبیر نمود. در فرهنگ ایرانی و اسلامی اتوبیوگرافی نویسی سابقهٔ درخشانی نداشته است. بزرگان ما به بیان شرح احوال خود چندان عنایتی نداشتند و نمونه‌های نادری هم که در دست است یا مانند سرگذشت ابن سینا به قلم خود او فوق العاده کوتاه اند و یا همچون المنقذ من الضلال غزالی صرفاً به احوال باطنی اشارت دارند. ولی در غرب سنت اتوبیوگرافی نویسی سابقهٔ طولانی دارد و از کتاب اعترافات قدیس اوگوستینوس (قرن چهارم میلادی) و اعترافات ژان‌ژاك روسو (قرن هجدهم) تا کنون هزاران اتوبیوگرافی به قلم روحانیان و دانشمندان و ادبا و هنرمندان و سیاستمداران نوشته شده است که بسیاری از آنها از آثار مهم ادبی و تاریخی بشمار می‌رود. علت اصلی اقبال نویسندگان غربی به بیان احوال خود شاید از اعتقاد مسیحیان به مسألهٔ اعتراف که از اصول عقاید آنهاست نشأت گرفته باشد. اتوبیوگرافی به یك معنی گونه‌ای داستانگویی است، داستانی است که قهرمان اصلی آن خود نویسنده است و رویدادهای آن همگی واقعی‌اند، اما واقعیتی که رنگ ابداع و تخیل به خود گرفته است و جاذبه و کشش داستانی یافته است. بیان خشك و بی‌روح وقایع نیست و در واقع تفاوت اصلی آن هم باخاطره نویسی صرف در همین نکته است. فضا آفرینی، پرداخت شخصیتها، قدرت توصیف و بیان احوال نفسانی به اتوبیوگرافیهای مهم رنگ آثار ادبی و هنری را می بخشند و آنها را از تاریخنگاری و تذکره نویسی متمایز می‌کند.

گفیتم که اتوبیوگرافی نویسی در فرهنگ ما سابقهٔ طولانی نداشته است. ظاهراً در دورهٔ قاجاریه و احتمالاً در اثر آشنایی با کتابهای خاطرات و اتوبیوگرافیهای غربی بود که نویسندگان ما نیز به این شیوه دست یازیدند و خاطرات خود را به رشتهٔ تحریر کشیدند. بیشتر این نویسندگان رجال سیاسی بودند و خاطرات آنها از اسناد مهم تاریخی بشمار می‌رود. در این میان دو کتاب شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه (اثر عبدالله مستوفی) و حیات یحیی (اثر یحیی دولت آبادی) جایگاهی ممتاز دارند. خارج از این حوزه بجز یك استثناء به اثر مهمی بر نمی‌خوریم، انهم استثنایی شگفت: اتوبیوگرافی یك عالم مجتهد

بهره‌مند شده باشد.

۳) گاه کشف نقل با واسطه یا بی‌واسطه در مقالات علمی چندان ساده نیست. زیرا نویسندهٔ مقاله ممکن است یك یا چند منبع پیشین را از طریق منابع دیگری که واسط محسوب می‌شوند مورد استفاده قرار دهد، ولی مستقیماً به منبع اصلی استناد کند، بدون آنکه ذکری از آن منبع واسط به میان آورد. بدین ترتیب برخی از حلقه‌های زنجیرهٔ استناد مقام واقعی خود را در این شبکه به دست نمی‌آورند. ظاهراً این گونه میان بر زدن در نقل حدیث نیز وجود داشته.و از آن به «دروغ مفترع» تعبیر شده است.[۳۲]

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که استفاده از تحلیل استنادی علی‌رغم رواجی که امروزه در غرب یافته، تنها زمانی قابل دفاع است که مسلم شود رابطهٔ میان سند و متن رابطه‌ای صرفاً علمی است و هیچیك از عوامل جنبی، که ممکن است از شخصی‌ترین تصمیم‌گیریها تا عناصر زبانی، جغرافیایی، اجتماعی... را شامل شود، در این رابطه دخیل نبوده است.

---

۱. سیوطی در تدریب‌الراوی (چاپ مصر، ۱۳۰۷، ص ۵) به نقل از عزالدین بن جماعه علم حدیث را چنین تعریف می‌کند: «علم‌الحدیث علم بقوانین یعرف بها احوال السندوالمتن.» در بخش اول تعریف محمد زرقانی در شرح بیقونیه (مطبعهٔ عثمانیه، ۱۳۰۵، ص ۹) نیز همین لفظ و معنی به کار رفته است (نیز مأخذ ردیف ۱۵).

۲. شپرد در سال ۱۸۷۳ برای کشف چگونگی برخورد با موارد خاص حقوقی طرح استفاده از زنجیرهٔ استناد به‌موارد پیشین را ارائه داد. نگاه کنید به:
G. M. Mathews and J. V. Luin, "Citation and Subject Indexing in Science", *Library Resources and Technical services*9 (4); Fall 1965, p 478.

3. *Science Citation Index*, Philadelphia, 1963

4. Eugene Garfield, "Citation Indexes for Science", *Science*, 1955, 122, pp. 108 - 111.

۵. شهید ثانی در درایه (شرح بدایه) می‌گوید: «السند طریق المتن و هو جمله من رواه» (نیز مأخذ ردیف ۱۶).

۶. «هو [متن] ماینتهی الیه غایه السند من الکلام». تدریب‌الراوی، ص ۶ (نیز مأخذ ردیف ۱۶).

7. Derek. J. De Solla Price, "Networks of Scientific Papers", *Science*, 149, pp. 510 - 515.

8. E. Garfield, et al. *The Use of Citation*..., Philadelphia, 1964

9. D. S. Price, pp. 510 - 515.

۱۰. همان.

۱۱. اصل «تواتر» نیز یکی از اصولی است که در علم حدیث سخت مورد توجه بوده است و آن را مفید به علم یقینی دانسته‌اند (البته تحت شرایطی). نگاه کنید به: شرح نخبةالفکر از ابن‌حجر عسقلانی (نیز مأخذ ردیف ۱۶).

12. J. Margolis, Citation Indexing..., in Tefko Saracevic, ed. Introduction to Information Science. (New York, 1970). pp. 344 - 352.

۱۳. همان، ص ۳۴۷ـ۳۴۸.

14 D S Price, p. 510

15. J. Margolis, p. 347, E. Garfield, *The Use of Citation*...

۱۶. مدیرشانه‌چی، کاظم، درایه‌الحدیث، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۶، ص ۲۴

17. D. S Price, p. 512

۱۸. مدیرشانه‌چی، همان، ص ۲۲.

۱۹. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: محمد تقی دانش پژوه، «دو نسخهٔ ریدی» در نامهٔ مینوی، تهران، ۱۳۵۰

20. S. M. Dhawan, et al, "Selection of Scientific Journals: A Model," *Journal of Documentation*, 36 (1) March 1980, pp. 24 - 41

ترجمه‌ای از این مقاله نیز به فارسی منتشر شده است نگاه کنید به اطلاع‌رسانی، نشریهٔ فنی مرکز اسناد و مدارك علمی ۶ (۱ و ۲)، ۱۳۶۱، ص ۴۴ـ۵۹

21. G. Salton, "Association Document..., *Journal of the A C M*, 1963, 10 (4), pp 440 - 457.

22. ———, "Automatic Indexing.... *Journal of Documentation*, June 1971, 27 (2), pp. 98 - 110.

23. K. L. Kwok, "Cited titles: A New Source...." *A S I S Proceedings*, 1974, V. 11, pp. 56 - 57.

24. H G. Small, "Cited Documents as Concept Symbols," *Social Studies of Science*, 1978, V. 8, pp. 327 - 340.

25. M. M. Kessler, "Bibliographic Coupling..." *American Documentatino*, Jan. 1963, pp. 10 - 11.

26. ———, "Comparison of the Results.." American *Documentation*, 16 (3), July 1965, pp. 223 - 233.

27. H. G. Small, "Co - citation in the scientific Literature, ..." *JASIS*, July-Aug. 1973, pp. 265 - 269.

28. ———, "Co-citation context Analysis...," *Journal of Documentation*, 36 (3), Sept. 1980, pp. 183-196

29. ———and B. C. Griffith, "the structure of scientific literature, I." *Science Studies*, 1974, vol. 4, pp. 17-30

30. J. Bichteler and E. A. Eaton III, "the combined use of Bibliographic Coupling..." *JASIS*, July 1980, 31 (4) pp 278 - 282.

31. *Social Sciences Citation Index*, *Source Index*, *Permuterm Subject Index*..

۳۲. در اصول کافی از حضرت اباعبدالله (ع) آمده است که فرمود از دروغ مفترع بپرهیزید. سؤال شد «دروغ مفترع» چیست؟ فرمود «ان یحدثك الرجل بالحدیث فتترکه وترویه عن الذی حدثك عنه» (اینکه مردی به تو حدیثی بگوید و تو در مقام نقل، گوینده را رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده روایت کنی.) نگاه کنید به محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران، علمیه ـ اسلامیه، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۶۷ (کتاب فضل‌العلم).

«اشتراك در متن» و «اشتراك در مآخذ» را برای بازیابی مدارك توصیه کردند و آن را برای این منظور مناسبتر تشخیص دادند.[30]

برخی اشکالات

تردیدی نیست که بر چنین تحلیلی اشکالاتی نیز وارد است. این اشکالات عمدتاً به دو بخش مربوط می‌شود. یکی مربوط به فرض این‌گونه تحلیلها و دیگری مربوط به روش آنهاست.

الف) اشکالات مربوط به فرض. همان‌طور که اشاره شد، فرض هرگونه تحلیل استنادی این است که میان متن و سند(های) آن نوعی رابطهٔ مفهومی وجود دارد. آیا انگیزه‌ای جز ربط مفهومی در گزینش یا عدم گزینش یك مأخذ دخیل نیست؟ واقع امر این است که عوامل دیگری هست که مؤلف یك مقاله را، خواسته یا ناخواسته، وادار به تصمیم‌گیری در باب نوع مآخذ مقالهٔ خود می‌کند. تعدادی از این عوامل را می‌توان فهرست‌وار چنین برشمرد:

۱) نویسندگان ممتاز یك زمینه، گرچه ممکن است بهترین ارزیابهای آثار زمینهٔ خویش باشند، ولی در آثار خود کلیهٔ مقالات پیشین را مورد استناد قرار نمی‌دهند. حتی اگر فرض کنیم که کارهای واقعاً برجستهٔ پیشین را مورد استناد قرار داده و مقالات بی‌اهمیت را نادیده گرفته باشند، پاره‌ای مقالات مهم که سهمی در حرکت علمی یك حوزه داشته‌اند ممکن است به دلایلی چون عدم آگاهی از وجود آنها، ناآشنایی مؤلف به زبان اصلی یك مقاله، علایق شخصی نویسنده در استناد به آثار پیشین... در سیاههٔ استنادها ظاهر نشوند. و این خود به هرگونه قضاوت آماری خلل وارد می‌سازد. این اشکال خصوصاً در باب نظر گارفیلد مبنی بر مفید بودن این روش در تدوین تاریخ یك علم حائز اهمیت است.

۲) وجود منابعی چون نمایهٔ استنادی (Science Citation Index) و همزادانش[31] در غرب، خود در تصمیم‌گیری در باب مآخذ مورد استناد مؤلفان آن دیار اثر می‌گذارد. زیرا مؤلف یقین دارد که برای راه یافتن به این نمایه می‌بایست به آثار بزرگان حوزهٔ خود یا حوزه‌های مجاور استناد کند. زیرا نام و آثار بزرگان آن حوزه عاملی مؤثر در راه یافتن به نمایهٔ استنادی است.

۳) چون نویسنده می‌داند که ذکر تعداد زیادی مآخذ در پایان مقاله کار بازیابی مقالهٔ وی را از طریق مآخذ دشوار می‌سازد، و برخی نشریات معتبر نیز برای مقالات رسیده شرط محدودیت در تعداد مآخذ قائل می‌شوند، خود را در چارچوب تعداد معدودی مآخذ برگزیده مقید می‌سازد. از سوی دیگر در محدود کردن تعداد مآخذ نیز زیاده‌روی نمی‌کند، زیرا می‌داند که به تعداد مآخذ مقاله، نامش در منابعی چون نمایهٔ استنادی ظاهر می‌شود.

۴) چون ارزش یك مقالهٔ علمی برحسب اثری که در مقالات بعدی می‌گذارد (یعنی برحسب تعداد دفعاتی که در سیاههٔ مآخذ مقالات ظاهر می‌گردد) اندازه‌گیری می‌شود، یك نویسنده ممکن است در مقالات گوناگون و به مناسبتهای مختلف، پیوسته به کارهای پیشین خود استناد کند.

۵) مقالاتی ممکن است صرفاً به سبب نوع نشریه‌ای که در آن ظاهر می‌شوند و یا به دلیل زبان مقاله، مورد استناد قرار نگیرند که هیچیك ربطی به کیفیت مقاله ندارد. بنابراین کیفیت علمی آثار و حضور یا عدم حضور آنها در سیاههٔ مآخذ مقالات، دو خصوصیتی نیستند که الزاماً دوشادوش یکدیگر حرکت کنند. و این امر نتیجه‌گیری پرایس را در باب پیشگامان تحقیق قابل تأمل می‌سازد.

ب) اشکالات مربوط به روش. از آنجایی که در تحلیل استنادی عمدتاً از روشهای کمّی و آماری استفاده می‌شود، یك سلسله مسائل کیفی مورد غفلت قرار می‌گیرد. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) ربط میان مآخذ و متن از لحاظ کیفیت استفاده مورد توجه قرار نمی‌گیرد. یعنی مشخص نمی‌شود که آیا مقالهٔ متن اطلاعات مقالهٔ مآخذ را رد کرده یا مورد تأیید قرار داده است.

۲) در هیچیك از روشهای پیشین مشخص نمی‌شود که کدام جنبه از مآخذ در متن منعکس شده است. ممکن است یك مآخذ در چند مقاله مورد استناد قرار گیرد، ولی یکی از مفاهیم آن سود جسته، دیگری روش آن را اقتباس کرده، و سومی از نتایج آن

ـد. البته گروهی نیز از تحلیل استنادی نه به عنوان تنها روش کافی بلکه به عنوان یکی از ابزارهای مفید همراه با سایر روشهای سنتی سود جسته‌اند.[۲۰]

نوع دیگری از تحلیل عمودی به منظور کشف و تعیین موضوع مقالات «متن» از طریق بررسی «سند»های آن است. اگر این فرض را بپذیریم که مآخذ یك متن مربوط به موضوع و محتوای آن متن است، پس می‌توان این مآخذ را بیان کنندهٔ محتوای آن متن دانست. از سال ۱۹۶۳ تحقیقاتی در این زمینه صورت گرفت. سالتون در دو مقاله در سالهای ۱۹۶۳[۲۱] و ۱۹۷۱[۲۲] کوشید نشان دهد که می‌توان از مآخذ یك مقاله برای تعیین موضوع آن و حتی تعیین دقیق کلمات کلید برای توصیف آن نیز سود جست. در تحقیق سال ۱۹۷۱، از موضوعات کلیدی که به مآخذ مقالات داده شده بود برای تعیین موضوع اصل مقاله استفاده شد و این شیوه را تدبیری برای کمك به فهرست‌نویسان و نمایه‌سازان در تعیین موضوع مدارك و پیشگیری از ناهمدستی در تعیین موضوعات دانست. در سال ۱۹۷۴[۲۳]، تحقیق دیگری، حتی کلمات کلید مآخذ را مؤثرتر و مناسبتر از کلمات کلید خود متن برای توصیف آن دانست.

در سال ۱۹۷۸ هنری اسمال از این هم فراتر رفت و قائل به نوعی رابطهٔ مفهومی میان سند و متن گردید.[۲۴] وی در مقالهٔ خود مدعی شد که مآخذ یك مقاله نمادهایی هستند که به مفاهیم آن مقاله اشاره دارند، و می‌توان رابطهٔ مفهومی مقالات و حرکت مفاهیم را در درون یك حوزه، یا مابین حوزه‌های مختلف علمی از طریق ردگیری این مآخذ دنبال کرد.

ب) تحلیل استنادی افقی: منظور از تحلیل افقی کشف رابطهٔ احتمالی میان خود مآخذ (سندها) و یا خود مقالات (متنها) است. هرگاه بپذیریم که میان یك مقاله و مآخذش رابطه‌ای هست، پس اگر دو مقاله در مآخذ خود مشترك باشند، یا دو مآخذ در مقالاتی پیوسته در کنار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرند، باید میان آن دو مقاله با یکدیگر و این دو مآخذ با یکدیگر از لحاظ موضوعی شباهتی موجود باشد. نوع اول را «اشتراك در مأخذ» (Bibliographic Cupling) و نوع دوم را «اشتراك در متن» (Co - Citation) می‌نامند [معادلهای فارسی بر مبنای تعبیر مفهومی این دو اصطلاح آمده نه براساس معنای لغوی آنها]. چون این دو تحلیل، در روش خود با یکدیگر متفاوتند و درواقع در دو جهت مخالف حرکت می‌کنند بهتر است هر یك به تفکیك بررسی شود.

۱. اشتراك در مأخذ. در این روش تحلیل، که نخست در سال ۱۹۶۳ توسط کسلر پیشنهاد شد[۲۵]، مآخذ مشترك در مقالات مورد بررسی قرار می‌گیرد. یعنی وجود یك مأخذ در دو مقاله، واحد اندازه‌گیری حدّ اشتراك آن دو مقاله محسوب می‌شود. بنابراین، دو مقاله هرچه در تعداد بیشتری از مآخذ خود مشترك باشند از لحاظ محتوایی به یکدیگر نزدیکترند. این تعبیر کم و بیش شبیه و شاید متأثر از فهرست‌نویسی و تعیین موضوع مدارك است ـ که دو مدرك هرچه در تعداد اصطلاحات و کلمات کلید اشتراك بیشتری داشته باشند، احتمال هم‌موضوع بودنشان بیشتر است. کسلر خود در سال ۱۹۶۵ بین مقالاتی که بر مبنای اشتراك مآخذ با یکدیگر شباهت دارند و آنها که براساس عناوین موضوعی مشابهند مقایسه‌ای به عمل آورد.[۲۶] از آن سال به بعد این روش مستقلاً یا همراه با سایر روشها توسط پژوهشگران متعددی آزموده شد و در تعیین مدارك هم‌موضوع مورد استفاده قرار گرفت.

۲. اشتراك در متن. برخلاف اشتراك در مأخذ که از طریق آن «متن»ها با یکدیگر پیوند می‌یابند، در این روش، مآخذ با یکدیگر ربط پیدا می‌کنند. این نوع تحلیل نخستین‌بار در سال ۱۹۷۳[۲۷] توسط هنری اسمال طی مقاله‌ای پیشنهاد شد. در این روش، واحد اندازه‌گیری حدّ اشتراك، مقالهٔ جدیدی است که دو مقالهٔ پیشین را در مآخذ خود به کار گرفته باشد. تعداد مقالات جدیدی که این دو مآخذ را مورد استناد قرار داده باشند معیار نزدیکی آن دو تلقی می‌شود. بنابراین اشتراك در متن بسامد تعداد دفعاتی است که دو مدرك همراه یکدیگر در مدارك بعدی مورد استناد قرار گیرند. این روش شبیه یا شاید متأثر از همایندی واژه‌ها و اصطلاحات در یك متن، به عنوان ابزار اندازه‌گیری میزان نزدیکی معنایی آن واژه‌ها و اصطلاحات است که در نوعی نمایه‌سازی به کار می‌رود.

برای آنکه حدّ اشتراك دو مدرك بالا باشد، باید تعداد زیادی مقالهٔ جدید، هر دو را مورد استناد قرار داده باشند. بنابراین اشتراك در متن پیوندی است که توسط نویسندگان جدید مابین مقالات پیشین برقرار می‌شود. این روش مورد استفادهٔ فراوان محققان قرار گرفت و آن را ابزاری مفید برای تشخیص چارچوب یك حوزهٔ علمی[۲۸] یا تعیین حدود و ثغور تخصصهای مختلف[۲۹] از طریق ربط میان شبکهٔ استنادها دانستند. گروهی نیز جمع این دو روش، یعنی



واسط صورت گیرد و پیوسته در نسلهای بعدی ادامه یابد.[۱۳] به طوری که پس از گذشت چند نسل انتشاراتی بتوان از طریق زنجیرهٔ استنادها به جمع کوچکی رسید که بیوسته در کارهای بعدی به طور متصل (بی‌واسطه) یا منفصل (با واسطه) مؤثر بوده‌اند. این جمع کوچك، یا چهره‌های برجستهٔ یك قلمرو را برایس «خط مقدم جبههٔ تحقیق» یا «بیشگامان تحقیق»[۱۴] آن حوزه می‌خواند. در همین باب، گارفیلد و مارگلین و محققان دیگری نیز برآنند که از طریق ردگیری استنادها به گروهی خواهیم رسید که بیوسته مورد استناد قرار گرفته‌اند و درواقع بیشترین استنادها به آنان صورت گرفته است که از این جمع به «clone»[۱۵] تعبیر کرده‌اند. چنین جمعی در میان محققان حدیث نیز مطرح بوده است. یعنی به جماعتی از مشایخ حدیث که احادیث بیوسته توسط آنان یا از طریق آنان نقل می‌شده «عدّه» می‌گفته‌اند.[۱۶]

پرایس در مقالهٔ معتبر خود ـ «شبکهٔ مقالات علمی»ـ به این نکته اشاره می‌کند که مقالات ارزنده از میان خیل مقالات نشریات مختلف آن‌قدر اندك است که می‌توان نشریه‌ای تحت عنوان «نشریهٔ مقالات واقعاً مهم»[۱۷] منتشر ساخت و این گونه مقالات را در آن گردآورد. این امر در سالهای بعد توسط محققان دیگر نیز مورد بررسی و تأیید قرار گرفت. نظیر چنین منبعی که برایس پیشنهاد کرده، در علم‌الحدیث وجود داشته و به آن «مشیخه» می‌گفته‌اند[۱۸] و عبارت بوده است از کتابی که نام شیوخ یك فرقه یا حوزه و سلسلهٔ اسناد حدیث در آن می‌آمده است. در سنت کتابنامه‌نگاری اسلامی نیز مشیخه نویسی معمول بوده و در آن مؤلفات اسلامی همراه با سند کتابها و اجازهٔ مؤلفین سیاهه می‌شده است.[۱۹]

البته از تحلیل استنادی عمودی استفاده‌های دیگری نیز تا به امروز به عمل آمده که گزینش نشریات معتبر و پراستفادهٔ حوزه‌های مختلف علمی و تخصصی از آن جمله است. در این روش، مبنا همان فرض نخستین است که در رابطه با هدف گزینش اندکی تغییر یافته است. یعنی هرچه یك نشریه بیشتر مورد استناد قرار گیرد اهمیت نسبی‌اش در آن حوزه بیشتر است. این طرح توسط .افراد متعدّد و با استفاده از روشهای مختلف آماری دنبال

(متن) تنظیم کرد و ذیل هر مقاله نام مآخذ (سندها) سیاهه شد (source Index). مجلدی نیز به موضوعات (کلید واژه‌های عناوین مقالات) اختصاص یافت. کم‌کم این نوع منابع از انحصار «علوم» خارج شد و حوزهٔ «علوم اجتماعی» را نیز دربرگرفت.

دو نوع تحلیل استنادی

فرضی که بنیان روشهای مختلف تحلیل استنادی قرار گرفته و احکام متعدد و متنوعی را سبب شده این است که میان «سند» و «متن» نوعی رابطهٔ محتوایی وجود دارد؛ و متن کم و بیش به همان موضوعی می‌پردازد که «سند» به آن پرداخته است. این فرض ممکن است در برخی نوشته‌ها به صراحت آمده باشد و یا اینکه از خلال فرضیه‌ها و یا نتیجه‌گیریهای آثار مربوط، استنباط شود. در باب میزان اعتبار این فرض بعداً سخن خواهد رفت.

از بدو پیدایش روش تحلیل استنادی، یعنی بررسی قواعد حاکم بر روابط سند و متن، تحقیقات فراوانی در این زمینه صورت گرفته است. در این تحقیقات تنها به رابطهٔ میان سند و متن توجه نشده بلکه بر مبنای این رابطه، و با توجه به فرض این‌گونه تحلیلها، روابط میان خود «متن»ها و یا خود «سند»ها نیز موضوع تحقیقات بسیاری بوده و بنیان راه حلهایی برای عمل گزینش متون بنیانی یا کشف معتبر از نامعتبر قرار گرفته است. به همین دلیل و برای سهولت بررسی این‌گونه پژوهشها شاید بتوان آنها را از لحاظ شیوهٔ عمل به دو گروه عمده تقسیم کرد: الف) تحلیل استنادی عمودی؛ ب) تحلیل استنادی افقی.

الف) تحلیل استنادی عمودی: غرض از تحلیل عمودی، کشف قواعد حاکم بر رابطهٔ متن و زنجیرهٔ اسناد آن است. یعنی هر مقالهٔ علمی به عنوان حلقه‌ای از یك زنجیر در رابطه با مقالات قبل و بعد خود سنجیده می‌شود. البته برخلافِ علم‌الحدیث، این‌گونه تحلیل بر آن نیست که سخنی یا بیانی را در زنجیرهٔ ناقلان دنبال کند تا به معصوم برسد. بلکه یکی از فعالیتهایی که در این حوزه و با استفاده از این نوع تحلیل صورت می‌گیرد، تعقیب یك اندیشه از طریق ردگیری استنادها (citation tracing) جهت رسیدن به نخستین طراح یك فکر، یا بداعت در یك حوزهٔ علمی[7]، و به قولی[8]، به منظور استفاده در تدوین تاریخ علوم است.

در این روش فرض بر آن است که عمل استناد، خود سبب می‌شود که، خواسته یا ناخواسته، سبکه‌ای میان اسلاف (اسناد) و اخلافِ (متون) یك زمینه بدید آید. هر بار که نویسنده‌ای به مقالات پیشین استناد می‌کند نه تنها بر حجم انتشارات آن زمینه می‌افزاید، بلکه در بافت سبکهٔ ارتباطی آن زمینه نیز اثر می‌گذارد. اثرگذاری در اینجا به معنای حضور یك مدرك در سیاههٔ مآخذ آثاری است که بعداً در آن زمینه منتشر شده است. بدین ترتیب ارزش یك مقالهٔ علمی بر مبنای تأثیر آن در مقالات و نوسته‌های بعدی (حضور در مجموعهٔ مآخذ آنها) تعیین می‌شود. معتبرترین تحقیق در این زمینه کار درك دوسولاپرایس است که در سال ۱۹۶۵ بر مبنای نمایهٔ استنادی علوم در باب انتشارات سال ۱۹۶۱ صورت گرفت.[9] وی در این مقاله اشاره می‌کند که مقالات مختلف با بسامدهای متفاوتی در نوشته‌های بعدی ظاهر می‌شوند.[10] طبق فرض چنین تحقیقی، مقالاتی در حوزهٔ خود مؤثرتر بوده‌اند که دفعات بیشتری مورد استناد قرار گرفته باشند.[11] از سوی دیگر عمر و دوام مقالات از لحاظ حضور در سیاههٔ مقالات بعدی نیز، طبق این تحقیقات تابع قواعد معینی است.[12] به عبارت دیگر عمر انتشارات را می‌توان به سه دورهٔ عمده تقسیم کرد: تولد، باروری (زایندگی)، و مرگ (نازایی). دورهٔ تولد دوره‌ای است که زمینه‌ای نو بدید می‌آید، ولی آثار پژوهشی آن به دلیل نو و ناشناخته بودن، هنوز در سیاههٔ مآخذ مقالات بعدی ظاهر نمی‌شود. دورهٔ باروری دوره‌ای است که یك مقاله یا مجموعه‌ای از مقالات، بالاترین بسامد را از لحاظ حضور در سیاههٔ مدارك گوناگون بعدی دارا می‌شود، و سپس این زایندگی رو به افول می‌گذارد تا آنجا که تقریباً از لحاظ استناد، مرده به شمار می‌رود. البته درجهٔ باروری مقالات متفاوت است، ولی این تفاوت را می‌توان از طریق این تحلیل دریافت. حتی می‌توان مقالات بارور و عقیم را متمایز ساخت، عمر متوسط دوران باروری را پیش‌بینی کرد، زمان وقوع نازایی مقالات را حدس زد، و از این قبیل.

تأثیر «اسلاف» در «اخلاف» محدود به رابطهٔ مستقیم و بلافصل سند و متن نیست. ممکن است این تأثیر از طریق نسلهای

استناد یا إسناد از اهمیت خاصی برخوردار است و به سبب نقش حساسی که حدیث در انعکاس معصوم دارد، اسناد هر حدیث به زنجیرهٔ ناقلان (سلسلهٔ سند) عنصر اساسی تشخیص صحت و اعتبار احادیث شمرده می‌شود.

این علم که بر مبنای یکی از ارکان اساسی اسلام پدید آمد با گذشت زمان چنان وسعت یافت که تبدیل به حوزه‌ای مستقل شد، مفاهیمی خاص خود ابداع کرد، تعلیم و تعلّم آن به عنوان رشته‌ای مستقل جنبهٔ رسمی یافت، چهره‌های برجسته‌ای از خود برجای گذاشت، و علوم جنبی و ابزاری دیگری در جوار آن پدید آمد. تعاریفی که توسط محققان این رشته بر جای مانده چنان تازه است که در مطالعات استنادی امروز نیز می‌توان از آن استفاده کرد.

در مطالعهٔ استنادی (citation study) که امروزه در بررسی روابط مفهومی نوشته‌ها مورد توجه است، رابطهٔ میان مدرك استناد دهنده و مدرك مورد استناد بررسی می‌شود، و هرگاه بکوشیم قواعدی را که بر این رابطه حاکم است (و یا ما آن قواعد را به این رابطه نسبت می‌دهیم) کشف کنیم به تحلیل استنادی (citation analysis) دست زده‌ایم. بنابراین هر دو حوزه ـ علم‌الحدیث و مطالعهٔ استنادی ـ رابطهٔ میان متن (استناد دهنده) و سند (مورد استناد) را بر مبنای قواعدی خاص جستجو و بررسی می‌کنند.[۱]

از آنجایی که مبحث علم‌الحدیث برای ما شناخته‌تر از تحلیل استنادی متداول در غرب است، لذا در اینجا تحلیل استنادی و کاربردهای آن مختصراً مورد بحث قرار خواهد گرفت و عنداللزوم به برخی سباهتهای روش‌شناختی و اصطلاح‌شناختی آن با علم‌الحدیث اساره خواهد شد.

نمایهٔ استنادی

یکی از سیوه‌های ظاهراً بدیعی که در بیست سال اخیر در غرب باب سده توجه به مآخذ مقالات علمی به عنوان ابزاری برای بازیابی مقالات جدید، تحلیل محتوای آنها، ربط موضوعی میان نوسته‌ها و مسائلی از این قبیل است. امری که ظاهراً بدیهی تلقی می‌سود این است که محتوای یك مقالهٔ علمی تعیین می‌کند که قاعدتاً چه مآخذی می‌بایست مورد استناد قرار گرفته باشد.

بسیاری از محققان که برای مطالعهٔ همهٔ مقالات حوزهٔ کار خود فرصت کافی ندارند، به منظور پی‌بردن به اعتبار یا عدم اعتبار یك مقاله، مآخذ آن را مرور می‌کنند و بدین ترتیب اعتبار آن را محك می‌زنند. فی‌المثل مقاله‌ای که در زمینه‌ای خاص تهیه شده ولی آثار برجسته و معتبر آن زمینه را مورد استناد قرار نداده باشد ممکن است از نظر یك محقق ضعیف تلقی شود و مورد مطالعه قرار نگیرد.

گرچه استفاده از زنجیرهٔ استنادها در غرب به قرن نوزدهم برمی‌گردد[۲]، ولی انتشار نمایهٔ استنادی علوم[۳] در سال ۱۹۶۳ نخستین بار استفاده از این ابزار را برای ردیابی مقالات علمی همگانی ساخت. گارفیلد که خود در سال ۱۹۵۵ این فکر را عرضه کرد، و درواقع طراح و تداوم‌بخش این نمایه است، آن را چنین توصیف می‌کند: «نمایهٔ استنادی سیاههٔ منظمی از مقالات مورد استناد است که همراه هر یك از آنها، سیاهه‌ای از مقالات استناد دهنده آمده باشد. مقالهٔ استناد دهنده را «متن» (source)، و مقالهٔ مورد استناد را مآخذ یا «سند» (citation) می‌توان نامید.»[۴]

سند و متن دو اصطلاحی است که در علم‌الحدیث کاملاً شناخته شده است و کم و بیش با همین تعبیر به کار می‌رود. شهید ثانی «سند» را آنچه مورد إسناد قرار گرفته یا زنجیرهٔ ناقلان می‌داند[۵]، و «متن» بنا به تعبیر ابن‌جماعه بیانی است که آخرین راوی ارائه می‌کند[۶]. متنی که بر مبنای نام افراد مورد استناد تدوین شده باشد در حوزهٔ حدیث سابقه دارد. این نوع منابع را در اصطلاحِ علم‌الحدیث «مُسنَد» می‌نامند. نمایهٔ استنادی نیز در اصول بر همین مبنا استوار است.

اصول کلی حاکم بر نمایهٔ استنادی این است که سیاهه‌ای از مقالات علمی و فنی که معمولاً برحسب نام مؤلف تنظیم شده است فراهم شود. ذیل هر مقاله، مشخصات کلیهٔ مدارکی که به آن مقاله استناد جسته‌اند نیز به همین شیوه ذکر می‌گردد. برای دستیابی به آخرین نوشته‌های یك زمینه کافی است نام یکی دو مقالهٔ پیشین را که می‌اندیشیم باید در آثار بعدی آن زمینه مورد استفاده قرار گرفته باشند بدانیم. با جستجوی مشخصات آن یکی دو مقاله، به مقالاتی که بعد از آنها منتشر شده است و احتمالاً به آنها استناد کرده‌اند دست می‌یابیم. البته در این مرحله به مقالاتی نامربوط نیز برمی‌خوریم که فعلاً بحث دربارهٔ کم و کیف این امر و شیوه‌های پرهیز از بازیابی مقالات نامربوط از حوصلهٔ این مختصر خارج است. چه در اینجا غرض اشاره به اصول کلی این مبحث است.

این نمایه بعدها از جهات مختلف گسترش یافت. یعنی نمایهٔ دیگری فراهم شد که همان مقالات را بر مبنای نام استناد دهنده

تحلیل استنادی و شباهتهای آن با علم الحدیث

دکتر عباس حرّی

در یک اثر مکتوب ممکن است به دلایل گوناگون به تجربه‌ای، قولی یا مکتوبی اشاره شود. کم و کیف این اشارات بسته به قالبی که نویسنده برای انتقال پیام خود برمی‌گزیند متفاوت است. در داستان و شعر گفته‌های دیگران، یا نقطه نظرهای پیشین به گونه‌ای مورد اشاره قرار می‌گیرد و در یک نوشتهٔ علمی و فلسفی و امثال آن به گونه‌ای دیگر. اما به هر حال امر اشاره به سخن یا سند پیشین ـ که اصطلاحاً استناد خوانده می‌شود ـ امر بدیعی نیست و شاید عمری به درازای عمر کتابت و تألیف دارد. گرچه رسم ارائهٔ فهرست مآخذ به عنوان بخش جدا و مستقل از متن، عمر چندانی ندارد، ولی امروزه کمتر اثر معتبری را می‌توان یافت که منابعی را به عنوان مآخذ کار خود در پایان صفحات یا فصول یا انتهای متن نیاورده باشد.

در گذشته، امر استناد به گونه‌ای معمول بوده، ولی ضوابطی مدوّن که بتوان آنها را مبانی نظری چنین امری تلقی کرد نداشته است. تنها حوزه‌ای که این امر را به طور جدی مورد ملاحظه قرار داده علم حدیث است، و این احتمالاً تنها حوزهٔ کهن است که به سبب طبیعت موضوعش مسئلهٔ استناد را با دقت بررسی کرده و برای آن قواعد و شرایطی مقرر داشته است.

استناد در علم‌الحدیث

در علم الحدیث که سابقهٔ آن به قرون اولیهٔ هجری می‌رسد، امر

نشان می‌دادند. اما با گذشت زمان دامنهٔ پژوهشهای زبانشناختی، خواه ناخواه، به فراسوی آنچه تنها با قرآن و حدیث پیوند داشت کشانده شد. و همچنان که این پیوند آسمانی و مقدس در زیر پیوندهای خاکی و نامقدس پوشیده پوشیده می‌شد، کاستیهای رایج و شناختهٔ خودبینی، از شمار حدس محض یا گمان‌زنی، یا حتی اعتماد ناسنجیده به بدفهمیهای واقعی، همه و همه دست به هم دادند و به آمیزش سره با ناسره کمک کردند. افزون بر این، همچنان که این گونه پژوهشها مهر و احترام بزرگان را به خود جلب می‌کرد و با بخششهای مالی فراوان حمایت می‌شد، پیران و پاسداران بازار لغت‌شناسی هم گهگاه فریفتهٔ آن می‌شدند تا سر در دکانهای خود خود را با متاعهای نادر، اما ناسره، بیارایند، غافل که سرانجام، سستیهای شخصیت آنان از رهگذر غور و سنجشی که ویژگی ممتاز سنتهای ادبی و دینی اسلامی است، باز نموده خواهد شد، و خشك و تر سخنان آنان با محك آزمونهای سختی که دیر یا زود به تن آن سخنان خواهد خورد، باز شناخته خواهد شد. روی‌هم‌رفته، شکی نیست که کار آنان به درجهٔ مطلوبی از قابلیت اعتماد دست یافت، به همین طریق، گرچه نمی‌توان مدعی شد که تمامی واژگان عربی و کاربرد آن یکسره شد؛ با این همه، اغراق نیست اگر بگوییم بخش بسیار عظیمی از آن در فرهنگها فراهم آمد. این انتقاد که لغت‌شناسان عرب بیش از اندازه به زبان و بیان قرآن پرداختند ولی به دگرگونیهایی که در عصر خودشان در زبان و واژگان عربی نسبت به بیان قرآنی پدید آمده بود هیچ علاقه‌ای نشان ندادند، هیچ نیست مگر انتقادی که فقط به هدف و مقصود لغت‌شناسان مزبور متوجه می‌تواند شد: هدف و مقصودی که در طول قرون همواره مورد تأیید خود آنان بوده است، تا آنجا که طرح و آرایش واژگان مطرح است، پیشگامان نخستین لغت‌شناسی کار خود را بر بنیاد تحلیلی ریشه‌شناختی و علمی از ساختِ واژگان عربی استوار ساختند. سهولت عملی بعدها از رهگذر طرح بسیار اصیل جوهری به حاصل آمد: طرحی که به ویژه با سرشت زبان عربی هنوز هم دمساز است. حتی الگویی هم که در ادوار جدید رواج عام یافته است، در کار زمخشری ریشه دارد.

کتابشناسی

سیوطی، المزهر[۱۳]؛ یاقوت، معجم الادباء؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان؛ ابن خلدون، مقدمه؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون؛ جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة؛ احمد امین، ضُحَی الاسلام (بخش دوم، فصل ششم)؛ ظُهر الاسلام (بخش دوم، فصول سوم و چهارم).

۱) به گفتهٔ ابوعبیده در مقدمهٔ کتابش به نام مجازالقرآن: «قرآن به زبان رسای عربی نازل شده است، و کسانی که آن را از زبان رسول اکرم(ص) می‌شنیدند نیازی به پرسش دربارهٔ معنای آن نداشتند...»

۲) نگاه کنید به روایتی که به ابن عباس نسبت داده شده است: هرگاه دربارهٔ هر تعبیر نادری در قرآن دستخوش دو دلی شوی، آن را در شعر جستجو کن (سیوطی، المزهر، ویراستهٔ محمداحمد جادالمولی و دیگران، قاهره، جلد ۲، ص ۳۰۲). از همین روی بود که بررسیهای زبانشناختی را همانند ادای فرایض دینی، واجب می‌شمردند: نگاه کنید به اشعار [مربوط به این مطلب در] (سیوطی ـ همانجا). ابن القطّاع در الأفعال (حیدرآباد، ص ۳) تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد هرکس شعر اعراب را مردود شمارد گناهکار به شمار خواهد آمد و هرکس زبان آنان را خوار بشمارد کافر است.

۳) شرح این حالت زهد و ریاضت و تشمانی از تسوید اوراق و سوزاندن آنها را بسیاری از دانشمندان نقل کرده‌اند. از جمله جاحظ بصری گوید «ولم یکن ابوعمرو بن العلاء، یقرأ بیتاً من الشعر قطُّ فی رمضان. وروی انّه احرق بالنار ـ وهو شیخ ـ کل ما جمعه من الاشعار ولم یشتغل الاّ بالقرآن الکریم. و هو احد القراء السبعه المشهورة...» (البیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۳۱، مصر، ۱۹۶۰، به اهتمام عبدالسلام محمدهارون. نیز رش به: یافعی، مرآة الجنان، ج ۱، صص ۲۶-۳۲۵؛ یاقوت، ارشاد الاریب، ج ۴، ص ۲۱۷، چاپ دارالمأمون [ویراستار]

۴) در همان خاستگاه اصلی بود که به حروف الفبا، بر طبق جایگاهشان در دستگاه ابجد، ارزشهای عددی داده شد: ارزشهایی که هم‌اکنون هم، چه در زبان عربی و چه در دیگر زبانهای اسلامی، در گاهشماری به کار می‌آیند. گفتهٔ زبانشناسان متأخر عرب را، مبنی بر این که ابجد، هوز... الخ، اسامی مخترعان فن نوشتن است (سیوطی، همان اثر، جلد دوم، ص ۳۴۲)، می‌باید صرفاً به منابهٔ خاطره‌ای قلمداد کرد که از وامگیری خط و نوشتار در روزگاران کهن در اذهان برجا مانده است.

5) Phonetico - Physiological

۶) ابن درید، جمهرة اللغة، حیدر آباد. نگاه کنید به مقدمهٔ آن؛ نیز نگاه کنید به: سیوطی، همان اثر، جلد ۱، ص ۸۵.

۷) سیوطی، همان اثر، جلد ۱، ص ۹۰.

۸) نام کامل کتاب تهذیب اللغه است[ویراستار].

۹) نگاه کنید به: احمد امین، ضحی الاسلام، قاهره، ۱۹۵۲، جلد دوم، ص ۳۰۱. ابوعبیده یکبار احتیاط مفرط اصمعی در امر تفسیر قرآن را با این سؤال به مسخره گرفت که آیا وی (اصمعی) معنای خبز (نان) را راستی راستی می‌داند! نگاه کنید به، یاقوت، همان اثر، ذیل معمر بن المثنی.

۱۰) سیوطی، همان اثر، جلد ۱، صص ۱۱۸ به بعد.

۱۱) درست به همین دلیل که دو علم حدیث و لغت همزاد یکدیگر تلقی می‌شدند، برترین عنوان علمی برای خبرگان هر دو زمینه یك چیز بود، یعنی حافظ. ایضاً، جلد دوم، ص ۳۱۲.

۱۲) داستان این مالیخولیا در کتب تراجم و ادب از جمله ارشاد یاقوت و وفیات الاعیان ابن خلکان آمده است. و خلاصهٔ آن این است که جوهری را پس از گردآوری صحاح، غروری جنون‌آمیز دست داد، به پشت بام رفت و دو لنگهٔ در را به خود بست تا پرواز کند؛ ولی البته به زمین افتاد و مرد [ویرستار].

۱۳) نویسندهٔ مقاله نام کتاب را همه جا المظهر ضبط کرده، و آن اشتباه است و صحیح المزهر است. در المنجد آرد: المزهر: هوالذی یوقدالنار للضیوف، و هو اسم کتاب السیوطی فی فلسفة اللغة [ویراستار].

موادی شد که در آثار پیشینیان پراکنده بودند، با الف) در قالب فرهنگهای بزرگ و جامع، و یا ب) در قالب فرهنگهای فشرده و قابل حملی که برای استفادهٔ دانشجویان عادی طرح ریخته شده بودند. طبیعتاً فرهنگهای از نوع دوم اغلب مثال و مواردی برای لغات به دست نمی‌دادند. برجسته‌ترین فرهنگها از نوع نخست اینها است:

۱) المحکم نوشتهٔ پژوهشگر نابینای اسپانیایی ابن‌سیده (ابوالحسن علی‌بن احمد؟، متوفی به سال ۴۶۰ هجری / ۱۰۶۸ میلادی): این فرهنگ به دلیل جامعیت و قابلیت اطمینان کاملش نزد همگان اعتباری تمام داشت. ولی مؤلف گویی نوآوری را خوش نمی‌داشت: این است که به شیوهٔ آرایش خلیل در نخستین الگوی فرهنگ‌نویسی بازگشت.

۲) العُباب [که ناتمام مانده است]، نوشتهٔ رضی‌الدین حسن صغانی، متولد لاهور در سال ۵۷۰ هجری (۱۱۷۴ میلادی). رضی‌الدین در بغداد اقامت گزید و اثر خود را همانجا به نام ابن‌العلقمی، وزیر المستعصم، کرد. وی دو بار به سفیری خلیفهٔ عباسی به دربار التتمش در دهلی فرستاده شد.

۳) لسان‌العرب، گردآوردهٔ جمال‌الدین محمدبن‌مکرم و مشهور به ابن‌منظور، که به سال ۶۹۰ هجری (۱۲۹۱ میلادی)، زاده شد و به سال ۷۷۱ هجری (۱۳۶۹ میلادی) در قاهره درگذشت. لسان‌العرب به تصریح گردآورندهٔ آن، بر آثار ابن درید، جوهری و ابن سیده استوار است.

از میان فرهنگهای نوع دوم، اثری که به مرتبهٔ والایی از پذیرفتاری رسید، قاموس نوشتهٔ مجدالدین فیروزآبادی (محمدبن یعقوب) است که به سال ۸۱۶ هجری (۱۴۱۳ میلادی) درگذشت. قاموس بر پایهٔ محکم و عباب نوشته شده است.

افزون بر اینها، اثر دیگری که به ویژه شایستهٔ یادآوری است، اساس‌البلاغه نوشتهٔ پژوهندهٔ بلند آوازهٔ معتزلی، یعنی زمخشری (ابوالقاسم جارالله محمدبن‌عمر، متولد ۴۶۷ هجری / ۱۰۷۴ میلادی و متوفی به سال ۵۳۸ هجری / ۱۱۴۳ میلادی) است. زمخشری از مردم خوارزم بود و دیر زمانی در مکه و بغداد سر کرد. وی به صرافت طبع دریافت که تنها ضبط معانی بس نیست تا مراجعه کننده را به کاربرد درست واژه رهنمون شود. این است که متن و مواردی را هم که هر واژه در آنها به کار می‌توانست آمد، به دست داد. از همه چشمگیرتر شیوهٔ آرایش واژگان در اساس است که بر ترتیب الفبایی استوار است و هر واژه را با توجه به نخستین حرف (و سپس دومین و سومین و دیگر حروف) آن به دست

می‌دهد. به بیان دیگر، شیوهٔ آرایش واژه در اساس درست همان شیوه‌ای است که در ادوار جدید از رهگذر برخورد با نفوذ ادبی غرب همه جا رواج یافته است.

جالب است که گرایش آغازین به سوی فراهم آوردن رساله‌هایی که هرکدام به واژه‌هایی می‌پرداختند که مربوط به موضوعی معین می‌شد، با پیدایش فرهنگهای عمومی از میان نرفت، سهل است که آن گرایش نیز در راستای این یکی به پیشرفت خود ادامه داد. ارزنده‌ترین اثر از این دست المخصص، همزاد فرهنگ عمومی المحکم است که هم به دست پژوهندهٔ اندلسی، ابن‌سیده فراهم آمده است. در المخصص، واژه‌ها در زیر عناوین موضوعی گردآوری شده‌اند: فی‌المثل، موی و جسم و جز اینها، در «کتابهایی» از شمار «اندام انسان» دسته‌بندی شده‌اند. حتی اگر المخصص به اعتبار و اهمیت المحکم هم نباشد، باری چیزی از آن کم ندارد.

همین که چارچوب کلی فرهنگ عمومی شکلی ثابت و پذیرفته شده پیدا کرد، شروع عملی بر واژه‌های دشوار و نادر قرآن و یا حدیث هم در همان چارچوب ثابت به رشتهٔ تحریر کشیده شد. بر این منوال، پژوهشگران زمینه‌های دیگر نیز بی‌درنگ از امکانات و فوایدی که در زمینهٔ نگارش فرهنگ عمومی فراهم آمده بود، در شاخه‌های تخصصی خود بهره جستند: شاخه‌های تخصصی از شمار جانورشناسی، گیاه‌شناسی، سرگذشت‌نویسی (اعم از سیره و تراجم رجال)، جغرافیا، فهرست‌نگاری (کتابشناسی) و سرانجام دایرةالمعارف‌نویسی (الموسوعات). از این جا، می‌توان دید که دلبستگی به زبان و ادبیات، که طرح نگارش فرهنگ از آغاز به پاس خدمت به آنها ریخته شده بود، در هیچ یك از آثاری که در هیچ یك از آثاری که در زمینه‌های تخصصی دیگر پدید آمد، به کلی نادیده گرفته نشده است. هرچند هم که دامنهٔ موضوع اصلی آن آثار به حوزه‌های کاملا تخصصی محدود مانده باشد. به عنوان مثال، به راستی شگفتی‌انگیز می‌نمود که انسان، فرضاً، گیاه‌شناس یا جغرافیدانی را در ذهن تصور کند که با اشاراتی که در قرآن و حدیث به گیاهان و سرزمینها شده است آشنا نباشد و یا نتواند اشعار و امثال و کلمات قصار مربوط به حیوانات و شهرها را، به مناسبت، به یاد آورد. همین دلبستگی همه جانبه و فراگیر به علوم انسانی و اجتماعی را باید بتوان بر ارزشترین دستمایهٔ فرهنگ اسلامی قلمداد کرد.

حاصل آن که لغت‌شناسان نخستین به قداست کارشان کاملاً آگاهی داشتند: این است که در روش وسواس و در هدف شرافت

تا مقولات دستوری گوناگون درهم بیامیزد. درواقع امر، همین ابهام بود که ابن‌درید را واداشت تا مطالب بسیاری را زیر عنوان متفرقه درجای جای اثر خود بیاورد؛ گذشته از آوردن نوادر یا موارد استعمال شاذّ و عباراتی که در پایان اثر زیر عناوین مناسب به دست داده است.

یك تفاوت به راستی مهم در فرهنگ ابن‌درید هست که خود در عنوان آن اثر، یعنی جمهرة‌اللغة منعکس شده است. ابن‌درید فقط به آوردن واژه‌های آشنا و سودمند در فرهنگ خود بسنده کرد و از افزودن واژه‌های کهنه و ناساز روی برتافت ـ و این خود آغازگر مرحلهٔ نقد واژگان و غربال کردن واژه‌های سودمند و مورد نیاز از میان تودهٔ انبوه موادی بود که به دست پژوهشگران پیشین فراهم آمده بود؛ پژوهشگرانی که سرگرمیشان گردآوری و ضبط هر گونه موادی بود که فراراهشان قرار گرفت. در همان زمان که اشتباهات در دست تصحیح بود تلاشی نیز بر سر تهیهٔ موادی انجام می‌شد که در آثار نویسندگان پیشین از قلم افتاده بود. اینها، به‌طور خلاصه، ویژگیهای تازه‌ای است که در آثار فرهنگنویسان قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، به چشم می‌خورد. در این‌باره، اثری که به‌ویژه درخور یاد است تهذیب[۸] نام دارد که مؤلف آن، ابومنصور محمدبن احمد ازهری (متوفی به سال ۳۷۰ هجری / ۹۸۰ میلادی)، شاگرد ابن‌درید، سالها از عمر خود را به امید گردآوری لغات به سفرهای طولانی در صحاری عربستان گذرانید. اتفاقاً ابومنصور به دست یکی از قبایل بدوی گرفتار شد و این فرصتی مطلوب برای گردآوری لغت در اختیار او قرار داد. المحیط اثر صاحب‌بن عباد نیز، که خود در سال ۳۸۵ هجری (۹۹۵ میلادی) درگذشت، فرهنگ دیگری است که در اهمیت همتای آن یکی است.

اوج پژوهشهای انتقادی در سدهٔ چهارم هجری (دهم میلادی) را که هدف آنها رسیدن به درستی و جامعیت بود، در کتاب صحاح نوشتهٔ جوهری ابونصر اسمعیل‌بن حماد (متوفی در حدود سال ۳۹۸ هجری / ۱۰۰۷ میلادی) می‌توان دید. وی از مردم فاراب بود و در نیشابور می‌زیست. نام صحاح، خود، شخص را به یاد صحاح بخاری می‌اندازد. بیش از این اشاره شد که روش گردآوری واژه بر پایهٔ همان روشی بود که در گردآوری حدیث هم به کار می‌آمد، جز آن که در کار گردآوری حدیث، در سنجش با گردآوری لغت، سخت‌گیری بیشتری می‌شد. به عنوان نمونه، طرزکار اصمعی این تفاوت در سختگیری را به خوبی باز می‌نماید؛ چه، او در امر گردآوری حدیث از هر لحاظ قابل اطمینان قلمداد می‌شود؛ و حال ان که در امور مربوط به لغت تا حد گمان زنی خطر می‌کند، و حتی لغات را با نوا در می‌آراید تا بدانها مایه‌ای از سرگرمی ببخشد.[۹] به هر تقدیر، به گفتنش می‌ارزد که حتی معیارها و اصطلاحات ویژهٔ حدیث را هم، از شمار متواتر و آحاد در زمینهٔ لغت به کار می‌بردند و درجهٔ اعتبار و صحت هر لغت و موارد استعمال آن را به کمك آنها می‌سنجیدند. در آغاز مرسوم بود که حتی اسناد لغات یعنی سلسلهٔ راویان آنها را هم به دست دهند و دربارهٔ شهرت و اعتبار شخصیت ناقلان به بحث پردازند.[۱۰] با این تفاصیل، می‌شود دید که در زمینهٔ لغت هم هدف آن بود تا نسخه‌ای از صحاح فراهم آورده شود: نسخه‌ای همسنگ با آنچه در زمینهٔ احادیث دینی به دست داده می‌شد. گیرم که صحاح دینی با دقت و سختگیری بیشتری تهیه می‌گردد.[۱۱] در هر حال، باید توجه داشت که فرهنگ صحاح متأسفانه از رهگذر رخدادی نامیمون لطمه‌ای بزرگ دید؛ چه، مؤلف آن دستخوش مالیخولیا شد و دگر نتوانست به بازبینی و رفع کمبودهای احتمالی آن اثر همت گمارد.[۱۲] از این گذشته، اثر مزبور، به سبب فقدان نسخه‌ای معتبر از آن، به افزوده‌ها و مواد دخیل بسیار آلوده شد. و این همه، لزوم بازبینی صحاح را از سوی نویسندگان بعدی در جامهٔ ضمایم و حواشی در پی داشت. اثر جوهری به اعتبار دیگر هم در خور توجه است، زیرا که در آن همهٔ واژه‌های عربی یکجا فراهم آورده شد (به جای آن که آنها را در مقولات ساختاری جداگانه دسته‌بندی کنند) و به ترتیب الفبایی آرایش یافت. در این اثر ترتیب واژه‌ها، در درجهٔ اول، بر اساس آخرین حرف و در درجهٔ دوم، بر اساس ترکیب آخرین حرف با نخستین حرف هر وزاه استوار بود. این شیوهٔ آرایش بی‌درنگ نزد همگان بذیرفته شد و مورد اقبال بسیار قرار گرفت. چه شیوهٔ مزبور به ویژه بازبانی که در آن پایان واژه‌ها برای مقاصد سجع و قافیه اهمیتی بسزا پیدا می‌کرد، بسیار سازگار بود. گذشته از امتیازاتی که از رهگذر یکدستی در شیوهٔ آرایش واژه‌ها به صحاح تعلق می‌گیرد، تحولاتی هم که در زمینهٔ یکدست کردن ریشه‌شناسی به دست المازنی (ابوعثمان بکربن محمد، متوفی به سال ۲۴۹ هجری / ۸۶۳ میلادی) و ابن‌جنی و الرمانی در سدهٔ چهارم هجری (دهم میلادی)، به حاصل آمد سبب شد تا شمار بسیاری از آشفتگیهایی که موجب بروز ابهام در آثار خلیل و ابن‌دُرید می‌گردید، در آن اثر رخنه نکند.

اکنون به عصری می‌رسیم که در آن فرض می‌شد که همهٔ واژگان عربی تا آن زمان گردآوری شده و معانی واژه‌ها محققاً تعیین گردیده است. از این عصر به بعد، تلاشها متوجه گردآوری

[illegible] etymology [illegible]

یادداشتهای او در زمینهٔ لغت‌شناسی عربی، چون همه را در اتاقی فراهم آورد، به سقف آن اتاق می‌رسید. اما آن همه یادداشت را در اواخر عمر، که حالتی از زهد و ریاضت بر او چیره شده بود، به آتش کشید[۳]. با این همه عمروبن العلاء همچنان به عنوان نخستین سرچشمهٔ دانش [واژه‌شناسی] برای نسل بعد از خود باز ماند.

در همان زمان که کار گردآوری واژه‌ها و موارد استعمال گوناگون آنها دنبال می‌شد، نبوغ خلیل‌بن احمد با این اندیشه درگیر بود که چارچوبی نظام یافته برای آرایش و ترتیب واژگان عرب در قالب فرهنگی منظم پیدا کند. خلیل، درواقع، به‌عنوان مؤلف نخستین فرهنگ عربی، به نام کتاب‌العین، شهرت دارد؛ هرچند که درستی این انتساب کمی مورد تردید است. به هر تقدیر، این قدر مسلم است که حتی اگر گردآوری واژگان هم در عمل منحصراً یا بالاخص به دست خلیل صورت نبسته باشد، اندیشهٔ فرهنگ‌نویسی و تهیهٔ چارچوبی برای آن نخستین بار از ذهن او تراوش کرده است، اینك ببینیم چارچوبی که خلیل در این باره به دست داده چگونه است.

خلیل کار را با، الف) تقلیل همهٔ واژه‌ها به ریشه‌هایشان آغاز می‌کند؛ و مراد از ریشهٔ واژه حروف اصلی(الاصول) آن است که هستهٔ تلفظ ناپذیر واژه را تشکیل می‌دهد؛ در مقابل آن حروف (الزوائد) که در جریان اشتقاق و تصریف بر واژه افزوده می‌شود. سپس، ب) ریشه‌ها را براساس شمارهٔ حروف آنها به دسته‌های ۲ـ حرفی، ۳ـ حرفی، ۴ـ حرفی و ۵ـ حرفی طبقه‌بندی می‌کند. آنگاه هر طبقه از واژه‌ها را در بخشی جداگانه آرایش می‌دهد؛ و حتی در درون هر طبقه، واژه‌هایی را که یك یا دو مصوت دارند، یا مشدّدند، و یا حرف همزه در آنها به‌کار رفته است، در زیر عناوین جداگانه جای می‌دهد و به آنها توجه خاص مبذول می‌دارد.

چارچوب بالا با سعی خلیل در تعیین شمار واژگان عربی همراستا است؛ که این کار نیز گواه دیگری بر اصالت اندیشه‌های او است. خلیل کار اخیر را بر اساس همین مبنای ساختاری و به شیوه‌ای ریاضی دنبال کرد. از راهِ ضرب ۲۸ حرف الفبای عربی در عدد ۲۷ (که با کسر ۱ از ۲۸ به‌دست آورده بود تا حروف مکرر را کنار نهد) وی به ۷۵۶ صیغهٔ دوحرفی دست یافت (صیغهٔ تك‌حرفی از اصل در عربی وجود ندارد) و با بخش شمارهٔ اخیر بر عدد ۲، به ۳۷۸ ترکیب راه برد؛ صرف‌نظر از ترتیب تقدّم و تأخر حروف دوگانه در آن ترکیبها. با قبول این صیغه‌های دو حرفی به عنوان یك واحد و افزودن یك حرف سوم به آنها، شمارهٔ صیغه‌های سه‌حرفی را هم پیدا کرد؛ و به همین منوال تا آخر. توجه خواهیم داشت که روش بالا فقط ترکیبهای ممکن حروف را به‌طور نظری به‌دست می‌دهد؛ ولی درواقع امر آن ترکیبها همگی مستعمل نیستند. درنتیجه، خلیل ناگزیر از آن بود که یك‌یك ترکیبهای ممکن را در اثر خود منظور دارد و آنگاه بیفزاید که چه صیغه‌های مشخصی مورد استعمال ندارند (یعنی مهمل‌اند) ویژگی دیگر اثر خلیل که امر ارجاع به آن را بسیار دشوار و ملال‌آور می‌کرد، این بود که او همّ خود را در آرایش واژگان فقط صرف ترکیبهای مختلف حروف کرده بود و همهٔ صیغه‌هایی را که از راه تغییر در ترتیب حروف به‌دست می‌آمد در ذیل عنوانی یگانه فراهم آورده بود. به‌عنوان نمونه، در ذیل (م. یا) MY ،انسان هم خود (م. یا) را می‌یابد و هم عکس (مقلوب) آن، یعنی (ی. م) YM را.

در درون چارچوب بالا، که چارچوبی ذاتاً علمی ولی عمیقاً غیر عملی است، ترتیب واژه‌ها بر مبنای نخستین حرف الفبای آنها استوار بود. ولی ترتیبی که خلیل برای الفبا در نظر گرفت از بدعتگری به دور نبود، چه، طبقه‌بندی حروف الفبا به دست خلیل براساس جایگاه تولید آنها در دهان، از بُن حلق تا لبها، صورت بسته بود. این بدعتگری، همان‌گونه که باید، مورد توجه پژوهشگران واقع شده و شباهت آن با شیوهٔ کار فرهنگ‌نویسان سانسکریت، خاستگاه تأملات و گمان‌زنیهای بسیار بوده است. تردیدی نیست که شیوهٔ امروزین آرایش واژه (در فرهنگها)، که بر دسته‌بندی واژه‌ها بر مبنای شکل نوشتاری حروف استوار است، همان شیوه‌ای است که حتی در آن ادوار دور هم رواج عام داشته است؛ هرچند که اعراب در آن ادوار با ترتیب حروف بر مبنای دستگاه ابجدی هم آشنا بوده‌اند؛ زیرا که آنان ترتیب ابجدی را در اصل، همراه با هنر نوشتار، از سریانیها (و عبرانیان) یاد گرفتند[۴] دستگاه آواشناختی ـ تن کردی[۵] خلیل نه در آن روزگار رواج داشت و نه در روزگاران بعدی مورد اقبال عام قرار گرفت. ولی هرگونه فکری هم که از رهگذر شباهت این دستگاه با دستگاه رایج در سانسکریت به ذهن خطور کند، آن فکر در پرتو توجه به این واقعیت، بی‌گمان، نااستوار جلوه خواهد نمود که دستگاه خلیل به احتمال نزدیك به یقین از طریق اشتغال به قرائت قرآن، به طور خودجوش به حاصل آمده است. با تأکیدی که بر قرائت قرآن گذاشته می‌شد، چیزی طبیعی‌تر از آن نمی‌توانست بود که آواشناسی مورد توجه خاص قرار گیرد و حروف بر آن اساس طبقه‌بندی گردد. در عمل نیز شواهد بسیار دردست است که زبانشناسان آن زمان به این‌گونه تحقیقات سرگرم می‌بوده‌اند؛ در این زمینه، حتی تفاوتهایی هم میان بصریان و کوفیان بر سر ترتیب حروف الفبا بر مبنای آواشناسی

سنت فرهنگ‌نویسی در اسلام

نوشتهٔ س. م. یوسف (استاد دانشگاه کراچی)
ترجمهٔ علی محمد حق‌شناس

پاسداری از قرآن پی‌ریزی دانشهایی را ایجاب می‌کرد که نه تنها قرائت اصیل آن را ضمانت می‌توانست کرد، بلکه می‌توانست فهم درست محتوای آن را نیز از خطر لغزش، آشوب، و ناآگاهی کسانی در امان دارد که قرآن در آن زمان چیزی جز «یک متن عربی ساده» در نظرشان جلوه نمی‌نمود. مقصود نخستین از رهگذر العربیه (عربیّت)، که بعدها به پایگاه دانشی تمام عیار به نام «نحو» برکشیده شد، به حاصل آمد. مقصود دومین طبعاً به معنایی مربوط می‌شد که انتقال آن به عهدهٔ قرآن گذاشته شده بود. در آغاز دشواریهای کمی بر سر راه فهم معنایی قرآن وجود می‌توانست داشته باشد؛ همان‌گونه که دستیابی به قرائت درست آن نیز چندان دشوار نبود؛ توفیق در این هر دو فقط در گرو برخورداری از استعداد طبیعی بود.[1] به‌هرحال، با گذشت زمان و بروز دگرگونیها در الگوی اجتماعی، هاله‌هایی از شک و تردید نیز پیرامون واژه‌ها و عباراتی از قرآن پدیدار شد که استعمال آنها در زبان زمانه رفته‌رفته رو به کاهش نهاده بود. پیداست که چارهٔ رفع چنین شک و تردیدها آن بود که در جستجوی طرز استعمال همان واژه‌ها و عبارات در گفتار عربهایی برآیند که در جاهای دیگر می‌زیستند.[2] در انجام این کار، می‌بایست دقت می‌شد تا قرائت عیناً نمایانگر زبان مصطلح در زمان رسول اکرم (ص) باشد؛ یعنی زمانی که قرآن در آن نازل شد. به بیان دیگر قرائت‌ها می‌بایست به دوران معاصر قرآن، یا بلافاصله مقدم بر آن، تعلق می‌داشت؛ و یا از استعمال رایج کسانی برگزیده می‌شد که الگوی اجتماعی زندگی آنان تغییری نکرده بود. درنتیجه، می‌شد مطمئن گردید که زبان مصطلح عصر قرآن را بی‌هیچ فسادی و بی‌هیچ قبول رنگی از نفوذ خارجی، همچنان محفوظ نگاه داشته‌اند. حاصل آن شد که جستجویی پرشور آغاز گردید تا اشعار و امثال و خطابه‌های پیش از اسلام را، هرچه بیشتر و تا آنجا که در یادها باز مانده بود، همراه با زبان مصطلح و رایج در میان «اعراب»، یعنی مردم بادیه که از نفوذ بیگانه در امان مانده بودند، گردآوری کنند. روش کار در این باره همان بود که در گردآوری احادیث هم به کار می‌آمد.

پایان سدهٔ نخست هجری (هفتم میلادی) شاهد ظهور طایفه‌ای از محققان بود که بهره به مهارت در زمینهٔ لغت (کاربرد عربی) و زمینه‌های ملازم آن، یعنی شعر، اخبار، ایام (شرح جنگلهای قبیله‌ای) و انساب شهره بودند. بلندآوازه‌ترین نام در میان این پژوهشگران نام عمرو بن العلاء (متولد سال ۷۰ هجری / ۶۸۹ میلادی و متوفی به سال ۱۵۴ هجری / ۷۷۰ میلادی) است که خود از اشراف بصره و با عیسی بن عمر دمساز بود.

است و از آنجا که تکثیر نسخه به توسعهٔ علم در جامعه کمك می‌کرده است عمل کاتب و تولید کنندهٔ کتاب از نظر همگان عملی خیرخواهانه و مفید به حال جامعه به شمار می‌آمده است.

ولی امروزه وضع تکثیر و تولید کتاب بکلی دگرگون شده است. با اختلاف فقط چند ساعت میزان تولید را می‌توان چندین برابر کرد. کتابی که مثلاً یکهزار نسخه تیراژ دارد با صرف یکی دو روز بیشتر می‌توان تا یکصد هزار نسخه تیراژش را افزایش داد، بدون اینکه کسی زحمت بیشتری متحمل شده باشد. در واقع کسی که بار اصلی کار را بردوش کشیده مؤلف یا مترجم و سپس ناشر اصلی است. نویسنده به جای اینکه وقت خود را صرف کارهای درآمددار دیگر کند و از ممرّ دیگری امرار معاش نماید به نوشتن کتاب یا ترجمهٔ آن مبادرت ورزیده است. محققی ده سال شب و روز زحمت می‌کشد و دربارهٔ یك موضوع تحقیق می‌کند. مثلاً در صدد برمی‌آید دربارهٔ یك دسته از گیاهان یا گلها یا حشرات یك منطقه مطالعه کند و از همهٔ آنها نمونه تهیه کند و از نمونه‌ها عکس‌برداری کند و برای تکمیل مطالعهٔ خود مبالغ هنگفتی از جیب خود خرج کند و کتابی بنویسد و بارها آن را تصحیح و تنقیح کند و ماشین کند تا بالأخره آن را به ناشری بسپارد. آیا سزاست که بگوییم به مجرد اینکه مؤلف نسخهٔ دستنوشت را به ناشری سپرد تا چاپ کند دیگر هیچ حقی به اثر خود ندارد و هرکس مجاز است که از حاصل تحقیقات او استفاده کند؟

شك نیست که اجتماع در پدید آمدن یك اثر علمی و تحقیقی با پدید آورندهٔ اثر سهیم است، ولی ذی حق دانستن اجتماع نباید موجب تضییع حقوق مؤلف یا مترجم باشد. مؤلف و مترجم به هرحال با کاری که کرده‌اند مالکیت پیدا کرده‌اند و نمی‌توان حق مالکیت را از آنان سلب کرد. در واقع وقتی ما حقوق پدید آورندهٔ اصلی یك اثر را نفی می‌کنیم، این حقوق را کلاً به اجتماع نمی‌دهیم، بلکه منافع حاصل از آن را به جیب یك شخص یا مؤسسهٔ دیگر سرازیر می‌کنیم، شخص یا مؤسسه‌ای که فی‌الواقع چندان حقی به آن اثر ندارند.

حق مالکیت مؤلف و مترجم براثر خود یکی از حقوقی است که امروز در همهٔ جهان شناخته شده است. اگر در کشورهای دیگر جهان قوانینی برای حفظ حقوق مترجمان و مؤلفان و صاحبان اختراعات وضع و به مورد اجرا گذاشته شده و همهٔ مؤلفان و حتی ناشران از آن حمایت می‌کنند، برای این است که وضع این قوانین مطابق عقل است و اگر بنا باشد در عالم نشر قوانینی برای حفظ حقوق مؤلفان و مترجمان وجود نداشته باشد هرج و مرج ایجاد خواهد شد و به فرهنگ جامعه و نشر علم و ادامهٔ تحقیقات لطمه‌ای جبران‌ناپذیر وارد خواهد آمد.

علاوه بر مؤلف و مترجم، ناشر اصلی نیز نسبت به کتابی که تولید کرده است ذی حق است. وی برحسب نوع کتاب متحمل هزینهٔ حروفچینی، و اگر کتاب مصور باشد، عکس‌برداری، و اگر علمی و فرمول‌دار باشد فرمول چینی می‌شود و بدین ترتیب سرمایهٔ خود را صرف تولید یك اثر مفید برای جامعهٔ علمی می‌کند. مسلماً این همه سرمایه گذاری باید حقوقی را برای ناشر در برداشته باشد. حال اگر شخصی سودجو یك نسخه از این اثر را خریداری کند و فقط هزینهٔ فیلمبرداری و زینك و چاپ و کاغذ و صحافی آن را بپردازد و در یك هفته هزاران نسخه از روی آن به کمك ماشین تکثیر کند و برسر گنجی رایگان بنشیند، ظاهراً در کتابی که خریداری کرده و ملك خود او به حساب می‌آید تصرف کرده و به بسط علم و فرهنگ کمك کرده، ولی در حقیقت از نظر هرکسی که کوچکترین اطلاعی از چاپ و نشر داشته باشد عمل او سرقت است. ما نمی‌توانیم به حکم اینکه در قوانین اسلامی در گذشته مانعی برای تکثیر کتاب وجود نداشته سرقت چنین ناشری را توجیه کنیم. در قدیم قوانینی برای منع این نوع سرقت وجود نداشته و کسی هم نگران آن نبوده، چون موضوع در گذشته چیز دیگری بوده است. تنها حقی که برای تولید یك کتاب در نظر گرفته می‌شده است هزینهٔ مصالح و دستمزد کاتب بوده است.

نتیجه‌ای که از این بررسی اجمالی می‌توان گرفت این است که ارزشهای فرهنگی ما در مورد نقل قول و تکثیر آثار دیگران در جامعهٔ پیشین و با در نظر گرفتن اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آن موجّه بوده است. ولی با توجه به جامعهٔ کنونی و اوضاع فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و عوامل تولید (بخصوص ماشین و تکثیر ماشینی) این ارزشها نمی‌تواند موجه باشد و اگر ما بخواهیم احکام جدیدی در مورد حقوق مؤلفان و مترجمان و ناشران با استفاده از مقایسهٔ آنها با ارزشهای کهن بکنیم از یك سو عدالت اجتماعی را زیر پا گذاشته‌ایم و از سوی دیگر به نشر کتاب و دانش صدمه زده‌ایم. اگر ما براستی بخواهیم جانب عدالت را بگیریم و از آشفتگی و هرج و مرج در بازار نشر جلوگیری کنیم و نویسندگان و مترجمان و محققان را به نوشتن و ترجمهٔ آثار ارزنده تشویق کنیم و ناشران معتبر و آبرومند را به سرمایه‌گذاری و چاپ و نشر این آثار ترغیب کنیم چاره‌ای جز وضع قوانین منصفانه برای حفظ حقوق آنان و مجری ساختن آنها نخواهیم داشت.

---

۱) قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان (مصوب ۱۳۴۸)؛
۲) قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی (مصوب ۱۳۵۲).

کشوری ممکن است ناشی از ضعف فرهنگی و عقب‌افتادگی قوانین آن کشور باشد، چه هر کشوری که قوانین لازم برای حفظ حقوق آحاد ملت نداشته باشد مسلماً نمی‌تواند مدعی متمدن بودن باشد. ولی در کشور ما علت فقدان چنین قوانینی بی‌فرهنگی و بی‌تمدنی ما نیست، بلکه برعکس، علت آن وجود فرهنگی غنی و تمدنی کهن است.

کتاب نویسی و تولید کتاب در جامعهٔ اسلامی ما سابقه‌ای دیرینه دارد، و برخلاف بعضی از کشورهای نوپا جامعهٔ ما تازه با کتاب و تولید آن مواجه نشده است. مسأله اینجاست که ما خواسته‌ایم ارزشهای کهن فرهنگ خود را از محیط اصلی خود جدا کنیم و به جامعه‌ای جدید منتقل نماییم. به عبارت دیگر، ما خواسته‌ایم مسائل جدید را بدون در نظر گرفتن مشکلات و پیچیدگیهای آن با توسل به قواعد و ارزشهای جامعهٔ قدیم حل کنیم. برای روشن شدن مطلب لازم است به ارزشهای کهن فرهنگ خود در مورد تولید کتاب اشاره کنیم.

امروزه وقتی در کشورهای دیگر سخن از حفظ حقوق مؤلفان و ناشران به میان می‌آورند، دو نوع حق برای آنان در نظر می‌گیرند: یکی حق تکثیر عین آن اثر و یا ترجمهٔ آن به زبان دیگر و دیگر نقل فصول یا فقره‌ها یا حتی جملاتی از آن در کتابهای دیگر. در اینجا ما ابتدا به بررسی حق دوم یعنی نقل بخشهایی از کتابی در کتابهای دیگر و نظر قدمای خود در مورد آن می‌پردازیم و سپس حق اول یعنی چاپ و تکثیر عین اثر را در نظر می‌گیریم.

معمولاً در اکثر کتابهای خارجی در صفحهٔ حقوق قید می‌شود که نقل و تکثیر قسمتهایی از این اثر بدون اجازهٔ کتبی مؤلف یا ناشر ممنوع است. بعضیها نقل جملات یا فقره‌هایی از کتاب خود را به شرط ذکر مأخذ مجاز می‌دانند. در حقیقت کسانی که با ارزشهای جدید آشنایی دارند می‌دانند که نقل قول از آثار دیگران بدون ذکر مأخذ از لحاظ علمی نوعی سرقت (plagiarism) به شمار می‌آید. اما در فرهنگ ما این عمل نه تنها ناپسند نبوده بلکه گاهی هم پسندیده به شمار می‌آمده است. بسیاری از آثار بزرگان ما هست که در آنها جملات و فقرات و حتی صفحات و ابوابی را بدون ذکر مأخذ از دیگران نقل کرده‌اند. یکی از نمونه‌های بارز این آثار کتابهای صدرالدین شیرازی است که در آنها از فلاسفهٔ پیشین بخصوص ابن سینا عبارات بسیاری نقل شده است. در واقع یکی از مشکلات مصححان این آثار پیدا کردن مأخذ و منبع اصلی این عبارات است. کتابهایی هم هست که بیش از نیمی از آنها نقل قول است.

امروزه توجیه اعمال نویسندگانی که بدون ذکر مأخذ از دیگران نقل قول می‌کردند دشوار است و دشوارتر از آن توجیه عمل بزرگانی است که خود دارای افکاری اصیل و بدیع بوده‌اند. ولی اگر جامعه‌ای را که این بزرگان در آن زندگی می‌کردند فراموش نکنیم و ارزشهای آن جامعه را در نظر بگیریم این کار دشوار نخواهد بود. هر تمدنی در مراحل اولیهٔ رشد و تکوین و گسترش خود به اصیل بودن تفکر و اندیشهٔ نو داشتن ارزش می‌نهد، ولی همینکه آن تمدن مستقر شد و درخت فرهنگ آن برومند شد دیگران از ثمرهٔ آن استفاده می‌کنند. در تمدن اسلامی نیز تا قرن ششم و هفتم فکر اصیل و اندیشهٔ نو و تعقل و اجتهاد در علوم مختلف دارای ارزش بود، ولی همینکه این تمدن و فرهنگ به اوج شکوفایی خود رسید تقلید جای نوآوری و ابتکار را گرفت و نقل و تکرار قول دیگران و حاشیه نوشتن برآثار پیشینیان و حاشیه برحاشیه نوشتن و بعد تلخیص کردن آنها و بالأخره نقل فصول و ابواب کتابهای دیگران در آثار خود و حتی جا زدن کتابهای دیگران به نام خود روز به روز متداولتر شد. در چنین دوره‌ای است که ریشهٔ فرهنگی جامعه از لحاظ علمی به طور کلی به توقف و رکود می‌انجامد و دانشهای نقلی کم و بیش رشد می‌یابد و از دانشهای عقلی مگر در موارد استثنایی جز تکرار چیزی باقی نمی‌ماند.

البته در جامعه‌ای که تقلید و تکرار و نقل اقوال دیگران رواج و حتی ارزش پیدا کرده است نمی‌توان نویسندگان ناآگاه را ملامت کرد. آنچه شایستهٔ انتقاد است این است که ما تکرار و تقلید و نقل قول و حاشیه نویسی و حاشیه بر حاشیه نویسی را یك ارزش اسلامی به شمار آوریم و فراموش کنیم که این ارزشها تا حدودی در دورهٔ انحطاط علوم عقلی در تمدن اسلامی پیدا شده و در دورهٔ شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی یعنی تا قرن هفتم هجری این ارزشها حاکم نبوده و علتی هم ندارد که ما امروز ارزشهای چنین دورانی، بخصوص عصر صفویه را، مجدداً احیا کنیم.

در مورد حق اول یعنی تکثیر تمامی کتاب، در گذشته وضع دیگری حاکم بوده است. تولید کتاب در قرون وسطی و تا چندی پیش در مملکت ما با دست و ابزارهای دستی از روی نسخه‌های خطی انجام می‌گرفته است. کسی که نسخه‌ای خطی از کتابی را خریداری می‌کرده است مالك آن بوده و حق داشته هر گونه تصرفی که می‌خواسته است در ملك طلق خود بکند. این تصرف می‌توانسته است به صورت استنساخ یك نسخه یا نسخه‌های دیگر از روی آن نسخه اصلی باشد. ماهها و بلکه سالها طول می‌کشیده است تا یك شخص، پس از تهیهٔ کاغذ و قلم و مرکب و لوازم دیگر، کتابی تولید کند. بدیهی است که در این رونویسی یا رونویسیهای مکرر هیچ گونه نفعی جز دریافت حق الزحمهٔ خطاطی و استنساخ عاید کاتب یا نویسنده نمی‌شده

بسم الله الرحمن الرحیم

مسئلهٔ حقوق مؤلفان و ناشران

نصرالله پورجوادی

شاید کمتر کسی باشد که سروکارش با کتاب باشد و به جمله‌ای که معمولاً در صفحهٔ حقوق کتابهای فارسی می‌نویسند و حق چاپ را محفوظ اعلام می‌کنند توجه نکرده باشد. معنای جملهٔ «حق چاپ محفوظ است» این است که فقط مؤلف یا مترجم یا ناشرند که حق دارند کتاب را مجدداً چاپ کنند و هیچ ناشر دیگری بدون رضایت مؤلف یا موافقت ناشر (در صورتی که مؤلف یا مترجم حقوق اثر خود را به ناشر واگذار کرده باشد) حق چاپ مجدد آن را ندارد.

بدیهی است که این امر موقعی می‌تواند مؤثر و نافذ باشد که در جامعه قوانینی برای حفظ حقوق مؤلفان و ناشران وجود داشته و علاوه برآن این قوانین ضمانت اجرایی داشته باشد. وجود این قوانین و مجری بودن آنها موجب می‌شود که مؤلفان یا مترجمان عمر خود را صرف تحقیق و تألیف یا ترجمه کنند و ناشران هزینه‌های چاپ و نشر اثر را به عهده گیرند. در صورتی که چنین قوانینی در جامعه نباشد، یا قوانینی باشد ولی اجرا نشود، کمتر نویسنده یا مترجمی حاضر خواهد شد که وقت صرف کند و اثری ارزنده به فرهنگ جامعهٔ خود عرضه کند و نیز کمتر ناشری جرأت خواهد کرد که سرمایه گذاری کند و اثری پر خرج تولید نماید و به دست پخته‌خواران و کلاشان دهد تا با تکثیر آن به طریقهٔ افست منافعی را که حق دیگران است از آن خود کنند.

اگرچه مسألهٔ حقوق مؤلفان و ناشران در جامعهٔ ما تا کنون بدرستی حل و فصل نشده است، با این همه ظاهراً قوانینی وجود دارد* که این حقوق را برای صاحبان اثر حفظ می‌کند و این قوانین تا اندازه‌ای نیز ضمانت اجرایی دارد. ولی متأسفانه در سالهای اخیر این اندك حمایتی که قانون از حقوق مؤلفان و ناشران در این مملکت می‌کرده در معرض شك و تردید واقع شده و امروزه هر مؤلف یا مترجمی که بخواهد دست به قلم برد یا ناشری بخواهد اثری پرخرج تولید کند دست و دلش می‌لرزد و بحق نگران است که مبادا پس از نشر اثر، سود جویان و پخته‌خواران به سراغ کتاب او آیند و از روی آن افست کنند. متأسفانه در جامعهٔ امروز ما نه تنها قانونی لازم الاجرا برای حفظ حقوق صاحبان اثر وجود ندارد، عده‌ای از افست کنندگان برای سودجویی نامشروع خود به توجیهات شرعی نیز متوسل می‌شوند و بدین بهانه سرقت آشکار خود را که صرفاً جنبهٔ مادی دارد عملی خیرخواهانه و مشروع جلوه می‌دهند. این امر موجب شده است که نگرانی مؤلفان و مترجمان و ناشران از آشفتگی و هرج و مرجی که روزبه‌روز سایهٔ آن بربازار کتاب گسترده‌تر می‌شود افزایش یابد و بالنتیجه خطری که از لحاظ فرهنگی جامعهٔ ما را تهدید می‌کند شدیدتر شود و عواقب ناگواری برای جامعهٔ علمی و فرهنگی ما به بار آورد.

زیر پا گذاشتن حقوق صاحبان اثر و ناشران نه به نفع جامعه و خوانندگان است و نه به نفع ناشران. معمولاً یك اثر را زمانی ناشر دیگری سرقت می‌کند و آن را تکثیر می‌کند که نسخه‌های آن در بازار کمیاب یا نایاب باشد. وقتی این اثر تکثیر شد موقتاً نیاز خواستاران آن را برمی‌آورد، ولی این عمل توالی فاسدی خواهد داشت. بزرگترین فساد ناشی از آن ایجاد ناامنی برای صاحب اثر و ناشر اصلی آن است. این ناامنی، همان‌طور که اشاره شد، موجب می‌شود که مؤلفان و مترجمان و همچنین ناشران جرأت پدیدآوردن آثار دیگر را نکنند و لذا به گنجینهٔ فرهنگی جامعه لطمه‌های جبران‌ناپذیر وارد آید. وانگهی، در صورتی که خود ناشران نیز آثار یکدیگر را تکثیر کنند هرج و مرجی که بدین نحو در کار ایشان ایجاد می‌شود در وهلهٔ اول به خود آنان صدمه می‌زند و دودش به چشم خود ایشان می‌رود. از این‌رو در کشورهای پیشرفته این خود ناشران هستند که با تأسیس اتحادیه‌های ناشران از سرقت آثار توسط ناشران دیگر جلوگیری می‌کنند. در مملکت ما نیز هیچ ناشر معتبر و آبرومندی نیست که دست به حقوق همکاران خود دراز کند، بلکه ناشران گمنام و سارقان سودجو هستند که به این عمل مبادرت می‌کنند.

عدم قوانین لازم برای حفظ حقوق صاحبان اثر و ناشران در

نشر دانش، سال چهارم، شمارهٔ دوم،
بهمن و اسفند ۱۳۶۲

نشر دانش



روی جلد: لااله الاالله
(خط ثلث، نوشته کامل افندی)

نشر دانش

نشریهٔ مرکز نشر دانشگاهی، وابسته به ستاد انقلاب فرهنگی، سال چهارم، شمارهٔ دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۲

مدیر مسؤول: نصرالله پورجوادی

نشر دانش به منظور طرح مسائل کلی کتاب و کتابشناسی و نقد و معرفی کتابهای علمی و تحقیقی تازه هر دو ماه یك بار توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر می‌شود.

مرکز نشر دانشگاهی مؤسسه‌ای است فرهنگی و انتشاراتی که به منظور چاپ و نشر کتابهای درسی و غیر درسی دانشگاهی و نشریات علمی و تحقیقی و تاریخی و بالا بردن کیفیت کتابها و توزیع عادلانهٔ آنها در سراسر کشور از طرف ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ تأسیس شده است.

مطالب نشر دانش مشتمل است بر:

ـ مقاله‌هایی که از لحاظ تاریخی مسائل تألیف و ترجمه و تدوین کتاب را در فرهنگ اسلامی بررسی می‌کند.

ـ مقاله‌هایی که وضع موجود کتاب را در کشور بررسی می‌کند.

ـ مقاله‌هایی که به بهبود کیفیت ترجمه، تألیف، ویرایش و تولید کتاب کمك می‌کند.

ـ نقد و معرفی کتابهای فارسی (به استثنای کتابهای بسیار تخصصی).

ـ نقد و معرفی کتابهای خارجی، بخصوص کتابهایی که دربارهٔ مسائل اجتماعی، سیاسی، دینی، فلسفی و تاریخی اسلام و ایران نوشته یا ترجمه شده باشد.

ـ اخبار کتاب، اعم از داخلی و خارجی.

ـ معرفی اجمالی تازه‌ترین کتابها و جزوه‌ها و نشریه‌های علمی کشور.

آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها و نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبین رأی و نظر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی و مسؤولان مرکز نشر دانشگاهی و مدیریت نشردانش نیست.

مقاله‌ها و نقدها و نامه‌ها باید ماشین شده یا به خط کاملاً خوانا نوشته شده باشد.

طول مقاله‌ها از سی صفحهٔ دستنوشت یا ماشین شده (هر صفحه ۲۰ سطر) و طول نقدها از بیست صفحه نباید تجاوز کند.

نشر دانش در ویرایش و حذف مطالب آزاد است.

مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود بازپس فرستاده نمی‌شود.

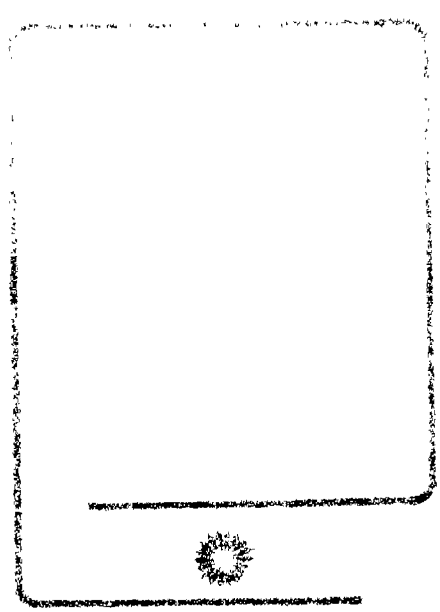
از نویسندگان مقاله‌ها و نقدها تقاضا می‌شود که درجهٔ علمی و نام شهر و محل کار و فهرست تألیفات و ترجمه‌های خود را ذکر کنند.

مقاله‌ها و نقدها و نامه‌های خود را به آدرس زیر بفرستید:

بهای هر شماره ۱۵۰ ریال، بهای اشتراک سالانه ۸۵۰ ریال.

تهران: خیابان دکتر بهشتی، خیابان پارك، شمارهٔ ۸۵ مرکز نشر دانشگاهی، دفتر نشر دانش (منطقهٔ پستی ۱۵۱۳۴)





Nashr-i Dānish

Vol4, No1

Dec 1983 – Jan 1984

Nashr-i Dānish is a Persian-language journal published bimonthly by Iran University Press, under the auspices of the Cultural Revolution Council. It contains articles, book reviews, bibliographic listings, news reports and similar items related to the field of scholarly publishing in Iran and elsewhere.

All communications and notices should be addressed to the editor:

Nasrollah Pourjavady,
85, Park Avenue,
Tehran 15134,
The Islamic Republic of Iran

Annual subscription rates (air mail):

Middle East 1200 Rials
Europe and Asia 1350 Rials
Africa, North America and Far East 1500 Rials

To subscribe to *Nashr-i Dānish*, please send your name and address to us and have the equivalent of the rate applicable to your country transferred to our bank account – A/C No. 90009 at the Park Avenue Branch of Bank Melli Iran, Tehran.

همکاران این شماره

کریم امامی [متولد ۱۳۰۹]. کارشناس مسائل نشر کتاب، نویسنده، مترجم، ویراستار و ناشر. به زبانهای فارسی و انگلیسی آثار منتشر شده دارد، از جمله *گتسبی بزرگ* (۱۳۴۵) ــ رمان اسکات فیتس جرالد، و Water's Footsteps (۱۹۸۲)، ترجمهٔ انگلیسی شعر *صدای پای آب* از سهراب سپهری.

دکتر عبدالکریم بهنیا، استادیار گروه آبیاری دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه شهید چمران (اهواز).

دکتر بهروز تقی خانی، حقوقدان، وکیل دادگستری، ساکن اصفهان.

دکتر علی محمد حق‌شناس [متولد ۱۳۱۹]. استادیار زبانشناسی دانشگاه تهران، مؤلف کتاب *آواشناسی* و نویسندهٔ مقالههایی در نشر دانش و مجلههای دیگر.

بهاء الدین خرمشاهی [متولد ۱۳۲۴]. عضو گروه علمی و کتابدار بخش نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران. نویسندهٔ کتابهای *ذهن و زبان حافظ* (۱۳۶۱)، *پوزیتیویسم منطقی* (۱۳۶۰)، و مترجم کتابهای *عرفان و فلسفه* (۱۳۵۸)، *درد جاودانگی* (۱۳۵۹)، *علم و دین* (۱۳۶۲)، *اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر* (زیر چاپ)، و نویسندهٔ مقالههایی در نشر دانش و مجلههای دیگر.

دکتر هادی شریفی [متولد ۱۳۱۶]. دانشیار علوم تربیتی دانشگاه تهران. نویسنده و مترجم مقالههایی به زبانهای فارسی، انگلیسی و آلمانی.

کامران فانی [متولد ۱۳۲۳]. عضو گروه علمی و کتابدار کتابخانهٔ ملی ایران. مترجم کتابهای *سلوک روحی بتهوون* (۱۳۵۶)، *زرتشت سیاستمدار یا جادوگر* (۱۳۵۸) و... و نویسندهٔ مقالههایی در نشر دانش و مجلههای دیگر.

علی رضا ذکاوتی قراگزلو [متولد ۱۳۲۲]. کارمند ادارهٔ آمار اقتصادی بانک مرکزی (همدان) مترجم کتابهای *تصوف و تشیع* (۱۳۵۸)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری* (۱۳۶۱)، *تاریخ ادبیات عربی: عصر جاهلی* (زیر چاپ)

مجری و هماهنگ کننده: حسین مشتاق ــ طراح و صفحه آرا: فاطمهٔ ملک افضلی

بسمه تعالی

شمارهٔ اشتراک [   ]

فرم درخواست اشتراک مجلهٔ نشر دانش

اینجانب .... با ارسال رسید بانکی شمارهٔ .... به تاریخ ....
مبلغ .... ریال به حساب آن مرکز واریز کرده‌ام و تقاضای اشتراک مجلهٔ نشر دانش
از شمارهٔ .... الی .... سال .... را دارم.

امضا

نشانی کامل درخواست کننده ....

توضیحات

بهای اشتراک سالانه	۸۵۰ ریال
بهای هر شماره	۱۵۰ ریال
بهای مجلد سالهای اول و دوم	۱۹۰۰ ریال
بهای مجلد سال دوم	۱۲۵۰ ریال
بهای مجلد سال سوم	۱۲۵۰ ریال

- هزینهٔ پستی مجله‌های ارسالی به خارج از کشور جداگانه محاسبه می‌شود.
- شروع انتشار سالانه از آغاز آذر ماه هرسال تا پایان آبان ماه سال بعد.
- انتشار هردو ماه یکبار

لطفاً بهای اشتراک شماره‌های مورد نظر خود را در تهران به حساب شمارهٔ ۹۰۰۰۹ بانک ملی، شعبهٔ خیابان خالد اسلامبولی (پارک)، واریز و رسید آن را همراه با فرم اشتراک به نشانی خیابان شهید بهشتی، خیابان خالد اسلامبولی (پارک)، شمارهٔ ۸۵، بخش توزیع (قسمت نشریه) ارسال دارید. تلفن ۶۲۴۶۵۲.

توضیحات

بهای اشتراک سالانه	۸۵۰ ریال
بهای هر شماره	۱۵۰ ریال
بهای مجلد سالهای اول و دوم	۱۹۰۰ ریال
بهای مجلد سال دوم	۱۲۵۰ ریال
بهای مجلد سال سوم	۱۲۵۰ ریال

- هزینه پستی مجله‌های ارسالی به خارج از کشور جداگانه محاسبه می‌شود.
- شروع انتشار سالانه از آغاز آذر ماه هرسال تا پایان آبان ماه سال بعد.
- انتشار هردو ماه یکبار.

لطفاً بهای اشتراک شماره‌های مورد نیاز خود را در تهران به حساب شمارهٔ ۹۰۰۰۹ بانک ملی، شعبهٔ خیابان خالد اسلامبولی (پارک)، واریز و رسید آن را همراه با فرم استراک به نشانی خیابان شهید بهشتی، خیابان خالد اسلامبولی (پارک)، شمارهٔ ۸۵، بخش توزیع (قسمت نشریه) ارسال دارید. تلفن ۶۲۴۶۵۲.

بسمه تعالی

شمارهٔ اشتراک [ ]

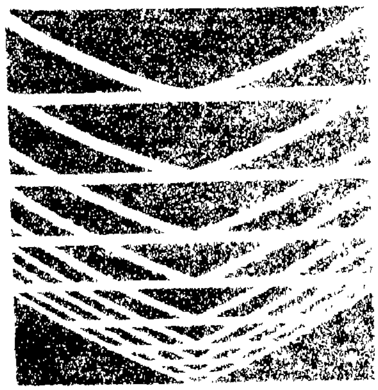
فرم درخواست اشتراک مجلهٔ نشر دانش

اینجانب .... با ارسال رسید بانکی شمارهٔ............ به تاریخ ....
مبلغ.............. ریال به حساب آن مرکز واریز کرده ام و تقاضای استراک مجلهٔ نشر دانش
از شمارهٔ........... الی........... سال......... را دارم.

امضا

نشانی کامل درخواست کننده ....

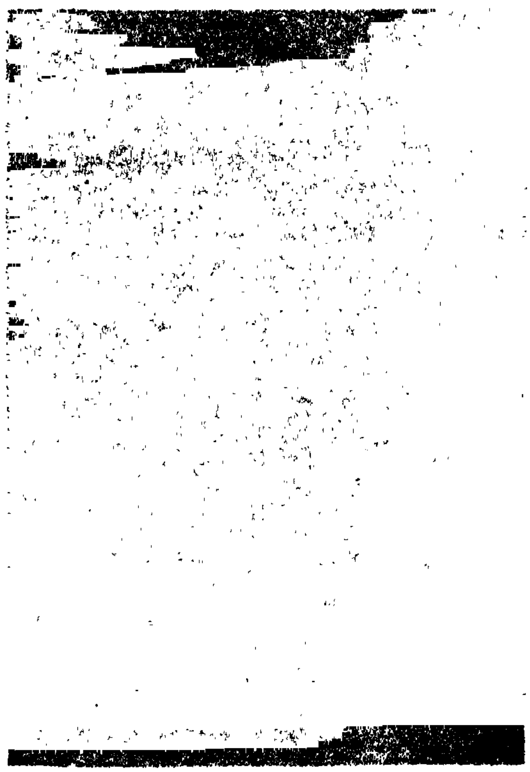
از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی



نوشتهٔ ه. س. بولد

[illegible]





مرغوب است اما قیمت آن هرچند قیمت تمام شده باشد برای دانشجو کمی گران است.

علی ای حال تصور می‌رود که این پراکندگی و شتابزدگی و نابسامانی در انتخاب گزیده‌ها ناشی از ناپهنگامی بازگشایی رشته‌های علوم انسانی در دانشگاهها و در نهایت تعجیل در تهیهٔ متن درسی ادبیات برای دانشجویان بوده است، زیرا که قدر و فضل استادان محترم گرد آورنده بیش از اینهاست که بتوان بر آنان خرده گرفت.

اصغر نهچیری (دانشگاه اصفهان)

مدیر مسؤول نشر دانش

در شمارهٔ ششم از سال سوم (مهر و آبان ۱۳۶۲) نشر دانش زیر عنوان «فصلی نوین در پژوهشهای قرآن شناسی» مطلبی خواندم که به نظر من دقیق نیست. در سطر هفتم صفحهٔ ۱۵ نوشته‌اید: «...فقط دو کتاب مهم در زمینهٔ تاریخ قرآن انتشار یافته است. یکی از این دو که نقطهٔ عطفی در تحقیقات جدید قرآن شناسی مستشرقان است، همانا *تاریخ قرآن* اثر تئودور نولد که (۱۸۳۶ ـ ۱۹۳۰) اسلام شناس و ایرانشناس نامدار آلمانی است... و دیگری *تاریخ قرآن* اثر ابوعبدالله مجتهد زنجانی (۱۲۷۰ ـ ۱۳۱۹) محقق ممتاز ایرانی است که اثر برجسته و اصیلی است...» درحالیکه همین نشریه در شمارهٔ پنجم از سال دوم (مرداد و شهریور ۱۳۶۱) اثر دیگری را به نام *تاریخ قرآن* از علامهٔ بزرگوار سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله علیه معرفی کرده بود و خود اینجانب شخصاً جواب بسیاری از سؤالات بی‌جواب خودم را در زمینهٔ تاریخ قرآن در آن پیدا کردم و این کتاب با حجم کمی که داشت از جهت مفید بودن قابل مقایسه با کتابهایی که اخیراً معرفی کرده‌اید نبود.

علی خواجه حسینی

دعوت به همکاری از دبیران ریاضی

دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی کتابهای درسی سازمان پژوهش (گروه ریاضی) وزارت آموزش و پرورش به منظور تقویت آموزش ریاضی در کشور و طرح و بررسی مسائل جنبی و مفید درسی و بالابردن سطح معلومات ریاضی در دبیرستانها در صدد است مجله‌ای تحت عنوان رشد آموزش ریاضی منتشر کند. این دفتر از دبیران محترم و عموم کسانی که مایل به همکاری هستند دعوت کرده است تا پیشنهادها و مقالات خود را در زمینه آموزش ریاضی، تاریخ ریاضیات، فلسفهٔ ریاضیات و سایر مسائل و مباحث ریاضی به آدرس ذیل ارسال نمایند:

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شهیدموسوی (شمارهٔ ۴)، وزارت آموزش و پرورش، دفتر مجلهٔ رشد آموزش ریاضی

مرغوب است اما قیمت آن هرچند قیمت تمام شده باشد برای دانشجو کمی گران است.
علی ای حال تصور می‌رود که این پراکندگی و شتابزدگی و ناتمامی در انتخاب گزیده‌ها ناشی از ناپهنگامی بازگشایی رشته‌های علوم انسانی در دانشگاهها و در نهایت تعجیل در تهیهٔ متن درسی ادبیات برای دانشجویان بوده است، زیرا که قدر و فضل استادان محترم گرد آورنده بیش از اینهاست که بتوان بر آنان خرده گرفت.

اصغر تهچیری (دانشگاه اصفهان)

مدیر مسؤول نشر دانش

در شمارهٔ ششم از سال سوم (مهر و آبان ۱۳۶۲) نشر دانش زیر عنوان «فصلی نوین در پژوهشهای قرآن شناسی» مطلبی خواندم که به نظر من دقیق نیست. در سطر هفتم صفحهٔ ۱۵ نوشته‌اید: «...فقط دو کتاب مهم، در زمینهٔ تاریخ قرآن انتشار یافته است. یکی از این دو که نقطهٔ عطفی در تحقیقات جدید قرآن شناسی مستشرقان است، همانا تاریخ قرآن اثر تئودور نولد که (۱۸۳۶ ــ ۱۹۳۰) اسلام شناس و ایرانشناس نامدار آلمانی است... و دیگری *تاریخ قرآن* اثر ابوعبدالله مجتهد زنجانی (۱۲۷۰ ــ ۱۳۱۹) محقق ممتاز ایرانی است که اثر برجسته و اصیلی است...» درحالیکه همین نشریه در شمارهٔ پنجم از سال دوم (مرداد و شهریور ۱۳۶۱) اثر دیگری را به نام *تاریخ قرآن* از علامهٔ بزرگوار سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله علیه معرفی کرده بود و خود اینجانب شخصاً جواب بسیاری از سؤالات بی‌جواب خودم را در زمینهٔ تاریخ قرآن در آن پیدا کردم و این کتاب با حجم کمی که داشت از جهت مفید بودن قابل مقایسه با کتابهایی که اخیراً معرفی کرده‌اید نبود.

علی خواجه حسینی

دعوت به همکاری از دبیران ریاضی

دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی کتابهای درسی سازمان پژوهش (گروه ریاضی) وزارت آموزش و پرورش به منظور تقویت آموزش ریاضی در کشور و طرح و بررسی مسائل جنبی و مفید درسی و بالابردن سطح معلومات ریاضی در دبیرستانها در صدد است مجله‌ای تحت عنوان رشد آموزش ریاضی منتشر کند. این دفتر از دبیران محترم و عموم کسانی که مایل به همکاری هستند دعوت کرده است تا پیشنهادها و مقالات خود را در زمینه آموزش ریاضی، تاریخ ریاضیات، فلسفهٔ ریاضیات و سایر مسائل و مباحث ریاضی به آدرس ذیل ارسال نمایند:

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی. ساختمان شهیدموسوی (شمارهٔ ۴). وزارت آموزش و پرورش، دفتر مجلهٔ رشد آموزش ریاضی

حتی عربی‌دانان را در قرائت به تردید می‌افکند عدم اعراب‌گذاری در تمامی آیات و عبارات و حتی روشن نبودن معنی برخی از کلمات است که حقیقتاً جای شگفتی است! زیرا که این موضوع بسیار بدیهی می‌باید مطمح نظر مؤلفان محترم کتاب می‌بود، خصوصاً که این مجموعه همان طور که قید شده به طور اعم برای دانشجویان دوره‌های عمومی دانشگاهها تدوین گردیده و نیز این ماجری که دانشجوی رشتهٔ فارسی یا حتی عربی از خواندن صحیح آیات و عبارات این متن عاجز باشد یا دانشجوی رشتهٔ غیر فارسی یا عربی همچون رشته‌های فنی، پزشکی یا علوم پایه چه خواهد کرد. معلوم است که بالطبع از خیر خواندن خواهد گذشت و چنانچه ناچار باشد با لیت و لعل و پرس وجو خواندن این عبارات را خواهد آموخت که نه برای او به زحمتش می‌ارزد و نه لزومی در این کار می‌بیند. لکن یک نتیجهٔ منفی در این تلاش اجباری او نهفته است و آن دلزدگی و سرخوردگی از مطالعه و فراگیری این‌گونه متون است که البته ارتباط تام با فرهنگ و ادب او دارد. عجبا که منابعی همچون *سیرهٔ نبوی* یا *تفسیر سورآبادی* که نمونه‌هایی از آن دو در این مجموعه آمده خود معرب و معنی‌دار است!

۷. از دیگر نکات دقیقی که از چشم تیزبین خوانندهٔ *گزیدهٔ متون ادب فارسی* جا نمی‌ماند حق ادا نشدهٔ حکیم پرآوازهٔ طوس استاد ابوالقاسم فردوسی، این زنده کنندهٔ زبان و ادب فارسی، از یک سو «دوستدار نبی و خاک پی حیدر» از دیگر سو است. همو که از پس دو قرن سکوت جانکاه در زبان و ادب پارسی قد برافراشت و با رنجی سی ساله سند قومیت و بقای ایرانی مسلمان را زنده کرد، کجا؟ در دربار محمود سنی مذهب متعصب که با استاد به جهت شیعه بودن از یک سو و تفتین بدخواهان از دیگر سو سرعناد داشت و بد دینش می‌خواند درحالی که فردوسی با فخر به مهر نبی و علی با محمود غزنوی ستیز می‌کرد:

که بد دین و بدکیش خوانی مرا
مسنم شیر نر میش خوانی مرا
مرا غمز کردند کان پر سخن
به مهر نبی و علی شد کهن
من از مهر این هر دو شه نگذرم
اگر تیغ شه بگذرد بر سرم

و نیز:

اگر چشم داری به دیگرسرای
به نزد نبی و وصی گیر جای
بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم

و لذاست که خوانندهٔ حق شناس این گزیده انتظار دارد که از این ستیهندهٔ مسلمانِ حماسه آفرین بیش از آنچه در این مجموعه و سوای آنچه آمده حق‌گزاری می‌شد. به غیر از «ستایش پیغمبر و اهل بیت» و «اندرزهایی از شاهنامهٔ فردوسی» که جای خود دارند چهار منظومهٔ دیگر با عنوانهای «کشته شدن سیاوش»، «کشته شدن بهرام»، «اندرز و دلداری رستم به برادرش زواره» و «بی‌تابی رستم از مرگ فرزند و دلجویی پهلوانان از او» آمده که حق بود علاوه بر چهار منظومهٔ اخیر حماسه‌هایی که در «ستایش پروردگار»، «در بزرگداشت خرد و دانش»، «در آفرینش مردم»، «وصف آسمان و خورشید»، «در لزوم دینداری و نیکوکاری»، «در بی اعتباری دنیا» و بالاخره «در چگونگی فراهم آوردن شاهنامه» سروده است آورده می‌شد.

۸. در چنین گزیده‌ای که عنوان آن علی القاعده مبین منتخبات همهٔ ادوار ادبی است خصوصاً دانشجو انتظار دارد که نمونه‌های نثر و نظم تمامی دوره‌های تاریخی و ادبی کشور خود را مطالعه کند، درحالی که منتخب مورد بحث با کمبود نمونه‌های نظم و نثر قرون سیزدهم و چهاردهم یا به زبان مؤلفِ کتابِ ارزندهٔ *از صبا تا نیما* چهار دورهٔ ادبی «بازگشت»، «بیداری»، «آزادی» و «تجدد» در ۱۵۰ سال اخیر ادب فارسی، مواجه است و همچنین با نمونه‌های برجستهٔ نظم و نثر معاصرین. درست است که چند منظومه از شعر شاعرانی چون محتشم کاشانی و صائب از عهد صفوی، هاتف اصفهانی از دورهٔ افشاریه و زندیه، فروغی بسطامی و صفای اصفهانی از قاجاریه و ملک الشعرای بهار، امیری فیروزکوهی و صابر همدانی از معاصران آورده شده، اما نمونه‌های نثر این ادوار که شاید بتوان آنها را دوره‌های تحول نثر فارسی نامید چه می‌شود؟

آیا تنها یک نمونه از نثر دو قرن اخیر آن هم تنها از معاصرین (آل احمد) در این مجموعه کافی است؟ بدون شک جواب منفی خواهد بود و بدون تردید جای خالی نمونه‌هایی از آثار منثور کسانی چون شیخ بهایی، فقیه و فیلسوف دورهٔ صفوی، منشآت قائم مقام فراهانی ادیب و سیاستمدار دورهٔ قاجاریه، *اسرارالحکم* حکیم حاج ملاهادی سبزواری از همان دوره، سید جمال الدین اسدآبادی از روشنفکران نهضت مشروطیت و به طور کلی از ادوار ادبی «بازگشت و بیداری» و نیز نمونه‌هایی از شعر و نثر دهخدا، شعر ادیب الممالک فراهانی، ادیب پیشاوری، عشقی، نیمایوشیج و نمونهٔ داستان نویسی، مثلاً از جمال‌زاده، از دوره‌های «آزادی و تجدد» کاملاً به چشم می‌خورد. بدیهی است نمونه‌های زیبا و منسجم از نظم و نثر دو سه دههٔ اخیر سوای نثر آل احمد می‌توانست زینت بخش و حسن ختام این مجموعه قرار گیرد. گفتنی است که طرح جلد کتاب زیبا، و کاغذ و قطع و نوع چاپ

نظری به کتاب گزیدهٔ متون ادب فارسی (از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی)

به تازگی *گزیدهٔ متون ادب فارسی*، مشتمل بر یک پیشگفتار و ۱۰۶ عنوان نمونهٔ نظم و نثر به اهتمام آقایان دکتر جلیل تجلیل و چهار تن دیگر از استادان زبان و ادبیات فارسی برای دانشجویان دورهٔ عمومی دانشگاهها و تربیت مدرس انتشار یافته است. این گزیده بدون رعایت اصول اولیهٔ کتاب نویسی همچون فصل بندی، تبویب و تفکیک موضوع و تقدم و تأخر زمانی موضوعات که ذیلاً به آنها اشاره خواهد شد تنظیم شده است:

۱. کتاب پس از مقدمهٔ مؤلفان با تفسیر سورهٔ مبارکهٔ حمد برگرفته از *تفسیر سورآبادی* شروع شده که خود حسن مطلع است؛ لکن بلافاصله با ترجمهٔ تحت اللفظ چند آیه از سورهٔ انعام برگرفته از *تفسیر طبری* روبرو هستیم که برخی مهجور و دور از ذهن است: «و مه نزدیکی کنید بخواستهٔ یتیم، مگر بدان که آن نیکوتر، تا برسد نیرو...» که چه خوب بود در این زمینه نمونه‌هایی از این تفاسیر در باب قصص قرآن همچون قصهٔ یوسف از *تفسیر سورآبادی* که در کمال سلاست و زیبایی و به دور از ترجمه‌های لفظ به لفظ آیات است آورده می‌شد تا سبب جذب دانشجو به این قبیل متون می‌شد.

۲. دیباچهٔ کتاب از *راحة الصدور* راوندی انتخاب شده که نثری است مصنوع و متکلف و حق بود این انتخاب فرضاً از دیباچهٔ *گلستان* سعدی انجام می‌شد.

۳. به نظر می‌رسد که بهتر بود منتخبات نثر و نظم این کتاب در دو فصل جداگانه آورده شود، آن هم به ترتیب تاریخی و موضوعی متون و نه این چنین درهم و پراکنده. به عنوان مثال از نمونهٔ نثر معاصر «پدیدهٔ مرگ»، اثر استاد مطهری (ص ۵۲) ناگهان به سراغ «اندیشه‌های فلسفی» از ناصر خسرو می‌رود و به عکس از نمونهٔ نثر کهن مثلاً گلستان (ص ۱۵۸) تحت عنوان «جامع بعلبک» به نمونهٔ نثر معاصر «غرب و شرق» از آل احمد گریز می‌زنند. همچنین است در نظم: از «بانگ تکبیر» امیری فیروزکوهی (ص ۱۵) به «ستایش پیغمبر (ص) و اهل بیت» از شاهنامهٔ فردوسی (ص ۳۰) و نیز از «اندیشه‌های فلسفی» ناصرخسرو (ص ۶۲) به «کاروان سعادت» صابر همدانی (ص ۶۷) می‌رسد که متأسفانه این نابجایی و بی ترتیبی تاریخی نمونه‌های نثر و نظم همچنان تا آخر کتاب تکرار می‌شود. دست‌اندرکاران و تهیه کنندگان متون ادبی و تاریخی به خوبی واقفند که چنانچه در تدوین یک کتاب درسی همچون متون منتخب یک زبان سیر تحول تاریخی گزیده‌ها ملحوظ شود، این ترتیب خود سبب ایجاد نظم فکری و منطقی یا نظم علمی در ذهن خواننده و خصوصاً دانشجو خواهد شد و بالمآل از سرخوردگی و دلزدگی او پیشگیری می‌کند، درحالی که این نوع انتخاب بیشتر به کشکولی می‌ماند تا یک مجموعهٔ منظم و مطلوب.

۴. تصور می‌شود نبود تناسب موضوعی نمونه‌های منتخب دنبال هم از دیگر عیوب بارز کتاب است که نمی‌توان نادیده گرفت. به عنوان نمونه بعد از شعر «حلقهٔ وجود» از مثنوی مولوی (ص ۷۱)، که منظومه‌ای است فلسفی، بلافاصله نمونهٔ نثر «در روزه و شرایط آن» از *کیمیای سعادت* آمده؛ یا بعد از منظومهٔ «مسلمان بپاخیز» اثر محمد حسین بهجتی (ص ۱۶۷) به ناگاه «نیایش شیرین» از منظومهٔ خسرو و شیرین حکیم نظامی آمده است که خواننده به راحتی متوجه این عدم تناسب موضوعات می‌شود.

۵. گمان می‌رود تکرار موضوعات مشابه نیز از دیگر اشکالات این مجموعه است که غیر لازم به نظر می‌رسد، چنانچه نمونهٔ «نماز و روزه» از *قابوسنامه* (ص ۶۵) آمده و بلافاصله گزیدهٔ «در نماز» از *کیمیای سعادت* (ص ۶۷) و باز «در روزه و شرایط آن» (ص ۷۱) از همان کتاب آورده شده است. شاید در پاسخ گفته شود که مراد آوردن نمونه از دو کتاب یاد شده بوده است که در آن صورت باید گفت این منظور در صفحهٔ ۹۲ کتاب حاصل شده است. لذا نمونه‌های صفحه‌های ۶۷ و ۷۱ از کتاب *کیمیای سعادت* تکرار موضوعات واحد و زاید به نظر می‌رسد و گفتنی است که در همین مقوله چندین منظومه در نعت حضرت ختمی مرتبت (ص) آمده که اصولاً در اسلوب انتخاب و گزیده نویسی از حد این مجموعه افزون است. همچنین در توالی نمونه‌ها خصوصاً نظم افراط شده چنانکه از صفحهٔ ۴۱ به بعد ناگهان با ۶ نمونهٔ متوالی نظم مواجهیم. جا داشت که به جای نمونه‌های تکراری و اضافی یادشده منتخباتی از امهات متون عرفانی همچون *تذکرة الاولیاء*، *اسرار التوحید*، *فیه مافیه*، *کشف المحجوب*، *رسالهٔ قشیریه* و نظایر آنها آورده می‌شد که بسی لازم می‌نمود، زیرا صرف نظر از جایگزینی منظور نشدهٔ مطلب فوق، جای خالی نمونه‌های نثر عرفانی در این مجموعه کاملاً محسوس و مشهود است که در آن صورت کتاب را حال و هوایی دیگر می‌بخشید.

۶. از دیگر مشکلات این متن که به لحاظ وجود آیات قرآنی و احادیث و عبارات عربی نسبتاً متعدد کاملاً ملموس است و در بعضی موارد

فرهنگی امروز) منتشر شده‌اند عبارت‌اند از: رمز تکوین (۱۳۴۵)، اسرار مغز آدمی (همان سال)، سرچشمهٔ زندگی (جاویدان، همان سال)، زندگی ما به چه موادی بسته است (۱۳۴۶)، سرگذشت زیست‌شناسی (کتابهای جیبی، ۱۳۴۷)، تن آدمی (بنگاه ترجمه و نشر، همان سال)، فقط یک تریلیون (۱۳۴۸)، حیات و انرژی (همان سال)، و قانون جنگل (روزبهان، ۱۳۵۸). بخشی از کتاب اخیر ظاهراً اثر نویسندهٔ دیگری است که تینبرگن (N. Tinbergen) نام دارد.

بقیهٔ ترجمه‌هایی که از کتابهای آسیموف به فارسی به عمل آمده و منتشر شده‌اند به این قرارند: *ساختمان حیات*، ترجمهٔ علیرضا توکلی صابری (امیرکبیر، ۱۳۵۵)، *دایرة المعارف دانشمندان علم و صنعت*، ترجمهٔ محمود مصاحب (بنگاه ترجمه و نشر، ۳ جلد، ۱۳۵۵ــ۱۳۵۶)، *مشتری بزرگترین سیاره* ترجمهٔ علی اکبر فردی (بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۷)، *ستارگان برمسیر خویش*، ترجمهٔ محمدرضا و غلامرضا توکلی صابری (سحر ۱۳۶۱)، *اکتشافات قرن بیستم: سیارات*، ترجمهٔ علیرضا توکلی صابری (شرکت انتشار، ۱۳۶۱)، و بالاخره *دنیای کربن*، ترجمهٔ محمد حسین رجحان طلب (نشر گستره، ۱۳۶۱).

در مورد شیوهٔ نقل اسم آسیموف به فارسی اتفاق نظر وجود ندارد و روی جلد و در صفحهٔ عنوان این کتابها نامش را که خود به انگلیسی Isaac Asimov می‌نویسد به صورتهای زیر می‌بینیم: آیزاک،ایزاک ،ایساک،اسحق و آسیموف،آسموف، آزیموف، عاصم‌اف

ضبط اخیراین‌شبهه را پیش می‌آورد که نویسنده شرقی است و در همسایگی ما زندگی می‌کند. برای روشن شدن قضیه کند و کاو مختصری دربارهٔ کار و بارآسیموف کردیم و اطلاعاتی را که به دست آوردیم در زیر می‌خوانید.

آیزاک آسیموف در سال ۱۹۲۰ در شهر پتروویچی روسیه از پدر و مادری یهودی به دنیا آمد. در آغاز زندگی به امریکا کوچید و تحصیلات خود را تا درجهٔ دکترا در دانشگاه کلمبیا ادامه داد. از سال ۱۹۴۹ به عنوان مربی بیوشیمی به استخدام دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه بوستن درآمد و از آن پس مدارج ترفیع را مرتباً پیمود. آسیموف از سال ۱۹۷۹ استاد تمام عیار دانشگاه بوده است. او دوبار ازدواج کرده است و از همسر اول خود یک پسر و یک دختر دارد.

دوران نویسندگی آسیموف زودتر از دوران تدریس او در دانشگاه آغاز شد، چون در شرح حال او نوشته‌اند (یا خود نوشته است) که از سال ۱۹۳۸ (یعنی در سن ۱۸ سالگی) «نویسندهٔ حرفه‌ای بوده است». طبق تازه‌ترین مرجع مورد استفادهٔ ما[2] تعداد کتابهای منتشر شدهٔ آسیموف تا پایان سال ۱۹۸۳ جمعاً ۲۸۶ عنوان بوده است. علاوه براین، ۱۴ کتاب جدید نیز در دستگاه ناشر درحال گذراندن مراحل مختلف طبع و نشر است. در فهرست کتابهای موجود در بازار امریکا، موجودی آثار آسیموف با حروف ریز دو صفحهٔ چهارستونی کتاب را اشغال کرده است.

این همه کتاب دربارهٔ چیست؟ علم و تازه‌های علمی برای انبوه خوانندگان، که خوانندگان فارسی زبان هم با این نوع آثار آسیموف آشنایی دارند؛ داستانهای علمی ــ تخیلی که یا خود نوشته و یا گردآوری کرده است، مثلاً *مرد دویست ساله و داستانهای دیگر* (۱۹۷۸)؛ تاریخ کشورها مثلاً *قسطنطنیه، امپراتوری فراموش شده* (۱۹۷۸)؛ کند و کاو در *کتاب مقدس*، مثلاً *جانوران کتاب مقدس* (۱۹۷۸)؛ چاپهای تازه و تحشیه شده‌ای از متون کهن (مثلاً *بهشت ازدست رفته [میلتون] با توضیحات و حواشی آسیموف* (۱۹۷۳)؛ کشکول اشعار فکاهی، مثلاً *مخمسات شرلوکی آسیموف*؛ و دو جلد شرح حال، *در خاطر هنوز سبز* ۵۴ ــ ۱۹۲۰ (۱۹۷۹) و *در شادی هنوز محسوس* ۱۹۷۸ ــ ۱۹۵۴ (۱۹۸۰).

آسیموف در واقع نمونهٔ مجسم یک نویسندهٔ تجارتی است، کسی که به علت کسب شهرت و استقبال خوانندگان هرچه بنویسد به فروش می‌رسد. آسیموف در نتیجه، ترتیباتی داده است تا از این شهرت پولساز به خوبی بهره‌برداری کند. با دستیاران تحقیق و آرشیو مجهز و تجدید چاپهای پرتجدید نظر که باعث می‌شود خریدار، یک کتاب معین را بیش از یک بار بخرد. کارگاه آسیموف چنان فعال است که در فاصلهٔ ده سال، یعنی از سال ۱۹۶۹ که تاریخ انتشار یکصدمین کتاب اوست (*Opus 100*) تا سال ۱۹۷۹ که دویستمین اثر او (*Opus 200*) منتشر شد یکصد کتاب به بازار فرستاده است.

آسیموف البته از شهرت پولساز خود حفظ و حراست می‌کند و مراقب است غلطهای علمی وارد کتابهایش نشود و جلوه و جلای آنها در بازار کاستی نگیرد. اما کتابهایش در هرحال محصول کارخانه‌ای است که برای تبدیل اطلاعات به کالای خوش چاپ به وجود آمده است. و در همین حد کتابهای ساخته و پرداختهٔ کارگاه آیزاک آسیموف فرآورده‌هایی است فراخور بازار، بله «بازاری».

در جریان کند و کاو خود به این نکته پی‌بردیم که روسها هم یک آسیموف معروف دارند:

محمد سیف الدینویچ عاصم اف رئیس آکادمی علوم تاجیکستان که تألیفاتی هم به زبان تاجیکی دارد که از آن جمله است کتاب *پیدایش و انکشاف تفکر فلسفی* (۱۹۷۰).

ک.ا.

---

1) *Asimov's Guide to Science* (1972)

عنوان چاپ قبلی این اثر چنین بود:
New Intelligent Man's Guide to Science(1956)

2) *Time Magazine, Jan. 2, 1984.*

استادان فارسی هند از هیأت استادان ایرانی و بخصوص دولت جمهوری اسلامی ایران تقاضا داشتند که رابطهٔ فرهنگی خود را هرچه بیشتر گسترش دهند و بخصوص در ارسال کتابهای فارسی و متون ادبی و کلاسیک که در ایران چاپ و منتشر می‌شود جدیت کنند و علاوه برآن در تشویق دانشجویان مسلمان هند به فراگرفتن زبان فارسی و مبادلهٔ استاد اهتمام ورزند.

نصرالله پورجوادی

سومین کنگرهٔ شعر و ادب و هنر در مشهد

سومین کنگرهٔ شعر و ادب و هنر از ۱۳ آبان به مدت ۳ روز در تالار فردوسی دانشکدهٔ ادبیات مشهد به کوشش ادارهٔ کل ارشاد اسلامی خراسان برگزار گردید. این کنگره با پیام رئیس جمهوری اسلامی ایران گشایش یافت و سپس سخنرانیهایی با عنوانهای «اعتبار شعر فارسی و رابطهٔ شعر و علم» توسط دکتر عبدالکریم سروش، و «شعر، مسؤولیت و تعهد» توسط دکتر رزمجو، و «شعر و شخصیت حکیم فردوسی» ایراد گردید و شعرایی که از سراسر کشور در این کنگره حضور داشتند تازه‌ترین سروده‌های خود را قرائت کردند.

در کمیته‌های اختصاصی که به منظور بررسی آثار شعرای متعهد متقدم و شعر دوران اختناق و شعر دوران انقلاب اسلامی تشکیل شده بود، دکتر سادات ناصری و دکتر مجتهدزاده ضمن بحث و گفتگو دربارهٔ مطالب فوق، به سؤالات حاضران پاسخ گفتند.

در روزهای دوم و سوم مدعوین از اماکن فرهنگی آستان قدس منجمله از موزه، کتابخانه، گنجینهٔ قرآن، دانشگاه اسلامی و نیز از شهر توس و مزار فردوسی بازدید کردند.

ادارهٔ کل ارشاد اسلامی خراسان برای این کنگره نمایشگاهی به شرح زیر تدارک دیده بود: نمایشگاه خطوط مشبک از آثار سید عبدالله بیگ‌زاده، نمایشگاه طرحهایی از سیر انقلاب اسلامی از کارهای حسین شاه محمدی، نمایشگاه تذهیب و آبرنگ از آثار هنرجویان مرکز آموزش هنرهای تجسمی، نمایشگاه خط از اشعار فردوسی به کوشش کانون خوشنویسان خراسان، نمایشگاه نقاشیهای چاپی کمال الملک و نمایشگاه کتاب مربوط به فردوسی.

کتاب در ایران

آسیموف به زبان فارسی

مدتی است ترجمهٔ کتابهای آیزاک آسیموف به فارسی رونق یافته است و در چند ماه اخیر پنج اثر دیگر از این نویسندهٔ روس تبار امریکایی به فارسی ترجمه و منتشر شده است و از آن میان یک کتاب با دو ترجمه به بازار آمده است که از قضا هر دو هم کاملاً قابل استفاده‌اند: *رهبر علم* ترجمهٔ احمد بیرشک (خوارزمی) و *در جهان علم* ترجمهٔ هوشنگ شریف‌زاده (انتشارات دکتر فاطمی). هر دو، ترجمهٔ نیمی از کتابی هستند که آسیموف برای راهنمایی خوانندگان در پهنهٔ علوم نگاشته است.[1] می‌گوییم نیمی چون در هیچ یک از دو کتاب نیمهٔ دوم که به علوم زیستی می‌پردازد به فارسی در نیامده است.

آسیموفهای از راه رسیدهٔ دیگر عبارت‌اند از: *گردش زمان یا ساعتی که روی آن زندگی می‌کنیم*، ترجمهٔ حسین وجداندوست (تیراژه)، *هزار و یک شگفتی* ترجمهٔ پروانهٔ مکانیک (فاریاب)، *منظومهٔ شمسی و بالعکس* ترجمهٔ کلود کرباسی (انتشارات جانزاده)، و *شناخت عناصر* ترجمهٔ منوچهر کریم‌زاده (شباهنگ). به این ترتیب سرجمع کتابهای ترجمه شدهٔ این نویسندهٔ مطالب علمی و داستانهای علمی ــ تخیلی از ۲۰ می‌گذرد و او را در بازار کتاب ایران در ردهٔ نویسندگان پراثر و قابل اعتنا قرار می‌دهد.

همین امر ما را برآن داشت تا بکوشیم فهرست نسبتاً دقیقی از ترجمه‌های آسیموف به زبان فارسی فراهم آوریم. می‌گوییم نسبتاً دقیق چون به علت موجود نبودن یک فهرست عمومی جامع و بهم پیوسته از کتابهای منتشر شده در ایران در فاصلهٔ سالهای ۱۳۴۵ تا زمان حاضر رسیدن به یک صورت صد درصد دقیق در اولین کوشش غیر ممکن است و احتمال چند درصد جا افتادگی را باید در آن منظور داشت.

اولین ترجمه‌های فارسی آسیموف در دههٔ ۱۳۴۰ منتشر شدند. قدیمیترین ترجمه‌ای که از آسیموف در فهرستها به ثبت رسیده است *رود زندگی* (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳) است که شگفتیهای دستگاه گردش خون را برمی‌شمارد و آن را انور شکی به فارسی برگردانده است. در همین ایام دکتر محمود بهزاد، مترجم و ویراستار پیشگام مقولات علمی به آثار آسیموف علاقمند شد و او خود ۹ کتاب وی را به فارسی ترجمه کرد. این ترجمه‌ها که بیشتر در مجموعهٔ «معارف عمومی» بنگاه ترجمه و نشر (مرکز انتشارات علمی و

کتابهای دینی هم چندان نادر نبود... مهمترین کتاب دینی *تحفةالموحدین* اثر راجه رام موهان روی بود... راجه رام موهان روی یک مجلهٔ فارسی هم به نام *مرآة الاخبار* منتشر می‌کرد. علاوه بر *مرآةالاخبار* هفته نامه‌ای هم به نام *جام جهان نما* به دو زبان فارسی و اردو توسط سداسخ و *شمس الاخبار* توسط مانی رام ٹاکور منتشر می‌شد...

در اینجا من سعی کردم که خدماتِ هندوها را به ادبیات فارسی به اجمال بیان کنم. در واقع تعداد کتابهایی که هندوها به زبان فارسی تألیف کردند بسیار زیادتر از اینهاست. و اگر بخواهیم کتابهای مسلمانان هند را هم به حساب آوریم رقم آنها بسیار عظیم خواهد شد. این کتابها در سراسر کشور پخش است، در موزه‌ها، در مراکز اسناد، کتابخانه‌های عمومی و مجموعه‌های شخصی. این به عهدهٔ ماست که این دریای عظیم را به دقت وارسی کنیم و مرواریدهای ادبی گرانقدر را بیرون آوریم و به عنوان جنبه‌های درخشان و نوین تاریخ و فرهنگ خود چاپ و به مردم عرضه کنیم.

اهمیت فارسی در حفظ فرهنگ اسلامی

در خطابهٔ افتتاحیهٔ دکتر عابدی به هموطنان هندی خود تا اندازه‌ای به اهمیت زبان فارسی در فرهنگ هند از لحاظ تاریخی اشاره شده است. سخنرانان دیگر جلسهٔ افتتاحیه به جنبه‌های دیگر اهمیت زبان فارسی پرداختند. دکتر منشی رئیس دانشکدهٔ علوم و هنرهای دانشگاه بمبئی و استاد زبان فارسی در سخنرانی خود آموزش زبان فارسی در دبیرستانها و دانشگاههای هند را یکی از واجبات دانست. از نظر او زبان فارسی در فرهنگ هند نباید به عنوان یک زبان خارجی، در ردیف زبانهایی چون فرانسه و آلمانی، به حساب آید. زبانهای خارجی هیچ یک بر دیگری تفوق ندارد. ولی زبان فارسی از همهٔ آنها برتر است. فارسی زبان هشتصدسال تاریخ فرهنگ هند است و هویت مسلمانان هند وابسته به همین فرهنگ هشتصدساله است.

یکی از استادان زبان فارسی در مجلسی خصوصی به نگارنده می‌گفت موجودیت و هویت مسلمانان هند بستگی به همین فرهنگ هشتصد سالهٔ فارسی دارد. هندیان غیر مسلمان و متعصب هیچ ابایی ندارند که این فرهنگ اسلامی از صفحات تاریخ هند محو شود، چه آنان ترجیح می‌دهند که فرهنگ اسلامی در هند اصلاً وجود نداشته باشد. ولی برای مسلمانان مسألهٔ فرهنگ اسلامی هشتصد سالهٔ هند مسألهٔ مرگ و زندگی است. آنها برای اینکه موجودیت خود را در هند تحکیم کنند و تعلق خود را به این سرزمین و فرهنگ آن تثبیت نمایند، باید این فرهنگ هشتصد ساله را زنده نگاه دارند. اگر در آثار و موجودیت این فرهنگ خدشه‌ای وارد شود، موجودیت و وابستگی مسلمانان هند به کشور هندوستان متزلزل می‌شود. زبان این فرهنگ نیز زبان فارسی است. بنابراین زنده نگاه داشتن و تعلیم و تعلّم زبان فارسی در مراکز آموزشی هند جنبهٔ تشریفاتی و تفننی ندارد.

در همین مجلس خصوصی، این استاد فارسی می‌گفت زبان فارسی در عصر حاضر رسالت بزرگی برای مسلمانان هند دارد. ما در عصر علوم و تکنولوژی زندگی می‌کنیم، عصری که ضرورت معنویت و اخلاق بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود، زیرا رواج علوم جدید و تکنولوژی غربی و گسترش فرهنگ غیر دینی و ضد معنوی از لحاظ فرهنگی خلئی در نسلهای آیندهٔ ما ایجاد خواهد کرد و امور اخلاقی و معنوی را از فرزندان ما خواهد گرفت. در گذشته امور اخلاقی و معنوی را ما در هندوستان از طریق آموزش کتابهای اخلاقی به زبان فارسی، از قبیل *گلستان* و *بوستان*، به فرزندان خود منتقل می‌کردیم. اگر این زبان و ادبیات آن از ما گرفته شود، ما هیچ وسیلهٔ دیگری برای انتقال معارف عالیهٔ اسلامی و انسانی به آیندگان نخواهیم داشت. با توجه به عشقی که در دل مسلمانان هند به زبان فارسی و ادبیات آن موجود است ما با حفظ این زبان و ترویج ادبیات آن می‌توانیم هویت اسلامی خود را در هندوستان حفظ کنیم و به فرزندان خود غذای معنوی و اخلاقی برسانیم.

علاقه به زبان فارسی و تلاش برای یافتن راههای حفظ و گسترش این زبان و ادبیات آن در همهٔ استادان و به طور کلی در جوّ جلسات کنگره موج می‌زد. استادان زبان فارسی با تجمع خود موفق شده‌اند بعضی از مراکز آموزشی هند را در راه اجرای مقاصد خود همراه سازند، گرچه مخالفتهایی هم در هند با زبان فارسی و رواج آن دیده می‌شود. مثلاً اخیراً زمزمه‌هایی شنیده می‌شود که می‌خواهند خط اردو را به خط سانسکریت تبدیل کنند. اگر هندوها و دولت هند موفق به اجرای این نقشه شوند، خطر بزرگی برای زبانهای اردو و فارسی و به طورکلی فرهنگ اسلامی هند خواهد بود. خوشبختانه این زمزمه‌ها بسیار ضعیف است و کسی به آنها اهمیتی نمی‌دهد. ولی به هرحال، مخالفتهایی از این نوع با گسترش زبان فارسی و ادبیات آن در هند هست و مسلمانان هند نیز هشیارانه با این مخالفتها مقابله می‌کنند.

[illegible] (Marathi) [illegible]

کنگرهٔ استادان فارسی هند

ششمین کنگرهٔ استادان زبان فارسی هند که هر ساله در یکی از شهرهای دانشگاهی هندوستان برگزار می‌شود امسال به مدت سه روز از پنجشنبه ۸ تا شنبه ۱۰ دی در شهر بمبئی برگزار شد. در حدود یکصدوپنجاه تن از استادان دانشگاههای هند و بنگلادش و کشمیر در این کنگره شرکت جستند. شش تن از استادان دانشگاههای ایران نیز شرکت کرده بودند. افتتاح کنگره صبح پنجشنبه در سالن کنفرانس دانشگاه بمبئی با تشریفات کامل انجام گرفت. در مراسم افتتاحیه، پس از تلاوت آیاتی از قرآن مجید، دکتر م. س. گور (M.S.Gore) معاون دانشگاه بمبئی و دکتر عابدی استاد فارسی دانشگاه دهلی و رئیس کنگره و دکتر منشی رئیس دانشکدهٔ علوم و هنرهای دانشگاه بمبئی و همچنین دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران و آقای حسن اسدی لاری سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در هند سخنرانی کردند.

بعد ازظهر پنجشنبه و صبح و بعد از ظهر روزهای جمعه و شنبه استادان هندی و ایرانی سخنرانیهایی ایراد کردند و مقالاتی قرائت نمودند. بیشتر سخنرانیها و مقالات به فارسی بود، بعضیها هم به زبان اردو و دو سه مقاله نیز به انگلیسی بود. علاوه بر مقالات تحقیقی دربارهٔ تاریخ ادبیات فارسی در هند و ایران، مقالاتی هم دربارهٔ بعضی از نویسندگان معاصر ایرانی توسط محققان جوان هندی ایراد گردید. علاوه براین، یک مقاله دربارهٔ وضع تدریس زبان فارسی و مشکلات آن در دانشگاههای هند و همچنین راههای توسعه و تقویت تدریس این زبان و تشویق دانش‌آموزان و دانشجویان هندی به آموختن زبان فارسی ایراد و مفاد آن در قطعنامهٔ کنگره گنجانده شد.

استادان ایرانی نیز در سخنرانیها شرکت کردند. دکتر سید جعفر شهیدی علاوه برشرکت در بسیاری از بحثهایی که در ضمن سخنرانیها پیش می‌آمد، یک سخنرانی دربارهٔ «زبان فارسی و اهمیت آن» و سخنرانی دیگری با عنوان «سبک هندی و تحول آن» ایراد کرد. دکتر اسماعیل حاکمی دربارهٔ «شعر فارسی در ایران پس از انقلاب اسلامی» و دکتر جلیل تجلیل دربارهٔ «مفاخره در شعر حافظ» و دکتر نوریان از دانشگاه اصفهان دربارهٔ «نکاتی چند دربارهٔ شعر صائب» سخنرانی کردند. «وضع انتشار کتابهای فارسی در ایران بعد از انقلاب و آیندهٔ زبان فارسی» موضوع سخنرانی نگارندهٔ این سطور در کنگره بود.

عصر جمعه جملهٔ اعضای کنگره به دعوت سفیر جمهوری اسلامی ایران در ضیافت شامی که در محل کنسولگری برگزار شده بود شرکت جستند. در این مجلس طی مراسمی یک دوره کامل از *لغتنامهٔ دهخدا* از طرف هیأت ایرانی و توسط دکتر شهیدی رئیس مؤسسهٔ *لغتنامهٔ دهخدا* به کتابخانهٔ گروه زبان فارسی دانشگاه بمبئی اهدا شد و به هریک از استادان دانشگاه چند جلد از کتابهای جدید الانتشار فارسی (*لغتنامهٔ جدید دهخدا*، دو نسخه از آخرین شماره‌های مجلهٔ *نشر دانش* و فرهنگها و کتابهای تحقیقی دیگر) به کلیهٔ حاضران اهدا شد. علاوه براین، مذاکراتی دربارهٔ نحوهٔ همکاری بیشتر دانشگاههای ایران با مراکز آموزش زبان فارسی در هند انجام گرفت و مقدمات مبادلهٔ استاد میان دانشگاههای هند و ایران و اهداء بورس به دانشجویان زبان فارسی در هند و همچنین تأسیس کرسی زبان فارسی در بعضی از دانشگاههای هند فراهم شد. دکتر عابدی رئیس کنگره و همچنین شهردار بمبئی (Shri Manmohan Singh Bedi) از حسن نیت جمهوری اسلامی ایران سپاسگزاری کردند.

خدمات هند به زبان و ادبیات فارسی

اهمیت زبان فارسی در فرهنگ هند و رابطهٔ چند صد سالهٔ فرهنگی میان هند و ایران مطلبی بود که بسیاری از سخنرانان هندی دراین کنگره برآن تأکید داشتند و شاید بهتر از هرکس دکتر عابدی رئیس کنگره بود که در سخنرانی افتتاحیهٔ خود تا اندازه‌ای به جزئیات این رابطه پرداخت.

در اینجا ما بخشهایی از سخنرانی دکتر عابدی را که به زبان انگلیسی ایراد شد به فارسی برمی‌گردانیم:

ایران و هندوستان از قدیم الایام به منزلهٔ دو حیاط در یک خانه توصیف شده‌اند و زبانهای فارسی و سانسکریت را دختران دوقلوی یک مادر دانسته‌اند. هر دوی آنها از خانوادهٔ زبانهای آریایی‌اند. به همین علت بود که وقتی فارسی قدم به هندوستان گذاشت به چشم بیگانه به وی نگاه نکردند، بلکه دراین سرزمین میهمان نواز با آغوش باز از وی استقبال کردند و لغات آن وارد زبانها و لهجه‌های هندی شد. ... همان‌طور که می‌دانیم، تصوّف روح شعر فارسی است و شاعران عارف ما در هندوستان زبان فارسی را به عنوان وسیله‌ای برای اشاعهٔ سجایای انسانی به کار برده‌اند. به همین دلیل است که این اشعار نظر همگان را به خود جلب می‌کرده و مردم شیفتهٔ صورت و محتوای این زبان می‌شدند.

گزینهٔ مقاله‌ها: طرح پیشنهادی دورهٔ مدرسی رشتهٔ جغرافیا. طرح آموزش زبان فارسی به کودکان هموطنی که زبان مادریشان فارسی نیست. پیرامون انقلاب ارزشی در نقد ادبی. اثرات چرای علفخواران وحشی بر ترکیب پوشش گیاهی.

۷) **زیتون** (نشریهٔ داخلی وزارت کشاورزی و عمران روستایی. شمارهٔ ۳۰. دی ماه ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: نگاهی به وضعیت جهانی پنبه. کشاورزی در محیط بسته. سدهای کوچک خاکی. با آفات و بیماریهای گیاهان زراعی آشنا شویم.

۸) **صنعتگر** (نشریهٔ اتحادیهٔ ماشین‌ساز و فلزتراش. شمارهٔ ۶. مهرماه ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: نقشه‌کشی صنعتی. توسعه واحدهای صنعتی. زنگ‌شوی. توسعهٔ واحدهای صنعتی.

۹) **فرهنگ ایران‌زمین** (جلد ۲۵. ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: الرسالة السیاسة (ابوعلی حسن سلماسی). سبیل المحققین المجذوبین (به کوشش مسیح ذبیحی) غلطات السالکین (روزبهان بقلی). کتیبه‌های تربت جام و تایباد (ابراهیم قیصری). اسنادی از نظام اداری عصر ناصرالدین شاه (سیروس پرهام). مثنوی قضا و قدر (سلیم تهرانی). میرزا محقق اردبیلی بیدگلی (حسن نراقی).

۱۰) **فیلم**(ماهنامه سینمایی. شمارهٔ ۹. ۱۵ دی ماه ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: ضرورت تجدیدنظر در عوارض فروش فیلم ایرانی. کوششی برای دست‌یابی به معیارهای سینمای اسلامی. گزارش جشنوارهٔ فیلم وحدت. نمای اقتصادی سینمای پرتغال.

۱۱) **گزیدهٔ مسایل اقتصادی و اجتماعی** (سازمان برنامه و بودجه. شمارهٔ ۷. آذر ۱۳۶۲).

گزینه مقاله‌ها: برنامه‌ریزی و توسعهٔ کتابخانه‌ها در کشورهای صنعتی و در حال توسعه. جهان از دریچهٔ آمار.

۱۲) **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی** (دانشگاه تهران. شماره‌های ۱ تا ۴. سال ۲۵ [در یک مجلد] پائیز ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: خوزستان (امیر محمود انوار). سیمای خوزستان در شعر و ادب پارسی (اسماعیل حاکمی). مأموریت آرنولد ویلسن (مریم میراحمدی). عرفان در اسلام (رضا داوری اردکانی). رسالهٔ ذهبیه در علم طب (مهدی درخشان). غزالی (علی موسوی بهبهانی). پژوهشی در شناسایی لوت مرکزی و حوبی ایران (رحیم مشیری). دگرگونیهای تاریخی مفهوم علوم اساسی (هوشنگ مصلایی). نارسا خوانی (پریرخ دادستان). جنبه‌های روانی ـ ربانی خواندن (مینو ورزگر).

۱۳) **مقالات و بررسیها** (نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران. دفتر ۳۸ و ۳۹. ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: مواردی از جواز فسخ نکاح در مذاهب پنجگانهٔ اسلامی (ابوالقاسم گرجی). پروهش در قصیده‌ای بزرگ (آذرتاش آذرنوش). سیر تصوف در جهان اسلام (علی مهدی‌زاده). اتحاد عاقل به معقول (مهدی حائری یزدی).

۱۴) **مقاله‌نامه علوم** (علوم پایه، فنی، مهندسی، کشاورزی و پزشکی؛ مرکز اسناد و مدارک علمی. دورهٔ اول. شماره ۳. زمستان ۱۳۶۱).

۱۵) **مقاله‌نامهٔ موضوعی** (برنامه‌ریزی توسعه. مسائل اقتصادی، مسائل اجتماعی، روابط بین‌المللی. سازمان برنامه و بودجه. شمارهٔ ۱۲. بهار ۱۳۶۲).

۱۶) **نشریهٔ علمی و فنی مسایل کشاورزی.** (سال اول. شمارهٔ ۴. شهریور ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: ساختمان فیزیکی خاک. استفاده از کانات تروت فلوم برای اندازه‌گیری آب. ماکزیمم دبی غیرفرسایشی در جویچه‌های آبیاری.

۱۷) **نور علم** (جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم. شمارهٔ اول)

گزینهٔ مقاله‌ها: سر مقاله (محمد یزدی). خمس در کتاب و سنت (علی احمد میانجی). حسد (ناصر مکارم). تفسیر سورهٔ فرقان (سید ابوالفضل میرمحمدی). تجدید نظر در احکام دادگاهها (سید محمد خامنه‌ای). موارد زکات در اسلام (سید محمد ابطحی). اخلاق تحلیلی (سید محسن خرازی). اسلام و ایمان در قرآن و حدیث (ابوطالب تجلیل). محکم و متشابه در قرآن (احمد آذری قمی). تألیفات شیخ طوسی (رضا استادی)

جزوه‌های تازه

الف) سازمان برنامه و بودجه:

۱. *برنامهٔ اول توسعهٔ اقتصادی ــ اجتماعی ــ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران* ۱۳۶۶ ــ ۱۳۶۲. جلد سوم: بخشهای زیربنایی. جلد چهارم: بخشهای اجتماعی. ۱۳۶۲.

۲. *فهرست مشخصات پروژه‌های شبکهٔ راههای کشور*. موجود در مرکز مدارک اقتصادی ــ اجتماعی و انتشارات. ۱۳۶۲. ۱۹۳ ص.

۳. *نگرشی به اوضاع اقتصادی انگلستان*. پدید آورنده: معصومهٔ قوانلو قاجار. دفتر اقتصاد بین‌الملل. ۱۳۶۲. ۵۱ ص.

ب) مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی (کتابخانهٔ مرکزی):

کتابگزاری و نمایهٔ موضوعی پایان‌نامه‌های فوق‌لیسانس پژوهشکدهٔ فرهنگ ایران (شامل ۶۱ عنوان). تهیه کننده محمود فلکی. ۱۳۶۲. ۴۲ ص.

ج) مرکز نشر دانشگاهی:

۱. *پدیده‌های شعله و احتراق*. نوشتهٔ جی. ان. برادلی. ترجمهٔ محمد خشنودی. ۳۱۳ ص. ۳۲۰ ریال.

۲. *درآمدی به برنامه‌ریزی خطی و نظریهٔ بازیها*. نوشتهٔ آبراهام ام. گیلکمن. ترجمهٔ عباس عرب. ۱۵۳ ص. ۱۸۰ ریال.

۳. *درس نخست در علوم کامپیوتر*. نوشتهٔ فورست (و دیگران). ترجمهٔ مصطفی کرمانی و دیگران. ۵۳۸ ص. ۶۱۰ ریال.

۴. *راهنمای مامایی، برای کارآموزان بالینی زنان و مامایی*. تألیف ایرج اسعدی. ۶۷ ص. ۱۲۰ ریال.

۵. *شیمی معدنی* (جلد اول). نوشتهٔ کاتن ویلکینسون. ترجمهٔ ارجمند عابدینی. ۴۸۵ ص. ۵۰۰ ریال.

۶. *مبانی زمین‌شناسی اقتصادی*. نوشتهٔ عبدالمجید یعقوب‌پور. ۳۰۲ ص. ۳۵۰ ریال.

د) وزارت نفت. شرکت ملی صنایع پتروشیمی. مجتمع پتروشیمی شیراز:

طرح گسترش مجتمع پتروشیمی شیراز. ۱۳۶۲. ۳۳ ص.

ه) وزارت نیرو:

برنامه‌ریزی و کاربرد مدلها در تهیهٔ برنامه. تهیه شده در معاونت امور انرژی (مجموعهٔ اول). ۱۳۶۲.

معرفی نشریه‌های علمی، ادبی، هنری و تخصصی

۱) **آینده** (سال نُهم. شماره‌های ۷ تا ۹. مهر تا آذر ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌های شمارهٔ ۷: شیوهٔ کاربرد اسناد و مدارک در پژوهشهای سیاسی و تاریخی (جواد شیخ‌الاسلامی). خاطراتی از دورهٔ طغیان سیمیتقو (غلامعلی رعدی آذرخشی). نگاهی به کتابهای چین‌شناسی ــ ۲ (محمد تقی دانش پژوه). ایران در ۱۸۳۹ ــ ۱۸۴۰ (نقد سفرنامهٔ کنت دوسرسی). آثار باستانی دشت گرگان (احمد تفضلی).

گزینهٔ مقاله‌های شماره‌های ۸ و ۹: عرفان و عصر کمپیوتر (مهدی پرهام). چند نکته دربارهٔ ابیاتی از *شاهنامه* (فتح‌الله مجتبایی). سوگندنامهٔ جهان پهلوان (عباس زریاب). استاد ناصر دفتر خلخالی. زبان فارسی در زنجان. اصطلاحات آب (احسان‌الله هاشمی). دربارهٔ ایتو (سیروس طاهباز).

۲) **اطلاع رسانی** (نشریهٔ فنی مرکز اسناد و مدارک علمی. دورهٔ هفتم. شمارهٔ یکم. ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: نظامهای اطلاعاتی و دسترسی به دانش بشری. کدگذاری نقشه‌های صنعتی. اصطلاحنامه در نظام ذخیره و بازیابی اطلاعات. دکومانتاسیون و اطلاع‌رسانی در جامعهٔ عرب. مفهوم اطلاع.

۳) **پیام** (ماهنامهٔ یونسکو. سال ۱۲. شمارهٔ ۱۳۰. دی ماه ۱۳۵۹. تاریخ انتشار آذر ۱۳۶۲).

۴) **پیام** (فصلنامهٔ جامعهٔ داروسازان ایران. زمستان ۱۳۶۱).

گزینهٔ مقاله‌ها: شگفتیهای نظام بدن و عوامل حفظ آن (محمود بهزاد). پیشرفتهای جدید در محافظت قطره‌های چشمی (وثوق تهرانی). طب گیاهی و اهمیت آن (صفدر صانعی). آیا ابتلاء به سرطان اجتناب‌پذیر است (محمد شریعت پناهی).

۵) **حوزه** (ویژهٔ حوزه‌های علوم دینی، شمارهٔ اول، آبان ۱۳۶۲).

گزینهٔ مقاله‌ها: مشکل اساسی در سازمان روحانیت (مرتضی مطهری). آفاق فکری برونحوزه‌ای (محمدرضا حکیمی). پاسخهایی در بحث عقاید (جلال‌الدین آشتیانی).

۶) **دانشگاه انقلاب** (نشریهٔ جهاد دانشگاهی. شمارهٔ ۳۰. آذر ماه ۱۳۶۲).

انگلستان و فرانسه در ایران نیمه اول قرن نوزدهم. تهران. اقبال. ۱۳۶۲. ۳۲۴ ص. نمونهٔ سند. ۷۵۰ ریال.

اسناد بایگانی وزارت خارجه فرانسه است که نمایانگر سیاستهای استعماری کشورهای روسیه، انگلستان و فرانسه است. چون در این اثر منظور بررسی سیاستهای دولتهای مقتدر بوده از شرح جنگها خودداری شده است.

— خراسانی فدائی، محمدبن زین‌العابدین. *کتاب تاریخ اسمعیلیه یا هدایت المؤمنین الطالبین.* از روی نسخهٔ قرن چهاردهم هجری بسه تصحیح و اهتمام الکساندر سیمونوف. تهران. اساطیر. ۱۳۶۲. و + ۲۲۱ ص. ۴۰۰ ریال.

این کتاب در اواخر قرن ۱۹ یا اوایل قرن ۲۰ در بمبئی به وسیلهٔ یکی از نزدیکان پیشوای اسماعیلیان (آقاخان سوم) نوشته شده است. به عقیدهٔ مصحح کتاب این اثر برای استفادهٔ اهل فرقه و احتمالاً فقط برای رهبران فرقهٔ اسماعیلیه به زبان فارسی نوشته شده است.

— شریف کاشانی، محمد مهدی. *واقعات اتفاقیه در روزگار.* به کوشش منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران. نشر تاریخ ایران. ۱۳۶۲. سه جلد. سی و یک + ۹۹۷ ص. مصور. ۱۷۰۰ ریال.

حاج شیخ محمد مهدی شریف کاشانی فرزند آخوند ملا محمد جعفر نراقی و از نوادگان دختری ملا مهدی نراقی کاشانی بوده است. وی پس از تحصیل علوم دینی در سال ۱۳۳۸ هـ ق. رئیس ادارهٔ کل تحقیق اوقاف بوده است. و در سال ۱۳۰۱ هـ ش در تهران درگذشته است. وی در زمرهٔ مشروطه‌خواهان و طرف اعتماد سیدعبدالله بهبهانی بوده است. این اثر تاریخ مفصل انقلاب مشروطیت است.

— شریفی راد، یدالله. *سقوط در چهلمین پرواز.* [تهران] انتشارات گلها. پخش از توس. ۱۳۶۲. ۲۰۷ ص. مصور ۳۰۰ ریال.

شرح اتفاقاتی است که نویسنده در پایگاه محل خدمت خود از آغاز جنگ در مهرماه ۵۹ تا دی ماه همان سال شاهد بوده است.

— قاجار، مظفرالدین. *دومین سفرنامهٔ مظفرالدین شاه به فرنگ.* تحریر فخرالملک. عکسها از میرزا ابراهیم‌خان عکاسباشی. تهران. کاوش. ۱۳۶۲. ۱۷۲ ص. مصور. ۹۰۰ ریال.

— قوچانی، آقا نجفی. *سیاحت شرق یا زندگینامهٔ آقا نجفی قوچانی بقلم خودش.* چاپ دوم. بتصحیح ر. ع. شاکری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. سیزده + ۶۸۴ ص. ۱۰۰۰ ریال

(چاپ اول ۱۳۵۱. مشهد).

نویسندهٔ کتاب مردی روحانی و آگاه به مسائل زمان خویش بوده است و افزون بر شرح حال و سیر و سیاحت خود زندگی طلبگی و حوزه‌های علمی آن زمان را با بیانی ساده و شیرین رقم زده و از جنبش مشروطه و نهضت علما در نجف اشرف حقایقی را بیان داشته است که می‌تواند مرجعی باشد برای پژوهشگران. این اثر نزدیک به شصت سال پیش از این نوشته شده است.

— مالکوم، جان. *تاریخ ایران.* ترجمهٔ میرزا اسمعیل حیرت. تهران. یساولی. ۱۳۶۲. سی + ۷۱۷ ص. مصور. ۲۵۰۰ ریال.

این اثر اول بار در سال ۱۲۸۷ هـ. ش. در بمبئی ترجمه و چاپ شده است. متن حاضر عیناً از روی چاپ سنگی افست شده است. سرجان ملکم در این کتاب تاریخ ایران را از آغاز تا دورهٔ فتحعلیشاه نگاشته است.

— وزارت ارشاد اسلامی. مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. *فرزند ملت در آئینهٔ انقلاب اسلامی؛* مجموعهٔ سخنرانیها، مصاحبه‌ها و پیامهای شهید رجائی. تهران. ۱۳۶۱. دو جلد. ۴۰۶ + ۴۱۸ ص. ۶۲۰ ریال.

— ———. *فروغ اندیشه؛* مجموعهٔ سخنرانیها، مصاحبه‌ها و برنامهٔ دولت متفکر و اندیشمند اسلامی نخست‌وزیر شهید دکتر باهنر. تهران. ۱۳۶۲. دو جلد ۳۱۳ + ۲۸۸ ص. ۴۶۰ ریال.

جهان

— تولند، جان. *چهرهٔ واقعی هیتلر.* ترجمه و تلخیص محمد بامداد. تهران. هفته. ۱۳۶۲. ۲۶۶ ص. ۳۵۰ ریال.

ناشرانی که مایل به معرفی کتابهای خود در بخش کتابهای تازه هستند، لطفاً یک نسخه از هر کتاب تازهٔ خود را به دفتر نشر دانش بفرستند.

[illegible]

شروانی، تهران. ارسطو. ۱۳۶۲. نوزده + ۸۱۵ ص. ۱۳۵۰ ریال.

زیب النساء. *دیوان مخفی (زیب النساء بیگم)*. بـه کـوشش احمد کرمی. تهران. انتشارات ما. پخش از تـالار کـتاب. ۱۳۶۲. ۳۴۹ ص. ۱۱۵۰ ریال.

زیب‌النساء متخلص به مخفی (۱۰۴۸ ــ ۱۱۱۳) نـامدارترین زن پارسی گوی شبه قارهٔ هند بـوده است. وی دختر اورنگ زیـب از فرمانروایان مـعروف سلسلهٔ گـورکانی هندوستان است. سبک وی بیشتر از عُرفی تأثیر پذیرفته است.

ـــسرخوش تفرشی، یحیی. *دیوان سرخوش تفرشی*. به کوشش احمد کرمی. تهران. انتشارات ما. پخش از تـالار کتاب. ۱۳۶۲. ج + ۱۸۳ ص. ۷۵۰ ریال.

سرخوش از شاعران نیمهٔ نخست قـرن ۱۴ هـ. است و در غزل بیش از سایر انواع شعری موفق بوده است. سه مثنوی نیز از وی بـه نامهای گوی و چوگان، *طربنامه* و شکرستان در دست است.

ـــسعدی، مصلح‌بن عبدالله. *غزلیات سعدی*. به تصحیح حبیب یغمایی. تهران. مـؤسسه مـطالعات و تـحقیقات فـرهنگی. ۱۳۶۱. یازده + ۷۸۰ ص. ۱۰۰۰ ریال.

در آغاز کتاب اشاره‌ای کوتاه به نسخه‌های مـورد استفـاده و روش تصحیح شده است. جای تأسف است کـه مـتنی از سعـدی بـا تصحیحی از استاد یغمایی با حروف نازیبای ای. بی. ام چاپ شود.

ـــعطار، محمدبن‌ابراهیم. *منطق‌الطیر*. با مقدمه و تصحیح حمید حمید. تهران. طلوع. ۱۳۶۲. ۲۳۴ ص. ۴۵۰ ریال.

ـــ عُمانِ سامانی. *کتاب گنجینة الاسرار و قصائد*. به خط حبیب‌الله فضائلی در سنهٔ ۱۴۰۱ ق. اصفهـان. مـیثم تـمّار. ۱۳۶۲. ۱۲۴ ص. ۶۰۰ ریال.

میرزانورالله (وفات ۱۳۲۲ ق.) متخلص بـه عمان سامـانی از مردم سامان چهار محال بـوده و مشرب عارفـانه داشته است. وی از مریدان میرمحمد هادی از اقـطاب سلسلهٔ نـعمة‌اللهـی بـوده است. *گنجینة‌الاسرار* در ذکر واقعهٔ کـربلاست کـه بـه شیوهٔ *زبـدة الاسرار* صفی‌علیشاه سروده شده است.

ـــ فروغی، عباس بن موسی (فروغی بسطامی). *دیوان فروغی بسطامی*. به انضمام نخبهٔ ابیات و فرهنگ لغات. مقدمه و تصحیح مهدی افسار. تـهران. هما [۱۳۶۲]. ش + ۲۰۰ ص. ۵۰۰ ریال.

ـــکلیم ابوطالب (کلیم کاشانی). *دیوان کامل کلیم کاشانی*: شامل قصائد، مقطعات، غزلیات، ترجیع بند و تـرکیب بـند، مثنویات، رباعیات. با مـقدمه و فـرهنگ لغـات از مـهدی افشار. تـهران. زریـن. ۱۳۶۲. بـیست و هفت + ۳۷۸ ص. ۸۰۰ ریال.

ـــ مجذوبعلی شاه، محمدجعفربن صفر. *دیوان عارف نامی مولانا محمدجعفر قـراگوزلوی کبودرآهنگی مـعروف بـه مجذوبعلی شاه*. [مصحح کاظم‌زادهٔ ایـرانشهر] چـاپ سوم. تهران. اقبال. ۱۳۶۱. ۲۵۱ ص. ۲۵۰ ریال.

مجذوبعلی شاه از شعرای قرن ۱۳ هجری بوده است.

ـــ محیط قمی، محمد. *دیوان شمس الفصحاء محیط قمی*. به کوشش احمدکرمی. تهران. انتشارات مـا. پـخش از تـالار کتاب. ۱۳۶۲. د + ۱۹۰ ص. ۸۰۰ ریال.

شمس‌الفصحاءاز شاعران اواخرقرن سیزدهم و اوایل قـرن۱۴ هـ. ق. بوده است. وی کوشش کرده تا سخن خود را بـه سبک و سیاق حافظ نزدیک کند. هر چند گاهی تبعیت از سخن سعدی نیز بـه چشم می‌خورد.

ـــمسعود سعدسلمان. *دیوان مسعود سعدسلمان*. چاپ دوم. ۴۳۸ ــ ۵۱۵. به تصحیح رشید یاسمی. تـهران. امـیرکبیر. ۱۳۶۲. ۷۵۷ ص. ۱۱۰۰ ریال.

ـــ ـــــ. *دیوان مسعودسعدسلمان*. ۴۳۸ ــ ۵۱۵. مقدمه از ناصر هیّری. تهـران. گلشـــایی. ۱۳۶۲. ۷۵۶ ص. ۱۲۵۰ ریال.

نثر کهن فارسی

ـــ سعدی، مصلح بن عبدالله. *برگزیده‌ای از گلستان سعدی با معنی واژه‌ها و شرح ابـیات دشوار*. بـه کـوشش کـاوهٔ گوهرین. تهران. امیرکبیر (مـجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی). ۱۳۶۲. ۶۲ ص. ۶۵ ریال.

ـــ ظهیری سمرقندی، محمدبن علی بن محمد. *سندبادنامه با سندبادنامهٔ تازی* با گفتاری از مجتبی مینوی بـه اهتمام و تصحیح و حواشی احمدآتش. تهران. کتاب فرزان. ۱۳۶۲. ی + ۵ + ۴۱۸ ص. ۱۱۸۰ ریال.

سندبادنامه از کتابهایی است که در عهد انوشیروان به پـارسی

زبان، فرهنگها و واژه‌نامه‌ها

ــ حاج سقطی، اصغر. *فرهنگ و اصطلاحات فنی و علائم استاندارد بین‌المللی در مهندسی ــ تأسیسات ــ مکانیک*. انگلیسی ــ فارسی؛ فارسی ــ انگلیسی. ویرایش (۲). تهران [بی‌نا]. ۱۳۶۲. ۴۲۴ ص. مصور. جدول. ۷۷۰ ریال.

ــ صادقی تهرانی، مهدی. *فرهنگ لغات فنی و هواپیمائی*. [انگلیسی ــ فارسی] [تهران، بی‌نا، ۱۳۶۱]. ۶۳۲ ص. ۹۰۰ ریال.

حروف و صفحه آرایی این کتاب مناسب برای فرهنگ نیست. ژه‌ها با حروف بزرگ چاپ شده و فاصلهٔ بین هر واژه با واژهٔ بعد آن متناسب نیست. در هر صفحه به طور متوسط ده واژه چاپ شده ت و این امر باعث شده که فرهنگ بی‌جهت حجیم شود. نه در ت جلد کتاب و نه در صفحهٔ عنوان ذکر نشده که این فرهنگ گلیسی ــ فارسی است.

ــ مرادیان، خدامراد. *مکالمات روزمرهٔ عربی*. [تهران]. وحید. ۱۳۶۲. ۴۳۴ ص. ۸۰۰ ریال.

در هر صفحه جمله‌های کوتاه عربی در یک سو و ترجمه رسی در برابر آن آمده است.

ــ ولاستون، آرتور. *فرهنگ انگلیسی ــ فارسی*. [تهران]. نشر کتاب. مرجع. [۱۳۶۲]. ۴۶۰ ص. ۱۱۰۰ ریال.

چاپ اول این فرهنگ در سال ۱۸۸۲ م. در لندن و چاپ دوم ، در سال ۱۹۰۴ م. منتشر شده است. اهمیت این فرهنگ بیشتر از ن نظر است که نشان می‌دهد برابرهای فارسی واژه‌های انگلیسی در د سال پیش از این چه تفاوتی با برابرهای امروز داشته است و چه داد معادلهایی که صدسال پیش از این در مقابل واژه‌های انگلیسی به ار می‌رفته امروز نیز استعمال می‌شود.

علوم و پزشکی

ــ آسیموف، آیزاک. *منظومهٔ شمسی و پالعکس*. ترجمهٔ کلود کرباسی. تهران. جانزاده. ۱۳۶۲. ۲۶۰ ص. مصور. جدول. ۳۷۵ ریال.

منظومهٔ درونی، منظومهٔ برونی، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی فصلهای کتاب است.

ــ *تشخیص و درمان طبی بیماری‌ها*. ترجمهٔ عباس ادیب. [تهران] نشر هنر. ۱۳۶۲. ۱۲۵۰ ص. مصور. جدول. ۶۰۰۰ ریال (تاریخ انتشار متن اصلی ۱۹۸۳).

ــ دانستان، سونیا. *اصول شیمی*. ج ۲. ترجمهٔ ناصر صادقی. تهران. دهخدا. ۱۳۶۲. بیست و چهار + ۴۱۵ ص. جدول. نمودار. ۷۰۰ ریال.

ــ سپهر خراسانی، احمد. *فرهنگ خواص خوراکیها؛* به انضمام فرهنگ اصطلاحات طبی. ج ۶. تهران. اشرفی. ۱۳۶۲. ۵۷۳ ص. مصور. جدول. ۸۰۰ ریال.

ــ علوی، علاءالدین. *تغذیه با شیر مادر*. تهران. همگام. ۱۳۶۲. ۱۷۱ ص. مصور. جدول. ۳۲۰ ریال.

ــ فیاض، علی‌اصغر. چپ دستی. تهران. همگام. ۱۳۶۱. ۸۰ ص. مصور. جدول. ۱۲۰ ریال.

چپ دستی و توارث، چپ دستی و رشد؛ چپ دستی و زبان گرفتگی، چپ دستی و مشکلهای نوشتن و.... فصلهای کتاب است.

ــ گزی، جفری ا. *پاولوف*. ترجمهٔ محمود بهزاد. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲. ۱۴۵ ص.

این کتاب از سری «پیشروان اندیشه‌های نو» است و در آن شرحی کوتاه دربارهٔ نظریات و کوششهای علمی پاولوف آمده است.

ــ مورتیمر، چارلز. *شیمی بانگرش مفهومی*. جلد اول. ترجمهٔ احمد خواجه نصیر طوسی و دیگران. تهران. ستاد انقلاب فرهنگی. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. چهارده + ۵۳۸ ص. مصور. جدول. نمودار. واژه نامه. ۶۸۰ ریال.

هدف این کتاب ارائهٔ متنی جامع از اصول شیمی به طریقی قابل فهم برای دانشجویان شیمی و رشته‌های وابسته به آن است. این کتاب پیش از این به صورت جزوه توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر شده بود.

ــ نترز، کارین. لاغر شوید. ترجمهٔ محمدجواد پاکدل. تهران. مردمک. ۱۳۶۲. ۳۶۸ ص. جدول. ۴۵۰ ریال.

ــ نلسون، *بیماری‌های عفونی کودکان*. (ترجمه از چاپ آخر کتاب نلسون). جلد اول. ترجمهٔ محمود بهشتی و دیگران. اصفهان. میثم تمار. ۱۳۶۲. ب + ۵۰۴ ص. جدول. ۱۲۵۰ ریال.

ــ ولکوف، آ. *زمین و آسمان*. به ضمیمهٔ مروری در پژوهشهای فضایی شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا. چاپ دوم. با تجدید نظر. ترجمه و تألیف علی دخانیاتی. تهران. همگام. [۱۳۶۲]. ۳۵۲ ص. مصور. ۵۳۰ ریال.

زمین چه شکلی است؟ ستارگان و سیاره‌ها، خورشید؛ مروری بر پژوهشهای فضایی شوروی و امریکا.

ــ هاریسون. *اصول طب داخلی هاریسون*. ج؟ تجدید نظر نهم. ۱۹۸۰. بیماریهای لولهٔ گوارش [تهران] اتحاد پزشکان و داروسازان ایران. [۱۳۶۰]. ژ + ۳۱۹ ص. مصور. ۷۰۰ ریال.

تحول آن (سکندر امان‌اللهی بهاروند). کوچ و اقتصاد شبانی در دامنه‌های جنوبی البرز (برنارد هورکاد). کوچ‌نشینی به عنوان راهی برای سازگاری سیاسی: نمونهٔ ترکمنهای یموت. (ویلیام آیرونز / پیروز الف). کوچ متفاوت دو طایفهٔ بلوچ (فیلیپ سی. سالزمن / نیماهمای). تاریخ ایلات ایران (آن‌لمتون / علی تبریزی). کنیه، لقب، نسبت عشایر و ذکر آنها در متون فارسی (ایرج افشار). ایل قشقایی کی و از کجا به فارس آمده است؟ (سیروس پرهام). سازمان اجتماع‌های کوچرو در خاورمیانه (ریچاردل. پتر / هـ. مزدا). صحرانشینی و خشکسالی در افغانستان: نمونه پشتونها در دشت ناور (دانیل بالان ــ شارل م. کیفر / علی‌اسدی). یاد نادر افشارنادری (داریوش آشوری) اسکان عشایر و آثار اجتماعی و اقتصادی آن (نادر افشارنادری). طرح مسألهٔ ایلات و عشایر از دیدگاه جامعه‌شناسی (باقر پرهام). خاطرات حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی (سکندر امان‌اللهی). کوچ‌نشینان قشقایی (س. پ.) گیلان و آذربایجان شرقی: نقشه و اسناد مردم‌شناسی (ب. پ). معرفی پژوهشهای خارجیان دربارهٔ عشایر ایران از ۱۳۳۰ به بعد.

روان‌شناسی و آموزش و پرورش

ــ بولا، هـ. س. *ارزیابی آموزشی و کاربرد آن در سوادآموزی تابعی*. ترجمهٔ عباس بازرگان. تهران. ستاد انقلاب فرهنگی. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۲۰۰ ص. واژه‌نامه. نمودار.

سوادآموزی تابعی (Functional) برحسب برداشتی که امروزه از آن می‌شود؛ بیش از آموزش خواندن، نوشتن و حساب کردن است و هدف آن کمک به بزرگسالان است تا بتوانند نقش مؤثرتری را در محیط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به عهده بگیرند. این کتاب دربارهٔ ارزیابی طرحها و برنامه‌های سوادآموزی تابعی است.

مدیریت و حسابداری صنعتی

ــ فولادی، ابوالقاسم. *اصول حسابداری صنعتی: قیمت تمام شده*. تهران. فروردین. ۱۳۶۲. ح + ۲۱۵ ص. جدول. نمودار. ۴۲۰ ریال.

حقوق

ــ *آیا میدانید حقوق زن در دوران ازدواج چیست؟* تهران. راهنما. ۱۳۶۲. ۱۱۹ ص. ۱۸۵ ریال.

وفای کتاب

شخصی را زنی بود با جمال، و باغی داشت و کتابی. روزی به باغ رفتی و روزی کتاب خواندی و روزی بازن نشستی. چون مرگ نزدیک رسید، باغ را گفت: ترا آب دادم و آبادان داشتم امروز می‌روم، با من چه خواهی کردن؟ از باغ آوازی برآمد که مرا پای نباشد که با تو بیایم، چون تو بروی دیگری آید. مرد از باغ نومید شد، پس زن را گفت: عمر درسر تو کردم و از بهرِ تو رنجها کشیدم امروز بخواهم رفت، چه کنی؟ گفت: تا زنده باشی خدمت کنم، اگر بمیری جزع و فریاد کنم، چون ترا ببرند با تو می‌آیم تا لب گور، چون پنهان شوی در خاک نیایم؛ اما بنالم و بگریم و بازگردم و شوهری دیگر کنم. مرد از وی ناامید شد، روی با کتاب کرد و گفت: ای مصحف! من بخواهم رفت، چه خواهی کرد؟ گفت من با تو باشم، اگر در گور شوی مونس تو گردم، چون قیامت شود دستگیر تو شوم، و هرگز ترا نسپارم.

از کتاب *عجایب‌المخلوقات*

ـ لنکستر، لین‌و. خداوندان اندیشهٔ سیاسی. جلد سوم. قسمت اول. ترجمه علی رامین. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ۱۹۰ ص. ۲۱۰ ریال.
مطالب این جلد دربارهٔ فلسفهٔ هگل، اگوست کنت و استوارت میل است.

فلسفهٔ علم

ـ باربور، ایان. علم و دین. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران. ستاد انقلاب فرهنگی. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۵۳۳ ص. ۷۵۰ ریال.
نگاه کنید به بخش نقد و معرفی کتاب در همین شماره.

ـ لازی، جان. درآمدی تاریخی به فلسفهٔ علم. ترجمهٔ علی‌پایا. تهران. ستاد انقلاب فرهنگی. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ۳۰۷ ص. مصور. جدول. نمودار. ۵۲۰ ریال.

دین و عرفان

ـ الفتی تبریزی، شرف‌الدین حسین. رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ: فرهنگ اصطلاحات استعاری صوفیه. به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی. تهران. مولیٰ. ۱۳۶۲. ۱۳۵ ص. ۲۲۰ ریال.
نگاه کنید به بخش نقد و معرفی کتاب در همین شماره

ـ جابری عربلو، محسن. فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی (درباب معاملات). تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ۱۹۳ ص. ۲۰۰ ریال.
معنی هر اصطلاح نخست از لحاظ لغوی بیان شده و بعد به معنی اصطلاحی و تجزیه و تحلیل آن از نظر فقهای مذاهب خمسه پرداخته شده است. به قدر امکان آراء و عقاید فقهای عظام و تعریفی که متفق علیه و یا مشهور فقهاست ذکر شده است. اگر فقیهی نظر خاصی ابراز نموده که برخلاف اجماع یا مشهور است به آن اشاره شده است.

ـ دلفی، علی‌اکبر. تصویر عدد در آئینهٔ عرفان. تهران [بی‌نا]. ۱۳۶۲. ۲۲۲ ص. ۳۳۰ ریال.

ـ شومان، هانس ولفگانگ. آئین بودا؛ طرح تعلیمات و مکتبهای بودائی. ترجمه ع. پاشائی. تهران. مروارید. ۱۳۶۲. ۲۴۰ ص. مصور ۴۰۰ ریال.
زندگی بودا، هینه یانه، مهایانه، راههای مهایانه به رهایی و نیروانه، مکتبهای فلسفی مهایانه، تنتره‌یانه و آیین بودای شرق آسیا، و بررسی تاریخی و فرهنگی از فصلهای کتاب است.

ـ ضیاء آبادی، محمد. توسل از دیدگاه عقل، قرآن و حدیث. تهران. بنیاد بعثت. ۱۳۶۲. ۲۸۰ ص. ۳۰۰ ریال

ـ رکنی، محمد مهدی. شوق دیدار (مباحثی پیرامون زیارت مشهد و آستان قدس). ۱۳۶۲. ۴۳۸ ص . ۳۵۰ ریال.

ـ حسن زادهٔ آملی، حسن. رسالهٔ وحدت از دیدگاه عارف و حکیم. تهران. فجر. ۱۳۶۲. ۱۴۲ ص. ۱۵۰ ریال.
شامل مقاله‌هایی است از استاد حسن‌زادهٔ آملی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، سعدبن منصور کمونه و شیخ محمد برسی حلی.

ـ عبدالمعطی امین قلعجی. خاندان وحی در احادیث اهل سنت. گزیده‌ای از کتاب مناقب علی (ع) والحسنین (ع) وامهما فاطمة الزهراء (ع). انتخاب و ترجمهٔ صادق آئینه‌وند. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ۸۷ ص. ۱۲۰ ریال.

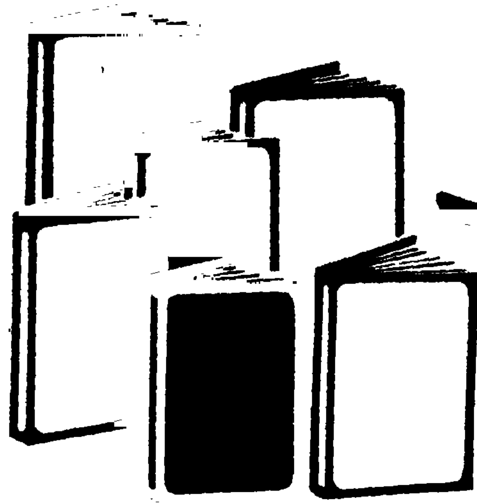
ـ عنایت، حمید. تفکر نوین سیاسی اسلام. ترجمه ابوطالب صارمی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. سی‌وهشت + ۳۱۴ ص. ۳۰۰ ریال.
نگاه کنید به بخش معرفی کتاب در همین شماره.

ـ کیخسرو اسفندیار. دبستان مذاهب. با یادداشتهای رحیم رضازادهٔ ملک. تهران. طهوری. ۱۳۶۲. دو جلد. ۳۹۳ + ۳۷۲ ص. ۲۵۰۰ ریال.
کیخسرو اسفندیار پسر آذر کیوان مؤسس آیین دساتیری است. این اثر را می‌توان از دسته کتابهای ملل و نحل دانست. کتاب تاریخ کوتاه دینهاست و در مواردی گفتار نویسنده خالی از غرض نیست.

علوم اجتماعی و مردم‌شناسی

ـ دوورژه، موریس. روشهای علوم اجتماعی. ترجمهٔ خسرو اسدی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ۴۱۴ ص. ۶۰۰ ریال.
علوم اجتماعی، تکنیک‌های مشاهده، تحلیل سیستماتیک، فصلهای کتاب است.

ـ مجموعهٔ کتاب آگاه. ایلات و عشایر. تهران. آگاه. ۱۳۶۲. ۴۱۹ ص. جدول. نقشه. نمودار. ۶۰۰ ریال.
مندرجات: دربارهٔ ترکیب و سازمان ایلات و عشایر ایران (ت. فیروزان) کوچ مالِ «کاابراهیم» ایل بویراحمد (محمدرضا حسینی کازرونی). نظام اجتماعی ـ سیاسی ایل بهاروند و تغییر و



کتابهای تازه

ف. الف. فریار

کلیّات، روش تحقیق

ـ آذینفر، م. *دایرة المعارف زرین یا اطلاعات عمومی*. شامل دانستنیها و شرح حال مشاهیر و چهره‌های علمی، ادبی، هنری، سیاسی جهان. تاریخ و جغرافیای سیاسی و طبیعی جهان و.... با مقدمهٔ محمد عباسی [ویرایش ۲] تهران. زرین. ۱۳۶۲. ۱۳۶۰ ص. مصور. جدول. نمونه. عکس. ۱۵۰۰ ریال.

ـ جکتایی، م. پ. *مطبوعات گیلان در عصر انقلاب، از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ شمسی*. رشت. گیلکان. ۱۳۶۱. ۵۷ ص. نمونه. جدول. ۱۲۰ ریال.

مطبوعات گیلان در عصر انقلاب، جدول مطبوعات گیلان و یژگیهای آنها در عصر انقلاب از مندرجات این اثر است.

ـ کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، حسین. *چهار اثر ارزنده از تألیفات ایرانشهر*. چاپ دوم. تهران. اقبال. ۱۳۶۲. ع + ۳۷۹ ص. ۴۰۰ ریال.

رهبر نژادنو، قوهٔ فکر و معجزات آن، تجلیات روح ایرانی، تفسیر معنوی بردیباچه مثنوی از مندرجات این اثر است.

ـ نوری، کریم (امیر). *فهرست نشریات موجود در کتابخانه مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی*. [تهران] وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۲. ۲۶۵ ص. ۲۰۰ ریال.

۶۳۸ عنوان روزنامه و مجلهٔ موجود در کتابخانهٔ مرکز مدارک فرهنگی در این فهرست آمده است.

ـ وایزبرگ، هربرت ف. [و] بروس د. براون. *درآمدی به تحقیق پیمایشی و تحلیل داده‌ها*. ترجمهٔ جمال عابدی. تهران. ستاد انقلاب فرهنگی. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۲. ده + ۲۶۲ ص. جدول. نمودار. واژه‌نامه. ۴۵۰ ریال.

به بررسیهایی که دقیق و علمی انجام شده باشد «تحقیقات پیمایشی» گویند. در این کتاب مفاهیم اساسی تحقیقات پیمایشی به زبان ساده مورد بحث قرار گرفته و روشهای آماری که بیشتر در این گونه تحقیقات مورد استفاده قرار می‌گیرد تشریح شده است.

فلسفه

ـ نیچه، فریدریش. *فراسوی نیک و بد*. ترجمهٔ داریوش آشوری. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲. ۲۹۶ ص.

پنج بخش از *فراسوی نیک و بد* پیش از این توسط آشوری ترجمه و به وسیلهٔ مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها در سال ۱۳۵۸ منتشر شده بود. چاپ حاضر متن کامل اثر است. نیچه در سال ۱۸۸۶ در نامه‌ای به یاکوب بورکهارت نوشته است: «[این کتاب] همان چیزهایی را می‌گوید که زرتشتِ من گفته است. اما به زبانی دیگر، بسیار دیگر.» به عقیدهٔ مترجم *فراسوی نیک و بد* پخته‌ترین و اساسیترین اثر نثری نیچه است.

فلسفهٔ سیاسی

ـ کاسیرر، ارنست. *افسانهٔ دولت*. ترجمهٔ نجف دریابندری. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲. ۳۷۶ ص. ۶۸۵ ریال.

افسانهٔ دولت را نویسنده در زمان جنگ جهانی دوم در توضیح مبانی قدرت دولت فاشیستی به ویژه تفکر آلمانی آن (نازیسم) نوشته است؛ اما بحث او از دیدگاه فلسفهٔ سیاسی و مردمشناسی فرهنگی است، و به مبانی اقتصادی و سیاسی مسأله نمی‌پردازد. کتاب از سه بخش و یک نتیجهٔ کوتاه تشکیل می‌شود. بخش اول ماهیت «افسانه» یا اسطوره، بخش دوم سیر افسانه در فلسفهٔ سیاسی قرون وسطی؛ و بخش سوم احیای افسانهٔ سیاسی در قرن بیستم.

۹۲ ــ سازمان برنامه و بودجه. *گزارش سازمان برنامه و بودجهٔ استان چهار محال و بختیاری در مورد قنوات.* گزارش ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. تیرماه ۱۳۶۰. ۳ ص (ع ب).

۹۳ ــ سازمان برنامه و بودجه. *گزارشی در مورد قنوات استان سمنان.* گزارش ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. تیرماه ۱۳۶۰. ۸ ص (ع ب).

۹۴ ــ سازمان برنامه و بودجه. *گزارش سازمان برنامه و بودجهٔ استان سیستان و بلوچستان در مورد قنوات.* گزارش ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. تیرماه ۱۳۶۰. ۵ ص (ع ب).

۹۵ ــ سازمان برنامه و بودجه. *گزارش سازمان برنامه و بودجه استان خراسان در مورد قنوات.* گزارش ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. تیرماه ۱۳۶۰. ۲۴ ص (ع ب).

۹۶ ــ سازمان برنامه و بودجه. *گزارش در حاشیهٔ سمینار از استان یزد.* گزارش ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. تیرماه ۱۳۶۰. ۱۴ ص (ع ب).

۹۷ ــ سازمان برنامه و بودجه. *ایران در آئینهٔ آمار.* بهمن ۱۳۶۰. مرکز آمار ایران. ۱۴۳ ص. ص ۴۳ (ع ب).

بخش دوم این کتابنامه در شمارهٔ آینده چاپ می‌شود.

[illegible]

[illegible] — ٨٨
[illegible] ١٨٥٩ ... ١٠ [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٨٣
(٨٧ ... ١٨٥٧) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٨٥
(١٠٧ ... ١٨٥٣) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٨٦
(٣٨ ... ١٨٥٧) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٨٨
(٣٨ ... ٥٨ ... ١٨٣٠) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٨٨
(٨ ... ١٨٣٠) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٨١
(٣٨ ... ٣٨ ... ٢٨) [illegible]
١٨٣١ [illegible]
[illegible] — ٨٠
[illegible]
[illegible] — ٩٣
(٣١ ... ٢٨ ... ١٨٨٥) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩٣
(١٨٥٠ ... ٢٨ ... ٢٠) [illegible]

[illegible] — ٨٣
[illegible]
(١٨٨٣ ... ٢٨) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩٣
(١٨٥٧ ... ٨٧ ... ٨٧) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩٥
(١٠٣ ... ١٨٥٣) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩٦
[illegible] (—)
[illegible] — ٩٣
(١٨٥٧ ... ٨٨) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩٢
(٨ ٠ ٩٢ ٥ ٢٠٢ ... ٢٠٢) [illegible]
[illegible] ١٨٥٠ [illegible] — ٩٠
(٢٢ ... ١٨٩٢ ... ١٨٩٩ ٢٢٢) [illegible]
[illegible] — ٩١
(١٨٨ ... ١٨٨١ ... ١٨٥٣) [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩٧
[illegible]
١٨٧٨ ... ١٨٨٨ [illegible]
[illegible]
[illegible] — ٩٨
[illegible] ٣٣ [illegible]
١٨٥٧ [illegible]

[illegible]

۷۲، ۷۳ (ع ب).

۳۰ ــ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تجدید مطلع (بیمهٔ قنات). مندرج در کتاب: زیر این هفت آسمان. چاپ دوم. تابستان ۱۳۵۶. انتشارات جاویدان. تهران. ۳۹۶ ص. صص ۲۵۱ ــ ۲۵۵ [به نقل از مجلهٔ خواندنیها. شماره ۸۰. سال ۲۵. تابستان ۱۳۴۴] (ع ب).

۳۱ ــ باستانی پاریزی، محمدابراهیم. گرفتاریهای قائم‌مقام. مجلهٔ یغما. دورهٔ ۲۷ تا ۳۰. خرداد ۱۳۵۳ تا آبان ۱۳۵۶ (م چ).

۳۲ ــ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. چاه در راه قنات. مندرج در کتاب: زیر این هفت آسمان. چاپ دوم. تابستان ۱۳۵۶. انتشارات جاویدان. تهران. ۳۹۶ ص. صص ۳۵۸ ــ ۳۷۴ [به‌نقل از روزنامهٔ اطلاعات. ششم تیرماه ۱۳۵۵] (ع ب).

۳۳ ــ باستانی پاریزی، محمدابراهیم. سوخته خرمن (بیمهٔ محصول و قنوات). مندرج در کتاب: زیر این هفت آسمان. چاپ دوم. تابستان ۱۳۵۶. انتشارات جاویدان. تهران. ۳۹۶ ص. صص ۲۴۶ ــ ۲۵۰ [به نقل از مجله خواندنیها. شنبه اول تیرماه ۱۳۴۲] (ع ب).

۳۴ ــ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. حماسه کویر. انتشارات امیر کبیر. تهران. ۱۳۵۶ هـ. ش. ۸۳۶ ص (م چ).

۳۵ ــ باستانی پاریزی، محمدابراهیم. اصلاحات آبی آری، اصلاحات ارضی نه. مجلهٔ دهقان روز. سال هیجدهم. شمارهٔ ۱. فروردین ۱۳۵۹. صص ۱۴، ۲۴ و ۲۵ [بنقل از روزنامهٔ اطلاعات. شمارهٔ ۱۶۰۸۲] (ع ب).

۳۶ ــ باستانی پاریزی، محمدابراهیم. قنات و سد و غیره. مجلهٔ مسائل کشاورزی ایران. شمارهٔ چهارم. پائیز ۱۳۶۰. تهران. صص ۷۲ ــ ۸۴ (ع ب).

۳۷ ــ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. گنجعلیخان. شرکت انتشارات اساطیر. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۲ هـ. ش. ۵۴۱ صفحه. صص ۶۵، ۳۸۰ و ۷۵ ــ ۹۱ (م چ).

۳۸ ــ بایوردی، محمد. هیدرولیک قنات. وزارت آب و برق. کمیتهٔ ملی آبیاری و زهکشی. نشریهٔ سالانهٔ آبیاری و زهکشی. شمارهٔ ۹. دی ماه ۱۳۵۲. تهران. صص ۱۸ الی ۲۱. (ع ب) و (ک چ).

۳۹ ــ برزگر. وزارت نیرو مسئولیت احیاء قنوات را در کشور بعهده گرفت. نشریهٔ هفتگی برزگر. سال سوم. شمارهٔ ۱۲۲. (۶۱/۳/۲۹) صص ۲ و ۴ (ع ب).

۴۰ ــ برزگر. خراسان با داشتن ۵۰۰۰ قنات باز هم نیاز به قنات‌های جدیدی دارد. نشریهٔ هفتگی برزگر. سال سوم. شمارهٔ ۱۳۰. (۶۱/۵/۲۳) صص ۱ و ۲ (ع ب).

۴۱ ــ برزگر. مغول و پهلوی دو عامل ویران کنندهٔ قنات در ایران. نشریهٔ هفتگی برزگر. سال سوم. شمارهٔ ۱۳۰. (۶۱/۵/۲۳) صص ۲ و ۴ (ع ب).

۴۲ ــ برزگر. سیاستها و رئوس پیشنهادی جهاد سازندگی در زمینهٔ اقتصاد کشاورزی. نشریهٔ هفتگی برزگر. سال سوم. شمارهٔ ۱۳۳. (۶۱/۶/۱۳) صص ۳ و ۴ (ع ب).

۴۳ ــ برزگر. کمکهای بلاعوض دولت به کشاورزان برای تأمین آب زراعی، ایجاد و مرمت قنات و انهار به میزان بسیار قابل توجهی افزایش می‌یابد. نشریهٔ هفتگی برزگر. سال سوم. شمارهٔ ۱۵۴ (۶۱/۱۱/۹) صص ۱ و ۲ (ع ب).

۴۴ ــ ؟. موقعیت ایران و نقش مدرس. جلد اول: سیری در تاریخ تحول اقتصادی و سیاسی و طبیعی ایران و اندیشه و اخلاق سیاسی مدرس. ۱۳۵۶ هـ. ش. صص ۸۲ ــ ۱۲۱ و فصلهای سیر تحول اقتصادی و سیاسی. انتشارات مدرس. ۱۶۰ ص (ع ب).

۴۵ ــ بهرامی، تقی. جغرافیای کشاورزی ایران. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۳۳ هـ. ش. ۶۷۸ ص. صص ۲۸ و ۲۹ (ک چ).

۴۶ ــ پارسی، مهدی. تغذیه مصنوعی آبهای زیرزمینی. سازمان برنامه و بودجه. ارائه شده در سمینار بازسازی، احیا و احداث کاریزها (قنوات) در مشهد. ۶ ص (ع ب).

۴۷ ــ پازوش، هرمز. نقش قنات در آبادانی کویرها. نشریهٔ دانشکده فنی دانشگاه تهران. شمارهٔ ۴۴. صص ۱ ــ ۱۰. خرداد ماه ۱۳۶۱ (ع ب).

۴۸ ــ پتروف، م. پ. (مؤلف) و، ح گل گلاب (مترجم). مشخصات

[illegible]

راهنما

حروفی که در ذیل شماره‌های ردیف منابع پیوست ذکر گردیده‌اند، جهت اختصار به جای اسامی کامل مؤسسات و اشخاص به‌کار برده شده‌اند. خوانندگان در صورت تمایل می‌توانند منبع مورد درخواست خویش را از مؤسسات و یا افراد مذکور در ذیل درخواست کنند:

۱ ــ (آب): سازمان آب و برق خوزستان، کتابخانه امور بررسی منابع آب، اداره آبهای زیرزمینی (اهواز).
۲ ــ (آر): کتابخانه آموزشکدهٔ کشاورزی رامین
۳ ــ (آی): ادارهٔ امور آب استان یزد (یزد).
۴ ــ (اج): کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و زبانهای خارجه دانشگاه شهید چمران (اهواز).
۵ ــ (دب): کتابخانهٔ دفتر برنامه و بودجه استان خوزستان (اهواز).
۶ ــ (زش): کتابخانهٔ سازمان زمین‌شناسی کشور (تهران).
۷ ــ (س ب): کتابخانه مرکزی سازمان برنامه و بودجه (تهران).
۸ ــ (ع ب): مؤلف: عبدالکریم بهنیا.
۹ ــ (ع ج): کتابخانهٔ دانشکدهٔ علوم دانشگاه شهید چمران (اهواز).
۱۰ ــ (ک ج): کتابخانهٔ دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه شهید چمران (اهواز).
۱۱ ــ (ک ش): کتابخانهٔ دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه شیراز (شیراز).
۱۲ ــ (م آ): کتابخانهٔ مؤسسهٔ آبشناسی ایران (تهران).
۱۳ ــ (م ا): کتابخانهٔ ملی ایران (تهران).
۱۴ ــ (م ج): کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه شهید چمران (اهواز).
۱۵ ــ (م ن): کتابخانهٔ مرکزی وزارت نیرو (تهران).
۱۶ ــ (ن ک): نویسندگان کتب و مقالات.
۱۷ ــ (ــ): مؤلف نتوانسته است این منابع را در جایی پیدا کند، بهمین دلیل از خوانندگان تقاضا دارد که اگر به‌وجود این منابع در محلی آگاهی دارند مؤلف را مطلع فرمایند.

---

۱ ــ آل احمد، جلال. جزیرهٔ خارک، دُرّ یتیم خلیج‌فارس. چاپ چهارم. مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۸۱ ص. ۱۳۵۶ هـ ش. صص ۵۳ ــ ۵۷ (ع ب).
۲ ــ آل‌احمد، جلال. اورازان: وضع محل، آداب و رسوم، فلکلور و لهجه. چاپ هشتم. فروردین ۱۳۵۷. انتشارات رواق و انتشارات مازیار. تهران. ۹۸ ص. صص ۲۷ ــ ۳۰ (ع ب).
۳ ــ ابن آثیر، عزالدین ابوالحسن (مؤلف) و محمد ابراهیم باستانی پاریزی (مترجم). اخبار ایران از الکامل ابن اثیر. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۹ هـ ش. ۴۰۷ ص. صص ۲۳-۲۷ (اج).
۴ ــ ابن بطوطه (مؤلف) و محمدعلی موحد (مترجم). سفرنامه ابن بطوطه (رحلهٔ ابن بطوطه). بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۸ هـ ش. ۲ جلد (ا ج).
۵ ــ اتحاد، رحیم. کلیاتی دربارهٔ منابع آب دشتهای حاشیهٔ کویر لوت. سازمان برنامه و بودجه. معاونت برنامه‌ریزی. دفتر منابع طبیعی و محیط زیست. تهران. ۱۳۵۷ هـ ش. ۱۴۲ ص (ع ب).
۶ ــ استانداری کرمان. بخشی از گزارش استانهای خراسان و یزد در رابطه با مسائل احیاء قنوات و آبهای منطقه. ۱۳۶۱ هـ ش. ۷ ص. ارائه شده در سمینار احیاء قنوات و مسائل مربوط به آبهای استان. ۱۳ تا ۱۶ خردادماه ۱۳۶۱. کرمان (ع ب).
۷ ــ استرآبادی، عباس. ارزیابی و عوامل مؤثر در ارزش املاک مزروعی، برآورد هزینه عملیات عمرانی و راهنمائی کشاورزان. چاپخانهٔ بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران. بی‌تا. تهران. ۱۱۸ ص (ع ب).
۸ ــ اسداللهی، حیدرعلی. قزوین و مسئله قنوات. مقالهٔ ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. تیرماه ۱۳۶۰. ۸ ص (ع ب).
۹ ــ اسفندیاری، فرهاد. محاسبهٔ شعاع تأثیر چاه در سفره آب آزاد. وزارت نیرو. امور آب. چاپ دوم. ۱۳۶۰ هـ ش. ۲۳ ص + ۹۶ ص. جدول. صص ۹-۱۰ (ک ج).
۱۰ ــ افتخار لاری، مهرداد و علی چهره‌نگار. مطالبی چند پیرامون بازسازی و احیاء قنوات در استان کهکیلویه و بویراحمد. مقالهٔ ارائه شده در اولین سمینار قنوات ایران. مشهد. تیرماه ۱۳۶۰. ۳ ص (ع ب).
۱۱ ــ افشار، ایرج. یادگارهای یزد (جلد دوم) انتشارات انجمن

کتابنامه و مقاله‌نامهٔ قنات

دکتر عبدالکریم بهنیا

احداث قناتهای جدید و نگهداری قناتهای موجود به دلایل متعددی در سالهای اخیر مورد اقبال عمومی واقع شده است. تقریباً در دههٔ گذشته کلیهٔ مؤسسات دولتی که وظیفه تدوین و اجرای برنامه‌های مصرف آب در کشاورزی و آب آشامیدنی را برعهده داشته‌اند و همچنین کشاورزانی که همواره در آرزوی تبدیل زراعت دیم خود را به زراعت آبی بوده‌اند، قسمتی از حل مشکل خود را در احیاء، بازسازی و در بعضی موارد احداث قنات دانسته‌اند. از میان مؤسسات گوناگون دولتی می‌توان واحدهای تابعهٔ وزارت کشاورزی، واحدهای تابعهٔ وزارت نیرو، واحدهای تابعهٔ سازمان برنامه و بودجه، مدیریت بهداشت محیط استانها و جهادهای سازندگی در مناطق گوناگون کشور را نام برد.

یکی از مسائلی که تقریباً کلیهٔ دست‌اندرکاران امر قنات با آن روبرو بوده‌اند عدم آگاهی از منابع موجود در این موضوع است. در نتیجه بعضی از طرحهای احیاء و احداث قنات که بدون رعایت اصول فنی به‌اجرا درآمده باعث اتلاف سرمایه و وقت بسیار شده است. به‌عنوان مثال می‌توان از میان موارد متعدد، قنات «سفالەزن» واقع در بخش گوگد در شهرستان گلپایگان، قنات «سیده صفیه» در شهرستان مسجدسلیمان و «کهریز بارانگرد» در شهرستان ایذه را نام برد. در قنات «سفالەزن» به شیوه‌ای غیر فنی راه آب مسدود شده را باز کرده و باعث زیان هنگفتی شده‌اند. در قنات «سیده صفیه» محل احداث اولیهٔ قنات مناسب نبوده و بالأخره شیب «کهریز بارانگرد» متناسب با توپوگرافی زمین انتخاب نشده است.

با عنایت به آنچه گذشت، این جانب از شهریور ۱۳۵۷ به فکر تألیف و تدوین کتابی افتادم که فنون احداث و نگهداری قنات را از تمام جهات مورد بحث و تدقیق قرار دهد. برای رسیدن بدین مقصود مراحل چندی پیموده شد که یکی از مهمترین آنها تحقیق و مطالعه در کلیهٔ منابع مربوط به قنات است. ماحصل تحقیق در این مرحله دست یافتن بر ۲۰۴ اثر فارسی شامل ۱۹۴ مقاله، بروشور و کتاب، چهار رسالهٔ دورهٔ لیسانس، چهار رسالهٔ دورهٔ فوق‌لیسانس، یک رسالهٔ دورهٔ دکترا و یک حلقه فیلم بود. اینک فهرست ۲۰۴ منبع مزبور و «راهنمای» مربوطه آورده می‌شود.

نامق کمال و شیخ محمد عبده می‌پردازد و پس آن‌گاه دربارهٔ رابطهٔ اسلام و ناسیونالیسم بحث می‌کند.

در همین فصل مسألهٔ تجدد خواهی و اصلاحگری در ایران را مطرح می‌سازد و بر آن است که انقلاب اسلامی ایران، منبعث از این عقیده نبود که می‌گویند در غیاب امام زمان هر حکومتی غاصب است، و غربیها هم این نکته را همواره نقل و تکرار می‌کنند؛ چه در عصر صفوی علما به این اعتقاد متمسک نشدند (ص ۷۹)، بلکه از مخالفت با امتیازدهیهای حکومتهای ایران در عصر جدید به بیگانگان و نیز فعالتر و سیاسی‌تر بودن مجتهدان ایران، در مقایسه با علمای اهل سنت نشأت می‌یافت (ص ۸۰). همچنین مسألهٔ شهادت امام حسین (ع) را عامل مهمی در برانگیختن مردم می‌داند و بر آن است که عامه و نیز علمای شیعه باتوجه و تأسی به قیام حسین‌بن علی (ع) درک بی‌واسطه‌تر و روشن‌تری از مبارزه برای رفع ظلم داشتند (البته دیدگاه مؤلف در این باره با دیدگاه علمای ما یکسان نیست. وی با نظر تخطئه‌آمیز این معنی را نقل می‌کند نه با نظر تصویب). در مورد معارف و دروس حوزه‌های علمی در ایران نیز معتقد است که از یک نظر شباهت به متون و درسهای سایر کشورهای اسلامی داشته، فقط امتیازش در این است که علوم عقلی و حکمت را جزو برنامه داشته‌اند و هر مجتهد ایرانی در عین فقاهت، حکیم هم هست... در ایران مدارسی که بین علوم قدیم و جدید تلفیق کرده باشد، وجود ندارد. و «حوزهٔ علمیهٔ قم همچنان کانون و مایهٔ افتخار تعلیم و تربیت دینی در ایران است، ولی پیش‌بینی‌اش دشوار است که تا کی به همین صورت پایدار خواهد ماند» (ص ۸۱).

فصل سوم تجددخواهی معاصر است. مؤلف مبداء تجددخواهی معاصر جهان اسلام را از اواسط قرن بیستم، یعنی اوان رهایی یافتن اغلب کشورهای اسلامی از سلطهٔ سیاسی غرب، می‌گیرد و می‌گوید مسلمانان سرزمینهای آسیای مرکزی همچنان زیر سلطهٔ سه‌گانهٔ روسیهٔ کمونیست‌اند: سلطهٔ سیاسی، اقتصادی، و زیان‌بارترین نوع استعماری که تاکنون در تاریخ سابقه دارد یعنی سلطهٔ فکری ــ اخلاقی. ولی مبارزهٔ مسلمانان آن سرزمینها هنوز برقرار است. و اخیراً گویی تزارهای جدید روس پی برده‌اند که لازم است از جدا نگهداشتن شدید مسلمانان آسیای مرکزی از بقیهٔ جهان اسلام، دست بردارند (ص ۸۴).

بخشهای فرعی این فصل عبارتند از: ۱) اسلام و اصلاحگری فکری و فرهنگی: ترکیه و مصر، ۲) ایران، ۳) در پاکستان چه روی داد؟، ۴) ملاحظاتی دربارهٔ اندونزی.

دربارهٔ ایران می‌گوید سازمان علمای ایران در قیاس با ترکیه که دولتی و با مصر که شبه‌دولتی و تحت چتر فراگیر یک سازمان مرکزی ــ الازهر ــ است، آزادتر است. و چنانکه پیشتر نقل شد می‌گوید علمای ایران، بویژه از مشروطیت به این‌سو، از نظر سیاسی فعالترند ولی توفیق آنان در راهبری مردم نه به این مربوط است که حکومتها در غیاب امام معصوم، غاصبند، بلکه در این است که غالباً مخالفتهای آنان با حکومتها بر سر استقلال و برای حفظ استقلال ایران در برابر نفوذ و سیطرهٔ بیگانگان بوده است، و قضیهٔ تنباکو و ملی شدن نفت را مثال می‌زند. و سومین مورد آن را که دخالت بیگانگان نه فقط سیاسی و اقتصادی، بلکه حتی شامل مداخلهٔ فرهنگی هم شده بود، در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) می‌داند. و راجع به علمای ایران می‌نویسد:

«هرچند که تشکیلات دینی در چند دههٔ اخیر در ایران به میزان معتنابهی تضعیف شده بود، نقش مؤثر اجتماعی علما علی‌الاصول از بین نرفته بود، چه پیروان خود را همچنان با خود داشتند. مؤلف سپس به بررسی نوع رابطهٔ بعضی از دولتهای اسلامی با علمای دینی می‌پردازد».

فصل آخر چشم‌اندازها و پیشنهادهاست. در اینجا پیشنهاد اصلاحگرانهٔ اصلی او بازگشت به قرآن است، یعنی بازیابی قرآن در زمینهٔ تاریخی آن و استفاده از همهٔ تحقیقات مورخان و مفسران و قرآن‌شناسان برای فهم جدید و برداشت یکپارچه از قرآن و کشف کارایی اجتماعی آن و ربط امروزین و ابدی آن با کلیهٔ وجوه زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان. پیشنهاد دیگر او مطالعهٔ منتظم و تاریخی و در عین حال انتقادی سیر تکوین و تکامل معارف اسلامی و در رأس آنها سنت یا حدیث است. همچنین بر آن است که در مورد فقه و اصول و کلام و تصوف و فلسفه و علوم، باید تاریخهای جامعتری از تکوین و تکامل آنها نوشته شود. و هرچند تا امروز کارهای عمدهٔ تحقیقات تاریخی مربوط به اسلام و اسلامشناسی را محققان غربی انجام داده‌اند ــ چرا که روش و ابزارهای بهتری داشته‌اند ــ ولی این کاری است که در درجهٔ اول بر عهدهٔ خود مسلمانان است.

از موارد و مباحث دیگر کتاب برمی‌آید، مراد مؤلف دست‌کم گرفتن جنبهٔ وحیانی قرآن نیست، بلکه بازنمودن اهمیت جامعه‌سازی قرآن است، و اینکه باید شأن نزولهای قدیمی قرآن را به عنوان اصول کلی، مبنای استنباطهای جدید قرار داد. چنانکه با وجود توصیهٔ تجددطلبی و لزوم آن، صریحاً بر آن است که دنیوی‌گری (Secularism = جدایی دین از سیاست) الحادآمیز است (ص ۱۵).

جان کلام و پیام او در این کتاب احیاء اسلام و امکانات اصیل نهفته در ذخایر و مواریث فرهنگی آن است، نه دنیوی کردن و غربی‌مآب ساختن بی‌محابا. از سوی دیگر بر آن است که بازگشت قشری و مکانیکی به سرچشمه‌های اولیه نامطلوب است. چنانکه اصل‌گرایانی چون وهابیان و شاخه‌ای از جانشینان جدیدترشان، یعنی اخوان‌المسلمین، در کار خود پیشرفتی نکرده‌اند. و دلیل شکستشان این است که این اصلاحگران اصل‌گرا (fundamentalist) ناگزیرند به مسائل اساسی جدیدی که در جامعه‌شان رخ نموده، پاسخهای اساساً متفاوتی بدهند، ولی روش روشنی برای تفسیر تازه ــ و در عین‌حال اصیل ــ کتاب و سنت در دست ندارند.

در فصل اول، میراث، به بحث دربارهٔ کتاب (قرآن) و سنت (عملکرد و سخنان پیامبر (ص)) می‌پردازد و می‌گوید: «تعلیم اساسی ــ یا به تعبیر کانت تأسیسی ــ پیامبر (ص) و قرآن بی‌شک برای عمل در این جهان است، چه راهنمای رفتار انسان در این جهان و با انسانهای دیگر است» (ص ۱۴).

و می‌گوید «ماکسیم رودنسون کاملا حق داشت که شخصیت پیامبر اسلام (ص) را تلفیقی از شارلمانی ــ که مسیحیت را در میان قبایل ساکسون آلمان می‌گسترد تا امپراطوری‌ای بنا کند ــ و عیسی مسیح (ع) ــ که ملکوتش این جهانی نیست ــ می‌شمرد» (ص ۱۶).

این فصل از چند بخش تشکیل یافته: ۱) تکوین معارف اسلامی، ۲) تحول اساسی در قرون وسطای اسلامی، ۳) تعلیم و تربیت (یا به قول خودش فکر و فرهنگ) در اسلام قرون وسطی. و در بخش اخیر بر آن است که متکلمان اهل سنت از جمله امام فخر رازی و عضدالدین ایجی از کلام خشک و خشن اشعری، سیستم می‌ساختند و در فلسفی کردن کلام نمی‌کوشیدند. برعکس در قرن چهارم تا پنجم هجری یک انقلاب بزرگ در کلام شیعی رخ داد، و کلام شیعه که پیش از آن تشبیهی بود، آموزهٔ اصلی معتزله دربارهٔ آزادی اراده (اختیار) انسان و اهمیت عقل را اخذ و اقتباس کرد، به طوری که متکلمان بعدی شیعه، از جمله خواجه نصیر و شاگرد برجسته‌اش علامهٔ حلی، که پیشرفت شایانی به علم کلام دادند، این کار را نه‌بسان سنیان با تخطئهٔ فلسفه، بلکه با پذیرفتن آن به ثمر رساندند (صص ۳۲-۳۳).

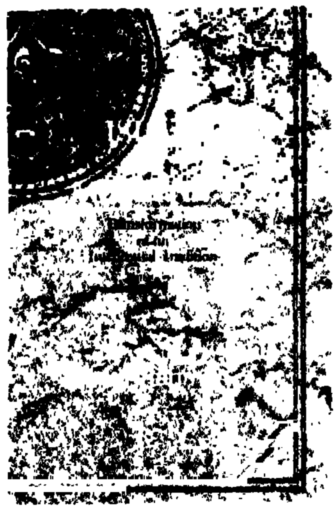
فصل دوم تجدد و تعلیم و تربیت کلاسیک اسلامی است. در این فصل مؤلف اشاره‌هایی به عرفان ایران دارد و می‌نویسد: «از آنجا که تشیع رسمی، ایران را از سایر جهان اسلام جدا کرده بود، این کشور اساساً منزوی ماند و یک نوع فعالیت فکری و فرهنگی روحانی که به عرفان معروف است در خود پرورد که هرچند بر هند هم تأثیر گذارد، تقریباً از قرن دهم تا سیزدهم مختص ایران باقی ماند» (ص ۴۵). سپس دربارهٔ چگونگی اخذ و اقتباس علم و فن اروپایی بحث می‌کند:

«صاحبنظران مسلمان دربرابر دانش جدید دو برداشت اساسی متفاوت دارند: ۱) اینکه اخذ و اقتباس دانش جدید محدود به حوزهٔ تکنولوژی عملی باشد، چه مسلمانان از لحاظ اندیشه به فرآورده‌های فکر و فرهنگ غرب نیاز ندارند. و درواقع باید از اینها پرهیز کرد، چه ممکن است شک و شبهه‌ای در ذهن مسلمانان برانگیزد، حال آنکه نظام سنتی عقاید اسلامی پاسخهای مطلوبی به پرسشهای حساس مربوط به جهان‌بینی داده است. ۲) نظر دوم بر این است که مسلمانان می‌توانند و باید بدون واهمه نه فقط تکنولوژی غرب بلکه فکر و فرهنگ آن را نیز اخذ کنند. چه هیچ نوع دانشی زیان‌آور نیست، و به هر حال مسلم است که خود مسلمانان در اوایل قرون وسطی، در پرورش علم و اندیشه اهتمام تمام داشتند، که اروپاییان از آنان فراگرفتند. در میان این دو نظر، نظرهای بینابین یا اندکی متفاوت هم فراوان است. از جمله بعضی می‌گویند علاوه بر تکنولوژی، علم غرب را هم اخذ می‌کنیم ولی به اندیشه‌شان کاری نداریم. و بعضی می‌گویند که حتی اخذ تکنولوژی هم بدون تربیت اخلاقی کافی، زیان‌آور است» (ص ۴۶) و سپس با نمونه‌های تاریخی، هریک از این اقوال را بررسی می‌کند.

سپس به شرح آراء پنج تن از تجددخواهان برجستهٔ مسلمان قرن اخیر یعنی سید احمدخان، سید امیرعلی، سید جمال‌الدین،

اسلام و تجدّد

بهاءالدین خرمشاهی



Islam and Modernity , Transformation of an Intellectual Tradition. Fazlur Rahman, Chicago and London, The University of Chicago Press. 1982, 172p.

سلام و تـجدّد، تـحول یک سنت فکری و فـرهنگی، نـوشتهٔ فضل‌الرحمن محقق و اسلام‌شناس معاصر پـاکستانی و استاد دانشگاه شیکاگو دارای یک مقدمه و چهار فصل است: ۱) میراث، ۲) تجدد و تعلیم و تربیت کـلاسیک اسلامـی، ۳) تـجددخواهی معاصر، ۴) چشم‌اندازها و پیشنهادها.

مؤلف در مقدمه می‌گوید شاید خوانندگان در بـادی نـظر، از تعلق خاطر بیش از حد او به روش درست تفسیر قرآن، و اینکه این مسأله در کانون فکر و فرهنگ اسلامی جـای دارد، تـعجب کـنند. جوابش این است که قرآن برای مسلمانان کلام الهی است که عیناً به رسول اکرم (ص) در فاصلهٔ سالهای ۷۱۰ تا ۷۳۲ (از ۱۳ قبل از هجرت تا ۱۰ هجری) نازل شده و به یک معنی هیچ سند دینی‌ای از این لحاظ با آن برابری نمی‌کند. بعلاوه قـرآن خـود را جـامعترین راهنمای بشر و دربردارنده و ادامه‌دهندهٔ کتب مُنزلهٔ دیگر مـعرفی می‌نماید. علاوه بر ایـن، وحـی قـرآن و عملکرد پـیامبر اسلام بیست‌وسه سال طول کشید و در این دوره انواع و اقسام تصمیمات دربارهٔ سیاست جنگ و صلح و مسائل فقهی و حقـوقی و اخـلاقی مربوط به زندگی فردی و اجتماعی در بـرابر مـوقعیتهای واقـعی، گرفته می‌شد. بدین‌سان قرآن از آغاز وحی، اطلاق عملی و سیاسی داشت. اشکال عمده‌ای که در تلقی اکثر مسلمانان و مفسران وجود داشت این بود که وحـدت نـهانی و یکپارچگی قـرآن را نـادیده می‌گرفتند، و در تمسک یکسونگرانـه بـه بـعضی آیـات اصرار داشتند، و درنتیجهٔ این برداشت جداجدا و جـزئی‌نگر (atomistic) غالباً از آیاتی که آیـات احکام نـیست، قـوانین فـقهی بـیرون می‌کشیدند (صص ۲-۳).

در همین زمینه مؤلف کلامی دارد کـه انـدکی شبهـه‌نـاک می‌نماید: «قرآن همانا واکـنش لاهوتـی (= پـاسخ الهـی divine response) ـــ از طریق ذهن پیامبر (ص) ـــ نسبت به وضع اخلاقی ـ اجتماعی عربستان زمان حضرت محمد (ص) است. بویژه واکنش در قبال مسائل جامعهٔ بازرگانی مکهٔ زمان او» (ص ۵). البته چنانکه

مسألهٔ مبدأ و معاد را به سطح ضوابط و توقعات دنیای منحط امروزی تقلیل دهیم. کتاب اسلامی کردن علم هم نه تنها در حد ادعایی غیرواقع‌بینانه و سطحی متوقف می‌شود، بلکه برای خلاصی از مشکلی که مؤلف و به زعم وی عالم اسلام درمواجهه با ایدئولوژیها و عقاید و مکاتب ضد دینی تمدن جدید با آن روبروست، حقایق وحی اسلامی را نادیده می‌گیرد و به حربه تأویل و توجیه دنیوی دین متوسل می‌شود.

از طرفی «اسلامی کردن علم» یعنی چه؟ اگر قصد این باشد که واقعیات و یافته‌های علوم، به خصوص علوم محض را اسلامی کرد که این موضوع نه معنی دارد نه ممکن است. از لحاظی حتی یافته‌های علوم دقیقه را به هیچ عنوان غیراسلامی و یا به اعتباری غیردینی نمی‌توان خواند. یعنی علوم در نهایت امر و در جزئی‌ترین بررسیهای خود به نتیجه‌ای نرسیده‌اند که دلیل و شاهد نفس و انکار خدا به عنوان اصل و مبدأ خلقت و پدیدارهایی طبیعی باشد. البته مسألهٔ علوم انسانی و اجتماعی که تصرف و عقاید بشر در آن نقش اساسی‌تری دارد، مسألهٔ دیگری است که طبعاً باید به نحوی دیگر هم با آن روبرو شد. بنا بر این مسأله‌ای که برای دین به طور کلی و اسلام نیز ایجاد مشکل کرده چیست؟ به نظر حقیر مسألهٔ اصلی علوم جدید از لحاظ برخوردشان با ادیان از جمله دین اسلام در دو نکته اساسی خلاصه می‌شود.

اول ــ ادعای دانشمندان علوم جدید که علم همهٔ سؤالات بشری را جواب خواهد داد و مسأله‌ای لاینحل برای بشر باقی نخواهد گذاشت. البته این ادعای علوم جدید در آغاز بود و بعدها مسائل زیادی پیش‌آمد که این ادعا تعدیل شد. با اینهمه هنوز هم بسیاری از دانشمندان و بخصوص دانشمندانی که از نظر فکری و فلسفی «علم‌زده» هستند بر این ادعا باقی‌اند.

دوم ــ محدودکردن همهٔ روشهای علم و معرفت به روش علمی جدید که طبعاً مادی و محدود است و از حد امور دنیوی و عادی فراتر نمی‌رود و این ادعا که هرچه در قالب روش علمی جدید نگنجد مسأله‌ای نامربوط و غیر علمی است. تفکرات دینی در زمینهٔ مسائلی که علوم جدید ایجاد کرده است، باید به شیوه‌ای معقول و محکم و منطقی با دو مسألهٔ فوق برخورد کند. اگر این دو مسأله حل شود، ظاهراً اصطکاک علوم جدید با ادیان قابل تحمل‌تر می‌شود. متأسفانه این مسأله به هیچ وجه مورد تأمل الفاروقی نبوده است. ایراد دیگر طرز فکر الفاروقی در این است که از زاویه‌ای تنگ و محدود و فرقه‌ای به مسائل دنیای جدید نگاه می‌کند، در حالی که لازم است تمام منابع فکری و فلسفی و عرفانی و علمی اسلامی و تمام نیروهای متعهد اسلامی به کار گرفته شوند. مسألهٔ برخورد با دنیای جدید و مفهوم جدید و ایدئولوژی‌های منحط و ضد دینی امروزی مسألهٔ کوچک نیست که بتوان آن را از نظرگاهی تنگ و تعصب‌آمیز حل کرد. جنبه مثبت کتاب *اسلامی‌کردن علم* تأکید آن بر این نکته است که دانشجویان را باید در سطح وسیعی با معارف و فرهنگ اسلامی آشنا کرد. این فکر خوب است و باید هم در همهٔ دانشگاههای اسلامی دنبال شود. باز برای اینکه حق دیگران ضایع نشود، خیلیها قبل از الفاروقی به این نکته پرداخته‌اند و عملاً هم در این زمینه کار کرده‌اند و آثار قابل تأملی به جهان اسلام عرضه کرده‌اند. اما این کوشش مهم نباید با تعصب و فرقه‌گرایی توأم باشد. در برنامه‌ای که الفاروقی در صفحات ۵۷ و ۵۸ کتابش به عنوان برنامهٔ تحصیلی دانشگاهی آشنایی با تمدن اسلامی عنوان کرده است، اولاً توجهی به منابع فکری و فلسفی و عرفانی معارف و علوم اسلامی نکرده است، یعنی درست مهمترین بخش این معارف که اگر خوب شناخته و عرضه شود، دقیقاً می‌تواند جوابگوی بسیاری از مسائل و مشکلات معارضه با افکار و ایدئولوژی‌ها و انحرافات دنیای جدید باشد، کنار زده شده است. ثانیاً گرفتار تعصبات فرقه‌ای شده و به عنوان جواب اسلام به مشکلات دنیای جدید از حرکت سلفیّه و سنّوسیّه صحبت به میان آورده است که البته جای تأسف بسیار دارد.

انسان وقتی در دنیای آشفتهٔ معاصر با نوشته و افکار و عقاید افرادی از این قبیل روبرو می‌شود که با این ادراک ضعیف و سست خود از وحی و دین، در پی ارشاد و هدایت دیگران، و امت اسلام و بالاخره نوع انسان به طور کلی هستند، به اهمیت مسألهٔ تمییز و داشتن فرقان که در دین و معارف دینی و معنوی بسیار بدان اشاره می‌رود، تا اندازه‌ای واقف می‌شود. به فرموده مولانا: «آنکه تمییز داشت سحر را از حق فهم کرد و مؤمن شد به واسطهٔ تمییز، پس دانستیم که ایمان تمییز است. آخر این فقه اصلش وحی بود، اما چون با افکار و حواس وتصرف خلق آمیخته شد آن لطف نماند و این ساعت چه ماند به لطافت وحی.[۱]»

عقل باپیدایش افکار و مکاتب جدید به ظاهر عقل‌گرا، معنی و محتوای خود را از دست داده است.

نکتهٔ اساسی دیگری که در اینجا مطرح است مسألهٔ ادراک و تشخیص مؤلف کتاب از وحی است و سنت. مؤلف یک‌جا در کتابش ادعا می‌کند که علوم جدید را باید با معیار میراث اسلامی سجید که عبارت است از قرآن و سنت پیغمبر اکرم (ص). در جای دیگر از مسألهٔ امانت الهی که به انسان هدیه شده است و مسألهٔ خلیفة اللهی انسان صحبت می‌کند. در اینجا نظر وی را دربارهٔ امانت الهی و مقام خلیفگی انسان عیناً نقل می‌کنیم:

«محتوای امانت‌الهی و در نتیجهٔ خلیفه الهی، ایجاد و توسعهٔ فرهنگ و تمدن است، و نیز تأمین صلح و امنیت زندگی و تملک است. مقصود سازمان دادن انسان در جامعه‌ای منظم است که می‌تواند خوراک تولید کند و آن را به عمل بیاورد، که می‌تواند خوراک را انبار کند و بین همه با کمیت و کیفیت کافی توزیع کند. جامعه‌ای که می‌تواند مسکن، گرمی و راحتی، ارتباط و آسایش تهیه و ایجاد کند. جامعه‌ای که می‌تواند اسباب و وسائل لازم جهت تحقق این هدفها را فراهم آورد و بالاخره وسائل مورد نیاز جهت تفریح و لذت‌بردن از لحاظ زیبایی را تحصیل کند. این محتوای مرکزی خلیفهٔ الهی است.» (صفحهٔ ۳۱). در جایی دیگر مؤلف تأکید دارد که «قوانین دینی و اخلاقی (اسلام) شامل عمل واقعی زندگی‌کردن، و بودن و عمل‌کردن است و یا اینکه اسلام در جریان زندگی و تاریخ جای دارد و خارج از این جریانات نه فضیلت و تقوایی و نه اسلامی وجود دارد.» (صفحهٔ ۳۱).

خواننده وقتی نکتهٔ اخیر را در مورد محتوای امانت الهی و مقام خلیفگی انسان می‌خواند، این سؤال برایش پیدا می‌شود که بین این ادعا به عنوان پیام وحی اسلامی و ادعاهای بشر متجدد در مورد ایجاد جامعه‌ای مرفه و خوشحال و رو به پیشرفت و مملو از صلح و آرامش، چه تفاوتی وجود دارد؟ آیا رسالت دین این است که جامعه‌ای مرفه و منظم که امر تولید و توزیع در آن به نحو احسن انجام گیرد ایجاد کند؟ اگر چنین است باید اذعان کرد که تمام ادیان بدون استثنا با شکست روبرو بوده‌اند. از طرفی اگر معنی امانت الهی که خدا به انسان سپرده است و معنی خلیفهٔ الهی این است که الفاروقی و افرادی مثل او بیان می‌کنند هیچ دلیلی در دست نیست که آدمهایی مانند مارکس و فروید و داروین و سارتر را خلفای خدا و امانت‌دار وی نداند.

اشتباه الفاروقی و همهٔ افرادی که پیام دین را برای توجیه گرایشهای دنیوی انسان سوء تعبیر می‌کنند این است که اینها نمی‌دانند اصلاً نیازی نیست که دینی بیاید و پیغمبری مبعوث شود تا انسانها به دنیا و فعالیتهای دنیوی از هر قبیل که باشند راغب شوند. چون طبیعی و غریزی نفس انسان است که به دنیا و حوائج جسمانی و نفسانی توجه کند. این گرایش نفسانی انسان همان‌طور طبیعی و بی‌نیاز از تحریک و تشویق است که گرایش الاغ به سبزه و علف. انزال وحی برای این است که این گرایش طبیعی و حیوانی انسان را تعدیل و تبدیل کند و در او آگاهی نسبت به جنبهٔ دیگر وجودش که الهی و نورانی و ابدی است ایجاد کند. دین با این جنبه از وجود انسان سروکار دارد، چه این جنبه از وجود اوست که با عوالم علوی و روحانی و با خدا سنخیت و تناسب دارد. جوهر و خلاصهٔ وحی هم این است که در ماورا عالم کثیف خاکی، عوالمی لطیف و نورانی و حقایقی ازلی و ابدی و بالاخره ذات بی‌اسم و رسم حق تعالی نهفته است و به همین علت این عالم کثیف گذرا نسبت به عوالم لطیف و نورانی قدر و قیمتی ندارد. انزال وحی برای این است که روح آدمی در قید عالم کثیف خاکی مقید و محبوس نشود. اگر کسی در اینجا اعتراض کند که اسلام دین تعادل است و جسم و زندگی دنیوی را نادیده نمی‌گیرد، نمی‌گوییم این حرف نادرست است منوط به فهم و قبول این نکته که این تعادل و توجه معقول به جسم و دنیا و در قالب شرع اطهر که اسلام آن را توصیه می‌کند همه برای رسیدن به عوالم علوی، به بهشت و ملاقات خداست یعنی همه وسیله است و این غایت. چه اگر جز این بود قرآن کریم این زندگی دنیوی را لهو و لعب نمی‌خواند و به ما که در غفلتیم هشدار نمی‌زد که:

و ما هذا الحیوة الدنیا لهو و لعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان لو کانوا یعلمون (عنکبوت ۶۴)

به این ترتیب درمی‌یابیم که اسلامی کردن علم نباید به قیمت فداکردن حقایق مسلم وحی اسلامی تمام شود. و این راه به ترکستان است اگر ما بخواهیم برای مقابله با مشکلات حاصله از علوم جدید و تمدن بی‌جهت و هدف معاصر،دین و حقایق دینی و

نو، و همه این کارها به نحوی رخ دهد که همه رشته‌های علمی بینش اسلامی را غنا بخشند و به هدف اسلام خدمت کنند.» (صفحهٔ ۱۵). به منظور تحقق اهداف بالا باید طبقه‌بندی و شیوه‌ها و روشهای اسلامی یعنی وحدت حق، وحدت علم، وحدت انسانیت، خصلت عنایت‌دار خلقت، تسخیرپذیری خلقت در برابر انسان و تسلیم انسان در برابر خدا باید جایگزین طبقه‌بندی روشهای غربی شود، و اینها باید ادراک ما را از واقعیت و وجود و ترتیب آن تعیین کند.

تعریفی که از نظرتان گذشت موقعی معنی دارد که اولاً همهٔ اجزاء آن دقیقاً تعریف و تبیین شود و ثانیاً چگونگی امر جایگزینی دو روش مورد بحث دقیقاً توجیه شود. آن هم در صورتی که هدف غایی وحی اسلامی که عبارت از پیوند دادن انسان به خدا و عالم غیب و ملکوت و معاد است از نظر نیفتد.

مؤلف در اینجا برای توجیه نظر خود وارد بحث روش اسلامی می‌شود، و در این کار هم نخست به نقد روشهای اسلامی موجود می‌پردازد. در این نقد وی متعرض سه مسأله می‌شود که در سرتاسر عالم اسلام همه‌جا حکم واحدی ندارند. نظرگاه مؤلف در این بحث نظرگاه یکی از فرق تسنن است که خود بدان وابسته است. اما این سه مسأله عبارتند از اجتهاد و مجتهد، فقه و فقیه و تضاد وحی با عقل. ایراد وی در مورد دومسالهٔ اول این است که باب اجتهاد و فقه و تفقه در دین بدان صورت که در صدر اسلام معمول بوده مسدود شده است. این واقعیتی است که در بعضی از فرق تسنن بخصوص فرقهٔ حنبلی وجود دارد، و هیچ دلیل نمی‌شود که متفکری این واقعیت محدود را تعمیم دهد و فکر کند همه‌جا در دنیای اسلام وضع چنین است. برای مثال در عالم تشیع باب اجتهاد و فقه کماکان باز است و هنوز هم اجتهاد در احکام دین به عنوان روش اسلامی فعال و زنده است.

اما مسألهٔ سوم یعنی تضاد وحی با عقل از امهات مسائلی است که در مبحثی مثل «اسلامی‌کردن علم» باید به صورت جدی و منطقی و معقول با آن مواجه شد. آیا واقعاً وحی اسلامی با عقل تضاد و مخالفت دارد؟ اگر جواب مثبت است، همهٔ اشارات قرآن کریم که عاقلون و مردمی که اهل تعقلند این اشارات و آیات را درمی‌یابند و نیز این همه احادیثی که در کرامت عقل انسانی از پیغمبر اکرم و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام آورده شده است، باطل و بیهوده است. اما اگر وحی با عقل تضادی ندارد، چرا علمای متجدد و علم جدید وحی را قبول نمی‌کنند؟ قدر مسلم مؤلف محترم به این دقایق مسأله وارد نبوده یا نشده، و قصد وی از عقل هم جنبهٔ استدلالی محض ذهن آدمی است که به علت محدودیت، توانایی درک وحی را ندارد. از آنجا که استدلال حاصل ذهن و فکر انسان است و نمی‌تواند از محدودیت خود خلاصی یابد، یارای آن را ندارد که به نامحدود، به وحی، به عوالم ملکوتی که به علت لطافت از تیررس استدلال می‌گذرند دسترسی یابد. متأسفانه بسیاری از متفکرین ما که خود از تغییرات و تحولات دو سه قرن اخیر غرب متأثرند و حتی احساس حقارت و عقب‌ماندگی می‌کنند و تفکرات حرکتهای به اصطلاح روشنگری قرن هجدهم اروپا و بخصوص ادعاهای مکتب اصالت استدلال و این توجیه نادرست غربی جدید را پذیرفته‌اند که هر چه با استدلال محض قابل اثبات نباشد، امری ذهنی و احساساتی و شخصی است و به ایمان و اعتقاد مربوط می‌شود، به خود این زحمت را نداده‌اند که این دو اصطلاح عقل و استدلال را با هم مخلوط نکنند. برای خیلی از این‌گونه افراد راسل و سارتر و دیویی همان قدر عاقل بوده‌اند که رومی و سهروردی و ملاصدرا.

این توجیهات بی‌مایه که حاصل تعصبات و وابستگی به فرقه و گروهی خاص است یعنی جدایی عقل و وحی هیچگاه در عالم اسلام جایی اساسی نداشته است. اگر چنین بود اسلام نمی‌توانست ابن‌سینا، غزالی، سهروردی، مولوی، ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری را بپرورد. البته عقل در اسلام به مفهوم وسیع و در عین حال دقیقی به کار می‌رفته و می‌رود که از سویی با وحی تضاد ندارد و از سویی استدلال را تا آن حد که استدلال توانایی نزدیک شدن به حقیقت و اصل و مبداء هستی دارد، نفی نمی‌کند. وانگهی وقتی از نظرگاه فرقه حنبلی آن هم با تأکید بر وهابیت و سلفیه به مسأله نگاه می‌شود، یعنی آنجا که عقل تعطیل شده و در حجاب ظلمانی توهمات بشری پوشیده شده است، آدم می‌تواند چنین ادعایی کند البته به مصداق لیس علی الاعمی حرج. خوشبختانه ما در عالم تشیع افرادی چون علامهٔ رفیعی قزوینی، علامهٔ عصار و علامه طباطبائی داشتیم که با وحی زندگی و تنفس می‌کردند و الحمدلله صاحب موهبت عقل هم بودند. اما اگر به زعم شخصی مثل مؤلف کتاب اینها عاقل نبوده‌اند، باید نتیجه گرفت که

دانشگاه می‌شوند، ممکن است از خانه و مدرسه احساسی اسلامی دریافته باشند، اما این احساس به آن حد نیست که بتواند در برابر ایدئولوژی‌ها، عقاید و نظریات مختلف فکری و علمی غربی که زیر پوشش «واقعیات و حقایق» و «عینیت علمی» عرضه می‌شود ایستادگی کند. سرانجام وی به حق زبان به اعتراض می‌گشاید که «در هیچ کجا در دنیای اسلام، بینش اسلامی را به همان صورت به همهٔ دانشجویان تعلیم نمی‌دهند که بینش غربی در سنت دانشگاهی غرب به همهٔ دانشجویان آموخته می‌شود، یعنی بینشی توأم با بهم‌پیوستگی، کلیت، جدیت و تعهد از سوی همه. در هیچ دانشگاهی در دنیای اسلام چنین بینشی، جزئی اساسی و هسته‌ای از برنامهٔ تحصیلی اجباری همهٔ دانشجویان نیست.» (صفحهٔ ۸). البته تا آنجا که حقیر می‌داند این حکم حداقل در جامعهٔ ما مصداق ندارد. کوششی جدی به منظور ارائهٔ دروسی در زمینهٔ معارف اسلامی در دانشگاههای ما شروع شده است، گرچه در مورد کم و کیف آنها جای صحبت است.

قبل از پایان این مبحث لازم است یادآوری شود که آنچه الفاروقی به عنوان طرح مسأله بیان کرد، دیگران هم قبل از او و خیلی عمیقتر از او گفته‌اند و به تکرار هم گفته‌اند. اما در هرحال چون مسأله بیان درد است گفتن مجدد آن نه‌تنها زیان ندارد، بلکه مؤثر هم می‌تواند باشد، چون ایجاد آگاهی می‌کند.

اما بیان درد و طرح مسأله گرچه مفید است، راهگشا نیست. الفاروقی راه‌حلی هم ارائه می‌دهد که خوب است نخست پای سخن وی بنشینیم، ببینیم چه می‌گوید. اگر نادرست است و از روح و حقیقت وحی اسلامی فاصله دارد، در این مورد سکوت جایز نیست، اما، ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم.

مؤلف در بخش دوم کتاب به ارائهٔ راه حل می‌پردازد. راه حل وی بسیار خوشبینانه است و در این خلاصه می‌شود که امروزه باید این دو نظام آموزش و پرورش سنتی اسلامی و جدید باهم یکی و متحد شود. و به زعم وی این اتحاد باید منافع و امتیازات هردو نظام را یک‌جا جمع کند، به این معنی که تأمین بودجه و حمایت دولت که فعلاً متوجه نظام جدید آموزش و پرورش است با تعهد و التزام نسبت به بینش اسلامی ید واحدی شود. البته در این مقوله مؤلف بر مسأله بودجه و حمایت دولت و مقامات رسمی جامعه زیاد تأکید می‌کند، که گرچه اهمیت دارد، اما چون مسأله فکری و فلسفی و عقلی اتحاد و آمیزش این دو نظام متفاوت دقیقاً بررسی و طرح نشده است، تا چه رسد به حل شدن، در اینجا نمی‌شود زیاد به مسألهٔ بودجه و حمایت مقامات رسمی پرداخت.

بعد از یکی شدن این دو نظام که خیلی ساده و سطحی عنوان می‌شود، مؤلف کتاب به مسألهٔ القاء و پرورش بینش اسلامی در بین دانش‌آموزان و دانشجویان می‌پردازد و برای مقابله با ایدئولوژی‌های بیگانه‌ای که به نام علم و تجدد به دانش‌آموزان و دانشجویان تحمیل شود، پیشنهاد می‌کند که آموزش مربوط به معارف و فرهنگ اسلامی به صورت برنامه‌ای منسجم و اجباری و عمومی در طی سه چهار سال به همهٔ دانشجویان عرضه شود. قصد از تدریس این دروس هم ایجاد هویت در دانشجویان است از طریق شناخت و آشنایی با تفکر و علوم اسلامی. ایجاد یک مرکز و یا ستاد افکار اسلامی را نیز از واجبات می‌داند که در آنجا مسألهٔ «اسلامی کردن علم» با کمک و همکاری متفکران اسلامی به عمل نزدیک شود.

سپس مسألهٔ اسلامی کردن علم «مطرح می‌شود که شرط اول آن تسلط و احاطه برعلم جدید و ارتباط پیوند آن با میراث اسلامی است. حاصل این آمیزش باید علم اسلامی شده باشد. مؤلف در اینجا اشاره می‌کند که این کار بسیار مشکل است و کسی تاکنون در این مسیر قدم جدی برنداشته است. قابل توجه است که وی اشاره می‌کند آنهایی که برآن بودند تا در این زمینه کاری کنند: «حتی از تضاد و برخورد علم غربی با بینش اسلامی آگاهی نداشتند.» (صفحهٔ ۱۴). یعنی او اقرار می‌کند که چنین برخوردی وجود دارد و خود نیز بدان آگاه است. اما وی وقتی عملاً در بیان عقیدهٔ خود مشخص‌تر و روشن‌تر می‌شود، نه تنها متعرض این تضاد و برخورد نمی‌شود، بلکه، به‌طوری که خواهیم دید، نظرگاه اسلامی را براساس ادراک خود و تعریفی که از آن به دست می‌دهد، بحدی پائین می‌آورد که با علوم جدید برخوردی نداشته باشد.

حال بپردازیم به تعریف وی از «اسلامی کردن علم»: «طرحی نو از علم افکندن بدان‌سان که اسلام بدان ارتباط می‌یابد بمعنی اسلامی‌کردن علم است. به بیان دیگر: تعریف علوم از نو، ترتیب و تنظیم داده‌ها از نو، فکرکردن و استدلال‌کردن و ارتباط‌دادن داده‌ها از نو، ارزیابی نتائج از نو، بازتاب اهداف از

خانه‌های ما را آلوده است: «در شهرهای ما، معماری اسلامی مرده است و طرح‌ریزی اسلامی شهرها دیگر وجود ندارد. مراکز زیادی رشد یافتهٔ شهری، همان اشتباهات و نقصهایی را تکرار می‌کنند که شهرهای صنعتی اروپایی، وقتی که اینها دوقرن پیش درگیر انقلاب صنعتی شدند. گویی ما آشکارا ناتوانیم که از تجربیات دیگران چیزی یاد بگیریم. خانه‌های ما، وسائل خانه و هنرهای تزیینی ما آش شله‌قلمکاری از روشهایی است که تصور آشفتهٔ ما را دربارهٔ که‌بودن، و چه بودن‌من ظاهر می‌کند.» (صفحهٔ ۵). مؤلف در این مقوله سرانجام به این نتیجه می‌رسد که حاصل کوششهای نافرجام در جهت متجدد و غربی‌شدن امت اسلامی به‌آنجا کشیده است که مسلمان غرب‌زده از خودش چیزی ساخته که نه اسلامی است و نه غربی.

*

منشأ حالت بیمارگونهٔ امت اسلامی را مؤلف در نظام آموزش و پرورش موجود می‌داند که در عین حال موجب ادامهٔ بیماری هم می‌شود. وی این نکته را چنین بیان می‌کند:

«هیچ شکی نمی‌توان داشت که مرکز و هستهٔ عمدهٔ بیماری امت، نظام موجود آموزش و پرورش است. این نظام زمینهٔ رشد و افزایش بیماری است. در مدرسه و دانشکده است که احساس بیگانگی نسبت به اسلام و نسبت به میراث و شیوهٔ اسلامی به‌وجود می‌آید و ادامه می‌یابد. نظام آموزش و پرورش آزمایشگاهی است که در آن نسل جوان مسلمان خمیر و تکه‌تکه می‌شود، جایی است که آگاهی آنها تبدیل به قالب کاریکاتور غرب می‌شود. دراینجا رابطهٔ مسلمان با گذشته‌اش قطع می‌شود و کنجکاوی طبیعی او برای آموختن میراث پدرانش عاطل می‌شود. در اینجا تمایل او برای رسیدن به بنیان این میراث و جهش در ایجاد حضور خلاق اسلام به علت تردیدهایی سست و ضعیف می‌شود که نظام آموزش و پرورش جدید در زوایای آگاهی او پنهان کرده است.» (صفحه ۵).

در ادامهٔ این بحث مؤلف وضع موجود آموزش و پرورش در جوامع اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهد و به این واقعیت اشاره می‌کند که در سرتاسر دنیای اسلام فعلاً دو نظام وجود دارد: یکی نظام جدید آموزش و پرورش که کلاً الگوی غرب است، همگانی است و همه جا از حمایت دولت و مسؤولان کشورهای اسلامی برخوردار است و از محل بودجهٔ عمومی مردم می‌چرخد. و دیگری نظام سنتی تعلیم و تربیت اسلامی که کم‌وبیش به صورت امری خصوصی درآمده و در گوشه و کنار جوامع اسلامی هرجا افراد خیر و طالبی باشند، بازار این نظام هم کمی رونق دارد.

در مورد مؤسسات تعلیم و تربیت اسلامی و برنامه‌ها و روشهای آنها، مؤلف کتاب زبان به انتقاد می‌گشاید که برنامه و روشهای مؤسسات سنتی اسلامی دست‌نخورده و بدون تغییر باقی مانده است. علتش را هم در سه نکته می‌بیند: اول محافظه‌کاریها، دوم منافع افراد و اشخاص و بالاخره نفوذ استعمار که به زعم وی این مؤسسات را از «تماس با واقعیت و تجدد دور نگاهداشته تا فارغ‌التحصیلان آنها نتوانند با مؤسسات دنیوی غربی به رقابت برخیزند.» (صفحه ۶). قدرمسلم همه این عللی که الفاروقی برمی‌شمارد، و یا پاره‌ای از آنها، در همهٔ کشورهای اسلامی و حداقل در عالم تشیع مصداق ندارد، منتها چون ما به تدریج وارد نقد عقاید وی می‌شویم، تا رسیدن آن لحظه، به صبر و سکوت می‌گذرانیم.

این نکته را هم وی درست می‌گوید که علیرغم همهٔ کوششهایی که در جهت ایجاد و توسعهٔ مؤسسات جدید غربی در کشورهای اسلامی شده است، حاصل این کوششها تحقق الگوهای غربی به مفهوم دقیق کلمه نیست، بلکه کاریکاتور آنهاست. روح علمی، به عقیدهٔ وی، قابل تقلید نیست، درست هم می‌گوید، به همین علت هم هست که جوامع اسلامی موسسهٔ علمی هم سطح مؤسسات علمی غربی که الگوی آنها بوده است، به‌وجود نیاورده‌اند. در همین مبحث وی به اختصار از پیدایش ملیت‌گرایی در غرب اشاره می‌کند و اینکه ملیت‌گرایی به عنوان انگیزه و عامل مؤثری موجب بسط و توسعهٔ دانشگاههای غربی شد، و به حق ملیت‌گرایی را به عنوان عاملی مثبت در جهت ایجاد حرکت علمی دانشگاهی در بین جوامع مسلمان نفی می‌کند و آن را مغایر با خصوصیات امت اسلامی می‌داند که قاعدتاً نباید بر گرایش ملی و قومی تکیه کند.

شکوهٔ وی از وضع استادان دانشگاهها در کشورهای اسلامی به این صورت است که به عقیدهٔ وی آنان فاقد بصیرت اسلامی هستند و گرایش اسلامی ندارند. دانشجویان هم وقتی وارد

اسلامی سخن رانده است. سپس اثر این بیماری را در حوزهٔ سیاست و اقتصاد و دین و فرهنگ مورد بحث قرار داده و آنگاه منشأ بیماری را که باید در نظام آموزش و پرورش جوامع اسلامی یافت، مورد تأمل قرار می‌دهد. در بخش دوم کتاب از راه علاج بیماری صحبت می‌کند که به نظر وی عبارت است از یکی کردن نظام اسلامی و جدید آموزش و پرورش و القاء بصیرت اسلامی. در این بخش که ظاهراً پیام کتاب را تشکیل می‌دهد از اسلامی کردن علم صحبت شده است. بخش سوم کتاب به روش و شیوهٔ کار اختصاص یافته است. به اشکالات روشهای سنتی متداول در عالم اسلام اشاره رفته است و نیز به مسائلی از قبیل فقه و فقیه، اجتهاد و مجتهد، اختلاف وحی و عقل، جدایی فکر و عمل و دوگانگی فرهنگی. در همین بخش اصول روش اسلامی بیان شده است که شامل یک سلسله مباحث کلی است مثل وحدت حق، وحدت خلق، ترتیب جهان، آفرینش، وحدت حقیقت و وحدت علم، وحدت زندگی که زیر این عنوان از امانت الهی و مسألهٔ خلیفه بودن انسان و جامعیت اسلام به زعم مؤلف سخن رفته است و بالأخره وحدت انسانیت.

بخش چهارم طرح کار نامیده شده است و قدمهایی را برشمرده است که به منظور اسلامی‌کردن علم می‌بایست برداشته شود مثل: آشنایی و احاطه بر رشته‌های علمی جدید، آشنایی با میراث اسلامی، برقراری ارتباط خاص اسلام نسبت به رشتهٔ علمی مربوطه، نقد و تحلیل رشتهٔ علمی، نقد میراث اسلامی، بررسی مشکلات اساسی امت اسلامی، بررسی مسائل نوع انسانی، تجزیه و تحلیل و ترکیب طرح تازهٔ رشته‌های علمی در قالب اسلام. غرض اصلی در این قسمت تهیهٔ کتابهای دانشگاهی است و بالأخره نشر و اشاعهٔ علومی که اسلامی خواهد شد.

در ادامهٔ این بخش از اقدامات دیگری که به اسلامی کردن علم کمک می‌کند سخن رفته است، از جمله برگزاری کنفرانسها و سمینارهای بین‌المللی که متفکران و علمای اسلامی را در یک جا جمع کند تا این جمع مسلمان و متعهد به بحث و فحص و تبادل نظر پیرامون مسأله مبتلابه بپردازد. و سرانجام مسألهٔ آموزش هیأت علمی دانشگاهها مطرح است. سه ضمیمهٔ کتاب شامل گزارش مختصری است از کنفرانسی که در سال ۱۹۸۲ در اسلام‌آباد پاکستان با همین عنوان «اسلامی‌کردن علم» تشکیل شد. و بعد پیشنهاد برنامهٔ دروس دورهٔ تمدن اسلام که به نظر مؤلف باید در همهٔ دانشگاههای کشورهای اسلامی برای همهٔ دانشجویان اجباری شود. و بالأخره آخرین ضمیمهٔ کتاب که شامل یک سلسله سؤالات دربارهٔ تاریخچه، روش، محتوا و مسائل رشته‌های علمی است و نیز رابطهٔ اسلام با آن رشته که این سؤالات باید مورد تأمل دانشمندان مسلمان هر رشته قرار گیرد.

*

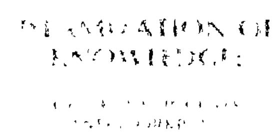
مؤلف کتاب که اصلاً فلسطینی است و در حال حاضر استاد بخش ادیان دانشگاه تمپل امریکاست به اقتضای تخصص و معلوماتش که در حوزهٔ تاریخ اسلام است، در بخش اول کتاب که طرح مسأله است با دیدی جامعه‌شناختی که رنگی سیاسی هم دارد و از تعصب و احساسات مبرا نیست به اختصار به بیان مشکلات امت اسلامی می‌پردازد. از حالت بیمارگونه امت مسلمان و گرفتاریهای آنان سخن می‌گوید. در حوزهٔ سیاست از تکه‌تکه شدن جامعهٔ واحد اسلام و از دشمنیهای خانگی که همه را نتیجهٔ نفوذ استعمار می‌داند می‌نالد. در حوزهٔ اقتصاد از «عقب ماندگی و توسعه نیافتگی» امت مسلمان و اکثریت بی‌سواد آن شکوه می‌کند. وضع مصرفی و وابستگی کشورهای اسلامی را به کشورهای غربی و شرقی ــ به مفهوم سیاسی کلمه ــ مورد نکوهش و ایراد قرار می‌دهد.

در حوزهٔ فرهنگی به‌کوششهایی اشاره می‌کند که به وسیلهٔ سران حکومتهای اسلامی در طی یکی دو قرن اخیر به‌منظور ایجاد روحیهٔ تجدد و پیشرفت و غربی‌شدن مسلمانان انجام شده است. حاصل این کوششها به عقیده وی «تأسیس یک نظام دنیوی تعلیم و تربیت بوده که ارزشها و روشهای غربی را تعلیم می‌داده است. این نظام به زودی نسلهایی را تحویل جامعه داده که نسبت به میراث اسلامی خود در جهل بوده‌اند.» (صفحهٔ ۴).

وی اضافه می‌کند که فرهنگ ماشینی غرب در شهر و خیابان و کوچه و خانهٔ ما نفوذ کرده و شیوهٔ زندگی وحدانی ما را با آشفتگی و درهم‌ریختگی روبرو کرده و جو اسلامی شهرها و

اسلامی کردن علم

هادی شریفی



Islamization of knowledge. Isma'il Raji al Faruqi. International Institute of Islamic Thought. 1982. 60p.

مؤلف کتاب *اسلامی‌کردن علم* در انتقاد از مسلمانان هوادار تجدد و پیشرفت که طی یکی دو قرن اخیر در پی ایجاد تغییرات اجتماعی و سیاسی در دنیای اسلام بوده‌اند و برای رسیدن به اهداف خود بدون تشخیص و تمییز به علوم جدید و نگرشهای غربی ناسازگار با اسلام رو می‌آورده‌اند می‌گوید: «همهٔ تلاش آنها و تلاش میلیونها افراد مشابه آنها براین فرض استوار بود که مباحث و موضوعات علوم جدید بی‌زیانند و فقط می‌توانند مسلمین را قوت بخشند. آنها خیلی کم درمی‌یافتند که علوم انسانی و اجتماعی بیگانه و نیز علوم طبیعی، جنبه‌های نظرگاهی بهم پیوسته از واقعیت، از زندگی، از دنیا و از تاریخند که با نظرگاه اسلامی بیگانه است. آنها خیلی کم از رابطهٔ ظریف و لازمی آگاه بودند که شیوه‌ها و روشهای این رشته‌های علمی و تصور آنها دربارهٔ حقیقت و علم را، با نظام ارزشی یک دنیای بیگانه بههم می‌پیوست. به همین علت اصلاحات آنها ثمری به‌بار نیاورد. از یک لحاظ، کیفیت راکد آموزش اسلامی دست‌نخورده باقی ماند. و از لحاظ دیگر آموزشهای جدید هرگز به اعتلایی نظیر آنچه در سرزمین مادری خود ایجاد کرده بودند، دست نیافتند. این آموزشها به عکس، مسلمانان را به تحقیقات و رهبری بیگانه وابسته کرد. علوم جدید به وسیلهٔ ادعای پر طمطراق عینیت علمی موفق شد آنها (مسلمانان هوادار تجدد) را از حقیقت خود متقاعد کنند، حقیقتی که برتر و علیه اسلام بود و اسلامی که به نظرهواداران پیشرفت، محافظه‌کار و عقب‌مانده بود.» (نقل از مقدمهٔ کتاب).

خواننده وقتی مطلب بالا را می‌خواند به مؤلف حق می‌دهد و انتظار دارد که او در توجیه نظر خود و ارائهٔ راه‌حل برای این تشخیص و تمییز باقی بماند و علل عدم موفقیت دیگران را از یاد نبرد. حال ببینیم مؤلف چه می‌گوید و چه در چنته دارد؟

کتاب کوچکی که اسماعیل راجی الفاروقی اخیراً با عنوان *اسلامی‌کردن علم* تألیف کرده و به وسیلهٔ مؤسسهٔ بین‌المللی فکر اسلامی چاپ و نشر شده است، گرچه کوچک است اما ادعایی بزرگ دارد. کتاب شامل چهار قسمت و سه ضمیمه است. مؤلف نخست به توضیح مسأله پرداخته و از حالت بیمارگونهٔ امت

تگی رسید و کاترین سیبولد از پروژهٔ سنگینی که سالها
آن بود رهایی یافت.

سیزدهم

ین چاپ *شیوه‌نامه* در سال ۱۹۸۲ منتشر شد. از جملهٔ
،، عنوان تازهٔ کتاب است.[2] شیوه‌نامه چاق‌تر هم شده است:
صفحه بدون احتساب صفحات آغاز به جای ۵۴۶ صفحهٔ
وازدهم. بیشتر تغییرات اعمال شده در متن، چنانچه در
ار کتاب نیز تصریح شده، به یکی از دو مقولهٔ زیر تعلق
ا تأثیر تکنولوژی جدید را در نقش مؤلف و ویراستار
: و یا دستورالعملهای دقیق‌تر و مفصل‌تری برای انجام
از اموری که در مراحل گوناگون تدارک یک کتاب پیش
به مؤلفان و ویراستاران می‌دهد. از جملهٔ فصلهایی که بکلی
شده است دو فصل «حق مؤلف» و «حروفچینی، چاپ و
ی» است. بقیهٔ مطالب کتاب نیز مرور شده و هر کجا لازم
ست مثالهای بیشتری به متن افزوده شده است. به گفتهٔ
، سیبولد:

هر کجا که ما تمامی مطالب را بازنویسی نکردیم سعی کردیم آنچه را که دیگر نگاه‌داشتنی نبود حذف کنیم. هر کجا که خود ما یا اشخاص مورد مراجعهٔ ما کمبودی را احساس کرده بودند مطالب تازه‌ای به متن افزودیم. و تقریباً در همهٔ فصول مثالها را افزایش دادیم و هر نکته‌ای کهنه شده بود آن را با آخرین اطلاعات تطبیق دادیم.

سیزدهمین چاپ *شیوه‌نامهٔ شیکاگو* اکنون یک سالی است که روی میز ویراستاران انگلیسی زبان (و غیر انگلیسی‌زبان) جای گرفته است و مانند نسخه‌های چاپ دوازدهم و نسخه‌های چاپهای قبل مورد مراجعهٔ مکرر ایشان است. ویراستاران فارسی‌زبان سالهاست در انتظار ظهور شیوه‌نامهٔ مشابهی از آن خود هستند ولی ظاهراً ساعت «سعد» آن هنوز فرا نرسیده است.[3] اما فراموش نکنیم که شیوه‌نامهٔ فارسی زمانی هم که منتشر شد و مورد استفاده قرار گرفت تازه در آغاز حیات خویش است. سودمندی آن وقتی به اوج خود خواهد رسید که چون *شیوه‌نامهٔ شیکاگو* بارها تجدید چاپ شود و مطالب آن با بهره‌گیری از تجربیات عملی جامعهٔ ویراستاران بارها و بارها مورد تجدیدنظر قرار گیرد.[4]

---

۱) عنوان کتاب در چاپهای قبلی آن چنین بود: *A manual of style*
مشخصات کامل چاپ سیزدهم به‌شرح زیر است:
The Chicago manual of style, Chicago: University of Chicago Press, 13th ed. rev., 1982.

۲) تغییر عنوان کتاب به تبعیت از کاربرد عام بود. در جامعهٔ نشر همه کتاب را شیوه‌نامهٔ شیکاگو و یا به سادگی شیکاگو (the *Chicago*) می‌خواندند.

۳) نخستین کوشش جدی در این راه کتاب مفصلی است که دکتر میر شمس‌الدین ادیب سلطانی در آغاز دههٔ ۱۳۵۰ با عنوان *راهنمای آماده‌سازی کتاب* در مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین تألیف کرد. این اثر به عللی هنوز منتشر نشده است ولی نسخه‌های فتوکپی شدهٔ دستنوشت آن در بعضی از کتابخانه‌ها در دسترس اهل تحقیق بوده است. کوشش برای تألیف یک شیوه‌نامهٔ فارسی در مؤسسات انتشاراتی بزرگ و از جمله در مرکز نشر دانشگاهی ادامه دارد.

۴) مطالب این مقاله با استفاده از متن سخنرانی خانم کاترین سیبولد دربارهٔ تاریخچهٔ شیوه‌نامهٔ شیکاگو نوشته شد. مشخصات آن به شرح زیر است:
Catharine Seybold, "A Brief History of the Chicago Manual of Style", *Scholarly Publishing* (Feb. 1983), 163-177.

[illegible]

یکنواخت کند. «نسخه‌پرداز همچنین باید مواظب بالا رفتن هزینه‌ها باشد و مشکلات فنی را نیز پیش‌بینی و پیشگیری کند. در این میان کیفیت نبایستی هرگز فدا گردد. در نتیجه نسخه‌پرداز باید در تمام اوقات با ظرافت و نکته‌سنجی عمل کند.»

یازدهمین چاپ شیوه‌نامه که در سال ۱۹۳۹ منتشر شد، با صفحه‌آرایی جدید و افزایش مثالها کم‌وبیش به شکلی درآمده بود که امروزه برای ما آشناست. فصل تازه‌ای دربارهٔ تنظیم کتابنامه و مقداری مطالب جدید دربارهٔ حروفچینی جدولها و متون ریاضی به کتاب افزوده شده بود. بخش «نکات قابل توجه نویسندگان» نیز بکلی بازنویسی شده بود. از جمله از نویسندگان خواسته شده بود تعداد و مقدار حواشی توضیحی خود را به حداقل برسانند چون «پانوشت صفحات کتاب را قشنگ‌تر نمی‌سازد.» به نویسندگان همچنین گفته شده بود هر تغییری می‌خواهند بدهند در «خبر» بدهند و نه در نمونهٔ چاپی. «چنین تغییراتی گران تمام می‌شود. به یاد داشته باشید که برای اصلاح خبر تنها چند حرکت قلم کافی است اما برای اصلاح نمونهٔ چاپی به خدمات یک اپراتور ماهر نیازمندیم.» این نصیحت پس از گذشت چهل و چند سال هنوز هم صادق است، مضافاً اینکه، برای وارد کردن تغییرات تازه در متن پس از حروفچینی، در حال حاضر به خدمات بیشتر از یک نفر نیاز است. اغلب یک اپراتور ماهر و یک نمونه خوان قابل و یک گرافیست درجه اول باید دست به دست هم بدهند تا یک تغییر دیرهنگام ــ مثلاً در مرحلهٔ ماکت ــ در متن انجام بگیرد.

چاپ دوازدهم

دوازدهمین چاپ شیوه‌نامه که در سال ۱۹۶۹ انتشار یافت محصول هشت ماه کار مداوم دو ویراستار ارشد و جمع دیگری از کارمندان باسابقهٔ مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه شیکاگو بود. بیست سال از تاریخ آخرین تجدیدنظر می‌گذشت. روشهای حروفچینی و چاپ دگرگون شده بود. تدوین کنندگان چاپ جدید، بروس یانگ (Bruce Young) و کاترین سیبولد (Catharine Seybold)، تمامی فصول شیوه‌نامه را دوباره از نظر گذراندند و با توجه به شرایط تازه سودمندی هر بخش یا فصل موجود را محک زدند. بدینسان تصمیم به حذف پاره‌ای مطالب و بازنویسی اساسی بخشهای دیگر گرفته می‌شد. به گفتهٔ کاترین سیبولد:

اول ما نمونه‌های حروف را که تقریباً نیمی از حجم یازدهمین چاپ کتاب را تشکیل می‌داد حذف کردیم. چاپخانهٔ دانشگاه نمونهٔ حروف خود را به‌صورت کتابچهٔ مستقلی درآورده بود که در اختیار مشتریان قرار می‌داد. ما در عین حال به‌خاطر ویراستاران و نویسندگانی که قصد تعیین حروف مطالب کتابهای خود را دارند چند صفحهٔ حروفچینی شده با آن نوع حروفی که در چاپخانه‌ها فراوان است به‌عنوان نمونه در کتاب گنجانیدیم.

سپس قسمت «نکات قابل توجه» را که از اولین چاپ شیوه‌نامه زینت‌بخش آن بود با احساسی از تأسف کنار گذاشتیم. دستورالعملهایی را که هنوز معتبر بود در اولین بخش کتاب که به سادگی عنوانش را «کتاب‌پردازی» گذاشتیم و نسبت به گذشته توسعه پیدا کرده بود جا دادیم. بخش اول اکنون از چهار فصل تشکیل می‌گردید. اولین فصل «اجزای کتاب» بود که عناصر اصلی بخش مقدماتی سابق در آن حفظ شده بود ولی تأکید اکنون روی محتوای هر جزء بود، روی موادی که در آن می‌گنجید، و نه روی ملاحظات مربوط به نوع و اندازهٔ حروف مناسب برای آن و نوع صفحه‌آرایی آن. دو فصل بعدی که به‌ترتیب «آماده‌سازی متن» و «نمونه‌خوانی» بودند نویسندگان و بالأخص نسخه‌پردازان (کپی‌ادیتورها) را مخاطب قرار می‌دادند. چهارمین فصل بخش اول در مورد وظایف مؤلفان و ناشران در زمینهٔ حق مؤلف مخصوصاً در ارتباط با استفاده از آثار دیگر مؤلفان و نویسندگان بود و به تفصیلی به جزئیات امر می‌پرداخت که از یازدهمین چاپ شیوه‌نامه دقیق‌تر و مبسوط‌تر بود.

هرچند سال یکبار با اصلاحات و تجدیدنظرهای لازم به بازار عرضه می‌شد ادامه یافت: چاپ دوم در سال ۱۹۱۰، چاپ سوم در سال ۱۹۱۱، چاپ چهارم در سال ۱۹۱۴، چاپ پنجم در سال ۱۹۱۷ و چاپ ششم در سال ۱۹۱۹ منتشر شد. تاریخ چاپهای بعدی کتاب تا به امروز به شرح زیر بوده است: چاپ هفتم ۱۹۲۰، چاپ هشتم ۱۹۲۵، چاپ نهم ۱۹۲۷، چاپ دهم ۱۹۳۷، چاپ یازدهم ۱۹۴۹، چاپ دوازدهم ۱۹۶۹ و بالاخره چاپ سیزدهم ۱۹۸۲.

مطالب کتاب در هر چاپ اصلاح‌شدهٔ تازه برپایهٔ تجربیات ویراستاران مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه شیکاگو و در بسیاری موارد با توجه به تجارب ویراستاران مؤسسات دیگر و نیز با توجه به‌پیشرفتهای فن چاپ و تغییراتی که در قواعد کتابداری و فهرست‌نویسی پیش آمده بود مورد تجدیدنظر قرار گرفته بود. و البته شیوه‌نامه در فاصلهٔ دو چاپ اساسی بارها تجدید طبع می‌شد تا بازار خالی نماند. مثلاً از دوازدهمین چاپ کتاب در طول چهارده سالی که در بازار بود جمعاً ۱۵۳ ۵۰۰ نسخه به‌فروش رسید. اولین سفارش ناشر از این چاپ کتاب به چاپخانه بیست‌هزار نسخه بود که همگی قبل از انتشار کتاب پیش‌خرید شدند. و بد نیست بدانیم که سر جمع فروش تمامی نسخه‌های کتاب از چاپ اول تا چاپ یازدهم در حدود ۱۵۷ ۰۰۰ نسخه بوده است.

چاپ هشتم

ر هشتمین چاپ کتاب (۱۹۲۵) دیگر مخاطبان آن مشخص ‌مده‌اند. در پیشگفتار نوشته شده است که کتاب به‌قصد کمک به نویسندگان و ویراستاران و آگهی‌نویسها و چاپخانه‌دارها و ‌ونه‌خوانها و ناشران» تهیه شده است. در این چاپ همچنین یک بخش جدید بیست صفحه‌ای به کتاب افزوده شده بود که روش تعیین حروف متن و اجزای مختلف کتاب و روابط متقابل این بخشها را باهم با توجه به اصول صفحه‌آرایی روشن می‌کرد. به گفتهٔ تهیه‌کنندهٔ مطلب:

> هر کتاب از نظر ظاهری نمونهٔ مجسّم موضوع آن است. بنابراین تناسب ظاهر کتاب با موضوع آن شرط اول یک کتاب خوش چاپ است. برای دستیابی به این هدف بایستی میان همهٔ عوامل و عناصری که سیمای کلی کتاب را تشکیل می‌دهند، از جمله اندازه و نقش حروف چاپی مورد استفاده... تعادل و توازن برقرار شود.

نویسنده پس از ارائهٔ صورت تفصیلی اجزای کتاب از صفحهٔ عنوان کوتاه گرفته تا آخرین صفحات فهرست راهنما چنین ادامه می‌دهد:

> ترتیب و توالی این بخشها و روابط آنها با یکدیگر، توده‌های حروف تشکیل‌دهندهٔ آنها و فواصل خالی بین آنها، یکدست بودن حروف عنوانهای اصلی و فرعی و تزییناتشان ــ اینها عواملی هستند که شخصیت کتاب را پدید می‌آورند.

در همین چاپ شیوه‌نامه نویسنده هنوز مجاز است متن کتاب را به‌صورت ماشین شده و یا دستنوشتهٔ کاملاً خوانا به ناشر تحویل دهد (از چاپ یازدهم به این طرف است که تحویل متن تنها به شکل ماشین شده مجاز اعلام می‌شود). در عین حال گفته شده است که نویسندهٔ کتاب مسئول گرفتن اجازه از صاحبان آثاری است که قسمتهایی از اثرشان را در کتاب خود نقل کرده است. و در همین چاپ در شرح وظایف نسخه‌پرداز برای نخستین‌بار به تعریف «ویرایش» برمی‌خوریم. «ویرایش حوزهٔ معنایی بسیار وسیعی دارد. معنی ارزیابی دقیق و انتقادی متن از آن مستفاد می‌شود. معهذا نسخه‌پرداز مجاز نیست به چنین نوعی از ویرایش بپردازد مگر اینکه قبلاً مجوّز این کار را دریافت کرده باشد. حتی یک کلمه که باعث تغییر مفهوم کلام نویسنده بشود نباید دست بخورد.» نسخه‌پرداز در عوض مجاز است حروف قسمتهای مختلف متن را طبق مشخصات تعیین شده معلوم کند و روش نویسنده را نیز در مورد استفاده از حروف بزرگ، نقل‌قولها، املای کلمات و نقطه‌گذاری و حتی جمله‌بندی یکدست و

چاپ می‌پرداخت و بالأخره در یک پیوست ده صفحه‌ای بعضی نکات مهم و قابل توجه برای راهنمایی نویسندگان و مؤلفان چاپ شده بود. از جمله از نویسندگان خواسته شده بود متن کتابها را مرجحاً به صورت ماشین شده و اگر نشد به صورت دستنوشتهٔ کاملاً خوانا تحویل دهند. و نیز توصیه می‌شد که مؤلفان متن دستنوشته را لوله نکنند و به هنگام خواندن نمونه‌های چاپی به یاد داشته باشند که وارد کردن اصلاحات تازه در متن «خرج برمی‌دارد.» *شیوه‌نامه* از نمونه‌خوانها می‌خواست «نمونه‌ها را طوری بخوانید که انگار خودتان مؤلف آن هستید و شهرت و ثروت شما بسته به دقت نظر شماست.» توصیهٔ *شیوه‌نامه* به «نمونه‌خوان دستیار»، جوانترین فرد در ردهٔ سلسله مراتب ویرایش، همو که به هنگام نمونه‌خوانی دو نفره «خبر» را در دست می‌گیرد و از روی آن به صدای بلند می‌خواند تا «نمونه‌خوان مسئول» که نمونهٔ حروفچینی را در دست دارد جا افتادگیها را کشف کند، این است: «حنجرهٔ خود را طوری تربیت کنید که بتوانید با صدایی ملایم و آرام و در عین حال واضح مطالب را بخوانید. فکر نکنید همهٔ کسانی که در اتاق هستند لازم است صدای شما را بشنوند.»

پیشگفتار چاپ اول امضا ندارد اما پیشگفتار *شیوه‌نامهٔ* چاپ ۱۹۳۷ هویت نویسنده را آشکار می‌سازد و او را لوئیس وارمینگ (Louis Warming) معاون سرویراستار وقت مرکز انتشارات می‌خواند. در پیشگفتار چاپ اول برداشت صحیحی از قواعد ویرایش شده است که چون خواندنی است و در بسیاری از پیشگفتارهای چاپهای بعدی و از جمله پیشگفتار چاپ سیزدهم تکرار شده است ما آن را نقل می‌کنیم.

چنین قاعده‌ها و دستور العملها را با توجه به طبیعت کار نمی‌توان با جمود و خشکی قانون نقش شده بر سنگ به کار بست. ما این قواعد را برای موارد متوسط در نظر گرفته‌ایم و آنها را بایستی با مقداری قابلیت انعطاف به کار برد. موارد استثنا همیشه پیش می‌آید و جای کافی برای ابراز ابتکار و تشخیص فردی، در این میان وجود دارد... در سراسر کتاب فرض براین است که هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که به طور مطلق خدشه ناپذیر باشد... به طور کلی می‌توان گفت که هرگاه عملی صورت نمی‌گیرد که خلاف طبع سلیم و عقل و منطق باشد. خواست صریح مؤلف بایستی مورد احترام قرار بگیرد.

نویسندهٔ پیشگفتار توجه دارد که زمینه‌های گوناگون علم و تحقیق هر کدام نیاز به شیوه‌ای خاص خود دارند و همه را نمی‌توان به یک چوب راند. «حتی اگر مطلوب باشد که همهٔ انتشارات دانشگاه را از لحاظ ظاهر و شیوه مؤکداً یکدست کنیم اجرای چنین نیتی در عمل غیر ممکن خواهد بود.» پیشگفتار چاپ اول در پایان بند دیگری که آنهم به اندازهٔ کافی خواندنی و نقل کردنی است چنین ادامه می‌یابد:

به‌عقیدهٔ ما *شیوه‌نامه* در شکل کنونی آن یک مجموعهٔ نسبتاً جامع و در حد معقولی هماهنگ و تا حد مطبوعی عملی از دستورها و راهنمایی‌هاست که برای کمک به همهٔ کسانی که حسب‌الوظیفه در تماس مستقیم با چاپخانهٔ دانشگاه قرار می‌گیرند تدوین شده. هرگاه این مختصر علاوه بر مقصود اصلی خود، جمع دیگری از جویندگان راه در دهلیزهای تاریک هزارخم شیوه‌های حروفی و چاپی را نیز مفید افتد فبها المراد! منظور مؤلفان از تألیف آن در حد کفایت و بیش از کفایت حاصل شده است.

در حقیقت بسیاری از «جویندگان راه در دهلیزهای تاریک هزارخم شیوه‌های حروفی و چاپی» از سال ۱۹۰۶ به‌این طرف *شیوه‌نامه* را مفید یافته و از راهنماییهای آن سود برده‌اند. در پیشگفتار چاپ دوم *شیوه‌نامه* که در سال ۱۹۱۰ منتشر شد از اینکه کتاب مورد قبول و استفادهٔ اهل فن در مؤسسات انتشاراتی و چاپخانه‌های امریکا و کانادا قرار گرفته اظهار خشنودی شده بود. استقبالی که از نخستین چاپ کتاب شد از چاپهای بعدی آن نیز که

«شیوه نامهٔ» دانشگاه شیکاگو

کریم امامی

دربارهٔ ویرایش و چند و چون آن در این صفحات پیش از این سخن بسیار گفته شده است، چندانکه جمعی از خوانندگان نشر دانش حالا دیگر ای بسا مقولهٔ ویرایش را چون قصه‌ای مکرّر ملال‌آور بیابند. شک نیست که کار ویرایش پر از دقایقی است که در نظر اکثریت مردم باسواد و حتی کتابخوان ممکن است بی‌اهمیت جلوه کند. کند و کاو دربارهٔ مرجع بودن راه «الف» بر راه «ب» در مورد نکته‌ای از نکات گوناگونی که در امر آماده‌سازی ‌و چاپ کتاب پیش می‌آید یقیناً برای همهٔ خوانندگان مجله جالب ‌وجه نتواند بود. اما نشر دانش در این زمینه نشریه‌ای است خصصی و برآن است تا به صورتی مستمر و سازمان یافته به شریح جنبه‌های مختلف کار ویرایش ــ که مآلاً تعیین کنندهٔ کیفیت تابهای منتشر شده در کشور است ــ بپردازد. جوانان علاقه‌مند به ار کتاب هرگاه از خواندن مطالبی از این دست خسته شوند باید ‌خود بپرسند آیا واقعاً به کار کتاب و ویرایش علاقه‌مندارند یا نه.

بحث کنونی ما دربارهٔ کتابی است که در کشورهای گلیسی‌زبان یار و مددکار و در حقیقت مهمترین ابزار کار راستاران به شمار می‌رود: شیوه‌نامهٔ شیکاگو (The Chicago manual of st) یا به روایتی آشناتر راهنمای آماده سازی کتاب شگاه شیکاگو[1] که طی سیزده چاپ و هفتاد و هفت سال عمر به ازه‌ای اطمینان و اعتماد اهل فن را به خود جلب کرده است که ‌وزه آن را «انجیل ویراستاران» می‌خوانند. اگر ویراستاران ت میز خود می‌خوابیدند شیوه‌نامهٔ شیکاگو را می‌توانستیم کتاب ‌بنی آنان بنامیم. و در هر حال در روز یا شب، کتابی است مورد جعهٔ مکرر و مفصل همهٔ کسانی که به نحوی در کار کتاب دست ند.

ترجمهٔ شیوه‌نامهٔ شیکاگو به فارسی، عیناً به شکلی که هست مطلوب نیست، چون اولاً کتاب به مسائل ویرایش ترجمه که قسمت اعظم وقت ویراستاران ما را می‌گیرد نمی‌پردازد و ثانیاً به همهٔ مسائلی که می‌پردازد ــ از اجزای کتاب گرفته تا تحصیل حقوق نشر و روشهای تنظیم ارجاعات و فهرستها و تمامی جنبه‌های حروفچینی و چاپ ــ برمحور زبان انگلیسی و کاربردهای آن است. اما همهٔ مطالبی که دربارهٔ ویرایش و آماده‌سازی کتاب تاکنون به فارسی نوشته شده با بهره‌گیری از اصول مطرح شده در شیوه‌نامهٔ شیکاگو بوده است و هر کس نیز از این پس قصد هر نوع کار جدی را در این زمینه داشته باشد از استفاده از این کتاب بی‌نیاز نخواهد بود.

چاپ اول

نخستین چاپ شیوه‌نامه در سال ۱۹۰۶ منتشر شد. چند سال پیش از آن، مؤسسه انتشارات دانشگاه شیکاگو برنامهٔ انتشاراتی وسیعی را به مناسبت دهمین سالگرد تأسیس دانشگاه به‌مرحلهٔ اجرا درآورده بود و برای این منظور دفتر خاصی را برای نسخه‌پردازی متون و خواندن نمونه‌های چاپی در جوار چاپخانهٔ دانشگاه به وجود آورده بودند. یادداشتهای نسخه پردازان و نمونه‌خوانها دربارهٔ چند و چون کار در راه پدید آوردن یک نوع هماهنگی و یکدستی ــ اصل اول از اصول ویرایش کتاب ــ مادهٔ خام چاپ اول کتاب را فراهم آورده بود. چاپ اول دویست صفحه داشت که تقریباً هشتاد صفحهٔ آن از نمونه‌های حروف تشکیل می‌شد. هفتاد و پنج صفحهٔ دیگر دربارهٔ قواعد نگارش درست بود. بخش دیگری از کتاب که تنها دوازده صفحه داشت به تشریح اصطلاحات فنی

فارسی مصدر «خواندن» را نباید تجزیه کرد و «خوا» را در انتهای یک سطر و «ندن» را در ابتدای سطر بعد آورد ــ م.). این جهان جولانگاه نمونه‌خوان است که با تمام وجودش حاضر است بکشد و کشته شود تا ثابت کند که در مثل، «England» را باید در آخر سطر به شکل «-Eng» شکست و نه به شکل «-En». در همین جهان پرماجرا است که سرانجام با جبههٔ ویراستاران یکدنده مواجه خواهیم شد؛ ویراستاران یکدنده‌ای که (به قول خودشان) فقط «سرویراستاری» به همان اندازه یکدنده کم دارند تا آنان را، پرچم راستی به دست، به جنگ کج‌آیینیها روانه کند.

دربارهٔ این پدیده چه می‌توان گفت؟ به گمان من، سرویراستاران خواهند گفت خودتان را با مسائل مهمتر درگیر کنید؛ پر بیجا هم نمی‌گویند. بعضی هم احتمالاً خواهند افزود که شکستن مصدر، دست کم در مواردی معین، نزد بسیاری از صاحبنظران امروزی مجاز شناخته شده است؛ و این که صاحبنظرانی هم هستند که قدرت و نفوذی کمابیش همسنگ دیگران دارند و درعین حال، برخی از آنان ترجیح می‌دهند «England» را پس از «-En» بشکنند و برخی دیگر پس از «-Eng». می‌بینیم که حتی رسم‌الخط ناشر نیز رنگ عقیده و سلیقه شخصی به خود می‌گیرد، و این لااقل در مورد رسم‌الخط مؤسسه‌ای که من در آن کار می‌کنم صادق است: جایی که من چهارچشمی پاییده‌ام تا هیچ دستورالعمل مکتوبی در این باره از زمین سبز نشود.

می‌توانید بپرسید: خوب، پس با مؤلفی که بجای «آنان هستند» با اصرار تمام می‌نویسد «آنان هست»، یا «جرج» را «ژرج» می‌نویسد، و یا در متنی به کوتاهی سرود «مارسی» مصدرها را در آخر سطر می‌شکند. چگونه باید تا کرد؟ بعد از آنهمه «بواش بیا، یواش برو»ها، که کردم، در اینجا با قاطعیت می‌گویم در چنین مواردی ویراستار باید یکدندگی کند ــ آنهم نه به آداب ملایمی که در آغاز این سخن گفتم؛ بلکه با سرسختی تمام یکدندگی کند. در اینجا ویراستار حتی مجاز است هر تغییری را که لازم می‌داند در اثر پدید آورد بی‌آن که هرگز با مؤلف مشورت کند. مجاز است کتاب را به هر سبکی که خود می‌خواهد چاپ کند و صحافی کند و خیالش هم تخت باشد که همهٔ دستکاریهای او هم در چارچوب قرارداد مجاز خواهد بود و هم نزد جامعه مستحسن. اما در این باره فقط یک مشکل هست، و آن این که چنین مؤلفی اصلاً وجود خارجی ندارد؛ لااقل در میان مؤلفانی وجود خارجی ندارد که عقلشان آن‌قدر به سامان هست که قادرند کتابی بنویسند که تا مرحلهٔ نسخه‌خوانی برسد؛ آنهم در مؤسسهٔ نشری که پایگاه دانشگاهی دارد. بیگمان، هستند مؤلفانی که درست از همین قماشند؛ اما مشغلهٔ آنان، خوشبختانه، دیگر است.

با این تفاصیل، علی‌رغم تمایل طبیعی و شناخته‌ای که ما ویراستاران به محق بودن داریم، نیز علی‌رغم گرایش کذایی ما به آتش مزاجی و نخوت، باز هم در واپسین گام کتابهای بسیار کمی باز می‌ماند که ویراستاران وظیفه‌شناس دانشگاهی بتوانند بر سر آنها به طور نسبی یکدندگی کنند؛ هر چند هیچ کتابی هم برجای نمی‌ماند که ویراستاران بتوانند آن را دربست و بی‌هیچ تغییری بپذیرند.

البته، ویراستاران از این نظر تنها نیستند. گرایش به سازش و پرهیز از یکدندگی در بسیاری از تلاشهای والای زندگی نقش بسیار اساسی و مؤثر می‌تواند داشته باشد؛ از جمله در زندگی زناشویی، یا در روابط بین‌المللی. ویرایشگر به راستی یکدنده، گیرم که چنین کسی اصلاً وجود داشته باشد، به حق شایستهٔ شغلی که دارد نیست. با همهٔ این احوال، چه لذتی می‌داشت اگر آدم راستی راستی می‌توانست همهٔ حرفهایش را با یکدندگی به کرسی بنشاند!

---

* این نوشته از روی سخنرانی نویسنده در نشست سالانهٔ «انجمن ناشران دانشگاهی» که در ژوئن ۱۹۸۱ در سان‌فرانسیسکو برگزار گردید، تهیه شده است. متن آن سخنرانی تا همین اواخر گم شده بود.

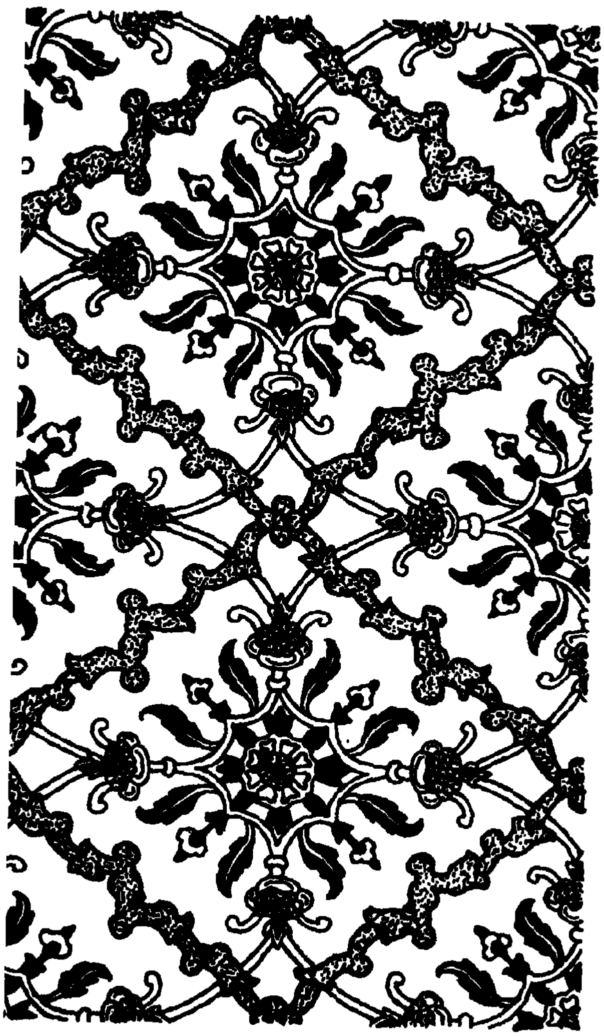
خدا را کجا می‌توان دید

از شیخ [ابوالحسن خرقانی] پرسیدند که: تو خدای را کجا دیدی؟ گفت: آنجا که خویشتن ندیدم.

فریدالدین عطار ـ تذکرة‌الاولیاء

گرو روشنایی و وقار شیوهٔ نگارش آن است. و ویرایش زبان با همین حوزهٔ اصلی از کار نویسندگان سروکار دارد.

و جالب اینجا است که درست در همین مرحله از کار ویراستاری است که، با همهٔ اهمیتش از دید ناشر، هیچ جایی برای ویراستار یکدنده باز نیست. مهم نیست که ویراستارِ زبان کارکشته است یا خام، خردمند است یا خل؛ نیز مهم نیست که مؤلف پذیرا است یا تنگ حوصله؛ نسبت به زبان گوش حساس دارد یا کر؛ مهم این است که در این مرحله ویراستار فقط می‌تواند پیشنهاد بکند؛ ولی مؤلف هم می‌تواند نپذیرد. کتاب، کتابِ مؤلف است، ناگزیر اگر به زبان خود او هم نباشد، باری به زبانی باید باشد که دلخواه او است. در اینجا روند کار منحصراً روند گفتگو و اظهارنظر می‌تواند باشد و بس. تنها از رهگذر همین روند است که ویراستار خوب می‌تواند پیشنهادهای اصلاحیش را بیشتر به مؤلف بقبولاند؛ یا توجه مؤلف را به طرز جدی‌تری به اهمیت پرسشهایش معطوف دارد. ولی حتی اگر صاحب اثری ناآگاه با لجبازی تمام اولین و آخرین پیشنهادهای هر ویراستار مستعد و کاردانی را مطرود بشمارد و اولین و آخرین پرسشهای راهگشای او را ناشنوده بینگارد، هیچ کاری از دست ویراستار کارکشته برنمی‌تواند آمد جز آن که سلیقهٔ او را بپذیرد.



۴ ـ نسخه‌خوانی

وبالأخره مرحلهٔ چهارم نسخه‌خوانی است که خود جنبه‌های مختلف دارد، از جمله تحمیل رسم‌الخط و شیوهٔ نگارش ناشر ـ چنانچه چنین چیزی وجود داشته باشد ـ، از میان بردن لغزشهای قلمی، یکدست کردن املا، دستور، نحو، نقطه‌گذاری و جنبه‌های دیگر از همین شمار. در اینجا به جهان جالبی گام می‌نهیم که در آن سازش ناپذیری ـ یا اگر خوش دارید، همان یکدندگی ـ نه تنها رواج عام دارد، بلکه تا حدی موردتوقع هم هست. این جهان عرصهٔ نسخه‌خوان است که ـ گوش شیطان کرا ـ نیک می‌داند در قاموس رسم‌الخط ناشر، فرضاً، فقط «2d» به عنوان کوتاه شدهٔ «second» می‌گنجد و نه «2nd»؛ نیز از حقایق ابهام‌انگیز بسیار دیگر به طور عموم باخبر است، از این شمار که، فی‌المثل، هیچ مصدر بسیطی را هرگز نباید به ضرورت تمام شدن سطر دو نیمه کرد و نیمی از آن را در آغاز سطر بعدی نوشت (چنانکه مثلاً در

در محیط کار من غالباً چنین است که فرضاً داور متخصص می‌گوید یک سوم اثر را باید زد؛ ویراستار می‌گوید نصف آن را باید زد (و یا برعکس)؛ نویسنده می‌پذیرد که سی درصد آن را بزند ولی در عمل می‌کوشد تا با حذف ده درصد کار را فیصله دهد. در چنین وضعی چه می‌باید کرد؟ بهترین کار آن است که ویراستار باز هم داور متخصص دیگری را از خارج به کمک فرا خواند. چنین داوری غالباً به حذف مقدار بیشتری از نسخهٔ تعدیل شده حکم می‌کند و نویسنده با اخم و تخم بدین کار تن می‌دهد. ولی در عمل، تا کار به این مرحله برسد همهٔ طرفهای درگیر چنان در کش و قوس چانه‌زدنها خسته و وامانده می‌شوند که در بیشتر موارد عین دستنویس اثر را به دست نسخه‌خوان می‌سپارند و ضمن یادداشتی از او می‌خواهند تا در صورت امکان از حجم آن بکاهد. پس می‌بینیم در اینجا هم که آدم بنابر اصول می‌خواهد یکدنده بماند، کارش از فرط خستگی به سازش می‌کشد. با این دیگر چه می‌شود کرد؟ تا بوده چنین بوده است؛ نه تنها در کار ویراستاری که در زندگی هم.

حکم به یکدنده بودن را شاید، در مقام نظر، بتوان دربارهٔ هر موضوع دیگر هم که بر سر آن شخص ویراستار با یک یا چند داور متخصص اتفاق نظر دارد، صادر نمود ــ مثلاً در این باره که فلان کتاب جغرافیا به نقشه‌هایی بیشتر یا به فصلی پرمایه‌تر در باب آلمان نیاز دارد. اما من این نظر را عموماً تأیید نمی‌کنم. کتاب به همین شکل هم که هست، چاپ و انتشارش همان خرج را خواهد داشت و ــ اگر نوعاً تک نگاشته‌ای (monographs) تخصصی باشد ــ به ظن نزدیک به یقین، به همراه نقشه‌های بیشتر یا فصلی پرمایه‌تر در باب آلمان هم به همان تعداد فروش خواهد رفت که بدون آنها. ویراستاری که با نظرات اصلاحی داور متخصص در این گونه موارد موافق است، می‌باید دلایل امر را با نویسندهٔ کتاب در میان بگذارد؛ اما چنانچه نویسنده از انجام آنها سر باز زند، به نظر من، باید جانب او را محترم دارد. در مقابل، کتابی که به اعتبار محتوایش بیش از اندازه طولانی است، از همهٔ جهات نامطلوب است: هزینه‌اش بالا می‌رود؛ فروشش پایین می‌افتد؛ معرفی‌کنندگان را می‌رماند و منتقدان را به ریشخند وا می‌دارد. چنین کتابی را چه کسی خواهد خواست؟ در این مورد بخصوص، همان طور که گفتم، باید عطای نویسندهٔ لجوج را به لقایش بخشید.

جا دارد اشاره‌ای هم به گزینش عنوان بکنیم. مؤسسات نشر دانشگاهی، از جمله مؤسسه‌ای که من عضو آنم، حق اظهار نظر نهایی دربارهٔ عنوان کتاب را در بسیاری از قراردادها به ناشر وا می‌گذارند. عنوان کتاب، به دلایل بسیار آشکار، موضوعی نیست که ناشر بخواهد دست نویسنده را در انتخاب آن باز بگذارد؛ و خوشبختانه بخش بسیار بزرگی از اختلاف نظرها در این باره، با کمی ترغیب و سازش، به خوشی از میان برداشته می‌شود. اما در اینجا هم گهگاه با نویسندگانی سروکار پیدا می‌توان کرد که گرایشی بیمارگونه به یافتن عنوانهای گنگ و عوضی برای کتابهای خود دارند؛ عنوانهایی از آن قماش که با هیچ معیار معقولی جور درنمی‌آیند و خود به هیچ دردی نمی‌خورند جز آن که هر امکانی را که برای تبلیغ و بازاریابیِ مؤثر در اختیار ناشر هست به طرز مؤثری از میان ببرند. به منظور پیشگیری از این‌گونه بلایا است که مؤسسات نشر دانشگاهی قراردادها را به صورتی که گفتم تنظیم می‌کنند. توصیهٔ من در این باره نیز همان است که تا می‌توانید سازش کنید؛ اما اگر همهٔ راهها را برای رسیدن به سازشی معقولانه بسته یافتید، در آن صورت به قرارداد استناد کنید و برای کتاب عنوانی را برگزینید که با شنیدن آن، خون در رگهای هیچ مدیرفروش صدیقی یخ نزند.

۳ ــ ویرایش زبان

سوم، مرحلهٔ ویرایش زبان است ــ یعنی ویرایش به منظور رسیدن به روشنایی و روانی بیان. و این با مسائل ابتدایی دستور و نحو و انسجام سخن و مانند اینها ربطی ندارد؛ مسائل اخیر را من در مرحلهٔ چهارم، یعنی نسخه‌خوانی، جای می‌دهم. ویرایش زبان نوعاً کاری است که من بهتر از کارهای دیگر انجام می‌دهم و با آن انس و الفتی دیگر دارم، شاید بدان دلیل که این کار با پویایی مختص نویسندگی و خوانندگی نزدیکترین پیوند را دارد. تأثیر هر کتابی، به ویژه در زمینه‌های علوم انسانی و اجتماعی، گذشته از حوزه‌های روزنامه‌نگاری و داستان‌نویسی، تا حد بسیار زیادی در

[illegible]

[illegible] — ۸

[illegible]

[illegible] (guideposis) [illegible] (subhead) [illegible]

رئیس همان دانشگاه نوشته و برای چاپ پیشنهاد شده است، اعمال گردد؛ نیز همان سیاست می‌باید دربارهٔ مجموعهٔ اشعاری اجرا شود که از طبع همسر مدیر عامل همان مؤسسهٔ نشر تراوش کرده است.

البته ویراستار می‌تواند بکوشد تا ناشر را به تغییر سیاست گزینشی خود ترغیب کند؛ یا با او به مذاکره بپردازد تا در این باره استثنایی قائل شود؛ و یا از او توضیحی بخواهد تا بر اساس آن بتواند کتابی را برای نشر بپذیرد که در مرز کتابهای پذیرفتنی و ناپذیرفتنی جای می‌گیرد؛ ولی مادام که سیاست کلی ناشر آشکارا نوع خاصی از کتب را مستثنی می‌کند، ویراستار موظف است از قبول چنان کتابها قاطعانه سر باز زند.

تازه، آثاری هم که طبق سیاست کلی ناشر پذیرفتنی قلمداد می‌توانند شد، باید با این سه ضابطه سنجیده شوند: کیفیت بالا، بازار فروش، و چیزی که می‌شود آن را پیامدهای سیاسی نشر یا عدم نشر آن آثار نام کرد و این سومی خوشبختانه برای اغلب ناشران مطرح نیست.

ناشران دانشگاهی همگی از خارج با عوامل محدود کننده بر علیه نشر کتابهای بد رویارویند ــ از نوع کمیته‌های تخصصی در گروههای آموزشی دانشکده‌ها که اعضای آنها گزارشهای ویراستاران و داوران را دربارهٔ آثاری که به این مرحله از ارزشیابی رسیده باشند می‌خوانند و مورد بحث قرار می‌دهند. این کمیته‌ها هرگاه به اثری برخورند که در آن نشانه‌هایی از بد بودن باشد و در عین حال ببینند که آن اثر از سوی داور یا گزینشگری که خود صلاحیت چندانی ندارد به عنوان اثر خوب تلقی شده است، در آن صورت، چه بسا که خواهان ارزشیابی مجدد آن گردند و این بار حکم کنند که یک متخصص، و یا کسی که آن متخصص تعیین می‌کند، اثر را دوباره ارزشیابی کند. هرگاه در هر مؤسسهٔ نشر دانشگاهی شمارهٔ کتابهای بدی که از مراحل مختلف ویرایش می‌گذرند و به چاپ و نشر می‌رسند بیش از اندازه بالا رود، و آن کتابها نقدهای ناجوری را در پی داشته باشند که خود سزاوار آنند، در آن صورت، مدیر عامل آن مؤسسه باید به دنبال ویراستاری دیگر بگردد، و یا دانشگاه مزبور به دنبال مدیر عاملی دیگر.

به هر تقدیر، مسئولیت قبول هر اثر و رد هر اثری دیگر به طور عموم به گردن شخص مدیر عامل و سر ویراستار آن مؤسسهٔ نشر باقی می‌ماند (هر چند هر قبول و ردی از این دست، خود بر اساس گزارش داوران خارجی و تأیید کمیتهٔ گزینش صورت می‌پذیرد). هر تصمیمی در این باره نوعاً بر پایهٔ ترکیب خاصی از همان سه ضابطه استوار است که در بالا برشمردیم: یعنی کیفیت بالا، بازار فروش و ملاحظات سیاسی. این که در رسیدن به چنین ترکیبی کدام یک از سه ضابطهٔ یاد شده نقش تعیین کننده‌تری را بازی می‌کند، از ناشر تا ناشر فرق دارد؛ با اینهمه، همهٔ ناشران هر اثر ممتازی را با حداقل امکان فروش می‌پذیرند؛ همان طور که هر اثر پرفروشی را هم با حداقل کیفیت بالا قبول می‌کنند. البته کتابهایی هم هستند که گرچه هم به لحاظ کیفیت و هم بازار فروش در مرتبه‌ای فروتر جای می‌گیرند، باز هم انتشار آنها به ملاحظاتی دیگر (سوای سه ضابطهٔ بالا) مطلوب قلمداد می‌شود: مثلاً از آن رو که انتشار آنها رضای خاطر کسی را فراهم خواهد آورد که جلب عنایتش برای مؤسسهٔ نشر اهمیت دارد، یا انتشار آنها به ایجاد دژ مستحکمی در حوزهٔ علمی تازه‌ای خواهد انجامید؛ و یا به تأمین شهرت مؤسسه و اقبال بدان کمک خواهد کرد.

ممکن است به نظر برسد که در این کارها هیچ جایی برای ویراستار یکدنده باز نیست، ولی وضع در عمل چنین نیست. ترکیبهای خاصی که از ضوابط سه گانهٔ بالا به دست می‌آیند بسیار ظریفند: کتاب خوب و بازار فروش بد، فلان نوع کتاب و بازار فروش خوب، فلان نوع کتاب و بهمان نوع بازار فروش همراه با دلایل دیگر به سود نشر آن، و نظیر اینها. به هر تقدیر، به فرض وجود نوعی ثبات مالی، می‌شود از پس این گونه داوریها با اطمینان به درستی آنها به خوبی برآمد و از این راه برنامهٔ انتشاراتی آبرومندی را پی ریخت: اما تنها با این شرط که هیچ راه نابابی در مؤسسه جا نیفتاده باشد که از رهگذر آن بتوان انواع کتابهای بد را از مراحل ارزشیابی گذراند و به مرحلهٔ چاپ و پخش رساند.

کار بسیار حساس در این مقام گزینش داور در خارج از محیط مؤسسهٔ نشر است. داوری که اثر در دست بررسی را خواهد

در آداب ویراستار یکدنده*

نوشتهٔ جس بل Jess Bell
ترجمهٔ علی محمد حق‌شناس

چکیدهٔ مقاله

گاه پیش می‌آید که سازش از ویراستار ساخته نیست. اما در بیشتر اوقات، حتی وقتی حق هم با ویراستار است، وی باید به یاد بسپارد که اثر از آنِ نویسنده است؛ لذا هر تغییری در آن می‌باید با توافق با نویسنده صورت پذیرد.



از من خواسته‌اند تا «در آداب ویراستار یکدنده» سخن بگویم؛ و دلیلش هم به گمانم این است که مزا به چشم چنین کسی می‌بینند. با اینهمه، هرچه فکر کرده‌ام حتی یک دسته از آثار هم به خاطرم نرسیده است که دربارهٔ آنها بتوانم در مقام یک ویراستار صمیمانه بگویم هرگز حاضر به سازش نیستم؛ یا به ویراستاری دیگر توصیه کنم هیچ سازش نپذیرد. پس در قاموس من، ویراستار یکدنده به معنای کسی است که از آنچه در عرف عام جزء وظایف ویراستاران در قبال قاطبهٔ کتابخوانان، یعنی مصرف کنندگان کتاب، به شمار می‌آید، یا از آنچه هر آدم پروپاقرصی جزء وظایف آنان می‌داند، بیش از حدود ده درصد فاصله نگیرد؛ آنهم تنها در ده درصد از موارد و نه بیشتر (استدعا می‌کنم توجه داشته باشید که آنچه یاد کردم وظیفهٔ ویراستار در قبال کارفرمای او نیست، در قبال نویسنده هم نیست، بلکه در قبال خواننده است وبس).

اگر این تعریف را بتوان پذیرفت، در چارچوب آن من ویراستاری یکدنده‌ام، منتهی به آدابی خاص؛ و از دیگر ویراستاران هم می‌توانم با خیرخواهی تمام بخواهم تا در چارچوب همین تعریف و به همان آداب یکدنده باشند. این آداب چندان زیاد نیستند؛ اما بر هر یک سودی مترتب می‌تواند بود.

پیش از هر چیز، خوب است کارهای ویراستار را به این چهار مرحله سرشکن کنیم: گزینش اثر (باضافهٔ ارزشیابی آن)، ویرایش محتوا، ویرایش زبان، و نسخه‌خوانی.

۱ ــ گزینش و ارزشیابی اثر

در مرحلهٔ نخست، دو جای اساسی برای یکدندگی باز است. از آن دو یکی به نوع کتاب مربوط می‌شود و دیگری به انتخاب داور؛ یا خوانندهٔ متخصصی که کتاب را بخواند و درباره‌اش نظر بدهد.

تا آنجا که نوع کتاب در نظر است، امر گزینش ضرورتاً با سیاست کلی ناشر ربط پیدا می‌کند؛ اگر سیاست کلی ناشر در این باره یکدنده باشد، ویراستار گزینشگر نیز باید یکدندگی بخرج دهد. چنانچه یک مؤسسهٔ نشر دانشگاهی از سیاستی پیروی می‌کند که در چارچوب آن، جا برای چاپ و پخش انواع خاصی از کتب ــ مثلاً کتاب داستان و مجموعهٔ اشعار ــ باز نباشد، همان سیاست می‌باید فرضاً دربارهٔ مجموعهٔ داستانهای کوتاهی هم که به دست

لمه را نیز از خواننده می‌گیرد.»
اگرچه مجلهٔ حوزه دارای مطالب نو است، ولی خود از عیب
ر مطبوعات ما، یعنی تکراری بودن مطالب، مبرا نیست. مقالهٔ
یوم مطهری و سخنان امام و حضرت آیت‌الله العظمی منتظری
، از روی کتابها و روزنامه‌ها و مجلات دیگر نقل شده است.
طراحی و صفحه‌بندی حوزه با همهٔ دقت و ظرافتی که دارد
ی از اشکالات اساسی نیست. سرمقاله (سخنی در باب انتقاد)
مهٔ کوتاهی، بی‌جهت مثله شده و نصف آن در ابتدای مجله و
ب دیگر در انتها صفحه‌آرایی‌وچاپ شده است. این تجزیه
لا غیر ضروری و حتی غیر منطقی است. در صفحه‌آرایی
ات نیز سهوها و خطاهایی دیده می‌شود. از همه بدتر تنظیم
ۀ «استفاده از ادبیات فارسی» است که خواننده را پاك گیج
کند. چه صفحات بهم خورده و در انتهای صفحهٔ ۸۹ ناگهان
ب قطع شده و دنبالهٔ مقاله در صفحهٔ ۹۳ آمده و صفحه ۹۰ نیز
جای این که دنبالهٔ ۸۹ باشد دنبالهٔ ۹۱ است.
نکتهٔ دیگری که‌در مورد حوزه و به طور کلی نشریاتی مانند آن
گفت مربوط به نقل اقوال شخصیتهای بزرگ مذهبی و
سی است. این نقل قولهای ارشادگرانه اگر درحد معقول و بجا
، بدون شك مؤثر است ولی وقتی به افراط کشیده شد چه بسا
هٔ معکوس دهد و در خواننده اثر سوء بگذارد.
انتقادهایی که در اینجا ایراد شد به هیچ‌وجه از قدر و ارزش
م مسؤولان حوزه نمی‌کاهد. در بخش نامه‌ها، مکتوبی از یکی
خوانندگان چاپ شده است که ما با نقل مقدمهٔ این نامه سخن
را به پایان می‌بریم:
«حوزه رویش جوانه‌ای است شاداب، بر پیکر تنومند و تناور
ه علمیهٔ قم. جوانه‌ای که انتظار می‌رفت. سالها پیش، مثلاً پس
قیام امام در پانزده خرداد، بروید و به برگ و بار نشیند.... یا
ل همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، که «امکانات» از همه
ش در اختیار «اسلام» بود، و گوی و میدان آماده... و این سخن
بود که پس از آن همه انتقادها از گذشته و نویدها و امیدها به
، گفته شود: «گرتو بهتر می‌زنی، بستان بزن....» اما ... متأسفانه
. و اکنون این مولود، گرچه‌دیر آمده، ولی باز هم قدمش مبارك!
. است که بپاید و بماند و شکوفه دهد و دستان پر از اشتیاق و
طلاب حوزه، ثمرات شیرین آن را بچشد. انشاءالله.»

یادداشتهای دکتر قاسم غنی. جلددهم. لندن. ۱۹۸۲م.

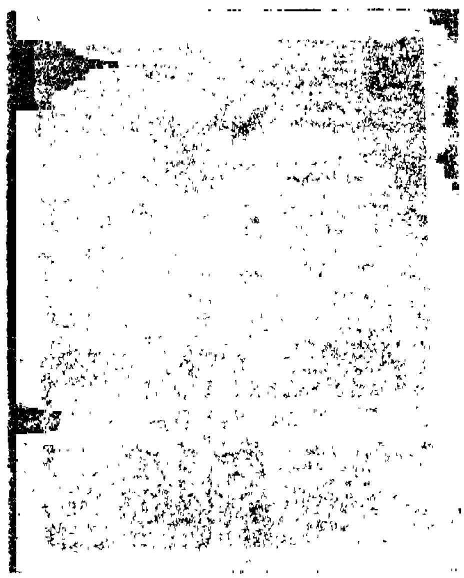
یادداشتهای دکتر قاسم غنی که قبلاً ۹ جلد آن در لندن چاپ شده بود (رجوع کنید به *نشر دانش*، شمارهٔ ۶ از سال دوم و شمارهٔ ۵ از سال سوم) به جلد دهم رسید. در جلدهای قبل سیروس غنی نامه‌ها و یادداشتها و سفرنامه‌های پدر خود را چاپ کرده بود، ولی در این جلد دو سوم مطالب مقالاتی است که قبلاً از دکتر غنی در مجلات «یادگار»، «یغما»، «آینده» و «آموزش و پرورش» چاپ شده بود. علاوه بر مقالات نامه‌هایی تاریخی نیزدر این جلد به چاپ رسیده است. این نامه‌ها مربوط به دورهٔ قاجار است و در میان آنها نامه‌هایی از میرزا تقی‌خان امیرکبیر دیده می‌شود. همان‌طور که در مقدمه آمده است این نامه‌ها «علی القاعده باید در بخش‌نامه‌های عهد قاجار در جلد نهم ثبت می‌شد.» در بخشهای دیگر نامه‌های غنی به معاصران و یادداشتهایی دربارهٔ ملیت و وطن دوستی، آداب و عادات عید نوروز، پیدایش فلسفه در اسلام، عین القضاة همدانی، ابوعلی سینا، عمر خیام، و بالاخره کمال الملك نقاش نقل شده است.

تقاضا

در این نشریه آیات قرآنی و اسماء الهی برای مزید استفادهٔ خوانندگان محترم عیناً نقل و چاپ شده است. علی‌هذا لازم است خوانندگان در هنگام استفاده از نشریه، احترام لازم به صورت آیات قرآن و اسماء الهی را رعایت کنند و از انداختن نشریه در مواضع هتك خودداری کنند.

[illegible]

[illegible]



طور تفکیک، هنرهای تزیینی و بناهای تاریخی ایران با شرح نام و محل و تاریخ و طرح بنا، آثار و ابنیهٔ اسلامی قسمتهایی از استان مرکزی، سیری در آثار پیش از عهد صفویهٔ شهر تهران، یادداشت دربارهٔ خانهٔ بزرگ قدیمی محلّ انجمن آثار ملی در تهران، که در ... های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱ به قلم مرحوم حاج سیّد محمّد تقی مصطفوی کاشانی نوشته شده و در مجلّات مختلف چاپ گردیده و مؤلف به تدریج آنها را کاملتر کرده است.

فهرست اجمالی آثار مورد نظر در کتاب شامل آثار اسلامی تهران قدیم در محدودهٔ شاه طهماسبی از قبیل بقعهٔ سیّد اسماعیل ... گذر امامزاده یحیی (قدیم‌ترین تاریخ موجود در آن ۸۸۶ هجری)، بقعهٔ امامزاده یحیی (۸۹۵ هجری) و بقاع و امامزاده‌های تهران بزرگ مانند بقعهٔ امامزاده قاسم (۹۶۳ هجری) است و دست ... م ۷۳ زیارتگاه و دیگر بناهای مذهبی مانند: سقاخانه‌ها، حسینیه‌ها، آب انبارها، گورستانها، مصلّی‌ها و تکیه‌ها در این کتاب مورد امعان نظر قرار گرفته است. این کتاب از لحاظ تنظیم شناسنامهٔ تاریخی و مذهبی شهر تهران حایز اهمیت فراوان است و ... سوی دیگر گنجینه‌ای است از صدها اصطلاح رایج در معماری بنایی مانند: گنبدکلاه درویشی، گنبد کلّه قندی، برج خشتی، ... اشی هفت رنگ، کاشی معرّق، طاقنما، قدیا، پشت بغل، جعفری، ... حهٔ کاشی، اسلیمی، کاشی لاجوردی، رواق، کاشی‌پز، کاشی ... اش، گنبد دوپوش، سرداب، ضریح، چهارسوق، جاپای سنگی، ... اره خانه و مانند آنها. ابتکار مرحوم مصطفوی در شرح و بیان ... ار تاریخی و معماری آنها در این است که وی اصطلاحات رایج ... زبان معمارها و بنّاها را با استادی تمام در نوشته‌های خود به کار ... برد.

زبان ساده و روان و در عین حال فنّی این کتاب می‌تواند ... رمشق شایسته‌ای برای گزارش نویسی دانشجویان و حتی ... ستادان دانشکده‌های معماری قرار گیرد. مقالهٔ آستان قدس ... نوی، در توصیف معماری و تاریخ بناهای آستانهٔ حضرت رضا ... ع) در تکمیل مقالهٔ دانشمند محترم خراسانی مرحوم عبدالحمید ... لوی در نخستین شمارهٔ دانشنامهٔ ایران و اسلام، یکی از مقالات ... اسی کتاب بوده و برای پژوهندگان تاریخ و معماری آستان ... س رضوی مغتنم است.

انتشار این کتاب نویدبخش آغاز فعالیّت انجمن آثار ملّی است و با انتشار آن مشتاقان انتشارات این انجمن در انتظار چاپ جلدهای چهارم و پنجم *از آستارا تا استرآباد* و جلد سوم *آثار تاریخی یزد* می‌باشند.

کوشش دوسالهٔ میرهاشم محدّث در تنظیم و تصحیح این کتاب مأجور است. متأسفانه فهرست ابتدای کتاب برای راهنمایی محققان کافی نیست و کتاب به فهرست وقایع سنواتی، فهرست سلسله‌ها و خاندانها، فهرست لغات و اصطلاحات مدنی، فهرست لغات معماری، فهرست لغات مذهبی و فهرست مراجع و مآخذ نیازمند است و امید که در چاپ بعدی این نقیصه‌ها رفع شود. چاپ کتاب زیبا و خوش طرح و تصاویر سیاه و سفید آن کاملاً قابل استفاده است.

حبیب معروف

دومین شمارهٔ حوزه

نشریهٔ حوزه. ویژهٔ حوزه‌های علوم دینی. شمارهٔ ۲ قم. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ربیع الاول ۱۴۰۴ ـ دی ۱۳۶۲

دومین شمارهٔ نشریهٔ حوزه (ویژهٔ حوزه‌های علوم دینی) به همت مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی در قم منتشر شد. حوزه نشریه‌ای است شکیل و چشم‌نواز، با حجمی نسبتاً کم و مطالبی متنوع. مطالب آن مشتمل است بر سرمقاله، مقالاتی دربارهٔ مسائل حوزه، مقالات اعتقادی و اخلاقی، و مطالب سیاسی و فرهنگی.

در سرمقاله، نویسنده با امضای «حوزه» تحت عنوان «درباب انتقاد» نکات مهمی را دربارهٔ فرق میان نقد و قدح، انتقاد به عنوان تکلیفی اسلامی، ضرورت انتقادپذیری و اثرات منفی جلوگیری از انتقاد به اجمال بیان کرده است. پس از سرمقاله، نوشته‌ای از استاد شهید مرتضی مطهری ـ رضوان الله علیه ـ تحت عنوان

چاپ اخیر تعریفی در مقابل عشق ارائه شده که دقیق نیست و در نسخه‌های دیگر همین تعریف برای لفظ محبت استفاده شده است.

مورد دیگر:

بام محل تجلیات را گویند (تصحیح دوم، ص ۵۶)

بام کشف حجب را گویند (تصحیح مایل هروی، ص ۴۷)

مورد دیگر:

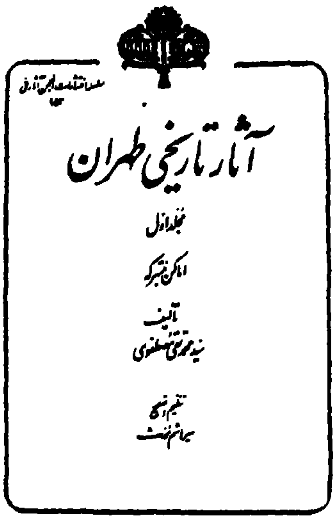
دلدار صفت بساطی را گویند به سرور محبت در دل [تصحیح دوم، ص ۵۸)

دلدار صفت باسطی را گویند بسر در محبت در دل (تصحیح مایل هروی، ص ۵۳)

اینها نمونه‌هایی است از اشتباهاتی که در تعاریف رخ داده است. در قرائت اصطلاحات تعریف شده نیز در نسخهٔ چاپی آقای مایل هروی اشتباهاتی وارد شده است. مثلاً در فصل اول اگر مصحح به یکی از نسخه‌های چاپی رجوع کرده بود می‌دید که آنجا که دیه و محله و کوی و آستان تعریف شده، قبل از همه لفظ «شهر» تعریف شده (که کاملاً صحیح و منطقی است) نه لفظ شهود (که کاملاً غلط است). اصطلاحاتی هم در نسخه‌های دیگر هست که در چاپ اخیر نیست (مانند مجلس و طرب در ابتدای فصل دوم).

ناگفته نماند که نسخه‌های مایل هروی از بعضی جهات کاملتر است که می‌تواند مکمل چاپهای قبلی باشد. ولی روی‌هم رفته چاپ اخیر این رساله بدین صورت که هست ناقص است، و جای آن دارد که این رساله مجدداً با استفاده از نسخه‌های خطی دیگر از قبیل نسخه‌های کتابخانهٔ مدرسه مطهری (سپهسالار سابق)، شماره ۵۵۳۵؛ نسخه کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۸۹۰؛ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق، شمارهٔ ۳۰۶؛ مجدداً تصحیح شود.

آثار تاریخی تهران



آثار تاریخی تهران (مجلد اوّل، اماکن متبرّکه)، تألیف سیّد محمد تقی مصطفوی، تنظیم و تصحیح میرهاشم محدّث، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (۱۵۳)، قطع وزیری، ۴۸۰ صفحه، آذرماه ۱۳۶۱ [توزیع در بهار ۱۳۶۲]

این کتاب مجموعه مقالاتی است دربارهٔ مَشاهد مشرفهٔ تهران و زیارتگاههای تهران بزرگ و گورهای تاریخی آن، و افزون بر آن مقالاتی دربارهٔ آستان قدس رضوی، آستانهٔ حضرت عبدالعظیم، چهار بنا در چهار شهر به نام قلعه دختر، غنی‌ترین بقاع متبرک، بادگیر پدیده‌ای زیبا و سهل و ممتنع در معماری اصیل ایرانی، مسجد جمعهٔ نائین، فهرست آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی ایران به

الفاظ گوناگون برای بیان معانی عرفانی ناقص است.

این نقیصه از ناحیهٔ خود مؤلف است واما درتصحیح این دیباچه نیز، در کار مصحح اشکالات فراوان وجود دارد. نگارنده به نسخه‌های خطی دیگری از این رساله دسترسی داشت که مورد استفاده مصحح محترم قرار نگرفته است. مقابلهٔ متن چاپی با نسخه‌های خطی دیگر نشان می‌دهد که نسخه‌هایی که مصحح از آنها استفاده کرده است نواقص متعددی دارد. پاره‌ای از این نواقص را می‌توان با مقایسهٔ این نسخه‌ها مشاهده کرد. در موارد ذیل به آسانی می‌توان ملاحظه کرد که نسخهٔ چاپی تا چه اندازه افتادگی دارد:

(۱) نسخه‌های خطی: درمعانی درتحت صور بیانی عیان می‌کند
نسخهٔ چاپی: درمعانی را در تحت صور بیان (ص ۳۳)

(۲) نسخه‌های خطی: چنانکه اگر وجود نقطه تقدیر نکنند خط معقول نباشد و اگر خط تقدیر نکنند حروف موجود نشود
نسخهٔ چاپی: چنانکه اگر وجود نقطه تقدیر نکنند حروف موجود نباشد (ص ۳۴)

(۳) نسخه‌های خطی: اگر فردی و فردی تقدیر نکنند زوجیت معلوم نگردد
نسخهٔ چاپی: اگر فردی تقدیر نکنند زوجیت معلوم نگردد (ص ۳۴)

(۴) نسخه‌های خطی:

در کوی وجود ماجرای عقل است
کاندر تک و پوی تن برای عقل است
سری که سر فرشته زان بی‌خبر است
ای عقلک بی‌عقل چه جای عقل است

نسخهٔ چاپی: در کوی وجود ماجرای عشق است (ص ۳۴)
(عشق در اینجا اشتباه محض است، چون بحث بر سر عقل و حس است.)

(۵) نسخه‌های خطی: ساکنان مسکن انس فریدالدین عطار نیشابوری و مولانا جلال‌الدین بلخی المشتهر به رومی و شیخ احمد جام و شیخ فخرالدین عراقی ــ نورالله مضاجعهم ــ که در مقام عشق قدم عالی و شأنی عظیم داشته‌اند به حکم غلبات احوال مقهور صدمات اوقات شده از مشاهدات....

نسخهٔ چاپی: ساکنان مسکن انس فریدالدین عطار و مولانا جلال‌الدین رومی از مشاهدات... (ص ۶ ــ ۳۵).

اینها نمونه‌هایی است از سقطات و معایب دیباچه در نسخه‌هایی که مصحح از آنها استفاده کرده است. فصول سه گانهٔ رساله نیز افتادگیها و معایب متعددی دارد که برای ملاحظه بعضی از آنها کافی است که متن حاضر را با چاپهای دیگر این اثر که مصحح از آنها بی‌خبر بوده است مقایسه کنیم. در اینجا ما نسخهٔ چاپی اخیر را با چاپ دوم (که از روی یک نسخه انجام گرفته و به طور کلی صحیح‌تر از چاپ اخیر است) مقایسه می‌کنیم و برای پرهیز از اطالهٔ کلام فقط چند مورد را به طور پراکنده از جاهای مختلف برمی‌گزینیم.

نخستین اصطلاحی که در فصل اول تعریف شده است میل است. پس از تعریف میل، در چاپهای مایل هروی (ص ۴۰) تعریف مهر و آرزو آمده است، بدین شرح:

مهر میل است به اصل خود با وجود علم و آگاهی از یافت لذت و دریافت مقصد.

آرزو میل است به اصل خود با وجود علم و آگاهی از یافت آرزو و مقصد.

مقایسهٔ این دو تعریف با ترتیب و شرحی که در تصحیح دوم این رساله (ص ۵۴) آمده است نشان می‌دهد که عبارات فوق تا چه اندازه مغشوش و مشوش است:

آرزو میل است به اصل خود با اندک آگاهی و علم به بعضی از اصل و مقصد.

مهر میل به اصل است با وجود علم و آگاهی از یافت لذت و دریافت مقصد.

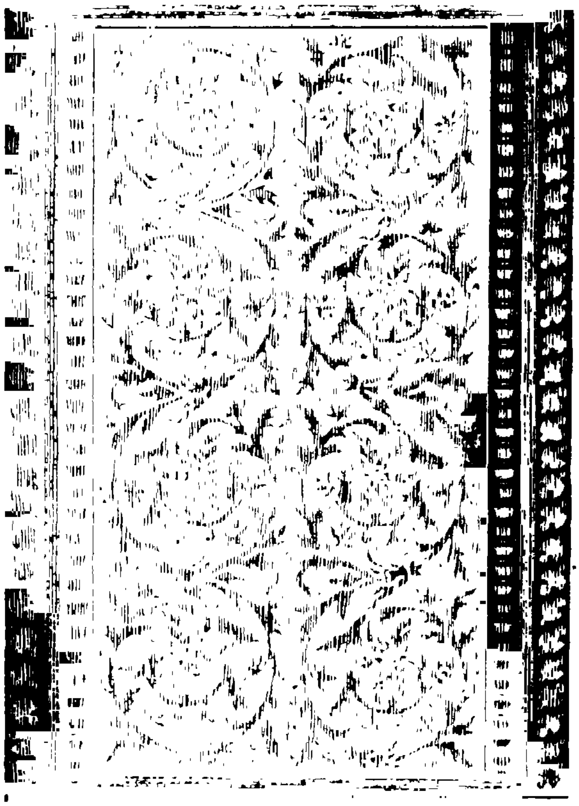
مورد دیگر:

تصحیح دوم: عشق محبت مفرط را گویند (با وجود طلب جد تمام).

تصحیح مایل: عشق دوستی حق را گویند با وجود طلب جد تمام.

تعریف چاپ دوم (که با توجه به نسخه‌های خطی تکمیل شده است) تعریف رایجی است که برای عشق کرده‌اند، ولی،

مصححانی که به مجرد یافتن یک نسخهٔ خطی از یک اثر بزرگ و ارزنده مبادرت به چاپ آن می‌کنند و گاهی به زعم خود تصحیحات قیاسی می‌کنند، در حالی که چندین نسخهٔ خطی دیگر از همان اثر در کتابخانه‌های جهان (و حتی کتابخانه‌های شهری که خود در آن مقیم‌اند) موجود بوده است. و از آن اسف‌انگیزتر این که مصححانی حتی زحمت رجوع به فهرست کتابهای چاپی را هم به خود نمی‌دهند. نتیجهٔ این سهل‌انگاریها و شتابزدگیها چاپهای متعدد از یک اثر است که در هر کدام از آنها مصححی سعی کرده است کار را از ابتدا انجام دهد، در حالی که پیش از او دیگران همین راه را طی کرده و چه بسا جلوتر هم رفته‌اند. چاپهای متعدد دیوانهای شعرا در کشور ما نتیجهٔ همین مسامحه‌کاریها و شتابزدگیهاست. و بدبختانه گاهی مصححانی پیدا می‌شوند که چاپهای انتقادی دیگران را به خیال خود تصحیح می‌کنند و به جای این که کار خود را از آنجایی شروع کنند که دیگران ختم کرده‌اند، برمی‌گردند به اول کار، چنانکه گویی هیچ کاری قبل از آن دربارهٔ آن اثر نشده است. ماجرای چاپهای متعدد مثنوی مولوی در ایران پس از چاپ نیکلسن نمونهٔ بارز این قبیل بی‌مبالاتیهاست.



باری، چاپ اخیر رسالهٔ *رشف‌الالحاظ* به دلیل این که در تصحیح آن از نسخه‌های دیگر استفاده شده دیباچه‌ای دارد که در چاپهای پیشین نیست. در این دیباچه مؤلف خود را به نام حسین‌بن احمد تبریزی معرفی کرده است. نکتهٔ اصلی و مهم در این دیباچه ذکر علت استفاده از الفاظ برای بیان معانی عرفانی است. یک دسته از این الفاظ اسامی اعضاء و جوارح انسانی است، از قبیل چشم و ابرو و خط و خال و قد و قامت و غیره. علت مقیّد کردن معانی به این صور این است که «انسان در جمیع معلومات خود آنچه محاسن علم انسان است، بهتر تواند ادراک کردن.» (ص ۳۶). البته این الفاظ فقط یک دسته از اصطلاحاتی است که شعرای عارف از آنها استفاده کرده‌اند. الفاظ دیگری هم نظیر می و میخانه، خم و ساغر و پیمانه و خرابات و پیر مغان و مغبچه و نیز روز و شب و نام گلها و حالات نفسانی مانند مستی و هشیاری، غم واندوه، ناله و زاری، و دهها لفظ دیگر هست که مؤلف خود معنی آنها را در این رساله بیان کرده ولی در این دیباچه به آنها اشاره‌ای نشده است. از این نظر، مقدمه یا دیباچه مؤلف در تبیین انتخاب این

ابن الفتی تبریزی به چاپ رسیده است.

رشف الالحاظ مشتمل بر یک مقدمهٔ کوتاه و سه فصل است. درضمن فصول سه گانهٔ این رساله تقریباً سیصد اصطلاح که در اشعار و نثرهای شاعرانهٔ فارسی رایج است تعریف شده است. این اصطلاحات با اصطلاحات عرفان محی الدین ابن‌عربی کاملاً فرق دارد. اساس این اصطلاحات عشق است همان گونه که نظام عرفان و تصوف شاعران اسلامی ــ ایرانی عشق و عاشقی است. معانی این اصطلاحات حتی با مشربهای عشقی دیگر (مانند مشرب ابن فارض) نیز فرق دارد. در فصل اول این رساله الفاظی تعریف شده است که به معشوق تعلق دارد، مانند میل و آرزو و محبت و عشق و طلب و کرشمه و ناز و امثال اینها. در فصل دوم الفاظی تعریف شده است که میان عاشق و معشوق به اشتراک متداول است، مانند عیش و عشرت، شراب و می، جام و جرعه، شمع و شاهد، خط و خال، موی و میان، و امثال اینها. و بالأخره، در فصل سوم الفاظی تعریف شده است که مخصوص عاشق و احوال اوست، اگرچه گاهی به معشوق نیز تعلق می‌پذیرد، مانند بوس و کنار، غم و اندوه، دیوانگی و فقر، درد و ناتوانی، و امثال اینها.

این رساله اگرچه در نوع خود بی نظیر نیست، با توجه به عمق و وسعت آن یکی از امهات رسایل اصطلاحات است و بازسازی واحیاء عرفان ذوقی اسلامی ــ ایرانی بدون مطالعه و بررسی این اثر ارزنده ناقص خواهد بود. خوشبختانه نسخه‌های خطی متعددی از این اثر در کتابخانه‌ها موجود است و حتی گاهی بخشهایی از این رساله را در مجموعه‌های خطی می‌توان پیدا کرد.

با همهٔ اهمیتی که این رساله در شناخت عرفان و تصوف اسلامی و فرهنگ معنوی ایران دارد، متأسفانه تحقیق عمیق و کافی دربارهٔ آن تاکنون انجام نشده است، و حتی زمان تصنیف و مصنف آن هنوز به درستی معلوم نشده و نسخهٔ چاپی صحیح و منقحی هم از آن تهیه نشده است. زمان تصنیف آن را می‌توان احتمال داد که اواخر قرن هفتم یا نیمهٔ اول قرن هشتم باشد، گرچه (لااقل) در یکی از نسخه‌های خطی، کاتب مدّعی شده است که این رساله در شرح اصطلاحات دیوان حافظ است، یعنی زمان تصنیف آن از قرن نهم به بعد است. در این که این رساله کم و بیش همان اصطلاحاتی را تعریف می‌کند که حافظ در دیوان خود به کار برده است شکی نیست. درحقیقت این ادّعا خود نشان می‌دهد که اصطلاحات عرفانی اشعار حافظ، برخلاف پندار بعضی از محققان، مربوط به مشرب ابن‌عربی یا حتی ابن فارض نیست، بلکه این الفاظ رموزی دارد که باید در منابع دیگری جستجو شود و این رساله نیز به یقین یکی از این منابع است. ولی نکته اینجاست که این الفاظ مختص دیوان حافظ نیست، بلکه شعرای فارسی زبان دیگر نیز آنها را به کار برده‌اند. به هر تقدیر، با توجه به وجود نسخه‌های خطی این اثر که قبل از زمان حافظ استنساخ شده است، باید گفت که ادّعای کاتب فوق غلط است.

در مورد نویسندهٔ این اثر نیز شبهه‌هایی وجود دارد. در بعضی از نسخه‌ها این اثر به فخرالدین عراقی نسبت داده شده و تاکنون نیز به نام او معروف بوده است. ولی نسخه‌های دیگر و بهتری پیدا شده است که در آنها از شخصی به نام شرف‌الدین حسین بن الفتی تبریزی به عنوان مصنف یاد شده و ظاهراً نیز این انتساب صحیح‌تر است، هرچند که دلایل کافی و یقینی برای این انتساب وجود ندارد و این شخص نیز خود کاملاً شناخته شده نیست.

و اما دربارهٔ چاپ یا چاپهای این اثر. این رساله (تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد) قبلاً دو بار تصحیح شده و چندین بار به چاپ رسیده بود ــ تصحیح اول با کوشش سعید نفیسی همراه با *کلیات عراقی* (تهران: ۱۳۳۸) و تصحیح دوم تحت عنوان رسالهٔ اصطلاحات همراه با *لمعات عراقی* (تهران: ۱۳۵۳). این دو تصحیح هر کدام با استفاده از یک نسخهٔ خطی انجام گرفته بود، و لذا نقایص زیادی در آنها موجود است، گرچه تصحیح دوم صحیح‌تر و بهتر از تصحیح اول است. سومین تصحیح این اثر اخیراً به کوشش آقای نجیب مایل هروی با استفاده از پنج نسخهٔ خطی انجام گرفته است. و اگر چه در پاره‌ای از موارد نقایص آن دو تصحیح برطرف شده است، متأسفانه از آنجا که مصحح از چاپهای قبلی به کلی بی‌اطلاع بوده، مرتکب لغزشها و نقایص متعددی شده که کار را بر خوانندگان و محققان این اثر بسیار دشوار ساخته است.

ماجرای چاپ این رساله مع‌الأسف نشانهٔ تلاشهای بی‌حاصل و شتابزدهٔ بسیاری از محققان ماست. چه بسیارند

ز ایران تجلی کرده و آن ساحت شعر و ادب عرفانی و صوفیانهٔ
یان فارسی است.

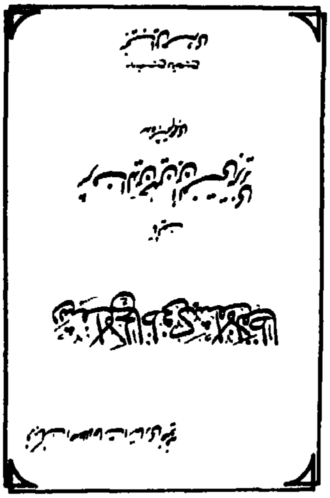
اشعار و به طور کلی ادبیات صوفیانهٔ فارسی از قرن چهارم
، بعد مشحون از معانی لطیف و نکات ظریفی است در حکمت
لهی که اساس آنها بر رموز و اشاراتی است که در ظرف
صطلاحات خاصی جای گرفته است. اصطلاحاتی که قرنهای
تمادی بر زبان مشایخ بزرگ جاری شده و دیوانهای شعرای
سوفی را پر کرده است. کمال این زبان را بهتر از هرجا در دیوان
سان‌الغیب شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی می‌توان مشاهده
ڑد. ولی قرنها پیش از حافظ این اصطلاحات در آثار مشایخ
خصوص شعرای فارسی زبان به کار می‌رفته است. الفاظی چون
ی و باده، خم و خمخانه، خرابی و خرابات، مغ و مغبچه، پیر
ی‌فروش و پیرمغان، و همچنین زلف و رخ و خط و خال و چشم و
برو و قد و قامت یار در اشعار شعرای ایرانی بخصوص سنائی و
طار و مولوی، و همچنین در آثار منثور از قبیل *سوانح* احمد
زالی و نوشته‌های عین القضاة همدانی و *لمعات* عراقی استعمال
ی‌شده است. این الفاظ و اصطلاحات خشتهای یک بنای عظیم
رفانی (و فلسفی و مابعد طبیعی، به معنای وسیع این الفاظ) است
ه نزد ایرانیان پیش از اسلام وجود داشته و بزرگان ما بعد از
سلام سعی کرده‌اند با الهام از تعالیم قرآن و از برکت خوان
ستردهٔ وحی محمدی (ص) آن را زنده نگاه دارند. پاره‌ای از
کما و فلاسفه، و در رأس آنان شیخ اشراق شهاب الدین
هروردی مقتول، کم و بیش به وجود این بنا پی برده بودند و آن را
ه حکمای پهلوی (یا چنانکه در آثار شیخ اشراق و ملاصدرا و
اج ملاهادی آمده است، الفهلویّه یا الفهلویون) نسبت می‌دادند.

این بنای فکری را حکما و فلاسفه سعی کرده بودند در
ساحت فلسفه احیا کنند و *حکمة الاشراق* شهاب الدین سهروردی
یز ثمرهٔ پاک این آگاهی نسبت به میراث معنوی و ذوقی ایرانیان
ست. ولی نکته‌ای که محققان عموماً از آن غافل بوده‌اند این است
ه تجلی این نظام معنوی فقط در ساحت فلسفه و حکمت نبوده
ست. زیباترین و دلنشین‌ترین تجلی این نظام معنوی در ساحت
نعر و ادب بوده است، چه این نظام معنوی بیش از آن که جنبهٔ
کری و فلسفی داشته باشد، جنبهٔ عرفانی و ذوقی داشته و

درحقیقت مجمع البحرینی بوده است که فلسفه و شعر در آن متحد
شده بوده است. متأسفانه این جنبه از نظام معنوی و ذوقی عرفان
ایرانی تاکنون بررسی نشده و رموز و معانی الفاظ و اصطلاحات
صوفیانهٔ شعر فارسی که مجلای این عرفان ذوقی بوده است به
نحوی دقیق و منسجم بیان نشده است. فقط در پاره‌ای از آثار
مشایخ بزرگ جسته و گریخته اشاراتی به این معانی شده است،
ولیکن این آثار نیز تاکنون به دقت مطالعه نشده و حتی بسیاری از
آنها نیز معرفی و چاپ نشده است. احیاء این آثار و بررسی و
تحلیل عمیق و دقیق آنهاست که می‌تواند ما را در یافتن آن حکمت
ذوقی و عرفان اصیل یاری کند، و تا زمانی که این رموز برای ما
کشف نشده است، باطن و معنی و حقیقت ادبیات اصیل عرفان
فارسی در دورهٔ اسلامی نیز شناخته نخواهد شد.

اگرچه در ساحت شعر و ادب فارسی شخصی به جامعیت
شیخ اشراق ظهور نکرده است، مشایخی بوده‌اند که از قرن پنجم
(و شاید پیش از آن) اشاراتی به معانی اصطلاحات و سرّ این معانی
نموده‌اند. *سوانح* احمد غزالی و آثار فارسی عین القضاة همدانی
از آثار برجسته‌ای است که در اوایل قرن ششم تصنیف شده و در
آن به دقایقی از روانشناسی الهی و عرفان و تصوف اصیل اسلامی-
ایرانی اشاره شده است. در *سوانح* اسرار ناز و نیاز و غم و اندوه
و حسن معشوق و حالات دیگر عشق به زبان خاص و شاعرانه
بازگو شده و از آن مهمتر رمز اصطلاحاتی چون خط و خال و
چشم و ابروی معشوق (که در این کتاب «فراست عشق» نامیده
شده است) به اشاره بیان شده است. منابع دیگری که برای تحقیق
در این زمینه موجود است آثاری است که در قرنهای بعد تصنیف
شده است، مانند، *گلشن راز* محمود شبستری، *مصباح الهدایهٔ*
محمود کاشانی، و *اوراد الاحباب* ابوالمفاخر یحیی باخرزی.
علاوه بر اینها، رساله‌های کوتاهی است که اختصاصاً در شرح
مصطلحات صوفیه که در شعر صوفیانهٔ فارسی (از جمله غزلهای
حافظ) به کار رفته مانند رسالهٔ *اصطلاحات* منسوب به فخرالدین
عراقی و رسالهٔ *مشواق* تصنیف ملامحسن فیض کاشانی. رسالهٔ
اصطلاحات مفصلترین و شاید قدیمترین رساله‌ای باشد که
تاکنون به دست ما رسیده و هم اکنون نیز یکبار دیگر تحت عنوان
رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ منسوب به شرف الدین حسین

[illegible]



[illegible]

می‌گوید. با عنایت به تمامی این دقایق و ظرائف است که دیگر، فی‌المثل، تملق و تبلیغ گزاف وی در حق زکی یمانی، وزیر نفت عربستان سعودی، چندان عجیب و نامربوط نمی‌نماید. مجموعاً می‌توان گفت که سخنان وی و خصوصاً همدلیهایش با جهان سوم سبک و سیاق «اظهارات رسمی و دولتی» را دارد. ولی با همهٔ این احوال، الحق که در چاره‌جویی برای شکستن دور باطل بحران اقتصادی غرب صنعتی از پیامبر اقتصاد انگلیسی قرن نوزدهم، جان مینارد کینز، خوش ذوق‌تر و خوش قریحه‌تر است.

وی در عوالم خیال تمام مشکلات توسعهٔ صنعتی و اقتصادی جهان سوم را که حلشان به عنایت به بسیاری ملاحظات پیچیدهٔ فکری و فرهنگی و انسانی و اجتماعی خاص این جوامع نیاز دارد، به چشم برهم زدنی حل می‌کند؛ یک شبه ره صدساله می‌رود، و تمام پله‌های نردبان توسعه و پیشرفت صنعت کامپیوتری را از قول جهان سوم به طرفة‌العینی می‌پیماید. و این همه اعجاب‌انگیزیها را از مدد انفاس مسیحایی میکروپروسسورها ودر گرو تمسک به این سفینة‌النجاة می‌داند. مجموعاً، اگر به چیز دیگری نسبت ندهیم، می‌توانیم گفت که استنباط و روایت نویسنده از پیچیدگیهای بعضاً مخوف و گانگستری سیاست و اقتصاد عملی غرب صنعتی که شواهد آن بسیارند، بسیار بسیط، ساده لوحانه و خوش‌بینانه است. وی، به هر دلیل که هست، از کشف و شرح پیوندهای ارگانیک میان سیاست و اقتصاد عملی تغافل می‌ورزد و طفره می‌رود، و یا چون با آن زندگی کرده اصلاً آن را نمی‌بیند.

از این رو می‌شود گفت که نباید تز پیشنهادی وی را در مورد توسعهٔ صنعتی جهان سوم به طریق کامپیوتریزه چندان جدّی گرفت. حتی اگر این پیشنهاد یا پیشگویی را جدی‌تر از آنچه که در واقع هست بگیریم، در آن صورت هیچ تضمینی برای برچیده شدن مناسبات سلطه‌جویانهٔ کنونی از جانب جهان صنعتی، در جهان ادعایی یا تبشیری وی نیست که سهل است، خود وی برای تداوم سلطهٔ مزبور نیز راههایی جسته است. گفتنیها و نیز کشف و شرح مبالغه‌های ژورنالیستی وی در مورد کامپیوترهای مینیاتوری و میکروپروسسورها ــ سفینة‌النجاة مؤلف ــ می‌ماند برعهدهٔ خبرگان فیزیک جدید و تکنولوژی کامپیوتری.

به هر حال، متن فارسی این کتاب که نخستین بار در سال ۱۳۶۱ ترجمه و منتشر شده ودر سال ۱۳۶۲ به چاپ دوم رسیده است، متضمن معرفی کوتاه مؤلف، مقدمهٔ مؤلف، چهار بخش تحت عناوین زنگ خطر، مردم روی زمین، منابع پایان‌ناپذیر، و فرصتی که از دست می‌رود، یک ضمیمه که راجع به گروه پاریس سخن می‌گوید، و کتاب‌شناسی آخر کتاب است. فصلهای هر بخش کوتاه است. (حرفهایش راجع به ژاپنیها خصوصاً برای ایرانیها خواندنی است.) ترجمهٔ کتاب دارای بی‌دقتی‌ها، اشکالات و بی‌ظرافتیهایی است ولی روی هم رفته خوب است و دست کم سبک و شیوهٔ آن با موضوع مورد بحث کتاب و نحوهٔ ارائهٔ آن سازگار می‌نماید. به گمان ما پرفروش بودن این کتاب در اروپا شاید که در خوش فروش بودن آن در ایران و رسیدن آن به چاپ دوم در فاصله‌ای نسبتاً کوتاه بی‌تأثیر نبوده باشد. که اگر چنین بوده باشد بی‌مبالغه داستان «خربرفت و خربرفت» مولانا را تداعی خواهد کرد. بدین معنی که اگر این کتاب برای شهروندان اروپایی و کلاً غربی جاذبه‌ای داشته عمدتاً بدان لحاظ بوده که ظاهراً برای مشکل مبتلا به و بالفعل ایشان (به خرج جهان سوم) چاره‌ای جسته است؛ در حالی که قطع نظر از ژورنالیسم هنرمندانهٔ آن، برای خوانندهٔ جهان سومی و خصوصاً ایرانی از این جاذبهٔ نیرومند خالی است. به هر حال، ساده‌دلی نباید کرد که به قول حافظ:

دور است سر آب از این بادیه هشدار
تا غول بیابان نفریبد به سرابت

از خود رمیدن

پیلی را آوردند بر سر چشمه‌ای که آب خورد، خود را در آب می‌دید و می‌رمید و می‌پنداشت که از دیگری می‌رمد؛ نمی‌دانست که از خود می‌رمد. همه اخلاق بد از ظلم و کین و حسد و حرص و بی‌رحمی و کبر چون در تست نمی‌رنجی، چون آن را در دیگری می‌بینی می‌رمی و می‌رنجی.

جلال‌الدین محمد مولوی ـ فیه ما فیه

آمده؛ و دست آخر حرف اصلی مؤلف که با چاشنی غلیظی از خیال‌پردازیها، امکان، ضرورت و در واقع حتمیّت جانشینی «اطلاعات» لایتناهی به جای «انرژی» متناهی را مطرح ساخته است. نویسنده پس از آنکه توضیح می‌دهد که امروزه «در جامعهٔ نوین، حمل و نقل، صنعت، تولید گرما، برق و کشاورزی به نفت متکی است» (ص ۶۰)، اعلام می‌کند که «غرب مستعمرهٔ نفت» گردیده و «وابستگی جهان صنعتی در برابر کشورهای نفت‌خیز بازگشت ناپذیر شده است» (ص ۶۲). وی نظام بین‌المللی موجود را فرو ریخته و عصر تمدن صنعتی به معنای سنّتی را پایان یافته می‌داند و با تلاش کشورهای جهان سوم برای صنعتی شدن به طریق معهود و سنّتی مخالف است. پیشنهاد اصلی او این است که بن‌بست کنونی جهان صنعتی که برای جهان سوم (و اصلاً کل جهان) نیز خطرناک و تعیین‌کننده است، تنها در صورتی گشوده خواهد شد که کشورهای جهان سوم توانایی تبدیل شدن به «بازاری عظیم» برای غرب را بیابند و بتوانند به مقادیر معتنابهی از آن بخرند و به آن بفروشند، و امر اخیر حاصل نمی‌شود الا با صنعتی شدن جهان سوم که خواست مؤکد خود جهان سوم نیز هست. ولی از آنجا که صنعت سنّتی به فرجام کار خود رسیده (البته به زعم نویسنده)، پس کرشمه‌ای هزار کاره باید تا تمامی این مطلوبها برآید. از این‌رو، وی صنعتی شدن جهان سوم و اصلاً کل جهان را بر پایهٔ الگوی ژاپنی، یعنی به گونهٔ کامپیوتریزه به وسیلهٔ کامپیوترهای مینیاتوری و میکروپروسسورها، ضروری و به تعبیری محتوم می‌داند. پاسخ یگانهٔ وی به مشکلات جنوب و بحرانهای شمال عبارت است از انقلاب تکنولوژیکی یا انقلاب میکروپروسسورها و گذر به عصر جامعهٔ جهانی انفورماتیک.

وی برای تصویر کردن جهان موهوم ولی واجب‌الوصول آینده‌ای که داعیهٔ بشارت آن دارد، تواناییهای ژورنالیستی پیشرفته، خیال‌پردازیهای خام و آرمان‌گراییهای علمی و فراعلمی و نیز حصّه‌هایی از واقعیات پیشرفتهای نوین عرصهٔ علم را با گیرایی خاصی همچون کتابهای تخیلی ـ علمی و بعضاً جنایی ـ پلیسی به هم بافته است. وی با خلطهای روش شناسانه، اینجا و آنجا از ذکر شواهد پیشرفتها و یا عقب‌افتادگیهای علمی راه به ضرورت نوعی پیرایش اخلاقی نیز می‌برد. به تعبیری می‌توان گفت که وی ضمناً داعیه‌دار نوعی پیرایش اخلاقی و یا دست کم ابلاغ و اعلام ضرورت این پیرایش نیز هست، و از آن به ضرورت عوض کردن نگاه تعبیر می‌کند. وی معتقد است که وصول به جهان ادعایی آینده، در جنب سایر لوازم، مستلزم عوض کردن نگاه خصوصاً از جانب جهان صنعتی نیز هست، ولی غافل است که حل مشکلی را تعلیق به امر مشکل (اگر نگوییم محال) دیگری کرده است. او تحول اخلاقی جهان صنعتی (غرب) را نیز همچون توسعهٔ صنعت کامپیوتری در کشورهای جهان سوم یک شبه شدنی می‌داند. ولی عوض کردن نحوهٔ نگاه به جهان نه بدان سادگی است که او می‌پندارد. خود وی به شهادت فحوای تمامی سخنانش در این کتاب شاهد زندهٔ صعوبت این تحول اخلاقی است. به شهادت جای جای کتاب، وی همواره به قالبهای ذهنی معهود غربی وفادار مانده است ولذا همدلی‌اش با کشورهای جهان سوم اگر نه تصنعی، دست کم صوری، سطحی و درد نشناسانه است. در حالیکه همدلی و همعنانی‌اش با جهان صنعتی و غرب، خصوصاً امریکا، گاهی تا حد تقدیس و تطهیر نیز پیش رفته است. گریزهایش به استعمار گذرا و سطحی است، چنانکه گویی این پدیده را نمی‌شناسد و یا حداکثر اینکه آبشخور اصلی آن را جز غرب صنعتی می‌داند؛ غرب صنعتی را تنها به لحاظ غفلت از تیمارداری جهان سوم سرزنش می‌کند نه بیشتر از آن. خصوصاً آنچه از نگاه تغییر نایافته و غفلت یا تغافل قابل ملاحظهٔ وی خبر می‌دهد این است که تمام بیچارگیهای جهان سوم را منحصراً مولود فقدان روح ابداع علمی در این جوامع می‌داند و بس، و این واقعیت اساسی را نادیده می‌گیرد که مفارقت روح ابداع علمی از کالبد جهان سوم اگر حتی علت بلاواسطهٔ عقب افتادگیهای جهان سوم نیز باشد، خود بی‌تردید، اگر نه تماماً دست کم عمدتاً، معلول چالشهای استعمار با فرهنگ و کلاً هویت این جوامع نابرخوردار از نخستین فیضانهای انقلاب صنعتی (یا بعداً جهان سوم) بوده است. از همین مجمل می‌شود خواند که او از کدام منظر و یا برج عاج است که سخن

بحران کنونی جهان صنعتی، علاوه بر نتایج منطقی و ناگزیر ناشی از مناسبات سرمایه‌دارانهٔ صنعتی و تولید انبوه، در عین حال تا حدود زیادی به برخی تحولات اخیر در جهان جنوب یا جهان سوم، خصوصاً در زمینهٔ نفت، مواد اولیه و توسعه، نیز مربوط است. علی ایّ حال، کتاب *تکاپوی جهانی* روایت این بحران، علل و عوامل و زمینه‌های اصلی آن، و نیز مبشر یافتن گریزگاهی از آن است: دریچه‌ای به جهانی دیگر، طلیعهٔ عصر نو؛ گذرگاهی از عصر صنعت سنّتی (ولذا جهان قطبی شدهٔ فرآوردهٔ آن) به عصر نوصنعتی و جهان بی‌قطب؛ عصر انفورماتیک.

این کتاب که در بهار سال ۱۹۸۰ تألیف شده، بنابر ادعای نویسنده پیشگویی تحولی محتوم در ساخت صنعت و مآلاً آیندهٔ جهان است. به عبارت خود نویسنده، این کتاب به منظور ارائهٔ «یک گزارش علنی از داده‌های نوین دنیا به قصد آگاهانیدن جمعی تدوین گردیده» (ص ۴۰۸)، و داعیهٔ آن «آگاه ساختن افکار عمومی از حقایق نوینی است که پیش از راه‌یابی در اذهان، افق را دگرگون کرده‌اند.» (ص ۴۲۴). این کتاب در سه ماههٔ اول انتشار تیراژی بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ نسخه داشته، به ۱۸ زبان (با احتساب ترجمهٔ فارسی آن) ترجمه شده و در ژانویهٔ ۱۹۸۱ عنوان پرفروش‌ترین کتاب را کسب کرده است؛ تا سه ماههٔ اول سال ۱۹۸۱ مجموعاً یک میلیون و پانصد هزار نسخه از آن در ده زبان به فروش رفته بوده است.

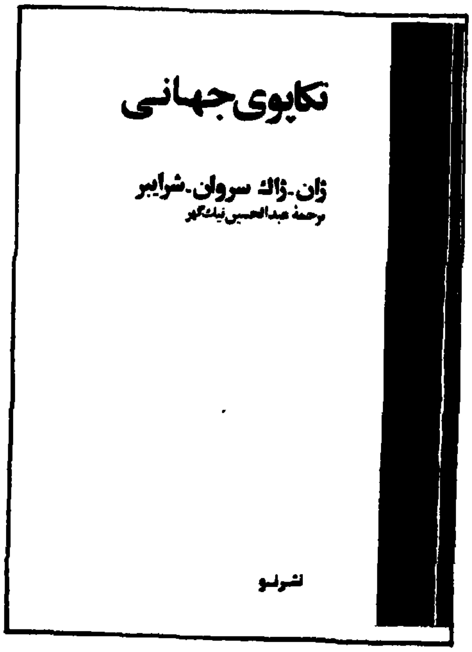
نگاه نویسنده به جهان کنونی از منظری و به گونه‌ای است که، علیرغم مبالغه‌هایی که می‌کند، تا حدود زیادی واقعیت اوضاع را می‌یابد و می‌نمایاند. ولی برخی استنباطات وی و چشم‌اندازی که پیش‌رو می‌گشاید می‌تواند محل تردید قرار گیرد. وی در کتاب خود آن‌قدر مسائل ریز و درشت را طرح و به سان‌سیبهای نیم‌خورده رها کرده و به مسألهٔ دیگری پرداخته که پرداختن به همهٔ آنها فرصت و فراغتی دیگر می‌خواهد. با این حال لبّ کلام و حرف دل وی از دل حرفهایش برآمده است، و نگاهی یک کاسه به تمامی آنچه وی گفته است حرف اصلی او را که همواره از اظهار صریح آن طفره رفته باز می‌نماید.

ژان‌ژاک شرایبر فرانسوی است. در سال ۱۹۴۳ به مدرسهٔ پلی‌تکنیک رفته و در همان سال از کشورش گریخته و به جبههٔ «فرانسهٔ آزاد» ملحق شده و به عنوان خلبان شکاری انجام وظیفه کرده است. از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ سرمقاله‌نویس روزنامهٔ *لوموند*، و مدت پنج سال دستیار پیرمندس فرانس، نخست‌وزیر و وزیر خارجهٔ فرانسه، بوده و در سال ۱۹۵۳ مجلهٔ *اکسپرس* را تأسیس کرده است. در سال ۱۹۵۷ اولین اثر ضد استعماری خود را تحت عنوان *سرگروهبان در الجزایر* در مخالفت با استعمار فرانسه منتشر کرده و به دنبال آن چندین اثر دیگر انتشار داده است. از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ دوبار از سوی مردم نانسی به نمایندگی مجلس انتخاب شده و رئیس حزب رادیکال بوده است. در سال ۱۹۷۹ «گروه پاریس» را با اعضایی از میان اروپاییها، ژاپنیها و اعراب، به منظور یافتن پاسخ مرضی‌الطرفینی به تقاضای مطرح شده در کنفرانس وزرای نفت اوپک در طائف (یعنی معاوضهٔ نفت با تکنولوژی)، تأسیس کرده؛ و کتاب *تکاپوی جهانی* طی تصمیمی در همین گروه و برای اعلام کارها و دست‌آوردهای آن انتشار یافته است. وی هم‌اکنون ریاست «مرکز جهانی برای‌میکروانفورماتیک» را که به تصویب دولت فرانسه رسیده است برعهده دارد. حسب الادعا، این مرکز علاوه بر تدارک یک مرکز جهانی اطلاعات که می‌تواند بدون محدودیت در اختیار همگان قرار گیرد، طرح تولید میکروپروسسورهای ارزان قیمتی را نیز در برنامهٔ کار خود دارد که به زعم نویسنده می‌تواند باطل‌السحر سلاح جهان سوم، یعنی انرژی، و لذا سفینة‌النجاة غرب صنعتی باشد.

کتاب *تکاپوی جهانی* که روی هم رفته خواندنی وگیرا (ولی نه حتماً و تماماً پذیرفتنی) است، با ارائهٔ تصویرهایی توانمندانه از تحولات اخیر ذی‌ربط با مسألهٔ اصلی مورد بحث (در زمینهٔ نفت) آغاز شده؛ سپس اسلایدهای گذرایی از اوضاع نابسامان سایر کشورهای غیرنفتی جهان سوم، به عنوان تکمله‌ای بر بخش نخستین ارائه گردیده است؛ آنگاه نمونه‌ها و شواهد متعددی از نتایج پیشرفتهای علمی و تکنولوژیک عصر حاضر

تکاپوی جهان صنعتی

مرتضی اسعدی



تکاپوی جهانی. نوشته ژان‌ژاک سروان شرایبر. ترجمهٔ عبدالحسین نیک گهر. تهران. نشر نو. چاپ دوم. ۱۳۶۲. ۴۴۰ صفحه.

انقلاب صنعتی در میان تمام ره‌آوردهای ریز و درشت جهان‌ساز و جهان‌سوزی که همراه آورده، دو تأثیر عمده و اساسی در کل جهان گذاشته است: یکی کوچک کردن جهان و دیگری قطبی کردن آن از نظر اقتصادی (و به دنبال آن از نظر سیاسی). این تأثیرات هر کدام مراحل تحول پیچ در پیچی را پشت سر گذاشته‌اند تا جهان را بدینجا که امروزه هست کشانیده‌اند: تولید انبوه، تولّد بالقوهٔ بحران، مهار کردن غول بحران در چراغ جادوی مناسبات سرمایه‌داری صنعتی، ضرورت بازاریابی برای صدور بحران، استعمار کهنه، استعمار نو و.... به هر حال، جهان هیچگاه تا آن اندازه که امروزه هست کوچک و درهم تنیده نبوده است. امروزه جهان دهکده‌ای کروی است که کمتر می‌توان، یا اصلاً نمی‌توان، در آن خود را از قید دیگران و تأثیر کردارها و حتی پندارهاشان فارغ داشت. این تقیّد به دیگران خصوصاً در میان دولتها، یعنی واحدهای سیاسی متشکل از ملتها، محسوستر و مشهودتر است. امروزه سرنوشت قطبین متخاصم و متنازع این جهان نیز به نحوی تناقض‌آمیز درهم تنیده است: شمال و جنوب اقتصادی، که به نوبهٔ خود ارمغان پیچ در پیچ انقلاب صنعتی و پی‌آمدهای آن بوده است، اکنون هر کدام به ترتیبی دست در گریبان دیگری دارد. امروزه ستیز و سازش همعنان بستر و جوهرهٔ همزیستی نامسالمت‌آمیز ولی ناگزیر کنونی این دو بخش از جهان را می‌سازد. ولی آنچه هست، جنوب به یغما رفته و شمال از تورّم رفاه به غارت گرفته وامانده است. پس، جنوب را از ستیز گزیری نیست و شمال را از سازش. این است که ستیزی، امروزه اگر هست، از جانب جهان جنوب باید؛ و تلاشی برای سازش، که هست، از جانب شمال: جهان تب‌آلود صنعتی شمال بر آستانهٔ فصل سردی از تاریخ پرفتوح خود، یعنی فرجام عصر صنعتی، ایستاده است.

تلاش جهان صنعتی برای شکستن بن‌بست و بحرانی که پیش‌رو دارد موضوعی است که ژان‌ژاک سروان شرایبر آن را تکاپوی جهانی نام کرده است، امّا این تکاپویی جهانی نیست، بلکه «تکاپوی جهان صنعتی» است برای تداوم حیات و سلطه. چرا که

است.

در صفحهٔ ۲۴۰، سطر ۱۸، کلمهٔ «پرندگان» مسلماً اشتباه است. علت اشتباه هم این بود که کلمهٔ «عصفر» را که به معنی رنگ سرخ است، «عصفور» خوانده‌اند و عصفور (= گنجشک) را به پرندگان ترجمه کرده‌اند.

در حواشی ۳ و ۴ صفحهٔ ۲۴۳ «شعشعه» و «شعشعانی» درست است زیرا در دادگاه حلاج مدعی شدند که وی ضمن نامه‌هایی نوشته است: «ینزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعشعه».

در صفحهٔ ۳۴۸، سطر ۹، «خمس» غلط و «زکوه» درست است.

در صفحهٔ ۳۸۰ عبارت: «عنقای مغرب الستی آرام و سلام سرمدی» کاملاً نامفهوم است و با سخنی که ماسینیون از بقلی نقل کرده است هیچ انطباق ندارد. اصل عبارت این است: «عنقای مغرب، قرن الازل وسلم الابد». کاملاً پیدا است که سلم را که به معنی نردبان است «سلام» خوانده‌اند ولی «قرن الازل» که به معنی شاخ و طلیعهٔ ازل است، چطور به «الستی آرام» تبدیل شده است؟

---

۱. احمدبن علی الخطیب البغدادی، *تاریخ بغداد و مدینة السلام*، چاپ قاهره، جلد هشتم، ص ۱۲۱

۲. ابوالفرج عبدالرحمان بن علی البغدادی معروف به ابن الجوزی، *المنتظم*. (به نقل از، عریب بن سعد قرطبی، «دنبالهٔ *تاریخ طبری*» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.

۳. ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*. چاپ بیروت، جلد دوم، ص ۲۵۳.

۴. الحافظ الذهبی، *العبر فی خبر من غبر*، به تحقیق فؤاد سید، چاپ کویت، ۱۹۶۱، جلد دوم، ص ۱۴۰

۵. شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ تهران، ۱۳۵۵، ص ۴۵۲.

۶. «نظام (متوفی به سال ۲۳۱ هجری قمری) گوید: نظم قرآن و حسن تألیف کلمات آن معجزهٔ پیغمبر نیست و دلالت بر راستگویی او را در دعوی پیغمبری ندارد... و دربارهٔ نظم و تألیف قرآن می‌گفت که مردمان به آوردن چنین چیزی بلکه بهتر و روان‌تر از آن توانا هستند». (ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ترجمهٔ دکتر محمد جواد مشکور، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۹۷). «نظام گفت که در نظم کلام الله اعجازی نیست همان سان که در نظم سخن مردم اعجازی نمی‌باشد و بیشتر معتزلان پنداشتند که زنگیان و ترکان و خزران توانند سخنی چون قرآن به رشته کشیده و از آن هم شیواتر گویند ولی علم بدان کار ندارند در صورتی که دست یافتن به چنین دانشی برای ایشان ممکن است» (ایضاً، ص ۱۶۸). ناصرخسرو قبادیانی که در یازدهم رجب سال ۴۳۸ هجری قمری از شهر «معرة النعمان» (نه فرسنگی حلب) دیدن کرده است در مورد ابوالعلامعری گوید: «کتابی ساخته آن را *الفصول و الغایات* نام نهاده است و سخن‌ها آورده است مرموز و مثل‌ها به الفاظ فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمی‌شوند مگر بعضی اندک و آن کسی نیز که بر وی خواند، چنانکه او را تهمت کردند که تو ا کتاب را به معارضهٔ قرآن کرده‌ای». (*سفرنامه*، چاپ برلین، صفحهٔ ۱۴).

۷. *اخبار الحلاج*، تصحیح لوئی ماسینیون و پ. کراوس. چاپ افست، بغداد، ۱۳۶ ص ۳۸.

۸. *تذکرة الاولیاء*، ص ۵۸۷.

۹. ابو عبدالرحمان السلمی، *طبقات الصوفیه*، تحقیق نورالدین سریبه، چاپ ۱۶۹ ص ۳۰۸.

۱۰. ابوبکر محمد الکلاباذی، *التعرف لمذهب اهل التصوف*، تصحیح عبدالله محمود و طه عبدالباقی سرور، چاپ قاهره، ۱۹۶۰، ص ۱۰۰.

۱۱. خواجه عبدالله انصاری، *طبقات الصوفیه*، تصحیح عبدالحی حبیبی، چا افغانستان، ۱۳۴۱، ص ۳۲۳: (الهی انت تعلم عجزی عن مواضع شکر فاشکر نفسک عنی فانه الشکر لاغیره).

۱۲. شیخ روزبهان بقلی شیرازی، *شرح شطحیات*، تصحیح هنری کربن، چاپ تهرا ۱۳۶۰، ص ۴۶.

۱۳. در چاپ جدید نیز عقیدهٔ ماسینیون تغییری نکرده است و این عین عبارت است:

nfin a son dernier pelerinage, il s'est arroge le droit d'ordenner
mme Dieu, l'autorite souveraine rububiya, qui n'appartient
'a Dier, qui ne l'a meme pas deleguee a ses prophetes (P.318)

۱۴. هنری‌کربن در مجلس یادبودی که به دعوت دکتر سیاسی در دانشکدهٔ ادبی تهران (روز ۱۳ آذر ۱۳۴۱) منعقد شده بود اظهار داشت: «در حالیکه من برابر او بدون قید و شرط سر تعظیم فرود می‌آورم تصور می‌کنم به‌آسانی می‌توانیم بی‌پرده و آشکارا به وجود مشکلی اعتراف کنیم که هیچکدام از ما ق به کتمان آن نمی‌باشد. در آثار ماسینیون تأکیدات و نظرهایی وجود دارد که بر ما قبول آن محال می‌نماید و قضاوتهایی در آنها دیده می‌شود همراه با آن گ جانبداری فاحش و بارز که چیزی نمانده است ما را رنجیده خاطر و منز سازد». (سخنرانی آقای کربن را آقای دهشیری ترجمه کرده است. رجوع ش به مجلهٔ *دانشکدهٔ ادبیات تهران*، شمارهٔ مسلسل ۳۹، نقل از *سلمان فارس*، ترجمه ابراهیم خلیلی، ص ۵۵).

۱۵. *خلاصهٔ شرح تعرف*، تصحیح دکتر احمد علی رجائی، چاپ بنیاد فرهنگ ایر ۱۳۴۹، ص ۵۰۲.

۱۶ و ۱۷. *شرح شطحیات*، ص ۴۲۴.

۱۸. *شرح شطحیات*، ص ۵۱.

۱۹. *شرح دیوان الحلاج*، دکتر کامل مصطفی الشیبی، چاپ اول (۱۳۹۴ هـ/۱۹۷۴ ص ۲۲۵.

۲۰. *اخبار الحلاج*، صص ۵۴ و ۵۷.

۲۱. *شرح دیوان الحلاج*، ص ۲۳۳.

۲۲. *شرح دیوان الحلاج*، ص ۳۰۹.

۲۳. *اخبار الحلاج*، ص ۱۲۰.

۲۴. *تاریخ بغداد*، جلد هشتم ص ۱۱۲.

۲۵. ایضاً، ص ۱۱۳.

۲۶. La passion....1975,V.1,P.51

۲۷ و ۲۸. *اخبار الحلاج*، ص ۴۶.

ماه رمضان، به قول ابن فیروز، جامه‌های سیاه به علامت توبه
پوشیده» (ص ۶۵). ثالثاً عبارت: «هر شب تلاوت قرآن را با دو
ت نماز به پایان می‌برد» قطع نظر از ضعف تألیفی که دارد،
مهٔ کامل سخن ابن فیروز که می‌گوید: «وکان یختم القرآن کل
فی رکعتین و کل یوم فی مائتی رکعه»[۲۸] نیست. و ترجمهٔ
ت آن این است: «هر شب در دو رکعت و هر روز در دویست
ت نماز، قرآن را ختم می‌کرد.»

در صفحهٔ ۴۳۳ پس از عبارت: «ای شعله بیا، تا من و تو، با
اله برآریم، زیرا احوال دلی سوخته را کسی داند که خود از
ن آتش سوخته باشد» بیت زیر افزودهٔ مترجم است:

ا سوته‌دلان گرد هم آییم
که حال سوته‌دل، دل سوته داند

مترجم از تلفیق مصراع اول ترانهٔ زیر:

ا سوته‌دلان گردهم آییم
سخن واهم کریم غم وانماییم
زو آوریم غمها بسنجیم
هر آن سوته‌تریم، سنگین‌تر آییم

مصراع چهارم ترانهٔ دیگری از باباطاهر، بیتی ساخته و گمان
ه است که منظور از «ای شمع بیا...» همان بیت تلفیقی وی
ن. غافل از اینکه مراد این بیت است:

شمع بیا تا من و تو زار بگرییم
که احوال دل سوخته هم، سوخته داند

حلاج در اوایل جوانی از جنید بغدادی پرسشی کرد که آن
ئی در صفحات ۶۷ و ۶۸ مصائب حلاج به این صورت نقل
ده است: «میان فرد و جوهر چه فرق است» مترجم اگر
مر توجهی به بحث مؤلف که در اطراف کلمات «خلیقه» و
ن» و «طبع» و «سلیقه» است می‌کرد به راحتی پی می‌برد که
ل حلاج در زمینهٔ «خلق و طبع» یا «خلیقه و طبیعه» است نه
ن میان فرد و جوهر» و اگر مترجم به این نکته توجه داشت
ل را به صورتی نقل می‌کرد که بحث مؤلف در صفحهٔ ۶۸ زاید
ربط نباشد و با عین جملهٔ منقول از حلاج هم که چنین است:
الذی یصدا لخلق عن رسوم الطبیعه». بخواند.

ترکیب «طواسین الازل» در صفحهٔ ۱۲ و نیز در عبارت ذیل
صنفات عمدهٔ او چون طواسین الازل...» (ص ۱۶، سطر ۱۴)
درست نیست. زیرا از جمله مصنفات حلاج رساله‌ای است موسوم به «طاسین الازل والالتباس» که از باب اختصار آنرا «طاسین‌الازل» می‌نامند. این رساله را به اضافه چند رسالهٔ دیگر حلاج (طاسین السراج، طاسین النقطه و...) جمعاً «طواسین» یا «الطواسین» نامیده‌اند. بنابراین «طواسین الازل» عنوان کتاب یا رسالهٔ خاصی از حلاج نیست و درست آن باید «طواسین» یا «طاسین الازل» باشد نه «طواسین الازل».

در صفحهٔ ۲۲، سطر ۱۰ «هشت ماه» غلط و درست ــ با توجه به متن عربی ــ هیجده ماه است (ثمانیه عشر شهراً). ماسینیون از همین رقم استفاده‌ها کرده و به کرات خواننده را به آن ارجاع داده است، از جمله در حاشیهٔ ۱ صفحه ۴۰ و حاشیهٔ ۳ صفحهٔ ۴۲ و صفحهٔ ۵۱.

در همان صفحهٔ ۲۲، منظور حمد ــ پسر حلاج ــ از این عبارت: «پس پدرم عزم مکه کرد و یک سال در این سفر سپری نمود» این است که حلاج یکسال در مکه اقامت گزیده است. تعبیر مصطلح در این مورد «مجاور شدن» است یعنی درست و فصیح این است که بگوییم «و یکسال مجاور شد». متن عربی هم چنین است: «ثم خرج الی مکه و جاور سنه». و از متن فرانسه نیز (در چاپ ۱۹۷۵) جز این فهمیده نمی‌شود ety resta un an en visite. هم‌چنین است جملهٔ: «او دو سال در این سفر بود» (صفحهٔ ۲۳، سطر ۲۷) که ترجمهٔ نارسای «جاور سنتین» است. در صفحهٔ ۲۴ به جای این عبارت: «دستهایش را دراز کرد و رو به سوی قبله نمود»، عبارت «دستهایش را بلند کرد و...» که مصطلح است فصیح‌تر به نظر می‌رسد.

در صفحهٔ ۶۷، «شوای فالوذج» ترجمه نشده است. این عبارت مرکب از دوکلمه است: «الشوای = کباب بره» و «فالوذج = پالوده».

عبارت: «مدتی است که مردی درهمی چند برای من آورده و مرا گفته است میان بینوایان پخش کن، در آن هنگام درهمی نزد من نبوده» (ص ۱۰۷). با توجه به بقیهٔ ماجرا و اصل روایت عربی، درست ترجمه نشده و ترجمهٔ درست آن بدین تقریب است: «چندی پیش مردی، درهمهایی آورد و گفت آنرا بین فقرا تقسیم کن، در آن موقع کسی پیشم نبود».

در صفحهٔ ۱۱۰، سطر ۱۵، «همیان» غلط و «عکازه» درست

لباس برهمنان و کشیشان و غلامان است و «دراعه» لباس مخصوص صاحب منصبان و اهل قلم که قسمت جلوی آن تا محاذات قلب گشاده و مزین به تکمه و جاتکمه بوده است. «خرقه» نیز لباس فقیران و صوفیان بوده و «قبا» لباس درازی بوده مخصوص لشکریان که به طور مورب و از زیر بغل باز می‌شده است. درحالیکه در ترجمه فارسی، «مسوح» و «خرقه» و «دراعه» هر سه معنی مشابه و یکسانی یافته‌اند.

ممکن است گفته شود، این همه دقت و تأمل در مورد جامه‌هایی که حلاج می‌پوشیده است چه اهمیتی دارد؟ در پاسخ این سؤال مقدر عرض می‌کنم: آیا در جامعه‌ای که افراد آن هر یک لباس طبقهٔ خاص خود را می‌پوشیده‌اند و صوفیان و مدعیان تصوف نیز لباس مخصوص خود را داشته‌اند، بی توجهی حلاج به نوع لباسی که می‌پوشیده است، حاکی از روحیهٔ خاص او در میان صوفیه نیست؟ وانگهی، در مصائب حلاج بر همین نکته تأکید شده و فصلی از آن (ص ۶۴) به «جامه‌های گوناگون» حلاج اختصاص داده شده است. مضافاً بر اینکه از نظر مردم شناسی، وقوف بر جامه‌های طبقات مختلف مردم عصر عباسی، اهمیت فراوان دارد و لوئی ماسینیون هم از این نکته غافل نبوده است. کما اینکه در همان زمان انتشار چاپ دوم *La Passion* منتقدان فرانسوی به جنبه‌های مردم شناسی کتاب به عنوان یکی از امتیازات بارز و چشمگیر آن انگشت نهادند و بر مترجم بوده است که در هنگام ترجمه این جنبهٔ کتاب را از نظر دور ندارد.

نمونهٔ دیگر از این نوع اشتباهات عبارت زیر در صفحهٔ ۲۳ است: «جامه‌ای مرقع رنگارنگ، وصله بر وصله زده، بر تن، و شلواری از چیت خشن برپای کرده». که با توجه به سخنان حمد که می‌گوید: «ولبس المرقعه والفوطه»[۲۵] باید «ومرقع و فوطه پوشیده» ترجمه می‌شد، زیرا، فوطه فقط شلوار یا پارچه‌ای که عربها برای پوشاندن عورت خود به کار می‌برده‌اند نیست، بلکه معنی دستار و سربند هم می‌دهد، کما اینکه ابن خفیف که در زندان به ملاقات حلاج رفته بوده است به فوطه‌ای که حلاج بر سر داشته است، تصریح می‌کند. سخن ابن خفیف به نقل از شرح شطحیات (ص ۴۸) چنین است: «... چون در این سخن‌ها بودیم، شیخ درآمد با روئی نیکو و قدی خوش، صوفی سفید پوشیده بود و فوطهٔ رملی بر سر نهاده، نعلی طاق در قدم داشت، همچون آفتابی با هیبت و عظمت که از مطلع برآید. بر طرف صفه برآمد. مرا گفت: ای جوان از کجائی...» که متأسفانه در صفحهٔ ۲۷۹ مصائب حلاج به این صورت درآمده است: «ما در این گفتگو بودیم که حسین بن منصور بازگشت و به سوی ما آمد. من او را نگریستم. صورتی دلپذیر داشت و جامه‌ای پاکیزه و روپوشی از پشم سفید (صوف) (و فوطه‌ای رملیه بر سر) و کفش‌های یمنی (طاوی) بر پای. او به خاطر رعایت بازآمده بود. در انتهای نیمکتی نشست. به من سلام کرد و گفت از کجا می‌آئی؟...»

در همین صفحهٔ ۲۳، یک نکتهٔ دیگر قابل ذکر است. مترجم به جای اینکه عناوینی را که مردم ایالات و ولایات به حلاج داده‌اند عیناً نقل کند، ترجمهٔ آن عناوین را (به استثنای ابوالمغیث) ذکر کرده است. مخفی نیست که مثلاً اهل خراسان حلاج را «الممیز» خطاب می‌کرده‌اند نه «صاحب بصیرت و ذکاوت» که ترجمهٔ «الممیز» است. همین‌طور گروهی از مردم بغداد، حلاج را «مصطلم» می‌گفته‌اند نه «مجذوب» که معنی لغوی آن است. برخی از مردم بصره نیز حلاج را «محیر» می‌خوانده‌اند نه «حیران». ضمناً کنیهٔ «ابوالمعین» در عبارت «و در نامه‌هایی که از کشور چین و ترکستان می‌آمد او را ابوالمعین خطاب می‌کردند» غلط و صحیحش «المقیت» یا «ابوالمقیت» است، و «ابوالمعین» مذکور در تذکرة الاولیاء (ص ۵۸۶) هم تصحیف و تحریف همان «ابوالمقیت» می‌باشد. خودلوئی ماسینیون درچاپ جدید مصائب اشتباه چاپ اول را تصحیح کرده است.[۲۶]

در بند اول از صفحهٔ ۵۰: «ابوفیروز بیضاوی که در بصره همسایهٔ حلاج در آغاز جوانی او، و یکدل‌ترین یاران وی بود، می‌گفت: حلاج از نخستین روز ماه رمضان تا پایان آن به تمامی روزه می‌گرفت، پیراهنی سیاه بر تن می‌کرد و می‌گفت: این جامه‌ای است در خور کسی که اعمالش مطرود درگاه الهی است و هر شب تلاوت قرآن را با دو رکعت نماز به پایان می‌برد» چندین اشتباه روی داده است. اولاً نام راوی «ابن فیروز بیضاوی» است نه «ابوفیروز» در صفحهٔ ۶۵ که «ابن فیروز» نقل شده است درست است. ثانیاً عبارت ابن فیروز صریح است به اینکه حلاج در روز عید فطر لباس سیاه می‌پوشیده «وکان یلبس السواد یوم العیده»[۲۷] و چنانکه پیداست «یوم العیده» را لوئی ماسینیون، در هنگام ترجمه از قلم انداخته است. زیرا در جای دیگر هم می‌گوید: «...

۱۶) همان تاریخ ادبیات ادوارد براون است که مؤلف به حروف
ل دو کلمه آغازین نام کتاب در زبان انگلیسی «A Literary History of Persi» نظر داشته است، موضوع ساده‌ای نیست.

همچنین خواننده حتی اگر متخصص در زندگانی حلاج
ند، از کجا می‌تواند بفهمد که «S.H.tab» با این شکل فرنگیش و
نقطه‌ای زائد بین S و H (درحاشیه صفحه ۱۰۳) علامت
تصاری «عبدالوهاب الشعراوی یا شعرانی، *طبقات الکبری*»
ت. و Amedroz (در حواشی صفحات ۲۲۷ و ۲۰۹ و ۲۱۰)
اره به کتاب *الوزراء* یا *تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء* تألیف
الحسن الهلال المحسن الصابی است. یا خرک در حواشی
فحات ۴۸، ۵۰ و ۱۰۸ رمزی است برای *تهذیب الاسرار*
سعد عبدالملک بن عثمان خرگوشی. همچنین، حاشیهٔ ۳ صفحهٔ
۱۱ که می‌گوید: «*بین السورین* نام محله‌ای است. ر. ک. «در
مره» از یعقوب جلد ۱ ص ۷۷۹» چه اندازه خواننده اهل را به
دسر می‌اندازد تا بالأخره بفهمد که منظور از آن کلمات نامفهوم
ن است: «بین السورین نام محله‌ای است در قاهره، رجوع کنید
: یاقوت، معجم *البلدان*، (جلد دوم، ص ۷۹۹)». توضیحاً اضافه
م که ماسینیون «یاقوت» را رمز معجم *البلدان* و «یاقوت، ادباء» را
انهٔ معجم *الادباء* یاقوت حموی قرار داده است، مگر در مواردی
پیش از کلمهٔ «یاقوت» به «یاقوت ادباء» تصریح کرده باشد که
این صورت منظور وی همان معجم *الادباء* است نه معجم
لدان. یا مثلاً چقدر تأمل و دقت لازم دارد تا خواننده دریابد که
ظور از Tusx Slist در حاشیهٔ صفحه ۸۲، *فهرست کتاب الشیعهٔ*
جعفر محمدبن طوسی است.

متأسفانه ندانم‌کاری‌هایی این چنین در *مصائب حلاج*
اوان است که فرصت پرداختن به آن نیست و این مقاله بیش از
اقتضاء ندارد. ولی ذکردو سه نوع دیگر از اشتباهات کتاب
ید بی فایده نباشد.

در تبدیل اسامی خاص از خط لاتین به فارسی هم
تباهاتی روی داده است از جمله:

بقوی (با قاف) در صفحات ۵۵ و ۲۵۳ و ۸۱ و ۲۲۹ غلط و
حیح آن «بغوی» با غین است.

در صفحهٔ ۵۷ «دلف بن جحدر» با حای حطی درست است
«جهدر» با های هوز.

در صفحهٔ ۱۸۹ «علی بن مسهر» درست است نه «علی بن مظهر».

در صفحهٔ ۲۴ «محمی» (نام پدر حلاج) با حای حطی و الف مقصوره است و به صورت «مهمه» درست نیست.

در صفحات ۶۴ و ۷۴ «دره» غلط و «دراعه» صحیح است.

در صفحهٔ ۵۷ «عمروعدمی» غلط و «عمروالادمی» درست است و در صفحهٔ ۶۰ نیز «ابوالعباس... الادمی» درست است نه «ابوالعباس... عدمی».

در صفحهٔ ۳۹۴ «میزان الاعتبار» غلط و «میزان الاعتدال» درست است: *میزان الاعتدال فی نقد الرجال* نام کتابی است از ذهبی مؤلف *العبر*...»

در صفحهٔ ۳۵ «موسی بن ابی در»، غلط و صحیح آن «موسی بن ابی ذر» است.

در صفحهٔ ۱۳۸، نقطة الازلیه غلط و «نقطة الاصلیه» درست است.

در صفحهٔ ۲۷۳، القنائی (محمدبن علی...) درست است نه «الکنائی».

صفحات ۲۲ تا ۲۸ مشتمل بر شرح احوال حلاج ــ به روایت پسرش حمد ــ است، عبارت زیر از آن شرح حال نقل شده است: «گاهی خرقهٔ پشمینه از پشم بز بر تن داشت و زمانی جامهٔ مشایخ از پارچه‌های رنگین، وقتی دلق پشمین و عمامه، روزگاری قبای آستین‌دار چون جامهٔ سربازان» (ص ۲۲).

اگر منظور گوینده ــ حمد پسر حلاج ــ این بوده که بگوید پدرش گاه گاهی نوعی لباس می‌پوشیده و به رنگ یکی از طبقات جامعه درمی‌آمده است، این مفهوم اصلاً و ابداً از عبارتی که نقل شد فهمیده نمی‌شود، چرا که بین «دلق» و «خرقه» و «جامهٔ مشایخ» ولو اینکه رنگ و جنس آنها مختلف باشد، فرقی نیست. متن عربی سخنان حمد این است: «کان بالاوقات یلبس المسوح وبالاوقات بخرقتین مصبغ ویلبس بالاوقات الدراعه وعمامه ویمشی بالقباء ایضاء علی زی الجند».[۲۴]

مسامحهٔ عمده‌ای که در ترجمهٔ سخنان حمد مشهود است این است که «مسوح» به «خرقهٔ پشمینه از پشم بز» و «خرقتین مصبغ» به «جامهٔ مشایخ از پارچه‌های رنگین» و «دراعه» به «دلق پشمین» معنی شده است که البته بی اشکال نیست، زیرا «مسوح»

است. نمونه‌اش عبارت زیر است که به اصطلاح ترجمهٔ یکی از خطبه‌های حلاج است:

«ای اهل سوق! ای اهل سوق! مرا پر کرد و رها نمی‌کند! نفس من چه کرد؟ با او مأنوس شد، ـ ولی مرا از خود نربود! ولی خود را درامان نمی‌بینم. ـ اینها عطاهای قبلی است، بیشتر از آنچه بتوانم تحمل کنم» (ص ۱۳۹).

من نمی‌دانم خوانندهٔ فارسی زبان، از لابلای این کلمات بی‌ربط چگونه می‌تواند سیمای حقیقی و واقعی حلاج را باز شناسد و به اندیشه‌های او راه یابد. بی‌اغراق بیشتر سخنان و اشعار حلاج در این کتاب به چنین سرنوشت شومی دچار شده است که بدون مراجعه به منابعی که خود ماسینیون در حاشیهٔ کتاب معرفی کرده است و متأسفانه مترجم اغلب آنها را به صورتی غیر قابل استفاده درآورده است، دست یافتن به مقصود و منظور گوینده غیر ممکن می‌نماید. مترجم که با اندیشه و سخنان حلاج کلاً بیگانه و از دریافتن مفاهیم و مقاصد کتاب کاملاً عاجز بوده است، حتی زحمت مراجعه به مأخذ را به خود نداده تا لااقل به کمک آنها معنی عبارت را بفهمد و آنچه را که خود فهمیده است، به فارسی برگرداند. در صورتی که اگر مترجم، مثلاً در خصوص خطبهٔ مذکور به *اخبار الحلاج* که مستند مؤلف بوده و در حاشیهٔ همان صفحهٔ ۱۳۹ به آن اشاره گردیده است مراجعه می‌کرد، بی تردید خطبه را به زبان اصلی (عربی) می‌یافت و آن را به این صورت ترجمه می‌نمود:

«ای مسلمانان، بدادم برسید. نه مرا با نفسم رها می‌کند که با وی مأنوس شوم و نه مرا از نفسم جدا کند تا از وی خلاصی یابم. این «دلال»ی است که طاقتش را ندارم» (= یا اهل الاسلام اغیثونی، فلیس یترکنی و نفسی فآنس بها، ولیس یأخذنی من نفسی فاستریح منها، وهذا دلال لااطیقه).

در جای دیگر می‌خوانیم:

«ای ولی! محبت ترا تمام، با تمام وجود خود، در برگرفتم، آنچنان تجلی کرده‌ای که به نظرم دیگر جز تو کسی درمن نیست»

«دلم مرا در میان هر چه غیر تو است زیر و بر می‌کنم، ـ ولی بجز جدائی خود از آنان، ـ وانس خود با تو، در آن نمی‌بینم»

«دریغا! اینک من، در زندان زندگی به همه نوع بشر پیوسته‌ام ـ هان، مرا به نزد خود بخوان، دور از ابناء بشر». (ص ۴۰-۱۳۹).

متأسفانه این عبارات ترجمهٔ فصیح، بلکه صحیحی از ابیات زیر نیست:

حویت بکلی کل کلک یا قدسی   تکاشفنی حتی کانک فی نفسی
اقلب قلبی فی سواک فلا اری   سوی وحشتی منه وانت به انسی
فها انا فی حبس الحیوه ممنع   عن الانس فاقبضنی من الحبس[19]

اگر مترجم به اصل منابع رجوع می‌کرد، بلادرنگ به سهوی که ماسینیون را دست داده است پی می‌برد و می‌فهمید که وی روایت دو راوی (احمدبن فارس و احمد بن القاسم الزاهد) از دو خطبهٔ جداگانهٔ حلاج (در سوق القیطعه و سوق البغداد)[20] را که با هم هیچ ارتباط ندارند درهم‌آمیخته و از آن خطبهٔ واحدی پرداخته است و علت اینکه صدر و ذیل خطبه با هم نمی‌خواند، همین اشتباه لوئی ماسینیون است.

خلاصه، اگر مترجم در هنگام ترجمهٔ کتاب به همین *اخبار الحلاج* که یکی از مآخذ عمدهٔ ماسینیون بوده است رجوع کرده بود بخش عظیمی از اشتباهات ترجمه را مرتفع می‌کرد و این همه ایراد بر ترجمهٔ او وارد نمی‌شد.

همچنین اگر به *دیوان الحلاج* مراجعه می‌کرد بیت زیر را:

عجبت لکلی کیف یحمله بعضی   ومن ثقل بعضی لیس تحملنی ارضی[21]

که ترجمهٔ آن بدین تقریب است: «از «کل» وجودم متعجبم که چگونه «بعض» از وجود مرا حمل می‌کند، درحالیکه از سنگینی آن «بعض» زمین تحمل مرا ندارد.» اینطور ترجمه نمی‌نمود: «از خود پرسیدم: چگونه «کل» من می‌تواند «جزء» مرا حمل کند؟ چنان سنگین است که زمین دیگر نمی‌تواند مرا تحمل کند» (ص ۱۴۳).

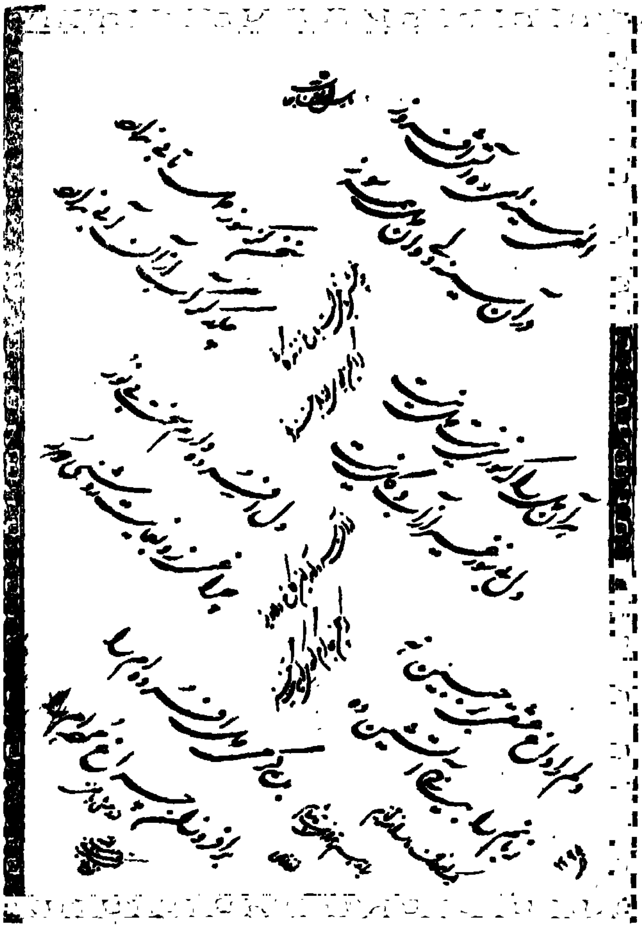
و نیز به تبع ماسینیون، ترجمهٔ مصراع دوم بیت زیر

ارجع الی الله ان الغایة الله   فلا اله اذا بالغت الا هو[22]

را از قلم نمی‌انداخت و در ترجمهٔ بیت به این عبارت: «به خدا بازآی! واپسین نقطه از او است» (ص ۱۴۴) بسنده نمی‌کرد.

عدم شناسایی مترجم با موضوع کتاب و مقصود و منظور

در آخر این روایت عبارت: «حلاج بعداً ز شهر بیرون رفت و به شاگرد خود گفت به شیراز برود و خود راه آذربایجان در پیش گرفت.» در اصل این طور است: «راه را خلاف کرد و به شیراز آمد لیکن چنان نمود که به آذربایجان می‌روم»[۱۷]. همچنین داستان زیر:



«شباهنگام با هفتاد مرید خود و یک همیان به بیت‌المقدس وارد شد: آنان در آنجا دیدند که شمع و چراغ نیفروخته‌اند. — کی آنها را برمی‌افروزند؟ — یکی از شیخها پاسخ داد: هنگام سحر. — حلاج گفت: این خیلی دیر است و حرکتی کرد و گفت: «یا الله» (آنگاه نوری از انگشت وی برخاست، و چهار صد چراغ کوچه از آن روشن شد، و از آنها نور به انگشت او بازگشت) راهب شگفت‌زده گفت: «دین تو چیست؟» — من پیرو مذهب حنیف هستم، من کمترین حنیف از امت محمد (ص) هستم! — راهب گفت: آیا می‌خواهی به خانه من بیایی؟ — هر طور تو بخواهی، یارانم گرسنه‌اند و دیگر پولی نداریم. سیزده هزار دینار بدو دادند، که قبل از رسیدن روز بعد همه پراکنده شده بود. آنگاه از آنجا رفتند» (ص ۱۱۲).

در اصل براین وجه بوده است:

«و از جمله کراماتش آن بود که با هفتاد مرید رکوه‌دار به بیت المقدس رسید.شب گاه بود. چراغها را و قندیل‌ها را بازنشانده بودند. پرسید «کی افروخته گردانید؟» گفتند: «سحرگاه». گفت: «تا سحر دیر باشد.» پس به انگشت اشارت کرد، گفت: «الله». نوری از انگشتش بیرون آمد و چهارصد قندیل را بدان نور برافروختند. نورباز آمد و باز انگشتش رفت. رهبانان در آن عجب بماندند. گفتند: «تو به کدام ملتی؟» گفت: « به مذهب و ملت حنفیان و کمتر حنیفی از امت محمد صلوات الله علیه». آنگاه رهبانان را گفت: «نشستن من نزد شما اولی باشد یا رفتن؟» گفتند: «حکم تراست». فرمود: «رفیقانم گرسنه‌اند و بی‌نفقه». سیزده هزار درهم پیش او آوردند و بنهادند. هنوز صبح تمام ظاهر نگشته بود که همه را صرف کرده بود. آنگاه برفت»[۱۸]

اشکالاتی که بر مترجم وارد است به خبط لفظی یا خطای ادبی خلاصه نمی‌شود تا با افزایش و کاهش کلمه‌ای یا جا به جا کردن حرفی و واژه‌ای اصلاح عبارت ممکن گردد. بلکه ایراد بر زبان ترجمه است که کلاً سست و اغلب نادرست وحتی نامفهوم

کتاب به حدی کاسته است که قابل پذیرش نیست. علت این را بنده عدم آشنایی کافی مترجم با متونی می‌دانم که مأخذ کار لوئی ماسینیون بوده است. این ناآشنایی مترجم را مخصوصاً در مواردی می‌توان دید که مؤلف از متون فارسی استفاده کرده و مترجم محترم آن نقل قول را هم مجدداً از فرانسه به فارسی برگردانده است. البته فرق نمی‌کند که مؤلف در ترجمهٔ متن از فارسی به فرانسه مرتکب خبط و خطا شده باشد، یا مترجم در موقع ترجمه از فرانسه به فارسی. آنچه مسلم است این است که کتاب مصائب حلاج چنین اشتباهاتی دارد. به‌علاوه، ضبط غلط برخی از اسامی خاص و نیز عدم توجه به عین واژه‌هایی که از ذکر آنها غرضی خاص در میان بوده و بدون التفات به آنها، نظر مؤلف یا ناقل ابتر می‌ماند، همچنین متذکر نبودن به اصطلاحات و اکتفا کردن به ترجمهٔ آنها، آنهم از روی متن فرانسه و مسامحه‌کاریهای دیگر همه معلول عدم آشنایی کافی مترجم با منابع کارِ مؤلف است.

پرداختن به همهٔ اشکالات ترجمه در اینجا مقدور نیست. ولی برای این که نمونه‌هایی به دست داده باشم موارد زیر را یادآور می‌شوم:

از آنجا که مؤلف کتاب خود را به زبان فرانسه و برای اهل آن زبان نوشته است، ناچار بوده منقولات از زبان فارسی را، به زبان فرانسه برگرداند. در این گونه موارد مترجم می‌بایست به اصل فارسی رجوع می‌کرد و آنها را عیناً نقل می‌کرد. ولی متأسفانه مترجم آن منقولات را مجدداً از فرانسه به فارسی ترجمه نموده و نتیجه‌اش چیزی شده است که نمونه‌هایی از آن را می‌بینید:

در *تذکرة الاولیاء* عطار آمده است: «فردای قیامت در عرصات حسین منصور را به زنجیر محکم بسته بیارند که اگر گشاده بیارند، جمله قیامت را به هم برزند.» (ص ۵۹۴).

این عبارت را آقای دهشیری از ترجمهٔ فرانسه دوباره به فارسی برگردانده و نتیجهٔ آن چنین شده است: «فردا در روز قیامت هنگام احضار همگان به پیشگاه عدلِ الهی منصور حلاج را در زنجیر خواهند آورد، به دیگر سخن، اگر عریان و بی‌قید و شرط حاضر می‌شد، همه با هم به زد و خورد می‌پرداختند.» (ص ۳۲۸).

روز بهان بقلی شیرازی، ترجمهٔ احوال حلاج را با این عبارت به پایان رسانده است: «مشاهدهٔ عهدالست به نعوت استدامت، از بدایت تا نهایت منزل کشفش بود. بریدی دلستان و نوروزی گلفشان بود.» (*شرح شطحیات*، ص ۵۱).

این معنی را آقای دهشیری از ترجمهٔ فرانسوی آن چنین به فارسی برگردانده است: «شاهد میثاق الست، که در عین پرواز، از آغاز تا به انجام، از ازل تا به ابد، مکانِ برگزیدهٔ اشراف الهی را نظاره کرده، پیک الهی، رباینده دلها، نوروز گل افشان» (ص ۳۸۰).

در *خلاصهٔ شرح تعرف* می‌خوانیم که: «ابوالمغیث مردی بزرگ بود، هرگز پشت به دیوار باز ننهاده بود و هرگز پهلوش به زمین نخفته بود. چون خواب بروی غلبه کردی، سر به زانو نهادی و پاره‌ای بغنودی. مر او را گفتند: با نفس خود رفق کن. گفت: والله که خدای تعالی با من رفق نکرده است، من با خویشتن چگونه رفق کنم. نشنیدی که سیدالمرسلین صلوات الله علیه فرمود...»[۱۵]

در ترجمهٔ آقای دهشیری این معنی بدین صورت آمده است «ابوالمغیث (حلاج) بربالش نمی‌آرمید، و بر پهلو دراز نمی‌کشید، سراسر شب ایستاده می‌ماند. اگر چشمانش بر هم نهاده می‌شد، چمباتمه زده می‌ماند بر روی زانوان خود تکیه می‌زد و لحظه‌ای نیمه خوابی می‌کرد. او را گفتند: رفیق مهربان خود باش. گفت: نعوذ بالله! بدن من هرگز رفیق نبوده است که مایهٔ شادی من گردد. برعکس شنیدیم که سید رُسُل (ص) خواجهٔ پیغمبران (حضرت محمد «ص») می‌فرمود ....» (ص ۸۵).

همچنین این عبارت: «بیست سال ابوالمغیث را خدمت کردم، هرگز او را ندیدم که به سوی آنچه از دست او رفته بود بازنگردد، یا چیزی را که کم داشت جستجو کند» (ص ۸۵).

در اصل فارسی از کتاب *خلاصهٔ شرح تعرف* بر این وجه بوده است: «بیست سال خدمت ابوالمغیث کردم. ندیدم که اندوه خورد بر چیزی که از وی فایت گشت یا طلب کرد چیزی که نیافت» (ص ۵۰۵).

در *مصائب حلاج* بخشی از روایت یکی از دوستان ابن خفیف، اینطور ترجمه شده است: «ای مشتری! آیا در حالیکه من زنده‌ام، سزاوار است که تو درباب حکمت سخن بگوئی؟» (ص ۱۰۹). در صورتی که در اصل چنین است: «ای بسازاری، در معرفت سخن می‌گویی و من زنده‌ام؟»[۱۶]

بلز قرآن از حیث لفظ» از معتقدات حلاج در دورهٔ جوانی او ه، و استنباط ماسینیون به این که حلاج «کلام الهی را می‌شنیده گز می‌کرده است» قابل پذیرش نمی‌باشد.

نمونهٔ دیگر: مؤلف در صفحهٔ ۱۰۳ می‌نویسد: «حلاج انجام در آخرین سفر خود به مکه، حق صدور امر و حکم را ر خدا، به خود مختص دانسته است. همان قدرت متعال ربوبیت که فقط از آن خدا است ـ و حتی به نواب و پیغامبران خود یض نکرده است....[1] این موضوع قبلاً در خطبه‌ای که در مکه اد کرد. در سفر وداع خود از مکه، در روز نهم ذی الحجهٔ سال ۲۹۵/۹ بر کوه عرفات در برابر جمعیتی که گرد آمده بودند عیان ت. او گفت: ای راهنمای اهل وجد و شوق از فراز مقام والای د (شاید جبل الرحمه). سپس دست به سینهٔ خود زد و گفت: ای لطان پر جلال، تو را قدوس می‌خوانم، و من تو را برتر از تسبیح کس می‌دانم که به تو گفت: «سبحان‌الله» برتر از همه تهلیلهای انی که تو را گفتند «لا اله الاالله». ای خدای من، تو مرا از ادای زی که باید عاجز می‌دانی، پس بیا و در نهاد من، خود را شکر ار، شکر حقیقی همین است، حمد و شکری به جز این نیست».

ترجمه عبارت البته نارسا و آشفته و در هم است، ولی از آن ی فهمیده می‌شود که به عقیدهٔ ماسینیون، حلاج ادعای خدایی کرده و حق صدور امر و حکم را که فقط از آن خدا است نص به خود می‌دانسته است، به این دلیل که در عرفات دست به ۂ خود زده و گفته است «ای سلطان پر جلال...»

مراجع ماسینیون در نقل دلیل مذکور، کلابادی، روزبهان ، سلّمی، و عطار است، و من خواجه عبدالله انصاری را نیز فزایم و عرض می‌کنم: چه در مآخذی که مورد استفادهٔ سینیون بوده و صریحاً از آن نام برده است و چه در ات الصوفیهٔ خواجه عبدالله انصاری، که در این مورد سوص از آن ذکری به میان نیامده است، در هیچکدام اصلاً و جملهٔ «دست به سینه خود زد» و یا جمله‌ای شبیه به آن که حاکی نظیم و تجلیل حلاج از خودش باشد به کار نرفته است. و من دانم این جملهٔ عجیب از کجا به ذهن آقای ماسینیون راه یافته او را به این نتیجهٔ غلط رسانده است که حلاج «قدرت متعادل که فقط از آن خدا است به خود مختص کرده است».

برای اینکه به نادرستی عقیدهٔ آقای ماسینیون بهتر پی برده شود، لازم است مستند رأی و نظر ایشان را به عین عبارت از تذکرة الاولیا شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، نقل کنم تا قضاوت دربارهٔ آن سهلتر باشد:

«در عرفات گفت: یا دلیل المتحیرین، و چون دید که هر کس دعا می‌کردند او نیز سر بر تل ریگ نهاد و نظاره می‌کرد و چون همه باز گشتند، نفسی بزد و گفت: الهـا، پادشاها، عزیزا، پاکت دانم و پاکت گویم، از تسبیح همه مسبّحان و تهلیل همهٔ مهللان و از همه پندار صاحب پنداران. الهی تو می‌دانی که عاجزم از شکر، تو به جای من شکر کن خود را، که شکر آن است و بس.»[8]

علاوه کنم که سُلَمی در *طبقات الصوفیه*[9] و کلابادی در *التعرف لمذهب اهل التصوف*[10] و خواجه عبدالله انصاری در *طبقات الصوفیه*[11]، اصل دعا، و روزبهان بقلی شیرازی در شرح شطحیات[12] ترجمهٔ دعای حلاج را نقل کرده‌اند و مطلب دیگری که صریحاً یا تلویحاً نظر ماسینیون را تأیید کنند ندارند.[13]

قبلاً گفته شد که لوئی ماسینیون در تهیه و تدوین کتاب به مدارک و اسناد تاریخی فراوانی مراجعه کرده است، ولی برخی از آن مدارک به شیوهٔ علمی مورد استفاده قرار نگرفته و همین خود سبب شده است تا نظریات وی در باب حلاج نادرست و گاهی متناقض باشد. یک مورد از اظهار نظرهای متناقض ماسینیون به قرار زیر است:

«حلاج ... آنچه به مردم نشان داده چیزی بیش از چشم‌بندیهای شعبده بازان نیست، که مقصودش جمع‌آوری مردم برای ارشاد و تبلیغ آنان بوده است» (ص ۹۶). که قابل قبول و منطقی به نظر می‌رسد. و در جای دیگر (ص ۱۵۰) می‌گوید «خوارق عادات حلاج... قضایائی است حقیقی که به قول هانری کربن ما را منزجر می‌سازد»[14].

معهذا ایرادهایی این چنین مانع از آن نیست که بگویم ماسینیون دانشمند بزرگی است و حتی ترجمهٔ اولین چاپ کتاب او که در حقیقت «سیاه مشق» اثر عظیم و چهار جلدی او است، برای ما ایرانیان که خودمان در باب زندگانی و افکار و عقاید حلاج تتبعی شایسته و در خور نکرده‌ایم بسیار گرانقدر است و جا دارد دوباره به فارسی ترجمه شود، چرا که متأسفانه ترجمهٔ آقای دکتر دهشیری نه تنها حق مطلب را ادا ننموده بلکه از ارزش علمی

تحلیل اسناد و مدارک و استفادهٔ درست و بجا از آنها تعارض بیّن و آشکار دارد، در این یادداشت عجالتاً به ذکر دو سه مورد از برداشتها و نظریات غیر قابل قبول ماسینیون اکتفا می‌کنم و پس از آن ملاحظاتی را در باب ترجمهٔ کتاب به عرض می‌رسانم.

مؤلف به نقل از سلّمی و قُشیری و ابن باکویه و عبدالقادر بغدادی حکایتی از عمرو بن عثمان مکی آورده است به این شرح: «روزی در عین راه پیمودن در کوچه‌های تنگ مکه قرآن می‌خواندم او (حلاج) آوای مرا شنید و گفت: بسا من هم می‌توانستم چنین بگویم»(ص ۷۰).

توضیحاً اضافه کنم، علاوه بر مراجعی که ماسینیون از آنها نام برده است، خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد*[1] و ابن‌الجوزی در *المنتظم*[2] و ابن العماد الحنبلی در *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*[3] همین حکایت را با مختصر اختلافی در عبارات، روایت کرده‌اند. ذهبی نیز در *العبرفی خبر من غبر*[4] می‌نویسد: «و روی عن عمروبن عثمان المکی، انه لعن الحلاج وقال: قرات آیة، فقال: یمکننی ان الف مثلها». فریدالدین عطار نیشابوری نیز می‌گوید: «نقل است که (عمروبن عثمان مکی) حسین بن منصور حلاج را دید که چیزی می‌نوشت گفت: چه می‌نویسی؟ گفت: چیزی می‌نویسم که با قرآن مقابله کنم.[5]»

از این حکایت، ماسینیون، نتیجه می‌گیرد که: «حوادث درونی روح او (حلاج)، او را با حالات، با عنایات الهی، «اثرات» بلاواسطهٔ خدا، روبرو می‌کند. او در پرتو سیر و سلوک و تجربهٔ شخص خویش درمی‌یابد که چه چیز هنگام نزول وحی در روح پیغمبر می‌گذشته است. وی کلام الهی را می‌شنود و ذکر می‌کند» (ص ۷۱).

ماسینیون از حکایتی که صحت آن مسلم نیست به این عقیده رسیده است که حلاج کلام الهی را می‌شنیده و عیناً همان را برزبان می‌آورده است. یعنی به عقیدهٔ او حلاج «محل نزول وحی» بوده و این نظریه‌ای است که اصلاً پذیرفتنی نمی‌تواند باشد. اما روایت منقول از عمروبن عثمان مکی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

بنده گمان می‌کنم اگر انتساب قول حاکی از «معارضهٔ با قرآن» به حلاج درست باشد، مسلم می‌شود که حلاج نیز ــ لااقل در ایام جوانی که معاشر عمروبن عثمان مکی بوده است ــ اعتقاد به اعجاز قرآن از حیث نظم و حسن ترکیب کلمات نداشته است. کما اینکه در همان ایام کسان دیگری بوده‌اند که اعجاز قرآن را نه در نظم آن بلکه در امور دیگری می‌دانسته و حتی معتقد بوده‌اند که مردم عادی هم به آوردن چیزی مثل یا حتی بهتر از آن توانایی و قدرت دارند.[6]

البته انتساب چنین عقیده‌ای به حلاج در صورتی محتمل است که وی، حقیقتاً و واقعاً جملهٔ «یمکننی ان ...» یا عبارتی که این معنی را برساند برزبان آورده باشد. ولی به نظر می‌رسد که



روایت ابو محمد الجسری که سخن منسوب به حلاج را آشکارا تهمتی دانسته که از جانب عمر و بن‌عثمان مکی به حلاج وارد آمده است، به ذهن نزدیکتر باشد. مضافاً بر اینکه وجود خصومت و دشمنی بین آن دو، روایت «جسری» را تأیید می‌کند.

جسری می‌گوید: «و اما عمروبن عثمان. فکان علة انکاره‌ان الحلاج دخل مکه و لقی عمرواً فلما دخل علیه قال له: الفتی من این: فقال الحلاج: لوکانت رویتک بالله لرایت کل شیء مکانه‌فان الله تعالی یری کل شیء. فخجل عمرو وجرد علیه ولم یظهر وحشته حتی مضت مده. ثم اشاع عنه انه قال: یمکننی ان اتکلم بمثل هذا القرآن»[7]

در هر حال، اگر عبارت منسوب به حلاج که از عمرو بن‌عثمان مکی نقل گردیده است (یعنی عبارت: «یمکننی ان ...») کلاً مجعول و ساختگی نباشد می‌توان حدس زد که اعتقاد به «عد

تأملی در مصائب حلاج

دکتر بهروز ثقفی‌خانی

مصائب حلاج. نوشتهٔ لوئی ماسینیون. ترجمهٔ دک ضیاء الدین دهشیری. بنیاد علوم اسلامی. چا اول. ۱۳۶۲. ۴۸۰ صفحه

با آنکه چاپ نخستین (**a Passion de Hallaj, martyr mistique de l'Islam**) در سال ۱۹۲۲ منتشر شد، ولی مؤلف کتاب، لوئ ماسینیون، تا آخر عمر، یعنی ۱۹۶۲، پیوسته در تکمیل و تصح این اثر کوشید و کتب ورسایل متعدد از نظر گذراند و در زم زندگانی و آثار و افکار و عقاید حلاج، یادداشتها و تعلیقه فراوان تهیه کرد و پس از مرگ او، دخترش ژنه ویو (eneviève و پسرش دانیل (Daniel) که هر دو از صلاحیت علمی کا برخوردارند، به کمک تنی چند از کارشناسان مسائل اسلا براساس یادداشتها و تعلیقه‌های تازه‌ای که خود لوئی ماسینی فراهم کرده بود، سیزده سال تمام تلاش کردند و در پرداخت چا نخستین کتاب کوشیدند تا بالأخره چاپ جدید در سال ۱۹۷۵ چهار مجلد به بازار کتاب عرضه شد.

مصائب حلاج ــ ترجمهٔ آقای دکتر ضیاءالدین دهشیری ترجمهٔ چاپ نخستین *La Passion* (مصائب) است، و چه بج مناسب بود که صاحب همتی اهل و شایسته، چاپ ۱۹۷۵ را فارسی برمی‌گرداند و علاقمندان به آثار و عقاید حلاج را بر همیشه منت‌پذیر خود می‌کرد. هر چند که ترجمهٔ مصائب کار است طاقت فرسا و واقعاً نفس بُرو تا کسی خود مستقیماً در ای دریای عظیم دست و پایی نزده باشد، نمی‌تواند به این واقعیت ق قابل انکار پی‌ببرد که زحمت ترجمهٔ چنین کتابی هیچ دست ک از تألیف آن ندارد. چرا که مترجم علاوه بردانستن کامل زبانه فارسی و فرانسه و عربی باید اهل تحقیق و آشنا به حقایق عرفا و رموز آن و نیز محیط براغلب منابع و مراجع مربوط به حلا باشد. از اینها گذشته ترجمهٔ مصائب حوصله و دانشی همسن مؤلف آن لازم دارد و این همه در کمتر کسی فراهم می‌آید.

البته بلافاصله باید بیفزایم که دانش گسترده و عمیق لوئ ماسینیون، و پشتکار و بردباری او در امر تحقیق، و تسلط بی‌چ و چرایش برتاریخ اسلام، نباید ما را از یک نکتهٔ اساسی غافل ک و آن اینکه روش تحقیق و نیز قضاوتهای او دست کم در برخی موارد، با روش علمی تحقیقی وهمچنین با شیوهٔ صحیح بررس

مؤلف کتاب حاضر شاید در فلسفهٔ علم به اندازهٔ کسانی چون همپل، دوئم، کارناپ و پوپر شهرت نداشته باشد ولی از آنجا که هم در معارف دینی و هم علمی صاحبنظر است، با مهارت و شکیبایی هر چه تمامتر مباحث اساسی علم و دین را به تفصیل مطرح کرده و در موارد تعارض یا تأثیر و تأثر آنها داوری و اظهار نظر کرده است. در پیشگفتار مترجم دربارهٔ مؤلف آمده است: «ایان گریم باربور در ۱۹۲۳ در پکن زاده شد. در سال ۱۹۵۰ از دانشگاه شیکاگو دکترا گرفت. سالهاست که استاد فیزیک و صاحب کرسی ادیان است. چندین جایزهٔ علمی از مجامع مختلف فرهنگی دریافت داشته است. در حال حاضر استاد فیزیک و مدیر گروه دین در کارلتون کالج مینوستا است...» (صفحهٔ ح)

عنوان اصلی علم و دین *Issues in Science and Religion* است و دارای سیزده فصل است: فصل اول مقدمهٔ کتاب و دربردارندهٔ آراء اصلی مؤلف و معرفی طرح کلی کتاب؛ فصل دوم: فیزیک و متافیزیک در قرن هفدهم؛ فصل سوم: خداوند و طبیعت در قرن هجدهم؛ فصل چهارم: زیست‌شناسی و الهیات در قرن نوزدهم؛ فصل پنجم علم و دین در قرن بیستم؛ فصل ششم: روشهای علم؛ فصل هفتم: از علوم تا علوم انسانی؛ فصل هشتم: روشهای دین؛ فصل نهم: زبانهای علم و دین؛ فصل دهم: فیزیک و عدم تعین؛ فصل یازدهم: زندگی و ذهن؛ فصل دوازدهم: تکامل و آفرینش؛ فصل سیزدهم: خداوند و طبیعت.

باربور قائل به ارتباط متقابل علم و دین است نه استقلال قطعی آنها از یکدیگر. مترجم در پیشگفتار خود دربارهٔ کتاب و نظرگاه مؤلف چنین نوشته است:

علم و دین کتابی است در تطبیق فلسفهٔ علم و دین، و به کندوکاو در روشهای پژوهش در علم و دین، و رابطهٔ انسان با طبیعت و رابطهٔ خداوند با طبیعت و رهبردی که بویژه در سه قرن اخیر در حوزهٔ علم و دین نسبت به این مسائل معمول بوده می‌پردازد.

مؤلف به جدا انگاری مطلق حوزهٔ علم از حوزهٔ دین معتقد نیست، و با آنکه موضوع علم و دین را متفاوت می‌داند، برآن است که چون یک انسان و یک طبیعت و یک جهان بیشتر نداریم، نقاط اتفاق و اشتراکی بین این دو در روش و نگرش آنها وجود دارد. هر دو مبتنی بر تجربه‌اند، و متخذ از تجربهٔ تعبیر شده. در هر دو حوزه، عینیت محض ممکن نیست و مدخلیت آگاهی انسان در هر دوی آنها ناگزیر و محرز است. وی علم و دین را دو زبان مکمل می‌داند نه متعارض. چنانکه در فصل اول که در حکم مقدمهٔ کتاب است می‌گوید:

ما ناگزیریم در صدد یک جهانی‌بینی یکپارچه برآییم. «دیدگاههای مکمل» در تحلیل آخر، دیدگاههای ناظر به یک جهان واحداند. هم زبان علم و هم زبان دین، از نظر مرجع و محتوا واقع نگرند و در هیچیک از این دو حوزه نمی‌توان با افسانه‌ها یا «مجعولات مفید» (تعبیری که پوزیتیویستها برای نظریه‌ها و قوانین علمی به کار می‌برند) سرکرد. هر دو گروه، یعنی هم گزاره‌ها و گزارشهای علم و هم دین باید در به دست دادن تعبیری منسجم از کل تجارب بشری سهیم باشند، نه اینکه هر یک زی خود، زبانی باشند بی‌ارتباط با دیگری. و در جای دیگر می‌گوید:

نظری که ما پیش می‌نهیم «الهیات طبیعی» natural theology جدیدی نیست (یعنی بحث در اثبات وجود خداوند با استناد به شواهدی از طبیعت) بلکه «الهیات طبیعت» theology of nature است، یعنی کوششی در بازیگری به نظم و نظام طبیعت در چهارچوب آراء کلامی‌ای که عمدتاً متخذ از تعبیر و تفسیر وحی تاریخی و احوال دینی است.» (صفحات ح ـ ط)

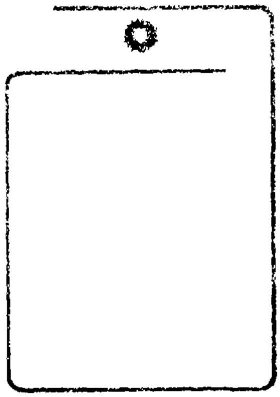
از آنجا که این کتاب در اصل متن درسی دانشگاهی است و شاید در ایران نیز متن درسی قرار گیرد، مترجم کتاب، آقای بهاءالدین خرمشاهی، برای افزایش فایدهٔ علم و دین، هر جا که لازم بوده تعلیقاتی مربوط به اصطلاحات یا زندگینامه‌ها و نظایر آن در پای صفحات افزوده است. همچنین معادل انگلیسی اغلب اصطلاحات یا کلمات و تعبیرات مهم را در پانویس آورده که در پایان از آنها یک واژه‌نامهٔ انگلیسی ـ فارسی مفصل (در حدود ۳۵ صفحه) به دست داده است. چاپ کتاب با داشتن پانویسهای مفصل و ارجاعات کتابشناختی فراوان پاکیزه و بی‌غلط است. همچنین در آخر کتاب فهرست اعلام آمده است.

معروف مسیح (ع) نظر داشته است که می‌گفت: «ملکوت من اینجهانی نیست». به قول یکی دیگر از متکلمان بزرگ معاصر (اوناموتو) معنای ایمان و شرط ایمان همین است: امید بستن و اعتماد داشتن. وگرنه آنچه ثابت و یا ثابت کردنی باشد دیگر موضوع ایمان نیست، بلکه یک واقعیت عادی عینی غیر شخصی و غالباً موضوع علم است. موضوع ایمان همانا خطر کردن شکوهمند (به تعبیر افلاطون) و یا جهش خطیر (به تعبیر کی‌یرکگور) است. رمز اهمیت «صبر» که یکی از بزرگترین سجیه‌های مؤمنان و کلمات کلیدی قرآن است، در همین است.

باری اوج این علم زدگی که در آن برای دفع دین از روشهای غیر علمی و غالباً جدلی و خطابی و سخن پردازانه استفاده می‌شد در پوزیتیویسم منطقی یعنی مکتب «حلقهٔ وین» در دههٔ سوم و چهارم قرن حاضر بود. این مکتب با سختکوشی گروهی از فیلسوفان اصالت تجربی و اهل علم تأسیس شده بود و چندان در حمله به هر چه «جز علم» از جمله اخلاق، ایدئولوژی، تاریخ، دین و حتی هنر به راه افراط رفت که اتقان نهایی روشهای علمی و اعتبار استنتاجهای منطقی مربوط به قوانین علمی و طبیعی را هم در معرض شک و شبهه آورد. ولی علی رغم این نحلهٔ افراطی، اندیشهٔ دینی در اوایل قرن بیستم ـ و به این سو ـ نزد بسیاری از اهل علم علی‌الخصوص فیزیکدانها که رشته‌شان «علم‌ترین» علوم است تجدید عهد یافت و فیزیکدانان بزرگی چون پلانک واینشتاین و هایزنبرگ و شرودینگر، بسان اسلاف علمی خود از جمله نیوتون وداروین، تعارضی بین اعتقاد علمی و اعتقاد به دین (و لااقل باور داشتن وجود خداوند) نیافتند.

آری مسلم شده بود که اصالت تجربه و مبادی اندیشی افراطی که اوجش را در اصل تحقیق پذیری پوزیتیویستهای منطقی طی کرده بود، صدق دو سویه ندارد. یعنی از قول به این که هر چه تجربی و تجربه‌پذیر و تحقیق پذیر است صادق و حقیقی و واقعی و مثبت و معتبر و معنی‌دار است، بالضروره برنمی‌آید که هر چه صادق و حقیقی و واقعی و مثبت و معتبر و معنی‌دار باشد باید تجربی باشد.

علم با پدیده‌های طبیعت سرو کار دارد و مبدأ و منتهایش با دین فرق دارد. علم مبتنی بر حس و تجربه و آزمایش و کار برد ضمنی عقل و منطق است. دین مبتنی بر نقل (وحی) و عاطفه و



احوال خاص متدینان است و از کار برد ضمنی عقل و منطق نیز سود می‌جوید. علم از انطباق انسان با طبیعت نشأت می‌گیرد و بنیادش بر اندازه‌گیری و سنجش داده‌ها و یافته‌های طبیعی و موجود در طبیعت است. و اگر هم از تخیل آفرینشگر و سامانمند استفاده می‌کند، این تخیل باید با ساختمان طبیعت همنوایی و همسویی داشته باشد. و از آنجا که طبیعت تا کنون به میزان فوق‌العاده‌ای یکنواختی از خود بروز داده، لذا پیش‌بینی در علم ممکن گردیده و جزو لوازم علم به شمار آمده است. و از آنجا که دانایی همراه با توانایی است، علم، فن وصنعت را نیز در دامان خود پرورش داده و به نوبهٔ خود از صنعت و فن، یاری دیده است. امروزه علم از تکنولوژی جدایی ناپذیر است، و علم بیشتر از همیشه از فلسفه جدا شده است، و دیگر دانشمند ـ فیلسوف نظیر ارسطو از قدما، یا اینشتاین از معاصران، کمتر داریم و کمتر خواهیم داشت.

امروزه جنگ سرد دین و علم که اوجش در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود، پایان یافته می‌نماید و می‌توان گفت علم و دین صلاحیت یا شاید استقلال حوزه‌های یکدیگر را ـ در عین داد و ستدهایی که می‌توانند داشته باشند ـ به رسمیت شناخته‌اند. آری یکی دیگر از شیوه‌های رفع تعارض بین علم و دین، در تنقیح مناط عمیق بین آنها و آن دو را در حوزهٔ جداگانه انگاشتن بوده است. چنانکه کانت می‌انگاشت، و یا کارناپ و پوپر می‌انگارند (ولی نه به حمایت از دین).

پس از این مقدمات، به معرفی اجمالی کتاب علم و دین می‌پردازیم که کتابی است در تطبیق و تقریب فلسفهٔ علم و فلسفهٔ

کمربسته بود، فیلسوفان خردگرا را حریف اصلی خود و تهدید کنندهٔ شالودهٔ دین و ایمان می‌شمرد، نه عالمانِ به معنای امروزین کلمه را. اگر دیروز مهمترین جلوهٔ اصالت عقل در فلسفه ظاهر شده بود، امروزه این جلوه که با اصالت تجربه هم قرین است، در علم ظاهر شده است.

برای حل تعارض بین عقل و وحی یا فلسفه و کلام از دیرباز کوششهایی به عمل آمده است. مهمترین کوششی که در قرون وسطی در این راه انجام شد، مسلح شدن دین به سلاح حریف، یعنی عقلانی و فلسفی کردن علم کلام یا الهیات بود که در اسلام آغاز یا اوجش را در فلسفه و کلام بعضی از مشّاییان و نیز در کلام فلسفی معتزله (و شیعه) پیمود. مسیحیت نیز همین راه را رفت و نخستین تلفیق مهم بین فلسفهٔ ارسطو و اصول عقاید مسیحیت به دست توماس آکوئیناس در قرن سیزدهم انجام گرفت.

با رنسانس و از رنسانس به این سو، علم ارج و اعتبار و نیز پیشرفت محیر العقولی می‌یابد. اما هنوز و تا قرن هجدهم و نوزدهم، علم و ایمان مانعة الجمع انگاشته نمی‌شود. عصر روشنگری که در قرن هجدهم آغاز می‌گردد، عصر تجدید حیات اصالت عقل است. ولی دین هنوز عقب مانده یا عقب رانده نیست. و نهضت پروتستان که در قرن شانزدهم در گرفته بوده همچنان اوجگر است و به حاکمیت عقل میدان تازه‌ای داده است. در این عصر، ایمان بعضی از روشنگران و روشنفکران به صورت خداشناسی طبیعی با اعتقاد به وجود خداوند بی‌آنکه التزام وحی یا شریعت در کار باشد (= دئیسم) در می‌آید. لاادریگری (= آگنوستیسیسم: قول به توقف و اعلام بی‌طرفی و ادعای بی‌کفایتی عقل و علم بشر در نفی یا اثبات حقایق دینی و وجود خداوند) نیز نزد بعضی از اهل علم و فیلسوفان مقبول بود. اگر قرن هجدهم اروپا دورهٔ شرک روشنفکرانهٔ خفی شمرده شود، قرن نوزدهم دورهٔ شرک روشنفکرانهٔ جلی است. و دین با دو معارض نوخاسته و نیرومندتر از حریفان سابق مواجه می‌شود. یکی مارکسیسم و دیگری پوزیتیویسم و هر دو مبتنی بر ماتریالیسم. این دو معارض به نام علم کمر به امحای اندیشه و احساسات و ارزشهای دینی بسته بودند. بی‌آنکه ــ با وجود تظاهر و تمسک افراطی به علم و روشهای علمی ــ بتوانند با شیوه‌ای علمی دین را بی‌اعتبار سازند. مارکسیستها اصطلاح مجعولی به نام «فلسفهٔ علمی» ساخته بودند که نه علم بود، نه فلسفه و نه حتی فلسفهٔ علم. و می‌خواستند وانمود کنند که هم علم است و هم فلسفه. غافل از آنکه در فلسفه حوزه و حدود فلسفه و در علم حوزه و حدود علم روشن شده است.

باری با تبلیغات مارکسیستها و پوزیتیویستها ــ که از طنز روزگار هر دو منتقد و منکر یکدیگر بودند: چرا که پوزیتیویسم هر گونه ایدئولوژی را فاقد اتقان علمی می‌شمرد، و مارکسیسم هم متقابلا پوزیتیویسم را محکوم می‌کرد و فلسفهٔ علم بورژوازی می‌شمرد ــ الحاد و دین ستیزی جزو میراث روشنفکران اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم درآمد، و روشنفکرهای چپگرا و نیز غالب راستگرایان، خاطر خود را به این خیال خوش کرده بودند که «علم» ثابت کرده است که دین بی‌اعتبار است. ولی معلوم نبود که در کدام علم و کی این اثبات صورت گرفته است. غافل از اینکه هیچ علمی و نیز مجموعهٔ علوم، ستیزه با الهیات و حقایق دینی را جزو وظایف و حتی اهداف جنبی خود نیز قرار نداده است و نمی‌تواند قرار دهد. آری این ایدئولوژیهای غیر دینی یا ضد دینی که خود نسخه برداری مسخ شده و کاریکاتور مانندی از دین راستین است، به وکالت تسخیری و ادعایی از جانب علم برخاسته بودند و خام اندیشانه در صدد ریشه کن ساختن دین و خدشه‌دار کردن اعتبار آن برآمده بودند، حال آنکه دین یکی از کهنترین و ریشه‌دارترین نهادهای اجتماعی و فرهنگی تاریخ تمدن بشری است، و ایمان ــ که جلوهٔ درونی و شخصی دین است ــ از ژرفنای وجدان آگاه و ناخود آگاه (به قول قدما: غیب نفس) انسانها می‌جوشد. و این معنای «فطرت الله» و «صبغة الله» است. حقایق دین اعتبار خود را از اِجماع انسانهای مؤمن به دست می‌آورند و یا مانند هنر نیروی اقناع کننده دارند، و موضوعشان عالم پدیده‌های طبیعی نیست تا با علم اثبات و رد شود. علم و دین فی‌نفسه نه با هم اشتراک و نه تعارض موضوعی دارند و در طول تاریخ تمدن با یکدیگر داد و ستدهای ارزنده‌ای داشته‌اند که در اغلب تواریخ بی‌غرضانهٔ علم نیز به آنها اشاره شده است.

آری حقایق دینی نیز تحقیق پذیر است ولی این تحقیق‌پذیری، نظیر تحقیق‌پذیری و حقانیت اخلاق و هنر است. یکی از متکلمان معاصر (جان هیک) گفته است که تحقیق‌پذیری نهایی حقایق دینی، اینجهانی نیست، اخروی است. گویی به قول

[illegible]

در مواردی یک تکه از عبارتی، یا مصرعی از آخر چند بیت از ترجمه ساقط شده که ممکن است تعمدی و اجتهادی باشد. مثلاً در صفحهٔ ۱۲۱ تکهٔ «بثفالها» از مصرع «فتعرککم عرک الرحی بثفالها» ترجمه نشده. همچنین است مصرع آخر شعر عربی در صفحهٔ ۲۱۱، و مصرع «ولویکون لقوم غیرهم أشروا» در ص۲۱۲ و مصرع «مصوغ یختال فیه القصید» در صفحهٔ ۳۹۹، و مصرع دوم از شعر اول صفحهٔ ۶۰۲ که ترجمه نشده است.

مترجمی در سطح آیتی را رسد که بگوید فلان عبارت نقل به معنی شده است، یا ترجمهٔ فلان مصرع ضرورتی نداشته یا محل استشهاد نبوده. همچنین گاه دو ترجمه از یک شعر به دست داده (ص ۷۸ و ۸۱) که دومی بهتر و منطبق‌تر است.

امرء القیس بیتی دارد که از عجایب استعاره است:

فقلت له لمّا تمطّی بصلبه
واردف اعجازاً و ناء بکلکل

که در این کتاب چنین ترجمه شده است «... هنگامی که درازای شب از حد بگذشت و آغاز و انجامش را فاصله‌ای عظیم پدید آمد فریاد زدم...» (ص ۶۰). در کتاب هفته (اوّل بهمن ۱۳۴۰) ترجمهٔ این بیت را به قلم آقای آیتی چنین می‌خوانیم: «هنگامی که شب گامهایش را بر سینه‌ام می‌فشرد و آهسته می‌گذشت من فریاد زدم...». البته باید اعتراف کرد عبارت امرءالقیس پیچیده است و برگردان دقیق و زیبای آن به فارسی نهایت مشکل. همین شاعر تعبیر بی‌نظیری در صفت اسب دارد: «قید الأوابد»؛ که آیتی یک جا آن را «وحشی شکن» ترجمه کرده (ص ۶۴) و یک جا به «میخکوب کنندهٔ وحوش» (ص ۶۷). به گمان اینجانب «وحش بند» دقیق‌تر است. امّا باز هم زیبایی جادووش تعبیر امرءالقیس را ندارد.

بگذریم، در ترجمهٔ شعر آنچه مهم است گذشته از رعایت مطابقت الفاظ، این است که باید روح کلی شعر به زبان مورد ترجمه منتقل گردد، یعنی مترجم شعر را احساس کرده باشد. با این مقیاس آیتی مترجم موفّق و کم نظیری است.

در صفحهٔ ۶۳ ترجمهٔ مصرع «ولم تغفل عن الصم الهضاب» به نظر صحیح نمی‌آید چه فعل مونث به «صروف الدهر» راجع می‌شود، و «واو» حالیه است. بایستی چنین ترجمه می‌شد: (آیا) از گردش روزگار امید آسایش داشته باشم، در حالیکه از (خرد کردن) صخره‌های سخت کوهستان غافل نیست (یا، نبوده است).

در صفحهٔ ۱۰۴ عبارت مشهور «ابیت اللعن» که خطاب به ملوک می‌گفته‌اند، «ای مرد بی‌گناه» ترجمه شده، که «آفرینت باد و نفرینت مباد» صحیح است.

در صفحهٔ ۱۰۵ تکهٔ «سوگند بنی اسد» که ترجمهٔ «خلف» است باید «پیمان» باشد.

در صفحهٔ ۱۰۹ «مار نرم تن» در ترجمهٔ «ذات الصفا» صحیح نیست، ظاهراً به عبارتی مانند «مارسنگ نشین» باید ترجمه شود (رجوع شود به اصل مثل در کتب مربوطه).

در صفحهٔ ۱۳۰ «کریم المأکل» به «سفرهٔ مردی کریم» ترجمه شده، ظاهراً «خوراکی نجیبانه و بزرگوارانه» بهتر است.

در صفحهٔ ۲۲۲ در ترجمهٔ شعر فرزدق «نوابغ» به معنی لغوی مصطلح امروز گرفته شده است. گذشته از اینکه این کاربرد در زمان فرزدق معمول نبوده، پیداست که اشارهٔ فرزدق به نابغهٔ ذبیانی و نابغهٔ شیبانی و نابغهٔ جعدی است (رجوع کنید به *العصر الجاهلی*، شوقی ضیف، ص ۱۴۶ متن و حاشیه).

در صفحهٔ ۳۶۱ «فیکم انزلت» ظاهراً باید «دربارهٔ (یا در حق) شما نازل شد» ترجمه می‌شد.

در صفحهٔ ۵۷۷ ترجمهٔ «زرقا»، «سبز» نوشته شده است که باید غلط چاپی باشد.

در صفحهٔ ۷۴ ترجمهٔ مصرع «ومن الحب جنون مستعر» محل تأمل است؛ همچنین است ترجمهٔ بیت ابن الرّومی در صفحهٔ ۳۹۵.

در صفحهٔ ۷۷ در بیت وسطی، ضمیر «ها» را هم می‌توان راجع به «منیّة» دانست ـ که در شرح *معلّقات* زوزنی نیز چنین آمده ـ و هم می‌توان راجع به «لذّات» در بیت قبلی انگاشت که در این صورت معنی بیت قدری عوض می‌شود. این البته ایرادی به ترجمه نیست بلکه به عنوان نظر و پیشنهادی مطرح شد.

در صفحهٔ ۶۷۸ ترجمهٔ بیت «متی تر الکلب فی ایام دولته...» ظاهراً چنین باید باشد: «چون سگی را در ایام دولتش دیدی...» مقصود این است که سگ وقتی به دولت و قدرت رسید هار می‌شود پس باید پایت را با زره محفوظ داری تا پاچه‌ات را نگیرد.

بعضی عبارات و کلمات، سخت بوی ترجمه دارد که البته نادر است و آدم دلش می‌خواهد که مترجم هنرمندی چون آیتی آن



بخصوص که روانی ترجمهٔ متن و دل‌انگیزی ترجمهٔ اشعار، آن را گیراتر و شیرین‌تر ساخته، و خواننده آرزو می‌کند کاش این کتاب باز هم مفصلتر بود و تمام نمی‌شد! مسلماً انتشار اینگونه کتابها انگیزهٔ گرایش بیشتر به مطالعه در ادب عربی و فرهنگ اسلامی بطور اعم خواهد شد.

گذشته از کیفیت مطلوب ترجمه، از نقاط مثبت کتاب آوردن تلفظ صحیح اعلام دشخوار و غریبهٔ عربی است ذیل فهرست مطالب کتاب. دیگر آوردن عین اشعار که هم خواننده را با متن اثر آشنا می‌سازد و هم امکان مقابله و تطبیق اصل و ترجمه را در دسترس می‌گذارد.

نام اکثر قریب به اتفاق شعرا و نویسندگان با «الف لام» عربی آمده است که اگر مثلاً در مورد اعلام غیر مشهور در ایران مثل «عبیدبن الابرص، مرقش الاکبر، لیلی الاخیلیه» موجه باشد اما دلیلی ندارد که اسامی معروف و متداولی مثل «ابوریحان، دعبل خزاعی، ابوالعلاء معری و شریف رضی» را به صورت «ابوالریحان ص ۳۳۷، و دعبل الخزاعی، ابوالعلاء المعری والشریف الرضی» بنویسیم.

دربارهٔ غلطهای چاپی فراوان کتاب پیشتر نیز در این مجله اشاره‌ای شده بود (سال سوم، شمارهٔ ششم، ص ۷۲)، البته غلطنامه‌ای در سه صفحه ضمیمهٔ کتاب است که شامل همهٔ موارد نمی‌شود، بخصوص که بعضی مهم است و باید حتماً تصحیح گردد. مانند «مأدوبه» در ص ۲۸ (که صحیح آن «مأدُبه» است) و «زهیر» در ص ۱۴۲ ــ یک سطر به آخر ــ (که صحیح آن «لبید» است). بعضی جاها کلمه‌ای از میان افتاده که معلوم نیست چیست (ص ۱۰۵، س ۲: یک وکیل مدافع و ظریف را). در صفحهٔ ۹۵، س ۲۸ کلمهٔ «نسبت» غلط و ظاهراً «سبب» صحیح است.

در مورد رسم الخط آنچه به نظر اینجانب رسید کلمهٔ «بواجب» است که در دو موضع (ص ۱۳۶ و جای دیگری) به صورت «به واجب» نوشته شده و نیز «همرأی» در صفحهٔ ۲۵۱ که به صورت «هم رأی» آمده است، خاصه که در دو سطر است و علامت « ــ » بعد از کلمهٔ «هم» نیز ندارد.

اینک سخن مختصری دربارهٔ ترجمه و بعضی ترک اولیٰ‌ها یا به تعبیر خود مترجم فاضل «لغزشهایی که ممکن است رخ داده باشد» (ص ۱۰)، می‌آوریم.

«ادبیات زبان عربی»

منحول است.

شاید دور رفتیم، آنچه هست کتاب حناالفاخوری یک تألیف عمومی است به هر دو معنا، یعنی هم برای عموم است و هم دامنهٔ شمول آن سراسر ادبیات عربی است تا شعر نو، لذا از ضعفهایی نمی‌تواند خالی باشد، همچنانکه مترجم صاحبنظر نیز بر سامحه‌های مؤلف در قضاوت، انگشت نهاده است (ص ۱۵). بر این نکته باید افزود که مآخذ مؤلف غالباً تألیفات دست دوم معاصران عرب و مستشرقان است، و ظاهراً بر چاپهای انتقادی از دیوانها و موسوعات شعر عربی تکیه نداشته است. اظهار نظرهایش غالباً کلی و غیر مشخص و بعضاً فاقد امثله و شواهد تأیید کننده است، و معیارش در ترجیح این شاعر بر آن یک، اکثراً ذوقی است نه عینی و موضوعی. یک استثنای متمایز در این باب، شرح مبسوطی است که دربارهٔ احوال و آثار و افکار ابن مقفع نگاشته و فی الواقع سنگ تمام گذاشته، که یک تحلیلی ده صفحه‌ای جالب از *کلیله و دمنه* را نیز شامل می‌شود (ص ۳۳۶ ببعد).

از ضعفهای کتاب آن است که فی المثل روی جنبهٔ غزلسرایی شاعری تأکید می‌کند (مانند فرزدق) یا تفکرش را به قدرت و بلندی می‌ستاید (مانند ابو تمّام) اما نه نمونه‌ای از تغزلات شهوانی اولی می‌آورد و نه مثالهایی از معنی آفرینی دومی. در طرح زمینه‌های تاریخی دوره‌های ادبی سخت به ایجاز گراییده، شاید از آن رو که مطلب برای خوانندهٔ متوسط الحال عرب روشن بوده است، اما برای خوانندهٔ معمولی ایرانی بسا که نارسا باشد. به حوزهٔ ادبی خراسان طی قرنهای سوم تا پنجم هجری آنچنان که باید توجه نشده، و نیز به طوری که مترجم اشاره کرده مؤلف به مآثر و آثار شیعه توجه نکرده است (ص ۱۵). دیگر از کمبودهای کتاب محدود بودن نمونه‌هایی است که از مُوشَّح و زجل اندلسی آورده، که آنچه هم ذکر کرده ترجمه نشده است (ص ۴ ـ ۵۸۱). خوانندگانی را که دوستار این نوع شعر باشند به ترجمهٔ *مقدمهٔ ابن خلدون* (ج ۲، ص ۱۲۵۳ ببعد) به قلم مرحوم محمد پروین گنابادی ارجاع می‌دهیم که نمونه‌های متعدد با ترجمهٔ خوب دارد.

شاید به ذهن خواننده خطور کند که خوب بود مترجم دانشمند در موارد لازم با توضیحات و تعلیقاتی کتاب را غنی‌تر می‌ساخت، اما به نظر می‌آید که بیم از حجیمتر شدن کتاب و فروتنی مفرط مترجم او را از این کار باز داشته تا آنجا که حتی در موارد مناسب به ترجمهٔ *معلقات* یا ترجمهٔ *رسالة الغفران* معری و *غزلهای ابونواس* و *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی* که پیشتر از او منتشر گردیده، ارجاع و اشارتی ننموده است، در حالی که اگر این کار را می‌کرد بر هیچگونه خودبینی و تبلیغ حمل نمی‌شد جز آنکه خواننده را رهنمونی بود.

سنه‌های ذکر شده در کتاب اکثراً به صورت میلادی است (گاه تاریخ هجری نیز در کنارش آمده است). جای تأسف است عربها که می‌باید بیش از همه به منظور حفظ هویت فرهنگی خود در حفظ تاریخ هجری کوشا باشند، به شیوهٔ فرنگیان و مستشرقان، سالهای قدیم خود را به میلادی می‌نویسند. جا داشت که مترجم سالهای میلادی را در مواردی که مؤلف نیاورده به اصل هجری بر می‌گرداند تا خواننده تصور روشنتری از آنچه می‌خواند داشته باشد.

با همهٔ آنچه گفتیم کتاب بسیار جاذب است و خواندنی.

نگاهی به کتاب «تا

علی رضا ذکاوتی قراگزلو

تاریخ ادبیات زبان عربی. تألیف حناالفاخوری، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی.
تهران، توس، ۱۳۶۲، ۸۳۹ ص، ۲۰۰۰ ریال.

در سالهای اخیر کتابهای نسبتاً مفصل در تاریخ ادبیات زبانهای مختلف به فارسی ترجمه و تألیف شده است اما با وجود پیوند هزار و چهارصد سالهٔ زبان عربی با زبان فارسی، و با آنکه عربی زبان دینی ماست، جای یک تاریخ ادبیات زبان عربی مشروح و ممتع در کتابخانهها و کتابفروشیها خالی مینمود و کتاب قابل توجهی به زبان فارسی در این موضوع در دست نبود.[۱] لذا میتوان گفت که انتشار *تاریخ ادبیات زبان عربی* (تألیف حناالفاخوری، ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی) جای خالی وسیعی را در مطبوعات معاصر فارسی پر میکند.

این کتاب حجیم و مفصل که تاریخ پانزده قرن ادبیات عربی را (از جاهلیت تا پیدایش شعر نو عربی) در بر میگیرد، با ترجمهای امین و شیوا، جزء کتابهای ارزشمندی است که در سال جاری عرضه شده و تا سالها مورد مراجعه و استفاده خواهد بود، هر چند در سطحی دیگر و بالاتر باز هم جای کتابهای سنگینتر و عمیقتر و مشروحتری که هر دوره از تاریخ ادبیات عرب و عربی را بطور مجزا[۲]، یا سر آمدان شعر و نثر و اندیشه در زبان عربی را بهطور مشخص، مورد بررسی دقیقتر قرار دهند خالی است و ترجمه یا تألیف آنها ضرورت مبرم دارد.

طبق آنچه مترجم در مقدمه اشاره کرده است با مطالعهٔ جوانب مسأله و با مشورت و تأیید «برخی ارباب بصیرت» این کتاب را جهت ترجمه برگزیده است (ص ۱۴). این کتاب البته از تدقیقات و تفصیلات، و نیز ارجاعات کتب مبسوط که اهل تحقیق را به کار آید عاری است (هر چند در آخر هر بخش به چند مرجع و مأخذ اشاره میکند)، در عین حال برای خوانندهٔ متوسط الحال و اهل مطالعهٔ معمولی آگاهی نسبتاً گستردهای از سیر ادب عربی و برجستگان «خالق آثار در خور» و صاحب نقش مؤثر در تحول مکتبها و شیوهها به دست میدهد.

برای آنکه خوانندهٔ این مقاله تصوری از کیفیت کتاب داشته باشد شاید آن را بتوان با *تاریخ ادبیات* دکتر شفق در قیاس با دیگر تواریخ ادبی ایران که به فارسی ترجمه یا تألیف شده هم ارز و مشابه انگاشت.

کتاب از مسامحاتی خالی نیست و گاهی بر اطلاعات کهنه و غیر انتقادی تکیه دارد؛ مثلاً بائیهٔ منسوب به امرءالقیس به مطلع: «خلیلیّ مرّابی علی امّ جندب» را اصیل انگاشته (ص ۵۸)، و همچنین قصیدهٔ وصف متجرّده منسوب به نابغهٔ ذبیانی را (ص ۵۹). که شوقی ضیف محقق مصری با دلایل متعدد اصالت هر دو را منکر است (*العصر الجاهلی*، ص ۲۴۵ و ۲۷۷)، و نیز بزهدیات اعشی مهر تأیید میگذارد (ص ۱۴۱) اما در زهدیات فرزدق ابراز تردید میکند (ص ۲۲۳). حال آنکه اگر داستان چگونگی پایان زندگی اعشی را بخاطر آوریم زهدیات سرایی وی بعید است؛ گذشته از معیارهای نقد ادبی و تاریخی که جعلی بودن آن اشعار را اثبات میکند (شوقی ضیف، همان کتاب، ص ۴۵ — ۳۴۱). اما فرزدق با وجود حیات فسق آلودهای که داشته، به سبب مسلمان بودن مستبعد نیست که اشعاری زهدآمیز سروده باشد. «لامیة العرب» را نیز مسلّم از شنفری دانسته (ص ۵۲)، که گویند

آنکه معنا و ترجمهٔ سر راست آن مواضع اهل سنت است.

ــ در ص ۲۹ عبارت نشر عقلی به کار رفته که مراد مشرب عقلی است.

ــ در ص ۳۵ مراد از «نهضتهای غیر حنیف» نهضتهای بدعتگراست.

ــ در ص ۸۶: «تحذیرات او در مورد شر و هرج و مرج می‌بایست جدی گرفته شود، زیرا که از نهاد یک روشنفکر کاذب که با روشی کلبی دکترین‌های مساعد به حال طبقات فرمانروا را تبلیغ می‌کند بر نمی‌خیزد...» ترجمهٔ سر راست ترش این است: «هشدارهای او در مورد مصائب هرج و مرج، از آن روی باید جدی گرفته شود که از مقولهٔ تبلیغ عقاید بدبینانهٔ شبه روشنفکرانه که موافق طبع طبقات حاکمه باشد نیست.»

ــ در ص ۱۴۰ کلمهٔ منطوق، درست به کار نرفته است: «در کاربرد منطوق سوسیالیستی» می‌توان به جای آن گذاشت «زبان و بیان» تا جمله معنی بدهد. عبارت زیر هم همین اشکال را دارد: «اهمیت مقالهٔ خطیب در این است که منطوق دولتی و مذهبی زمان را... در حمایت از ناسیونالیسم عرب منعکس می‌کند. چنین منطوقی...» (ص ۱۵۸). آقای صارمی منطوق را در برابر rhetoric به کار برده. هیچ فرهنگی نه منطوق را چنین معنی می‌کند و نه در برابر rhetoric منطوق می‌گذارد. ترجمهٔ سر راست جمله از این قرارست: «اهمیت مقالهٔ خطیب در این است که نمونهٔ سخنوری رسمی و دینی آن زمان در تأیید از ناسیونالیسم عرب است.»

ــ در ص ۱۶۵: «هرگونه خیز آب ناسیونالیستی.» بهتر است گفته می‌شد «هر گونه شور و شدت ناسیونالیستی.»

ــ در ص ۱۶۵: «با دادن ساختمان اسلامی به غرور عربی خود.» سر راست ترش این است: با نهادن سرپوش اسلامی بر...

ــ در ص ۱۶۵ تعبیری درباره *شاهنامهٔ* فردوسی آمده است که چنین ترجمه شده: «ناگوارترین مرثیه دربارهٔ انهدام دولت ساسانی است.» درستش: پرشورترین (یا دلگدازترین) مرثیه است.

ــ در ص ۲۰۵: «اسلام و سوسیالیسم دو نظام جداگانه، جامع و انقسام ناپذیر فکر و زندگی هستند. از این رو هیچ سازش یا ترکیبی میان آنها امکان‌ناپذیر نیست.» درستش این است: امکان پذیر نیست.

ــ در ص ۲۴۱ مؤلف در بحث از «تقیه»، بحث لغوی و تطبیقی پیش می‌کشد و می‌گوید معادلهای انگلیسی‌ای که برای تقیه گذاشته‌اند، از جمله dissimulation یا concealment (expedient) موجه و دقیق نیست. مترجم در اینجا به جای آوردن نص این معادلهای انگلیسی، ترجمهٔ فارسی آنها را آورده است، گویی بحث مترادفهای فارسی تقیه در میان است، و لذا نکتهٔ منظور مؤلف از دست رفته است.

در ترجمهٔ پانویسهای کتاب شناختی نیز اختلالات فراوانی هست از جمله در نیمه کاره آوردن عناوین کتابها و یا مطابق نبودن شمارهٔ ارجاعات در متن (به اصطلاح اعداد تُک) با شمارهٔ آنها در پانویسها. از جمله در فصل آخر کتاب دو شماره اختلاف بین ارجاعات متن و پانویسهای مربوط به آن مشاهده می‌شود.

در ترجمهٔ پانویس شمارهٔ ۳۶ مربوط به فصل اول، عبارت غریب و غلطی آمده است: «فضل بن شاذان و دیگران شروحی به *اصول کافی* نوشته‌اند.» دیگران شاید نوشته باشند، ولی فضل بن‌ـ شاذان (متوفای ۲۶۰) در حدود پنجاه سال قبل از تألیف کتاب *کافی* اثر کلینی (متوفای ۳۲۹) درگذشته است. در پانویس ۳۸ همین فصل هم چنین آمده: «رجوع کنید به *ایضاح* فضل در شرح *اصول کافی*.» بدیهی‌است که در اصل کتاب چنین مطالبی نیست. یعنی در مورد اول که هیچ اشاره‌ای به فضل بن شاذان نیست، و در مورد دوم فقط گفته است نگاه کنید به *ایضاح* فضل بن شاذان.

اگر بر این اشکالات و اشتباهات، در حدود صدوپنجاه غلط چاپی هم اضافه شود ــ که شده است ــ آنگاه معلوم خواهد شد که چه ظلمی بر کتاب محققانهٔ دکتر حمید عنایت رفته است.

لزوم مشورت

بدان که رأیِ دو کس نه چون رأیِ یک کس باشد‌چه یک چشم آن نتواند دید که دو چشم بیند، و یک دست آن نتواند برداشت که دو دست بردارد.

عنصر المعالی ــ *قابوسنامه*

المسلمین (بدون الف و لام بر سر تقریب) گفته شده بود. باز یک چیزی بود.

در ص ۱۵۰ هم این الف و لام نادرست ــ که در متن اصلی هم نیست ــ دیده می‌شود العزة الوعی العربی که در اصل عزةالوعی‌العربی است.

در ص ۲۶ اصطلاحی به نام «آئین تجلی» ذکر شده. اصل آن doctrine of emanation است و معادل آن صدور یا فیض.

در ص ۵۴ عهدنامهٔ کوچوک کینارجا، به صورت کوچک قینارجه درست است (نگاه کنید به *دایرة‌المعارف فارسی*). استطراداً باید گفت کبراویه هم (صفحات ۲۹ تا ۳۳) درست نیست، کبرویه درست است. یا همچنین ازهاریون (ص ۶۱) درست نیست، ازهریان یا ازهریها درست است.

در ص ۸۲ التناسب بالقوه آمده است که طبق حرفنویسی خود مؤلف التغلب بالقوه درست است. در صفحهٔ بعد هم تغالب درست نیست، تغلب درست است.

۴. نمونه‌ای از عبارات نامفهوم و ترجمه‌های نادرست

نخست باید گفت که حتی در ترجمهٔ عناوین فصلهای کتاب دقت کافی به عمل نیامده است:

ــ نام فصل مقدماتی کتاب «ارتباط (یا ربط) گذشته و حال» است، که در این ترجمه به صورت «دیباچه‌ای بر آشنائی» در آمده.

ــ عنوان فصل اول «تشیع و تسنن: تعارض و توافق» است. یا می‌توان گفت «تعارض و توافق شیعه و اهل سنت»، که در این ترجمه تنها به صورت «مذهب شیعه و مذهب سنی» آمده است.

ــ فصل سوم «اندیشه (یا مفهوم) حکومت اسلامی» است، که به «تصور کشور اسلامی» ترجمه شده است.

ــ درص بیست‌وپنج «... مسیحیت، مانویت و سایر ایمانهای بیگانه». ادیان بیگانه درست است.

ــ در ص بیست‌وهفت: «شاه فنر... خلافت» که پیشتر به آن اشاره کردیم از این قرار است: «شاه فنر تمام نهادهای سیاسی، یعنی خلافت...» که می‌شد به آسانی چنین تعبیر کرد: رکن همهٔ نهادهای سیاسی، یعنی خلافت.

ــ در ص سی‌ونه: «در طرف دیگر این طیف مونتگمری‌وات با ذکر این نکته که شیعیانِ نخستین بیشتر از میان اقوام عرب جنوب که سنن شاهداری آنها با یک «پادشاه نیمه خدا» مخصوصاً نیرومند بود، توجه خوانندگان را جلب می‌کند». این جملهٔ طولانی در مطابقه با متن، یک عبارت و یک فعل کم دارد. عبارتی که در ترجمهٔ آقای صارمی حذف شده این است: به عوامل اجتماعی در تکوین تشیع عطف توجه می‌کنند. و ترجمهٔ کاملش از این قرارست: «در جای دیگری از طیف این برداشتها، مونتگمری‌وات به عوامل اجتماعی در تکوین تشیع عطف توجه می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که شیعیان نخستین غالباً از قبایل جنوب عربستان بودند که در میان آنها سنن پادشاهی ــ آنهم پادشاهان نیمه‌الوهی ــ ریشه‌دار بوده است».

ــ در ص ۵: «شیعیان در حفظ هر دو جنبهٔ گرایش احتیاط‌آمیز خود در برابر اکثریت موجود در جهان اسلام، ناچار بوده‌اند که با قدرت اصطلاحات رایج مقابله کنند». معنای با قدرت اصطلاحات رایج مقابله کنند معلوم نیست. ترجمهٔ دقیقتر از این قرارست: «شیعیان برای حفظ هر دو جنبهٔ روش و نگرش محتاطانه‌شان در برابر اکثریت، در میان امت جهانی اسلام، ناچار بوده‌اند به معتقدات ریشه‌دار خود متمسک شوند».

ــ در ص ۱۶: «کتاب مذهب شیعه تألیف دوایت دانلدسن در مذهب شیعه چیزی جز چهار چوبی از گریه و زاری، خود زنی و خودکوبی و سایر مراسم عاطفی به یادبود امامان شهید نمی‌بیند». ترجمهٔ اندکی سر راست ترش این است: «... در تشیع چیزی جز عزاداری (یا سینه‌زنی) و زنجیرزنی و سایر شعایر (یا مراسم) پرشور که به یاد شهادت ائمه برپا می‌شود، نمی‌بیند».

ــ در ص ۱۹: «... مهمتر از همه اینکه عقلگرایی، بمنزلهٔ خاصه‌ای از برگزیدگان و متمکن در اصل اجتهاد، مورد تجاوز تمام مشخصات دیگر، وقتی که به حد افراط رسیده‌اند قرار گرفته است.» تصور نمی‌شود که از این جمله بتوان معنایی بیرون کشید. این جمله در اصل هم سخت و پیچیده است. ترجمهٔ نزدیکتر به متن از این قرارست: «مهمتر از همه اینکه عقلگرایی که خود یکی از صفات نخبه گرایی است و در اصل اجتهاد تقدیس یافته است، با این ویژگیها ــ وقتی که از حد متعارف فراتر می‌رفته است ــ مخالف بوده است.»

ــ در ص ۱۹ تعبیر غریبی آمده است: سنگرهای حنفا. حال

غلط	درست
ِاض الحق (ص ۲۵۲)	ریاض القدس
ـجة الدعوة ـ	مهج الدعوات ـ
منهج العناية (ص ۲۷۷)	ومنهج العنايات
ـهج الكرامه... (ص ۲۷۷)	منهاج الكرامه...
ـعوة السنة المحمدية ـ ـں ۲۸۲)	اضواء على السنة المحمدية
ِار الحياة... (ص ۲۸۵)	قرار الهيئة...
التهديدات المحاصره ـں ۲۹۲)	التحديات المعاصرة
كلام (ص ۲۹۳)	الكلم الثمان
ـسين اللهى (۳۰۴)	الحسين عليه‌السلام

۳. ضبط و تعبیر نادرست اصطلاحات

پیش از ارائهٔ نمونه، یادآوری این نکته لازم است که در غالب موارد (یعنی اغلب اصطلاحات و نیز نام اشخاص) کافی بود مترجم همان اسم یا اصطلاح آوانویسی شدهٔ مؤلف را درست می‌خواند، نه اینکه همواره در صدد یافتن معادل آن برمی‌آمد.

در ص ۴ اصطلاح همج الرعاع که در نهج‌البلاغه هست و از امالی شیخ طوسی نقل شده همج الرعاء نوشته شده است.

در ص ۱۲ امامة الجبابره به صورت امامة الجابره آمده است.

در ص ۲۰ تعبیر ماهیت خدا درست نیست، چه خداوند ماهیت ندارد، تعبیر درست آن در زبان فارسی ذات خدا یا ذات باری است.

در ص ۲۶ به خداوند ذهن نسبت داده شده، باید به علم تعبیر می‌شد.

در ص ۸۲ کلمهٔ سائره یا قاعدهٔ فقهی معروف: الضرورات تبیح المحظورات به این صورت آمده است: الضرورة بها المحظورات که هیچ معنایی ندارد.

در ص ۱۲۲ یک اصطلاح مربوط به اصول فقه هست که خود مؤلف هم آوانویسی کرده است: سد ذریعه. ولی مترجم به این صورت آورده: سد ظهریه.

در ص ۱۳۸ مترجم تقلید مردان از زنان را تخانث آورده، حال آنکه مؤلف تخنث نوشته است.

در ص ۱۷۶ در ترجمهٔ حدیث نبوی که سه چیز هر مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است، نوشته شده: خون او، مالش، و شهرتش. حال آنکه در اصل عرض است که بهتر بود ناموس یا آبرو ترجمه می‌شد.

در ص ۲۰۲ (و جاهای دیگر) همه‌جا به جای قاعدهٔ فقهی نوشته شده فرمول حقوقی.

در ص ۲۴۸ به جای واجب کفائی، آمده است وظیفهٔ تجمعی!

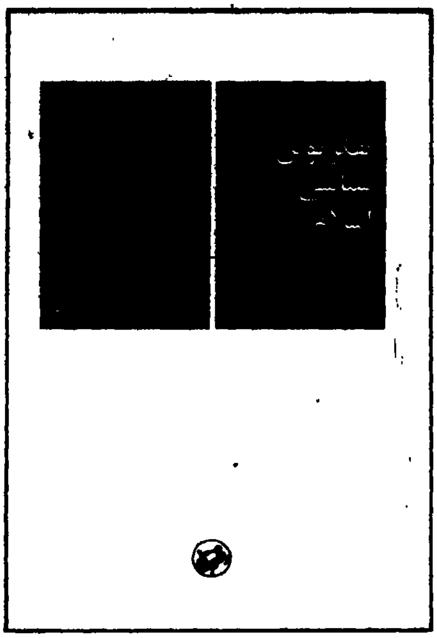
در ص (سی‌وشش): «چهرهٔ این بزرگان را با قیاس نقیض... ترسیم کنند.» اصطلاحی به نام قیاس نقیض در منطق و اصول و حتی در محاوره نداریم. مراد مؤلف این است که به نحو متناقض یا متناقض‌نمایی ترسیم کنند.

در ص ۸ ـ ۹: در این جمله: «این امر به سائق مصلحت استدراج (حکمت التدریج) الزام شده بود.» و در جمله‌های پیش از آن، بحث در حکمت تدریج تعالیم و تشریع اسلام است و ربطی به استدراج ندارد. درست است که استدراج با تدریج از یک ریشه است، ولی همهٔ همریشه‌ها یک معنی نمی‌دهند. استدراج معنای منفی دارد و یک اصطلاح ژرف قرآنی است که عبارت است از املاء یا امهال الهی (مهلت دادن و نعمت دادن و غافلگیر کردن خداوند، گنهکاران را). نکته اینجاست که وقتی مؤلف فقط حکمت تدریج را ذکر و حتی آوانویسی کرده، که درست هم هست، چرا کلمهٔ استدراج که مناسبتی با آن ندارد به میان آمده است.

در ص ۴۷ از قول یکی از مؤسسان مذاهب اربعه آمده است که اضربوا بقولی عرض الحائط (سخن مرا ـ به شرط مخالف بودنش با قرآن و حدیث صحیح ـ به جبههٔ دیوار بزنید، یعنی به آن اهمیت ندهید) که در ترجمهٔ آقای صارمی این عبارت که در اصل هم آوانویسی شده بوده است، به این صورت آمده: اضربوا بقول عرض الحديث.

در ص ۴۸ دارالتقریب المسلمین. این نام درست نیست، یعنی هم از نظر واقع و هم از نظر جمع نشدن اضافه و الف و لام. درست آن ـ چنانکه در متن اصلی هم آمده ـ «دارالتقریب» یا «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» است. اگر لااقل دارتقریب

غلط	درست
ابوالعلاء مودودی (سراسر کتاب)	ابوالاعلیٰ
مرصافی (ص ۱۴۶)	مرصفی
الجزاوی (ص ۱۵۴)	الجیزاوی
الباهی (ص ۱۹۴)	البهی
جفری (ص ۲۷۶)	جعفری
خونیزی (ص ۲۷۴)	خنیزی
فارق‌المظهر (ص ۲۸۰)	فریق‌المزهر
دروازه (ص ۲۹۴)	دروزة
گوتام (ص ۲۹۷)	کاتم
فایض سایق (ص ۲۹۷)	فایز صائغ
قونیمی (ص ۱۵۴)	غنیمی
ابوریاض (ص ۲۸۲)	ابوریّه
رفاعه رافعی (ص ۲۹۳)	رفاعة رافع‌الطهطاوی
هیم (ص ۲۹۳)	حثیم
مخامر (ص ۲۹۸)	مخیمر



ب) نام کتابها: در ضبط عنوان کتابها هم شتابزدگی و بی‌دقتی بسیار به چشم می‌خورد. ظاهراً آقای صارمی حتی آثار مشهور مؤلف همین کتاب (دکتر حمید عنایت) را هم نمی‌شناسد والا چگونه ممکن است کتاب *اندیشهٔ سیاسی عرب* را که دو چاپش از سوی همین ناشر (امیرکبیر) منتشر شده، به آقای محمدرضا حکیمی نسبت دهد (ص ۲۸۶)؟ به هر تقدیر، اسامی بسیاری از کتب قدیم و جدید در این ترجمه با املای نادرست ضبط شده است. از جمله *النقض* اثر عبدالجلیل قزوینی، کتاب *النقد* (ص ۲۵) و نام مؤلف آن عبدالجلال آمده است. همینطور کتاب *منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریه* اثر معروف ابن تیمیه به این صورت آمده... *فی نقد کلام الشریعة القادریه* ! (ص ۲۵)، *یالهوف* به صورت *لحوف* (ص ۲۶۶)، یا *الغدیر* علامهٔ امینی به صورت *القدیر* (ص ۴۱) یا *طبایع الاستبداد* به صورت *طباع‌الاستبداد* (ص ۶۰)، یا *الحسین ثائراً، الحسین شهیداً* به صورت... *شاهداً* (ص ۲۶۰). بهتر است بقیه را فهرست‌وار یاد کنیم:

۱)، «از گردش قرن به این طـرف» (ص ۲۵۷)، و «مسجـد شگاه» یا «مسجـد دانشگاهی الازهر» (ص ۲۶۲) بـه جـای مع‌الازهر و نظایر آن. اینک به بررسی اجمالی ایـن تـرجمه، در ہار بـخش مـی‌پـردازیم: ۱) اشکالات روش تـرجمه، ۲) ضبط رست نـام اشخـاص و کـتابها، ۳) ضبط و تـعبیر نـادرست طلاحات، ۴) نمونه‌ای از عبارات نـامفهوم، تـعبیرات غریـب و جمه‌های نادرست.

اشکالات روش ترجمه

الف) در مقدمهٔ مؤلف بحثی هست راجع به روش آوانویسی مات و اصطلاحات فارسی و عربی به خط لاتین که ترجمهٔ آن به ر خوانندگان فارسی نمی‌آید. نخستین ــ و تنها ــ کسی که بـاید قواعد و روش را به کار می‌برد مترجم این اثر بود که به شهادت لهای عدیده‌ای که نقل خواهد شد آن را به کار نبسته و بسیاری لام و اصطلاحات را غلط خوانده و غلط نوشته‌اند.

ب) لازم بود اسامی کتابهای اروپـایی تـرجمه نشود. چـون جمهٔ عنوان کتاب یک فـایدهٔ کـوچک دارد (آگـاهی خـوانندهٔ ـسی زبان از مفهوم عنوان) و یک ضرر بزرگ (اینکه اگر کسی یای اثر اصلی باشد از مشخصات آن که طبعاً شامل نام نـاشر و ل انتشار آن هم می‌شود، بی‌اطلاع مـی‌مـاند). لذا فـقط بـاید ضیحات و توصیفات کتابشناسی را ترجمه کرد، نه عناوین را ــ اه این عناوین عربی باشند یا اروپـایی. بـه خـط فـارسی گرداندن اسامی خاص اینگونه مؤلفان در پیوستها یا پـانویسهای ابشناختی نیز نقض غرض است. مترجم تـفکر نـوین،... غالب امی و عناوین را به فارسی درآورده است. البته در مواردی چند، سی از اطلاعات و مشخصات کتابشناختی را به زبـان اصلی هم کرده که وافی به مقصود نیست. به هر تـقدیر اگـر هم قـیدی در ردن ترجمهٔ فارسی نـام و نشان کـتابها داریـم، بـاید مشخصات ل کتابشناختی را به زبان اصلی نیز، بخصوص اول بـار کـه بـه اب ارجاع داده می‌شود، در کنار آنها بیاوریم.

پ) از همه مهمتر اینکه مؤلف (دکتر حمید عنایت) در ایـن اب اقوال زیادی از کتابهای فارسی نظیر ولایت فقیه امام خمینی توضیح‌المسائل آیت‌الله خـوئی و آثـار استاد شهید مـرتضی لهری و آقای نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی و دیگران نقل کـرده ــ یعنی طبعاً از فارسی به انگلیسی ترجمه کرده ــ که مـترجم بـه جای آوردن نص فارسی آنها، از نو آنها را از تـرجمهٔ انگلیسی بـه فارسی ترجمه کرده است. فقط دیده شد که قولی از دکتر شریـعتی از متن فارسی برگرفته شده است.

ت) نص آیات و احادیث و اخبار و قواعد فـقهی نـیز لازم بوده یافته و آورده شود.

ث) سنوات میلادی، آنجا که لازم می‌نمود، به تاریخ هجری قمری و شمسی تبدیل نشده است، به طوری‌که سال شهـادت استاد مطهری را طبق متن ۱۹۷۹، و تاریخ تولد و وفـات دکـتر شریـعتی ۷۷ــ ۱۹۳۳ و تاریخ رحلت آیـت‌الله بـروجردی، ۱۹۶۱، و تـاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۷۸ ــ ۱۹۷۹ و انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ آمـده است. اصولاً هرجا که سخن از ایران و ایرانیان و وقـایع تـاریخی معاصر ایران در مـیان است، همهٔ تـاریخها مـیلادی است (از جمله نگاه کنید به صفحات ۱۵۲، ۱۵۳ و ۲۰۸).

۲. ضبط نادرست نام اشخاص و کتابها

الف) اشخاص: وقتی که مترجم اسامی مـعاصرانی نـظیر حـامد الگار را بـه صورت حمید الگار (صفحـات ۳۲، ۲۲۶) یـا مادلونگ را به صورت میدلونگ (ص دوازده) یا جورج مقدسی را به صورت جرج مکدیسی (ص ۲)، یا آلبرت حورانی را بـه صورت آلبرت هارونی (صفحات ۲۸۵ تـا ۲۹۳)، یـا حبیب عازوری را بـه صورت آزوری (ص ۶۰)، یـا مـصطفـی سباعی (رهبر اخوان‌المسلمین سوریه) را در سراسر کتاب (بویژه از ص ۱۵۹ تا ۲۰۴) به صورت سبائی می‌آورد، یا هضیبی (جـانشین حسن البنّاء) را به صورت حضیبی (ص ۱۰۵) می‌آورد، و یـا مشاهیری همچـون فضل‌بـن شاذان را بـه صورت فضل‌بـن شدهان (ص ۴)، یـا حَسّان بن‌ثابت را به صورت حسن بن ثـابت (ص ۱۸)، یـا بـاقلانی را بـه صورت بقیلانی (صفحات ۶۴، ۶۵) و یـا امـام ابـوحنیفه را بـه صورت امام حنفیه (ص ۲۰۱) می‌نویسد، آیا می‌توان انـتظار داشت که هرقـوس (ص ۲۲) را بـه صورت صحیحش یـعنی حـرقوص بنویسد، یا امیة بن ابی السلت (ص ۱۸) را به صورت صحیحش ابی الصلت؟ اینها نامهای مشهوری است وگرنه در خـواندن و نـوشتن نامهای نامشهور اشتباهات فـراوانی در تـرجمهٔ آقـای ابـوطالب صارمی دیده می‌شود که بعضی از آنها را فهرستوار یاد می‌کنیم.

دربارهٔ کتاب «تفکر نوین سیاسی اسلام»

کامران فانی

تفکر نوین سیاسی اسلام. نوشتهٔ حمید عنایت، ترجمهٔ ابوطالب صارمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

دکتر حمید عنایت، پژوهندهٔ متفکر و صاحب‌نظر، در اوج شکوفایی کار خود، در مردادماه ۱۳۶۱ در سن پنجاه سالگی به مرگ مفاجاة درگذشت. اندکی پس از مرگ دردناک او، آخرین و احتمالاً مهمترین اثرش با عنوان *Modern Islamic Political Thought* در لندن به زبان انگلیسی منتشر شد. آقای دکتر نصرالله پورجوادی در شمارهٔ اول سال سوم مجله *نشر دانش* (آذر و دی ۱۳۶۱) نقدی بر این کتاب نوشتند. خوانندگان ایرانی و دوستان و دوستداران دکتر عنایت هم طبعاً مشتاقانه چشم‌براه ترجمهٔ آن بودند. لازم بود که این اثر گرانقدر هرچه زودتر به زبان فارسی برگردانده شود و این ترجمه همانند کارهای خود دکتر عنایت در نهایت دقت و صحت انجام گیرد.

کتاب *اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر* یا *تفکر نوین سیاسی اسلام*، کتابی است تحلیلی و نه توصیفی، و آکنده از بحثهای باریکِ تفسیر قرآن و فقه و اصول و کلام و حتی منطق. تاریخ وقایع نیست بلکه تاریخ اندیشه‌ها و سیر تکوین و تکامل آنهاست. و طبعاً به آراء و اقوال دانشمندان قدیم و جدید ایران و اسلام از اخوان‌الصفا گرفته تا اخوان‌المسلمین استناد شده و گسترهٔ موضوع آن ایجاب می‌کند که مترجم علم و اطلاع کافی از مباحث مطرح‌شده، و لااقل از اصطلاحات و نام اشخاص و کتابها داشته باشد.

ترجمهٔ آقای صارمی از این کتاب، ترجمه‌ای شتابزده می‌نماید و اشکالات عدیده‌ای در روش ترجمه و ضبط اعلام و اصطلاحات آن دیده می‌شود، و از نثر فارسی آن پیداست که مترجم کوششی برای سیاق فارسی دادن به عبارات ترجمهٔ خود به کار نبرده است.

در این ترجمه گاه تعبیرات غریبی راه یافته است نظیر «شاه فنر... خلافت» (ص بیست‌وهفت)، «خیزآب ناسیونالیستی» (ص ۱۶۵)، «حیلهٔ کلیی خود ستمگران»، «تئوری امامت و دکترین مهدویت» (و بسیاری تئوری‌ها و دکترین‌ها، در اغلب صفحات)، «درامهای رادیکال برشتی» (ص ۲۰۶)، «منطوق سوسیالیستی و منطوق دولتی» (ص ۱۴۰، ۱۵۸)، «اشخاص خصوصی» (ص

انتقادهای بجایی از جانب بعضی از نمایندگان مجلس و آیت‌الله منتظری ایراد شده است. ولی متأسفانه نشر کتابهای بی‌محتوا، چه غیر اسلامی و چه به اسم اسلام، هنوز رواج دارد، و خروارها کاغذ و وسایل دیگر چاپ برای طبع آنها مصرف می‌شود، در حالی که مرکز نشر دانشگاهی برای چاپ متون اسلامی و کتابهای علمی و درسی، در رشته‌های پزشکی و علوم مهندسی، باید در مضیقه باشد و برای کاغذ دریوزگی کند.

باری، همان‌گونه که اشاره شد چاپ و نشر کتابهای تنک‌مایه، علی‌الخصوص آن دسته از کتابهایی که به اسم اسلام ولی بدون محتوای غنی منتشر می‌شود، صرف نظر از اسرافی که در مصالح و وسایل چاپ می‌شود از لحاظ فرهنگ اسلامی نیز بسیار زیان‌آور است. البته نمی‌توان توقع داشت که مطالب همهٔ کتابها از لحاظ کیفیت در سطح عالی باشد. بسیاری از خوانندگان ما، بخصوص در میان نسل جوان، مایلند که مطالب اسلامی و همچنین علمی را به زبان ساده و زودفهم بخوانند. ولی نکته اینجاست که کتاب ساده و زودفهم نوشتن با کتاب بی‌محتوا و مبتذل نوشتن فرق دارد. کتاب ساده و خوب نوشتن کاری است دشوار و از دست هر کسی برنمی‌آید. نویسنده‌ای که دست به نوشتن کتاب ساده می‌زند باید هم موضوع را خوب دریافته باشد و هم قدرت بیان و هنر ساده‌نویسی داشته باشد. این دو خصوصیت در کمتر کسی جمع می‌شود. نمونهٔ بارز این قبیل نویسندگان در مسائل مذهبی و دینی استاد شهید مرتضی مطهری بود. هنر آن مرحوم این بود که می‌دانست چگونه مطالب عمیق و دقیق دینی و فلسفی را بعد از این که خود به تفصیل دریافته بود به اجمال و به زبانی روشن و ساده بیان کند. متأسفانه امثال آن مرحوم در میان نویسندگان ما زیاد نیستند. عده‌ای هستند که به مطالب تسلط دارند ولی قدرت بیان کافی ندارند و نمی‌توانند به زبانی بنویسند که همه‌کس آنها را بفهمد. کسانی هم هستند که نسبتاً ساده می‌نویسند ولی از آنجا که تخصص کافی ندارند اظهارنظرهایشان سطحی و نوشته‌هایشان توخالی و در حد ابتذال است. زیانی که به فرهنگ جامعهٔ ما وارد می‌شود از ناحیهٔ همین نویسندگان دستهٔ اخیر است.

آیت‌الله مطهری در خاتمهٔ کتاب *علل گرایش به مادیگری* خطاب به متفکران مسلمان می‌گوید: «باید با هرج و مرج تبلیغی و اظهارنظرهای نامتخصص مبارزه شود.» (ص ۲۵۶). ضرورت این مبارزه هم‌اکنون بیش از زمان آن مرحوم احساس می‌شود و اگر مقامات مسؤول چاره‌ای برای سامان‌بخشیدن به این بی‌نظمی از طریق نظارت دقیق علمی در چاپ و نشر کتابهای ضعیف و بی‌محتوا نیندیشند دیری نخواهد پایید که حاصل فرهنگ جامعهٔ ما و معرف اسلام و معارف ارزنده و عمیق آن یک مشت کتابهای سطحی و بی‌ارزش خواهد شد و کتابخانه‌های عمومی و شخصی ما پر از این نوع کتابهای بی‌محتوا خواهد گردید.

کمترین کاری که دولت جمهوری اسلامی می‌تواند بکند این است که مؤسسات دولتی را از نشر کتابهای کم‌محتوا برحذر دارد. وظیفهٔ اصلی این مؤسسات حفظ میراث فرهنگ اسلامی و ایرانی و انتشار تحقیقات عمیق و ترجمه‌های خوب از کتابهای ارزندهٔ تحقیقی و علمی خارجی است. این دستگاهها باید قبل از هرچیز آثار گرانقدری را که تاکنون چاپ نشده است به طرزی انتقادی و علمی تصحیح و طبع کنند. کتابهای خوب و ارزنده در رشته‌های گوناگون از قبیل فقه و اصول و فلسفه و عرفان و تفسیر در گنجینه‌های خطی ما کم نیست. مؤسسات انتشارات دولتی باید محققان را تشویق کنند تا این کتابها را تصحیح و احیا کنند. علاوه براین، امروزه علاقهٔ فراوانی به کتابهای اساسی در زمینهٔ ادبیات و تاریخ ایران در میان خوانندگان پیدا شده، ولی متأسفانه گاهی مؤسسات انتشاراتی وزین کمتر به این زمینه‌ها توجه نشان می‌دهند. کنار کشیدن مؤسسات دولتی از چاپ و نشر این قبیل کتابها، میدان را برای ناشرانی تازه‌کار و بازاری باز کرده است و چون این ناشرا ن نه سرمایهٔ کافی و نه حسن‌نیت لازم را دارند، کتابهایی که چاپ می‌کنند بیشتر تجدیدطبع کتابهای سابق است. البته چاپ متون اصیل و کتابهای تحقیقی و عمیق نباید ناشران دولتی را از چاپ و نشر کتابهای ساده و زودفهم باز دارد. ولی همان‌گونه که اشاره شد، فرق است میان ابتذال و سادگی و این دو را نباید باهم اشتباه کرد.

باری، علاوه بر نظارتی که دولت، و بخصوص وزارت ارشاد، باید در کار مؤسسات انتشاراتی دولتی بکند، از فعالیت ناشران خصوصی نیز نباید غفلت کند. البته مراد از این نظارت در اینجا هدایت و ارشاد است. دولت باید ناشران آثار ارزنده و خوب را تشویق کند، و اگر به هر دلیل صلاح نداند که جلو نشر کتابهای غیرعلمی و غیرتحقیقی و گاه مبتذل را بگیرد، دست کم باید کاری کند که این بی بندوباری را تشویق نکند و اجازه ندهد فرصت‌طلبان و سودجویان فرهنگ جامعهٔ اسلامی را به ابتذال کشند.

تحرک فکری در میان متفکران مسلمان می‌شده، و بحثهای عقلی و پاسخهای سودمند آنها فرهنگ عقلی را در تمدن اسلامی غنی‌تر می‌کرده است. سابقهٔ این آزادی در تمدن اسلامی حتی به صدر اسلام می‌رسد چنانکه مرحوم مطهری در این‌باره می‌نویسد:

اندیشه‌های مادی در جهان اسلام و در فرهنگ و تمدن اسلامی سابقهٔ طولانی دارد. از آیات قرآن برمی‌آید که اندیشهٔ انکار خدا و معاد در عصر جاهلیت در میان مردم جزیرة العرب وجود داشته است. از قرن دوم هجری که اختلاط ملل مختلف آغاز شد و برخورد عقاید و آراء سخت اوج گرفت، مادیین در کمال آزادی عقاید و اندیشه‌های خویش را در محافل علمی و در مجالس علنی ابراز می‌داشتند و دیگران را به پیروی از مکتب خویش دعوت می‌کردند. احیاناً در مسجدالحرام و یا مسجدالنبی حلقه تشکیل می‌دادند و به گفتگو دربارهٔ عقاید خویش می‌پرداختند. این چنین آزادی برای مادیین در هیچ محیط مذهبی در جهان سابقه ندارد. (*علل گرایش به مادیگری*. تهران ۱۳۹۸ هـ ق. ص ۱۳).

بنابراین، جوامع اسلامی هرگز از ابراز عقاید مخالفان هراسی نداشته‌اند، چه موضع و پایگاه فکری خود را مستحکم‌تر از آن می‌دانستند که با وزش این بادهای مخالف سست شود. درواقع، سودی که از این آزادی عاید فرهنگ اسلامی شده به مراتب بیش از زیانهای احتمالی ناشی از آراء و عقاید باطل بوده است.

خوشبختانه این نکته‌ها از چشم متفکران مسلمان و بسیاری از مسؤولان دولتی ما پوشیده نیست و به همین جهت است که وزارت ارشاد اسلامی در چاپ و نشر کتابهای غیر اسلامی شدت عمل به‌خرج نمی‌دهد. ولی باز سؤال دیگری در اینجا پیش می‌آید: آیا به هر کتاب ضد دینی و الحادی می‌توان اجازهٔ نشر داد؟

به نظر نگارنده پاسخ به سؤال فوق باید منفی باشد. اگر هیأت ممیزه‌ای در وزارت ارشاد نباشد و هر کتابی بدون بررسی اجازهٔ نشر یابد بزودی هرج‌ومرج و بی‌بندوباری فرهنگی دامنگیر جامعهٔ اسلامی خواهد شد و از این راه لطمهٔ بزرگی به ما وارد خواهد آمد. آزادی با بی بندوباری فرق دارد و یک فرهنگ بارور و اجتماع سالم در پرتو آزادی به‌وجود می‌آید نه در محیط بی‌بندوبار. بی بندوباری و هرج‌ومرج همان چیزی است که در قانون اساسی به عنوان «مخل به... حقوق عمومی» از آن یاد شده است.

مرز میان آزادی و بی بندوباری بسیار دقیق و باریک است و مسألهٔ اساسی برای هیأت ممیزهٔ کتاب تشخیص و تعیین همین مرز است. در اینجا سعی خواهیم کرد به نکاتی که در تعیین این مرز می‌تواند به ما کمک کند اشاره کنیم.

کتابهای الحادی و ضددینی و مادی را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد که هریک از این دو در یک طرف مرز میان آزادی و بی بندوباری جای می‌گیرد. دستهٔ اول کتابهایی است که از روی عقل و با دلیل و منطق تدوین شده و مؤلف آنها صرفاً قصد تبلیغ و گمراه کردن خوانندهٔ خود را نداشته است. مطلب یا مطالبی را تحقیق کرده و با ارائهٔ مدرک و توسل به استدلال آنها را ارائه کرده و خوانندهٔ خود را مخیّر کرده که نظر او را بپذیرد یا نپذیرد. این نوع کتابها باید از نسیم آزادی در جمهوری اسلامی برخوردار باشد و مقامات اجرایی از نشر آنها نباید باکی داشته باشند. هرچند که عقاید مؤلف برخلاف عقاید و آراء دینی ایشان باشد. اسلام دین خداست و در میان میلیونها مسلمان متعهد و غیرتمند چه در ایران و چه در سایر کشورها متفکران دلسوزی هستند که خوب می‌دانند چگونه از دین رسول‌الله (ص) حفاظت کنند و مدافع آن باشند. چاپ و نشر کتابهای جدی ولی غیراسلامی یا ضد اسلامی موجب می‌شود که متفکران مسلمان به فکر افتند و از دین خود دفاع کنند و دلایل خود را در ردّ عقاید باطل اظهار نمایند. خوانندگان و دانش‌پژوهان مسلمان ما نیز با در دست داشتن هردو نوع کتاب آزادانه می‌توانند تحقیق کنند و دلایل و برهانهای هردو طرف را بسنجند. همین آزادی و تحقیق است که موجب می‌شود که جوانان مسلمان در برابر عقاید انحرافی و باطل مصونیت پیدا کنند و به پاسخ شبهات مسلح باشند.

دستهٔ دوم کتابهایی است که از روی تحقیق و با توسل به برهان نوشته نشده، بلکه علی‌الاصول جنبهٔ خطابی و شعارگونه و تبلیغی محض دارد، یا جنبهٔ تبلیغی و شعارآمیز آن بر جنبهٔ تحقیقی و برهانی غلبه دارد. معمولاً این قبیل کتابها توسط کسانی نوشته شده است که وابستگی به یک حزب یا گروه سیاسی دارند و قصدشان از تألیف کتاب نهادن طعمه برای به دام افکندن خوانندگان غیر محقق و جوانان ساده‌لوح است. این نوع کتابها، نه به دلیل بطلان عقایدی که اشاعه می‌دهند، بلکه به دلیل غیرعلمی و غیرتحقیقی بودن و برای حفظ سلامت فرهنگ کشور باید جزو کتابهای ممنوعه قلمداد شوند و درواقع این کتابها خود یکی از مصادیق کتابهایی است که نشر آنها مخل به

به بیماری می‌شوند، و حال آنکه کودکانی که در محیط زندگی خود در معرض میکروبها و ویروسها بوده‌اند مصونیت بیشتری داشته‌اند. این مطلب در مورد امور معنوی هم عیناً صدق می‌کند. بسیاری از جوانانی که در سالهای اخیر منحرف و بی‌دین و لامذهب شده‌اند در خانواده‌های مذهبی سختگیر پرورش یافته‌اند. این جوانان به محض اتمام دورهٔ دبیرستان و ورود به اجتماع بزرگ و احیاناً راه‌یافتن به دانشگاهها، در معرض میکروبها و ویروسهای فکری که در باتلاقهای این دو محیط اجتماعی و فرهنگی موج می‌زند قرار گرفته‌اند و از آنجا که قلب ایشان در برابر بیماریهای اعتقادی مصونیت نداشته به انحراف کشیده شده‌اند. در صورتی که جوانانی که در خانواده‌های بازتر و با تسامح بزرگ شده‌اند از میان این موجهای پرتلاطم به سلامت گذشته و دین و ایمان خود را حفظ کرده‌اند. بنابراین، شدت عمل نشان دادن وجلوگیری از نشر هرگونه فکر ضد دینی و الحادی و مادی چه بسا در نهایت نتیجهٔ معکوس بدهد.

زیان دیگری که از سانسور شدید کتابهای ضد دینی و الحادی عاید می‌شود جمود فکری در میان متفکران مسلمان است. در نیم قرن گذشته نویسندگان بزرگ مذهبی ما که مردانه در برابر هجوم افکار الحادی ایستادگی کرده‌اند کسانی بوده‌اند که با این افکار و عقاید عمیقاً آشنا شده و از روی غیرت و تعهد اسلامی به فکر چاره‌جویی و پاسخگویی به شک و شبهه‌ها افتاده‌اند. کتاب معروف مرحوم علامهٔ طباطبایی *اصول فلسفه و روش رئالیسم* و حاشیهٔ مرحوم مطهری ــ رضوان‌الله علیهم ــ بر این کتاب و همچنین بسیاری از کتابهای دیگر این مرحومان حاصل برخورد آنان با افکار الحادی ومادی شایع در جامعهٔ ما در نیم قرن گذشته بوده است. مسلماً اگر جلو نشر کتابهای مادیون گرفته می‌شد، جامعه و فرهنگ ما از داشتن این کتابهای مهم و سودمند محروم می‌ماند.

اصولاً تسامح و آزادی در ابراز عقاید گوناگون یکی از خصوصیات بارز جوامع اسلامی بوده و همین خود یکی از افتخارات بزرگ تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی است. فجایعی که جوامع اروپایی چه در قرون وسطی و چه حتی در عصر جدید بر اثر عدم تسامح و تعصبهای شدید و کورکورانهٔ مذهبی مرتکب شده‌اند در جوامع اسلامی یا اصلاً دیده نشده و یا اگر بوده بسیار خفیف و آن هم معلول تنگ‌نظری و کوته‌فکری پاره‌ای از فرمانروایان ظالم و مذهبیون قشری بوده است. صاحبان افکار زندقه‌آمیز و عقاید مادی در اعصار مختلف در جوامع اسلامی کم‌وبیش مجال اظهار نظر می‌یافته‌اند و همین خود باعث

ج در نشر کتاب

نصرالله پورجوادی

چنانکه در همین اصل آمده است که «تفصیل آن را قانون معین می کند.» بدون شک مشکلترین وظیفهٔ وزارت ارشاد اسلامی و مرجع قانونگذاری، یعنی مجلس شورای اسلامی، در مورد این اصل، تفصیل آن است. اینکه بگوییم مراد از کتابهایی که مخل به مبانی اسلام است کتابهای ضالّه است مسأله را حل نمی کند، چه این پاسخ مصادره به مطلوب است. سؤال هنوز هم به قوت خود باقی است: کتابهای ضالّه کدام است؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان کتابهایی را برشمرد که عمداً یا سهواً اصول عقاید اسلامی و مذهبی و یا مطالب تاریخی را دربارهٔ اسلام تحریف می کنند. بدیهی است که تشخیص این قبیل انحرافات و تحریفات به عهدهٔ فقها و علمای دین و متفکران و متخصصان تاریخ اسلام است. البته در مورد نوع تحریفات نیز نمی‌توان حکم واحدی صادر کرد. بعضی از تحریفات هست که تیشه به ریشهٔ دین و مذهب می‌زند و بدیهی است که از نشر آنها باید جلوگیری شود. ولی بعضیها هم هست که ریشه‌ای نیست، و بعضاً خود از منابع اسلامی گرفته شده است. در این قبیل موارد شاید بهتر باشد که این تحریفات پس از نشر مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

به هر حال، هیأت ممیزهٔ وزارت ارشاد پس از تعیین و تمیز این قبیل تحریفات می‌تواند برای صدور جواز نشر یا عدم صدور آن تصمیم گیرد و این حقی است که قانون اساسی به دولت داده است.

تعداد کتابهایی که دربارهٔ اسلام نوشته شده و در آنها انحرافات و تحریفاتی وجود دارد زیاد نیست. امروزه جامعهٔ ما بیشتر با کتابهایی مواجه است که در آنها افکار و آراء کفرآلود و الحادی و شرک‌آمیز تبلیغ شده است، و در اینجا می‌خواهیم تا اندازه‌ای به بحث دربارهٔ همین دسته از کتابها بپردازیم. در رژیم سابق که یک رژیم غیرمذهبی و گاهی ضدمذهبی بود کتابهای زیادی نشر شد که از دیدگاه مادی و الحادی نوشته شده بود، و از آنجا که آن رژیم فاقد غیرت و تعهد اسلامی بود جلو نشر این افکار را نمی گرفت، لابل، گاهی در ترویج آنها نیز زیرکانه اهتمام می‌ورزید. تعداد این قبیل کتابها کم نیست. بسیاری از آنها نیز هم‌اکنون نایاب شده و ناشران طمّاع در صدد تجدید چاپ آنها هستند. علاوه براین، کتابهای بسیاری هم هست که در سالهای اخیر نوشته یا ترجمه شده و ناشران به دنبال چاپ و نشر آنها هستند. بی‌شک صدور اجازهٔ نشر این قبیل کتابهاست که مشکلی برای وزارت ارشاد اسلامی ایجاد کرده است. این کتابها نه تنها بعضاً مخل به مبانی اسلام است، بلکه با حقوق عمومی ملت مسلمان نیز منافات دارد. علی هذا، آیا می‌توان به وزارت ارشاد حق داد که از نشر هرگونه مطلبی که از دیدگاه مادی و الحادی نوشته شده است با شدت جلوگیری نماید؟ و آیا این نوع شدت عمل با مصالح ملت ما توافق دارد یا نه؟ آیا سانسور هر کتابی که مغایر عقاید اسلامی است به نفع فرهنگ جامعهٔ ماست یا به زیان آن؟

ممکن است بعضیها بگویند که شدت عمل به خرج دادن در این مورد عملاً ممکن نیست، چه به هر حال این قبیل کتابها سالهاست به چاپ رسیده و نسخه‌های آنها در کتابخانه‌های عمومی و شخصی موجود است و جوانان ما اگر بخواهند می‌توانند هر طور که شده به آنها دسترسی پیدا کنند. و تازه، چه بسا که این منع خود موجب حرص بیشتر جوانان به خواندن این کتابها شود. بدون شک این نکته قابل توجه است، و حقیقتاً نمی‌توان با این شدت عمل به نتیجهٔ مطلوب رسید. ولی به فرض اینکه این کار شدنی باشد، آیا انجام آن به صلاح ماست یا نه؟

متخصصان بهداشت خوب می‌دانند که رعایت کامل اصول بهداشتی همواره موجب مصونیت اشخاص از ابتلاء به بیماری نیست. برعکس، کودکانی که بیشتر در خانواده‌های مرفه و بهداشتی بزرگ شده‌اند به محض اینکه از محیط مألوف خود خارج شدند و در معرض میکروبها و ویروسها قرار گرفتند مبتلا

آزادی و

یکی از ناشران که با نگارنده سابقهٔ آشنایی داشت پارسال تلفنی گلایه می‌کرد که دو کتاب را با هزینهٔ گزاف و زحمت زیاد چاپ کرده و به مرحلهٔ صحافی رسانده ولی وزارت ارشاد اسلامی از صدور جواز نشر برای آنها خودداری کرده است. از قضا آن دو کتاب را من خوانده بودم، یکی را به زبان انگلیسی و دیگری را به زبان فارسی از روی چاپ اول کتاب. از اینکه می‌شنیدم وزارت ارشاد اجازهٔ پخش این دو کتاب را صادر نکرده است متعجب شدم، زیرا تا آنجا که به خاطر داشتم در این دو کتاب چیزی که خلاف مصالح جمهوری اسلامی باشد وجود نداشت. به ناشر مزبور دلداری دادم و گفتم شاید کارشان زیاد است و مجال رسیدگی سریع به کتابها را ندارند، چون مطمئن بودم که اگر بخواهند واقعاً جلو نشر این کتابها را بگیرند باید «در شهر هر آنچه هست گیرند.»

دو سه ماه پیش بر حسب تصادف همان ناشر را دیدم و پرسیدم بر سر کتابهایش چه آمد. خنده‌ای کرد و گفت: جواز پخش هر دو را صادر کردند و الآن هم تقریباً همهٔ نسخه‌های آنها به فروش رفته است. فرصت را غنیمت شمردم و از او دربارهٔ نوع برخورد وزارت ارشاد با ناشران و کیفیت صدور مجوز پخش کتابها سؤال کردم. گفت بعضی از تنگ‌نظریها و کندیهایی که گاهی در کار وزارت ارشاد در سال گذشته بود الحمدلله برطرف شده و ناشران از بلاتکلیفی‌ای که گاهی بدان مبتلا می‌شدند خلاص شده‌اند. پرسیدم آیا کتابها را سانسور هم می‌کنند؟ گفت: نه. و بعد افزود که «من به جرأت می‌توانم بگویم که الآن در مملکت ما سانسور نیست. من سالهاست که ناشر و کتابفروشم و هیچ وقت در گذشته، جز در اواخر سال ۱۳۵۷ که از برکت انقلاب آزادی کامل و حتی بی‌بندوباری بر کار نشر حاکم شده بود، مملکت ما هیچ گاه چنین آزادی‌ای را در کار نشر به خود ندیده است.»

این ناشر البته تا اندازه‌ای حق داشت، چه آزادی‌ای که هم‌اکنون ناشران ما از آن برخوردارند واقعاً (اگر نگوییم بی‌سابقه) کم‌سابقه است. اما باید اضافه کنم که این‌طور نیست که وزارت ارشاد به هر کتابی اجازهٔ طبع و نشر دهد. خود وزارت ارشاد هم نمی‌تواند انکار کند که مسؤولان و هیأت ممیزهٔ آن وزارتخانه به هر مطلبی اجازهٔ نشر نمی‌دهند. وضع روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها که متأسفانه به علت ضعف بنیهٔ مطبوعاتی به نوعی «خودسانسوری» مبتلا هستند موضوع بحث ما نیست، ولی در مورد کتاب باید بگوییم که از طرف وزارت ارشاد نوعی ممیّزی اعمال می‌شود. این که هم‌اکنون ضوابط وزارت ارشاد برای رد و قبول کتابها چیست، سؤالی است که از طرف مسؤولان آن وزارتخانه باید پاسخ گفته شود. شاید آن وزارتخانه هنوز موفق به تدوین این ضوابط نشده باشد، ولی با توجه به قانون اساسی و ارزشهای اسلامی می‌توان خطوط اصلی را که باید بر تصمیمات هیأت ممیزه حاکم باشد مورد بحث قرار داد.

در مقدمهٔ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است که «نهال انقلاب پس از یک سال و اندی مبارزهٔ مستمر و پیگیر با باروری از خون بیش از ۶۰ هزار شهید و ۱۰۰ هزار زخمی و معلول، و با بر جای نهادن میلیاردها تومان خسارت مالی در میان فریادهای استقلال، آزادی، حکومت اسلامی به ثمر نشست.» در این عبارت، به آزادی به عنوان یکی از شعارهای مردم صحه گذاشته شده و در جای دیگر از همین مقدمه آمده است که «قانون اساسی تضمین گر نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد» و بالأخره در اصل بیست‌وچهارم قانون اساسی تصریح شده است که «نشریات و مطبوعات در بیان مطلب آزادند مگر مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، اصل بیست‌وچهارم ضامن آزادی نشریات و مطبوعات است، ولی در عین حال برای جلوگیری از بی‌بندوباری و هرج و مرج، نشر افکاری که مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد، با همین اصل منع شده است. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که مصادیق این قانون، یا به عبارت دیگر نوع کتابهایی که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی است چیست؟ تعیین این مصادیق باز به عهدهٔ قانون نهاده شده

مقاله

نقد و معرفی کتاب

ویرایش و نشر

کتابهای خارجی

کتابشناسی

نشر کتاب

خبرها، نامه‌ها

مدیر مسئول: نصرالله پورجوادی
نشانی دفتر نشریه: تهران، خیابان شهید دکتر بهشتی، خیابان پارک، شمارهٔ ۸۵

آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها و نقدها و بررسیهای این نشریه لزوماً مبین رأی و نظر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی و مدیریت نشر دانشگاهی نیست.
نشر دانشگاهی در حذف قسمتهای غیرضروری مقاله‌ها و بررسیها و نامه‌ها به تشخیص خود آزاد است.

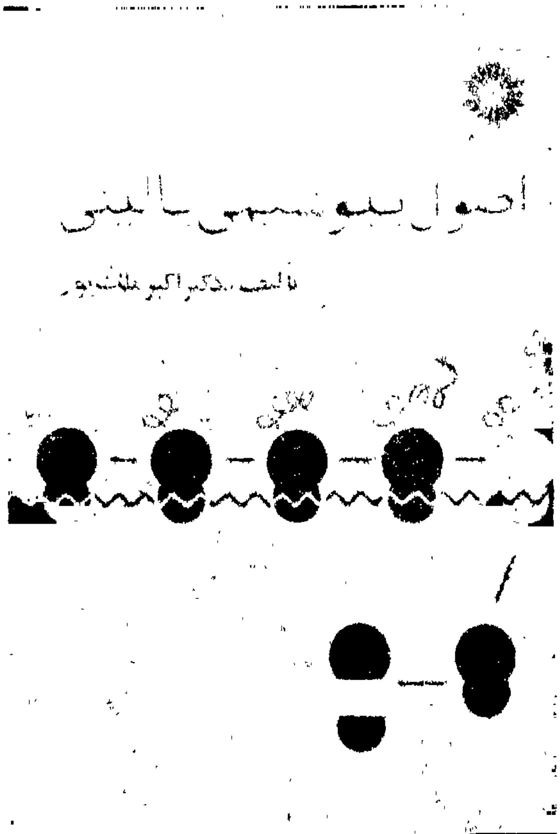
بهای هر شماره ۱۵۰ ریال، بهای اشتراک سالانه [illegible] ریال.

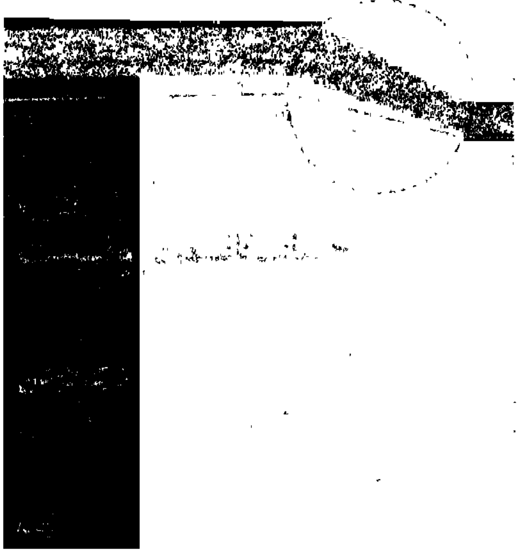


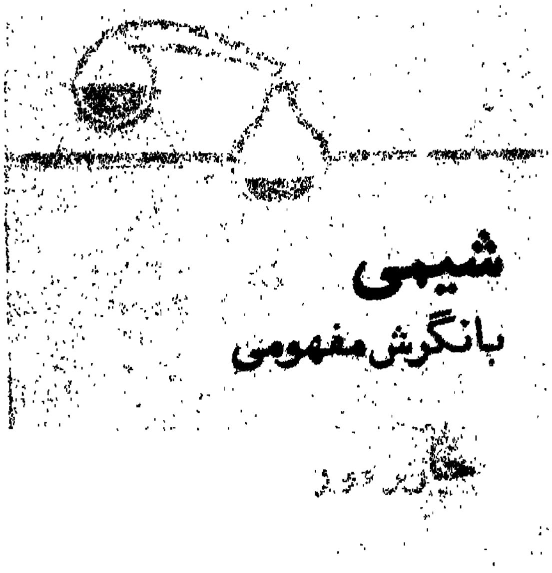
روی جلد: خط بیژن بیژنی (خوشنویس معاصر)

از انتشارات تازهٔ مرکز نشر دانشگاهی









نشر دانش

سال چهارم، شمارهٔ اول، آذر و دی ۱۳۶۲

